

شیخ صدوق

عَلَامَةُ الشَّيْخِ الرَّاجِحِ

ترجمہ و تحقیق

سید محمد جواد ذہبی تهرانی

جلد دوم



بسم الله الرحمن الرحيم



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عَلَّامُ الشَّرَاحِ

تألیف: شیخ صدوق رحمته الله



مرکز تحقیق بجلد دوم اسلامی

ترجمہ و تحقیق: سید محمد جواد ذہنی تهرانی

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.
 [علل الشرایع و الاسلام. فارسی - عربی]
 علل الشرایع / مولف: شیخ صدوق؛ ترجمه و تحقیق
 محمد جواد ذهنی تهرانی. - قم: مؤمنین، ۱۳۸۰.
 ۲ ج.

ISBN 964-6815-24-3 (دوره) / ۷۵۰۰۰ ریال: (دوره)
 ISBN 964-6815-28-6 (ج. ۱) - (ج. ۲)
 (ج.)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
 کتابنامه.

۱. احادیث شیعه - - قرن ۴ ق. الف. ذهنی تهرانی.
 محمد جواد، ۱۳۲۶ - ، مترجم. ب. عنوان.
 ج. عنوان: علل الشرایع و الاسلام. فارسی - عربی.

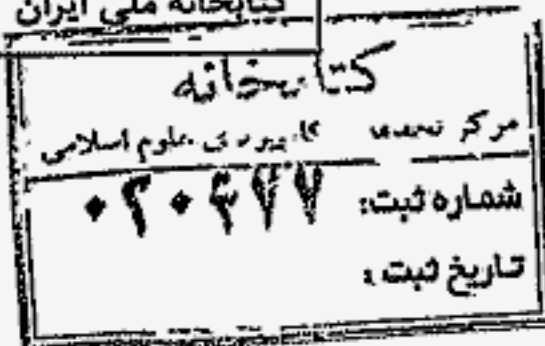
۸۰۴۱ع ۲ الف / ۱۲۹ BP ۲۹۷/۳۱۲ ۱۳۸۰

۸۰ - ۲۶۰۴۱ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مؤمنین



نام کتاب: علل الشرایع / جلد دوم
 مؤلف: شیخ صدوق رحمته الله
 ترجمه و تحقیق: سید محمد جواد ذهنی تهرانی
 ناشر: انتشارات مؤمنین
 صفحه پرداز: کامپیوتر کلمه
 شمارگان: ۳۰۰۰
 نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۰
 لیتوگرافی و چاپ: اعتماد
 قیمت دوره: ۷۵۰۰ تومان
 شابک: ۹۶۴-۶۸۱۵-۲۸-۶

فهرست

باب اول

۳۵ اسرار وضوء و اذان و نماز

باب دوم

۴۷ سرّ این که حق عزوجل نماز را واجب فرمود

باب سوم

۵۱ سرّ قبله و انحراف به سمت چپ

باب چهارم

۵۱ سرّ این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علت مسلط

باب پنجم

۵۳ سرّ این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست

باب ششم

۵۵ سرّ این که در مسجد صدا بلند کردن و از گمشده خبر دادن و...

باب هفتم

۵۵ سرّ خراب کردن امیرالمؤمنین علیه السلام محراب های مساجد را

باب هشتم

۵۷ سرّ این که نباید بنای مساجد مشرف به ساختمانهای...

باب نهم

۵۷ سرّ این که واجب است بر کسی که سنگریزه های مسجدی را...

باب دهم

۵۹ سرّ کشیدن گردن در رکوع

باب یازدهم

۵۹ سرّ رخصت در جمع نمودن بین دو نماز

باب دوازدهم

۶۳ سرّ این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء...

- علل الشرایع / ج ۲ ۶
- باب سیزدهم
- سرّ این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند ۶۵
- باب چهاردهم
- سرّ این که چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده ۶۵
- باب پانزدهم
- سرّ این که در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصیر ۶۷
- باب شانزدهم
- سرّ این که نماز صبح به حال خود گذارده شده و در سفر ۶۷
- باب هفدهم
- سرّ این که وقتی مأموم یک نفر بود طرف راست امام می ایستد ۶۹
- باب هجدهم
- سرّ تشریع شدن جماعت در نماز ۶۹
- باب نوزدهم
- سرّ این که مأموم پشت سر امام نباید قرائت بخواند ۷۱
- باب بیستم
- سرّ این که نمی توان پشت سر سفیه و فاسق نماز خواند ۷۱
- باب بیست و یکم
- سرّ این که خواندن نماز روی زمین شوره زار جایز نیست ۷۵
- باب بیست و دوم
- سرّ این که مرد ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد ۷۵
- باب بیست و سوم
- سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه ۷۷
- باب بیست و چهارم
- سرّ مشروع شدن نوافل ۷۷
- باب بیست و پنجم
- سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده یا به ۸۱
- باب بیست و ششم
- سرّ این که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده ۸۳

فهرست	۷
باب بیست و هفتم	
سرّ این که رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عشاء را.....	۸۵
باب بیست و هشتم	
سرّ مستحب بودن گذاردن دو دست را در حال سجود بر	۸۷
باب بیست و نهم	
سرّ قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود... ..	۸۹
باب سی ام	
سرّ این که در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده و در سجود.....	۸۹
باب سی و یکم	
سرّ این که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح.....	۹۳
باب سی و دوم	
سرّ این که نماز دو رکعت با چهار سجده می باشد.....	۹۵
باب سی و سوم	
سرّ استحباب همراه داشتن آلات و زیاده نمودن	۱۰۱
باب سی و چهارم	
سرّ مستحب بودن خواندن نماز صبح با طلوع فجر	۱۰۱
باب سی و پنجم	
سرّ این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب نه در سفر.....	۱۰۳
باب سی و ششم	
سرّ این که حق عزّوجلّ پنج نماز را در پنج وقت واجب... ..	۱۰۳
باب سی و هفتم	
سرّ ناامیده شدن تارک نماز به «کافر»	۱۰۹
باب سی و هشتم	
سرّ این که حضرت ابو جعفر امام باقر علیّه السلام در نماز شان.....	۱۱۱
باب سی و نهم	
سرّ این که مستحب است سجود را طولانی کنند	۱۱۱
باب چهلم	
سرّ این که رسول خدا ﷺ نماز عشاء را تا نصف شب.....	۱۱۳

باب چهل و یکم

سرّ جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن روی زمین ۱۱۳

باب چهل و دوم

سرّ این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از... ۱۱۵

باب چهل و سوم

سرّ این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان... ۱۱۷

باب چهل و چهارم

سرّ این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و... ۱۱۹

باب چهل و پنجم

سرّ مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت ۱۱۹

باب چهل و ششم

سرّ استحباب تفریق کردن نوافل در اماکن ۱۲۱

باب چهل و هفتم

سرّ عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب ۱۲۱

باب چهل و هشتم

سرّ این که جائز نیست مرد درحالی که بر شاربش حناء گذارده... ۱۲۳

باب چهل و نهم

سرّ این که در زمان رسول خدا ﷺ زنان مأمور بودند در... ۱۲۳

باب پنجاهم

سرّ این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند... ۱۲۵

باب پنجاه و یکم

سرّ این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند ۱۲۵

باب پنجاه و دوم

سرّ این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل... ۱۲۷

باب پنجاه و سوم

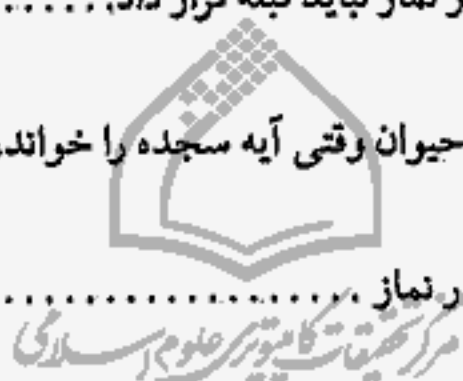
سرّ این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است ۱۲۷

باب پنجاه و چهارم

سرّ این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند ۱۲۹

فهرست	۹
باب پنجاه و پنجم	
سرّ این که در نماز طلب باران عبا را تغییر داده و...	۱۳۱
باب پنجاه و ششم	
سرّ این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست	۱۳۱
باب پنجاه و هفتم	
سرّ این که مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست کرده و در آن...	۱۳۵
باب پنجاه و هشتم	
سرّ این که نماز نمازگذار با عبور و مرور چیزی از مقابلش...	۱۳۷
باب پنجاه و نهم	
سرّ این که گردیدن سایه شاخص در وقت ظهر به قدر یک...	۱۳۹
باب شصتم	
سرّ این که وقت نماز مغرب زمانی است که سرخی از مشرق برود	۱۳۹
باب شصت و یکم	
سرّ این که امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در زمان حیات رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> نماز عصر را...	۱۴۳
باب شصت و دوم	
سرّ این که شخصی که خضاب نموده نباید نماز بخواند	۱۴۹
باب شصت و سوم	
سرّ این که جایز نیست شخص نماز بخواند و حال آنکه...	۱۴۹
باب شصت و چهارم	
سرّ این که در وقت غلبه خواب نماز خواندن جایز نیست	۱۵۱
باب شصت و پنجم	
سرّ این که رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> صبح و شام سیصد و شصت مرتبه...	۱۵۱
باب شصت و ششم	
سرّ این که دو نفر داخل مسجد می شوند، یکی عابد و...	۱۵۳
باب شصت و هفتم	
سر ساقط شدن دو رکعتی که رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> آن را در...	۱۵۳
باب شصت و هشتم	
سرّ این که بر زن اذان و اقامه نمی باشد	۱۵۷

۱۰	علل الشرایع / ج ۲
	باب شصت و نهم
۱۵۷	سر این که سزاوار است در روز جمعه سوره جمعه و...
	باب هفتادم
۱۵۹	سر نهی نمودن از استخفاف نماز و کوچکی شمردن پول
	باب هفتاد و یکم
۱۶۱	سر رخصت در پوشیدن خز در نماز
	باب هفتاد و دوم
۱۶۱	سر جواز خواندن نماز در جامه ای که شراب...
	باب هفتاد و سوم
۱۶۳	سر سعی نمودن و رفتن به طرف نماز
	باب هفتاد و چهارم
۱۶۳	سر امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز
	باب هفتاد و پنجم
۱۶۵	سر این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد
	باب هفتاد و ششم
۱۶۷	سر این که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند...
	باب هفتاد و هفتم
۱۶۷	سر وجوب سلام در نماز
	باب هفتاد و هشتم
۱۶۹	سر گفتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام
	باب هفتاد و نهم
۱۷۱	سر سجده شکر
	باب هشتادم
۱۷۱	سر شستن منی و زدودنش از لباس
	باب هشتاد و یکم
۱۷۵	سر جواز تنها ایستادن مأوم در صف جماعت
	باب هشتاد و دوم
۱۷۵	سر عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها...



۱۱	فهرست
	باب هشتاد و سوم
۱۷۷	سرّ محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب
	باب هشتاد و چهارم
۱۷۷	برخی از اسرار و خواص نماز شب
	باب هشتاد و پنجم
۱۸۱	سرّ این که شخص وقتی به نماز شب می ایستد صدایش را بلند کند
	باب هشتاد و ششم
۱۸۳	سرّ مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر...
	باب هشتاد و هفتم
۱۸۷	سرّ این که اهل تهجد و عبادت در شب...
	باب هشتاد و هشتم
۱۸۷	سرّ تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها
	باب هشتاد و نهم
۱۹۱	نوادراتر اسرار نماز
	باب نودم
۱۹۵	سرّ زکات
	باب نود و یکم
۱۹۹	سرّ این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات داده شود
	باب نود و دوم
۱۹۹	سرّ این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال...
	باب نود و سوم
۲۰۱	سرّ این که به پاره های طلا و نقره و زیورات زکات...
	باب نود و چهارم
۲۰۳	سرّ جایز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و همسر و غلام
	باب نود و پنجم
۲۰۳	سرّ جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء
	باب نود و ششم
۲۰۵	سرّ این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد...

۱۲	علل الشرایع / ج ۲
	باب نود و هفتم
۲۰۵	سرّ این که جایز است کسی که قوت یک ماه
	باب نود و هشتم
۲۰۷	سرّ این که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده
	باب نود و نهم
۲۰۷	سرّ این که میراث مملوکی که از زکات خریده شده
	باب صد
۲۰۹	سرّ واجب بودن زکات بر مال مملوک
	باب صد و یکم
۲۰۹	سرّ معادل بودن هر پنج درهم زکات از دویست درهم
	باب صد و دوم
۲۱۱	سرّ این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه
	باب صد و سوم
۲۱۳	اسرار نادره زکات
	باب صد و چهارم
۲۲۱	سرّ ساقط بودن مالیات از زن و زمین گیر و نابینا و
	باب صد و پنجم
۲۲۳	سرّ نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و
	باب صد و ششم
۲۲۵	سرّ حلال بودن خمس برای شیعه و لازم نبودن
	باب صد و هفتم
۲۲۷	سرّ گرفتن خمس از شیعه
	باب صد و هشتم
۲۲۷	سرّ واجب شدن روزه بر مردم
	باب صد و نهم
۲۲۹	سرّ این که حق تعالی سی روز، روزه بر
	باب صد و دهم
۲۳۱	سرّ این که احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و

فهرست ۱۳

باب صد و یازدهم

سرّ موسوم شدن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ۲۳۳

باب صد و دوازدهم

سرّ این که رسول خدا ﷺ در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین ۲۳۷

باب صد و سیزدهم

سرّ وجوب افطار بر مریض و مسافر ۲۳۹

باب صد و چهاردهم

سرّ مکروه بودن استشمام ریاحین برای شخص روزه دار ۲۴۳

باب صد و پانزدهم

سرّ این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند ۲۴۷

باب صد و شانزدهم

سرّ این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند ۲۵۱

باب صد و هفدهم

سرّ این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی گرفتند ۲۵۱

باب صد و هجدهم

سرّ مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار ۲۵۳

باب صد و نوزدهم

سرّ این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز ۲۵۵

باب صد و بیستم

سرّ این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود ۲۵۵

باب صد و بیست و یکم

سرّ این که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه ۲۵۷

باب صد و بیست و دوم

سرّ این که بر مرد روزه دار شستن خود را ۲۵۷

باب صد و بیست و سوم

سرّ بودن لیلۃ القدر در هر سال ۲۵۷

باب صد و بیست و چهارم

سرّ نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان ۲۵۹

علل الشرایع / ج ۲ ۱۴

باب صد و بیست و پنجم

سرّ موقوف نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان ۲۵۹

باب صد و بیست و ششم

سرّ این که در هر عیدی حزن و اندوه برای ۲۶۱

باب صد و بیست و هفتم

سرّ اخراج و دادن زکات فطره ۲۶۳

باب صد و بیست و هشتم

سرّ این که دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است ۲۶۳

باب صد و بیست و نهم

سرّ این که مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع ۲۶۳

باب صد و سی ام

سرّ این که مروی است همسایه ها به زکات فطره از دیگران ۲۶۵

باب صد و سی و یکم

سرّ حرام کردن حق تعالی کبائر را ۲۶۷

باب صد و سی و دوم

سرّ این که حق تعالی کعبه و بیت الحرام را برای مردم پابرجا و ۲۸۱

باب صد و سی و سوم

سرّ وضع و قرار داده شدن بیت الله الحرام ۲۸۱

باب صد و سی و چهارم مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سرّ این که بیت الله الحرام در وسط زمین قرار داده شده ۲۸۳

باب صد و سی و پنجم

سرّ این که سزاوار نیست برای خانه های مکه درب قرار دهند ۲۸۳

باب صد و سی و ششم

سرّ نامیده شدن مکه معظمه به مکه ۲۸۳

باب صد و سی و هفتم

سرّ نامیده شدن مکه به نام بکه ۲۸۵

باب صد و سی و هشتم

سرّ نامیده شدن کعبه به کعبه ۲۸۷

۱۵	فهرست
	باب صد و سی و نهم
۲۸۹	سرّ نامیده شدن بیت الله الحرام به این نام
	باب صد و چهلم
۲۸۹	سرّ نامیده شدن بیت عتیق به این نام
	باب صد و چهل و یکم
۲۹۳	سرّ نامیده شدن حطیم به حطیم
	باب صد و چهل و دوم
۲۹۳	سرّ وجوب حج و طواف نمودن بیت و انجام مناسک
	باب صد و چهل و سوم
۳۱۳	سرّ این که طواف هفت شوط گردیده
	باب صد و چهل و چهارم
۳۱۷	سرّ این که عمره همچون حجّ بر مردم واجب گردیده
	باب صد و چهل و پنجم
۳۱۷	سرّ این که بر مُحرم جایز است مسواک نماید
	باب صد و چهل و ششم
۳۱۷	سرّ این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد
	باب صد و چهل و هفتم
۳۱۹	سرّ مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه و تکلیف انسان
	باب صد و چهل و هشتم
۳۲۵	سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ
	باب صد و چهل و نهم
۳۲۷	سرّ این که در حجّ تمتّع باید از عمره به حجّ روند نه در
	باب صد و پنجاهم
۳۲۷	سرّ نامیده شدن عمره به عمره
	باب صد و پنجاه و یکم
۳۲۷	سرّ مشروع بودن غسل برای دخول در بیت
	باب صد و پنجاه و دوم
۳۲۹	سرّ به شتاب حرکت کردن و قدمهای متوسط برداشتن در دور بیت

علل الشرایع / ج ۲ ۱۶

باب صد و پنجاه و سوّم

سرّ این که نبی اکرم در عین حال که حجّ تمتع ۳۳۱

باب صد و پنجاه و چهارم

سرّ این که آب زمزم شیرین نبوده و در قسمت پشت زمین قرار دارد ۳۳۹

باب صد و پنجاه و پنجم

سرّ این که آب زمزم گاهی شیرین بوده و زمانی شیرین نیست ۳۳۹

باب صد و پنجاه و ششم

سرّ محترم بودن مسجد الحرام و حرم و علّت وجوب احرام ۳۳۹

باب صد و پنجاه و هفتم

سرّ تشریع تلبیه در حجّ ۳۴۱

باب صد و پنجاه و هشتم

سرّ این که بعضی یک حج و برخی دو حجّ ۳۵۳

باب صد و پنجاه و نهم

سرّ اینکه حرم به این مقدار فعلی قرار داده شده است ۳۵۵

باب صد و شصتم

سرّ تأثیر گذاردن دو قدم ابراهیم علیه السلام در مقام ۳۶۱

باب صد و شصت و یکم

سرّ استلام و مسّ نمودن حجر الاسود و رکن یمانی و رکن مستجار ۳۶۳

باب صد و شصت و دوّم

سرّ این که چرا حجر که سفید بود سیاه گشته ۳۷۵

باب صد و شصت و سوّم

سرّ این که چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده و ۳۷۷

باب صد و شصت و چهارم

سرّ این که چرا حق تعالی حجر الاسود را در رکنی که فعلاً در آن ۳۸۱

باب صد و شصت و پنجم

سرّ نامیدن صفا به نام «صفا» و مروه به اسم «مروه» ۳۸۷

باب صد و شصت و ششم

سرّ تشریع شدن سعی بین دو کوه صفا و مروه ۳۸۹

- باب صد و شصت و هفتم
- ۳۹۱ سرّ تشریع هرّوله بین صفا و مروه
- باب صد و شصت و هشتم
- ۳۹۳ سرّ این که مسعی (بین صفا و مروه) محبوب ترین مکانها نزد.....
- باب صد و شصت و نهم
- ۳۹۳ سرّ این که رسول خدا ﷺ از مسجد الشجره محرم شدند نه.....
- باب صد و هفتادم
- ۳۹۵ سرّ تشریع اشعار و تفلید
- باب صد و هفتاد و یکم
- ۳۹۹ سرّ نامیده شدن روز ترویه به روز ترویه
- باب صد و هفتاد و دوّم
- ۳۹۹ سرّ نامیده شدن مینّی به مینّی
- باب صد و هفتاد و سوّم
- ۴۰۱ سرّ نامیدن عرفات به عرفات
- باب صد و هفتاد و چهارم
- ۴۰۱ سرّ نامیده شدن خیف به خیف
- باب صد و هفتاد و پنجم
- ۴۰۱ سرّ نامیده شدن مزدلفه به مزدلفه
- باب صد و هفتاد و ششم
- ۴۰۳ سرّ نامیده شدن مزدلفه به وادی جَمْع
- باب صد و هفتاد و هفتم
- ۴۰۳ سرّ تشریع شدن رمی جمار
- باب صد و هفتاد و هشتم
- ۴۰۵ سرّ تشریع شدن قربانی
- باب صد و هفتاد و نهم
- ۴۰۵ سرّ استحباب اختیار نمودن قربانی صحیح و سالم
- باب صد و هشتادم
- ۴۰۷ سرّ عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مساکین بابت کفّاره قسم

علل الشرایع / ج ۲ ۱۸

باب صد و هشتاد و یکم

سرّ نهی از حبس کردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز ۴۰۹

باب صد و هشتاد و دوم

سرّ این که جایز است پوست قربانی را به سلاخ آن داد ۴۱۱

باب صد و هشتاد و سوم

سرّ این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست ۴۱۱

باب صد و هشتاد و چهارم

سرّ کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر ۴۱۳

باب صد و هشتاد و پنجم

سرّ کافی بودن میش یک ساله و عدم کفایت بز یک ساله در قربانی حجّ .. ۴۱۵

باب صد و هشتاد و ششم

سرّ ساقط بودن قربانی از کسی که از طرف مادر عمره تمتّع ۴۱۷

باب صد و هشتاد و هفتم

سرّ ساقط بودن ذبح و سر تراشیدن از اهل یمن ۴۱۷

باب صد و هشتاد و هشتم

سرّ نامیده شدن حجّ به حجّ اکبر ۴۱۷

باب صد و هشتاد و نهم

سرّ نامیده شدن طائف به طائف ۴۱۹

باب صد و نودم

سرّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم ۴۱۹

باب صد و نود و یکم

سرّ این که تا چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی شود ۴۲۱

باب صد و نود و دوم

سرّ نحوه خارج شدن رسول خدا ﷺ از مشعر برخلاف اهل جاهلیت ... ۴۲۳

باب صد و نود و سوم

سرّ این که بر جانی در حرم اقامه حدّ کرده ولی ۴۲۳

باب صد و نود و چهارم

سرّ نامیده شدن ابطح به ابطح ۴۲۵

فهرست ۱۹

باب صد و نود و پنجم

سرّ این که محرم در صورت اضطرار اکل صید... ۴۲۵

باب صد و نود و ششم

سرّ کراحت داشتن اقامه در مکه... ۴۲۷

باب صد و نود و هفتم

سرّ مکروه بودن احتیاء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام ۴۲۹

باب صد و نود و هشتم

سرّ افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن ۴۳۱

باب صد و نود و نهم

سرّ این که مستحب است ایام التشریق در منی... ۴۳۳

باب دویستم

سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان... ۴۳۵

باب دویست و یکم

سرّ مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که با بالا رفتن... ۴۳۷

باب دویست و دوم

سرّ این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند... ۴۳۹

باب دویست و سوم

الف: سرّ این که رسول خدا ﷺ در تمام حجّ های خود از مازمین... ۴۳۹

ب: سرّ این که مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام بنی شیبه... ۴۳۹

ج: سرّ این که گفتن تکبیر فشار و سختی را بر طرف می کند... ۴۴۱

د: سرّ مستحب بودن داخل شدن ضروره (کسی که برای بار اول... ۴۴۱

ه: سرّ واجب بودن تراشیدن سر بر ضروره... ۴۴۱

و: سرّ مستحب بودن لگد مال کردن ضروره سرزمین مشعر الحرام را... ۴۴۱

باب دویست و چهارم

سرّ این که ایّام توقّف حاجی ها در منی سه روز می باشد... ۴۴۳

باب دویست و پنجم

سرّ این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز نیست... ۴۴۵

علل الشرائع / ج ۲ ۲۰

باب دویست و ششم

سرّ این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید ۴۴۷

باب دویست و هفتم

سرّ این که رسول خدا ﷺ به عباس اذن دادند شبیهایی را که ۴۴۷

باب دویست و هشتم

سرّ این که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هجرت از مکه تا وقت ۴۴۷

باب دویست و نهم

سرّ این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر ۴۴۹

باب دویست و دهم

نوادر اسرار حج ۴۴۹

باب دویست و یازدهم

سرّ وجوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات ۴۵۹

باب دویست و دوازدهم

سرّ ممنوع بودن صید برای محرم ۴۵۹

باب دویست و سیزدهم

سرّ مکروه بودن سر مه کشیدن برای زن مُحَرَمه ۴۶۱

باب دویست و چهاردهم

سرّ وجوب بَدَنه (شتن) بر محرمی که ۴۶۱

باب دویست و پانزدهم

سرّ این که حج افضل و برتر از نماز و روزه گردیده است ۴۶۳

باب دویست و شانزدهم

سرّ این که برای محرم به طور مطلق جایز است ۴۶۵

باب دویست و هفدهم

سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست ۴۶۷

باب دویست و هیجدهم

سرّ این که مُحَرَم جایز نیست در آئینه نگاه کند ۴۶۷

فهرست ۲۱

باب دویست و نوزدهم

سرّ این که زن مُحرم می تواند شلوار بپوشد ۴۶۹

باب دویست و بیستم

سرّ نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ ۴۷۱

باب دویست و بیست و یکم

سرّ این که بعد از حجّ زیارت نبی اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام ۴۷۱

باب دویست و بیست و دوم

نوادر ۴۷۵

باب دویست و بیست و سوم

سرّ واجب شدن آتش جهنم بر اهل گناهان کبیره ۵۱۹

باب دویست و بیست و چهارم

سرّ تحریم شراب ۵۲۳

باب دویست و بیست و پنجم

سرّ بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز ۵۲۵

باب دویست و بیست و ششم

سرّ حلال بودن آنچه از مطعومات و مشروبات که به ثلث ۵۲۷

باب دویست و بیست و هفتم

سرّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار ۵۳۱

باب دویست و بیست و هشتم

سرّ حرام شدن قتل نفس ۵۳۱

باب دویست و بیست و نهم

سرّ حرام شدن عقوق والدین و نافرمانی از ایشان ۵۳۳

باب دویست و سی ام

سرّ حرام شدن زنا ۵۳۵

باب دویست و سی و یکم

سرّ حرام شدن نسبت ناروا به زنان عقیف دادن ۵۳۷

۲۲	علل الشرایع / ج ۲
	باب دویست و سی و دوم
۵۳۹	سرّ حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم
	باب دویست و سی و سوم
۵۴۱	سرّ حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرّب بعد از هجرت
	باب دویست و سی و چهارم
۵۴۳	سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده...
	باب دویست و سی و پنجم
۵۴۳	سرّ تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده
	باب دویست و سی و ششم
۵۴۵	سرّ تحریم ربا
	باب دویست و سی و هفتم
۵۴۷	سرّ حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و...
	باب دویست و سی و هشتم
۵۵۳	سرّ مکروه بودن تناول گوشت کلاغ
	باب دویست و سی و نهم
۵۵۵	اسرار ممسوخات و اقسام آنها
	باب دویست و چهل
۵۶۷	سرّ این که مؤمن گاهی مرتکب محرمات شده و کافر زمانی...
	باب دویست و چهل و یکم
۵۷۳	سرّ بوی خوش و سبب آن
	باب دویست و چهل و دوم
۵۷۵	امتناع حق عزّوجلّ از پذیرفتن توبه شخص بدخلق
	باب دویست و چهل و سوم
۵۷۷	سرّ پذیرفته نشدن توبه بدعت‌گذار در دین
	باب دویست و چهل و چهارم
۵۷۹	سرّ این که شب پره روی زمین راه نرفته و در خانه‌ها ساکن...

۲۳	فهرست
	باب دویست و چهل و پنجم
۵۸۱	سرّ این که گاو چشم بر هم می نهد و سرش را به آسمان بلند ...
	باب دویست و چهل و ششم
۵۸۱	سرّ این که بز دمش بالا و عورتش آشکار برده
	باب دویست و چهل و هفتم
۵۸۳	سر نشان داغ بودن بر دست های چهارپایان و بچه قاطرها
	باب دویست و چهل و هشتم
۵۸۵	سرّ آفرینش گربه و خوک
	باب دویست و چهل و نهم
۵۸۵	سرّ آفرینش و خلقت مگس
	باب دویست و پنجاهم
۵۸۷	سرّ آفرینش سگ
	باب دویست و پنجاه و یکم
۵۸۹	سرّ پیدایش ذرات متشتر در فضا
	باب دویست و پنجاه و دوّم
۵۸۹	سرّ فرسوده و شکسته شدن صورت بدون رسیدن پیری
	باب دویست و پنجاه و سوّم
۵۹۱	علامات صبر و شکیبایی
	باب دویست و پنجاه و چهارم
۵۹۳	سرّ این که زنها قصد و توجهشان به مردان است
	باب دویست و پنجاه و پنجم
۵۹۳	سرّ مشروع شدن شاهد قرارداد بر وقوع نکاح
	باب دویست و پنجاه و ششم
۵۹۳	سرّ حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج
	باب دویست و پنجاه و هفتم
۵۹۳	سرّ نهی شدن مرد از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله اش همسر اوست

۲۴	علل الشرایع / ج ۲
	باب دویست و پنجاه و هشتم
۵۹۵	سرّ این که مهرالسّنه مبلغ پانصد درهم گردیده است
	باب دویست و پنجاه و نهم
۵۹۷	سرّ این که مهریّه زنان نزد مخالفین شیعه چهارهزار درهم ...
	باب دویست و شصتم
۵۹۷	سرّ این که مرد می تواند به زنی که می خواهد با او ازدواج کند ...
	باب دویست و شصت و یکم
۵۹۹	سرّ این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی ...
	باب دویست و شصت و دوّم
۵۹۹	سرّ مشروعیت مهر و وجوبش بر مردان
	باب دویست و شصت و سوّم
۶۰۱	سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد
	باب دویست و شصت و چهارم
۶۰۱	سرّ این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند ...
	باب دویست و شصت و پنجم
۶۰۵	سرّ این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او ...
	باب دویست و شصت و ششم
۶۰۵	سرّ این که جایز است با زن شگاک ازدواج نمود ولی ...
	باب دویست و شصت و هفتم
۶۰۵	سرّ این که اگر پسر بچه ای در اطاق باشد مجامعت و ...
	باب دویست و شصت و هشتم
۶۰۷	سرّ استبراء نمودن کنیزان
	باب دویست و شصت و نهم
۶۰۷	سرّ این که مرد دو زن دار می تواند یکی را بر دیگری دهد
	باب دویست و هفتادم
۶۰۹	سرّ جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین ...

۲۵	فهرست
	باب دویست و هفتاد و یکم
۶۱۱	سرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و پیش از آن جایز... ..
	باب دویست و هفتاد و دوم
۶۱۳	سرّ این که حق تعالی را برای مردان قرار داده نه برای... ..
	باب دویست و هفتاد و سوم
۶۱۳	سرّ تراشیدن موی نوزاد
	باب دویست و هفتاد و چهارم
۶۱۵	سرّ مشروعیت ختان
	باب دویست و هفتاد و پنجم
۶۱۷	سرّ این که طلاق منحصرأ بر طبق کتاب و سنت واقع می شود
	باب دویست و هفتاد و ششم
۶۱۹	سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق... ..
	باب دویست و هفتاد و هفتم
۶۲۱	سرّ این که عدّه مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و... ..
	باب دویست و هفتاد و هشتم
۶۲۵	سرّ حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان نموده
	باب دویست و هفتاد و نهم
۶۲۵	سرّ پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن هلال
	باب دویست و هشتادم
۶۲۷	سرّ پذیرفته شدن شهادت یک مرد با دو زن
	باب دویست و هشتاد و یکم
۶۲۷	سرّ این که بر مطلقه واجب است از روز وقوع طلاق عدّه... ..
	باب دویست و هشتاد و دوم
۶۲۹	سرّ این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی... ..
	باب دویست و هشتاد و سوم
۶۳۱	سرّ این که هرگاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با... ..

- علل الشرایع / ج ۲ ۲۶
- باب دویست و هشتاد و چهارم
- سرّ این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع ۶۳۳
- باب دویست و هشتاد و پنجم
- سرّ محصن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز ۶۳۵
- باب دویست و هشتاد و ششم
- سرّ برتری داده شدن مردان بر زنان ۶۳۷
- باب دویست و هشتاد و هفتم
- سرّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقت محصن نمی شود ۶۳۹
- باب دویست و هشتاد و هشتم
- سرّ این که مردان نهی شده اند از اطاعت کردن زنان ۶۳۹
- باب دویست و هشتاد و نهم
- اسرار احکام نادره نکاح ۶۴۱
- باب دویست و نودم
- سرّ مکروه بودن دیدن به ظرف طعام ۶۵۵
- باب دویست و نود و یکم
- سرّ این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو می کارند به گندم ۶۵۵
- باب دویست و نود و دوم
- سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند .. ۶۵۷
- باب دویست و نود و سوم
- سرّ این که مملوک شخص از او می باشد ۶۵۷
- باب دویست و نود و چهارم
- سرّ نهی از جمع بین میوه ها در وقت خوردن ۶۵۷
- باب دویست و نود و پنجم
- سرّ مکروه بودن سیر و پیاز و تره ۶۵۹
- باب دویست و نود و ششم
- سرّ نامیده شدن تبع به تبع ۶۶۱

فهرست ۲۷

باب دویست و نود و هفتم

سرّ این که فرار و گریختن از ربا منهی می باشد ۶۶۱

باب دویست و نود و هشتم

سرّ این که خداوند متعال عقوبت پندگان را تأخیر می اندازد ۶۶۵

باب دویست و نود و نهم

سرّ جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلّد بودن اهل دوزخ ۶۶۹

باب سیصدم

سرّ موسوم شدن مؤمن به مؤمن ۶۶۹

باب سیصد و یکم

سرّ این که نیت مؤمن بهتر از عملش می باشد ۶۷۱

باب سیصد و دوم

سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر ۶۷۳

باب سیصد و سوم

سرّ این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده ولی کنیز دختر برای ۶۷۵

باب سیصد و چهارم

سرّ نامیدن طیب به طیب ۶۷۷

باب سیصد و پنجم

سرّ این که حق تعالی ابلیس را تا وقتی معلوم مهلت داده ۶۷۷

باب سیصد و ششم

سرّ نامیدن رجیم به رجیم ۶۷۹

باب سیصد و هفتم

سرّ نامیدن خناس به خناس ۶۷۹

باب سیصد و هشتم

سرّ نهی شدن از آمیزش و معامله با اشخاص کم روزی و بی بخت ۶۸۱

باب سیصد و نهم

سرّ مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا ۶۸۱

۲۸	علل الشرایع / ج ۲
	باب سیصد و دهم
۶۸۱	سرّ مکروه بودن معامله با کردها
	باب سیصد و یازدهم
۶۸۳	سرّ مکروه بودن معامله با افراد فرومایه
	باب سیصد و دوازدهم
۶۸۳	سرّ مکروه بودن قرض
	باب سیصد و سیزدهم
۶۸۹	سرّ این که خانه و خادم را برای پرداخت دین نمی فروشند
	باب سیصد و چهاردهم
۶۹۱	سرّ مکروه بودن پاره ای از حرفه ها
	باب سیصد و پانزدهم
۶۹۳	سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنت می گویند اخذ نمود
	باب سیصد و شانزده
۶۹۷	سرّ گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده
	باب سیصد و هفدهم
۶۹۷	سرّ نهی از خوردن گِل
	باب سیصد و هیجدهم
۷۰۱	سرّ مکروه بودن خلال کردن با چوب ریحان و شاخه انار
	باب سیصد و نوزدهم
۷۰۱	سرّ مکروه بودن پوشیدن کفش های نرم
	باب سیصد و بیستم
۷۰۱	سرّ این که در صورت وقوع زنا بین جوان نابالغ و زن، زن را
	باب سیصد و بیست و یکم
۷۰۳	سرّ اجراء حدّ بر کسی که زن اکراه شده را نسبت به زنا دهد
	باب سیصد و بیست و دوم
۷۰۳	سرّ جاری نکردن حدّ بر جوان نابالغی که نسبت ناروا به کسی داده

۲۹	فهرست
	باب سیصد و بیست و سوم
۷۰۵	سرّ قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت
	باب سیصد و بیست و چهارم
۷۰۵	سرّ قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که
	باب سیصد و بیست و پنجم
۷۰۹	سرّ این که سارق را پریش از قطع دست و پا شکنجه نمی کنند
	باب سیصد و بیست و ششم
۷۱۳	اسرار نادره حدود
	باب سیصد و بیست و هفتم
۷۲۳	سرّ این که بین اهل ذمه معاقله و تحمّل جور از همدیگر وجود
	باب سیصد و بیست و هشتم
۷۲۵	سرّ این که در مورد اموال بر مدّعی یئنه واجب بوده
	باب سیصد و بیست و نهم
۷۲۹	سرّ این که قاتل مجنون را قصاص نمی کنند
	باب سیصد و سی ام
۷۲۹	سرّ این که وقتی سر میّتی را ببرند دیه اش را باید صرف وجوه بر
	باب سیصد و سی و یکم
۷۳۱	سرّ این که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه می زنند
	باب سیصد و سی و دوم
۷۳۳	سرّ این که دست طرّار و اختلاس کننده را نمی برند
	باب سیصد و سی و سوم
۷۳۳	سرّ این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری بمحتلم
	باب سیصد و سی و چهارم
۷۳۵	سرّ عدم اقامه حدّ در زمین دشمن
	باب سیصد و سی و پنجم
۷۳۵	سرّ این که حدّ قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است

۳۰	علل الشرایع / ج ۲
	باب سیصد و سی و ششم
۷۳۷	سرّ این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد
	باب سیصد و سی و هفتم
۷۳۹	سرّ این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می باشد
	باب سیصد و سی و هشتم
۷۳۹	سرّ این که ساحر مسلمانان را می کشند ولی ساحر کفار را نمی کشند
	باب سیصد و سی و نهم
۷۴۱	سرّ این که زانی و شارب الخمر را بعد از اقامه سه بار حدّ می کشند
	باب سیصد و چهلیم
۷۴۳	سرّ حرام بودن لواط و مساحقه
	باب سیصد و چهل و یکم
۷۶۱	سرّ این که حق تبارک و تعالی به بندگان امر فرمود در وقت قرض
	باب سیصد و چهل و دوم
۷۶۳	سرّ وقوع مدّ و جزر
	باب سیصد و چهل و سوم
۷۶۵	سرّ زلزله
	باب سیصد و چهل و چهارم
۷۷۳	سرّ تنظیف و شستن و زدودن چربی از کردکان
	باب سیصد و چهل و پنجم
۷۷۳	سرّ بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا
	باب سیصد و چهل و ششم
۷۷۵	سرّ این که مؤمن گاهی از همه تیزبین تر و بخیل تر و مشتاق تر
	باب سیصد و چهل و هفتم
۷۷۷	سرّ پیدایش نقصان و قصور در ماهها
	باب سیصد و چهل و هشتم
۷۷۷	سرّ این که جعفر بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> هرگز شراب نیاشامید و

۳۱	فهرست
	باب سیصد و چهل و نهم
۷۷۹	سرّ مکروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومایه
	باب سیصد و پنجاهم
۷۷۹	سرّ مکروه بودن مشورت با ترسو و بخیل و حریص
	باب سیصد و پنجاه و یکم
۷۸۱	سرّ مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن
	باب سیصد و پنجاه و دوّم
۷۸۱	سرّ این که انسان مأمور است به پایین تر از خود بنگرد نه بالاتر... ..
	باب سیصد و پنجاه و سوّم
۷۸۳	سرّ شناخته نشدن مؤمن بین مردم
	باب سیصد و پنجاه و چهارم
۷۸۵	سرّ این که عقوبت مؤمن در دنیا است نه در آخرت
	باب سیصد و پنجاه و پنجم
۷۸۷	سرّ این که حق تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر
	باب سیصد و پنجاه و ششم
۷۸۷	سرّ مکروه بودن تناول نمودن غده ها
	باب سیصد و پنجاه و هفتم
۷۸۷	سرّ حرام بودن تناول نخاع و طحال و بیضتین
	باب سیصد و پنجاه و هشتم
۷۹۱	سرّ مکروه بودن تناول کلّیتین (قلوه ها)
	باب سیصد و پنجاه و نهم
۷۹۱	سرّ این که رسول خدا ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی
	باب سیصد و شصتم
۷۹۳	سرّ مکروه بودن سوت زدن
	باب سیصد و شصت و یکم
۷۹۵	سرّ مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین

علل الشرایع / ج ۲ ۳۲

باب سیصد و شصت و دوم

سرّ این که روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خوانند ۷۹۵

باب سیصد و شصت و سوم

سرّ این که فرزند زنا داخل بهشت نمی شود ۷۹۵

باب سیصد و شصت و چهارم

سرّ حرمت نگاه کردن به موهای زنان مستور ۷۹۷

باب سیصد و شصت و پنجم

سرّ جواز نظر به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه نشینان از ۷۹۹

باب سیصد و شصت و ششم

سرّ جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز است برای ۷۹۹

باب سیصد و شصت و هفتم

سرّ طولانی و کوتاه شدن سلطنت سلاطین ۸۰۱

باب سیصد و شصت و هشتم

سرّ این که جایز نیست شخص از طائفه نبط ولی و یاور اتخاذ کند ۸۰۱

باب سیصد و شصت و نهم

سرّ این که وصیت به ثلث مال تعلق می گیرد ۸۰۳

باب سیصد و هفتادم

سرّ این که سهام ورثه بیش از فرائض ششگانه نمی شود ۸۰۵

باب سیصد و هفتاد و یکم

سرّ این که هر مذکری معادل دو مؤنث ارث می برد ۸۱۳

باب سیصد و هفتاد و دوم

سرّ ارث نبردن زن از املاک موروثی شوهر و بهره بردن از غیر آن ۸۱۷

باب سیصد و هفتاد و سوم

سرّ نامیده شدن «قم» به «قم» ۸۲۱

باب سیصد و هفتاد و چهارم

سرّ این که برخی از درختان میوه دار و بعضی بدون میوه و ۸۲۱

فهرست	۳۳
باب سیصد و هفتاد و پنجم	
سرّ زرد بودن رنگ زردآلو و شیرین بودن هسته بعضی از آنها	۸۲۳
باب سیصد و هفتاد و ششم	
سرّ پیدا شدن کرم در میوه‌ها و علّت آفرینش جو و سبب خلقت	۸۲۵
باب سیصد و هفتاد و هفتم	
سرّ زرد بودن رُخ‌ها و کبود بودن چشم‌ها و ریزش دندانها و	۸۲۷
باب سیصد و هفتاد و هشتم	
سرّ این‌که وقتی سرّ نخل خرما را قطع کنند دیگر نمی‌روید	۸۲۹
باب سیصد و هفتاد و نهم	
سرّ این‌که هر خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه	۸۳۱
باب سیصد و هشتادم	
سرّ گرم و سوزان بودن خورشید و این‌که ماه برخلاف آن است	۸۳۱
باب سیصد و هشتاد و یکم	
سرّ نامیده شدن سدرّةالمنتهی به این نام	۸۳۳
باب سیصد و هشتاد و دوّم	
سرّ نامیده شدن باد به «شمال»	۸۳۳
باب سیصد و هشتاد و سوّم	
سرّ این‌که جایز نیست بادها و کوهها و ساعات و روزها و شبها	۸۳۳
باب سیصد و هشتاد و چهارم	
سرّ نامیده شدن طارق به «طارق»	۸۳۵
باب سیصد و هشتاد و پنجم	
نواد از اسرار	۸۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

باب ١

علل الوضوء، والأذان، والصلاة

١ - قال الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب: حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن أبي عمير و محمد بن سنان، عن الصباح السدي، و سدير الصيرفي و محمد بن النعمان مؤمن الطاق، و عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام، و حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله قالوا: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، و يعقوب بن يزيد و محمد بن عيسى، عن عبد الله بن جبلة، عن الصباح المزني، و سدير الصيرفي و محمد بن النعمان الأحول، و عمر بن أذينة عن أبي عبد الله عليه السلام، أنهم حضروه فقال: يا عمر بن أذينة ما ترى هذه الناصبة في أذانهم و صلاتهم؟

فقلت: جعلت فداك إنهم يقولون: إن أبي بن كعب الأنصاري رآه في النوم.

فقال: كذبوا والله إن الله تبارك و تعالى أعز من أن يرى في النوم. و قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله العزيز الجبار عرج بنبيه عليه السلام إلى سمائه سبعا أما أولهن فبارك عليه والثانية علمه فيها فرضه

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و ستایش خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است
و رحمتش بر محمد و دودمان پاکش باد

باب اول

اسرار وضوء و اذان و نماز

حدیث (۱)

شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی مصنف این کتاب می گوید:

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنهما از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر و محمد بن سنان از صباح سدی و سدید صیرفی^(۱) و محمد بن نعمان مؤمن طاق^(۲) و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبدالله^(علیه السلام) و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید^(علیه السلام) از محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی، از عبدالله بن جبلة، از صباح مزنی و سدید صیرفی و محمد بن نعمان احول و عمر بن اذینه، از حضرت ابی عبدالله^(علیه السلام)، این چهار نفر محضر مبارک امام صادق^(علیه السلام) حاضر شدند، حضرت فرمودند: ای عمر بن اذینه، نظرت درباره اذانی که این گروه ناصبی ها می گویند و نمازی که می خوانند چیست؟

عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ می گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه تر از آن است که در خواب دیده شود.

و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبار نبی اکرم^(صلی الله علیه و آله و سلم) را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اول برکت و توسعه بر او داد و در بار دوم فرائض را بر او تعلیم فرمود و

۱- به فرموده معنایی در رجال وی حسن می باشد.

۲- محمد بن نعمان بجلی احول، ابو جعفر شاه الطاق، مخالفین او را ملقب به شیطان الطاق نموده و شیعه او را مؤمن طاق می گویند، وی از اصحاب حضرت امام صادق^(علیه السلام) است، مشکلم و حاذق و حاضر الجواب بوده و ثقة می باشد.

والثالثة أنزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور كانت محدقة حول العرش عرشه تبارك وتعالى تغشى أبصار الناظرين أما واحد منها فأصفر فمن أجل ذلك أصفرت الصفرة، و واحد منها أحمر فمن أجل ذلك أحمرت الحمرة، و واحد منها أبيض فمن أجل ذلك أبيض البياض، والباقي على عدد سائر ما خلق من الأنوار والألوان، في ذلك المحمل حلق و سلاسل من فضة فجلس عليه.

ثم عرج إلى السماء الدنيا فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء ثم خرّت سجداً فقالت: سُبُّوح قُدُّوس رَبُّنا وَ رَبُّ الملائكة وَالرُّوح ما أشبه هذا النور بنور ربنا فقال جبرئيل ﷺ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فسكتت الملائكة و فتحت أبواب السماء واجتمعت الملائكة ثم جاءت فسَلِّمَت على النبي ﷺ أفواجاً ثم قالت: يا محمد كيف أخوك؟ قال: بخير.

قالت: فإن أدركته فاقرأه منّا السلام فقال النبي ﷺ أتعرفونه؟ فقالوا: كيف لم نعرفه وقد أخذ الله عزَّ وجلَّ ميثاقك و ميثاقه منا و إنّا لنصلِّي عليك و عليه ثم زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شي منه ذلك النور الأوّل و زاده في محمله حلقاً و سلاسل.

ثم عَرَجَ به إلى السَّماء الثانية فلَمَّا قَرَب من باب السماء تنافرت الملائكة إلى أطراف السماء و خرّت سجداً و قالت سُبُّوح قُدُّوس رَبُّ الملائكة وَالرُّوح ما أشبه هذا النور بنور ربنا!!

فقال جبرئيل ﷺ أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله فاجتمعت الملائكة و فتحت أبواب السماء و قالت:

در دفعه سوّم خداوند عزیز جبار محملی از نور که در آن چهل نوع از انواع نور بود بروی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می‌گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می‌پوشاندند.

یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آنها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده. در این محمل حلقه‌ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند:

سُبُّوح، قَدُّوس رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ بَعْدَ إِضَافَةٍ كَرَدْنَد: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! پس از این کلام، جبرئیل علیه السلام برای نفی تشبیهی که از کلام آنها استفاده می‌شود فرمود:

اللّٰهُ كَبَرُ يَعْنِي خُدا بزرگ‌تر است از این که احدی به او شبیه باشد.

فرشتگان ساکت شدند و درب‌های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمد، برادرت چطور است؟ حضرت فرمودند: خوب می‌باشد.

عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا او را می‌شناسید؟

عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه حق تعالی پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می‌کنیم سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اول نداشتند را حق تعالی به آنها افزود و به حلقه‌ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند:

سُبُّوح، قَدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوح، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!!

جبرئیل علیه السلام گفت: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و گفتند:

يا جبرئيل من هذا الذي معك؟

فقال: هذا محمد ﷺ.

قالوا: وقد بعث؟

قال: نعم.

قال رسول الله ﷺ: فخرجوا إلى شبه المعانيق فسلموا عليّ وقالوا: اقرأ أخاك السلام.

فقلت: هل تعرفونه؟

قالوا: نعم وكيف لا نعرفه وقد أخذ الله ميثاقك و ميثاقه و ميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا و إنا لتصفّح وجوه شيعته في كلّ يوم خمساً يعنون في كلّ وقت صلاة قال رسول الله ﷺ: ثم زادني ربّي تعالى أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه الأنوار الأوّل و زادني حلقاً و سلاسل.

ثم عرج بي إلى السّماء الثالثة فنفرت الملائكة إلى أطراف السّماء و خرّت سُجّداً و قالت سُبّوح قدّوس ربّ الملائكة و الرّوح ما هذا النور الذي يشبه نور ربّنا.

فقال جبرئيل ﷺ: أشهد أنّ محمّداً رسول الله أشهد أنّ محمّداً رسول الله فاجتمعت الملائكة و فتحت أبواب السّماء و قالت: مرحباً بالأوّل و مرحباً بالآخر و مرحباً بالحاشر و مرحباً بالناشر، محمد خاتم النبيين و عليّ خير الوصيين، فقال رسول الله ﷺ: سلموا عليّ و سألوني عن عليّ أخي فقلت: هو في الأرض خليفتي أو تعرفونه؟

قالوا: نعم وكيف لا نعرفه وقد نحجّ البيت المعمور في كلّ سنة مرّةً و عليه رَقّ أبيض فيه اسم محمد ﷺ و عليّ و الحسن و الحسين و الأئمّة و شيعتهم إلى يوم القيامة و إنا لنبارك على رؤوسهم بأيدينا، ثم زادني ربّي تعالى أربعين نوعاً من أنواع النور لا تشبه شيئاً من تلك الأنوار الأوّل

ای جبرئیل، این کیست که با تو می باشد؟
جبرئیل فرمود: این حضرت محمد ﷺ است.
فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟

جبرئیل فرمود: بلی.
رسول خدا ﷺ فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده
و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان.

حضرت می فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می شناسید؟
گفتند: آری، چگونه آن حضرت را شناسیم و حال آنکه خداوند پیمان شما و او
و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک
از اوقات نماز می باشد) به صورت های شیعیان آن حضرت نظر می افکنیم.
رسول خدا ﷺ فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم
افزود که اصلاً به انوار اولی شباهت نداشتند چنانچه حلقه ها و زنجیرهای دیگری بر
آنچه قبلاً یاد شد افزود.

سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده
و به سجده افتاده و گفتند: سُبُّوح، قُدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سپس اضافه
کردند:

این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس از استماع این کلام گفت:
اشهد أنّ محمداً رسول الله، اشهد أنّ محمداً رسول الله، فرشتگان اجتماع کرده و
درب های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث
خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان
امتنش متصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلایق آفریده شد و
تمام حسابها با او است یعنی محمد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السلام پرسیدند؟
گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می شناسید؟

گفتند: آری، چگونه او را شناسیم و حال آنکه در هر سال یک بار بیت المعمور را
زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمد ﷺ و
علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان
بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می جویم.

سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم

علل الشرايع / ج ٢ ٤٠
و زادني حلقاً و سلاسل.

ثُمَّ عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَلَمْ تَقُلِ الْمَلَائِكَةُ شَيْئاً وَ سَمِعْتُ دَوِيّاً كَأَنَّهُ
فِي الصُّدُورِ وَاجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَفَتَحَتْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَ خَرَجَتْ إِلَيَّ
مَعَانِيْقُ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى
الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتَيْنِ مَقْرُونَيْنِ: بِمُحَمَّدٍ تَقُومُ
الصَّلَاةُ وَ بَعَلِيِّ الْفَلَاحِ. فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: هِيَ
لشِيعَتِهِ أَقَامُوهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ اجْتَمَعَتِ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا لِلنَّبِيِّ: أَيْنَ
تَرَكْتَ أَخَاكَ وَ كَيْفَ هُوَ؟

فَقَالَ لَهُمْ: أَتَعْرِفُونَهُ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ نَعْرِفُهُ وَ شِيعَتَهُ وَ هُوَ نُورٌ حَوْلَ عَرْشِ اللَّهِ وَ إِنَّ فِي الْبَيْتِ
الْمَعْمُورِ لِرُقّاً مِنْ نُورٍ فِيهِ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ وَ الْحَسَنِ
وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمْ لَا يَزِيدُ فِيهِمْ رَجُلٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ رَجُلٌ إِنَّهُ
لَمِثَاقُنَا الَّذِي أَخَذَ عَلَيْنَا وَ إِنَّهُ لَيَقْرَأُ عَلَيْنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ، فَسَجَدْتُ لِلَّهِ
شُكْرًا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَطْنَابُ السَّمَاءِ قَدْ
خَرَقَتْ وَ الْحُجُبُ قَدْ رَفَعَتْ، ثُمَّ قَالَ لِي: طَاطُئُ رَأْسَكَ وَ انْظُرْ مَاذَا تَرَى
فَطَاطُتْ رَأْسِي فَانْظَرْتُ إِلَى بَيْتِكُمْ هَذَا وَ حَرَمِكُمْ هَذَا فَإِذَا هُوَ مِثْلُ حَرَمِ
ذَلِكَ الْبَيْتِ يَتَقَابَلُ لَوْ أُلْقِيتُ شَيْئاً مِنْ يَدِي لَمْ يَقَعْ إِلَّا عَلَيْهِ
فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْحَرَمُ وَ أَنْتَ الْحَرَامُ لِكُلِّ مِثْلٍ مِثَالٌ،

افزود و حلقه‌ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد.

سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه‌ها حبس بود، باری آنها اجتماع کرده و درب‌های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السلام گفت: **حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الفلاح، حَيَّ عَلَى الفلاح.**

پس از او فرشتگان باد و آواز مقرون به هم گفتند: **بِمُحَمَّدٍ تَقُومُ الصَّلَاةُ** (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و **بِعَلِيِّ الفلاح** (یعنی به حضرت علوی صلوات الله علیه رستگاری وابسته است).

جبرئیل فرمود: **قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.**

فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السلام که تا روز قیامت آن را بپا می‌دارند.

سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می‌باشد؟

حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می‌شناسید؟

عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می‌شناسیم، او (یعنی علی علیه السلام) نوری است که اطراف عرش خدا می‌باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته‌اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می‌نمایند، پس من به سجده شکر افتادم.

حق تعالی فرمود: ای محمد سر خود را بالا کن.

من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده‌ها برداشته شده است، سپس به من فرمود:

سر پایین کن و ببین چه می‌بینی.

من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت‌المأموری که در آن بودم می‌باشد، بیت‌المأمور دقیقاً مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم می‌انداختم در حرم و بیت می‌افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمد! این حرم است و تو حرام می‌باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثالی، مثالی می‌باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در

ثم قال لي ربّي: تعالى يا محمد مد يدك فيتلقاك ماء يسيل من ساق العرش الأيمن، فنزل الماء فتلقّيته باليمين فمن أجل ذلك صار أوّل الوضوء اليمنى، ثمّ قال: يا محمد خذ ذلك الماء فاغسل به وجهك وعلّمه غُسل الوجه فإنّك تريد أن تنظر إلى عظمتي و أنت طاهر ثم اغُسل ذراعيك اليمين واليسار وعلّمه ذلك فإنّك تريد أن تتلقّى بيديك كلامي وامسح بفضّل ما في يدك من الماء رأسك ورجليك إلى كعبيك وعلّمه المسح برأسه ورجليه و قال: إنّي أريد أن أمسح رأسك وأبارك عليك فأما المسح على رجليك فإنّي أريد أن أوطئك موطناً لم يطأه أحد من قبلك ولا يطأه أحد غيرك فهذا علّة الوضوء والأذان.

ثم قال: يا محمد استقبل الحجر الأسود و هو بحياالي و كبرّني بعدد حجبني فمن أجل ذلك صار التكبير سبْعاً؛ لأن الحجب سبعة وافتتح القراءة عند انقطاع الحجب، فمن أجل ذلك صار الافتتاح سنة والحجاب مطابقة ثلاثاً بعدد النور الذي أنزل على محمد ثلاث مرّات فلذلك كان الافتتاح ثلاث مرّات فمن أجل ذلك كان التكبير سبْعاً والافتتاح ثلاثاً فلمّا فرغ من التكبير والافتتاح قال الله عزّ وجلّ: الآن وصلت إليّ فسمّ باسمي فقال: (بسم الله الرحمن الرحيم) فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم في أوّل كلّ سورة، ثم قال له احمديني فقال: الحمد لله ربّ العالمين. و قال النبي ﷺ في نفسه: شكراً فقال الله: يا محمد قطعت حمدي فسمّ باسمي

آسمان دارد، پس از آن به من فرمود: ای محمد، دستت را دراز کن پس بر خورد می‌کنی با آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم فلذا است که اولین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می‌باشد، سپس پروردگارم فرمود:

آب را بگیر و با آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السلام فرمود: البته حق تعالی شستن صورت را در وضوء همانجا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می‌خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی.

سپس با رطوبت زیادی در دو دستت سر و پای خود را تا روی برآمدگی پاها مسح کن امام صادق علیه السلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همانجا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم نمود و فرمود:

من می‌خواهم که تو سرت را مسح کنی و باقی بدارمت و اما مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که می‌خواهم قدم‌هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آنجا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت.

تا اینجا حدیث علت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد.

سپس حق عزوجل فرمود: ای محمد رو به حجرالاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آنها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجا است که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آنکه حجابها همان طوری که اشاره شد هفت تا می‌باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته‌اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می‌باشد.

و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شد خداوند عزوجل فرمود: الآن به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اول هر سوره گفتن بسم الله الرحمن الرحیم مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن.

حضرت عرضه داشت: الحمد لله رب العالمین

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکراً.

بلافاصله حق تعالی فرمود:

ای محمد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکراً) قطع کردی پس دوباره اسم مرا

فمن أجل ذلك جعل في الحمد الرحمن الرحيم مرتين فلما بلغ ولا الضَّالِّين قال النبي ﷺ: الحمد لله رب العالمين شكراً فقال الله العزيز الجبار: قطعت ذكرى فسم باسمي فقال: (بسم الله الرحمن الرحيم) فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد في استقبال السورة الأخرى فقال له اقرأ (قل هو الله أحد) كما أنزلت فإنها نسبتني و نعتي.

ثم طأطأ يديك واجعلها على ركبتيك فانظر إلى عرشي قال رسول الله ﷺ فنظرت إلى عظمة ذهبت لها نفسي و غشي علي فاهمت أن قلت: سبحان ربِّي العظيم و بحمده لعظم ما رأيت فلما قلت ذلك تجلَّى الغشي عني حتى قلتها سبعا لهم ذلك، فرجعت إلى نفسي كما كانت فمن أجل ذلك صار في الركوع سبحان ربِّي العظيم و بحمده فقال: ارفع رأسك فرفعت رأسي فنظرت إلى شيء ذهب منه عقلي فاستقبلت الأرض بوجهي و يدي فاهمت أن قلت (سبحان ربِّي الأعلى و بحمده) لعلو ما رأيت فقلتها سبعا فرجعت إلى نفسي كلما قلت واحدة منها تجلَّى عني الغشي فقعدت فصار السجود فيه سبحان ربِّي الأعلى و بحمده و صارت القعدة بين السجدين استراحة من الغشي و علو ما رأيت فاهمني ربِّي عزَّ وجلَّ و طالبتني نفسي أن أرفع رأسي فرفعت فنظرت إلى ذلك العلو فغشي علي فخررت لوجهي واستقبلت الأرض بوجهي و يدي و قلت (سبحان ربِّي الأعلى و بحمده) فقلتها سبعا ثم رفعت رأسي فقعدت قبل القيام لأثني النظر في العلو فمن أجل ذلك صارت سجدين و ركعة و من أجل ذلك صار القعود قبل القيام قعدة خفيفة

ببر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرحمن الرحیم» دو مرتبه گفته می شود و وقتی به «ولا الضالین» رسید نبی اکرم ﷺ فرمودند: الحمد لله رب العالمین شکراً (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمود:

ذکر مرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن.

پیامبر ﷺ فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم و به خاطر همین بعد از حمد ابتداء سوره بعدی گفتن بسم الله الرحمن الرحیم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: قل هو الله احد تا آخر به همان نحوی که نازل گردیده چه آنکه این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می کند.

سپس دو دست را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر.

رسول خدا ﷺ می فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به این که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی این کلام را گفتم حالت غش از من برطرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الحام شدم) باری به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلاً بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید، بعد حق عزوجل فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الحام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم، ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید.

سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلند مرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفته و سپس سر را بلند کرده و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دوباره به علو و بلند مرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از

ثم قمت فقال: يا محمد اقرأ (الحمد) فقرأتها مثل ما قرأتها أولاً ثم قال لي: اقرأ إنا أنزلناه فإنها نسبتك و نسبته أهل بيتك إلى يوم القيامة ثم ركعت فقلت في الركوع والسجود مثل ما قلت أولاً و ذهبت أن أقوم فقال: يا محمد اذكر ما أنعمت عليك وسمّ باسمي.

فألهمني الله أن قلت (بسم الله و بالله لا إله إلا الله والأسماء الحسنى كلها لله) فقال لي: يا محمد صلّ عليك و على أهل بيتك فقلت: صلى الله عليّ و على أهل بيتي وقد فعل، ثم التفت فإذا أنا بصفوف من الملائكة والنبين والمرسلين. فقال لي: يا محمد سلّم فقلت: السلام عليكم و رحمة الله و بركاته فقال: يا محمد إني أنا السلام والتحية والرحمة والبركات أنت و ذريتك ثم أمرني ربي العزيز الجبار أن لا التفت يساراً و أول سورة سمعتها بعد قل هو الله أحد (إنا أنزلناه في ليلة القدر) فمن أجل ذلك كان السلام مرّة واحدة تجاه القبلة و من أجل ذلك صار التسبيح في السجود والركوع شكراً، وقوله سمع الله لمن حمده؛ لأنّ النبي ﷺ قال: سمعت ضجّة الملائكة فقلت: سمع الله لمن حمده بالتسبيح والتهليل فمن أجل ذلك جعلت الركعتان الأولتان كلّما حدث فيها حدث كان على صاحبها إعادتها وهي الفرض الأول وهي أول ما فرضت عند الزوال يعني صلاة الظهر.

باب ٢

العلّة التي من أجلها فرض الله عزّ وجلّ الصلاة

١ - حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي

برخاستن مشروع شد باری پس از آن ایستادم، حق عزوجل فرمود: یا محمد سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اول خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمود: بخوان: انا انزلناه.... زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت را بیان می کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سجودش همان ذکرهایی را که اول گفته بودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمد نعمت هایی که به تو دادم را به یاد آور و اسم مرا بر حق تبارک و تعالی به من الهام نمود که بگویم: بسم الله، لا اله الا الله، والاسماء الحسنی کلها لله.

پس به من فرمود: یا محمد بعد از این درود بر خود و اهل بیت بفرست. من گفتم: صلی الله علی و علی اهل بیتی، و خداوند هم خواسته مرا انجام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرستاد سپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمد، سلام بده گفتم: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

حق تعالی فرمود: ای محمد من محققاً سلام و تحیت بوده و رحمت و برکات تو و ذریه تو می باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم. و اولین سوره ای که بعد از قل هو الله احد شنیدم، انا انزلناه فی لیلة القدر بود، باری به خاطر آنچه گفته شد سلام را یک بار می دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آنچه ذکر شد تسبیح در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می شود.

و اما «سمع الله لمن حمده» گفتن آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبی اکرم ﷺ فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع الله لمن حمده بالتسبیح والتهلیل و به جهت کُل آنچه بیان داشتیم است که هرگاه در دو رکعت اول و دوم نماز حدثی حادث شود و خللی اتفاق بیفتد مصلی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اول محسوب می شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید.

باب دوم

سز این که حق عزوجل نماز را واجب فرمود

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از

عن محمد بن إسماعيل البرقي قال: حدثنا علي بن العباس، عن عمر بن عبد العزيز قال حدثنا هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علة الصلاة فإن فيها مشغلة للناس عن حوائجهم ومتبعة لهم في أبدانهم؟

قال: فيها علل و ذلك أن الناس لو تركوا بغير تنبيه ولا تذكير للنبي صلى الله عليه وآله بأكثر من الخبر الأول و بقاء الكتاب في أيديهم فقط لكانوا على ما كان عليه الأولون فإنهم قد كانوا اتخذوا ديناً و وضعوا كتباً و دعوا أناساً إلى ما هم عليه و قتلوهم على ذلك فدرس أمرهم و ذهب حين ذهبوا و أراد الله تبارك و تعالى أن لا ينسيهم أمر محمد صلى الله عليه وآله ففرص عليهم الصلاة يذكرونه في كل يوم خمس مرات ينادون باسمه و تعبّدوا بالصلاة و ذكر الله لكيلا يغفلوا عنه و ينسوه فيندرس ذكره.

٢ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن يعقوب قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن ربيع الصحاف عن محمد بن سنان: أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله أن علة الصلاة إنها إقرار بالربوبية لله عز وجل و خلق الأنداد، وقيام بين يدي الجبار جل جلاله بالذلّ والمسكنة، والخضوع والاعتراف والطلب للاقالة من سالف الذنوب، و وضع الوجه على الأرض كل يوم خمس مرات إعظماً لله عز وجل و أن يكون ذاكر غير ناس ولا بطر و يكون خاشعاً متذللاً راغباً طالباً للزيادة في الدين والدنيا مع ما فيه من الانزجار والمداومة على ذكر الله عز وجل بالليل والنهار لئلا ينسى العبد سيّده و مدبّره و خالقه فيبطر و يطغى

محمد بن اسماعیل برقی، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز از هشام بن الحکم، وی می‌گوید: راجع به علت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: با این‌که این عبادت مردم را از برآوردن نیازمندیهایشان مشغول نموده و بدنهایشان را به رنج می‌اندازد چطور حق تعالی آن را برایشان واجب کرده؟

حضرت فرمودند: در آن اسرار و عللی است و توضیح آن این است که: اگر مردم به حال خود واگذارده شده و هیچ تنبیه و تذکیری از ناحیه نبی اکرم صلی الله علیه و آله متوجه ایشان نمی‌شد و کتاب خدا صرفاً در دستشان باقی می‌ماند حالشان همچون حال مردمان اول می‌گشت چه آنکه آنها اگرچه دین را اخذ نموده و کتب را وضع و جعل کرده و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فراخوانده و احیاناً با آنها به مقاتله نیز پرداختند ولی پس از رفتن از این دنیا اسمشان از یادها رفت و امرشان مندرس و کهنه گردید گویا اصلاً ایشان در این دنیا نبوده‌اند و خداوند تبارک و تعالی اراده کرد دین و آیین و امر محمد صلی الله علیه و آله فراموش نشود و بدین جهت بر امتش نماز را فرض و واجب قرار داد، در این نماز هر روزه مردم پنج بار با صدای بلند اسم نامی پیامبر را برده و با انجام افعال نماز خدا را عبادت کرده و او را یاد می‌نمایند و بدین ترتیب از آن حضرت غافل نشده و فراموشش نمی‌کنند و در نتیجه ذکرش مندرس و کهنه نمی‌گردد.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد از محمد بن یعقوب، از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب سؤالاتی که کتباً از آن جناب نقل نموده بودم چنین مرقوم فرمودند:

علت و سرّ واجب شدن نماز اموری است: اقرار به ربوبیت حق عزوجل و خلع انداد و اضداد از او، ایستادن در مقابل جبار جلّ جلاله با حالتی خوار و نیازمندانه، خضوع و اعتراف به گناه و درخواست عفو از آنها، گذاردن صورت در هر روز پنج بار روی خاک به خاطر تعظیم و بزرگداشت حق عزوجل، متذکر خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضرتش و راغب و طالب بودن در زیادی دین و دنیا و انزجار از غیر خدا، مداومت بر ذکر حق عزوجل در شب و روز تا بدین ترتیب بنده سیّد و سرور و مدبّر و خالق خود را فراموش نکند تا به طغیان او

ويكون في ذكره لربه وقيامه بين يديه زاجراً له عن المعاصي و مانعاً من أنواع الفساد.

باب ٣

علة القبلة والتحريف إلى اليسار

١ - حدثنا الحسن بن محمد بن إدريس رحمه الله عن أبيه عن محمد بن حسان عن محمد بن علي الكوفي عن علي بن حسان الواسطي عن عمه عبدالرحمان بن كثير عن المفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن التحريف لأصحابنا ذات اليسار عن القبلة وعن السبب فيه؟ فقال: إن الحجر الأسود لما أنزل به من الجنة ووضع في موضعه جعل أنصاب الحرم من حيث لحقه النور نور الحجر فهي عن يمين الكعبة أربعة أميال وعن يسارها ثمانية أميال كله إثناعشر ميلاً فإذا انحرف الإنسان ذات اليمين خرج عن حد القبلة لعله أنصاب الحرم، وإذا انحرف ذات اليسار لم يكن خارجاً عن حد القبلة.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن سعيد عن إبراهيم بن أبي البلاد عن أبي غرة قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام البيت قبلة المسجد والمسجد قبلة مكة ومكة قبلة الحرم والحرم قبلة الدنيا.

باب ٤

العة التي من أجلها أمر الله بتعظيم المساجد، والعة

التي من أجلها سلط الله تعالى بخت نصر على بيت المقدس

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران، عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي، عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير

باب چهارم ۵۱
منتهی گردد و در این به یاد بودن بنده پروردگار خود را فائده‌ای که هست آن
است که از معاصی منزجر گردیده و باعث می‌شود از انواع فساد کناره بگیرد.

باب سوم

سرّ قبله و انحراف به سمت چپ

حدیث (۱)

حسن بن محمد بن ادریس رحمه الله علیه، از پدرش، از محمد بن حسان، از
محمد بن علی کوفی، از علی بن حسان واسطی از عمویش عبدالرحمن بن کثیر از
مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: راجع به دوستان و یارانی که در سمت چپ
کعبه قرار گرفته‌اند و می‌توانند به جانب چپ منحرف شوند به خلاف آنانکه در
سمت راست کعبه می‌باشند از حضرت امام صادق علیه السلام سببش را پرسیدم؟
حضرت فرمودند: وقتی حجرالاسود از بهشت به زمین آورده شد و آنرا در
جایش گذاردند اعلام حدود و جرم را در جایی نصب کردند که نور حجرالاسود به
آنجا می‌رسید لذا از راست کعبه چهار میل نور حجر بُرد داشت و از جانب چپ
هشت میل قهراً کُلّ فاصله بین یمین و یسار دوازده میل بود لذا آنانکه در سمت
راست کعبه هستند اگر به چپ منحرف شوند از حدّ قبله خارج می‌شوند به خلاف
آنانکه جانب چپ کعبه می‌باشند که با چنین انحرافی از حدّ قبله خارج نمی‌گردند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن
معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از ابراهیم بن ابی البلاد، از ابی غرة، وی
می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند: بیت قبله است برای مسجد و
مسجد برای شهر مکه و شهر مکه برای حرم و حرم قبله است برای دنیا.

باب چهارم

سر این که خداوند امر فرمود به تعظیم مساجد و علت مسأله

شدن بخت نصر بر بیت المقدس

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبداللّه کوفی از موسی بن عمران، از
عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر می‌گوید: از حضرت

قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلة في تعظيم المساجد فقال: إنما أمر بتعظيم المساجد؛ لأنها بيوت الله في الأرض.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين، عن صفوان بن يحيى عن كليب الصيداوي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مكتوب في التوراة: إن بيوتي في الأرض المساجد، فطوبى لمن تطهر في بيته ثم زارني في بيتي وحق المزور أن يكرم الزائر.

٣ - حدثنا محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: إن الله أوحى إلى موسى إني منزل عليك من السماء ناراً فاسرج منها في بيت المقدس فقال: لما خرب بسخت نصر البيت وألقى فيه الكناسات اتخذ فيه حُشاً فشكت تلك البقعة إلى الله عز وجل فقالت: يا رب عمرتني بملائكتك وجعلتني بيتك وجعلت في مواضع خيار أنبيائك ورسلك وسلطت عليّ مجوسياً يعبد النيران ففعل فيّ ما فعل.

قال: فأوحى الله عز وجل إليها إنما فعلت بك هذا ليعلم أهل القرى إنهم إذا عصوني كانوا عليّ أهون.

مركز تحقيق كتاب نور علوم إمامي
باب ٥

العة التي من أجلها لا يجوز الوقف على المسجد

١ - حدثنا جعفر بن علي عن أبيه، عن جدّه الحسن بن علي الكوفي عن العباس بن عامر، عن أبي الضحّاك عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له

امام صادق علیه السلام پرسیدم: علت تعظیم و بزرگداشت مساجد چیست؟
حضرت فرمودند: خداوند امر فرموده به تعظیم مساجد به خاطر آنکه آنها بیوت
خدا در زمین می باشند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از صفوان بن
یحیی، از کلیب صیداوی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت
فرمودند:

در تورات نوشته: خانه های من در زمین مساجد می باشند، پس خوشا به حال
کسی که در خانه اش خود را مطهر و پاکیزه ساخته سپس من را در خانه ام زیارت کند
و حق مزور آن است که زائر را اکرام نماید.

حدیث (۳)

محمد بن الحسین بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن
معروف، از موسی بن بکر، از حضرت ابی الحسن الاول علیه السلام نقل کرده که آن جناب
فرمودند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: من آتش را از آسمان برای تو فرستادم پس
از آن در بیت المقدس روشن نما.

موسی علیه السلام عرض کرد: وقتی بخت نصر بیت المقدس را خراب نمود و در آن
زیاله ها را می ریخت و مردم در آن قضاء حاجت می کردند، آن مکان به خدای
عزوجل شکایت نمود و گفت: پروردگارا به وسیله فرشتگانت مرا آباد کرده و بیت
خودت قرارم دادی و نیز جایگاه انبیاء و رسولانت مرا نمودی سپس مجوسی و
آتش پرستی را بر من مسلط کردی که بجا آورده با من آنچه بجا آورد.

خداوند متعال به آن وحی فرمود: من با تو این کار به خاطر آن نمودم که اهالی
شهر بدانند هرگاه نافرمانی مرا کنند خیلی بر من آسان است که آنها را به بلیات مبتلا
کنم.

باب پنجم

سر این که وقف بر مسجد نمودن جایز نیست

حدیث (۱)

جعفر بن علی، از پدرش، از جدش حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از
ابی الضحاک، از حضرت امام صادق علیه السلام راوی می گوید: محضر مبارکش عرضه

رجل اشترى دارا فبناها فبقيت عرصة فبناها بيت غلة أيوقفه على المسجد؟

قال: إن المجوس وقفوا على بيت النار.

باب ٦

العلة التي من أجلها يُكره الصوت

وانشاد الضالة و بري المشاقص في المسجد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد باسناده رفعه: إن رجلاً جاء إلى المسجد ينشد ضالة له، فقال رسول الله ﷺ: قولوا له لا ردّ الله عليك فإنها لغير هذا بنيت، قال: ورفع الصوت في المساجد يكرهه وإن رسول الله ﷺ مرّ برجل يبري مشاقص له في المسجد فنهاه وقال: إنها لغير هذا بنيت.

٢ - وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن موسى الخشاب عن علي بن أسباط عن بعض رجاله قال: قال أبو عبد الله ﷺ: جنبوا مساجدكم الشراء والبيع والمجانين والصبيان والضالة والأحكام والحدود ورفع الصوت.

مركز تحقيقات كاميون علوم اسلامی

باب ٧

العلة التي في كسر أمير المؤمنين ﷺ المحاريب

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى الخزاز عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه ﷺ

داشتم: مردی خانه‌ای خریده و آن را ساخته و مقداری از زمین به صورت عرصه ماند که آن را جایگاه نگهداری غله کرد آیا می‌تواند این جایگاه را وقف بر مسجد نماید؟

حضرت فرمودند: زرتشتیان بر آتشکده‌هایشان وقف می‌کنند (یعنی شما این کار را نکنید).

باب ششم

سز این که در مسجد صدا بلند کردن و از گمشده خبر دادن و تراشیدن تیر مکروه می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد باسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که مردی آمد به مسجد و از مال گمشده خود خبر داد و خواست در صورت پیدا شدن به او رد کنند.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به او بگویید: خدا گمشده‌ات را به تو رد نکند، مسجد برای غیر این بنا شده است، سپس راوی گفت: بلند کردن صدا در مساجد مکروه است و نیز رسول خدا ﷺ به مردی گذشتند که در مسجد تیر می‌تراشید، پس او را از این عمل نهی نموده و فرمودند: مسجد برای غیر این بنا شده است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از حسن بن موسی خشاب از علی بن اسباط، از برخی رجالش نقل کرده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: بیع و شراء و دیوانگان و کودکان را از مساجد دور کنید و نیز گمشده‌ها را در مساجد تعریف نکرده و طلب ننمایید و همچنین در مساجد حکم نکرده و حدود جاری ننمایید و صدای خویش را در آنها بلند نکنید.

باب هفتم

سز خراب کردن امیرالمؤمنین علیه السلام محراب‌های مساجد را

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزاز، از طلحة بن زید، از حضرت جعفر بن محمد از پدر

أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَكْسِرُ الْحَارِيبَ إِذَا رَأَاهَا فِي الْمَسَاجِدِ وَيَقُولُ: كَأَنَّهَا مَذَابِجُ الْيَهُودِ.

بَاب ٨

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ أَنْ تَشْرَفَ الْمَسَاجِدُ

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام رَأَى مَسْجِدًا بِالْكُوفَةِ قَدْ شَرَفَ فَقَالَ: كَأَنَّهَا بَيْعَةٌ، وَ قَالَ: إِنَّ الْمَسَاجِدَ لَا تَشْرَفُ تَبْنَى جَمًّا.

بَاب ٩

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَجِبُ عَلَى مَنْ أَخْرَجَ الْحَصَاةَ مِنَ

الْمَسْجِدِ أَنْ يَرُدَّهَا فِي مَكَانِهَا أَوْ فِي مَسْجِدٍ آخَرَ

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَخْرَجَ أَحَدُكُمْ الْحَصَاةَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَلْيَرُدَّهَا مَكَانَهَا أَوْ فِي مَسْجِدٍ آخَرَ فَإِنَّهَا تَسْبِيحٌ.

بزرگوارش عليه السلام نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین عليه السلام محراب مساجد را در هر کجا که می‌دیدند خراب می‌کردند می‌فرمودند: گویا محارب کشتارگاه‌های یهود می‌باشند.

باب هشتم

سز این که نباید بنای مساجد مشرف به ساختمانهای

حوالی و اطرافش باشند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزاز، از طلحة بن زید، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش عليه السلام نقل کرده که فرمودند: علی عليه السلام در کوفه مسجدی را دیدند که بنائش به ساختمانهای اطراف مشرف بود، حضرت فرمودند: گویا این معبد یهود و نصاری است، مساجد را نباید مرتفع و بلند ساخت بلکه پست و کوتاه باید بنا نمود.

باب نهم

سز این که واجب است بر کسی که سنگریزه‌های مسجدی را

بیرون بیاورد دوباره به همانجا یا به مسجد دیگر بازگرداند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از پدرش، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند: هرگاه کسی سنگریزه‌های مسجدی را از آن بیرون آورد باید آنها را یا به همانجا و یا به مسجد دیگری بازگرداند زیرا سنگریزه‌ها تسبیح خدا می‌گویند^(۱).

۱- مرحوم مجلسی در کتاب بحار ج (۸۴) ص (۸) می‌فرماید:

ممکن است تسبیح سنگریزه‌ها کنایه از این باشد که آنها جزء مسجد هستند چه آنکه مسجد به خاطر آنکه محل عبادت است بر عظمت و جلال حق تعالی دلالت دارد پس به طور کلی مسجد با جمیع اجزایش حق تعالی را از آنچه لائق به او نیست تنزیه و تقدیس می‌کند.

و ممکن است کلمه «تسبیح» را به فتح باء خوانند یعنی سنگریزه‌ها از نجاسات و آنچه لائق به مسجد نیست منزّه می‌باشند و طبق این احتمال تسبیح باز کنایه از جزئیت می‌باشد.

باب ١٥

علة مد العنق في الركوع

١ - أخبرني علي بن حاتم قال حدثنا إبراهيم بن علي قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري قال: حدثنا الحسين بن علي العلوي عن أبي حكيم الزاهد عن أحمد بن عبد الله قال: قال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام يا بن عمّ خير خلق الله ما معنى رفع يديك في التكبيرة الأولى؟ فقال عليه السلام قوله: الله أكبر - يعني الواحد الأحد الذي ليس كمثله شيء لا يقاس بشيء ولا يلتبس بالاجناس ولا يدرك بالحواس قال الرجل: ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟

قال: تأويله، آمنت بوحدايتك ولو ضربت عنقي.

باب ١١

علة الرخصة في الجمع بين الصلاتين

١ - حدثنا الحسين بن أحمد بن أدریس رحمه الله عن أبيه قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم، عن اسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى الظهر والعصر في مكان واحد من غير علة ولا سبب فقال له عمر: - وكان أجراً القوم عليه - أخذت في الصلاة شيء؟

قال: لا ولكن أردت أن أوسع على أمّتي.

٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار، عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان عن عبد الملك القمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت أجمع بين الصلاتين من غير علة؟ قال: قد فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وأراد التخفيف على أمّته.

باب دهم

سز کشیدن گردن در رکوع

حدیث (۱)

علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن مختار انصاری از حسن بن علی علوی، از ابو حکیم زاهد از احمد بن عبدالله، وی می گوید: شخصی محضر امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین مخلوق خدا، معنای بلند کردن دو دست در تکبیر اول چیست؟

حضرت فرمودند: معنای آن الاله کبر است و معنای الاله کبر آن است که خدا واحد و احدی است که هیچ چیز مانندش نبوده و با هیچ چیز قیاس نشده و با اشیاء واجناس مشته نگردیده و با حواس درک نمی شود. آن شخص عرضه داشت: این که گردن را در وقت رکوع می کشند معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: أمنت بوحدةائتک ولو ضربت عنقی (به وحدانیت تو ایمان آورده ام اگرچه گردن مرا بزنی).

باب یازدهم

سز رخصت در جمع نمودن بین دو نماز

حدیث (۱)

حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از اسحاق بن عمار، از مولانا حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر را بدون هیچ سببی در یکجا خواندند عمر که با جرئت ترین افراد بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود به حضرت عرض کرد: آیا درباره نماز حکمی نازل شده؟

حضرت فرمودند: خیر منتهی خواستم بر امتم توسعه بدهم.

حدیث (۲)

احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی: از محمد بن سنان، از عبدالملک القمی، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا بدون هیچ علت و سببی می توانم بین دو نماز جمع کنم؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کار را کردند و قصدشان تخفیف بر امت بود.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن بكير، عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: صلى رسول الله ﷺ بالناس الظهر والعصر حين زالت الشمس في جماعة من غير علة، وصلى بهم المغرب والعشاء الآخرة بعد سقوط الشفق من غير علة في جماعة، وإنما فعل ذلك رسول الله ﷺ ليتسع الوقت على أمته.

٤ - حدثنا علي بن عبد الله الوراق و علي بن محمد بن الحسن القزويني المعروف بابن قبرة قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا العباس بن سعيد الأزرق قال: حدثنا زهير بن حرب عن سفيان بن عيينة عن أبي الزبير عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس قال: جَمَعَ رسول الله ﷺ بين الظهر والعصر من غير خوف ولا سفر، فقال: أراد أن لا يخرج على أحد من أمته.

٥ - حدثنا علي بن عبد الله الوراق و علي بن محمد بن الحسن المعروف بابن قبرة القزويني قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا العباس بن سعيد الأزرق قال حدثنا ابن عون بن سلام الكوفي عن وهب بن معاوية الجعفي عن أبي الزبير عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس: مثله.

٦ - حدثنا علي بن عبد الله الوراق و علي بن محمد بن الحسن القزويني قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن أبي خلف قال: حدثنا أبو يعلى بن الليث أخو محمد بن الليث والي قم قال: حدثنا عون بن جعفر المخزومي عن داود بن قيس الفراء، عن صالح مولى التوأمة، عن ابن عباس:

أن رسول الله ﷺ جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء من غير مَطَرٍ ولا سَفَرٍ قال: فقل لابن عباس، ما أراد به؟ قال أراد التوسع لأُمته.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از زرارہ، از حضرت ابی عبدالله علیہ السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ در هنگامی که آفتاب به زوال رفت نماز ظهر و عصر را با جماعت بدون هیچ علت و سببی خواندند و بین آن دو فاصله نیانداختند چنانچه نماز مغرب و عشاء را پس از سقوط شفق جماعه بجا آورده و بدون هیچ سببی بین آن دو فاصله نگذاردند و سر این کار آن بود که حضرت خواستند وقت بر امت توسعه داشته باشند.

حدیث (۴)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد بن الحسن القزونی معروف به ابن قبره از سعد بن عبدالله، از عباس بن سعید ازرق از زهیر بن حرب از سفیان بن عیینہ، از ابی الزبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، وی می گوید: رسول خدا ﷺ بین نماز ظهر و عصر بدون هیچ خوفی و بدون این که در سفر باشند جمع فرمودند، سپس وی گفت:

رسول خدا ﷺ مقصودشان از این کار این بود که بر امتش حرج و مشقتی پیش نیاید.

حدیث (۵)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد بن الحسن معروف به ابن قبره قزونی از سعد بن عبدالله از عباس بن سعید ازرق از ابن عون بن سلام کوفی، از وهب بن معاویه جعفی، از ابی زبیر از سعید بن جبیر، از ابن عباس مثل روایت چهارم را نقل کرده است.

حدیث (۶)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد بن الحسن القزونی از سعد بن عبدالله از محمد بن عبدالله بن ابی خلف از ابو یعلی بن اللیث برادر محمد بن اللیث والی قم از عون بن جعفر مخزومی، از داود بن قیس فراء از صالح مولی با هم، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ بدون این که بارانی بیاید و یا در سفر باشند بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع فرمودند:

راوی گفت: به ابن عباس گفته شد: مقصود پیامبر از این کار چه بود؟

ابن عباس گفت: آن بود که بر امت خود توسعه دهند.

٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ زَهِيرُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيَّةٍ عَنْ لَيْثٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ.

٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ الْقَزْوِينِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَزْرَقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤْدَبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ الْأَنْبَارِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ الْجُمَحِيِّ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ مُقِيمًا غَيْرَ مُسَافِرٍ جَمْعًا وَ تَمَامًا.

باب ١٢

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ
يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ الْغَدَاةِ
وَلَا يُجْهَرُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ، وَالْعَلَّةُ
الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ التَّسْبِيحُ فِي الرِّكَعَتَيْنِ
الْأَخِيرَتَيْنِ أَفْضَلَ مِنَ الْقِرَاءَةِ.

١ - حَدَّثَنَا حُمَزةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَزةٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: لَأَيِّ عِلَّةٍ يُجْهَرُ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ سَائِرِ الصَّلَوَاتِ مِثْلَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ لَا يُجْهَرُ فِيهَا وَلَا يَيَّ عِلَّةٌ صَارَ التَّسْبِيحُ فِي الرِّكَعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ أَفْضَلَ مِنَ الْقِرَاءَةِ؟

قَالَ: لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ كَانَ أَوَّلَ صَلَاةٍ فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ صَلَاةُ الظُّهْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَضَافَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةَ تَصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهٖ أَنْ يُجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَضِيلَتَهُ ثُمَّ، افْتَرَضَ عَلَيْهِ الْعَصْرَ وَلَمْ يَضِفْ إِلَيْهِ أَحَدًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْفِيَ الْقِرَاءَةَ

حدیث (۷)

علی بن عبدالله و راق، از ابو خثیمه زهیر بن حرب از اسماعیل بن علیه، از لیث، از ابن عباس نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ در سفر و حضر بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع نمودند.

حدیث (۸)

علی بن عبدالله و راق و علی بن محمد الحسن القزوی از سعد بن عبدالله از عباس بن سعید از رقی از سدید انباری از محمد بن عثمان از جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه، از ابن عباس و از نافع از عبدالله عمر نقل شده نبی اکرم ﷺ با این که در مدینه مقیم بوده و مسافر نبودند نمازشان را جمع و تمام خواندند.

باب دوازدهم

سر این که در نماز ظهر روز جمعه و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح قرائت را بلند باید خواند ولی نماز ظهر و عصر سایر ایام را آهسته باید خواند و علت این که تسبیح در دو رکعت آخر افضل از قرائت می باشد

حدیث (۱)

حمزه بن محمد علوی رحمه الله از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسن بن خالد، از محمد بن حمزه نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض نمود: برای چه در نماز فجر و مغرب و عشاء قرائت بلند خوانده می شود و سایر نمازها مثل ظهر و عصر ایام را بلند نمی خوانند؟

و برای چه تسبیح در دو رکعت آخر افضل و برتر از قرائت می باشد؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه وقتی نبی اکرم ﷺ را به آسمان بردند اولین نمازی که حق تعالی بر آن سرور واجب نمود نماز ظهر روز جمعه بود پس از آن حق تبارک و تعالی فرشتگان را به آن جناب افزود و آنها پشت سر حضرتش به نماز ایستادند، باری حق عزوجل به نبی گرامیش امر فرمود که قرائت نماز را بلند بخواند تا بر فرشتگان فضل و برتریش نسبت به آنها معلوم و آشکار گردد و پس از نماز ظهر، نماز عصر را بر پیامبر فرض و واجب گردانید، در هنگام خواندن آن احدی از فرشتگان را خداوند عز و اسمه به پیامبرش نیفزود و به او امر نمود که قرائت را مخفی

لأنه لم يكن ورائه أحد ثم افترض عليه المغرب ثم أضاف إليه الملائكة فأمره بالإجهار وكذلك العشاء الآخرة، فلما كان قرب الفجر افترض الله تعالى عليه الفجر فأمره بالإجهار وليبين للناس فضله كما بين للملائكة فلهذه العلة يجهر فيها، فقلت: لأي شيء صار التسبيح في الأخيرتين أفضل من القراءة؟

قال: لأنه لما كان في الأخيرتين ذكر ما يظهر من عظمة الله عز وجل فدهش و قال: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر فلذلك العلة صار التسبيح أفضل من القراءة.

باب ١٣

العلة التي من أجلها يجهر في

صلاة الفجر دون غيرها من صلوات النهار

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن علي بن بشار عن موسى عن أخيه، عن علي بن محمد عليه السلام أنه أجاب في مسائل يحيى بن أكتم القاضي أمّا صلاة الفجر وما يجهر فيها بالقراءة وهي من صلاة النهار وإنما يجهر في صلاة الليل قال: جهر فيها بالقراءة؛ لأن النبي صلى الله عليه وآله كان يغلس فيها لقربها بالليل.

باب ١٤

العلة التي من أجلها تُصلّى المغرب في السفر

والحضر ثلاث ركعات و سائر الصلوات ركعتين ركعتين

١- أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إلي قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا

حمدان بن الحسين عن الحسن بن إبراهيم يرفعه إلى محمد بن مسلم قال: قلت

لأبي عبد الله عليه السلام: لأي علة تُصلّى المغرب في السفر والحضر ثلاث ركعات

و آهسته بخواند زیرا پشت سر آن جناب کسی نبود و پس از آن نماز مغرب را بر او واجب کرد و سپس فرشتگان را به آن حضرت افزود پس امر کرد که قرائت این نماز را نیز بلند بخواند و همچنین در نماز عشاء، و وقتی نزدیک طلوع فجر رسید نماز صبح را حق تبارک و تعالی بر حضرتش فرض نمود و امر کرد که آن را نیز بلند بخواند تا فضل او بر دیگران معلوم گردد همان طوری که بر فرشتگان معلوم گردید و به همین خاطر نماز صبح را باید بلند بخواند.

راوی می گوید: محضرش عرض کردم: برای چه تسبیح در دو رکعت اخیر افضل از قرائت است؟ حضرت فرمودند: زیرا وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دو رکعت اخیر متذکر عظمت حق عزوجل شد وحشت و هراس او را گرفت و فرمود: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر و به همین خاطر تسبیح از قرائت افضل و برتر گشت.

باب سیزدهم

سر این که تنها در نماز صبح باید قرائت را بلند خواند

نه در نمازهای روزانه دیگر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از علی بن بشار، از موسی، از برادرش، از حضرت علی بن محمد طیبه حضرت در ضمن جوابهای سؤالات یحیی بن اکثم قاضی فرمودند: اما نماز صبح با این که از نمازهای نهاریه و روزانه محسوب می شود با این حال قرائت در آن را بلند می خوانند جهتش آن است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرائت در آن را بلند می خواندند زیرا این نماز به شب نزدیک است

باب چهاردهم

سر این که چرا نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت خوانده

می شود و سایر نمازها در سفر دو رکعت دو رکعت می باشند

حدیث (۱)

علی بن حاتم در مکتوبی که به من نوشت گفت: قاسم بن محمد از حمدان بن الحسین، از حسن بن ابراهیم مرفوعاً تا محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه نماز مغرب در سفر و حضر سه رکعت

وسائر الصلوات ركعتين؟

قال: لأن رسول الله ﷺ فرض عليه الصلاة مثنى مثنى وأضاف إليها رسول الله ﷺ ركعتين ثم نقص من المغرب ركعة ثم وضع رسول الله ﷺ ركعتين في السفر وترك المغرب وقال: إني استحي أن أنقص منها مرتين، فلذلك العلة تصلي ثلاث ركعات في الحضر والسفر.

باب ١٥

العلة التي من أجلها لا تقصير

في صلاة المغرب ونوافلها في السفر والحضر

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار عن أبيه قال: حدثني أبو محمد العلوي الدينوري بإسناده رفع الحديث إلى الصادق عليه السلام قال: قلت له: لِمَ صارت المغرب ثلاث ركعات وأربعاً بعدها ليس فيها تقصير في حضر ولا سفر؟

فقال: إن الله عز وجل أنزل على نبيه ﷺ لكل صلاة ركعتين في الحضر فأضاف إليها رسول الله ﷺ لكل صلاة ركعتين في الحضر وقصر فيها في السفر إلا المغرب والغداة فلما صلى المغرب بلغه مولد فاطمة عليها السلام فأضاف إليها ركعة شكراً لله عز وجل، فلما أن ولد الحسن عليه السلام أضاف إليها ركعتين شكراً لله عز وجل فلما أن ولد الحسين عليه السلام أضاف إليها ركعتين شكراً لله عز وجل فقال: للذكر مثل حظ الأنثيين فتركها على حالها في الحضر والسفر.

باب ١٦

العلة التي من أجلها تركت صلاة الفجر على حالها

أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن

خوانده می شود ولی سایر نمازها دو رکعت می باشند؟
حضرت فرمودند: زیرا نماز بر رسول خدا ﷺ دو رکعت، دو رکعت واجب گردید و آن سرور به آنها دو رکعت اضافه فرمود و مجموع چهار رکعت گردید، سپس از نماز مغرب یک رکعت کاستند و نیز در سفر از هر کدام دو رکعت کم نمودند ولی مغرب را به همان حال سه رکعت باقی گذارده و فرمودند:
من حیاء می کنم در نماز مغرب دوبار بکاهم و به خاطر همین جهت نماز مغرب در حضر و سفر سه رکعت خوانده می شود.

باب پانزدهم

سز این که در نماز مغرب و نوافل آن در سفر و حضر تقصیر

نمی باشد

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از ابو محمد علوی دینوری باسنادش حدیث را مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده، راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرضه داشتم: برای چه نماز مغرب سه رکعت و نوافلی که بعدش می خوانند چهار رکعت بوده و در سفر و حضر شکسته نمی شوند؟
حضرت فرمودند: خداوند عز و جل حکم نماز در حضر را بر پیامبر اکرم این طور نازل فرمود که هر نمازی را دو رکعت بخواند پس آن حضرت به هر نمازی در حضر دو رکعت افزوده و در سفر آنها را قصر نمودند مگر نماز مغرب و صبح و زمانی که نماز مغرب را خواندند خبر میلاد حضرت فاطمه سلام الله علیها به سمع مبارکش رسید به جهت شکر و سپاس از خدای عز و جل یک رکعت به آن افزودند و هنگامی که حضرت حسن مجتبی سلام الله علیه متولد شدند به خاطر تشکر از خدای مهربان دو رکعت بعد از آن اضافه نمودند و پس از متولد گردیدن حضرت امام حسین علیه السلام به شکرانه این عطیه الهی دو رکعت دیگر به آن اضافه کرده و فرمودند: برای مذکر مانند دو نصیب مؤنث ملاحظه می گردد و پس از آن در سفر و حضر نماز مغرب و این چهار نافله بعدش را به حال خود گذاردند.

باب شانزدهم

سز این که نماز صبح به حال خود گذارده شده و در سفر

و حضر به همین حال می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن

محبوب قال: حدثنا هشام بن سالم، عن أبي حمزة، عن سعيد عن المسيب قال: سألت علي بن الحسين عليه السلام فقلت له: متى فرضت الصلاة على المسلمين على ما هم اليوم عليه؟

قال: فقال: بالمدينة حين ظهرت الدعوة وقوي الاسلام وكتب الله عز وجل على المسلمين الجهاد زاد رسول الله صلى الله عليه وآله في الصلاة سبع ركعات: في الظهر ركعتين وفي العصر ركعتين وفي المغرب ركعة وفي العشاء الآخرة ركعتين، وأقر الفجر على ما فرضت بمكة؛ لتعجيل عروج ملائكة الليل إلى السماء ولتعجيل نزول ملائكة النهار إلى الأرض فكان ملائكة النهار و ملائكة الليل يشهدون مع رسول الله صلى الله عليه وآله صلاة الفجر فلذلك قال الله تعالى: (و قرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهوداً) ^(١) ليشهده المسلمون وليشهده ملائكة النهار و ملائكة الليل.

باب ١٧

العلّة التي من أجلها يقوم المأموم

عن يمين الإمام إذا كان المأموم واحداً

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرني القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن أحمد بن رباط، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لأيّ علّة إذا صلى اثنان صار التابع على يمين المتبوع؟ قال: لأنّه أمامه وطاعته للمتبوع وإن الله تبارك وتعالى جعل أصحاب اليمين المطيعين فلهذه العلّة يقوم على يمين الإمام دون يساره.

باب ١٨

علّة الجماعة

١ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رحمه الله قال: حدثني أبي قال: حدثنا محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن ذيان بن حكيم الأزدي عن موسى النميري عن ابن

محبوب از هشام بن سالم از ابو حمزه، از سعید، از مسیب نقل کرده که وی گفت:
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال کردم: نمازی که امروز مسلمین آن را به این
کیفیت می خوانند در چه زمانی برایشان واجب گردید؟
حضرت فرمودند: در مدینه وقتی دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علنی گردید و اسلام
قوت گرفت و خداوند متعال جهاد را بر مسلمین واجب گردانید، رسول خدا صلی الله علیه و آله
هفت رکعت به نمازها اضافه کردند به این کیفیت: دو رکعت به ظهر، دو رکعت به
عصر، یک رکعت به مغرب و دو رکعت به عشاء و نماز صبح را به همان حالی که در
مکه نازل شده بود باقی گذاردند تا فرشتگان شب در عروج آسمان و فرشتگان روز
در نزول به زمین شتاب نمایند، پس بدین ترتیب فرشتگان روز و شب با رسول
خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را حاضر و شاهد بودند و به همین خاطر حق تعالی فرمود:
قرآن الفجر، ان قرآن الفجر کان مشهوداً (نماز صبح را بجا آور که آن به حقیقت
مشهود نظر فرشتگان روز و شب است) تا مسلمانان و فرشتگان روز و شب آن را
حاضر گردند.

باب هجدهم

سز این که وقتی مأوم یک نفر بود طرف راست امام می ایستد

حدیث (۱)

علی بن حاتم^(۱)، از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از
احمد بن رباط، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارکش عرض
کردم: برای چه وقتی دو نفر با هم نماز می خوانند تابع (مأوم) باید سمت راست
متبوع (امام) بایستد؟

حضرت فرمودند: زیرا متبوع جلو او قرار دارد و اطاعت از فرد جلو حق است
متعلق به او و از طرفی حق تعالی مطیعین را اصحاب یمین و اهل نجات قرار داده
است لذا به خاطر این علت مأوم در سمت راست امام می ایستد نه چپ او.

باب هجدهم

سز تشریع شدن جماعت در نماز

حدیث (۱)

حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن علی بن
محبوب، از محمد بن حسین، از ذبیان بن حکیم ازدی، از موسی نمیری، از ابن

۱- علی بن حاتم بن ابی حاتم القزوينی، نجاشی فرموده که وی ثقة است ولی از ضعف نقل می کند و مرحوم
شیخ طوسی درباره اش فرموده: که وی دارای کتب کثیر و نیکویی می باشد.

- أبي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما جعل الجماعة والاجتماع إلى الصلاة لكي يعرف من يصلي ممن لا يصلي ومن يحفظ مواقيت الصلاة ممن يضيع و لولا ذلك لم يمكن أحداً ليشهد على أحد بصلاح لأن من لم يصل في جماعة فلا صلاة له بين المسلمين، لأن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لا صلاة لمن لم يصل في المسجد مع المسلمين إلا من علة.

باب ١٩

العلة التي من أجلها لا يقرأ خلف الإمام

- ١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، وأحمد بن إدريس جميعاً قالوا: حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة خلف الإمام أيقراً خلفه؟ قال: أما الصلاة التي لا يجهر فيها بالقراءة فإن ذلك جُعِلَ إليه ولا يقرأ خلفه و أما الصلاة التي يجهر فيها بالقراءة، فإنما أمر بالجهر لينصت من خلفه، فإن سمعت فانصت وإن لم تسمع القراءة فاقراً.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ٢٠

العلة التي من أجلها لا يُصَلِّي خَلْفَ السفيه والفاسق

- ١- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن

ابی یغفور، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: جماعت و اجتماع نمودن برای انجام نماز به خاطر این جهت مشروع و جعل گردید تا نمازگذار از تارک آن و کسی که رعایت و حفظ اوقات نماز را نموده از مضییع آن ممتاز گردد و اگر جماعت نبود برای احدی ممکن نبود که در حق دیگری بتواند شهادت به صلاح و خوبی دهد، زیرا کسی که نمازش را با جماعت نخواند پس بین مسلمین نمازی برای او نیست چه آنکه رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که در مسجد نمازش را با مسلمانان نخواند نمازش، نماز نیست مگر آنکه سبب و علتی داشته باشد.

باب نوزدهم

سر این که مأموم پشت سر امام نباید قرائت بخواند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ و احمد بن ادریس^(۱) جمیعاً از محمد بن عبدالجبار^(۲)، از صفوان بن یحیی^(۳)، از عبدالرحمن بن حجاج^(۴) نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام پرسیدم: آیا در نمازی که مأموم پشت سر امام می خواند می تواند قرائت را بخواند؟

امام علیہ السلام فرمودند: اما نمازهایی که باید آهسته خوانده شوند حکم آن است که اختیار با مأموم است اگر خواست بخواند و اگر هم نخواست نخواند منتهی اگر قرائت را نخواند بهتر است و اما نمازهایی که بلند خوانده می شوند، امام جماعت امر شده که قرائتش را بلند بخواند تا آنکه پشت سر او هستند سکوت کنند و نخوانند لذا اگر صدای امام را شنیدی سکوت کن والا قرائت را بخوان.

باب بیستم

سر این که نمی توان پشت سر سفیه و فاسق نماز خواند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید^(۱) از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن

۱- احمد بن ادریس، ابوعلی الاشعری الثمی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه بوده و از فقهاء امامیه است، کنیز الحدیث و صحیح الزوایه می باشد، فوت آن جناب سنه ۳۰۶ هجری است.

۲- محمد بن عبدالجبار قمی ثقه می باشد.

۳- صفوان بن یحیی البجلی، بفرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه وی ثقه و از وجوه شیعه می باشد.

۴- عبدالرحمن بن الحجاج البجلی وی استاد صفوان بن یحیی بوده و در ابتداء مذهب کیسانیه را داشته ولی پس از شهادت امام هفتم^(علیه السلام) رجوع به حق می نماید و محضر مبارک حضرت ثامن الحجج^(علیه السلام) می رسد به فرموده مرحوم علامه در خلاصه ثقه و ثبت و از وجوه امامیه است.

معروف عن محمد بن سنان عن طلحة بن زيد قال: حدثنا نور بن غيلان عن أبي ذر رحمة الله عليه قال: إن إمامك شفيحك إلى الله تعالى، فلا تجعل شفيحك إلى الله سفيهاً ولا فاسقاً.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن أبي عبيدة قال: بعضنا سأل أبا عبد الله عن القوم من أصحابنا يجتمعون فتحضر الصلاة فيقول بعضهم لبعض: تقدّم يا فلان، فقال: قال رسول الله ﷺ يتقدّم من القوم أقرأهم للقرآن فإن كانوا في القراءة سواء فأقدمهم هجرة، فإن كانوا في الهجرة سواء فأكبرهم سنّاً فإن كانوا في السنّ سواء فليؤمّمهم أعلمهم بالسنة وأفقههم في الدين، ولا يتقدّم أحدكم الرجل في منزله، ولا صاحب سلطان في سلطانه.

و روي في حديث آخر: فإن كانوا في السنّ سواء فأصبحهم وجهاً.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد يرفعه عن علي بن سليمان عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: إن سرّكم أن تزكّوا صلاتكم فقدّموا خياركم.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أيوب بن نوح

معروف، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید از نور بن غیلان، از ابی ذر رحمة الله علیه نقل کرده که ایشان گفتند:
 امام تو شفاعت را نزد خدا خواهد نمود، پس هرگز شفیع خود نزد خدا را سفیه و فاسق قرار مده.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از هیشم بن ابی مسروق^(۱)، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب از ابی عبیده نقل کرده که وی گفت: بعضی از دوستان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال کرد و عرضه داشت: گروهی از اصحاب و یاران اجتماع کرده اند و وقت نماز حاضر می شود بعضی به برخی دیگر پیشنهاد می کنند که فلانی جلو بایست تا با تو نماز بگذاریم، این چه صورت دارد؟
 حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در میان جماعت هر کدام که قرآن را بهتر قرائت می کنند جلو ایستاده و امام جماعت شود و اگر تمام از این نظر با هم مساوی بودند آن کسی که از دیگران زودتر از بلاد کفر هجرت کرده و به بلاد اسلامی وارد گردیده است امام شود و اگر در هجرت با هم مساوی باشند هر کس که سنش از دیگران بیشتر است امام گردد و اگر همگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که به سنت و احکام اعلم است و افقه از دیگران می باشد امام گردد و اگر در منزل یکی از شما اجتماعی شد غیر از صاحب منزل دیگری جلو نایستد چنانچه در محل قدرت و سلطنت کسی اگر جماعتی فراهم شد غیر از صاحب سلطنت دیگری جلو نایستد.

و در حدیث دیگر این طور روایت شده: هر کس که زیاروی تراست جلو بایستد.
 اگر جملگی در سن با هم مساوی بودند هر کدام که زیاروی تراست جلو بایستد.

حدیث (۳)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد مرفوعاً از علی بن سلیمان، از عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر دوست دارید که نمازتان مورد قبول واقع شود بهترین افراد از میان خود را در نماز مقدم قرار دهید.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از ایوب بن نوح،

۱- هیشم بن ابی مسروق، مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقة می باشد.

عن العباس بن عامر عن داود بن الحصين عن سفيان الحريري عن العزمي.
عن أبيه رفع الحديث إلى النبي ﷺ قال: من أمّ قوماً وفيهم من هو أعلم منه
لم يزل أمرهم إلى سفال إلى يوم القيامة.

باب ٢١

العلّة التي من أجلها لا يجوز الصلاة في السبخة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن
عيسى عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن داود بن الحصين بن
السري قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لِمَ حرّم الله الصلاة في السبخة؟
قال: لأنّ الجبهة لا تتمكّن عليها.
قلت: وإن كانت الأرض مستوية؟
قال: لا بأس.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدثنا محمد بن
الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن
مسكان عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الصلاة في السبخة
فكرّره لأنّ الجبهة لا تقع مستوية عليها.
فقلنا: فإن كانت أرضاً مستوية؟
قال: لا بأس.

باب ٢٢

العلّة التي من أجلها لا يجوز للأغلف أن يؤمّ الناس

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله
عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الجوزاء

از عباس بن عامر از داود بن حصین، از سفیان حریزی، از عرزمی، از پدرش مرفوعاً تا نبی اکرم صلی الله علیه و آله حدیث را نقل کرده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که امام جماعتی گردد و در میان آن جماعت شخصی اعلم از وی باشد کار آن جماعت تا روز قیامت به زوال و انحطاط می گراید.

باب بیست و یکم

سز این که خواندن نماز روی زمین شوره زار جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از داود بن حصین بن سری، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند متعال خواندن نماز روی زمین شوره زار را حرام فرموده؟

حضرت فرمودند: زیرا پیشانی روی این زمین تمکن پیدا نمی کند. عرض کردم: اگر زمین هموار و صاف باشد چطور؟ فرمودند: در این صورت اشکالی ندارد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان، از حلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حلبی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: آیا خواندن نماز روی زمین شوره زار چه حکمی دارد؟ مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی فرمود: مکروه است زیرا پیشانی روی آن به طور مستوی و صاف واقع نمی شود. عرض کردم: اگر زمین مستوی و هموار باشد چطور؟ فرمود: اشکالی ندارد.

باب بیست و دوم

سز این که مرد ختنه نشده نمی تواند امام جماعت باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از ابی الجوزاء ^(۱)

۱- نام او منته بن عبد الله است، به فرموده مرحوم علامه در خلاصه و نجاشی در رجال وی صحیح الحدیث و ثقه می باشد.

قال: الأغلف لا يؤم القوم وإن كان أقرأهم لأنه ضيع من السنة أعظمها ولا تقبل له شهادة ولا يصلى عليه إذا مات إلا أن يكون ترك ذلك خوفاً على نفسه.

باب ٢٣

العلة التي من أجلها صارت الصلاة الفريضة والسنة

في اليوم واللييلة خمسين ركعة

١ - أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى أن طار عن محمد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن اسحاق عن محمد بن الحسن بن شمون عن أبي هاشم الخادم قال: قلت لأبي الحسن الماضي عليه السلام: لِمَ جُعِلَت الصلاة الفريضة والسنة خمسين ركعة لا يزداد فيها ولا ينقص منها؟

قال: لأنَّ ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة وفي ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة. وساعات النهار اثنتا عشرة ساعة فجعل لكل ساعة ركعتين و ما بين غروب الشمس إلى سقوط الشفق غسق فجعل للغسق ركعة.

باب ٢٤

العلة التي من أجلها وضعت النوافل

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن عثمان بن عبد الملك عن أبي بكر قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: أتدري لأي شيء وُضِعَ التطوع؟ قلت ما أدري جعلت فداك.

نقل کرده که وی گفت: مرد ختنه نشده امام جماعت برای دیگران نشود اگرچه قرائتش از همه بهتر باشد زیرا وی بزرگترین سنت را ضایع نموده و شهادتش به همین خاطر مقبول نبوده و وقتی از دنیا برود بر جنازه اش نماز نباید خواند مگر آنکه ترک ختان به خاطر این باشد که بر نفس خود خوف از آن داشته مثلاً احتمال قوی می داد در صورت اقدام به ختان تلف شود.

باب بیست و سوم

سرّ این که نمازهای واجب و مستحب در شبانه روز پنجاه رکعت می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن اسحاق^(۱)، از محمد بن الحسن بن شمون^(۲) از ابو هاشم خادم، وی گفت: محضر ابوالحسن ماضی (امام هفتم) علیه السلام عرض کردم: برای چه نمازهای واجب و مستحب پنجاه رکعت بوده نه زیاده تر و نه کمتر از آن می باشند؟

حضرت فرمودند: برای این است که ساعات شب دوازده ساعت و مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت و ساعات روز نیز دوازده ساعت می باشد و حق تعالی برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده که مجموعاً پنجاه رکعت می باشد و مابین غروب آفتاب تا سقوط شفق ظلمت است که برای آن نیز یک رکعت نماز منظور گردیده است.

باب بیست و چهارم

سرّ مشروع شدن نوافل

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید^{رضی الله عنه} از محمد بن الحسن الصقار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از عثمان بن عبدالملک، از ابوبکر، وی می گوید: حضرت ابوجعفر علیه السلام به من فرمودند:

آیا می دانی برای چه نماز تطوع و نافله مشروع گردیده؟
عرض کردم: فدایت شوم نمی دانم.

۱- ابراهیم بن اسحاق النهاوندی وی به فرموده نجاشی و شیخ در فهرست و علامه در خلاصه ضعیف می باشد.
۲- محمد بن الحسن بن شمون بصری، وی ابتداء واقفی بود سپس غالی شد، بهر صورت ضعیف می باشد.

قال: إنه تطوع لكم و نافلة للانباء. أو تدري لم وضع التطوع؟
قلت: لا أدري جعلت فداك.

قال: لأنه إن كان في الفريضة نقصان قضيت النافلة على الفريضة حتى تتم، إن الله تعالى يقول لنبيه ﷺ: (و من الليل فتهجد به نافلة لك) (١).
٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم قال: قال أبو عبد الله ﷺ: إن العبد ليرفع له من صلاته نصفها أو ثلثها أو ربعها أو خمسها و ما يرفع له إلا ما أقبل عليه منها بقلبه و إنما أمروا بالنوافل لتتم لهم بها ما نقصوا من الفريضة.

٣- أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرني القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن عبد الله بن حماد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ﷺ قال: قلت: لأي علة أوجب رسول الله ﷺ صلاة الزوال ثمان قبل الظهر و ثمان قبل العصر، ولأي علة رغب في وضوء المغرب كل الرغبة ولأي علة أوجب الأربع ركعات من بعد المغرب ولأي علة كان يصلي صلاة الليل في آخر الليل ولا يصلي في أول الليل؟

قال: لتأكيد الفريض؛ لأن الناس لو لم تكن صلاتهم إلا أربع ركعات الظهر لكانوا مستخفين بها حتى كاد يفوتهم الوقت فلما كان شيئاً غير الفريضة

حضرت فرمودند: این نماز تطوع و مستحب است برای شما و فریضه زائد می باشد برای انبیاء علیهم السّلام آیا می دانی چرا تطوع مشروع گردید؟
عرض کردم: فدایت شوم نمی دانم.

حضرت فرمودند: برای این مشروع شده که اگر در نمازهای واجب نقصانی باشد نافله بر فریضه خوانده شده و اداء می گردد تا آن را تکمیل و تتمیم نماید، حق تعالی به نبی مکرمش ﷺ می فرماید:

و من اللیل فتهجد به نافله لك (مقداری از شب را بیدار و متهجد باش و نماز شب خاص تو است، باشد که خدایت تو را به مقام محمود «شفاعت» مبعوث گرداند).

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، وی می گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: بسا نماز بنده نصف یا ثلث و یا ربع و یا خمسش بالا می رود و بالا نمی رود از نماز مگر همان مقداری که بنده آن را با حضور قلب خوانده و انجام داده فلذا بندگان مأمور شده اند به خواندن نوافل تا بدین ترتیب نقائص از فرائض خود را تتمیم و تکمیل کنند.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، وی گفت: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برای چه رسول خدا ﷺ قبل از فریضه ظهر هشت رکعت نماز و قبل از فریضه عصر نیز هشت رکعت دیگر واجب فرمود^(۱) و چرا آن حضرت در وضوء مغرب ترغیب کامل می فرمود و نیز چرا آن حضرت چهار رکعت نماز بعد از فریضه مغرب واجب فرمود و چرا نماز شب را در آخر شب می خواندند نه در ابتداء آن؟

حضرت فرمودند: مشروع نمودن نوافل به خاطر تأکید فرائض می باشد چه آنکه اگر نماز مردم فقط همان چهار رکعت ظهر می بود قطعاً به آن استخفاف می کردند به حدّی که بسا وقت می گذشت و آن را انجام نمی دادند ولی وقتی غیر از فریضه نماز

۱- مقصود از «وجوب» استحباب مؤکد است و به فرموده مرحوم مجلسی این استعمال در اخبار شایع می باشد.

اسرعوا إلى ذلك لكثرتة، وكذلك التي من قبل العصر ليسرعوا إلى ذلك لكثرتة وذلك لأنهم يقولون: إن سوفنا ونريد أن نصلي الزوال يفوتنا الوقت وكذلك الضوء في المغرب يقولون حتى نتوضأ يفوتنا الوقت فيسرعوا إلى القيام، وكذلك الأربع ركعات التي من بعد المغرب وكذلك صلاة الليل في آخر الليل ليسرعوا القيام إلى صلاة الفجر فلتلك العلة وجب هذا هكذا.

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمته الله قال: حدثني محمد بن يحيى العطار عن يعقوب بن يزيد عن حماد، عن حريز عن زرارة عن أبي جعفر رحمته الله قال: إنما جعلت النافلة ليتم بها ما يفسد من الفريضة.

باب ٢٥

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن

يصلي بقوم أو وحده وهو متوشح والعلة التي من

أجلها لا يجوز للمريض ترك الأذان والإقامة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن الحسين بن

علي بن فضال عن عمرو بن شعيب عن مصدق بن صدقة عن عمارة الساباطي

قال: سألت أبا عبد الله رحمته الله عن الرجل يؤم بقوم يجوز له أن يتوشح؟

قال: لا لا يصلي الرجل بقوم وهو متوشح فوق ثيابه وإن كان

عليه ثياب كثيرة؛ لأن الإمام لا يجوز له الصلاة وهو متوشح

دیگر در حقشان قرار داده شد به خاطر کثرت نمازها جهت انجامشان سرعت نموده تا بلکه تمام را در وقت درک کنند و همچنین است سرّ مشروع شدن نوافلی که قبل از عصر می خوانند یعنی پس از مشروعیت آن مردم سرعت کرده تا تمام نمازهای واجب و نافله را بخوانند و توضیح آن این است که:

مردم با خود می گویند: اگر تسویف نموده و نماز را تأخیر انداخته و در زوال بخوانیم وقت از ما فوت می شود و همچنین است وضوء در مغرب، یعنی ایشان می گویند: نماز را به تأخیر می اندازیم تا وضوء بگیریم و این سبب می شود که وقت گذشته و از آنها فوت شود لذا برای پیشگیری از چنین امری به وضوء آن بسنیار ترغیب و تحریص شده اند تا سرعت کرده و قیام به آن نمایند و نیز چهار رکعت نافله بعد از مغرب و نماز شب را دستور است آخر شب خواند تا به خواندن نماز صبح سرعت شود، پس برای این علت نمازها به این کیفیت واجب شده اند.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار، از یعقوب بن یزید، از حماد، از حریر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

برای این نافله مشروع شده است که به واسطه اش فسادی که در فریضه پدید می آید ترمیم و جبران شود.

باب بیست و پنجم

سرّ این که جایز نیست شخص برای جماعتی امامت کرده یا به تنهایی نماز بخواند در حالیکه وشاح پوشیده یعنی روی لباسهایش جامه ای را به صورت حمایل به تن کرده باشد و سرّ این که ترک اذان و اقامه برای مریض جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن الحسن بن علی بن فضال، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا شخصی که امام جماعت است برای گروهی جایز است در هنگام امامت وشاح بپوشد؟

حضرت فرمودند: خیر، شخص با جماعت و گروهی نماز نخواند و حال آنکه روی لباسهایش جامه ای را به صورت حمایل به تن نموده اگرچه لباسهایش زیاد هم باشند زیرا امامی که وشاح پوشیده حق ندارد با مردم نماز جماعت بخواند و سپس

و قال: لا بد للمريض أن يؤذن و يقيم إذا أراد الصلاة ولو في نفسه إن لم يقدر على أن يتكلم به بسبيل فإن كان شديد الوجع فلا بد له من أن يؤذن و يقيم؛ لأنه لا صلاة إلا بأذان وإقامة.

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب: يعني صلاة الغداة و صلاة المغرب.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن الهيثم بن واقد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما كره التوشح فوق القميص؛ لأنه من فعل الجبابة.

٣- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن جماعة من أصحابه عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل ما العلة التي من أجلها لا يصلي الرجل و هو متوشح فوق القميص؟ قال: لعل التكبر في موضع الاستكانة والذلة.

باب ٢٦

العلة التي من أجلها تصلي

الركعتان بعد العشاء الآخرة من قعود

١- أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين قال: حدثنا إبراهيم بن مخلد عن أحمد بن إبراهيم عن محمد بن بشير عن محمد بن سنان عن أبي عبد الله القزويني قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: لأي علة تصلي الركعتان بعد العشاء الآخرة من قعود؟

قال: لأن الله تبارك و تعالى فرض سبع عشرة ركعة فأضاف إليها رسول الله ﷺ مثلها فصارت إحدى و خمسين ركعة

حضرت فرمودند: برای مریض چاره‌ای نیست از این‌که وقتی می‌خواهد نماز بخواند باید اذان و اقامه بگوید اگرچه آهسته و برای خودش باشد مشروط به این‌که قادر به تکلم نباشد و اگر دردش شدید و سخت بود باز چاره‌ای نیست از این‌که اذان و اقامه را بگوید چه آنکه نماز بدون اذان و اقامه، نماز نیست.
مؤلف گوید: مقصود لزوم اذان در نماز صبح و مغرب می‌باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از هیشم بن ابی مسروق نه‌دی، از حسن بن محبوب، از هیشم بن واقد، از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
سر مکروه بودن وشاح روی پیراهن آن است که این فعل از کردار جباهره و ظلمه می‌باشد.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام سؤال کردند:
علت چیست که شخص نباید در حال نماز روی پیراهنش وشاح پوشیده باشد؟
حضرت فرمودند: علتش آن است که در نماز باید با تواضع و خواری باشند و وشاح پوشیدن نشانه تکبر و گردن‌فرازی است از این‌رو در نماز جایز نیست این‌طور لباس بپوشید.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
باب بیست و ششم

سر این‌که دو رکعت نشسته بعد عشاء مشروع گردیده

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از ابراهیم بن مخلد، از احمد بن ابراهیم از محمد بن بشیر از محمد بن سنان، از ابی عبدالله قزوینی، وی می‌گوید: محضر حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عرض کردم: برای چه بعد از نماز عشاء دو رکعت نشسته مشروع گردیده؟

حضرت فرمودند: برای این‌که حق تبارک و تعالی هفده رکعت واجب فرمود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو برابر آن را به آن افزودند پس مجموع پنجاه و یک رکعت گردید، پس

فتعدان هاتان الركعتان من جلوس بركة.

٢- و عنه قال: حدثنا محمد بن حمدان قال: حدثني الحسن بن محمد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن المثنى عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: أصلي العشاء الآخرة فإذا صليت: صليت ركعتين وأنا جالس فقال: أما أنها واحدة ولو متّ متّ على وتر.

٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن عمر بن أذينة عن حمدان عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يبيتن الرجل و عليه وتر.

٤- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن حماد عن حريز عن زرارة بن أعين قال: قال أبو جعفر عليه السلام: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يبيتن إلا بوتر.

باب ٢٧

العلة التي من أجلها كان رسول الله صلى الله عليه وآله

لا يصلي الركعتين من جلوس بعد العشاء الآخرة و يأمر بهما

١- حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن موسى بن عمران عن عمّه الحسين بن يزيد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يبيتن إلا بوتر.

این دو رکعت را امر فرمودند نشسته بخوانند تا یک رکعت محسوب شده و بدین ترتیب در مقابل هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله واقع می شود.

حدیث (۲)

محمد بن حمدان از حسن بن محمد بن سماعة، از جعفر بن سماعة، از مثنی، از مفضل، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل نموده، وی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: نماز عشاء را که می خوانم در حال نشسته دو رکعت نافله می خوانم چطور است؟

حضرت فرمودند: این نماز یک رکعت است و اگر بعد از خواندنش فوت شدی آن را نماز وتر برای تو محسوب و منظور می نمایند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمر بن اذینه، از حمدان، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مردی شب را به روز نیاورد و حال آنکه بر عهده اش نماز وتر باشد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حریر، از زرارة بن أعین، وی می گوید: حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمودند: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد شب را به روز نخواهد آورد مگر وتر را خوانده باشد.

باب بیست و هفتم

سر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از عشاء را خود نمی خواندند ولی امر به آن می فرمودند

حدیث (۱)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:

کسی که به خدا و به روز قیامت ایمان دارد شب را به روز نخواهد آورد مگر آنکه

قال: قلت: يعني الركعتين بعد العشاء الآخرة. قال: نعم. إنهما بركة فمن صلاهما ثم حدث به حدث الموت مات على وتر، فإن لم يحدث به حدث الموت يصلي الوتر في آخر الليل.

فقلت له: هل صلى رسول الله ﷺ هاتين الركعتين؟

قال: لا.

قلت: ولم؟ قال: لأن رسول الله ﷺ كان يأتيه الوحي وكان يعلم أنه هل يموت في هذه الليلة أو لا، وغيره لا يعلم فمن أجل ذلك لم يصلهما وأمر بهما.

باب ٢٨

العلة التي من أجلها يستحب

مباشرة الأرض بالكفين في السجود

١ - حدثنا محمد بن الحسين قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: إذا سجد أحدكم فليباشر بكفيه الأرض لعل الله يصرف عنه الغل يوم القيامة.

باب بیست و هشتم ۸۷
نماز وتر را خوانده باشد.

راوی می‌گوید: محضرش عرضه داشتیم مقصودتان از «وتر» دو رکعت بعد از نماز عشاء است؟

حضرت فرمودند: آری، این دو رکعت، یک رکعت محسوب می‌شوند.
پس کسی که این دو رکعت را خواند و پس از آن فوت نمود، از دنیا رفته درحالی که نماز وتر را خوانده است، و اگر فوت ننمود در آخر شب البته نماز وتر را بخواند.
محضر مبارکش عرضه داشتیم: آیا رسول خدا ﷺ این دو رکعت را می‌خواندند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چرا؟

حضرت فرمودند: زیرا به رسول خدا ﷺ وحی می‌رسید و می‌دانست که آیا این امشب از دنیا می‌روند یا نه ولی دیگران چنین علمی ندارند و به همین خاطر بود که آن حضرت خودشان این دو رکعت را نمی‌خواندند ولی به آن امر می‌فرمودند که دیگران بخوانند.

باب بیست و هشتم

سز مستحب بودن گذاردن دو دست را

در حال سجود بر روی زمین

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش ﷺ، حضرت فرمودند: هرگاه یکی از شما سجده نمود دو دستش را روی زمین بگذارد شاید خداوند متعال در روز قیامت سوزش تشنگی را از او برطرف نماید.

باب ٢٩

علة وضع اليدين على

الأرض في السجود قبل الركبتين

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد عن حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن طلحة السلمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: لأي علة توضع اليدين على الأرض في السجود قبل الركبتين قال: لأن اليدين هما مفتاح الصلاة.

باب ٣٠

العلة التي من أجلها يقال في الركوع سبحان ربّي

العظيم وبحمده، وفي السجود سبحان ربّي الأعلى وبحمده

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد قال حدثني النضر وفضالة عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان في الصلاة إلى جانبه الحسين بن علي عليه السلام فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يحر الحسين عليه السلام التكبير فلم يزل رسول الله صلى الله عليه وآله يكبر ويعالج الحسين عليه السلام التكبير فلم يحره حتى أكمل سبع تكبيرات فأحار الحسين عليه السلام التكبير في السابعة فقال أبو عبد الله عليه السلام: و صارت سنة.

٢ - وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الصلاة وقد كان الحسين بن علي عليه السلام أبطأ عن الكلام حتى تخوفوا أن لا يتكلم وأن يكون به خرس فخرج به رسول الله صلى الله عليه وآله حامله على عاتقه وصف الناس خلفه

باب بیست و نهم

سرّ قرار دادن دو دست بر روی زمین در سجود

پیش از قرار گرفتن دو زانو روی خاک

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از طلحه سلمی، از ابی عبدالله علیه السلام راوی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: برای چه در سجود دو دست را پیش از دو کاسه زانو روی زمین می گذارند؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه دو دست کلید نماز می باشند.

باب سیام

سرّ این که در رکوع سبحان ربّی العظیم و بحمدہ و در سجود

سبحان ربّی الاعلی و بحمدہ می گویند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید از نصر و فضاله، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بودند در کنارشان حضرت امام حسین علیه السلام قرار داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفته ولی حسین علیه السلام تکبیر نگفتند پس پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر می فرمود و منتظر بودند که حسین علیه السلام نیز تکبیر بگویند ولی آن جناب جواب نمی دادند تا هفت تکبیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد پس حسین علیه السلام در مرتبه هفتم جواب تکبیر را دادند، امام صادق علیه السلام فرمودند: از اینجا گفتن هفت تکبیر در ابتداء نماز سنت گردید.

حدیث (۲)

پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن آذینه، از زرارہ، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت حسین بن علی علیه السلام دیر به سخن آمده تا جایی که در این فاصله ای که حضرتش تکلم نمی کردند دیگران خوف داشتند که آن جناب نتوانند تکلم کرده و سخن بگویند در چنین موقعیتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خواندن نماز بیرون رفتند درحالی که حسین علیه السلام را به دوش مبارک گرفته بودند، مردم پشت سر آن حضرت

فأقامه رسول الله ﷺ على يمينه فافتتح رسول الله ﷺ الصلاة فكبر الحسين ﷺ حتى كبر رسول الله ﷺ سبع تكبيرات وكبر الحسين ﷺ فجرت السنة بذلك.

قال زرارة: فقلت لأبي جعفر ﷺ: فكيف نصنع. قال: تكبر سبعا وتحمد سبعا وتسبح سبعا وتحمد الله وتثنى عليه ثم تقرأ.

٣- وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد عن فضالة، عن حسين عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله ﷺ قال: قلت له: ما الافتتاح؟ فقال: تكبيرة تجزيك.

قلت: فالسبع؟

قال: ذلك الفضل.

٤- حدثنا علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن الحسين بن إبراهيم عن محمد بن زياد، عن هشام بن الحكم عن أبي الحسن موسى ﷺ قال: قلت له: لأيّ علة صار التكبير في الافتتاح سبع تكبيرات أفضل وأيّ علة يقال في الركوع: سبحان ربّي العظيم وبحمده ويقال في السجود: سبحان ربّي الأعلى وبحمده.

قال: يا هشام إنّ الله تبارك وتعالى خلق السموات سبعا والأرضين سبعا والحجب سبعا، فلما أسرى بالنبي ﷺ وكان من ربه كقاب قوسين أو أدنى رفع له حجاب من حجبه فكبر رسول الله ﷺ وجعل يقول الكلمات التي تقال في الافتتاح فلما رفع له الثاني كبر فلم يزل كذلك حتى بلغ سبع حجب وكبر سبع تكبيرات فلذلك العلة يكبر في الافتتاح في الصلاة سبع تكبيرات فلما ذكر

صف بستند، رسول خدا ﷺ حسین علیه السلام را در طرف راست خود ایستاند پس تکبیر افتتاح نماز را فرمود حسین علیه السلام نیز تکبیر گفت دوباره رسول خدا ﷺ تکبیر فرمود و این بار نیز حسین علیه السلام تکبیر گفت باری تا هفت بار پیامبر تکبیر گفتند و حسین علیه السلام نیز تبعیت کرده هفت مرتبه تکبیر گفت و از اینجا این سنت رائج گردید. زراره می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: ما چه کار کنیم و چه بگوییم؟ حضرت فرمودند: هفت مرتبه تکبیر و هفت بار تحمید و هفت مرتبه تسبیح بگو و سپس خدا را سپاس و ثناء بگو و بعد از آن به قرائت حمد پرداز.

حدیث (۳)

پدرم با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین، از زید شحام^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، زید می گوید: محضر امام علیه السلام عرضه داشتم: افتتاح چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: تکبیره ای که تو را کفایت می کند. عرض کردم: هفت بار بگویم.

فرمودند: این عدد مرتبه فضل و استحباب آن می باشد.

حدیث (۴)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمد بن زیاد از هشام بن حکم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، راوی می گوید محضر مبارکش عرض کردم: برای چه در ابتداء نماز گفتن هفت تکبیر افضل است و چرا در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده می گویند؟ حضرت فرمودند: ای هشام خداوند تبارک و تعالی آسمان ها را هفت طبقه و زمین را نیز هفت طبقه آفرید و حجابها را هفت تا قرار داد و زمانی که نبی مکرمش را سیر داد و آن حضرت به قرب پروردگارش همچون قاب قوسین او آذنی رسید حجابی از حجابها را برایش برداشت، بلافاصله رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و شروع کرد کلماتی را که در افتتاح نماز می گویند، فرمود و وقتی حجاب دوم را برایش کنار زد حضرت تکبیر گفت و پیوسته امر به همین منوال صورت می گرفت تا حضرتش به هفت حجاب رسید و آنها کنار زده شدند و آن جناب هفت تکبیر گفت و به خاطر همین علت در افتتاح نماز هفت تکبیر مستحب گردید. و وقتی حضرتش متذکر

۱- زید بن یونس الشحام، وی از حضرت صادق و امام کاظم علیه السلام روایت می کند و به فرموده مرحوم شیخ در فهرست و علامه در خلاصه نقل می باشد.

ما رأى من عظمة الله ارتعدت فرائصه فابتارك على ركبتيه و أخذ يقول: سبحان ربّي العظيم و بحمده فلما اعتدل من ركوعه قائماً نظراً إليه في موضع أعلى من ذلك الموضع خرّ على وجهه و جعل يقول: سبحان ربّي الأعلى و بحمده فلماً قال سبع مرات سكن ذلك الرعب فلذلك جرت به السنّة.

٥ - و عنه قال: حدثنا إبراهيم بن عليّ قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري قال: حدثنا الحسين بن عليّ العلويّ، عن أبي حكيم الزاهد، عن أحمد بن عبد الله قال: قال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام: يا ابن عمّ خير خلق الله ما معنى رفع يديك في التكبير الأولى؟

فقال عليه السلام: الله أكبر الواحد الأحد الذي ليس كمثله شيء لا يقاس بشيء ولا يلمس بالأخماس ولا يدرك بالحواس قال الرجل: ما معنى مدّ عنقك في الركوع؟

قال: تأويله آمنت بوحدايتك ولو ضربت عنقي.

٦ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن يوسف بن الحارث عن عبد الله بن يزيد المقرئ عن موسى بن أيوب الغافقي عن عقبة بن عامر الجهني أنّه قال: لما نزلت فسبح باسم ربك العظيم قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله: اجعلوها في ركوعكم.

ولما نزلت سبح اسم ربك الأعلى قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله: اجعلوها في سجودكم.

باب ٣١

العلّة التي من أجلها يجزي

للإمام تكبيرة واحدة في افتتاح الصلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله

عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد، عن فضالة عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام

عظمت پروردگار گردید شانه‌هایش لرزید، پس بر سر زانو تکیه داد و عرضه داشت: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ و بحمده و وقتی از رکوع سر برداشت و ایستاد به نقطه‌ای بالاتر از مکان قبلی نظر افکند پس بخاک افتاد و صورت بر زمین نهاد و عرضه داشت: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى و بحمده و وقتی این ذکر را هفت بار گفت رعب از آن جناب برطرف شد و آرام گردید و به همین جهت گفتن این اذکار به عدد هفت بار سنت گردید.

حدیث (۵)

علی بن حاتم، از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری از حسین بن علی علوی، از ابی حکیم زاهد، از احمد بن عبدالله، وی می‌گوید: مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پسر عمّ بهترین خلق خدا این‌که در تکبیر اول دست‌ها را بلند می‌کنند معنایش چیست؟

فرمودند: معنایش این است که: خدا بزرگ است، واحد و احدی است که مانند ندارد، به چیزی قیاس و سنجیده نمی‌شود، با پنج انگشت لمس نشده و با حواس درک نمی‌گردد.

آن مرد عرض کرد: معنای این‌که گردن را در وقت رکوع می‌کشید چیست؟ حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: پروردگارا، به وحدانیت تو ایمان دارم اگرچه گردنم را بزنم.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یوسف بن حارث، از عبدالله بن یزید مقرئ از موسی بن ایوب غافقی، از عقبه بن عامر جهنی، وی می‌گوید: وقتی، آیه: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمودند:

این ذکر را در رکوع خود بگویید.

و هنگامی که آیه سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نازل شد آن حضرت فرمودند:

این ذکر را در سجود خود بگویید.

باب سی و یکم

سر این‌که برای امام جماعت گفتن یک تکبیر در افتتاح

نماز کافی است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از

قال: يجزيك إذا كنت وحدك ثلاث تكبيرات وإذا كنت إماماً أجزاك تكبيرة واحدة؛ لأنّ معك ذا الحاجة والضعيف والكبير.

باب ٣٢

العلّة التي من أجلها صارت

الصلاة ركعتين وأربع سجّادات

١ - حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محمّد بن أبي القاسم عن محمّد بن عليّ الكوفي عن صباح الحذاء، عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: كيف صارت الصلاة ركعة وسجّدتين وكيف إذا صارت سجّدتين لم تكن ركعتين؟

فقال: إذا سألت عن شيء ففرّغ قلبك لتفهم إنّ أوّل صلاة صلاها رسول الله ﷺ إنّما صلاها في السّماء بين يدي الله تبارك وتعالى قدام عرشه جلّ جلاله وذلك أنّه لما أسري به وصار عند عرشه تبارك وتعالى فتجلّى له عن وجهه حتّى رآه بعينه قال: يا محمّد أذن من صاد فاغسل مساجدك وطرّها وصلّ لربّك.

قدّنا رسول الله ﷺ إلى حيث أمره الله تبارك وتعالى فتوضّأ فاسبغ وضوءه ثم استقبل الجبّار تبارك وتعالى قائماً، فأمره بافتتاح الصلاة ففعل فقال: يا محمد اقرأ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين إلى آخرها ففعل ذلك ثم أمره أن يقرأ نسبة ربّه تبارك وتعالى، بسم الله الرحمن الرحيم (قل هو الله أحد الله الصمد) ثم أمسك عنه القول فقال رسول الله ﷺ: (قل هو الله أحد الله الصمد)

حسین بن سعید، از فضاله، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی تنها نماز می خوانی کافی است که در افتتاح نماز سه تکبیر بگویی و زمانی که امام جماعت هستی اگر یک تکبیر بگویی برای تو کافی است زیرا در بین افرادی که با تو هستند محتاج، ضعیف و پیر می باشند پس نماز را طولانی نکن.

باب سی و دوم

سرّ این که نماز دو رکعت با چهار سجده می باشد

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمار، وی می گوید: از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چگونه نماز یک رکعت با دو سجده گردیده است و چگونه با دو سجده دو رکعت خوانده نمی شود؟

حضرت فرمودند: حال که از مطلبی جو یا شدی دل را از او هام و خیالات خالی کن تا آنچه برایت می گویم را بفهمی، اولین نمازی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند در آسمان مقابل حق تبارک و تعالی و در جلو عرش الهی بجا آوردند و شرح آن این است که: وقتی آن سرور را سیر داده و به آسمان بردند و حضرتش به عرش باری تعالی رسید، حق تعالی تجلی نمود و رسول گرامی با دیدگان خود جلوه حق جلّت عظمت را دید، حق تعالی فرمود: ای محمد نزدیک صا ^(۱) شو و مساجد (مواضعی که در سجود روی زمین قرار می گیرد) خود را بشوی و طاهر نما و سپس برای پروردگارت نماز کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مکانی که خدا امر به او فرموده بود نزدیک شد و از آن وضوء شادابی گرفت سپس رو به جبار تبارک و تعالی ایستاد، حق تعالی امر فرمود که تکبیر افتتاح نماز را بگوید، حضرت گفت، حق تعالی فرمود: ای محمد بخوان: **بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین....** تا آخر سوره، حضرت سوره را تا آخر خواندند بعد حق تعالی امر نمود که اوصاف او را قرائت نماید به این نحو: **بسم الله الرحمن الرحيم، قل هو الله أحد، الله الصمد** به اینجا که رسید حق کلام را قطع نمود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: **قل هو الله أحد الله الصمد.**

۱- از امام صادق علیه السلام پرسیدند: صا چیست؟

حضرت فرمودند: چشمه ای است زیر رکنی از ارکان عرش که خداوند متعال آنرا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آماده کرده بود.

فقال: قل: (لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد) فأمسك عنه القول فقال رسول الله: كذلك الله ربّي كذلك الله ربّي كذلك الله ربّي فلما قال ذلك قال: اركع يا محمد لربك فركع رسول الله ﷺ فقال له وهو راكع قال: (سبحان ربي العظيم) وبحمده ففعل ذلك ثلاثاً ثم قال: ارفع رأسك يا محمد ففعل ذلك رسول الله ﷺ فقام منتصباً بين يدي الله عز وجل فقال: اسجد يا محمد لربك فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً. فقال: قل: سبحان ربي الأعلى وبحمده ففعل ذلك رسول الله ﷺ ثلاثاً فقال له: استو جالساً يا محمد ففعل فلما استوى جالساً ذكر جلال ربه جلّ جلاله فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمره ربه عز وجل فسبح أيضاً ثلاثاً فقال: انتصب قائماً ففعل فلم ير ما كان رأى من عظمة ربه جلّ جلاله فقال له: اقرأ يا محمد وافعل كما فعلت في الركعة الأولى ففعل ذلك رسول الله ﷺ ثم سجد سجدة واحدة فلما رفع رأسه ذكر جلالة ربه تبارك وتعالى الثانية فخرّ رسول الله ﷺ ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمره ربه عز وجل فسبح أيضاً ثم قال له: ارفع رأسك ثبتك الله واشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأن الساعة آتية لا ريب فيها وإن الله يبعث من في القبور، اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد كما صليت وباركت وترحمت ومنت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد اللهم تقبل شفاعته في أمته وارفع درجته ففعل فقال: سلّم يا محمد استقبل فاستقبل رسول الله ﷺ ربه تبارك وتعالى وتقدّس وجهه مطرقاً فقال: السلام عليك فأجابه الجبار جلّ جلاله فقال: وعليك السلام يا محمد بنعمتي قويتك على طاعتي وبعصمتي إياك اتخذتك نبياً وحبیباً، ثم قال أبو الحسن عليه السلام: وإنما كانت الصلاة التي أمر بها ركعتين وسجدين وهو ﷺ إنما سجد سجدين في كل ركعة عما أخبرتك من تذكرة لعظمة ربه تبارك وتعالى

سپس حق تعالی فرمود: بگو: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد و سخن را قطع نمود، رسول خدا ﷺ سه مرتبه گفت: کذلک الله ربی.

و وقتی حضرت این جمله را تمام کرد حق تعالی فرمود: ای محمد برای پروردگارت رکوع کن، پس حضرت رکوع نمود و در آن حال سه مرتبه گفت: سبحان ربی العظیم و بحمده، سپس پروردگار فرمود: ای محمد سر خود را بردار، حضرت سر برداشت و در مقابل حق عزوجل ایستاد، پس خداوند فرمود: ای محمد برای پروردگارت سجده کن، پس رسول خدا به سجده رفت، حق فرمود: بگو: سبحان ربی الاعلی و بحمده، حضرت این ذکر را سه مرتبه گفت، پس حق تعالی فرمود ای محمد آرام بنشین، حضرت آرام نشست و متذکر جلال و عظمت پروردگارش گردید پس بدون این که حق تعالی او را امر نماید به سجده دیگر، به سجده رفت و در آن سه مرتبه ذکر سجود را گفت، پس خطاب آمد که بایست، پس ایستاد و آن عظمتی را که دیده بود دیگر ندید، باری حق تعالی فرمود: بجاء آور همان طوری که در رکعت اول خواندی و بجاء آوردی، پس حضرت مانند رکعت اول، رکعت دیگر بجاء آورد و سپس یک سجده انجام داد و وقتی سر از آن برداشت متذکر جلالت پروردگار تبارک و تعالی گردید، پس بدون این که حق تعالی به او امر کند، حضرت از نزد خود به سجده رفت و در آن تسبیح حق تعالی را گفت و پس از آن حق تعالی به او گفت: سر را بردار که خدا تو را ثابت بدارد.

و این عبارت را بگو:

أشهد أن لا اله الا الله وأن محمداً رسول الله وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور، اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم محمد و آل محمد كما صليت و باركت و ترخمت و مننت على ابراهيم و آل ابراهيم إنك حميد مجيد، اللهم تقبل شفاعته في أمته و ارفع درجته.

حضرت این عبارات را اداء نمود، سپس حق تعالی فرمود: یا محمد رو به قبله نما و به طرف قبله سلام بده پس حضرت به طرف قبله به پروردگار تبارک و تعالی سلام داد و گفت: السلام عليك، جبار جل جلاله در جواب فرمود: و عليك السلام یا محمد، بنعمتی قوینک علی طاعتی و بعصمتی ایاک اتخذتک نبیاً و حبیباً.

سپس حضرت ابی الحسن علیّه السلام فرمود: نمازی که پیامبر مأمور به خواندش شدند در رکعت با دو سجده بود منتهی آن سرور در هر رکعت دو سجده نمود و جهتش همان بود که به تو خبر داده و گفتم وقتی حضرت متذکر عظمت پروردگارش گردید دوباره

فجعل الله عز وجل فرضاً.

قلت: جعلت فداك و ما صاد الذي أمر أن يغسل منه؟

فقال: عين تنفجر من ركن من أركان العرش يقال له: ماء الحياة و هو ما قال الله عز وجل (ص والقرآن ذي الذكر)^(١) إنما أمره أن يتوضأ و يقرأ و يصلي.

٢ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن اسماعيل عن علي بن العباس، عن عكرمة بن عبد العزيز عن هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علة الصلاة كيف صارت ركعتين و أربع سجعات إلا كانت ركعتين و سجدتين فذكر نحو حديث إسحاق بن عمار عن أبي الحسن عليه السلام يزيد اللفظ و ينقص.

٣ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن موسى بن عمران عن الحسين بن يزيد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم صارت الصلاة ركعتين و أربع سجعات؟

قال: لأن ركعة من قيام بركعتين من جلوس.

٤ - أخبرنا علي بن سهل قال: حدثنا إبراهيم بن علي قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري عن الحسن بن علي العلوي قال: حدثني أبو حكيم الزاهد قال: حدثني أحمد بن علي الراهب قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: يا ابن عم خير خلق الله ما معنى السجدة الأولى؟

سجده نمود و پس از صدور آن از رسول گرامی حق تعالی آن را در نماز فرض و واجب گردانند.

عمار می گوید: عرض کردم فدایت شوم: «صاد»ی که حق تعالی امر فرمود رسولش مواضع وضوء را از آن بشوید چیست؟
حضرت فرمودند: چشمه ای است که از شکافتن رکنی از ارکان عرش جاری گشته بود و به آن آب حیات گفته می شود و این همان است که حق تعالی در قرآن یاد کرده و فرموده:

ص وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ^(۱)، خدا پیامبرش را مأمور ساخت از چشمه صاد وضوء بگیرد و سپس قرائت حمد نموده و نماز بخواند.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عکرمه بن عبدالعزیز از هشام بن حکم، وی می گوید: از حضرت ابابعدالله علیه السلام راجع به علت نماز سؤال کرده و عرضه داشتم:
باستثنای مواردی که نماز دو رکعت و دو سجده می باشد چگونه دو رکعت و چهار سجده گردیده است؟

پس امام علیه السلام نظیر آنچه در حدیث اسحاق بن عمار از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیاد و کم کردن الفاظ.

حدیث (۳)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر وی می گوید: محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه نماز دو رکعت و چهار سجده می باشد؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه یک رکعت ایستاده معادل دو رکعت نشسته می باشد

حدیث (۴)

علی بن سهل از ابراهیم بن علی از احمد بن محمد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد از احمد بن علی راهب، وی می گوید: مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پسرعم بهترین مخلوق خدا، معنای سجده اولی چیست؟

فقال: تأويله اللهم إنيك منها خلقتني - يعني من الأرض - ورفع رأسك و منها اخرجتنا والسجدة الثانية و إليها تعيدنا و رفع رأسك من الثانية و منها تخرجنا تارة أخرى قال الرجل: ما معنى رفع رجلك اليمنى و طرحك اليسرى في التشهد؟
قال تأويله اللهم أمت الباطل و أقم الحق.

باب ٣٣

علة استحباب الآلات والاكتار من الثياب في الصلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن ميمون القداح عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام قال: إن قال إن كل شيء عليك تصلي فيه يستحب معك قال و كان رسول الله ﷺ إذا أقيمت الصلاة لبس نعليه و صلى فيهما.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن متيل قال: حدثنا محمد بن الحسن، عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي عليه السلام قال: إن الإنسان إذا كان في الصلاة فإن جسده و ثيابه و كل شيء حوله يستحب.

باب ٣٤

العلة التي من أجلها يستحب

أن يصلي صلاة الصبح مع الفجر

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى

باب سی و چهارم..... ۱۰۱
حضرت فرمودند: تأویلش آن است که: اللَّهُمَّ اَنْتَ مِنْهَا خَلَقْتَنِي (بار خدا تو مرا از زمین آفریدی) و سر خود را که از سجده برمی داری یعنی و منها اخرجتنا (و از زمین ما را بیرون راندی).

و به سجده دوم که می روی معنایش این است که: و اليها تعيدنا (یعنی ما را بسوی زمین عود خواهی داد) و سر که از سجده دوم برمی داری یعنی: و منها تخرجنا تارة اخرى (و بار دیگر ما را از آن اخراج می نمایی)
آن مرد عرض کرد: این که در تشهد پای راست را بلند کرده و پای چپ را می اندازیم معنایش چیست؟

حضرت فرمودند: تأویلش این است که: اللَّهُمَّ امْتِ الْبَاطِلَ و اقم الحق (بار خدایا باطل را نابود و حق را سرپا بدار).

باب سی و سوم

سر استحباب همراه داشتن آلات و زیاد نمودن

جامه در نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله عليه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن میمون قداح^(۱)، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش عليه السلام، حضرت فرمودند: هر چه در نماز به تن داری با تو تسبیح می گوید، سپس فرمودند: و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی نماز بها می شد نعلین می پوشیدند و در آن نماز می گذاردند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن متیل از محمد بن الحسن، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید^(۲)، از جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش از علی علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند: انسان وقتی در نماز است جسد و لباس و هر چیزی که اطرافش هست تسبیح می گوید.

باب سی و چهارم

سر مستحب بودن خواندن نماز صبح با طلوع فجر

۱- عبدالله بن میمون بن الأسود القداح به فرموده علامه در خلاصه نقل می باشد.

۲- طلحة بن زید، مرحوم شیخ در فهرست می فرماید: وی عامی المذهب است ولی کتابش معتد است.

عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عبد الرحمن بن سالم عن اسحاق بن عمار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرنا عن أفضل المواقيت في صلاة الفجر؟

قال: مع طلوع الفجر إن الله تبارك و تعالى يقول: إن قرآن الفجر كان مشهوداً - يعني صلاة الفجر تشهدها ملائكة الليل و ملائكة النهار فإذا صلى العبد صلاة الصبح مع طلوع الفجر أثبت له مرتين أثبتها ملائكة الليل و ملائكة النهار.

باب ٣٥

العلّة التي من أجلها لا يجوز ترك الأذان

والإقامة في الفجر والمغرب، في سفر، ولا حضر

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عبد الحميد العطار و أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن صفوان بن مهران عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الأذان مثنى مثنى والإقامة مثنى مثنى ولا بد في الفجر والمغرب من أذان و إقامة في الحضر والسفر؛ لأنّه لا يقصر فيهما في حضر ولا سفر و يجزيك إقامة بغير أذان في الظهر والعصر والعشاء الآخرة، والأذان والإقامة في جميع الصلوات أفضل.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ٣٦

العلّة التي من أجلها فرض الله عز وجل على الناس

خمس صلوات في خمس مواقيت

١ - حدثنا محمد بن عليّ ما جيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الحسن عليّ بن الحسين البرقي عن عبد الله بن جبلة عن معاوية بن عمار عن الحسن بن عبد الله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمن بن سالم، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: خبر دهید به ما از افضل اوقات در نماز صبح؟

حضرت فرمودند: افضل اوقات نماز صبح با طلوع فجر است زیرا حق تعالی می فرماید: اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً یعنی نماز صبح را ملائکه شب و فرشتگان روز حاضر می باشند پس وقتی بنده نماز صبح را با طلوع فجر خواند دو بار برایش ثبت می شود یک بار فرشتگان شب آن را ثبت نموده و بار دیگر فرشتگان روز ثبتش می کنند.

باب سی و پنجم

سز این که ترک اذان و اقامه در نماز صبح و مغرب نه در سفر و نه در حضر جایز نمی باشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عبدالحمید عطار و احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از صفوان بن مهران، از ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

فصول اذان و اقامه دوبار دوبار گفته می شود و در نماز صبح و مغرب چاره ای نیست از گفتن اذان و اقامه چه در حضر و چه در سفر، زیرا این نماز نه در سفر قصر می شود و نه در حضر ولی در نماز ظهر و عصر و عشاء گفتن اقامه بدون اذان کفایت می کند منتهی باید توجه داشت که گفتن اذان و اقامه در تمام نمازها از ترکش افضل است.

باب سی و ششم

سز این که حق عزوجل پنج نماز را در پنج وقت واجب کرده است

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمرو بن محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن علی بن الحسین البرقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از آباء و پدرانش از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام،

قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ﷺ فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال: أخبرني عن الله عز وجل لأي شيء فرض هذه الخمس صلوات في خمس مواقيت على أمتك في ساعات الليل والنهار؟ فقال النبي ﷺ: إن الشمس عند الزوال لها حلقة تدخل فيها فإذا دخلت فيها زالت الشمس فيسبح كل شيء دون العرش بحمد ربي، وهي الساعة التي يصلي عليّ فيها ربي ففرض الله عز وجل عليّ وعلى أمتي فيها الصلاة و قال: (أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل)^(١) وهي الساعة التي يؤتى فيها بجهنم يوم القيامة فما من مؤمن يوافق تلك الساعة أن يكون ساجداً أو راکعاً أو قائماً إلا حرم الله جسده على النار، وأما صلاة العصر فهي الساعة التي أكل آدم فيها من الشجرة فأخرجه الله من الجنة فأمر الله عز وجل ذريته بهذه الصلاة إلى يوم القيامة، واختارها لأمتي، فهي من أحب الصلوات إلى الله عز وجل وأوصاني أن أحفظها من بين الصلوات. و أما صلاة المغرب فهي الساعة التي تاب الله تعالى فيها على آدم وكان بين ما أكل من الشجرة وبين ما تاب الله عليه ثلاثمائة سنة من أيام الدنيا وفي أيام الآخرة يوم كآلف سنة ما بين العصر والعشاء فصلّى آدم ثلاث ركعات ركعة لخطيئته، و ركعة لخطيئة حواء، و ركعة لتوبته، فافترض الله عز وجل هذه الثلاث ركعات على أمتي وهي الساعة التي يستجاب فيها الدعاء فوعدني ربي عز وجل أن يستجيب لمن دعاه فيها وهي الصلاة التي أمرني بها ربي في قوله سبحانه الله حين تمسون وحين تصبحون

حضرت فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا ﷺ رسیدند. داناترین آنها مسائلی چند از آن سرور پرسید، در ضمن مسایل این سؤال مطرح شد: خداوند عزوجل برای چه این پنج نماز را در پنج وقت بر امت تو در ساعات شب و روز واجب کرده؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند: هنگام زوال خورشید حلقه‌ای دارد که در آن داخل می‌شود و وقتی داخل آن شد زوال آفتاب حاصل می‌گردد در این هنگام هر موجودی زیر عرش تسبیح و تحمید پروردگار را می‌گوید و آن ساعتی است که پروردگار بر من درود و رحمت می‌فرستد در همان ساعت حق عزوجل بر من و امت من نماز را فرض و واجب نموده و فرموده:

اقم الصلوة لعلك الشمس الى غسق الليل (نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به یاد آور) و این همان ساعتی است که در آن روز قیامت جهنم را آماده کرده و می‌آورند و هیچ مؤمنی نیست که در این ساعت سجود یا رکوع نموده و یا در نماز ایستاده مگر آنکه جسدش را بر آتش حرام نموده‌اند.

و اما نماز عصر: این نماز در ساعتی است که جناب آدم در آن ساعت از شجره منهیة تناول نمود و حق تعالی وی را از بهشت برین اخراج کرد لذا پروردگار متعال به ذریه او امر کرد تا روز قیامت در این ساعت نماز عصر را بخوانند و من این نماز را برای امت خود برگزیدم و این نماز محبوب‌ترین نمازها نزد حق عزوجل بوده و مرا وصیت و سفارش به حفظش کرده که از بین نمازها آن را مراعات و مراقبت کامل نمایم.

و اما نماز مغرب: در ساعتی است که حق تعالی توبه جناب آدم علیه السلام را در آن پذیرفت و بین زمانی که آدم از شجره منهیة تناول کرد تا زمانی که وی توبه نمود و حق عزوجل آن را پذیرفت سیصد سال از سالهای دنیا فاصله شد و در ایام آخرت یک روزی است به منزله هزار سال که بین عصر و عشاء فاصله است و جناب آدم سه رکعت نماز در این فاصله خوانده، یک رکعتش به خاطر لغزشی که از او صادر شد و یک رکعت دیگر به خاطر لغزش جناب حواء و یک رکعت هم به خاطر توبه‌ای که کرد، پس حق تعالی این سه رکعت را بر امت من واجب نمود و این همان ساعتی است که در آن دعاء مستجاب می‌گردد چه آنکه پروردگار به من وعده داده هر کسی که او را در این ساعت بخواند دعایش را مستجاب نماید و این همان نمازی است که حق تعالی مرا در فرموده خودش «سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون» به آن مأمور ساخته است.

وَأَمَّا صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةُ فَإِنَّ لِلْقَبْرِ ظِلْمَةً وَلِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ظِلْمَةً فَأَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى وَأَمَّتِي بِهَذِهِ الصَّلَاةِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَتَنُورَ الْقَبْرُ وَلِيُعْطِيَنِي وَأَمَّتِي النُّورَ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَا مِنْ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى صَلَاةِ الْعَتَمَةِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهَا عَلَى النَّارِ، وَهِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي إِخْتَارَهَا لِلْمُرْسَلِينَ قَبْلِي. وَأَمَّا صَلَاةُ الْفَجْرِ فَإِنَّ الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَطْلُعُ عَلَى قَرْنِي شَيْطَانٍ فَأَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَصَلِّيَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ لَهَا الْكَافِرُ فَتَسْجُدَ أَمَّتِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَسَرَعْتُهَا أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي تَشْهَدُهَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَا دِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أَهْبَطَ اللَّهُ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ ظَهَرَتْ فِيهِ شَامَةٌ سَوْدَاءٌ فِي وَجْهِهِ (و) مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ فَطَالَ حَزَنُهُ وَبَكَائُهُ عَلَى مَا ظَهَرَ بِهِ فَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: مَا يَبْكِيكَ يَا آدَمُ فَقَالَ: لِهَذِهِ الشَّامَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ بِي، قَالَ: قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الْأُولَى فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى عُنُقِهِ، فَجَاءَهُ فِي وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَقَالَ: يَا آدَمُ قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى سُرَّتِهِ فَجَاءَهُ وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّالِثَةِ فَقَالَ: يَا آدَمُ قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَصَلَّى فَقَامَ فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى رِكْبَتَيْهِ

و اما نماز عشاء: چون قبر ظلمانی است و روز قیامت نیز تاریک و تاریک می باشد لاجرم حق تبارک و تعالی من و امتم را به این نماز امر نمود که در این وقت بخوانیم تا قبر نورانی گردد و نیز نور من و امتم را بر صراط تبعیت کند و از دنبال بیاید و هیچ قدمی برای خواندن نماز عشاء برداشته نمی شود مگر آنکه پروردگار جسد او را بر آتش حرام می نماید.

و این همان نمازی است که حق تعالی برای انبیاء قبل از من اختیار فرمود.
و اما نماز صبح: هنگامی که آفتاب طلوع می کند بر دو قرن شیطان ظاهر و آشکار می گردد و حق عزوجل مرا مأمور می سازد پیش از طلوع خورشید و قبل از این که کافر آن را سجده کند نماز صبح را بخوانم، پس امت من خدای عزوجل را سجده می نمایند و سریع خواندن این نماز محبوب حق جل و علی است، این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز حاضر و شاهد بر آن هستند.
یهودی عرضه داشت: راست گفتی ای محمد.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از حسین بن ابی العلاء، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

زمانی که حق تعالی جناب آدم علیه السلام را از بهشت به زمین فرود آورد دانه ها و خال های سیاهی در صورت و نیز از فرق سر تا پاهای آن حضرت ظاهر شد پس حزن و گریه آن جناب از این بابت به درازا کشید و مدت ها غم و غصه حضرتش را آزار می داد تا هنگامی که جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و عرض کرد: چه شما را گریانیده؟ حضرت فرمود: این خالهای سیاه که در من ظاهر شده است.

جبرئیل علیه السلام: عرض کرد: بایست و نماز بخوان، الآن وقت نماز اول است.
آدم علیه السلام ایستاد و نماز گذارد، پس خالها تا گردن زایل و برطرف شدند، پس جبرئیل در وقت نماز دوم به نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که اینک وقت نماز دوم می باشد جناب آدم علیه السلام ایستاد و نماز گذارد بلافاصله خالها تا ناف برطرف شدند در مرتبه سوم به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: برخیز و نماز بخوان که اکنون وقت نماز سوم می باشد.

جناب آدم علیه السلام نماز سوم را خواند پس خالها تا سر زانو محو شدند،

فجاءه في الصلّاة الرابعة فقال: يا آدم قم فصلّ فهذا وقت الصلّاة الرابعة فقام فصلّى فانحطت الشامة إلى رجليه فجاءه في الصلّاة الخامسة فقال: يا آدم قم فصلّ فهذا وقت الصلّاة الخامسة فقام فصلّى فخرج منها فحمد الله واثنى عليه، فقال جبرئيل: يا آدم مثل ولدك في هذه الصلّاة كمثلك في هذه الشامة من صلّى من وُلِدَ في كلّ يومٍ و ليلةٍ خمس صلوات خَرَجَ من ذنوبه كما خَرَجَتْ من هذه الشامة.

باب ٣٧

العلّة التي من أجلها سُمِّيَ تارك الصلّاة كافراً

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام و سئل ما بال الزاني لا تسميه كافراً و تارك الصلّاة قد تسميه كافراً و ما الحجة في ذلك؟ قال: لأنّ الزاني و ما اشبهه إنّما يعمل ذلك لمكان الشهوة؛ لأنّها تغلبه و تارك الصلّاة لا يتركها إلاّ استخفافاً بها و ذلك لأنّك لا تجد الزاني الذي يأتي المرأة إلاّ و هو مستلذّ لإتيانها قاصداً إليها و كلّ من ترك الصلّاة قاصداً لتركها فليس يكون قصده لتركها اللبّذة فإذا انتفت اللبّة وقع الاستخفاف و إذا وقع الاستخفاف وقع الكفر.

قيل ما الفرق بين من نظر إلى امرأة فزنى بها أو خمرأ فشربها و بين من ترك الصلّاة حيث لا يكون الزاني و شارب الخمر مستخفاً كما استخفّ تارك الصلّاة

آنگاه جبرئیل علیه السلام در وقت نماز چهارم نزدش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بگذار که این ساعت وقت نماز چهارم است، پس حضرت ایستاد و نماز خواند پس خالهای سیاه تا قدمهای آن حضرت محو شدند و بالاخره برای بار پنجم در وقت نماز پنجم جبرئیل علیه السلام به نزد حضرتش آمد و عرضه داشت: بایست و نماز بخوان که فعلاً وقت نماز پنجم می باشد.

آدم علیه السلام ایستاد و نماز گذارد و بلافاصله تمام نقاط و خالهای سیاه از وی محو گردید، آن جناب حمد الهی و ثناء باری تعالی را بجا آورد، جبرئیل عرضه داشت: ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها همچون مثل تو است در این نقطه های سیاهی، هر کدام از فرزندان در هر روز و شب این پنج نماز را بخوانند از گناهان و ظلمت معاصی نجات یافته همان طوری که تو از سیاهی و تیرگی این خالها رها گردیدی.

باب سی و هفتم

سز نامیده شدن تارک نماز به «کافر»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که وقتی از آن سرور سؤال شد: چرا به زانی کافر نگفته ولی تارک صلاة را کافر خوانده اند و دلیل آن چیست؟

آن حضرت فرمودند: زیرا زانی و امثال او به خاطر شهوتی که بر آنها غالب شده مبادرت به این معصیت می کنند ولی تارک نماز، آن را ترک نکرده مگر صرفاً به خاطر خوار شمردن این عبادت الهی و توضیح آن این است که:

زانی وقتی با زنی تماس پیدا می کند از این تماس لذت برده و قصدش تنها همین التذاذ است اما تمام کسانی که نماز را ترک می کنند قصدشان فقط ترک و رها کردن آن می باشد و هیچ قصد لذتی از این ترک ندارند و وقتی لذت منتفی شد قهراً قصدشان فقط خوار شمردن می باشد و وقتی قصد خفیف نمودن نماز بود بدون شک حالت کفر در آنها پیدا شده و کفرشان ثابت می گردد.

محضر مبارکش عرض شد: چه فرقی است بین کسی که به زنی نگاه کرده و با وی زنا نموده یا شراب می آشامد و بین کسی که نماز را ترک کند؟ و چرا زانی و شارب الخمر مستخف محسوب نشده ولی تارک الصلوة مستخف شمرده می شود،

وما الحجة في ذلك و ما العلة التي تفرق بينهما؟

قال: الحجة إن كلما ادخلت أنت نفسك فيه ولم يدعك اليه داع ولم يغلبك عليه غالب شهوة مثل الزنا و شرب الخمر و أنت دعوت نفسك إلى ترك الصلاة و ليس ثم شهوة فهو الاستخفاف بعينه فهذا فرق بينهما.

باب ٣٨

العلة التي من أجلها صلى أبو جعفر الباقر عليه السلام

بأصحابه فقراً: الحمد، و آية من سورة البقرة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الوليد عن محمد بن الفضل، عن سليمان بن أبي عبد الله قال: صليت خلف أبي جعفر فقراً بفاتحة الكتاب و آي من البقرة فجاء أبي فسأل فقال: يا بني إنما صنع ذلك ليفقهكم و يعلمكم.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عذافر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن دخولي مع من أقرأ خلفه في الركعة الثانية فيركع عند فراغي من قراءة أم الكتاب قال: تقرأ في الأخرين لتكون قد قرأت في ركعتين.

باب ٣٩

العلة التي من أجلها يستحب طول السجود

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف عن سعدان بن

در نتیجه وی کافر است ولی آنها کافر نمی باشند! حجت و برهان آن چیست؟ و علتی که آنها را از هم جدا می کند چه می باشد؟

حضرت در جواب فرمودند: دلیل و برهان آن است که به طور کلی نفس را به هر چه وادار کنی که انجام دهد بدون این که داعی و شهوت غالبی در بین باشد قطعاً انجام این فعل استخفاف به حکم الهی است ولی اگر منشأ انجام فعل شهوت غالب باشد نظیر زنا و شرب خمر استخفاف محسوب نمی شود، بنابراین وقتی نفس خود را وادار می کنی به ترک نماز بدون این که شهوتی در بین باشد غیر از استخفاف منشأ دیگری برای این ترک نیست و همین بیان فارق بین ترک نماز و فعل زنا و شرب خمر می باشد.

باب سی و هشتم

سز این که حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام در نمازشان
با اصحاب سوره حمد و چند آیه از سوره بقره را خواندند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن ولید، از محمد بن فضل، از سلیمان بن ابی عبدالله نقل کرده که وی گفت: با حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام نماز گذاردم، آن جناب سوره فاتحه الكتاب و چند آیه از سوره بقره را خواندند، پدرم آمد جهتش را از او استفسار کردم؟

پدرم گفت: پسر، امام علیه السلام این عمل را به خاطر این انجام دادند تا به شما آن را تعلیم کرده باشند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: اقتداء کردم به کسی که در رکعت دومش بود و من قرائت حمد را خواندم به مجرد تمام شدن او به رکوع رفت تکلیف من چیست؟

حضرت فرمودند: در رکعت دیگر نیز حمد را بخوان تا در هر دو رکعت قرائت حمد (ام الكتاب) را خوانده باشی.

باب سی و نهم

سز این که مستحب است سجود را طولانی کنند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از سعدان بن

مسلم عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا محمد عليك بطول السجود فإن ذلك من سنن الأوّابين.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير عليه السلام، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي، عن جدّي عن آبائه عليهم السّلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أطيلوا السّجود فما من عمل أشدّ على إبليس من أن يَرى ابن آدم ساجداً؛ لأنّه أمر بالسّجود فعصى، وهذا أمر بالسّجود فأطاع فيما أمر.

باب ٤٠

العلّة التي من أجلها لم

يؤخّر رسول الله صلى الله عليه وآله العشاء إلى نصف الليل

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن سعيد، عن أحمد بن عبد الله القروي، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو لا أن أسقّ على أمّتي لأخرت العشاء إلى نصف الليل.

مركز تحقيق كتاب ترمذي

باب ٤١

العلّة التي من أجلها يجوز

السّجود على ظهر الكف من حرّ الرّمضاء

١ - حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن اسحاق عن عبد الله بن حمّاد عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي السَّفَرِ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقَ فَيَبْقَى عُرْيَاناً فِي سَرَاوِيلَ

باب چهل و یکم ۱۱۳

مسلم، از ابی بصیر، وی می گوید حضرت ابو عبد الله عليه السلام فرمودند: ای ابامحمد، بر تو باد به طولانی کردن سجده زیرا این از سنت های توبه کنندگان می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبد الله عليه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم، از جدّم، از آباء گرامش علیهم السلام نقل کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

سجود را طولانی کنید زیرا هیچ عملی سخت تر بر ابلیس نیست از این که ببیند فرزند آدم در حال سجده است چه آنکه خودش مأمور به سجده شد ولی عصیان کرد حال می بیند که این بنده امر به سجده شده و در آوردنش امثال می کند.

باب چهارم

سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشاء را تا نصف شب تاخیر نیانداختند

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن سعید، از احمد بن عبد الله قروی، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

اگر بر ائمتّم مشقّت و صدمه نمی داشت حتماً نماز عشاء را تا نصف شب تاخیر می انداختم.

باب چهل و یکم

سرّ جواز سجود بر پشت دست در مورد سوزان بودن

روی زمین

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حماد از ابی بصیر وی می گوید: محضر حضرت ابی عبد الله عليه السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم، شخصی در سفر راه بر او قطع می شود پس در حالی که یک زیر شلوار پایش هست در میان بیابان عریان مانده و مئهری هم

ولا يَجِدُ ما يَسْجُدُ عليه يخاف إن سجد الرَّمْضاءِ إِحْتَرَقَتْ وَجْهَهُ؟
قال: يسجد على ظهر كَفِّه فإنَّها أحدُ المَساجِدِ.

باب ٤٢

العلَّة التي من أجلها لا يجوز السَّجود إلا على الأرض
أو على ما أنبتت الأرض، إلا ما أَكَل أو لَبَسَ

١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَمَّا يَجُوزُ السَّجُودُ عَلَيْهِ وَ عَمَّا لَا يَجُوزُ؟

قال: السَّجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكَل أَوْ لَبَسَ.

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

قال: لِأَنَّ السَّجُودَ هُوَ الْخُضُوعُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا يُؤْكَلُ وَ يُلْبَسُ، لِأَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا عَبِيدَ مَا يَأْكُلُونَ وَ يَلْبَسُونَ، وَالسَّاجِدُ فِي سَجُودِهِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَضَعَ جَبْهَتَهُ فِي سَجُودِهِ عَلَى مَعْبُودِ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا الَّذِينَ اغْتَرَّوْا بِغُرُورِهَا. وَالسَّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهُ أَبْلَغُ فِي التَّوَاضُّعِ وَالْخُضُوعِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

٢ - أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: السَّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ سُنَّةٌ.

٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصِّرْفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ:

باب چهل و دوم ۱۱۵
 ندارد که در نماز بر آن سجده کند و از طرفی چون ریگ‌های زمین خیلی گرم و سوزان هستند می‌ترسد اگر بر آن سجده کند صورتش بسوزد تکلیفش چیست؟
 حضرت فرمودند: بر پشت دستش سجده کند زیرا پشت دست یکی از مساجد محسوب می‌شود.

باب چهل و دوم

سزا این که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از زمین می‌روید به شرطی که ماکول یا ملبوس نباشد

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم، وی می‌گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: بفرمایید سجده بر چه چیز جائز و بر چه چیز جائز نیست؟
 حضرت فرمودند: جایز نیست سجده مگر بر زمین یا بر آنچه از زمین می‌روید به شرط آنکه ماکول یا ملبوس نباشد.

عرض کردم: فدایت شوم، علت آن چیست؟

فرمود: زیرا سجود و خضوع و فروتنی برای خدای عزوجل است لذا سزاوار نیست که آنرا بر ماکول و ملبوس قرار دهند چه آنکه ابناء دنیا بندگان ماکولات و ملبوسات هستند و حال آنکه سجده کننده در سجودش مشغول عبادت حق تبارک و تعالی است از این رو شایسته نیست این که پیشانی خود را در حال سجود بر معبود ابناء دنیا که فریفته او هستند بگذارد و سجده بر زمین افضل است زیرا نسبت به تواضع و خضوع در مقابل حق عزوجل رساننده تر می‌باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید به طور مرفوع تا حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: سجود بر زمین فریضه و بر غیر آن سنت است.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از محمد بن یحیی صیرفی، از حماد بن عثمان، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، راوی می‌گوید: شنیدم که حضرت می‌فرمودند:

السجود على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن علي بن الحسن عن أحمد بن اسحاق القمي، عن ياسر الخادم قال: مرّ بي أبو الحسن عليه السلام وأنا أصلي على الطبري وقد ألقيت عليه شيئاً فقال لي: مالك لا تسجد عليه أليس هو من نبات الأرض؟

قال محمد بن أحمد: وسألت أحمد بن اسحاق عن ذلك فقال: قد رويته. ٥ - أبي رحمه الله عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن السياري أن بعض أهل المداين كتب إلى أبي الحسن الماضي عليه السلام يسأله عن الصلاة على الزجاج قال: فلما نفذ كتابي إليه فكرت فقلت: هو ممّا أنبتت الأرض و ما كان لي أن أسأل عنه قال: فكتب لا تصلّ على الزجاج فإن حدثتك نفسك إنّه ممّا أنبتت الأرض فإنه ممّا أنبتت الأرض و لكنّه من الرمل والملح وهما ممسوخان.

(قال مؤلف هذا الكتاب) ليس كل رمل ممسوخاً ولا كل ملح ولكن الرمل والملح الذي يتخذ منه الزجاج ممسوخان.

باب ٤٣

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للرجل أن يصلي في شعر ووبر مالم يؤكل لحمه

١ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال حدثنا محمد بن عبد الله عن محمد بن اسماعيل

سجود باید بر چیزی باشد که از زمین می‌روید به شرطی که مأكول یا ملبوس نباشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، عطار، از محمد بن احمد، از علی بن الحسین، از احمد بن اسحاق قمی، از یاسر خادم، وی می‌گوید: حضرت ابی الحسن علیه السلام بر من گذشته در حالی که بر حصیر طبری که روی آن را چیزی انداخته بودم نماز می‌خواندم، فرمودند:

چرا بر حصیر طبری سجده نمی‌کنی؟ مگر آن از نبات زمین نیست؟ محمد بن احمد می‌گوید: من از احمد بن اسحاق از این واقعه پرسیدم، وی گفت: من آن را روایت کرده‌ام.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیاری نقل کرده که بعضی از اهل مدائن محضر ابی الحسن ماضی علیه السلام نامه‌ای نوشت و در آن پرسید: آیا خواندن نماز روی شیشه چطور است؟

نویسنده نامه می‌گوید: وقتی نامه‌ام محضر مبارک امام علیه السلام رسید با خود اندیشیدم و گفتم: شیشه از اشیایی است که جزء نبات الارض است و من نمی‌باید سؤال می‌کردم زیرا بر نبات الارض خواندن نماز و سجده بر آن جایز است. باری امام علیه السلام در جواب نوشتند: بر شیشه نماز مخوان و اگر در نفست خطور کرده که شیشه از نبات الارض است پس بدان اگرچه شیشه از نبات الارض می‌باشد ولی ماده اصلی آن شن و نمک است و این دو بر ماهیت اصلی خود باقی نمانده و تغییر کرده‌اند.

مؤلف این کتاب (صدوق رحمه الله علیه) می‌گوید: هر شن و نمکی ممسوخ و متغیر نیست بلکه شن و نمکی که شیشه را از آن می‌سازند تغییر یافته‌اند.

باب چهل و سوم

سؤال این که جایز نیست در لباسی که از مو و کرک حیوان

غیر مأكول اللحم درست شده نماز خواند

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن عبدالله، از محمد بن اسماعیل

باسناد يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يجوز الصلّاة في شعر ووبر ما لا يؤكل لحمه لأنّ أكثرها ممسوخ.

قال محمد بن عليّ مؤلف هذا الكتاب: يعني أكثر الأشياء التي لا يؤكل لحمها ممسوخ.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أيّوب بن نوح عن الحسن بن عليّ الوشاء يرفعه قال: كان أبو عبد الله عليه السلام يكره الصلّاة في وبر كلّ شيء لا يؤكل لحمه.

باب ٤٤

العلّة التي من أجلها يجوز للرجل

أن يصلّي والنار والسراج والصّورة بين يديه

١ - أبي رحمه الله و محمد بن الحسن رحمهما الله قالوا: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد قال: حدّثني الحسن بن عليّ عن الحسين بن عمر عن أبيه عن عمرو بن إبراهيم الهمداني رفع الحديث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا بأس أن يصلّي الرجل والنار والسراج والصّورة بين يديه؛ لأنّ الذي يصلّي له أقرب إليه من الذي بين يديه.

باب ٤٥

العلّة التي من أجلها يستحبّ التنقّل في ساعة الغفلة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن زرعة عن سماعة عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

باستانی که تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرفوعه است نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در مو و کرک حیوانی که مأکول اللحم نیست خواندن نماز جایز نیست زیرا اکثر
این حیوانات ممسوخ هستند.
محمد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: یعنی اکثر حیواناتی که گوشت آنها
خوردنی نیست از ممسوخات می باشند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از حسن بن علی الوشاء
مرفوعاً نقل کرده و می گوید: حضرت ابو عبدالله علیه السلام کراهت داشتند از خواندن نماز
در کرک هر حیوانی که گوشت آن خوردنی نبود.

باب چهل و چهارم

سز این که جایز است در مقابل آتش و چراغ روشن و
صورت نماز خوانده شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه و محمد بن الحسن رحمه الله علیهما از محمد بن یحیی
عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن علی از حسین بن عمر از پدرش، از عمرو بن
ابراهیم همدانی ^(۱) مرفوعاً نقل کرده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:
اشکالی ندارد در مقابل آتش و چراغ روشن و صورت نماز بخوانند زیرا کسی که
نماز برای او خوانده می شود (یعنی پروردگار متعال) به نمازگذار نزدیکتر است از
آنچه در مقابلش قرار گرفته. *مکتب تحقیق کتب معتبره علوم اسلامی*

باب چهل و پنجم

سز مستحب بودن خواندن نافله در ساعت غفلت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از
زرعه، از سماعه، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام، حضرت
فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- عمرو بن ابراهیم همدانی، ری مجهول الحال است.

تنفلوا في ساعة الغفلة ولو بركعتين خفيفتين فإنهما يورثان دار الكرامة.
(قال محمد بن عليّ مؤلف هذا الكتاب) ساعة الغفلة بين المغرب والعشاء الآخرة.

باب ٤٦

العلة التي من أجلها يستحب تفريق التوافل في البقاع

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحكم بن مسكين عن عبد الله بن علي الزرّاد قال: سألت أباهمس أبا عبد الله عليه السلام فقال: يصلي الرجل نوافله في موضع أو يفرّقها؟ قال: لا بل ها هنا وها هنا فإنها تشهد له يوم القيامة.
(قال مؤلف هذا الكتاب) يعني - أن بقاع الأرض تشهد له.

باب ٤٧

العلة التي من أجلها لا يجوز

الصلاة حين طلوع الشمس وحين غروبها

١ - حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى عن عليّ بن أسباط عن الحسن بن عليّ عن سليمان بن جعفر الجعفري قال سمعت الرضا عليه السلام يقول: إنّه لا ينبغي لأحد أن يصلي إذا طلعت الشمس؛ لأنّها تطلع بقرني شيطان فإذا ارتفعت وصفت فارقتها فيستحب الصلاة في ذلك الوقت والقضاء وغير ذلك فإذا انتصف النهار قارنها فلا ينبغي لأحد أن يصلي في ذلك الوقت؛ لأنّ أبواب السماء قد غلقت فإذا زالت الشمس وهبت الرّيح فارقتها.

باب چهل و هفتم ۱۲۱
 در ساعت غفلت نافله بخوانید اگرچه دو رکعت مخفف باشد چه آنکه این دو رکعت دارکرامت را نصیب خواننده‌اش خواهد نمود.
 محمد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید: ساعت غفلت فاصله بین مغرب و عشاء را گویند.

باب چهل و ششم

سر استحاب تفریق کردن نوافل در اماکن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از حکم بن مسکین، از عبدالله بن علی زراد، وی می‌گوید: ابوکهمس از حضرت اباعبدالله علیه السلام سؤال کرد و عرض نمود: آیا شخص نمازهای نافله‌اش را در یک جا بخواند یا آنها را توزیع و تفریق بین اماکن نماید؟
 حضرت فرمودند: در یک جا نخواند بلکه آنها را آن‌جا، آن‌جا بخواند یعنی بین اماکن توزیع نماید زیرا این اماکن روز قیامت به نفع او شهادت می‌دهند.
 مؤلف این کتاب می‌گوید: یعنی بقاع و اماکن زمین به نفعش شهادت می‌دهند.

باب چهل و هفتم

سر عدم جواز خواندن نماز هنگام طلوع و غروب آفتاب

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از سلیمان بن جعفر جعفری وی می‌گوید شنیدم که حضرت رضا علیه السلام می‌فرمودند: برای احدی سزاوار نیست وقتی خورشید طلوع می‌کند نماز بخواند زیرا خورشید بر دو فرق شیطان طالع می‌گردد و هنگامی که بالا آمد و از کدورت بخارهایی که بین ما و آن حائلند خارج گردید و صاف و درخشان شد در چنین وقتی مستحب است نماز بخواند و هنگامی که روز نصف گردید شیطان مقارنش بوده و در این هنگام که خورشید به قرب زوال رسیده و نهایت ارتفاع و اوج را دارد تسویل و وسوسه ابلیس در حق عبادت‌کنندگان گره آفتاب شدیدتر و زیاده‌تر است لذا شایسته نیست احدی در این وقت نماز بخواند چه آنکه درب‌های آسمان بسته‌اند ولی وقتی زوال شد و خورشید به افول گرایید و بادهای

باب ٤٨

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للرجل أن يصلي و على شاربہ الحناء

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم، عن أبيه عن اسماعيل بن

مرار عن يونس بن عبدالرحمان عن جماعة من أصحابنا قال: سئل

أبو عبد الله عليه السلام ما العلّة التي من أجلها لا يحلّ للرجل أن يصلي و على

شاربه الحناء؟

قال: لأنّه لا يتمكّن من القراءة والدّعاء.

باب ٤٩

العلّة التي من أجلها أمر النساء في زمن رسول الله ﷺ

أن لا يرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن

عبد الله بن ميمون عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: كنّ يؤمرن النساء في

زمن الرّسول ﷺ أن لا يرفعن رؤوسهن إلا بعد الرجال لقصر أزرهم

رحمت الهی وزید و با افول کره آفتاب معلوم شد که این موجود نیز مخلوق و مسخر خالق می باشد استیلاء شیطان بر بندگان کمتر شده و القاء شبهه اش چندان مؤثر واقع نمی گردد لذا گویا ابلیس از شمس و کره آفتاب مفارقت می نماید.

باب چهل و هشتم

سرّ این که جائز نیست مرد در حالی که

بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار^(۱)، از یونس بن عبدالرحمن^(۲)، از جماعتی اصحاب نقل کرده که از حضرت ابو عبدالله علیه السلام سؤال شد: سرّ این که بر مرد حلال و جائز نیست در حالی که بر شاربش حناء گذارده نماز بخواند چیست؟
حضرت فرمودند: زیرا وی در این حال قادر بر قرائت و دعاء نیست.

باب چهل و نهم

سرّ این که در زمان رسول خدا ﷺ زنان مأمور بودند در

رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالله بن میمون از جعفر بن محمد طایف^(۱)، حضرت فرمودند: در زمان رسول خدا ﷺ زنان مأمور بودند در رکوع و سجود پیش از مردان سر بلند نکنند زیرا ساتر و پوشش مردان کوتاه بود لذا وقتی در سجود و رکوع بودند اسافل اعضاء آنها (عورتشان) نمایان بود لذا برای این که چشم زنان به این منظره نیفتد امر شدند که قبل از مردان سر از رکوع و سجود برندارند

۱- اسماعیل بن مرار معمولاً از یونس عبدالرحمن روایت کرده چنانچه ابراهیم بن هاشم و پدرش هاشم از او نیز روایت می کنند، باری مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی محل وثوق می باشد.

۲- وی مولی علی بن یقطین است و اگرچه قمیون وی را تضعیف کرده اند ولی اهل رجال وی را به ثقه و عظیم المنزله و وجه توصیف کرده اند، مرحوم اردبیلی در جامع الرواة می گوید: مال بسیاری به وی بذل شد تا به مذهب واقفیه درآید ولی از قبول آنها امتناع ورزید و همچنان بر حق باقی ماند.

قال: و كان رسول الله ﷺ يسمع صوت الصبي يبكي و هو في الصلاة فيخفف الصلاة فتصير إليه أمه.

باب ٥٠

العلة التي من أجلها ترفع اليدين

في الدعاء إلى السماء والله عز وجل في كل مكان

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال حدثني أبي، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا فرغ أحدكم من الصلاة فليرفع يديه إلى السماء لينصب في الدعاء.

فقال ابن سبا: يا أمير المؤمنين أليس الله في كل مكان؟

قال: بلى. قال: فلم يرفع يديه إلى السماء؟

فقال أو ما تقرأ (و في السماء رزقكم و ما توعدون) (١) فمن أين يطلب الرزق إلا من موضع الرزق، و موضع الرزق و ما وعد الله السماء.

باب ٥١

العلة التي من أجلها لا يجوز

أن يصلي الرجل في جلود الدارث

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد السيار عن أبي يزيد القسمي: - حسي من اليمن بالبصرة - عن أبي الحسن الرضا عليه السلام

باب پنجاه و یکم ۱۲۵
و نیز بسا رسول خدا ﷺ در نماز بودند و صدای بچه را می شنیدند که می گریست پس نماز را مخفف می کردند تا سریع تر تمام شود و مادر طفل که در نماز شرکت داشت زودتر خود را به کودکش برساند.

باب پنجاهم

سرّ این که در هنگام دعاء دو دست را به طرف آسمان بلند می کنند با این که حق عزوجل در هر مکانی می باشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصغار، از محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابوبصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پدرم از پدرش از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هرگاه یکی از شما نمازش تمام شد دو دستش را به طرف آسمان بلند کند و دعاء نماید.

ابن سبا عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا خدا در همه مکانها نیست؟
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آری.

عرضه داشت: پس چرا دستها را به طرف آسمان بلند کنیم؟
حضرت فرمودند: مگر این آیه را نخوانده ای؟ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تَوْعَدُونَ (روزی شما با همه وعده ها که به شما داده اند در آسمان می باشد) پس روزی را طلب نمی کنند مگر از مکان و جایگاه روزی و جایگاه روزی و آنچه حق تعالی وعده اش را داده است آسمان می باشد.

باب پنجاه و یکم

سرّ این که جایز نیست انسان در پوست سیاه نماز بخواند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از ابی یزید قسمی (قَسَم طائفه ای از اهل یمن هستند که در بصره منزل گرفته اند) از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام،

إنه سأله عن جلود الدارث التي يتخذ منها الخفاف قال: فقال: لا تصل فيها فإنها تدبغ بخرؤ الكلاب.

باب ٥٢

العلّة التي من أجلها شارب

الخمير إذا شربها لم تحسب صلاته أربعين صباحاً

١ - حدثنا الحسين بن أحمد رحمه الله عن أبيه قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن خالد قال: قلت للرّضا عليه السلام: إننا روينا، عن النبي ﷺ أن من شرب الخمر لم تحسب صلاته أربعين صباحاً فقال: صدقوا.

فقلت: وكيف لا تحسب صلاته أربعين صباحاً لا أقل من ذلك ولا أكثر؟ قال: لأن الله تبارك وتعالى قدّر خلق الإنسان فصيّر النطفة أربعين يوماً ثم نقلها فصيّرها علقة أربعين يوماً ثم نقلها فصيّرها مضغة أربعين يوماً وهكذا إذا شرب الخمر بقيت في مثانته على قدر ما خلف منه وكذلك يجتمع غذاؤه وأكله وشربه تبقى في مثانته أربعين يوماً.

مركز تحقيق كتاب مشرعي
باب ٥٣

العلّة التي من أجلها يُكره النَّفخ في موضع السجود

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن ليث المرادي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يصلي

وی از حضرت راجع به پوست‌های سیاهی که کفش‌ها را از آنها می‌سازند سؤال کرد؟
حضرت فرمود: در آنها نماز نخوان زیرا این پوستها را به فضله سگ دباغی می‌کنند.

باب پنجاه و دوم

سز این که شارب الخمر وقتی خمر آشامید نمازش تا چهل

روز مقبول نیست

حدیث (۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن خالد، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برای ما روایت شده که نبی اکرم ﷺ فرموده‌اند: کسی که خمر بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نیست، آیا این روایت صحیح است؟
حضرت فرمودند: راویان این حدیث راست گفته و حدیث را صحیح نقل کرده‌اند.

عرض کردم: چرا نمازش تا چهل روز مقبول نیست نه کمتر از آن و نه بیشتر؟
حضرت فرمودند: برای این که حق تعالی خلقت انسان را مقدر و معین فرموده با این بیان: نطفه را بعد از چهل روز ایجاد کرده سپس آن را به مرحله بعدی نقل داده پس از چهل روز علقه‌اش می‌کند و بعد آن را به مرحله بعدی منتقل نموده و پس از چهل روز مضغه‌اش می‌نماید و همچنین تا مرحله نهایی و چون انسان وقتی شراب خورد بقایای آن شراب چهل روز در مثانه‌اش می‌ماند همان طوری که غذا و مأكولات و مشروبات دیگر نیز ذرات و بقایای آنها تا چهل روز در مثانه می‌مانند لاجرم تا وقتی که این بقایا در مثانه او هست نماز نباید مقبول درگاه الهی واقع شود.

باب پنجاه و سوم

سز این که دمیدن و فوت کردن به محل سجده مکروه است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از لیث مرادی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: شخص نماز می‌خواند

فينفخ في موضع جبهته، قال: ليس به بأس إنما يكره ذلك إن يؤذي مَنْ إلى جانبه.

باب ٥٤

العلّة التي من أجلها لا يجوز
للأمة أن تقنع رأسها في الصلاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن أدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن حمّاد الخادم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الأمة تقنع رأسها في الصلاة؟ قال: اضربوها حتى تعرف الحرّة من المملوكة.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن سليمان الرازي قال: حدثنا محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرزطي عن حمّاد بن عثمان عن حمّاد الخادم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المملوكة تقنع رأسها إذا صلّت؟

قال: لا قد كان أبي عليه السلام إذا رأى الخادمة تصلي مقنعة ضربها لتعرف الحرّة من المملوكة.

٣ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ليس على الأمة قناع في الصلاة ولا على المدبرة قناع في الصلاة، ولا على المكاتبه إذا اشترط عليها قناع في الصلاة وهي مملوكة حتى تؤدّي جميع مكاتبها و يجري عليها ما يجري على المملوكة في الحدود كلّها.

و در مکان سجود و جایی که پیشانی خود را می‌نهد می‌دمد این کار چه حکمی دارد؟
حضرت فرمودند: اشکالی ندارد فقط مکروه است آن هم اگر باعث ایذاء و آزار
کسی شود که در جانب نمازگذار می‌باشد.

باب پنجاه و چهارم

سر این که جایز نیست کنیز در نماز سر خود را بپوشاند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن
الحکم، از حماد خادم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راوی می‌گوید: از حضرت
پرسیدم: آیا کنیز در نماز سر خود را بپوشاند؟
فرمودند: او را بزنید که سرش را نپوشاند تا زن آزاده از کنیز ممتاز گردد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن سلیمان رازی، از محمد بن الحسین، از احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنطی، از حماد بن عثمان^(۱)، از حماد خادم، وی می‌گوید: از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم:
آیا کنیزی که نماز می‌گذارد سر خود را بپوشاند؟
حضرت فرمودند: خیر، پدرم هرگاه می‌دیدند کنیز خادمه نماز می‌خواند و مقنعه
بر سر کرده او را می‌زدند تا مقنعه‌اش را بردارد و بدین ترتیب زن حرة از مملوکه
مشخص و ممتاز گردد.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن
ابی عبد الله، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم نقل کرده که
وی گفت: شنیدم که حضرت اباجعفر علیه السلام می‌فرمودند:
در نماز بر کنیز و مملوکه‌ای که تدبیر^(۲) شده است قناع و پوشاندن سر واجب
نیست چنانچه بر مکاتبه‌ای که شرط شده مال‌الکتابه را بپردازد و هنوز مملوکه
می‌باشد در نماز پوشاندن سر لازم نیست تا جمیع مال‌الکتابه را پرداخته و آزاد شود
و آنچه در حدود بر کنیز جاری است بر وی نیز جاری می‌گردد.

۱- حماد بن عثمان بن عمرو بن خالد الفزاری و برادرش عبد الله بن عثمان بوده و هر دو ثقه می‌باشند.
۲- مملوکه مدبر آن است که آقا پیش به او گفته: انّی حرة دبر مماتی (تو بعد از مرگ من آزاد هستی) لذا بعد از
مرگ آقا او را از ثلث اموالش آزاد می‌کنند.

باب ٥٥

العلّة التي من أجلها يحول الرداء في صلاة الإستسقاء

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أبي طالب عبد الله بن الصلت قال: حدثنا أبو حمزة أنس بن عياض الليثي، عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام: أن رسول الله ﷺ كان إذا استسقى ينظر إلى السماء و يحول ردائه عن يمينه إلى يساره، و من يساره إلى يمينه، قال: قلت له: ما معنى ذلك؟

قال: علامة بينه و بين أصحابه يحول الجذب خصباء.

٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن عثمان ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته لأيّ علّة حول رسول الله ﷺ في صلاة الاستسقاء ردائه الذي على يمينه على يساره والذي على يساره على يمينه؟

قال: أراد بذلك تحول الجذب خصباً.

باب ٥٦

العلّة التي من أجلها لا تجوز الصلاة في سواد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: أصلي في قلنسوة سوداء؟

قال: لا تصل فيها فإنها لباس أهل النار.

٢ - و بهذا الاسناد عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى اليقطيني عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي، عن جدّي، عن أبيه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: فيما علم أصحابه لا تلبسوا السواد فإنه لباس فرعون.

باب پنجاه و پنجم

سز این که در نماز طلب باران عباء را تغییر داده و
وارونه می کنند

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصّفّار، از ابی طالب عبداللّه بن صلت از
ابو حمزه انس بن عیاض لیشی، از حضرت جعفر بن محمّد علیه السلام نقل کرده که آن
حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه طلب باران می کردند به آسمان نگرسته و
عباء خود را از راست به چپ و از چپ به راست تغییر می دادند یعنی طرف راست
را به چپ و جانب چپ را به سمت راست می انداختند.

راوی می گوید: عرض کردم: مقصود آن سرور از این کار چه بود؟
فرمود: مقصود و منظور آن حضرت این بود که خشکی و قحطی به بارندگی و
فراوانی مبدّل می گردد انشاء الله...

باب پنجاه و ششم

سز این که خواندن نماز در لباس سیاه جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمّد بن یحیی عطار از محمّد بن احمد از سهل بن زیاد از
محمّد بن سلیمان از مردی، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، محضر مبارکش عرض
کردم: آیا در عرقچین سیاه نماز بخوانم؟
فرمود: در آن نماز نخوان زیرا لباس سیاه، لباس اهل آتش است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی یقطینی از قاسم بن یحیی،
از جدّش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت فرمودند:
پدرم از جدّم، از پدرش، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که آن سرور در
ضمن اشیایی که به اصحابش تعلیم نمود آن بود که فرمود: لباس سیاه مپوشید زیرا
آن لباس فرعون می باشد.

علل الشرايع / ج ٢ ١٣٢

٣- وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد بإسناده يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ يكره السواد إلا في ثلاثة العمامة والخف والكساء.

٤- وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن منصور قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام بالحيرة فأتاه رسول أبي العباس الخليفة يدعو فعدا بمطرة له أحد وجهيه أسود والآخر أبيض فلبسه، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنني ألبسه وأنا أعلم أنه من لباس أهل النار.

(قال مؤلف هذا الكتاب) لبسه للتقية وإنما أخبر حذيفة بن منصور بأنه لباس أهل النار؛ لأنه إثمته وقد دخل إليه قوم من الشيعة يسألونه عن السواد ولم يثق إليهم في كتمان السر فاتقاهم فيه.

٥- حدثني محمد بن الحسن قال: حدثني محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن علي بن إبراهيم الجعفري عن محمد بن الفضل عن داود الرقي قال: كانت الشيعة تسأل أبا عبد الله عليه السلام عن لبس السواد، قال: فوجدناه قاعداً عليه جبة سوداء وقلنسوة سوداء وخف أسود مبطن بسواد قال: ثم فتق ناحية منه وقال: أما أن قطنه أسود وأخرج منه قطن أسود ثم قال: يبيض قلبك وألبس ما شئت.

(قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب) فعل ذلك كله تقية والدليل على ذلك قوله في الحديث الذي قبل هذا

حدیث (۳)

و با همین اسناد از محمد بن احمد با اسنادش مرفوعاً تا حضرت ابی عبد الله علیه السلام چنین نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از لباس سیاه کراحت داشتند مگر از سه چیز: عمامه، موزه، عباء.

حدیث (۴)

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤی از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور وی می گوید: در حیره محضر حضرت ابی عبد الله علیه السلام بودم که رسول و فرستاده ابی العباس خلیفه نزد آن حضرت آمد و حضرتش را دعوت نمود، امام علیه السلام بالا پوش بارانی را که یک طرفش سیاه و طرف دیگرش سفید بود طلبیده و پوشیدند سپس فرمودند: توجه داشته باشید من این را می پوشم و می دانم که لباس اهل آتش است.

مؤلف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می گوید: حضرت آن را به جهت تقیه پوشیدند و این که به حذیفه بن منصور خبر دادند، لباس مزبور، لباس اهل آتش است به خاطر این بود که وی را امین و مطمئن می دانستند فلذا گروهی از شیعه که محضر مبارک امام رسیده بودند و از پوشیدن لباس سیاه از حضرتش سؤال کردند؟ حضرت در کتمان سر به آنها چون اطمینان و وثوق نداشتند از آنها تقیه نموده و حکم واقعی را بیان نفرمودند.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن فضل، از داود رقی وی می گوید: شیعه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال می کردند و دیدیم آن جناب را که نشسته بودند در حالیکه جبهه ای سیاه به تن و عرق چینی سیاه به سر و موزه ای سیاه که در داخلش پنبه سیاه بود به پا داشتند، راوی می گوید: سپس حضرت قسمتی از موزه را شکافت و فرمود پنبه ای که داخل آن است سیاه می باشد و از آن قسمت شکافته شده مقداری پنبه سیاه بیرون آورد و پس از آن فرمود: دل و قلب خود را سفید نما و هر چه خواستی بپوش.

محمد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: پوشیدن لباس های سیاه در مورد این روایت از باب تقیه بوده و دلیل بر آن فرموده امام علیه السلام در حدیث قبلی است که فرمودند:

أما إني البسه و أنا أعلم أنه من لباس أهل النار و أي غرض كان له ﷺ في أن صبغ القطن بالسواد إلا لأنه كان متهماً عند الأعداء إنه لا يرى لبس السواد فأحب أن يتقي باجهد ما يمكنه لتزول التهمة عن قلوبهم فيأمن شرهم.

٦- حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن الحسين بن يزيد النوفلي عن السكوني، عن أبي عبد الله ﷺ قال: أوحى الله عز وجل إلى نبي من أنبيائه قل للمؤمنين: لا تلبسوا لباس أعدائي ولا تطعموا طعام أعدائي ولا تسلكوا مسالك أعدائي فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي.

٧- و بهذا الاسناد عن محمد بن أحمد بن علي بن إبراهيم الجعفري عن محمد بن معاوية باسناده رفعه قال: هبط جبرئيل ﷺ على رسول الله ﷺ و عليه قباء أسود و منطقة فيها خنجر قال: فقال رسول الله ﷺ: يا جبرئيل ما هذا الزي؟

قال زي ولد عمك العباس يا محمد ويل لولدك من ولد العباس. فخرج النبي ﷺ إلى العباس فقال: يا عم ويل لولدي من ولدك. فقال: يا رسول الله أفأجبت نفسي؟
قال: جف القلم بما فيه.

باب ٥٧

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يتختم بخاتم

حديد ولا يصلي فيه ولا يجوز له أن يلبس الذهب ولا يصلي فيه

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال

توجه داشته باش من لباس سیاه می پوشم و می دانم که آن لباس اهل آتش است. و هیچ غرض و مقصودی نمی توان برای این تصور کرد که آن جناب پنبه داخل را نیز سیاه قرار داده بودند مگر آنکه حضرتش نزد دشمنان متهم بودند که لباس سیاه نمی پوشند از این رو آن جناب خواستند شدیداً تا آنجایی که امکان داشت رعایت تقیه را نموده تا بدین وسیله از دل های دشمنان تهمت را زایل کرده پس از شر آنها در امان باشند.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: خداوند عز و جل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را مهوشید و طعام دشمنانم را تناول نکنید و راه دشمنان مرا طی نکنید پس شما نیز دشمن من خواهید شد همان طوری که آنها دشمن من هستند.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری از محمد بن معاویه با اسنادش مرفوعاً چنین نقل کرده: جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد در حالی که قبایب سیاه به تن و کمر بندی که در آن خنجری بود به خود بسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا جبرئیل این چه ترکیبی است؟ جبرئیل عرض کرد: این ترکیب پسر عمت عباس است، یا محمد وای بر فرزندان از فرزندان عباس پس نبی اکرم صلی الله علیه و آله به نزد عباس رفته و به او فرمودند: ای عمو وای بر فرزندان من از فرزندان تو. علوم اسلامی
عباس عرضه داشت: ای رسول خدا، می توانم نرینه خود را قطع کنم؟ حضرت فرمودند: قلم تقدیر به آنچه باید مقدر شود رقم زده شده است.

باب پنجاه و هفتم

سرّ این که مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست کرده و در آن نماز بخواند و نیز علت عدم جواز پوشیدن طلا و خواندن نماز در آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن الحسن بن علی بن فضال،

عن عمرو بن سعيد المدايني عن مصدق بن صدقة عن عمّار بن موسى عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يصليّ و عليه خاتم حديد؟

قال: لا، ولا يتختم به الرجل؛ لأنّه من لباس أهل النار، وقال: لا يلبس الرجل الذهب ولا يصليّ فيه؛ لأنّه من لباس أهل النار

٢ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر بن محمّد بن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يصليّ الرجل في خاتم حديد.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن الحسن عن عبد الله بن جبلة عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال النّبي صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: إني أحبّ لك ما أحبّ لنفسي وأكره لك ما أكره لنفسي فلا تتختم خاتم ذهب فإنّه زينتنا في الآخرة، ولا تلبس القرمز فإنّه من أردية إبليس، ولا تركب بمثيرة حمراء فإنّها من مراكب إبليس، ولا تلبس الحرير فيحرق الله عزّ وجلّ جلدك يوم القيامة.

باب ٥٨

العلّة التي من أجلها لا يقطع

صلاة المصلّي شيء يمرّ بين يديه

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد عن عليّ بن إبراهيم الجعفري عن أبي سليمان مولى أبي الحسن العسكري عليه السلام قال: سأله بعض موالیه و أنا حاضر عن الصّلاة يقطعها شيء يمرّ بين يدي المصلّي؟

از عمرو بن سعید مدائنی، از مصدق بن صدقه، از عمار بن موسی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، عمار می پرسد: آیا مرد می تواند انگشتر حدید به دست کرده و نماز بخواند؟

حضرت می فرمایند: خیر و اساساً مرد نمی تواند انگشتر حدید به دست نماید اگرچه در غیر نماز زیرا حدید لباس اهل آتش است. و نیز فرمود: مرد لباس طلا نپوشد و در آن نماز نخواند زیرا لباس طلا، لباس اهل جهنم می باشد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی از حضرت جعفر بن محمد از آباء گرامش علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مرد در انگشتر حدید نماز نخواند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن الحسن، از عبد الله بن جبلة، از ابی الجارود، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و کراهت دارم برای تو از آنچه برای خود کراهت دارم لذا سفارش می کنم: انگشتر طلا به دست مکن زیرا زینت ما در آخرت است و لباس قرمز مپوش زیرا لباس ابلیس می باشد و سوار مرکبی که بالشچه سرخ پیش زین آن نهاده اند مشو زیرا آن از مراکب شیطان است و لباس حریر به تن مکن که خدا در روز قیامت پوست تو را می سوزاند.

باب پنجاه و هشتم

سز این که نماز نمازگذار با عبور و مرور چیزی از مقابلش

قطع نمی شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم جعفری، از ابی سلیمان مولی ابی الحسن العسکری علیه السلام، وی گفت: برخی از دوستان امام علیه السلام از حضرتش سؤال کرده و من نیز حاضر بودم، سائل پرسید: آیا با عبور و مرور چیزی از مقابل نمازگذار، نمازش قطع می شود؟

فقال: لا ليست الصَّلَاة تذهب هكذا بحيال صاحبها إنما تذهب مساوية لوجه صاحبها.

باب ٥٩

العلّة التي من أجلها وضع الذراع والذراعان

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن عن عبد الله بن سنان عن اسحاق بن عمار عن اسماعيل عن أبي جعفر عليه السلام قال: أَتَذْرِي لِمَ جُعِلَ الذَّرَاعُ وَالذَّرَاعَانِ؟ قلت: لا.

قال: حتّى لا تكون تطوّع في وقت مكتوبة.

٢ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن حسين عن ابن مسكان عن زرارة قال: قال لي أَتَذْرِي لِمَ جُعِلَ الذَّرَاعُ وَالذَّرَاعَانِ؟ قلت: لِمَ.

قال: لمكان الفريضة؛ لأنّ لك أن تتنفل من زوال الشمس إلى أن تبلغ فيئك ذراعاً فإذا بلغت ذراعاً بدأت بالفريضة وتركت النافلة وإذا بلغ فيئك ذراعين بدأت بالفريضة وتركت النافلة.

باب ٦٠

العلّة التي من أجلها صار

وقت المغرب إذا ذهبَت الحمرة من المشرق

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن محمّد بن أحمد عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن أحمد، عن بعض أصحابنا رفعه قال:

حضرت فرمودند: خیر، نماز با حایل شدن کسی و عبور نمودن چیزی از بین نمی‌رود، تنها زمانی از بین می‌رود و قطع می‌شود که شیئی مساوی و مقابل صورت نمازگذار قرار بگیرد.

باب پنجاه و نهم

سز این که گردیدن سایه شاخص در وقت ظهر به قدر یک ذراع وقت نماز ظهر و گردیدنش به مقدار دو ذراع وقت نماز عصر می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالرحمن از عبدالله بن سنان، از اسحاق بن عمار، از اسماعیل از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: آیا می‌دانی برای چه یک و دو ذراع قرار داده شده؟
عرض کردم: خیر.

فرمود: برای این که نافله در وقت فریضه واقع نشود.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله از حسین، از ابن مسکان از زراره، وی می‌گوید: به من فرمود: آیا می‌دانی برای چه یک و دو ذراع قرار داده شده؟
عرض کردم: برای چه؟

فرمود: به خاطر فریضه؛ زیرا تو می‌توانی از وقت زوال آفتاب تا هنگامی که سایه‌ات به قدر ذراع شود نافله بخوانی و وقتی سایه به قدر ذراع رسید ابتداء به فریضه کن و نافله را ترک نما و هنگامی که سایه‌ات به قدر دو ذراع رسید ابتداء به فریضه (فریضه عصر) نما و نافله (نافله عصر) را ترک کن.

باب شصتم

سز این که وقت نماز مغرب زمانی است که سرخی از مشرق برود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از علی بن احمد، از برخی اصحاب ما به طور مرفوع نقل کرده و گفته است:

سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: وقت المغرب إذا ذهبَت الحمرة من المشرق
و تدري كيف ذاك؟
قلت: لا.

قال: لأنَّ المشرق مَطْل على المغرب هكذا، ورفع يمينه فوق يساره فإذا
غابت ها هنا ذهبَت الحمرة من ها هنا.

٢ - حدَّثنا محمد بن الحسن قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفَّار عن
العبَّاس بن معروف رفعه، عن محمد بن حكيم، عن شهاب بن عبد ربِّه قال:
قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا شهاب إنِّي أحبُّ إذا صليتُ المغرب أن أرى في
السَّماء كوكباً.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن
محمد بن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي أسامة زيد الشحام
قال: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: أوخِر المغرب حتَّى تستبين النجوم؟
قال: فقال خطَّابِيَّة: إنَّ جبرئيل نَزَلَ بها على محمد ﷺ حين سقط
الْقُرْص.

٤ - حدَّثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن محمد بن أحمد عن محمد بن
السَّندي عن علي بن الحَكَم رفعه عن أحدهما أنَّه سأل عن وقت المغرب؟
فقال: إذا غابت كرسِيَّها.

قال: وما كرسِيَّها؟

قال: قرصها.

قال: متى يغيب قرصها؟

قال: إذا نظرتَ فلمْ تَرَه.

از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: وقت نماز مغرب هنگامی است که سرخی از طرف مشرق برود، آیا کیفیت آن را می دانی؟
راوی می گوید: عرض کردم: خیر.

فرمود: مشرق این طور روی مغرب کشیده شده است و سپس برای نشان دادن آن دست راستشان را بالای چپ قرار دادند و بعد فرمود: وقتی آفتاب اینجا افول کرد و غائب شد سرخی از آن جا می رود.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، وی مرفوعاً از محمد بن حکیم و او از شهاب بن عبدربه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند:

ای شهاب، دوست دارم وقتی نماز مغرب را می خوانم در آسمان ستاره ببینم.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابی اسامه زید شحام، وی می گوید: مردی به حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: آیا نماز مغرب را تأخیر بیاورم تا ستارگان ظاهر شوند؟

حضرت فرمودند: خطابه (۱) می گویند: جبرئیل علیه السلام نماز مغرب را هنگامی که قرص آفتاب از افق سقوط کرد بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورد.

حدیث (۴)

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از محمد بن سندی، از علی بن حکم مرفوعاً از احمد الصادقین علیهما السلام نقل کرده راوی از احمد الصادقین علیهما السلام از وقت مغرب سؤال می کند؟

حضرت می فرمایند: زمانی است که کرسی آفتاب افول کرده و غائب شود.

راوی می پرسد: کرسی آفتاب چیست؟

حضرت می فرمایند: قرص آفتاب است.

راوی می پرسد: چه زمانی قرص آفتاب غائب می شود.

حضرت می فرمایند: زمانی است که وقتی به آن نظر کنی دیده نشود.

۱- فرقه ای هستند که تابع ابوالخطاب می باشند و وی مردی بوده غالی و در لسان امام صادق علیه السلام مورد لعن قرار گرفته و نامش محمد بن مقلص بوده و بدعت های فراوان از او صادر شده است.

٥ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن معاوية بن حكيم عن عبد الله بن مغيرة عن ابن مسكان عن ليث عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ لا يؤثر على صلاة المغرب شيئاً، إذا غربت الشمس حتى يصلها.

٦ - أبي رحمه الله و محمد بن الحسن قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد عن علي بن أحمد عن محمد بن أبي حمزة عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ملعون من أخر المغرب طلباً لفضلها.

(قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب) إنما أوردت هذه الأخبار على أثر الخبر الذي في أول هذا الباب؛ لأنّ الخبر الأول احتجت إليه في هذا المكان لما فيه من ذكر العلة وليس هو الذي أقصده من الأخبار التي رويتها في هذا المعنى فأوردت ما أقصده واستعمله وأفتي به على أثره ليعلم ما أقصده من ذلك.

باب ٦١

العلة التي من أجلها ترك أمير المؤمنين عليه السلام

صلاة العصر في حياة رسول الله ﷺ حتى فاته، والعلة التي

من أجلها تركها بعد وفاته حتى ردت عليه الشمس مرتين

١ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا عبد الرحمن بن محمد

الحسيني قال: حدثنا فرات بن إبراهيم الكوفي قال: حدثنا جعفر بن محمد

الفزاري قال: حدثنا محمد بن الحسين قال: حدثنا محمد بن إسماعيل قال:

حدثنا أحمد بن نوح وأحمد بن هلال عن محمد بن أبي عمير عن حنان قال:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما العلة في ترك أمير المؤمنين عليه السلام صلاة العصر وهو

يجب له أن يجمع بين الظهر والعصر فاخرها؟

حدیث (۵)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از معاویه بن حکیم^(۱)، از عبد الله بن مغیره، از ابن مسکان، از لیث از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: هرگاه خورشید غروب می کرد رسول خدا ﷺ هیچ عملی را بر نماز مغرب مقدم نمی نمود بلکه هر کاری که داشتند رها و به نماز مغرب می ایستادند.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه و محمد بن الحسن از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از علی بن احمد، از محمد بن ابی حمزه از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: کسی که به منظور طلب فضیلت نماز مغرب را تأخیر بیاورد ملعون است. محمد بن علی مؤلف این کتاب می گوید: این اخبار را به دنبال خبری که در اول باب ذکر نمودم نقل کردم زیرا خبر اول به خاطر علتی که در آن آمده ذکرش در اینجا مورد نیاز بود، البته این خبر همچون اخباری که بعد از آن روایت نموده و مقصودم همانها بوده و مورد عمل و فتوایم می باشند نیست. ناگفته نماند: نقل اخبار بعدی به دنبال خبر اول صرفاً به خاطر این است که معلوم باشد مقصودم از ذکر این اخبار چیست.

باب شصت و یکم

سر این که امیر المؤمنین علیه السلام در زمان حیات رسول خدا ﷺ نماز عصر را ترک کرده و نخواندند تا از آن حضرت فوت گردید و سبب ترک آن پس از وفات رسول خدا ﷺ تا این که دوبار برای آن جناب روزه شمس شد

حدیث (۱)

احمد بن حسن قطّان از عبد الرحمن بن محمد حسینی از فرات بن ابراهیم کوفی از جعفر بن محمد فزاری از محمد بن الحسین از محمد بن اسماعیل از احمد بن نوح و احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر، از حنان، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: با این که جمع بین نماز ظهر و عصر بر امیر المؤمنین علیه السلام واجب بود پس چه علتی داشت که حضرت نماز عصر را

۱- معاویه بن حکیم الذهنی ثقة، جلیل و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، کشی فرموده که وی فطحی بوده ولی در عین حال عالم و عادل بوده است.

قال: إنه لما صلى الظهر التفت إلى جمجمة ملقاة فكلمها أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أيتها الجمجمة من أين أنت؟

فقلت: أنا فلان ابن فلان ملك بلاد آل فلان قال لها أمير المؤمنين عليه السلام: فقصي عليّ الخبر و ما كنت و ما كان عصرك؟ فأقبلت الجمجمة تقصّ من خبرها و ما كان في عصرها من خير و شرّ فاشتغل بها حتى غابت الشمس فكلمها بثلاثة أحرف من الانجيل لئلا يفقه العرب كلامها فلما فرغ من حكاية الجمجمة قال للشمس: ارجعي قالت: لا ارجع وقد أفلت، فدعا الله عزّ وجلّ فبعث إليها سبعين ألف ملك بسبعين ألف سلسلة حديد فجعلوها في رقبتها فسحبوها على وجهها حتى عادت بيضاء نقية حتى صلى أمير المؤمنين عليه السلام ثم هوت كهوى الكوكب، فهذه العلّة في تأخير العصر.

٢ - و حدثني بهذا الحديث: الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي عن فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي باسناده و ألفاظه.

٣ - حدثنا أحمد بن الحسن القطّان رحمه الله قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن صالح قال: حدثنا عمر بن خالد المخزومي قال: حدثنا ابن نباتة عن محمد بن موسى عن عمارة بن مهاجر، عن أمّ جعفر أو أمّ محمد بنتي محمد بن جعفر، عن أسماء بنت عميس وهي جدّتهما قالت: خرجت مع جدّتي أسماء بنت عميس و عمّي عبد الله بن جعفر حتى إذا كنّا بالصهباء قالت: حدثتني أسماء بنت عميس قالت: يا بنيّة كنّا مع رسول الله ﷺ في هذا المكان

تأخیر انداخته و آن را ترک نمودند؟

حضرت فرمودند: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام نماز ظهر را خواندند استخوان جمجمه‌ای توجّه آن حضرت را جلب کرد، حضرت با آن به سخن پرداخت و فرمود: کیستی؟

عرضه داشت: من فلانی پسر فلانی سلطان بلاد آن فلان هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن فرمود: قصّه خود را برای من نقل کن و بگو چه بودی و در چه عصر و زمانی می‌زیستی؟

جمجمه جلو آمد و از قصّه خود و آنچه از خیر و شر در عصرش اتفاق افتاده بود برای آن جناب خبر داد حضرت سرگرم او بودند که خورشید غائب شد، حضرت با سه حرف از انجیل با جمجمه تکلم فرمود که عرب متوجّه کلامش نشوند و پس از فراغ از آن به خورشید فرمود: برگرد.

خورشید عرضه داشت: من غروب کرده‌ام و دیگر باز نمی‌گردم. امیرالمؤمنین علیه السلام از خدای عزّوجلّ خواست که آفتاب را بازگرداند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته با هفتاد هزار زنجیر آهنی به طرف خورشید فرستاد، فرشتگان زنجیرها را در گردن خورشید انداخته و آن را به رو کشاندند تا با نوری درخشان و صاف برگشت و حضرت نمازشان را خواندند آنگاه همچون ستارگان فرو رفت و این است علت تأخیر نماز عصر آن حضرت.

حدیث (۲)

و همین حدیث را حسن بن محمد بن سعید هاشمی از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی با اسناد مزبور و همان الفاظ برایم نقل نمود.

حدیث (۳)

احمد بن حسن قطّان رحمه الله علیه از ابوالحسن محمد بن صالح از عمر بن خالد مخزومی از ابن نباته، از محمد بن موسی، از عماره بن مهاجر، از امّ جعفر یا امّ محمد دختران محمد بن جعفر، از اسماء بنت عمیس که جدّه آن دو بود، یکی از آن دو می‌گوید: با جدّه خود اسماء بنت عمیس و عمویم عبداللّه بن جعفر خارج شدیم تا به «صهباء»^(۱) رسیدیم، اسماء بنت عمیس فرمود: دخترم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این

۱- مکانی است که بین آن و خیبر یک مرحله فاصله می‌باشد.

فصلى رسول الله ﷺ الظهر ثم دعا علياً عليه السلام فاستعان به في بعض حاجته ثم جاءت العصر فقام النبي ﷺ فصلى العصر فجاء علي عليه السلام فقعد إلى جنب رسول الله فأوحى الله تعالى إلى نبيه ﷺ فوضع رأسه في حجر علي عليه السلام حتى غابت الشمس لا يرى منها شيء لا على أرض ولا على جبل ثم جلس رسول الله ﷺ فقال لعلي عليه السلام هل صليت العصر؟

فقال: لا يا رسول الله أنيئت أنك لم تصل فلما وضعت رأسك في حجري لم أكن لأحركه.

فقال: اللهم إن هذا علي عبد احتبس نفسه على نبيك فرد عليه شرقها فطلعت الشمس فلم يبق جبل ولا أرض إلا طلعت عليه الشمس ثم قام علي عليه السلام فتوضأ وصلى ثم انكسفت.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن أحمد بن عبد الله القزويني عن الحسين بن المختار القلانسي عن أبي بصير عن عبد الواحد بن المختار الأنصاري عن أم المقدام الثقفية قالت: قال لي جويرية بن مسهرة: قطعنا مع أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام جسر الصراة في وقت العصر فقال: إن هذه أرض معذبة لا ينبغي لنبي ولا وصي نبي أن يصلي فيها فمن أراد منكم أن يصلي فيها فليصل فتفرق الناس يمنة ويسرة وهم يصلون فقلت: أنا والله لا قلدن هذا الرجل صلاتي اليوم ولا أصلي حتى يصلي فرنا وجعلت الشمس تسفل وجعل يدخلني من ذلك أمر عظيم

مکان بودیم، حضرت نماز ظهر را خواند.

سپس علی علیه السلام را خوانده و از آن جناب نسبت به برخی از نیازمندیهایش کمک خواست، پس زمان عصر فرارسید و آن سرور نماز عصر را خواند در این وقت علی علیه السلام آمد و در پهلوی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست خدا به رسولش وحی فرستاد، پس نبی اکرم سر به دامن علی علیه السلام نهاد تا خورشید غروب کرد و از آن چیزی نه بر زمین و نه بر کوه رؤیت نمی شد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و به علی علیه السلام فرمود: آیا نماز عصر را خوانده ای؟

حضرت عرض کرد: خیر یا رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر دادند که شما نماز نخوانده اید و وقتی سر در دامن من نهادید نخواستم آن را تکان دهم لذا همچنان نشستم تا خورشید غروب کرد پیامبر در مقام دعاء برآمد و به درگاه الهی عرض کرد: بارخدا یا این علی بنده تو است که خود را به خاطر پیغمبرت محبوس نمود پس خورشید را برای او بازگردان، بلافاصله خورشید طلوع کرد و هیچ کوه و زمینی نبود مگر آنکه خورشید بر آن تابید، سپس علی علیه السلام ایستاد و وضوء گرفت و نماز خواند آنگاه خورشید تار شد و غروب نمود.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از احمد بن عبدالله قزوینی از حسین بن مختار قلاتسی، از ابی بصیر، از عبدالواحد بن مختار انصاری، از أمّ مقدم الثقفیه، وی می گوید: جویریة بن مسهره به من گفت: ما با امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام عصر از روی پل صراة^(۱) می گذشتیم، حضرت فرمودند:

این جا سرزمینی است که عذاب نازل شده سزاوار نیست برای پیامبر و وصی پیامبری که در آن نماز بخواند، حال هر کس از شما که می خواهد در اینجا نماز بخواند، بخواند!

مردم به سمت راست و چپ پراکنده شدند و به خواندن نماز پرداختند، من با خود گفتم به خدا قسم امروز در خواندن نماز تقلید از این آقا نموده و نماز نمی خوانم تا ایشان نماز بگذارند، پس با حضرت سیر و حرکت می کردیم، کم کم خورشید به افول می گرایید و از این رهگذر بسیار مضطرب بودم که هنوز نماز را نخوانده ام و

۱- صراة نهری است در عراق و در برخی از نسخ قاموس آمده: نهری است در فرات.

حتى وجبت الشمس و قطعنا الأرض فقال: يا جويرية اذن فقلت: تقول اذن وقد غابت الشمس؟

فقال: اذن فأذنت ثم قال: قال لي: أقم فأقمت فلما قلت: قد قامت الصلاة رأيت شفتيه يتحرّكان و سمعت كلاماً ما كأنه كلام العبرانية فارتفعت الشمس حتى صارت في مثل وقتها في العصر فصلّى فلما انصرفنا هوت إلى مكانها واشتبكت النجوم فقلت: فأنا أشهد أنك وصيّ رسول الله ﷺ فقال: يا جويرية أما سمعت الله عزّوجلّ يقول (فسيح باسم ربك العظيم) (١) فقلت: بلى، قال: فأني سألت الله باسمه العظيم فردّها عليّ. وقد أخرجت ما رويت من الأخبار في هذا المعنى في كتاب (المعرفة) في الفضائل.

باب ٦٢

العلّة التي من أجلها لا يصلي المختضب

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن البرنطي وغيره، عن أبان عن مسمع بن عبد الملك قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يصلي المختضب. قلت: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَلِمَ؟ قال: إِنَّهُ مُخَضَّر.

مركز تحقيقات كاميون علوم إسلامي

باب ٦٣

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للرجل أن يصلي و بين يديه سيف في القبلة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن عيسى اليقطيني عن القاسم بن

وقت بسیار تنگ شده باری خورشید غروب کرد و ما راه را طی کردیم، حضرت فرمودند: ای جویریّه اذان بگو.

عرض کردم: می فرمایید اذان بگویم درحالی که خورشید غروب کرده!!!
حضرت فرمودند: اذان بگو، پس اذان گفتم، سپس به من فرمود: اقامه بگو، پس اقامه گفتم همین که جمله «قد قامت الصلوة» را گفتم دیدم دو لب مبارک حضرت حرکت می کند و کلامی که گویا به زبان عبرانی بود شنیدم بلافاصله خورشید بالا آمد تا به جایی رسید که در وقت نماز عصر در آن جا قرار می گیرد، حضرت نماز عصر را خواند و وقتی از نماز فارغ شدیم دوباره خورشید به مکان افولش فرورفت و ستارگان در آسمان ظاهر شدند، عرضه داشتم: شهادت می دهم که شما وصی رسول خدا هستی حضرت فرمودند: ای جویریّه: مگر نشنیده ای که خداوند عزوجل می فرماید:

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (تسبیح بگو به اسم پروردگار بزرگت)

عرض کردم: آری شنیده ام.

فرمود: من از خدا به نام عظیم و بزرگش درخواست کردم خورشید را برگرداند، پس خدا آن را برای من بازگرداند.

و من در کتاب «المعرفة فی الفضایل» اخبار متعددی به همین مضمون نقل کرده ام.

باب شصت و دوم

سز این که شخصی که خضاب نموده نباید نماز بخواند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از یزنی و غیر او، از ابان، از مسمع بن عبدالملک نقل کرده که گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: شخصی که خضاب نموده نماز نخواند.

عرض کردم: فدایت شوم، چرا؟

فرمود: چون او از خواندن قرائت و ذکر و برخی افعال نماز ممنوع است.

باب شصت و سوم

سز این که جایز نیست شخص نماز بخواند و حال آنکه

مقابلش در قبله شمشیر نهاده باشند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی یقطین، از قاسم بن

يحيى عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي عن جدّي عن آبائه أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا تخرجوا بالسيوف إلى الحرم ولا يصلي أحدكم وبين يديه سيف، فإنّ القبلة أمن.

باب ٦٤

العلّة التي من أجلها لا يجوز
للرجل أن يصلي والنوم يغلبه

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال: إذا غلبتك عينك وأنت في الصلّة فاقطع الصلّة ونم فإنّك لا تدري لعلّك أن تدعو على نفسك.

باب ٦٥

العلّة التي من أجلها كان رسول الله صلى الله عليه وآله
يقول إذا أصبح وإذا أمسى: الحمد لله رب العالمين
كثيراً على كلّ حال ثلاثمائة وستين مرّة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن الحسن الميثمي عن يعقوب بن شعيب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ في بني آدم ثلاثمائة وستين عرقاً، ثمانين و مائة متحرّكة و ثمانين و مائة ساكنة، فلو سكن المتحرّك لم ينم ولو تحرّك الساكن لم ينم، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا أصبح قال: الحمد لله رب العالمين كثيراً على كلّ حال ثلاثمائة وستين مرّة وإذا أمسى قال: مثل ذلك.

یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران بزرگوارش نقل کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: با شمشیر به طرف حرم بیرون نروید و احدی از شما نماز نگذارد و حال آنکه در مقابلش رو به قبله شمشیر نهاده زیرا قبله جایگاه آئین می باشد.

باب شصت و چهارم

سر این که در وقت غلبه خواب نماز خواندن جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد^(۱) از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از پدران علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر در نماز خواب بر تو غلبه کرد نماز را قطع کن و بخواب، زیرا نمی دانی شاید بر ضرر خودت دعاء کنی.

باب شصت و پنجم

سر این که رسول خدا ﷺ صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می فرمود: الحمد لله رب العالمین کثیراً علی کل حال

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن الحسن المیثمی^(۲)، از یعقوب بن شعیب^(۳) نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبد الله علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: در بنی آدم سیصد و شصت رگ بوده که صد و هشتاد رگ متحرک و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن می باشند، اگر رگ های متحرک ساکن شده و با بالعکس رگ های ساکن متحرک گردند شخص را خواب نمی برد و رسول خدا ﷺ هر صبح و شام به شکرانه سالم بودن رگ ها سیصد و شصت مرتبه می فرمودند: الحمد لله رب العالمین کثیراً علی کل حال.

۱- حسن بن راشد مولی بنی العباس کوفی، مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی در اعلی درجه از حسن بوده است.

۲- محمد بن الحسن المیثمی، مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی در رجال مهمل است.

۳- یعقوب بن شعیب بن میثم الاسدی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده که وی ثقة می باشد.

باب ٦٦

العلة التي من أجلها قد يدخل الرجلان المسجد
أحدهما عابد والآخر فاسق فيخرجان والعابد فاسق
والفاسق صديق

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أحمد بن محمد رفعه قال: قال الصادق عليه السلام: يدخل رجلان المسجد أحدهما عابد والآخر فاسق فيخرجان من المسجد والفاسق صديق والعابد فاسق وذلك أنه يدخل العابد المسجد وهو مدلّ بعبادته وفكرته في ذلك ويكون فكرة الفاسق في التندّم على فسقه فيستغفر الله من ذنوبه.

باب ٦٧

العلة التي من أجلها وضعت

الركعتان اللتان أضافهما النبي صلى الله عليه وآله يوم الجمعة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن حديد و عبد الرحمن بن أبي نجران عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبد الله السجستاني، عن زرارة بن أعين قال: سُئِلَ أبو جعفر عليه السلام عما فَرَضَ الله عز وجل من الصلاة؟ قال: خمس صلوات في الليل والنهار قال: قلت: هل سمّاهن الله ويّسّهن في كتابه؟

قال: نعم قال الله تبارك و تعالى لنبيه صلى الله عليه وآله: (أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل)^(١). ودلوكها زوالها ففيما بين دلوك الشمس

باب شصت و ششم

سز این که دو نفر داخل مسجد می‌شوند، یکی عابد و دیگری فاسق ولی وقتی خارج می‌شوند عابد فاسق بوده و فاسق صدیق می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد، از احمد بن محمد به طور مرفوعه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: دو نفر داخل مسجد می‌شوند یکی عابد و دیگری فاسق بعد هر دو از مسجد خارج می‌شوند در حالی که فاسق صدیق و راستگو گشته و عابد فاسق و فاجر گردیده و جهتش آن است که عابد در مسجد داخل شده در حالی که به عبادت و فکر خود می‌بالد و مغرور آن واقع می‌شود و در مقابل فاسق داخل می‌شود در حالی که از فسق و فجور خود نادم و پشیمان بوده و از خدا طلب آمرزش گناهان خود می‌کند.

باب شصت و هفتم

سر ساقط شدن دو رکعتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در روز جمعه برای مقیم به نماز ظهر اضافه کردند از نماز جمعه که به جماعت بخوانند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبدالرحمن بن ابی نجران، از محمد بن عیسی، از حریر بن عبدالله سجستانی، از زراره بن اعین، وی می‌گوید از حضرت ابو جعفر علیه السلام راجع به نمازی که خداوند عز و جل واجب فرمود سؤال گردید؟ حضرت فرمودند: در شبانه روز پنج نماز می‌باشد. زراره می‌گوید: عرض کردم: آیا حق تعالی اسم آنها را برده و در کتابش بیان فرموده است؟

حضرت فرمودند: بلی، خداوند تبارک و تعالی به نبی مکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل (نماز را بپا کن از وقت زوال تا فرارسیدن ظلمت شب)

دلوك شمس یعنی زوال شمس که همان وقت ظهر می‌باشد باری بین دلوك

إلى غسق الليل أربع صلوات سمّاهنّ الله و بينهنّ و وقتهنّ و غسق الليل انتصافه ثم قال (و قرآن الفجر إنّ قرآن الفجر كان مشهوداً)^(١) فهذه الخامسة و قال في ذلك: أقم الصلاة طرفي النهار و زُلْفاً من الليل و طرفاه المغرب والغداة و زلفاً من الليل وهي صلاة العشاء الآخرة و قال: حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وهي صلاة الظهر وهي أوّل صلاة صلاها رسول الله ﷺ وهي وسط صلاتين بالنهار صلاة الغداة و صلاة العصر و قال في بعض القرائة: حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى و صلاة العصر و قوموا لله قانتين في صلاة العصر قال: و أنزلت هذه الآية يوم الجمعة و رسول الله ﷺ في سفر ففقت فيها و تركها على حالها و أضاف للمقيم ركعتين وإنّما وضعت الركعتان أضافهما رسول الله ﷺ يوم الجمعة لمكان الخطبتين فمن صلاها وحده فليصلها أربعاً كصلاة الظهر في سائر الأيام. قال: وقت العصر يوم الجمعة في وقت الظهر في سائر الأيام.

مركز تحقيق كتاب توتير علوم اسلامی

شمس تا غسق لیل (تاریکی شب) چهار نماز واقع است که حق تعالی از آنها اسم برده و بیانشان کرده است و غسق لیل یعنی نصف شدن شب، بنابراین چهار نماز مزبور عبارتند از: ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

سپس حق تعالی به دنبال آیه مذکور فرموده: و قرآن الفجر، ان قرآن الفجر كان مشهوداً (و پیا دارید نماز فجر و صبح را که آن مورد شهود و حضور فرشتگان شب و روز می باشد).

این نماز (نماز صبح) نماز پنجمی است

و نیز در بیان نمازهای واجب فرموده: اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من اللیل^(۱) (نماز را در دو طرف روز پیا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب).

دو طرف روز عبارتند از: مغرب و صبح و مقصود از «زلفاً من اللیل» نماز عشاء است.

و همچنین فرمود: حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی^(۲) (بر نمازها و نماز وسطی محافظت نمایید) نماز وسطی، نماز ظهر بوده و آن اولین نمازی است که رسول خدا ﷺ خواند، این نماز بین دو نماز در روز فاصله شده و آن دو عبارتند از: نماز صبح و نماز عصر.

و در بعضی از قرائات خوانده شده: حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین فی صلوة العصر (بر نمازها و نماز وسطی و نماز عصر محافظت نمایید و برای خدا بایستید و در نماز عصر قنوت بخوانید).

سپس امام علیّه السلام فرمود: این آیه در روز جمعه هنگامی که رسول خدا ﷺ در سفر بودند نازل شد پس حضرت در آن نماز وسطی قنوت خوانده و بعد نماز را به حال خود واگذارده و چیزی به آن اضافه نکردند ولی برای مقیم و غیر مسافر دو رکعت اضافه نمودند و سر ساقط شدن این دو رکعتی که حضرت برای مقیم و نماز ظهر اضافه نمودند از جمعه، بودن دو خطبه می باشد، بنابراین کسی که آن را تنها و بدون جماعت بخواند باید چهار رکعت اداء نماید همچون نماز ظهر در سایر ایام و وقت نماز عصر روز جمعه همان وقت ظهر در سایر ایام است.

۱- سوره هود آیه (۱۱۴)

۲- سوره بقره آیه (۲۳۸)

باب ٦٨

العلّة التي من أجلها ليس على المرأة أذان ولا إقامة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثني سعد بن عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن عيسى بن محمد عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبد الله عن زرارة بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: المرأة عليها أذان وإقامة؟

فقال: إن كانت تسمع أذان القبيلة فليس عليها شيء وإلا فليس عليها أكثر من الشهادتين؛ لأنّ الله تبارك وتعالى قال للرجال أقيموا الصّلاة و قال للنساء وأقمّن الصّلاة وآتين الزّكاة و اطعن الله و رسوله.

قال: ثم قال: إذا قامت المرأة في الصّلاة جمعت بين قدميها ولا تفرّج بينهما و تضمّ يديها إلى صدرها لمكان ثدييها فإذا ركعت وضعت يديها فوق ركبتيها على فخذيهما لئلا تطأ أطأ كثيراً فترتفع عجيزتها وإذا جلست فعلى إلتيتها ليس كما يقعد الرجل وإذا سقطت إلى السّجود بدأت بالقعود بالركبتين قبل اليدين ثم تسجد لا طية بالأرض فإذا كانت في جلوسها ضمت فخذيهما و رفعت ركبتيها من الأرض وإذا نهضت انسلت انسلالاً لا ترفع عجيزتها أولاً.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ٦٩

العلّة التي من أجلها ينبغي

قراءة سورة الجمعة والمنافقين في يوم الجمعة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل

باب شصت و هشتم

سر این که بر زن اذان و اقامه نمی باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن محمد^(۱)، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عیسی از حرز بن عبدالله، از زرار بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیّه السلام، زرار می گوید: محضر امام علیّه السلام عرض کردم: آیا بر زن اذان و اقامه هست؟

حضرت فرمودند: اگر زن اذان قبیلہ را می شنود هیچ فصلی از فصول اذان را لازم نیست بگوید و در غیر این صورت بیش از شهادتین بر او واجب نمی باشد زیرا خداوند تبارک و تعالی به مردان فرموده: اَقِمُوا الصَّلَاةَ (نماز را بپا دارید) و به زنان نیز فرموده: اَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَاطْعَنِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (نماز را بپا داشته و زکات را داده و خدا و رسولش را اطاعت نمایید).

زارار می گوید: سپس امام علیّه السلام فرمودند: هرگاه زن به نماز ایستاد دو قدم خود را جمع کرده و به هم بچسباند و سعی کند بین آنها فاصله قرار ندهد و نیز دستهایش را به خاطر برآمدگیهای سینه اش به سینه بچسباند و هنگامی که رکوع نمود دستها را بالای کاسه زانو روی رانها قرار دهد تا بدین وسیله زیاد خیم نشده و پشتش بالا نرود و وقتی نشست روی کپل هایش نشیند نه آن طوری که مرد می نشیند و هرگاه به سجده رفت ابتداء زانوهای را پیش از دستها بر زمین نهاده و بنشیند آنگاه به سجده رود درحالی که خود را به زمین چسبانده باشد و وقتی می نشیند رانها را به هم چسبانده و زانوهای را از زمین بلند نماید و وقتی می خواهد دو دست را در دو طرف خود نهاده بدون این که پشت خود را بلند کند از میان درآید.

باب شصت و نهم

سر این که سزاوار است در روز جمعه سوره جمعه و

منافقین قرائت شوند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی عن حرز، از زرار بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیّه السلام در ضمن حدیثی طولانی می فرماید.

۱- مرحوم مجلسی در بحار می فرماید: ظاهراً در اینجا راوی محمد بن عیسی است نه عیسی بن محمد بنابراین حدیث صحیح می باشد.

يقول: اقرء سورة الجمعة والمنافقين فإن قرائتهما سنة في يوم الجمعة في الغداة والظهر والعصر ولا ينبغي لك أن تقرأ بغيرهما في صلاة الظهر - يعني يوم الجمعة - إماماً كنت أو غير إمام.

باب ٧٥

علة النهي عن الاستخفاف بالصلاة والبول

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن حديد و عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد بن عيسى الجهنني عن حريز بن عبد الله السجستاني عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا تستخفن بالبول ولا تتهاون به ولا بصلاتك فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال عند موته: ليس مني من استخف بصلاته لا يرد علي الحوض لا والله ليس مني من شرب مسكراً لا يرد علي الحوض لا والله.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثني سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير عن الحسن بن زياد العطار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليس مني من استخف بالصلاة لا يرد علي الحوض لا والله.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه عن صفوان بن يحيى، عن موسى بن بكر عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: ملك موكل يقول: من نام عن العشاء إلى نصف الليل فلا أنام الله عينيه.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام

سوره جمعه و منافقین را بخوان زیرا قرائت این دو روز جمعه در نماز صبح و ظهر و عصر سنت می باشد و سزاوار نیست در نماز ظهر روز جمعه غیر این دو را بخوانی چه امام باشی و چه غیر امام.

باب هفتم

سز نهی نمودن از استخفاف نماز و کوچک شمردن بول

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبدالرحمن بن ابی نجران از حماد بن عیسی جهنی، از حریر بن عبدالله سجستانی، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: ادرار را کوچک مشمر و نماز را سهل و بی مقدار مپندار چه آنکه رسول خدا ﷺ هنگام رحلت و مرگشان فرمودند:

کسی که نمازش را کوچک شمرد از من نیست و بر حوض کوثر بر من وارد نشود، نه به خدا سوگند! از من نخواهد بود کسی که خمر بیاشامد، وی بر حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن زیاد عطار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که نماز را خفیف و خوار شمرد از من نیست و به خدا سوگند بر حوض کوثر بر من وارد نشود.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از موسی بن بکر^(۱)، از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: فرشته ای ابست موکل و مأمور که می گوید: کسی که بخوابد تا نصف شب و نماز عشاء را نخواند خدا هرگز چشمانش را به خواب نیاورد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام،

۱- موسی بن بکر واسطی، اصلش کوفی است و مذهبش وافقی می باشد.

أن رسول الله ﷺ قال: الموتور أهله و ماله من ضييع صلاة العصر.
قلت: ما الموتور أهله و ماله؟
قال: لا يكون له في الجنة أهل ولا مال.
قيل: و ما تضييعها؟
قال: يضييعها، فيدعها متعمداً حتى تصفر الشمس و تغيب.

باب ٧١

علة الرخصة في الصلاة في لبس الخنز

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألت رجل أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده عن جلود الخنز؟
فقال: ليس به بأس.

فقلت: جعلت فداك إنها علاجي و إنما هي كلاب تخرج من الماء؟
فقال: إذا خرجت تعيش خارجاً من الماء؟
قلت: لا.

قال: ليس به بأس.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عيسى عن أيوب بن نوح رفعه قال: قال أبو عبد الله: الصلاة في الخنز الخالص لا بأس به و أما الذي يخلط فيه الأرانب أو غيرها ممّا يشبه هذا فلا تصل فيه.

باب ٧٢

علة الرخصة في الصلاة في ثوب

أصابه خمر وودك الخنزير

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين و علي بن اسماعيل

حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: آن کسی که تنها و بدون اهل و مال می باشد کسی است که نماز عصر را ضایع نماید.
حلبی می گوید: عرض کردم: تنها و بدون اهل و مال کیست؟
حضرت فرمودند: کسی که در بهشت برایش نه اهلی است و نه مال.
محضر مبارکش عرض شد: تضييع نماز عصر چیست؟
فرمودند: مقصود آن است که شخص نماز عصر را عمداً ترک کند تا آفتاب زرد شده و غائب شود.

باب هفتاد و یکم

سز و رخصت در پوشیدن خز در نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام از پوست خز سؤال کرد و من هم حاضر بودم؟
حضرت فرمودند: پوشیدن آن اشکالی ندارد.
عبدالرحمن می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، صید این حیوان شغل و حرفه من است، این حیوان سگ دریایی است که از آب بیرون آورده می شود، پس چگونه می فرمایید در پوست آن می توان نماز خواند؟
حضرت فرمودند: وقتی از آب بیرون می آید خارج آب آیا زندگی می کند یا نه؟
عرض کردم: خیر.
حضرت فرمودند: پس در پوستش اشکالی ندارد که نماز بخوانند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس جمیعاً از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی، از ایوب بن نوح روایت را به طور مرفوع نقل کرده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:
خواندن نماز در خز خالص اشکالی ندارد و اما لباسی که مخلوط باشد از خز و پوست خرگوش یا حیوان دیگری که مشابه آن باشد البته در آن لباس نماز مخوان.

باب هفتاد و دوم

سز جواز خواندن نماز در جامه ای که شراب

یا چربی گوشت خوک به آن رسیده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از محمد بن الحسین و علی بن اسماعیل

و يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن حريز قال: قال بكير، عن أبي جعفر عليه السلام و أبو الصباح و أبو سعيد والحسن الثبالي عن أبي عبد الله عليه السلام قالوا: قلنا لهما إنما نشترى ثياباً يصبها الخمر وودك الخنزير عند حاكتها أنصلي فيها قبل أن نغسلها؟ قال: نعم لا بأس بها و إنما حرّم الله أكله و شربه ولم يحرم لبسه ومسّه والصلاة فيه.

باب ٧٣

علة السعي إلى الصلاة

١ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا قمت إلى الصلاة إن شاء الله فأتها سعيًا وليكن عليك السكينة والوقار فما أدركت فصلّ و ما سبقت به فأتها فإن الله عزّ وجلّ يقول: (يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله) ^(١) ومعنى قوله: فاسعوا، هو الانكفاء.

باب ٧٤

علة الإقبال على الصلاة و علة النهي عن التكفير و علة

النهي عن القيام إلى الصلاة على غير سكون و وقار

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد عن حريز عن

و یعقوب بن یزید از حمّاد بن عیسی از حرّیز، وی می گوید: بکیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام و ابوالصبح و ابوسعید و حسن نبال از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کردند و گفتند: محضر مبارک این دو امام عرضه داشتیم: ما جامه هایی می خریم که هنگام بافته شدن شراب یا چربی گوشت خوک به آنها اصابت کرده آیا قبل از شستن در آنها نماز بخوانیم؟

حضرت فرمودند: آری اشکالی ندارد، خداوند متعال خوردن و آشامیدن آنها را حرام کرده اما پوشیدن و مَس کردن و نماز خواندن در آنها را ممنوع نفرموده است ^(۱).

باب هفتاد و سوم

سرّ سعی نمودن و رفتن به طرف نماز

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از عبداللّه بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حمّاد از حلبی، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت فرمودند:

هرگاه خواستی به نماز بایستی اگر خدا خواست نحوه ای ترتیب بده که بین تو و محل خواندن نماز فاصله باشد تا برای خواندنش مجبور باشی سعی کرده و حرکت نمایی، البته مراقب باش در وقت حرکت با وقار و آهستگی راه روی، حال اگر نماز را درک کردی و به آن رسیدی البته آن را بخوان و اگر مقداری از آن را خوانده بودند خود را برسان و تمامش نما، خداوند عزّوجلّ می فرماید:

یا ایّها الذین آمنوا اذا نودی للصّلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللّٰه (ای اهل ایمان هرگاه در روز جمعه برای خواندن نماز ندا، بلند شد به طرف نماز سعی کنید و حرکت کنید). معنای فرموده خدا «فاسعوا» این است که: هجوم آورده و یورش ببرید.

باب هفتاد و چهارم

سرّ امر به اقبال داشتن و روی آوردن به نماز

و سبب نهی از دست بسته نماز خواندن

و علت نهی از قیام به نماز در غیر حال سکون و وقار

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حرّیز، از

۱. این روایت از نظر فقهاء و امامیه مورد عمل نبوده بلکه متروک می باشد.

زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: عليك بالإقبال على صلاتك فإنما يحسب لك منها ما أقبلت عليه منها بقلبك ولا تبعث فيها بيدك ولا برأسك ولا بلحيتك ولا تحدث نفسك ولا تتنأب ولا تتنمط ولا تكفر فإنما يفعل ذلك المجوس ولا تقولن إذا فرغت من قرائتك: آمين. فإن شئت قلت: الحمد لله رب العالمين وقال: لا تلثم ولا تحتفز ولا تقع على قدميك ولا تفتش ذراعيك ولا تفرقع أصابعك فإن ذلك كله نقصان في الصلاة وقال: لا تقيم إلى الصلاة متكاسلاً ولا متناعساً ولا متثاقلاً فإنها من خلال النفاق وقد نهى الله عز وجل المؤمنين أن يقوموا إلى الصلاة وهم سكارى - يعني من النوم - وقال للمنافقين: (وإذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى يراؤون الناس ولا يذكرون الله إلا قليلاً).^(١)

باب ٧٥

العلة التي من أجلها لا تتخذ القبور قبلة

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن

أبيه عن حماد عن حريز عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: الصلاة بين القبور؟

قال: صل في خلالها ولا تتخذ شيئاً منها قبلة فإن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن ذلك وقال: ولا تتخذوا قبوري قبلة ولا مسجداً فإن الله تعالى لعن الذين اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد.

زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام حضرت فرمودند: بر تو باد که به نماز خود روی آورده و اقبال داشته باشی زیرا از نماز همان مقداری قبول می شود که به آن قلباً اقبال داشتی و نیز در نماز با دست و سر و ریش خود بازی مکن و حدیث نفس مگو، خمیازه مکش، با کشیدن دستها رفع خستگی منما، دست بسته به نماز نایست چه آنکه این از فعل مجوس و زرتشتیان است.

و هرگاه از خواندن حمد فارغ شدی، آمین مگو ولی اگر خواستی بگو: الحمد لله رب العالمین.

و نیز فرمود: لثام و دهانه بر دهان خویش مگذار و شتاب و عجله در اتمام نماز منما و بر سر دو پا منشین و دو ذراع خود را در وقت سجده روی زمین فرش مکن و انگشتان را تا نکن تا با شکستن آنها صدایشان بلند شود چه آنکه تمام این افعال منهی و موجب نقصان نماز می باشند.

و نیز حضرت فرمودند: و با کسالت و حالت چرت و سنگین بودن به نماز نایست زیرا این حالت از نشانه های نفاق می باشد و حق تبارک و تعالی مؤمنین را از خواندن نماز با حالت کسالت و خواب آلوده بودن نهی فرموده و به منافقین نیز هشدار داده: **وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَةً يُرَاوُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا^(۱)** (و چون به نماز می ایستند از روی بی میلی و به حال کسالت نماز می کنند، برای ریاکاری عبادت حق تعالی نمایند و ذکر خدا را جز به اندک نکنند)

باب هفتاد و پنجم

سز این که قبور را در نماز نباید قبله قرار داد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، زراره می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: آیا بین قبور می توان نماز خواند؟

حضرت فرمودند: قبور را در دو طرف خود قرار بده و هیچ قبری را در نماز قبله خود مکن زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی نموده و فرمودند: قبر مرا قبله و مسجد خود قرار ندهید زیرا حق تبارک و تعالی کسانی را که قبور انبیائشان را مساجد خود نموده اند لعن فرموده.

باب ٧٦

العلّة التي من أجلها يسجد

من يقرأ السجدة وهو على ظهر ذابته حيث توجهت به

١ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألت عن الرجل يقرأ السجدة وهو على ظهر ذابته؟

قال: يسجد حيث توجهت به فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي على ناقته وهو مستقبل المدينة، يقول الله تعالى: (فأينما تولّوا فثمّ وجه الله) (١).

باب ٧٧

علّة التسليم في الصلاة

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي قال: حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان عن الفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن العلّة التي من أجلها وجب التسليم في الصلاة؟

قال: لأنّه تحليل الصلاة. قلت: فلائي علّة يسلم على اليمين ولا يسلم على اليسار؟ قال: لأنّ الملك الموكل الذي يكتب الحسنات على اليمين والذي يكتب السيئات على اليسار والصلاة حسنات ليس فيها سيئات فلهذا يسلم على اليمين دون اليسار قلت فلم لا يقال: السلام عليك والملك على اليمين واحد ولكن يقال السلام عليكم؟ قال: ليكون قد سلّم عليه

باب هفتاد و ششم

سَرِ آیین که سوار بر حیوان وقتی آیه سجده را خواند
سجده بر او واجب است و به هر طرفی که حیوان رو به
آن دارد سجده به همان طرف کافی است

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر از عمویش
عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد از حلی، از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام، حلی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: اگر شخصی روی حیوان
سوار بوده و آیه سجده را قرائت کرد وظیفه اش چیست؟
حضرت فرمودند: به همان طرفی که حیوان رو نموده باید سجده کند زیرا رسول
خدا ﷺ روی ناقه ای که به طرف مدینه می رفت نماز می خواندند، خداوند
عزوجل فرمود: فاینما تولّوا فثمّ وجه الله (به هر طرف که رو کنید همان طرف قبله است).

باب هفتاد و هفتم

سَرِ وجوب سلام در نماز

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد بن ابی عبدالله اسدی کوفی از محمد بن
اسماعیل برمکی از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان از
مفضل بن عمر، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم علت وجوب سلام
در نماز چیست؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحلیل نماز می باشد یعنی با سلام تمام
ممنوعات و محظورات در نماز حلال می گردد.

عرض کردم: چرا سلام بر سمت راست نموده نه طرف چپ؟

حضرت فرمودند: زیرا فرشته ای که موکل نوشتن حسنات است در سمت راست
بوده و فرشته موکل بر نوشتن سیئات در جانب چپ می باشد و نماز از حسنات بوده
و در آن سیئه نیست لذا بر سمت راست باید سلام داد نه سمت چپ.

عرض کردم: چرا گفته نمی شود: السّلام علیک با این که فرشته بر سمت راست
یک نفر است و به جای آن می گویند: السّلام علیکم؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام هم بر فرشته جانب راست بوده

و على من على اليسار و فضل صاحب اليمين عليه بالإيماء إليه.
قلت: فَلِمَ لا يكون الإيماء في التسليم بالوجه كله ولكن كان بالأنف لمن
يصلّي وحده و بالعين لمن يصلّي بقوم؟

قال: لأنّ مقعد الملكين من ابن آدم الشدقين فصاحب اليمين على
الشدق الأيمن و تسليم المصلّي عليه ليثبت له صلاته في صحيفته.
قلت: فَلِمَ يُسَلِّمُ المأموم ثلاثاً؟

قال: تكون واحدة ردّاً على الإمام و تكون عليه و على ملكيه و تكون
الثانية على من على يمينه و الملكين الموكّلين به و تكون الثالثة على من
على يساره و ملكيه الموكّلين به و من لم يكن على يساره أحد لم يسلم
على يساره إلاّ أن يكون يمينه إلى الحائط و يساره إلى مصلّي معه خلف
الإمام فيسلم على يساره.

قلت: فتسليم الإمام على من يقع؟

قال على ملكيه و المأمومين يقول لملائكته: اكتبوا سلامة صلاتي لمن
يفسدها و يقول لمن خلفه: سلّمتم و أمنتهم من عذاب الله عزّ وجلّ قلت: فَلِمَ
صار تحليل الصّلاة التسليم؟

قال: لأنّه تحيّة المملّكين، وفي إقامة الصّلاة بحدودها و ركوعها و
سجودها و تسليمها سلامة للعبد من النار و في قبول صلاة العبد يوم القيامة
قبول سائر أعماله فإذا سلّم له صلاته سلّم جميع أعماله، وإن لم تسلم
صلاته و رُدَّتْ عليه ردّ ما سواها من الأعمال الصالحة.

باب ٧٨

العلّة التي من أجلها يكبر

المصلّي بعد التسليم ثلاثاً و يرفع بها يديه

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد رحمهما الله قال: حدثنا حمزة

بن القاسم العلويّ قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك

و هم بر ملک سمت چپ منتهی چون فرشته سمت راست افضل است از فرشته جانب چپ ایماء و اشاره را در سلام به سمت راست می‌کنند.

عرض کردم: چرا در وقت سلام با تمام صورت اشاره نکرده بلکه اگر نمازگذار تنها است وظیفه دارد با بینی و در صورتیکه با جماعت است با چشم اشاره کند؟ حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جایگاه این دو فرشته دو کنج دهان انسان بوده باین نحو که فرشته سمت راست در کنج راست دهان و فرشته جانب چپ در کنج چپ دهان می‌باشد و این که نمازگذار به فرشته سمت راست سلام می‌دهد به خاطر آن است که ملک مزبور نماز را در نامه اعمال وی ثبت و ضبط می‌کند.

عرض کردم: چرا مأوم سه تا سلام می‌دهد؟

حضرت فرمودند: یکی ردّ سلام بر امام است که در این سلام قصد مأوم سلام بر امام و دو ملک موکل بر او (امام) بوده و سلام دوّمی بر کسی است که در صف جانب راست او نشسته و بر دو ملک موکل آن شخص و سلام سوّم بر شخصی است که در صف جانب چپ او قرار دارد و بر دو ملک موکل او و اگر در طرف چپ کسی نبود سلام سوّم را بر سمت چپ ندهد مگر آنکه جانب راست دیوار بوده و سمت چپش نمازگذاری باشد که هر دو پشت سر امام نماز می‌خوانند که در این صورت موظف است بر سمت چپش سلام دهد.

عرض کردم: پس امام جماعت به چه کسی سلام دهد؟

فرمود: بر دو فرشته موکل بر خودش و نیز بر مأومین، در سلام بر دو فرشته بگوید: صحت و سلامت نمازم را برای کسی که نمازش را فاسد کرده بنویسید و در سلام بر مأومین بگوید: سالم و در امان مانید از عذاب حق عزّوجلّ.

عرض کردم: برای چه تحلیل نماز سلام قرار داده شده؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه سلام تحیت و درود بر دو فرشته است.

سپس حضرت فرمودند: وقتی نماز با حدود و رکوع و سجودش اقامه و اداء گردید به مجردی که بنده نمازگذار سلام داد با این سلام، سلامتی بنده از آتش تضمین می‌گردد و اگر این نماز در روز قیامت مقبول درگاه حضرت حق واقع شود اعمال دیگر نیز پذیرفته می‌شوند در نتیجه وقتی نماز بنده ای سالم باشد تمام اعمالش سالم هستند و اگر سالم نبود و مردود از درگاه الهی واقع شد دیگر اعمال صالح نیز مردود واقع می‌شوند.

باب هفتاد و هشتم

بزرگداشتن سه تکبیر و بلند کردن دستها پس از سلام

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد بن علی، از حمزه بن قاسم علوی، از جعفر بن محمد بن مالک

الفزاري الكوفي قال: حدثنا محمد بن الحسين بن زيد الزيات قال: حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأيّ علة يكبر المصلّي بعد التسليم ثلاثاً يرفع بها يديه؟

فقال: لأنّ النبي صلى الله عليه وآله لما فتح مكة صلى بأصحابه الظهر عند الحجر الأسود فلما سلم رفع يديه وكبر ثلاثاً وقال: لا إله إلا الله وحده، وحده أنجز وعده ونصر عبده وأعزّ جنده و غلب الأحزاب وحده فله الملك وله الحمد يحيي ويميت ويحيي ويميت وهو على كلّ شيء قدير، ثم أقبل على أصحابه فقال: لا تدعوا هذا التكبير وهذا القول في دبر كلّ صلاة مكتوبة فإنّ من فعل ذلك بعد التسليم، وقال هذا القول كان قد أدّى ما يجب عليه من شكر الله تعالى ذكره على تقوية الإسلام وجنده.

باب ٧٩

علة سجدة الشكر

١ - حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق الطالقاني عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: السجدة بعد الفريضة شكراً لله تعالى ذكره على ما وفق العبد من أداء فرضه وأدنى ما يجزي فيها من القول أن يقال: شكراً لله شكراً لله ثلاث مرات، قلت: فلما معنى قوله شكراً لله؟ قال: يقول هذه السجدة مني شكراً لله على ما وفقني له من خدمته وأداء فرضه والشكر موجب للزيادة فإن كان في الصلاة تقصير تمّ بهذه السجدة.

باب ٨٠

علة غسل المني إذا أصاب الثوب

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد عن حريز عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: أنّه أصاب ثوبي دم من إرغاف

فزاری کوفی، از محمد بن حسین بن زید زیات از محمد بن سنان، از مفصل بن عمر، وی گفت: محضر ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: برای چه نمازگذار بعد از سلام سه مرتبه تکبیر گفته و دستهایش را بلند می کند؟
حضرت فرمودند: زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله وقتی مکه را فتح نمودند، با اصحابشان نزدک حجر الاسود نماز ظهر را خواندند و وقتی سلام دادند دو دست را بلند کرده و سه مرتبه تکبیر گفتند، بعد از آن فرمودند: لا اله الا الله وحده، وحده، انجز وعده و نُصِر عبده و اعزَّ جُنده و غلبَ الاحزاب وحده، فله الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کل شیء قدیر.
سپس رو کردند به اصحابشان و فرمودند: این تکبیر را ترک نکنید و این دعاء را دنبال هر نماز واجبی بخوانید زیرا کسی که بعد از سلام چنین کند و این دعاء را بخواند در مقابل این که حق عزوجل اسلام و جنود مسلمین را تقویت کرده شکرش را که واجب است اداء نموده.

باب هفتاد و نهم

سر سجده شکر

حدیث (۱)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام، حضرت فرمودند: سجده بعد از نماز فریضه به خاطر تشکر نمودن بنده است از خداوند متعال که او را موفق ساخت بر اداء واجب و انجام فریضه و کمترین عبارتی که در آن مجزی می باشد آن است که دو مرتبه بگویند: شکر الله علی ما وفقنی له من خدمته و اداء فرضه. یعنی: این سجده از من به جهت شکر خدا و تشکر از باری تعالی است که مرا موفق نمود بر خدمتش و اداء واجبش.
باید توجه داشت که شکر موجب زیاده توفیق بوده و اگر در نماز نقصانی واقع شده باشد با این سجده تتمم و ترمیم می گردد.

باب هشتم

سر شستن منی و زدودنش از لباس

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابو جعفر علیه السلام عرض کردم: به جامه ام خون بینی یا

أو غيره أو شيء من مني فَعَلِمْتُ أَثَرَهُ إِلَى أَصِيبَ لَهُ مَاءٌ فَأَصَبْتُ الْمَاءَ وَ
حَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَنَسِيتُ أَنَّ بَثُوبِي شَيْئاً فَصَلَّيْتُ ثُمَّ أَنِّي ذَكَرْتُ بَعْدُ؟

قال: تعيد الصلاة و تغسله.

قال: قلت فإن لم أكن رأيت موضعه وقد علمت أنه قد أصابه فطلبت فلم
أقدر عليه فلمّا صَلَّيْتُ وجدته؟

قال: تغسله و تعيد.

قال: قلت فإن ظننت أنه قد أصابه ولم أتيقن ذلك فنظرت فلم أر شيئاً ثم
طلبت فرأيت فيه بعد الصلاة؟

قال: تغسله ولا تعيد الصلاة.

قال: قلت ولم ذاك؟

قال: لأنك كنت على يقين من نظافته ثم شككت فليس ينبغي لك أن
تنقض اليقين بالشك أبداً.

قلت: فأني قد علمت أنه قد أصابه ولم أدر أين هو فاغسله؟

قال: تغسل من ثوبك الناحية التي ترى أنه أصابها حتى تكون على يقين
من طهارته.

قال: قلت فهي علي إن شككت في أنه أصابه شيء أن انظر فيه فأقلبه؟

قال: لا. ولكنك إنما تريد بذلك أن تذهب الشك الذي وقع في نفسك.

قال: قلت فأني رأيت في ثوبي وأنا في الصلاة؟

قال: تنقض الصلاة و تعيد إذا شككت في موضع منه ثم رأيت فيه

وإن لم تشك ثم رأيت رطباً قطعت و غسلته ثم بنيت على الصلاة

نجاست دیگر و یا ذره‌ای از منی اصابت کرد، آن جا را نشان گذاردم تا به آب رسیدم آب بکشم، دست به آب یافتم و زمان نماز نیز فرارسید ولی فراموش کردم که جامه‌ام متنجس شده، پس نماز خواندم سپس بعد از نماز متذکر آن شدم تکلیفم چیست؟ حضرت فرمودند: باید نماز را اعاده کرده و آن مکان را آب بکشی.

زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر جای اصابت نجس را نیافتم ولی قطع داشتم که نجس به جامه‌ام رسیده و هرچه تفحص کردم آن را نیافتم ولی بعد از نماز آن را پیدا کردم در این صورت تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: آن را آب بکش و نماز خود را اعاده نما.

گفت: محضرش عرض کردم: اگر گمان کردم که نجاستی به لباسم اصابت نمود و یقین ننمودم، پس نظر کرده چیزی را ندیدم ولی بعداً که تفحص کردم یعنی بعد از نماز آن را یافتم حال تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: آن را آب بکش ولی نماز خود را اعاده مکن.

زراره می‌گوید: عرض کردم: چرا؟

فرمودند: چون قبلاً به نظافت و طهارت لباس خود یقین داشتی و بعد در آن شک نمودی، پس سزاوار نیست که یقین را با شک نقض کنی.

عرضه داشتم: اگر یقین کردم نجاست با جامه‌ام اصابت کرده ولی جایش را پیدا نکردم تا آب بکشم حال باید چه کرد؟

حضرت فرمودند: ناحیه و حوالی را که دیدی نجاست اصابت کرده تمامش را باید آب بکشی تا یقین کنی محل اصابت نجاست را تطهیر کرده‌ای.

زراره می‌گوید: عرض کردم: اگر شک کردم نجاستی به لباسم اصابت کرده آیا تکلیف دارم تفحص کرده و نظر بیفکنم؟

حضرت فرمودند: خیر ولی چون می‌خواهی شک را از خودت زائل کنی البته می‌توانی تفحص نمایی.

زراره می‌گوید: عرضه داشتم: اگر در حال نماز نجاست را به جامه‌ام دیدم چه کنم؟

حضرت فرمودند: نماز را نقض کن و لباس را آب بکش و سپس نماز را اعاده نما مشروط به این که قبل از نماز در نقطه‌ای از جامه‌ات شک کنی که متنجس شده یا نه و سپس در نماز دیدی که متنجس گردیده است ولی اگر قبلاً شک نکرده بودی بلکه بدو در نماز دیدی که نقطه‌ای از جامه‌ات مرطوبی است در اینجا باید نماز را قطع

فإنك لا تدري لعله شيء وقع عليك فليس ينبغي لك أن تنقض بالشك اليقين.

باب ٨١

علة قيام الرجل وحده في الصف

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن محمد بن الفضل عن أبي الصباح الكناني قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقوم في الصف وحده؟ قال: لا بأس إنما تبدأ الصفوف واحداً بعد واحد.

باب ٨٢

العلة التي من أجلها لا يجب

قضاء النوافل على من تركها بمرض

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن حديد و عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد عن حريز عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له رجل مريض فتوحش فترك النافلة؟

مركز تحقيق كتاب توحيد علوم اسلامی

فقال: يا محمد إنها ليست بفريضة إن قضاها فهو خير له وإن لم يفعل فلا شيء عليه.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن مرازم قال: سأل إسماعيل بن جابر أبا عبد الله عليه السلام

کنی و آن نقطه را آب بکشی و سپس نمازت را ادامه دهی نه آنکه اعاده کنی زیرا نمی‌دانی شاید در همان حال نماز نجاستی با جامه‌ات ملاقات کرده و تا قبل از آن یقین داشتی و سزاوار نیست یقین به طهارت را با شک در آن نقض کنی.

باب هشتاد و یکم

سز جواز تنها ایستادن مأموم در صف جماعت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از محمد بن فضل، از ابی الصباح الکنانی، وی می‌گوید از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموم می‌تواند به تنهایی در صف بایستد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد زیرا صفوف از تک تک و یکی بعد از یکی افراد تشکیل می‌شود یعنی این طور نیست که صف ناگهان و یکجا و در آن واحد تحقق یابد بلکه از آمدن افراد یکی پس از دیگری درست می‌شود.

باب هشتاد و دوم

سز عدم وجوب قضاء نوافل بر کسی که به واسطه مرض آنها

را ترک کرده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبدالرحمن بن ابی نجران از حماد، از حریر، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، محمد بن مسلم می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: شخصی بیمار شد پس از انجام دادن مستحبات امتناع نمود و در نتیجه نافله را ترک کرد حکم وی چیست؟

حضرت فرمود: ای محمد نافله فریضه نیست، اگر خواست آن را قضاء کند البته برایش بهتر است و اگر قضاء هم نکند تکلیفی بر او نیست.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از مرزم نقل کرده که وی گفت:

اسماعیل بن جابر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرد و عرضه داشت:

فقال: أصلحك الله إنَّ عليَّ نوافل كثيرة فكيف أصنع؟
فقال: إقضها.

فقال له: إنها أكثر من ذلك؟

قال: إقضها.

قال: لا أحصيها.

قال: توخه.

قال مرازم: فكنت مرضت أربعة أشهر ولم أصل نافلة.

فقال: ليس عليك قضاء إنَّ المريض ليس كالصحيح كلَّما غلبت عليه
فالله أولى بالعذر فيه.

باب ٨٣

العلة التي من أجلها يحرم الرجل صلاة الليل

١ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن عمران بن موسى عن الحسن بن علي بن النعمان، عن أبيه، عن بعض رجاله قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين إنِّي قد حرَّمت الصلاة بالليل؟

قال: فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أنت رجل قد قيَّدتك ذنوبك.

٢ - حدَّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار، عن هارون بن مسلم عن علي بن الحكم عن حسين بن الحسن الكندي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الرجل ليكذب الكذبة فيحرم بها صلاة الليل فإذا حرم صلاة الليل حرم بها الرزق.

باب ٨٤

علة صلاة الليل

١ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أبي زهير

نوافل زیادی بر عهده من هست چگونه آنها را انجام دهم؟
حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.

عرض کرد: نوافل فوت شده بیش از آن است که قضا کنم.
حضرت فرمودند: تمام را قضا نما.

عرض کرد: تعداد آنها را نمی دانم چه مقدار است.

حضرت فرمودند: پیگیری کن ببین چه مقدار بوده.

مرازم می گوید: من مدت چهار ماه مریض بودم و در این مدت نافله نخواندم.

حضرت فرمودند: قضا آنها بر تو نیست زیرا شخص مریض مانند صحیح و سالم

نمی باشد زیرا هرچه بر انسان غلبه کند و به واسطه غلبه از او تکلیفی فوت گردد حق تعالی سزاوارتر است به این که عذر او را بپذیرد و از او تکلیف فوت شده را مطالبه نفرماید.

باب هشتاد و سوم

سز محروم ماندن شخص از خواندن نماز شب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش از برخی رجالش، وی گفت: مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین: من از خواندن نماز شب محروم هستم چه کار کنم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: گناهانت تو را مقید و ممنوع از خواندن نماز شب کرده اند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن حسن صفار از هارون بن مسلم، از علی بن حکم، از حسین بن حسن کندی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: شخص یک دروغ می گوید و به واسطه آن از خواندن نماز شب محروم می گردد و وقتی از نماز شب محروم شد، از روزی و رزق نیز محروم می گردد.

باب هشتاد و چهارم

برخی از اسرار و خواص نماز شب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی زهیر

التَّهْدِي عن آدم بن إسحاق عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: عليكم بصلاة الليل فإنها سنة نبيكم ودأب الصالحين قبلكم ومُطرَدَة الدَّاء عن أجسادكم وقال أبو عبد الله عليه السلام: صلاة الليل تُبَيِّضُ الوجه، وصلاة الليل تُطَيِّبُ الرِّيحَ وصلاة الليل تجلب الرِّزْقَ.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا سَلِيمَانُ لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُورَ مِنْ حَرَمِ قِيَامِ اللَّيْلِ.

٣ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ) (١) قَالَ صَلَاةُ اللَّيْلِ.

٤ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنَ وَجْهَهُ بِالنَّهَارِ.

٥ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيَالاً) (٢) قَالَ: يَعْنِي بِقَوْلِهِ وَأَقْوَمُ قِيَالاً قِيَامَ الرَّجُلِ عَنْ فَرَّاشِهِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا يَرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ.

٦ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَيْمَةَ النِّسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَرِيشُ بْنُ

نهدی، از آدم بن اسحاق، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:

بر شما باد به نماز در شب زیرا آن سنت پیامبر شما و عمل افراد صالح قبل از شما بوده، نماز شب مرض را از اجساد شما دور می‌کند.
و نیز حضرت فرمودند: نماز شب صورت را نورانی و بوی را خوش نموده و موجب جلب روزی است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن علیه السلام، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، وی می‌گوید: حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند:

ای سلیمان قیام در شب را ترک مکن زیرا مغبون کسی است که از قیام در شب محروم باشد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از علی بن اسباط، از محمد بن علی بن ابی عبد الله، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله (رهبانیت و تارک دنیا بودن را بدعت نهادند، ما بر آنها جز آنکه رضا و خشنودی خدا را طلبند چیزی ننوشتیم) فرمودند: مقصود از «رضوان الله» نماز شب می‌باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسان رازی، از محمد بن علی، وی مرفوعاً حدیث را نقل کرده و گفته: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که در شب نماز خواند صورتش در روز نیکو به نظر می‌آید.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در ذیل فرموده حق عزوجل: انْ نَاشِئَةُ اللَّیْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً وَاقْوَمُ قِبْلًا (البته نماز شب بهترین شاهد اخلاص و صفای قلب و دعوی صدق ایمان است) حضرت فرمودند: مقصود از «اقوم قیلاً» برخاستن شخص از بستر استراحت و در مقابل حق عزوجل عبادت کردن است و غیر از این معنا، معنای دیگر مراد نیست.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری از حریش بن

بمحمد بن حريش قال: سمعت جدّي يقول: سمعت أنس بن مالك يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لركعتان في جوف الليل أحبّ إلي من الدنيا وما فيها.

٧ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عمّن حدّثه عن أبي عبد الله ﷺ في قول الله عزّ وجل: (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) ^(١) قال: صلاة المؤمن بالليل يذهب بها عمل من ذنب النهار.

٨ - و بهذا الإسناد عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال قلت: (آناء الليل ساجداً و قائماً يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربّه قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون) ^(٢) قال: يعني - صلاة الليل.

٩ - حدّثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادي عن محمد بن الحسن بن شمون عن علي بن محمد النوفلي قال: سمعته يقول: إن العبد ليقوم في الليل فيميل به النعاس يميناً و شمالاً و قد وقع ذقنه على صدره فيأمر الله تبارك و تعالى أبواب السماء فتفتح ثم يقول لملائكته: انظروا إلى عبدي ما يصيبه في التقرب إلي بما لم أفرض عليه راجياً منّي لثلاث خصال ذنب أغفره أو توبة أجدها أو رزق أزيده فيه أشهدكم ملائكتي أنّي قد جمعتهنّ له.

باب ٨٥

العلّة التي من أجلها ينبغي

للرجل إذا صلى بالليل أن يرفع صوته

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن علي بن

محمد بن حریش نقل کرده که وی گفت: از جدّم شنیدم که می گفت: شنیدم انس بن مالک می گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: دو رکعت در دل شب نماز خواندن نزد من محبوب تر است از دنیا و آنچه در آن می باشد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر از کسی که برای او حدیث گفته از حضرت ابی عبدالله علیّه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: اِنَّ الْحَسَنَاتِ يَذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ (کارهای نیک اعمال زشت را محو می کنند) فرمودند:

نماز مؤمن در شب گناهان روز را محو می نماید.

حدیث (۸)

و با همین اسناد از حماد بن عیسی، از حرّیز، از زرارہ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیّه السلام عرض کردم: مراد از «آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربّه، قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» چیست؟

حضرت فرمودند: مقصود نماز شب است.

حدیث (۹)

محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از محمد بن الحسن بن شمون از علی بن محمد نوفلی، وی می گوید: شنیدم از او که می فرمود:

بنده خدا در شب می ایستد برای عبادت پس چرت و پینکی به او چیره می شود و وی را به راست و چپ مایل می نماید در حالی که چانه اش روی سینه اش افتاده در این وقت حق تبارک و تعالی امر می فرماید که ابواب آسمان را بگشایند آنگاه به فرشتگانش می فرماید: به بنده من بنگرید با عبادتی که بر او واجب نکرده ام به من تقرّب می جوید و امید برآوردن سه حاجتش را از من دارد، گناهی که کرده بیمارم، توبه اش را مکرّر بپذیرم، روزی و رزقش را اضافه کنم، شما فرشتگان من شاهد باشید که هر سه را برای او جمع کردم.

باب هشتاد و پنجم

سرّ این که شخص وقتی به نماز شب می ایستد صدایش را

بلند کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن

اسباط عن عمه يعقوب بن سالم أنه سئل أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقوم في آخر الليل يرفع صوته بالقراءة؟

قال: ينبغي للرجل إذا صلى بالليل أن يسمع أهله لكي يقوم النائم و يتحرك المتحرك.

باب ٨٦

العلة التي من أجلها مدح

الله عز وجل المستغفرين بالأسحار

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن معاوية بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: في قول الله تعالى: (و بالأسحار هم يستغفرون) قال: كانوا يستغفرون الله في آخر الوتر في آخر الليل سبعين مرة.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن أبي اسماعيل السراج عن عبد الله بن مسكان عن عبد الله بن أبي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام قال: استغفر الله في الوتر سبعين مرة تنصب يدك اليسرى وتعد باليمنى.

٣ - حدثنا محمد بن الحسين رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد قال: حدثني أبو سعيد الآدمي عن أحمد بن عبد العزيز الرازي، عن بعض أصحابنا عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: كان إذا استوى من الركوع في آخر ركعته من الوتر قال: اللهم إني أعتقك في كتابك المنزل: (كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون وبالأسحار هم يستغفرون) (١) طال والله هجوعي وقل قيامي

اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم وی از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید: شخص در آخر شب برای نماز می ایستد آیا صدایش را به قرائت حمد بلند کند یا نه؟ حضرت فرمودند: برای شخص سزاوار است وقتی برای نماز شب ایستاد صدایش را به اهلش برساند تا آنهایی که خواب هستند بیدار شده و آنها نیز از خود تحرّکی نشان دهند.

باب هشتاد و ششم

سرّ مدح نمودن حق تعالی کسانی را که در سحر

استغفار می کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از جلی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب از معاویه عمّار، وی می گوید:

شنیدم از حضرت اباعبدالله علیه السلام که در ذیل آیه شریفه: و بالاسحار هم یستغفرون می فرمودند: آنان در پایان شب و آخر نماز و ترهتاد مرتبه استغفار می کنند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابی اسماعیل سراج از عبدالله بن مسکان، از عبدالله بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: در نماز و ترهتاد مرتبه استغفار کن و در هنگام استغفار دست چپ را بلند کن و با دست راست عدد استغفار را بشمار.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد از ابوسعید آدمی، از احمد بن عبدالعزیز رازی، از برخی اصحاب، وی می گوید: حضرت ابی الحسن اول (امام کاظم علیه السلام) هرگاه از رکوع در آخر رکعت نماز و تر سر برداشته و می ایستادند به درگاه الهی عرض می کردند:

اللّٰهُمَّ اَنْتَ قُلْتَ فِيْ كِتَابِكَ الْمَنْزِلَ (بار خدایا خود در کتاب عزیزت فرموده ای):
كَانُوا قَلِيْلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِالْاَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (و از شب اندکی را خواب می کردند و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت می کنند).
طال واللّٰهُ هَجَوَعِيْ وَ قُلْ قِيَامِيْ (به خدا سوگند خواب من در شب طولانی شد و

وهذا السحر وأنا استغفرك لذنوبي استغفار من لا يملك لنفسه ضرراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حياة ولا نشوراً ثم يختر ساجداً.

٤ - حدثنا جعفر بن علي بن الحسن بن علي بن عبد الله بن المغيرة عن جدّه الحسن بن علي، عن العباس بن عامر، عن جابر، عن أبي عبيدة الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام قال: تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطمعاً لعلك ترى أن القوم لم يكونوا ينامون.
قال: قلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم.

قال: فقال: لا بدّ لهذا البدن من أن تريحه حتى يخرج نفسه فإذا خرج النفس استراح البدن ورجع الروح فيه قوة على العمل فائماً ذكرهم تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطمعاً أنزلت في أمير المؤمنين عليه السلام وأتباعه من شيعتنا ينامون في أول الليل فإذا ذهب ثلثا الليل أو ما شاء الله فزعوا إلى ربهم راغبين مرهبين طامعين فيما عنده فذكرهم الله في كتابه فأخبرك الله بما أعطاهم أنه أسكنهم في جواره و أدخلهم في جنته و آمن خوفهم وأذهب رعبهم.

قال: قلت: جعلت فداك إن أنا قمت في آخر الليل أي شيء أقول

قیامم در آن اندک)

و هذا السحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یملک لنفسه ضرراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیاةً ولا نشوراً (و این است سحر و من برای گناهاتم در آن از تو طلب آمرزش می‌کنم، طلب نمودن کسی که مالک ضرر و نفع و مرگ و حیات و نشور خود نیست)

سپس به سجده می‌رفتند.

حدیث (۴)

جعفر بن علی بن الحسن بن علی بن عبداللّه بن مغیره، از جدّش حسن بن علی، از عبّاس بن عامر، از جابر از ابی عبیده الحدّاء، از حضرت ابی جعفر علیّه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل آیه شریفه: تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعاً (شبها پهلوی از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند....).

فرمودند: شاید تو می‌پنداری که این جماعت که حق تعالی در قرآن آنها را ستوده اصلاً شب‌ها خواب ندارند؟

ابو عبیده می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: خدا و رسول و فرزند رسولش دانایانتر هستند و من چیزی نمی‌دانم.

سپس ابو عبیده گفت: حضرت فرمودند: برای این بدن لازم است که استراحت کرده و مقداری بخوابد تا نفس و روح از آن جاری شود و وقتی روح خارج شد بدن استراحت می‌کند و پس از آنکه روح به بدن برگشت بدن با قوه و نیروی بیشتری به کار می‌پردازد، باری حق تعالی در آیه مذکور آن جماعت را ستوده و می‌فرماید: شبها پهلوی از بستر خواب حرکت دهند و با بیم و امید در نماز شب خدای خود را بخوانند، این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیّه السلام و اتباعش از شیعیان ما نازل شده چه آنکه ایشان در اوّل شب می‌خوابند و وقتی دو ثلث از شب گذشت یا مقداری که خدا می‌خواهد از خواب برخاسته و به درگاه الهی پناه برده درحالی که به عبادتش راغب و از عذابش بیمناک و در رحمت و آنچه نزد او است طمع و امید دارند، خداوند رحمن آنها را در کتابش یاد کرده پس از آنچه به ایشان داده تو را اطلاع داده و خاطر نشان کرده که ایشان را در جوار رحمتش اسکان داده و در بهشت برینش داخل نموده و از هر خوف و هراسی ایمنشان نموده است.

ابو عبیده می‌گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: فدایت شوم اگر در آخر شب از

قال: إذا قمت قل: الحمد لله رب العالمين و صلى الله على المرسلين و الحمد لله الذي يحيي الموتى و يبعث من في القبور، فإنك إذا قلتها ذهب عنك رجز الشيطان و وسواسه إن شاء الله تعالى.

باب ٨٧

العلّة التي من أجلها صار

المتهجّدون بالليل أحسن الناس وجهاً في النهار

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد، عن اسماعيل بن موسى بن جعفر عن أخيه علي بن موسى الرضا عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال: سُئِلَ عليّ بن الحسين عليه السلام ما بال المتهجّدون بالليل من أحسن الناس وجهاً؟

قال: لأنهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره.

باب ٨٨

علّة تسبيح فاطمة عليها السلام

١ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عليّ بن الحسين السكري قال: حدّثنا الحكم بن اسلم قال: حدّثنا ابن عليه عن الحريري، عن أبي الورد بن تمامة عن عليّ عليه السلام أنّه قال لرجل من بني سعد: ألا أخذتكَ عني و عن فاطمة أنّها كانت عندي و كانت من أحبّ أهله إليه و إنّها استقت بالقربة حتّى أثّر في صدرها و طحّنت بالرحى حتّى مَجَلَّتْ يدها و كَسَحَت البيت حتّى اغبرت ثيابها

خواب برخواستم چه بگویم؟

حضرت فرمودند: هرگاه از خواب برخاستی بگو:

الحمد لله رب العالمين (حمد و سپاس مر خداوند تبهانيان است)

و صلی الله علی المرسلین (خداوند درود و رحمت فرستد بر پیامبران)

و الحمد لله الذي يحيي الموتى و يبعث من في القبور (حمد سزاوار خداوندی است که مردگان را زنده نموده و اهل قبور را مبعوث می گرداند).

پس هرگاه این عبادات را گفتی پلیدی و وسوسه شیطان از تو انشاء الله تعالی برطرف می شود.

باب هشتاد و هفتم

سز این که اهل تهجد و عبادت در شب

در روز از همه مردم نیکو منظرتر می باشند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از اسماعیل بن موسی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما از پدر بزرگوارش از جدش علیهم السلام، فرمود:

از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد: چرا اهل تهجد و عبادت در شب نیکو منظرترین مردم می باشند؟

فرمودند: زیرا ایشان با خدا خلوت می کنند پس حق تعالی از نور خودش ایشان را می پوشاند.

باب هشتاد و هشتم

سز تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها

احمد بن الحسن القطان از ابوسعید حسن بن علی بن الحسین السکری از حکم بن اسلم از ابن علیه، از حریری از ابی الورد بن تمامه، از علی علیه السلام، حضرت به مردی از قبیله بنی سعد فرمود:

خبر بدهم تو را از خود و از فاطمه؟ او نزد من بود و حال آنکه محبوبترین افراد نزد اهلش بود، با مشک آنقدر آب کشید تا اثر آن در سینه اش ماند و آنقدر با آسیا گندم و جو آرد نمود تا دستهایش پینه بست و به قدری خانه را روفت تا لباسهایش

وأوقدت النار تحت القدر حتى دكنت ثيابها فأصابها من ذلك ضرر شديد. فقلت لها: لو أتيت أباك فسألتيه خادماً يكفيك حرماً أنت فيه من هذا العمل فأتت النبي ﷺ فوجدت عنده خدائاً فاستحث وانصرفت قال: فعلم النبي ﷺ أنها جاءت لحاجة قال: فغدا علينا ونحت في لفافنا فقال: السلام عليكم يا أهل اللفاع. فسكتنا واستحيينا لمكاننا ثم قال: السلام عليكم فسكتنا ثم قال: السلام عليكم فخشينا إن لم نرد عليه أن ينصرف وقد كان يفعل ذلك يسلم ثلاثاً فإن أذن له وإلا انصرف فقلت: و عليك السلام يا رسول الله ادخل فلم يعد أن جلس عند رؤوسنا فقال: يا فاطمة ما كانت حاجتك أمس عند محمد قال: فخشيت إن لم تجبه أن يقوم قال: فأخرجت رأسي فقلت: أنا والله أخبرك يا رسول الله أنها استقت بالقربة حتى أثر في صدرها وجرت بالرحا حتى مجلت يداها وكسحت البيت حتى أغبرت ثيابها وأوقدت تحت القدر حتى دكنت ثيابها فقلت لها: لو أتيت أباك فسألتيه خادماً يكفيك حرماً أنت فيه من هذا العمل.

قال: أفلا أعلمكما ما هو خير لكما من الخادم إذا أخذتما منامكما فسبحا ثلاثاً وثلاثين و الحمدا ثلاثاً وثلاثين وكبراً أربعاً وثلاثين قال: فأخرجت فاطمة رضي الله عنها رأسها فقالت: رضيت عن الله ورسوله ورضيت عن الله ورسوله ورضيت عن الله ورسوله.

غبار آلود گشت و به اندازه‌ای آتش زیر دیگ افروخت تا جامه‌اش از دود سیاه گردید لذا از ناحیه این امور ضرر شدید و چشمگیری به آن مخدّره رسید. به آن یانو پیشنهاد کردم نزد پدرش رفته و از حضرتش درخواست خادمی کند که نیازمندی‌هایش را برطرف نموده و بدین ترتیب از این اعمال و کارها برکنار بماند. فاطمه سلام الله علیها نزد نبی اکرم ﷺ رفت تا خواسته‌اش را به عرض آن حضرت برساند محضر پیامبر ﷺ که رسید جماعتی را در خدمت آن سرور دید از بازگو نمودن حاجتش حیا نمود و بدون این که اظهاری کند بازگشت، نبی اکرم ﷺ دانستند که فاطمه علیها السلام حاجتی داشت، سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

فردا صبح رسول اکرم ﷺ به خانه ما آمدند و ما زیر لحاف بودیم، حضرت با صدای بلند فرمود: سلام بر شما ای اهل بستر. ما ساکت مانده و به خاطر موقعیت مکانی حیا نمودیم.

سپس فرمود: سلام بر شما، باز ما ساکت ماندیم، برای مرتبه سوّم فرمود: سلام بر شما، ما ترسیدیم اگر جواب ندهیم حضرت برگردند و این درحالی بود که حضرتش سه بار سلام کرده بودند لاجرم اگر اذن به جنابش داده نمی شد برمی گشتند، از این رو عرض کردم: و علیک السلام یا رسول الله داخل شوید، پس آن سرور بالای سر ما نشستند، بعد فرمود: ای فاطمه: دیروز چه حاجتی داشتی؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: ترسیدم اگر پاسخ ندهم آن حضرت بایستند و بروند لذا سر از زیر لحاف بیرون آورده عرض داشتم: یا رسول الله، من خبر خواهم داد، فاطمه آن قدر با مشک آب کشیده که اثر آن روی سینه‌اش مانده و به قدری دست به آسیا کشیده که دستهایش پینه بسته و به اندازه‌ای خانه جاروب کرده که لباسهای غبار آلود گردیده و به واسطه کثرت افروختن آتش زیر دیگ جامه‌هایش از دود سیاه گردیده است لذا من به او پیشنهاد کردم نزد پدر برو و از آن حضرت خادمی که تو را کفایت کند طلب نما تا به این اعمال مبادرت نوری.

رسول خدا ﷺ فرمودند: آبا چیزی که از خادم برای شما بهتر است را به شما یاد بدهم؟ هرگاه خواستید بخوابید سی و سه مرتبه تسبیح و سی و سه بار تحمید و سی و چهار بار تکبیر بگویید.

پس فاطمه سلام الله علیها سر را از زیر لحاف بیرون آورده و گفتند: از خدا و رسولش راضی شدم این عبارت را سه دفعه تکرار کردند.

باب ٨٩

نواذر علل الصلاة

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن أسلم الجبلي عن صباح الحذاء عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عن قوم خرجوا في سفر لهم فلمّا انتهوا إلى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصّروا فلمّا أن صاروا على رأس فرسخين أو ثلاثة أو أربعة فراسخ تخلّف عنهم رجل لا يستقيم لهم السفر إلا بمجيئه إليهم فأقاموا على ذلك أيّاماً لا يدرون هل يمضون في سفرهم أو ينصرفون هل ينبغي لهم أن يتمّوا الصلاة أو يقيموا على تقصيرهم؟

فقال: إن كانوا بلغوا مسيرة أربعة فراسخ فليقيموا على تقصيرهم أقاموا أم إنصرفوا، وإن ساروا أقلّ من أربعة فراسخ فليتمّوا الصلاة ما أقاموا فإذا مضوا فليقصّروا، ثمّ قال عليه السلام: وهل تدري كيف صارت هكذا؟ قلت: لا أدري.

قال: لأنّ التقصير في بريدين ولا يكون التقصير في أقلّ من ذلك فلمّا كانوا قد ساروا بريداً و أرادوا أن ينصرفوا بريداً كانوا قد ساروا سفر التقصير.

وإن كانوا قد ساروا أقلّ من ذلك لم يكن لهم إلا تمام الصلاة. قلتُ: أليس قد بلغوا الموضع الذي لا يسمعون فيه أذان مصرهم الذي خرجوا منه؟

قال: بلى إنّما قصّروا في ذلك الموضع؛ لأنّهم لم يشكّوا في سيرهم وإنّ السير سيجدّ بهم في السفر فلمّا جاءت العلة في مقامهم دون البريد صاروا هكذا.

باب هشاد و نهم

نوادر اسرار نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی الکوفی، از محمد بن اسلم جبلی از صباح حدّاء، از اسحاق بن عمّار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: جماعتی با هم به سفر رفتند و وقتی به مکانی که شکستن نماز بر ایشان واجب شد رسیدند نمازهایشان را قصر نمودند و زمانی که به دو یا سه و یا چهار فرسخی رسیدند یک نفر از ایشان عقب ماند و او کسی بود که دیگران بدون وی نمی توانستند سفر کنند، پس چند روز در آن جا توقّف کردند و در این چند روز نمی دانستند آیا به سفرشان ادامه داده یا از آن برمی گردند حال تکلیف ایشان چیست آیا سزاوار است که نماز را تمام خوانده یا بر تقصیرشان باقی بمانند؟

حضرت فرمودند: اگر چهار فرسخ سیر کرده اند باید بر تقصیرشان باقی باشند چه آن جا مانده و چه برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده اند تا مادامی که آن جا هستند نماز را تمام خوانده و وقتی حرکت کردند و به چهار فرسخ رسیدند البته نماز را قصر کنند.

پس امام علیه السلام فرمودند: آیا می دانی چرا حکم چنین می باشد؟
عرض کردم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: تقصیر در دو برید^(۱) می باشد و در کمتر از آن نیست لذا اگر یک برید آمده باشند و بخواهند برگردند پس آمدن و برگشتن آنها به مقدار سفر تقصیر می باشد از این رو نمازشان در اینجا قصر است و اگر کمتر از این مقدار آمده اند نمازشان را باید تمام بخوانند.

اسحاق بن عمّار می گوید: عرض کردم آیا به موضعی که در آن اذان شهرشان را نمی شنوند مگر نرسیده، پس چرا می فرمایید نمازش را باید تمام بخواند؟
حضرت فرمودند: آری، نماز را در این موضعی که صدای اذان شهر را نمی شنوند قصر باید بخوانند زیرا شک ندارند در این که سفر را ادامه می دهند و سیرشان در سفر جدّی و قطعی است حال اگر به مقدار کمتر از برید سیر کرده باشند

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي الْمَعْزَاءِ حَمِيدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْعَجَلِيِّ عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ لَا نَوْمُ الصَّبِيِّ وَعِلَّةُ الضَّعِيفِ لَأُخِّرَتْ الْعَتَمَةُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ.

٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةِ الْقَزْوِينِيِّ قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَزْرَقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤْدَةُ بْنُ سَعِيدٍ الْأَنْبَارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْجَمْحَرِيِّ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عِكْرَمَةَ قَالَ: قُلْتُ لَأَبْنِ عَبَّاسٍ: أَخْبِرْنِي لَأَيِّ شَيْءٍ حُذِفَ مِنَ الْأُذَانِ حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ؟ قَالَ: أَرَادَ عَمْرٌ بِذَلِكَ أَلَّا يَتَكَلَّ النَّاسُ عَلَى الصَّلَاةِ وَيَدْعُوا الْجِهَادَ، فَلِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنَ الْأُذَانِ.

٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِطٍ الْبُخَارِيُّ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ قَتَيْبَةَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ حَيٍّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ لِمَ تَرَكْتَ مِنَ الْأُذَانِ؟ فَقَالَ: تَرِيدُ الْعِلَّةَ الظَّاهِرَةَ أَوِ الْبَاطِنَةَ؟ قُلْتُ: أُرِيدُهُمَا جَمِيعًا.

فَقَالَ: أَمَّا الْعِلَّةُ الظَّاهِرَةُ فَلِئَلَّا يَدْعَ النَّاسُ الْجِهَادَ إِتْكَالًا عَلَى الصَّلَاةِ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَإِنَّ خَيْرَ الْعَمَلِ الْوَلَايَةَ فَأَرَادَ مِنْ أَمْرِ بَتْرِكٍ حَيٍّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ مِنَ الْأُذَانِ أَلَّا يَقَعَ حَتًّا عَلَيْهَا وَ دَعَا إِلَيْهَا.

٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةِ الْقَزْوِينِيِّ

و در آن جا اقامه کنند در صورتی که عُلّت مزبور یعنی جدّی بودن سفر و ادامه دادن سیر جاری باشد باز باید نمازشان را قصر بخوانند.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن علیه السلام از محمّد بن الحسن الصفّار، از محمّد بن الحسن بن ابی طالب، از علی بن فضّال از ابی المعزاء حمید بن مثنی عجلّی از سماعه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خواب کودک و بیماری و ضعف ضعیف نبود نماز عشاء را تا ثلث آخر شب تأخیر می انداختم و وقت آن را تا آن زمان قرار می دادم.

حدیث (۳)

علی بن عبداللّه و رّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوینی از سعد بن عبداللّه بن ابی خلف از عبّاس بن سعید ازرق از سدید بن سعید انباری از محمّد بن عثمان جمحی، از حکم بن ابان، از عکرمه، وی گفت: به ابن عبّاس گفتیم: چرا از اذان حیّ علی خیر العمل حذف شده؟

ابن عبّاس گفت: قصد عمر از حذف آن این بود که مردم بر نماز اعتماد و اتّکال نداشته و به جهاد روی آورند از این رو آن را از اذان حذف نمود.

حدیث (۴)

عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری علیه السلام از علی بن قتیبه از فضل بن شاذان، از محمّد بن ابی عمیر وی از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع به حیّ علی خیر العمل سؤال کرد و عرضیه داشت چرا از اذان برداشته شده است؟ حضرت فرمودند: عُلّت ظاهرش را جویا هستی یا از عُلّت باطنی آن سؤال می کنی؟

محمّد بن ابی عمیر می گوید: عرض کردم از هر دو می پرسم. حضرت فرمودند: امّا عُلّت ظاهرش، آن است که مردم جهاد را به خاطر نماز ترک نکنند و امّا عُلّت باطنی آن، خیر العمل ولایت است لذا کسی که امر به ترک «حیّ علی خیر العمل» از اذان نمود قصدش این بود که بر ولایت تحریص و تحریکی نباشد.

حدیث (۵)

علی بن عبداللّه و رّاق و علی بن محمّد بن الحسن معروف به ابن مقبره قزوینی از

قالا: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا العباس بن سعيد الأزرق قال: حدثنا أبو بصير عيسى بن مهران عن الحسن بن عبد الوهاب، عن محمد بن مروان عن أبي جعفر عليه السلام قال: أتدري ما تفسير حيّ على خير العمل؟ قال: قلت لا.

قال: دعاك إلى البرّ أتدري برّ من؟

قلت: لا.

قال: دعاك إلى برّ فاطمة وولدها عليها السلام.

باب ٩٥

علة الزكاة

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن يونس بن عبد الرحمن عن مبارك العرقوفي قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: إنما وضعت الزكاة قوتاً للفقراء وتوفيراً لأموال الأغنياء.

٢- حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تعالى فرض الزكاة كما فرض الصلاة، فلو أنّ رجلاً حمل الزكاة فأعطاه علانية لم يكن عليه في ذلك عتب وذلك أنّ الله عزّ وجلّ فرض للفقراء في أموال الأغنياء ممّا يكتفون به ولو علم الله أنّ الذي فرض لهم لم يكفهم لزادهم، فإنّما يؤتى الفقراء فيما أوتوا من منع من منعهم حقوقهم لا من الفريضة.

٣- حدثنا علي بن أحمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس

سعد بن عبدالله از عباس بن سعید ازرق از ابوبصیر عیسی بن مهران از حسن بن عبدالوهاب از محمد بن مروان، از حضرت ابوجعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: آیا تفسیر «حی علی خیر العمل» را می دانی؟

راوی می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمود: مؤذن تو را به خوبی و نیکی دعوت می کند، آیا می دانی به نیکی و خوبی چه کسی؟

عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمود: تو را به نیکی و خوبی فاطمه و فرزندانش سلام الله علیهم دعوت می کند.

باب نودم

سر زکات

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس بن عبدالرحمن، از مبارک عفرقوفی، وی می گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام شنیدم که می فرمودند: زکات برای این جعل و وضع شد تا قوت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را زیاد کند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید از نصر بن سويد، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

خداوند متعال زکات را واجب کرد همان طوری که نماز را واجب نمود، چنانچه اگر شخصی زکات را حمل نمود و آنرا علنی و آشکار به مستحقش داد بر او ملامتی نیست زیرا حق عزوجل در اموال اغنیاء برای فقراء آنچه را که ایشان را کفایت کند قرار داده و اگر حق تعالی بداند آنچه فرض و واجب نموده کفایت فقراء را نمی کند البته آنرا افزایش می دهد ولی باری تعالی آگاه است که حق معین شده در مال اغنیاء برای فقراء کافی است منتهی نیازمندان و محتاجین هلاک شده اند زیرا اغنیاء حقوق آنها را نمی دهند و ایشان را از آنچه خدا برایشان معین فرموده منع می کنند.

حدیث (۳)

علی بن احمد رحمته الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس،

قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان أن
أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب
مسائله أن علة الزكاة من أجل قوت الفقراء و تحصين أموال
الأغنياء؛ لأن الله تعالى كلف أهل الصحة القيام بشأن أهل الزمانة
من البلوى كما قال عز وجل: (لنبلونكم في أموالكم و أنفسكم). في
أموالكم إخراج الزكاة وفي أنفسكم توطين النفس على الصبر مع ما
في ذلك من أداء شكر نعم الله عز وجل والطمع في الزيادة مع ما فيه
من الزيادة والرافة والرحمة لأهل الضعف والعطف على أهل
المسكنة والحث لهم على المساواة و تقوية الفقراء والمعونة لهم على
أمر الدين وهي عظة لأهل الغنى و عبرة لهم ليستدلوا على فقر
الآخرة بهم و ما لهم من الحث في ذلك على الشكر لله تبارك و
تعالى لما خولهم و أعطاهم والدعاء والتضرع والخوف أن يصيروا
مثلهم في أمور كثيرة في أداء الزكاة والصدقات وصلة الأرحام و
اصطناع المعروف.

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی طی مکتوبی سؤالاتی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نمود و آن جناب در نامه‌ای که جواب سؤالات وی را مرقوم فرموده بودند نوشتند:

علّت وجوب زکات و سرّ آن این است که: زکات قوّت و روزی فقراء بوده و اموال اغنیاء را حفظ و نگهداری می‌کند زیرا حق تعالی افراد صحیح و سالم را مکلف نموده که به افراد زمین‌گیر و افتاده رسیدگی کرده و به امور آنها قیام کنند چنانچه حق عزّوجلّ فرموده:

لنبلونکم فی اموالکم و انفسکم (حق تعالی شما را در اموال و نفوستان آزمایش می‌کند)

مقصود این است که در اموالتان زکات را باید خارج کنید و در نفوستان آزمایش این است که: نفس را بر صبر نمودن آماده کنید و شکر نعمت‌های الهی را اداء کنید و امید داشته باشید که این نعمت‌ها برایتان افزایش پیدا کند مشروط به این که شما نیز رأفت و مهربانی خود را نسبت به ضعفاء زیاد کرده و بر مسکینان عطف و عطا نشان دهید.

و ایشان را بر مساوات و برابری تحریص و ترغیب کرده و تقویتشان نموده و بر امر دین کمکشان کنید، این زکات پند و موعظه است برای اغنیاء و عبرت است برای ایشان چه آنکه با دقّت در آن می‌توانند منتقل به فقر و نیاز در آخرت بشوند در نتیجه آنچه موجب برطرف کردن فقر در آخرت هست را فراهم کنند و نیز از اسرار دیگر زکات آنکه پرداختن آن اغنیاء را بر شکر خداوند تبارک و تعالی وادار می‌کند زیرا پرداختن زکات به فقراء مستلزم آن است که پرداخت‌کننده متمکّن باشد و این تمکّن مالی را حق جلّ وعلیّ به آنها داده و از لطف و عنایتش آنها را مشمول عطاهای خود قرار داده است قهراً دارنده مال وقتی توجّه به این نکته پیدا کند شکر منعم را بجا آورده و از او ممنون می‌گردد.

و نیز دیگر از اسرار زکات آنکه اغنیاء وقتی موقعیت فقراء و نیاز آنها را می‌بینند به درگاه الهی دعاء و تضرّع کرده و بیم و هراس خود را از این که همچون آنها بشوند اعلام کرده و از حضرتش می‌خواهند که مبتلا به سرنوشت آنها نشوند قهراً در اداء زکات و دادن صدقات و صله ارحام و انجام کارهای مثبت و پسندیده اهتمام بیشتری می‌ورزند.

باب ٩١

العلّة التي من أجلها صارت

الزكاة من كلّ ألف درهم خمسة وعشرين درهماً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن محمد عن محمد بن حفص عن صباح الحذاء عن قثم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك أخبرني عن الزكاة كيف صارت من كلّ ألف درهم خمسة وعشرين درهماً لم يكن أقلّ منها أو أكثر ما وجهها؟

قال: إنّ الله تعالى خلق الخلق كلّهم فعلم صغيرهم وكبيرهم وعلم غنيهم وفقيرهم فجعل من كلّ ألف إنسان خمسة وعشرين مسكيناً فلو علم أنّ ذلك لا يسعهم لزادهم؛ لأنّه خالقهم وهو أعلم بهم.

باب ٩٢

العلّة التي من أجلها قد تحلّ الزكاة

لمن له سبعمائة درهم ولا تحلّ لمن له خمسون درهماً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن معاوية بن حكيم عن عليّ بن الحسن بن رباط عن العلاب بن رزين عن محمد بن مسلم أو غيره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تحلّ الزكاة لمن له سبعمائة درهم إذا لم يكن له حرفة، ويخرج زكاتها منها ويشتري منها بالبعض قوتاً لعياله ويعطي البقية أصحابه

باب نود و یکم

سز این که از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید زکات داده شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن حفص^(۱)، از صباح حذاء^(۲) از قتم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم بفرماید چگونه و چرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم باید به عنوان زکات داد نه کمتر و نه بیشتر؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال تمام خلائق را آفرید، پس به صغیر و کبیر و غنی و فقیر ایشان آگاه بود، باری از هر هزار انسانی بیست و پنج نفر آنها را مسکین قرار داد و اگر می دانست که این مقدار برای ایشان واسع و کافی نیست البته سهمشان را می افزود چه آنکه حق عز و جل خالق ایشان بوده و به آنها اعلم و آگاه تر از دیگران است.

باب نود و دوم

سز این که دادن زکات به کسی که هفتصد درهم دارد حلال است و به کسی که پنجاه درهم دارد حلال نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از معاویه بن حکیم، از علی بن الحسن بن رباط^(۳)، از علاء بن رزین^(۴)، از محمد بن مسلم یا غیر او، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: کسی که هفتصد درهم دارد و مالک آن می باشد دادن زکات حلال است به شرطی که شغل و حرفه ای نداشته باشد، این شخص زکات هفتصد درهم را اخراج کرده و با مقداری از آن قوت و روزی عیالات خود را تهیه نموده و بقیه آن را به مستحقین می دهد و بدین ترتیب آنچه دارد را صرف کرده و نهیدست می شود لذا از زکات می توان به وی کمک نمود

۱- محمد بن حفص بن خارج، مرحوم معقانی در رجال فرموده است که وی مهمل است.

۲- صباح بن صبیح حذاء، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه و عین می باشد.

۳- علی بن الحسن بن رباط البجلی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: کتبه اش ابوالحسن و از اهل کوفه بوده ثقه و مورد اعتماد است وی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می باشد.

۴- علاء بن رزین القلاء به فرموده علامه (ره) در خلاصه وی ثقه و جلیل القدر بوده و ابن بطله می گوید: وی از صفوان بن یحیی بیشتر روایت نقل نموده است.

ولا تحلّ الزكاة لمن له خمسون درهماً وله حرفة يقوت بها عياله.

باب ٩٣

العلّة التي من أجلها لا تجب الزكاة على السبائك والحلّي

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن قال: حدّثني أبو الحسن عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: لا تجب الزكاة فيما سبك.

قلت: فإن كان سبكه فراراً من الزكاة؟

فقال: ألا تدري أنّ المنفعة قد ذهبت منه لذلك لا تجب عليه الزكاة.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليّ عن إسماعيل بن سهل، عن حماد بن عيسى، عن حريز عن هارون بن خارجة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت إنّ أخي يوسف ولّي لهؤلاء أعمالاً أصاب فيها أموالاً كثيرة وإنّه جعل ذلك المال حلّياً أراد أن يفرّبه من الزكاة أعليه زكاة؟

قال: ليس على الحلّي زكاة.

ولی کسی که پنجاه درهم دارد و صاحب حرفه‌ای است که به واسطه آن قوت عیالات خود را تهیه می‌کند مستحق زکات نیست و نمی‌توان به وی زکات داد زیرا بعد از صرف موجودی خود دوباره به واسطه داشتن حرفه و کسب مال تحصیل می‌نماید و بدین وسیله غنی می‌گردد و در نتیجه از مال زکات نمی‌توان به وی مساعدت نمود.

باب نود و سوم

سر این که به پاره‌های طلا و نقره و زیورات زکات

تعلق نمی‌گیرد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن از ابوالحسن، از حضرت ابابراهیم علیه السلام، حضرت فرمودند:

در پاره‌های طلا و نقره زکات واجب نیست.

راوی می‌گوید: عرضه داشتم: اگر شخص طلا و نقره مسکوک را در قالب ریخته و به صورت پاره‌های طلا و نقره درآورده تا از دادن زکات فرار کند چطور؟ حضرت فرمودند: نمی‌بینی که با این عملش منفعت از وی نفی شد و سودهای معنوی و اخروی از دستش رفت بنابراین زکات بر او واجب نیست.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از اسماعیل بن سهل ^(۱) از حماد بن عیسی، از حریر، از هارون بن خارجه ^(۲)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برادرم یوسف کارهایی را برای ظلمه به عهده گرفت که به واسطه آنها اموال زیادی به دست آورد. و تمام آنها را به صورت زیورات درآورد تا بدین وسیله از دادن زکات معاف شود آیا زکات بر او هست یا نیست؟

حضرت فرمودند: به زیورات زکات تعلق نمی‌گیرد و ضرری که وی با این کار به

۱- اسماعیل بن سهل الذهقان، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: اصحاب او را تضعیف کرده‌اند.

۲- هارون بن خارجه الصیرفی کوفی بوده و مرحوم علامه در خلاصه وی را توثیق کرده و فرموده است: ثقه می‌باشد.

وما أدخل على نفسه من النقصان في وضعه و منعه نفسه أكثر ممّا خاف من الزكاة.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمان، عن أبي الحسن عليّ بن يقطين، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: لا تجب الزكاة فيما سبك فراراً من الزكاة أترى أنّ المنفعة قد ذهبت فلذلك لا تجب الزكاة.

باب ٩٤

العلّة التي من أجلها لا يجوز أن يعطى

الولد والوالدان والمرأة والمملوك من الزكاة

١ - حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن محمّد بن أحمد عن إبراهيم بن هاشم عن أبي طالب عن عدّة من أصحابنا يرفعونه إلى أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: خمسة لا يعطون من الزكاة الولد والوالدان والمرأة والمملوك؛ لأنّه يجبر على النفقة عليهم.

باب ٩٥

العلّة التي من أجلها لا يجوز

دفع الزكاة إلى غير الفقراء

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمّد بن الحسن بن أبي الخطاب، عن عثمان بن عيسى، عن أبي المغراء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تبارك و تعالى أشرك بين الأغنياء والفقراء في الأموال فليس لهم يصرّفوها إلى غير شركائهم.

باب نود و پنجم ۲۰۳
خود وارد نموده به مراتب بیشتر است از آنچه به واسطه زکات دادن مورد
خوفش بود.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از اسمعیل بن مرار،
از یونس بن عبدالرحمن، از ابی الحسن علی بن یقطین، از حضرت ابی الحسن
موسی علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:
در طلاها و نقره های مسکوکی که به خاطر فرار از زکات به صورت پاره پاره
درآورده شده اند زکات نیست مگر نمی بینی چه منفعت و سود معنوی از دست
فاعل رفته است لذا به خاطر همین زکات بروی واجب نمی باشد.

باب نود و چهارم

سر جایز نبودن اعطاء زکات به فرزند و پدر و مادر و

همسر و غلام

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از
ابراهیم بن هاشم، از ابی طالب، از عده ای اصحاب که به طور مرفوعه از امام
صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن جناب فرمودند: پنج نفر هستند که شخص زکات
خود را به آنها نمی تواند بدهد: فرزند، پدر، مادر، همسر، غلام و بنده و سرش آن
است که شخص مجبور است نفقه ایشان را پردازد پس فقیر نیستند.

مرکز تحقیقات کامیونر علوم اسلامی

باب نود و پنجم

سر جایز نبودن اعطاء زکات به غیر فقراء

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن بن ابی الخطاب، از
عثمان بن عیسی، از ابی المغراء، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی فقراء و اغنیاء را در اموال شریک هم نموده لذا اغنیاء حق
ندارند اموال را به غیر شرکاء خود بدهند.

باب ٩٦

العلّة التي من أجلها تدفع صدقة الخُفّ والظِّلْف إلى
المتجملين و صدقة الذهب والفضّة والحنطة والشّعير
إلى الفقراء

١ - حدّثنا محدّدين موسى بن المتوكّل عليه السلام قال: حدّثنا محدّدين يحيى
العطّار عن محدّدين أجمد عن إبراهيم بن إسحاق عن محدّدين سليمان
الديلمي عن عبد الله بن سنان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ صدقة الظِّلْف
والخُفّ تُدفعُ إلى المتجملين من المسلمين فأما صدقة الذهب والفضّة و ما
كيل بالقفيز ممّا أُخْرِجَتِ الأرض فإلى الفقراء المدقعين.
قال ابن سنان: قلت فكيف صار هذا هكذا؟
قال: لأنّ هؤلاء متجملون من النّاس فيدفع إليهم أجمل الأمرين عند
النّاس وكلّ صدقة.

باب ٩٧

العلّة التي من أجلها يجوز للرجل أن يأخذ
الزكاة و عنده قوت شهر أو قوت سنة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محدّدين الحسين بن
أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن عليّ بن إسماعيل الدغشي قال:
سألت أبا الحسن عليه السلام عن السائل و عنده قوت يوم أيحلّ له أن يسئَل و أن
أُعطي شيئاً من قبل أن يسئَل يحلّ له أن يقبله؟
قال: يأخذه و عنده قوت شهر و ما يكفيه لسنة من الزكاة؛

باب نود و ششم

سز این که زکات شتر و گاو و گوسفند را به افراد
متعین و متشخص داده و زکات طلا و نقره و
گندم و جو را به فقراء می دهند

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از
ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از عبدالله بن سنان، وی می گوید:
حضرت ابو عبدالله رحمته الله فرمودند:

زکات گاو و گوسفند و شتر را به افراد متشخص و مسلمانان آبرومند باید داد و
زکات طلا و نقره و نباتات زمین که وزن می شوند (گندم، جو، مویز، خرما) را به
فقرایی که حالشان زار می باشد می دهند.

عبدالله بن سنان می گوید: محضر مبارک امام رحمته الله عرض کردم: چگونه حکم
این طور تشریع شده و چرا زکات حیوانات سه گانه (گاو و گوسفند و شتر) را به افراد
متجمل و باشخصیت اختصاص داده اند و زکات غلات چهارگانه (گندم، جو، خرما
و مویز) و طلا نقره را گفته اند به افراد زار و فقراء غیر متشخص بدهند؟

حضرت فرموده اند: برای این که آن افراد، اشخاص موجه و نیک نام بین مردم
هستند از این رو نیکوترین از این دو صدقه (صدقه حیوانات سه گانه و صدقه
غیر حیوانات) را به آنها باید اختصاص داد.

باب نود و هفتم

سز این که جایز است کسی که قوت یک ماه
و یا یک سال را دارد زکات دریافت کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از
صفوان بن یحیی، از علی بن اسماعیل و غشی نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابوالحسن رحمته الله پرسیدم: کسی که قوت یک روز خود را دارد جایز
است درخواست دریافت زکات را بکند و نیز به چنین کسی پیش از آنکه درخواست
کند اگر زکات داده شود جایز است قبول کند؟

حضرت فرمودند: اگر به وی زکات داده شد اگرچه قوت یک ماه و نیز مایحتاج

لأنّها إنما هي من سنة إلى سنة.

باب ٩٨

العلّة التي من أجلها يُنطَى المؤمن من الزكاة

ثلاثة آلاف أو عشرة آلاف و يعطى الفاجر بقدر

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس و
محمّد بن يحيى العطار جميعاً عن محمد بن أحمد بن يحيى عن عليّ بن
محمد عن بعض أصحابنا عن بشر بن بشار قال: قلت للرجل - يعني
أبا الحسن عليه السلام: ما حدّ المؤمن الذي يعطى الزكاة؟
قال: يعطى المؤمن ثلاثة آلاف، ثم قال: أو عشرة آلاف و يعطى الفاجر
بقدر؛ لأنّ المؤمن ينفقها في طاعة الله عزّ وجلّ والفاجر في معصية الله
تعالى.

باب ٩٩

العلّة التي من أجلها يكون ميراث

المُشْتَرَى من الزكاة لأهل الزكاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن هارون بن مسلم عن
أيوب بن الحرّ أخى أديم بن الحرّ قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: مملوك يعرف
هذا الأمر الذي نحن عليه اشتريه من الزكاة فاعتقه؟
قال: فقال: أشتريه و أعتقه.

قلت: فإن هو مات و ترك مالاً؟ قال: فقال: ميراثه
لأهل الزكاة؛ لأنّه الذي اشترى بسهمهم

باب نود و نهم ۲۰۷
یک سال را هم داشته باشد آن را قبول کند زیرا زکات بابت خرجی از سالی تا سال دیگر مستحقین به آنها داده می شود.

باب نود و هشتم

سز این که به مؤمن از زکات سه هزار یا ده هزار داده

ولی به فاجر قدر کمی می دهند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار جمیعاً از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمد از برخی اصحاب، از بشر بن بشار، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: چه مقدار و چه اندازه به مؤمن از زکات داده می شود؟

حضرت فرمودند: به مؤمن سه هزار داده می شود سپس فرمودند: یا ده هزار و به فاجر قدری داده می شود زیرا مؤمن آن را صرف طاعت خدای عزوجل نموده ولی فاجر آن را در معصیت حق تعالی خرج می کند.

باب نود و نهم

سز این که میراث مملوکی که از زکات خریده شده

به اهل زکات تعلق دارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از ایوب بن الحر برادر ادیم بن الحر، وی می گوید محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: مملوکی است که به آنچه ما معتقدیم (اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزندش علیهم السلام) معتقد است حال او را از مال زکات می خرم و آزادش می کنم آیا جایز است؟ امام فرمود: او را بخر و آزاد کن.

عرض کردم: اگر آن مملوک مُرد و مالی از خود بجا گذارد، این مال تعلق به چه کسی دارد؟

حضرت فرمودند: میراثش به مستحقین زکات تعلق دارد زیرا مملوک مزبور را با سهم مستحقین خریده اند، پس اموالش مال مستحقین می باشد.

و در حدیث دیگر به جای «مملوک مزبور را با سهم مستحقین خریده اند»،

باب ١٠٠

العلّة التي من أجلها لا يجب على مال المملوك زكاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن الحسن بن موسى الخشاب عن علي بن الحسن، عن محمد بن حمزة. عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: مملوك في يده مال أعليه زكاة؟ قال: لا.

قلت: ولا على سيّده؟

قال: لا، إن لم يصل إلى سيّده وليس هو للمملوك.

باب ١٠١

العلّة التي من أجلها صارت

الخمس في الزكاة من المائتين وزن سبعة

١ - أبي رحمه الله و محمد بن الحسن رحمهما الله قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن أبي عبد الله عن سلمة بن الخطاب عن الحسين بن راشد عن علي بن إسماعيل الميثمي، عن حبيب الخثعمي قال: كتب أبو جعفر الخليفة إلى محمد بن خالد بن عبد الله القسري وكان عامله على المدينة إن أسأل أهل المدينة عن الخمسة في الزكاة من المائتين كيف صارت وزن سبعة ولم يكن هذا على عهد رسول الله ﷺ و أمره أن يسأل فيمن يسأل عبد الله بن الحسن و جعفر بن محمد عليهما السلام فسأل أهل المدينة فقالوا: أدركنا من كان قبلنا على هذا،

آمده است: «مملوک مزبور را با مال مستحقین خریده‌اند»

باب صدم

سر واجب نبودن زکات بر مال مملوک

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از حسن بن موسی الخشاب، از علی بن الحسن از محمد بن حمزه از عبد الله بن سنان، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: مملوکی است که در دستش مالی است آیا بر این مال زکات می‌باشد؟ حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: بر آقا و مولایش نیز زکات نیست؟ حضرت فرمودند: خیر، اگر آن مال به دست آقا نرسد و از طرفی چون مال مملوک نیز نبوده بر او هم زکاتی نمی‌باشد، نتیجتاً در این مال اصلاً زکات نیست.

باب صد و یکم

سر معادل بودن هر پنج درهم زکات از دویست درهم

با هفت درهم

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه و محمد بن الحسن رحمة الله علیهما از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن ابی عبد الله از سلمة بن خطاب، از حسین بن راشد، از علی بن اسماعیل میثمی، از حبیب خثعمی، وی می‌گوید: ابوجعفر خلیفه به محمد بن خالد بن عبد الله قسری که عامل وی در مدینه بود نوشت: از اهل مدینه سؤال کن: چطور پنج درهم در زکات از دویست درهم معادل با هفت درهم گردیده و حال آنکه در عصر رسول صلی الله علیه و آله چنین نبود و نیز به وی فرمان داد که از شخصی که از عبد الله بن الحسن و حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام راجع به این موضوع پرسیده سؤال کند. محمد بن خالد از اهل مدینه راجع به این موضوع پرسید. آنها گفتند: کسانی که پیش از ما بودند نیز به همین اعتقاد داشته و در عصر آنها نیز پنج درهم معادل هفت درهم بوده است.

فبعث إلى عبد الله بن الحسن و جعفر بن محمد عليهما السلام فسأل عبد الله فقال كما قال المستفتون من أهل المدينة قال: فما تقول أنت يا أبا عبد الله؟ فقال إن النبي صلى الله عليه وآله جعل في كل أربعين أوقية، أوقية فإذا حسبت ذلك كان على وزن سبعة.

قال حبيب: فحسبناه فوجدناه كما قال فأقبل عليه عبد الله بن الحسن فقال: من أين أخذت هذا؟

فقال: قرأته في كتاب أمك فاطمة عليها السلام ثم انصرف فبعث إليه محمد ابني إلي بكتاب فاطمة فأرسل إليه أبو عبد الله الجواب إنني إنما أخبرتك إنني قرأته ولم أخبرك أنه عندي، قال حبيب: فجعل محمد يقول: ما رأيت مثل هذا قط.

باب ١٠٢

العلة التي من أجلها لا يجب على الذي يكون على غير الطريقة ثم يعرف ويتوب أن يقضي شيئاً من صلاته وصيامه وحجّه إلا الزكاة وحدها

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن زرارة و بكير و فضيل و محمد بن مسلم و بريد بن معاوية، عن أبي جعفر عليه السلام و أبي عبد الله عليهما السلام أنهما قالَا:

سپس از عبدالله بن الحسن پرسید.

او نیز همچون اهل مدینه جواب داد.

پس از آن محضر مبارک امام صادق علیه السلام رسید و از آن سرور پرسید: شما درباره

این موضوع چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله در هر چهل اوقیه ^(۱) از غلات یک اوقیه به

عنوان زکات واجب فرمود و وقتی آن را محاسبه نمودیم از نظر وزن هر پنج اوقیه آن

زمان را موافق هفت اوقیه این زمان یافتیم.

حبیب خثعمی می گوید: ما نیز محاسبه کردیم همان طوری که امام علیه السلام فرموده

بودند آن را یافتیم.

پس عبدالله بن الحسن محضر امام علیه السلام رسید و عرضه داشت: این را از کجا اخذ

کرده و به دست آورده اید؟

حضرت فرمودند: در کتاب مادرت فاطمه سلام الله علیها آن را خواندم.

سپس عبدالله از خدمت امام علیه السلام برگشت، پس محمد بن خالد کسی را نزد

امام علیه السلام فرستاد و از آن جناب درخواست کرد که کتاب فاطمه علیه السلام را نزد او

بفرستد.

امام علیه السلام در جواب فرمودند: من به تو فقط این خبر را دادم که موضوع مزبور را

در کتاب فاطمه خواندم اما نگفتم که نوشته فاطمه سلام الله علیها نزد من می باشد.

حبیب می گوید: محمد بن خالد گفت: من هرگز جوابی مثل این جواب ندیدم.

باب صد و دوم

سز این که مخالف حق بعد از استبصار و توبه نماز و روزه

و حجش را نباید قضاء کند مگر زکات را فقط

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن

مهزیار از حسن بن سعید از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر و فضیل

و محمد بن مسلم و برید بن معاویه، از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام

پرسیدند:

۱- در فرهنگ عمید آمده است: وزن آن معادل با هفت مثقال است.

في الرجل يكون في بعض هذه الأهواء الحرورية والمرجئة والعثمانية والقدرية ثم يتوب ويعرف هذا الأمر ويحسن رأيه أيعيد كل صلاة صلاتها أو صوم أو زكاة أو حج؟

قال: ليس عليه إعادة شيء من ذلك غير الزكاة فإنه لا بد أن يؤدّيها؛ لأنه وضع الزكاة في غير موضعها، وإنما موضعها أهل الولاية.

باب ١٠٣

نوادير علل الزكاة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن محمد بن معروف، عن أبي الفضل، عن علي بن مهزيار عن إسماعيل بن سهل، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: رجل كانت عنده دراهم أشهراً فحولها دنائير فحال عليها منذ يوم ملكها دراهم حول أيزكيها؟

قال: لا. ثم قال: أرايت لو أن رجلاً دفع إليك مائة بعير وأخذ منك مائتي بقرة فلبثت عنده أشهراً ولبثت عندك أشهراً فموتت عندك إبله وموتت عنده بقرك أكنتما تزكيانها؟

فقلت: لا. قال: كذلك الذهب والفضة ثم قال: وإن حولت برّاً أو شعيراً ثم قلبته ذهباً أو فضة

شخصی که مسلک حروریه^(۱) یا مرجئه^(۲) یا عثمانیه و یا قدریه^(۳) داشته سپس توبه کرده و مذهب حق را اختیار کرده و رأیش نیکو گشته آیا نمازهایی را که خوانده و روزهایی را که گرفته یا زکات‌هایی را که داده و حجّی را که انجام داده باید اعاده کند؟

امام علیّه السلام فرمودند: اعاده هیچ یک از این واجبات لازم نیست مگر زکات زیرا آن را در غیر موردش صرف کرده چه آنکه مورد و موضع آن اهل ولایت می‌باشند و وی آن را به غیر ایشان داده است.

باب صد و سوّم

اسرار نادره زکات

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن معروف، از ابی الفضل، از علی بن مهزیار از اسماعیل بن سهل، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیّه السلام عرض کردم: مردی چند ماه نزد وی دراهمی بوده بعد آنها را تبدیل به دنانیر می‌کند سپس از زمانی که مالک دراهم شده مدت یک سال می‌گذرد آیا زکات این دنانیر را باید بدهد؟ حضرت فرمودند: خیر. بعد فرمود: اگر شخصی صد شتر به شما بدهد و به جایش دویت گاو بگیرد و این گاوها نزد او چند ماه مانده و شترها نیز نزد تو چند ماه بمانند پس شتران او نزد تو مرده و گاوهای تو نیز پیش او بمیرند آیا شما دو نفر زکات آنها را خواهید داد؟

من عرض کردم: خیر. حضرت فرمودند: طلا و نقره هم همین طور می‌باشند، سپس فرمودند: و اگر طلا و نقره به گندم و جو تبدیل شدند و پس از مدّتی دوباره گندم و جو به

۱- فرقه‌ای از خوارج می‌باشند.

۲- کلمه «مرجئه» از ماده «ارجاء» بوده به معنای تأخیر انداختن و آن گروهی هستند که معتقدند: اعمال از نیت و قصد مؤخّر بوده و با ایمان معصیت مضّر نبوده همان طوری که با کفر طاعت نافع نیست و ایشان چهار گروهند به این شرح: مرجئه الخوارج، مرجئه القدریه، مرجئه الجبریه و مرجئه الخالصة.

۳- قدریه: در اخبار و روایات قدری به جبری و تفویضی اطلاق شده و شارح مقاصد فرموده: خلافتی نیست در این که قدریه مورد ذمّ و ملامت هستند و در اخبار صحیح آمده است:

لَمَّا لَمْ يَلْقَ الْفَدْرِيَّةَ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، یعنی خداوند قدریه را با زبان هفتاد پیامبر لغت کرده است.

و مقصود از ایشان کسانی هستند که معتقدند خیر و شرّ به تقدیر باری تعالی و مشیت حضرتش نیست.

و در روایت صحیح از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که: الْفَدْرِيَّةُ مَجْرُوسٌ أَمْنِي.

فليس عليك فيه شيء إلا أن يرجع ذلك الذهب أو تلك الفضة بعينها أو عينه فإن رجع ذلك إليك فإن عليك الزكاة؛ لأنك قد ملكتها حولاً.

قلت له: فإن لم يخرج ذلك الذهب من يدي يوماً؟

قال: إن خلط بغيره فيها فلا بأس ولا شيء فيما رجع إليك منه.

ثم قال: إن رجع إليك بأسره بعد أيام منه فلا شيء عليك فيه إلا

حولاً.

قال: فقال زرارة عن أبي جعفر عليه السلام: ليس في النيف شيء حتى

يبلغ ما يجب فيه واحد ولا في الصدقة والزكاة كسور

ولا تكون شاة ونصف ولا بعير ونصف ولا خمسة دراهم ونصف

ولا دينار ونصف ولكن يؤخذ الواحد ويطرح ما سوى ذلك

حتى يبلغ ما يؤخذ منه واحد فيؤخذ من جميع ماله،

طلا و نقره مبدل گشتند زکات بر تو نمی باشد مگر آنکه همان طلا و نقره اولی برگردند که در این صورت البته موظف هستی زکات آن را بدهی زیرا فرض آن است که یک سال مالک آن بوده ای.

عرضه داشتیم: اگر طلای اولی یک روز هم از دستم خارج نشد حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: اگر با غیر خودش مخلوط شده پس اشکالی نداشته و در آنچه به تو برگشته زکات نیست و اگر طلای اولی تماماً به تو بازگشت و بعد از مایوس بودن دو مرتبه مالکش شدی قبل از سال زکات نداشته ولی بعد از یک سال باید زکاتش را بدهی.

حریز می گوید: زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرد که آن جناب فرمودند: در مقداری که کمتر از نصاب است زکات نمی باشد مگر آنکه مقدار مال زکات به حدی که در آن یک رأس یا یک عدد به عنوان زکات باید اخراج کرد برسد (مثلاً پنج شتر نصاب اول شتر است که در آن باید یک رأس گوسفند داد و در کمتر از پنج شتر یعنی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که اصطلاحاً از آن به «نیف» تعبیر می کنند زکات نیست چنانچه چهل گوسفند نصاب اول گوسفند است که در آن باید یک رأس گوسفند بدهند و در کمتر از آن که از یک تا چهل باشد و اصطلاحاً به آن «نیف» می گویند زکات نیست یا مثلاً در طلا نصاب اولش بیست دینار یعنی بیست مثقال است که برای آن باید نیم مثقال به عنوان زکات داد حال در کمتر از این مقدار یعنی از یک مثقال تا بیست مثقال که اصطلاحاً به «نیف» از آن تعبیر می شود زکات نمی باشد). و نیز در صدقه و زکات کسر نمی باشد لذا اگر کسی مالک هفت رأس و نیم گوسفند بود وی را مکلف نمی کنند که یک رأس و نیم به عنوان زکات بدهد چنانچه اگر مالک صد و بیست و پنج رأس شتر بود موظف نیست دو رأس و نیم شتر به عنوان زکات اخراج نماید.

و همچنین اگر کسی مالک ۲۲۰ درهم بود شرعاً واجب نیست برای دویست درهمش ۵ درهم و جهت بیست درهم دیگر، نیم درهم بدهد.

یا اگر مالک شصت دینار طلا باشد نباید یک دینار و نیم به عنوان زکات خارج کند بدین تقریر که بایست چهل دینار یک دینار و جهت بیست دینارش نیم دینار اخراج نماید بلکه حکم آن است که برای مقداری که به حد نصاب اول رسیده واحد زکات را اخذ کرده و مبلغ اضافی را طرح و ساقط کنند تا به حد نصاب بعدی برسد آنگاه از تمام مال واحد زکات بعدی را اخراج نمایند.

قال: قال زرارة وابن مسلم: قال أبو عبد الله عليه السلام: أيما رجل كان له مال و حال عليه الحول فإنه يزكّيه.

قلت له: فإن وهبه قبل حوله بشهر أو يوم.

قال: ليس عليه شيء إذن.

قال: وقال زرارة عنه: أنه قال: إنما هذا بمنزلة رجل أفطر في شهر رمضان يوماً في إقامته ثم خرج في آخر النهار في سفر فأراد بسفره ذلك إبطال الكفارة التي وجبت عليه وقال: إنه حين رأى الهلال الثاني عشر وجبت عليه الزكاة ولكنه لو كان وهبها قبل ذلك لجاز ولم يكن عليه شيء بمنزلة من خرج ثم أفطر إنما لا يمنع الحال عليه فأما ما لم يحل عليه فله منعه ولا يحل له مع مال غيره فيما قد حلّ عليه.

قال زرارة: قلت مائتا درهم بين خمس إناس أو عشرة حال عليه الحول وهي عندهم أيجب عليهم زكاتها؟

قال: لا، هي بمنزلة تلك - يعني جوابه في الحرث - ليس عليهم شيء حتى يتم لكل إنسان منهم مائتا درهم قلت وكذلك في الشاة والإبل والبقر والذهب والفضة وجميع الأموال؟

حریر می‌گوید: زرارہ و محمد بن مسلم نقل کردند کہ حضرت ابو عبد اللہ علیہ السلام فرمودند:

هر کسی کہ مال داشته و سال بر آن بگذرد لازم است زکات آن را بدهد.
 زرارہ می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: اگر یک ماه یا یک روز به سال مانده این مال را به دیگری هبه کند حکمش چیست؟
 حضرت فرمودند: در این فرض زکات به عہدہ مالک نیست ولی اگر بعد از سال هبه کند زکات از عہدہ اش ساقط نمی‌شود.

حریر می‌گوید: زرارہ نقل کرد کہ امام علیہ السلام فرمودند: این شخصی کہ سال رسید و بعد از آن مالش را هبه کرد بہ منزلہ کسی است کہ در ماه رمضان یک روز از ایام اقامتش را کہ باید روزہ بگیرد افطار کردہ سپس در آخر روز بہ منظور باطل کردن کفارہ‌ای کہ در عہدہ اش آمدہ بہ سفر برود پس همان طوری کہ در اینجا سفر کفارہ را ساقط نمی‌کند هبه نیز زکات را ساقط نمی‌نماید.

و نیز امام علیہ السلام فرمودند: شخص زمانی کہ ہلال ماه دوازدم را دید زکات بر او واجب می‌شود ولی اگر پیش از دیدن ہلال مالش را ہبه کند جایز است و بر او تکلیفی نیست مانند کسی کہ از محل اقامتش خارج شود و سپس افطار کند، باری صاحب مال بعد از حلول سال حق ندارد و نمی‌تواند مستحقین زکات را از آن منع کند اما مادامی کہ سال فراتر رسیدہ می‌تواند زکات را از اہل زکات منع کردہ و آن را بہ شخص دلخواہش ہبه کند و اگر با این مال کہ قبل از حلول سال ہبه اش می‌کند مال دیگری کہ سال از آن گذشتہ و زکات بہ آن تعلق گرفتہ ہمراہ باشد صرف این ہمراہی صاحب مال را از ہبه مزبور منع ننمودہ و جلو او را نمی‌گیرد.

زارارہ عرض می‌کند: دوست درہم تعلق بہ پنج یا دہ نفر دارد و سال از این مبلغ گذشتہ آیا بر این افراد زکات این مال واجب است یا نہ؟

حضرت فرمودند: خیر، این مال بہ منزلہ آن مال است (یعنی همان جوابی کہ در حرث و غلات کہ گندم و جو و خرما و کشمش است دادہ می‌شود و می‌گوییم: هر کسی بہ تنہایی باید مالک نصاب باشد والا زکات بہ او تعلق نمی‌گیرد، اینجا نیز می‌دہیم) بر هیچ یک از این نفرات زکات نیست مگر وقتی کہ ہر کدام بہ تنہایی مالک دوست درہم باشند.

زارارہ می‌گوید: عرضہ داشتیم: گوسفند و شتر و گاو و طلا و نقرہ در تمام اموال ہمین حکم را دارند؟

قال: نعم.

قال زرارة: وقلت له: رجل كانت عنده مائتا درهم فوهبها لبعض إخوانه أو ولده أو لأهله فراراً بها من الزكاة فعل ذلك قبل حلّها بشهر؟

قال: إذا دخل الشهر الثاني عشر فقد حال عليه الحول ووجبّت عليه فيها الزكاة.

قال: ما أدخل على نفسه أعظم ممّا منع من زكاتها. فقلت له: إنّه يقدر عليها.

فقال: وما علمه إنّه يقدر عليها وقد خرجت من ملكه؟ قلت: فإنّه دفعها إليه على شرط.

فقال: إنّه إذا سمّاها هبةً جازت الهبة و سقط الشرط و ضمن الزكاة.

قلت له: كيف يسقط الشرط و يمضي الهبة و يضمن و تجب الزكاة؟

قال: هذا شرط فاسد والهبة المضمونة ماضية والزكاة لازمة عقوبة له.

ثم قال: إنّما ذلك له إذا اشترى بها داراً أو أرضاً أو متاعاً

قال زرارة: قلت له: إنّ أباك قال لي: من فريها من الزكاة

فعليه أن يؤدّيها فقال: صدق أبي ﷺ عليه أن يؤدّي ما وجب عليه و ما لم يجب فلا شيء عليه فيه ثم قال ﷺ: أرايت لو أنّ رجلاً أغمي عليه يوماً ثم مات قبل أن يؤدّيها

حضرت فرمودند: آری.

زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: شخصی دویست درهم دارد و آن را به برخی از برادران ایمانی خود یا فرزند و یا همسرش هبه می‌کند و بدین وسیله از دادن زکات فرار می‌نماید، ناگفته نماند یک ماه قبل از حلول سال مال را هبه کرده؟ حضرت فرمودند: وقتی ماه دوازدهم داخل شد سال حلول کرده و آن وقت زکات واجب می‌شود نه قبل از آن پس او پیش از وجوب زکات مالش را هبه کرده و از این نظر خلافی مرتکب نشده ولی باید توجه داشته باشد ضرری که به خود وارد کرده به مراتب بیشتر است از آن نفع موهومی که به واسطه دادن زکات تصورش را می‌کند. محضر مبارکش عرض کردم: وی قدرت بر آن مال داشته و می‌تواند به دستش بیاورد؟

حضرت فرمودند: چگونه می‌داند که بر آن مال قادر است و حال آنکه از ملکش خارج گشته؟

عرض کردم: او مال را با شرط به آن شخص هبه کرده.

حضرت فرمودند: وقتی نام آن مال را هبه گذارده، هبه‌اش مُمضی بوده و شرط ساقط و نسبت به زکات ضامن می‌باشد.

محضرش عرضه داشتم: چگونه شرط ساقط و هبه مُمضی و نسبت به زکات ضامن بوده و پرداخت آن واجب است؟

حضرت فرمودند: شرطش فاسد و غیر مؤثر است و هبه مضمونه نافذ و زکات از باب عقوبت و جریمه بر وی لازم است.

سپس فرمودند: صرف مال زکوی قبل از حلول سال به منظور فرار از زکات زمانی موجب سقوط زکات می‌باشد که با آن خانه یا زمین یا متاعی بخرد.

زراره می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پدر بزرگوارتان به من فرمودند: کسی که به واسطه صرف مال زکوی از دادن زکات فرار کند بر او لازم است که زکات را اداء نماید.

حضرت فرمودند: پدرم صحیح و درست فرمودند ولی منظورشان زکاتی است که بر او واجب گردیده اما زکاتی که هنوز واجب نشده پرداختش لازم نیست، سپس فرمودند:

بین اگر شخصی تمام روز را به حالت اغماء درآمد و قبل از این که تکالیف واجب را که به واسطه اغماء از او فوت شده بجا آورد فوت کرد آیا بر عهده‌اش چیزی

أعليه شيء؟

قلت: لا إنما يكون إن أفاق من يومه ثم قال: لو أن رجلاً مرض في شهر رمضان ثم مات فيه أكان يصام عنه؟ قلت: لا.

قال: وكذلك الرجل لا يؤدّي عن ماله إلا ما حلّ عليه.

٢ - حدثنا محمد بن موسى رحمه الله عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: باع أبي عبد الله من هشام بن عبد الملك أرضاً له بكذا وكذا ألف دينار واشترط عليه زكاة ذلك المال عشر سنين وإنما فعل ذلك لأن هشاماً كان هو الوالي.

باب ١٠٤

العلّة التي من أجلها سقطت الجزية عن النساء

والمقعّد والأعمى والشيخ الفاني والولدان ورفعت عنهم

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن عيسى بن يونس، عن الأوزاعي عن الزهري عن علي بن الحسين عليه السلام قال: سألت عن النساء كيف سقطت الجزية ورفعت عنهن؟

فقال: لأن رسول الله ﷺ نهى عن قتل النساء والولدان في دار الحرب إلا أن تُقاتل وإن قاتلت أيضاً فأمسك عنها ما أمكنك ولم تخف خلاً فلما نهى عن قتلهن في دار الحرب كان ذلك في دار الإسلام أولى ولو امتنعت أن تؤدّي الجزية

هست و وارث باید آن را اداء نماید یا اداء آن واجب نیست؟
 عرض کردم: خیر، زمانی تکالیف فوت شده در عهده اش می آید و وی باید آن را
 انجام دهد که در همان روز از حالت اغماء به هوش آمده و افاقه پیدا کند.
 سپس حضرت فرمودند: اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود، سپس در همان
 ماه از دنیا برود آیا وارث او باید روزه افطار کرده وی را قضاء کند یا نه؟
 عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: همچنین است شخصی که صاحب مال است یعنی وی صرفاً
 زکات آن مقداری از مالش را که سال بر آن گذشته باید بدهد نه غیر آن را.

حدیث (۲)

محمد بن موسی رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد،
 از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام
 شنیدم که می فرمودند: پدرم از هشام بن عبدالملک زمینی را به فلان و فلان هزار
 دینار خریده و شرط کردند که زکات ده سال آن مال را هشام بدهد و این شرط به
 خاطر آن صورت گرفت که هشام والی بود.

باب صد و چهارم

سز ساقط بودن مالیات^(۱) از زن و زمین گیر و نابینا و

پیرمرد و اطفال

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعید بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از
 سلیمان بن داود منقری، از عیسی بن یونس^(۲)، از اوزاعی، از زهری، از حضرت
 علی بن الحسین علیه السلام، راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه مالیات از زنان
 ساقط گردیده؟

حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ از کشتن زنان و کودکان در بلاد کفر نهی
 فرمودند مگر آنکه آنان نیز به مقاتله پرداخته باشند که در این صورت نیز
 حتی الامکان تا مادامی که بیم خللی از ناحیه ایشان نباشد باید از کشتنشان امساک و
 خودداری نمود، باری وقتی از کشتن ایشان در بلاد کفر و حرب ممنوع باشیم به
 طریق اولی در بلاد اسلامی حق کشتن آنها را نخواهیم داشت و اگر از دادن جزیه و مالیات امتناع

۱- منظور از «مالیات» جزیه است و آن مالیاتی است که مسلمین بر اراضی اهل ذمه می بندند.

۲- مرحوم معتزلی در رجال فرموده که وی مهمل است.

لم يمكن قتلها، فلمّا لم يمكن قتلها رفعت الجزية عنها ولو منع الرجال و
أبوا أن يؤدّوا الجزية كانوا ناقضين للعهد وحلّت دماؤهم و قتلهم؛ لأنّ قتل
الرجال مباح في دار الشرك وكذلك المُقعد من أهل الشرك والذمّة
والأعمى والشيخ الفاني والمرأة والولدان في أرض الحرب فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ
رُفِعَتْ عَنْهُمْ الجزية.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن
سهل بن زياد عن عليّ بن الحكم عن فضيل بن عثمان الأعور قال: سمعت
أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من مولود ولد إلا على الفطرة فأبواه يهودانه و
ينصرّانه و يمجّسانه وإنّما أعطى رسول الله ﷺ الذمّة و قبل الجزية عن
رؤوس أولئك بأعيانهم على أن لا يهودوا ولا ينصرّوا ولا يمجّسوا فأما
الأولاد وأهل الذمّة اليوم فلا ذمّة لهم.

٣ - حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل عليه السلام قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر
الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن
رئاب عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ رسول الله قبل الجزية من أهل
الذمّة على أن لا يأكلوا الرباء ولا يأكلوا لحم الخنزير ولا ينكحوا الأخوات
ولا بنات الأخ ولا بنات الأخت فمن فعل ذلك منهم برئت ذمّة الله و ذمّة
رسوله و قال: ليست اليوم لهم ذمّة.

باب ١٥٥ .

العلّة التي من أجلها

نهى عن الحصاد والجداذ والبذر بالليل

١ - حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال:
حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن

هم بورزند کشتنشان مباح و جایز نیست، پس وقتی به هیچ وجه قتل آنها مشروع نیست مالیات نیز از آنها برداشته شده ولی در مردان حکم این طور نبوده بلکه اگر از پرداخت جزیه و مالیات ابا نمودند عهد را نقض کرده و بدین ترتیب ریختن خون و کشتنشان مباح می گردد چه آنکه قتل مردان در بلاد کفر جایز است و در بلاد اسلام هم در صورت عدم پرداخت مالیات مباح می باشد.

و افراد زمین گیر و نابینا و پیرمرد و زن و کودکان از اهل شرک و ذمه در سرزمین های کفر و حرب جملگی در حکم متحد بوده بنابراین کشتن هیچ یک جایز نیست چنانچه جزیه و مالیات هم از آنها برداشته شده است.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از علی بن الحکم، از فضیل بن عثمان اعور، وی می گوید: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

هیچ مولودی به دنیا نمی آید مگر بر فطرت اسلامی منتهی پدر و مادر آنها را یهودی و نصرانی و مجوسی (زرتشتی) می کنند، سپس فرمودند:

رسول خدا ﷺ به کفار امان دادند از ایشان به تعداد رؤوسشان جزیه و مالیات گرفتند مشروط به این که آیین یهودی و نصرانی و زرتشتی را علناً ترویج نکنند ولی فرزندان و اهل ذمه در این زمان هیچ ذمه ای و امانی برایشان نیست.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله علیه از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رباب، از زراره، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ از اهل ذمه مالیات را پذیرفتند مشروط به این که ربا نخورده و گوشت خوک تناول نکرده و با خواهران و دختران برادر و خواهر ازدواج نکنند و اگر کسی مبادرت به این افعال نمود از امان خدا و رسولش خارج می باشد و سپس فرمودند: و امروز برای ایشان هیچ امانی نیست.

باب صد و پنجم

سزای نهی از درو کردن زراعت و چیدن خرما و
پخش و پراکنده نمودن آنها در شب

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از عبد الله بن جعفر حمیری، از

أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن مسكان عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تجذ بالليل ولا تحصد بالليل قال: و تعطي الحفنة بعد الحفنة والقبضة بعد القبضة إذا حصدته. وكذلك عند الصرام وكذلك البذر ولا تبذر بالليل؛ لأنك تعطي في البذر كما تعطي في الحصاد.

باب ١٥٦

العلة التي من أجلها

جعلت الشيعة في حل من الخمس

١ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: إن أمير المؤمنين عليه السلام حللهم من الخمس - يعني الشيعة - لطيب مولدهم.

٢ - وبهذا الإسناد عن زرارة ومحمد بن مسلم وأبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: هلك الناس في بطونهم وفروجهم لأنهم لا يؤدّون إلينا حقنا، ألا وإن شيعتنا من ذلك وأبنائهم في حل.

٣ - حدثنا أحمد بن محمد عليه السلام، عن أبيه عن محمد بن أحمد عن الهيثم التهدي، عن السندي بن محمد عن يحيى بن عمران الزيات، عن داود الرقي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن محبوب از عبداللّه بن مسکان، از ابوبصیر، وی می گوید: حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:

میوه همچون خرما و زراعت مانند گندم و جو را در شب نبر و درو مکن سپس فرمود: وقتی زراعت را درو می کنی یک مشت که درو کردی آنرا به مستحق اعطاء کن سپس مشت دیگر که درو گردید آنرا به وی بده.

و همچنین هرگاه خرما را از درخت می چینی مثنی را که چیدی به مستحق اعطاء کن سپس مشت دیگر بچین و آنرا به وی بده و نیز در شب غلات چهارگانه (گندم، جو، کشمش و خرما) را توزیع و پخش مکن چون همان طوری که در درو نمودن گفته شد باید آنرا بین فقراء و مستحقین مثنی، مشت توزیع کرد و آنها شب حاضر نیستند تا حقشان را به آن نحوی که باید دریافت کنند، دریافت نمایند.

باب صد و ششم

سرّ حلال بودن خمس برای شیعه و لازم نبودن

پرداختنش برایشان

حدیث (۱)

محمد بن الحسن علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حریر از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان یعنی شیعه را از ناحیه خمس در حلّیت قرار دادند تا ولادتشان طیب و پاکیزه باشد.

مرکز تحقیق کتب و اسنادی حدیث (۲)

و با همین اسناد از زراره و محمد بن مسلم و ابی بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مردم از ناحیه شکم و عورتشان هلاک شدند زیرا حقّ ما را به ما اداء نمی کنند ولی شیعیان ما و فرزندانمان از این نظر در توسعه بوده و خمس که حقّ ما است برایشان حلال می باشد.

حدیث (۳)

احمد بن محمد علیه السلام، از پدرش، از محمد بن احمد، از هیشم النّهدی، از سندی بن محمد، از یحیی بن عمران زیّات، از داود رقی، وی می گوید: شنیدم که حضرت اباعبداللّه علیه السلام می فرمودند:

الناس كلهم يعيشون في فضل مظلمتنا إلا أنا أحللنا شيعتنا من ذلك.

باب ١٠٧

علة أخذ الخمس

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بكير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إني لأخذ من أحدكم الدرهم وإني لمن أكثر أهل المدينة ما لا ما أريد بذلك إلا أن تطهروا.

باب ١٠٨

العلة التي من أجلها جعل الصيام على الناس

١ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله قال: حدثنا محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علة الصوم لعرفان مسّ الجوع والعطش ليكون العبد ذليلاً مستكيناً مأجوراً محتسباً صابراً فيكون ذلك ذليلاً على شدائد الآخرة مع ما فيه من الانكسار له عن الشهوات واعظاً له في العاجل ذليلاً على الآجل؛ ليعلم شدة مبلغ ذلك من أهل الفقر والمسكنة في الدنيا والآخرة.

٢ - وعنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن البرمكي عن علي بن العباس، عن

باب صد و هشتم ۲۲۷
تمام مردم در سایه مظلومه و حق ما زندگی می کنند ولی ما شیعیان خود را از این
نظر در حلّیت قرار دادیم.

باب صد و هشتم سرگرفتن خمس از شیعه حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن
علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود:
من از شما شیعیان درهم و از اکثر اهل مدینه مال اخذ می کنم و قصدی ندارم
مگر طیب ولادت شما را.

باب صد و هشتم سر واجب شدن روزه بر مردم حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل^(۱)، از علی بن
عبّاس^(۲)، از قاسم بن ربیع صحاف^(۳)، از محمد بن سنان، وی می گوید: حضرت
اباالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در نامه ای جواب های سؤالات من را مرقوم
فرموده برایم ارسال نمودند در ضمن جوابها فرموده بودند:
روزه به منظور اسرار و عللی بر بندگان واجب شده از جمله: بدین وسیله انسان
به درد و آلم گرسنگی و تشنگی آگاه شده در نتیجه خاضع و آرام و مأجور و شکیا
گردیده و بدین ترتیب به شدائد و سختی های آخرت پی خواهد برد.
و نیز روزه سبب می شود که شخص شهوتش شکسته و ضعیف گردد.
روزه واعظی است در دنیا که انسان را بر مقدار نیاز و احتیاج بندگان در دنیا و
آخرت آگاه می نماید.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از برمکی، از علی بن عبّاس، از

۱- محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی معروف به صاحب الصرمه، مرحوم علامه در خلاصه فرموده:
علماء در شأن وی اختلاف کرده اند، نجاشی فرموده: وی ثقة و مستقیم است و ابن غضائری او را ضعیف معرفی
کرده و قول نجاشی نزد ما ارجح می باشد.

۲- علی بن عبّاس الجرازی الرّازی، علامه در خلاصه فرموده: وی غالی و جداً ضعیف می باشد.

۳- قاسم بن ربیع صحاف، علامه در خلاصه فرموده: وی غالی پرده و التّفانی به وی نیست.

عمر بن عبد العزيز قال: حدثنا هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علة الصيام قال: العلة في الصيام ليستوي به الفقير والغني وذلك؛ لأن الغني لم يكن ليجد مسّ الجوع فيرحم الفقير؛ لأن الغني كلما أراد شيئاً قدّر عليه فأراد الله أن يسوي بين خلقه وأن يُذيق الغني مسّ الجوع والألم ليرقّ على الضعيف ويرحم الجائع - فأجابني بمثل جواب أبيه -

باب ١٠٩

العلة التي من أجلها فرض الله تعالى الصوم

على أمة محمد صلى الله عليه وآله ثلاثين يوماً وفرض على الأمم السالفة

أكثر من ذلك

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه، عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الحسن علي بن الحسين البرقي عن عبد الله بن جبلة عن معاوية بن عمار عن الحسن بن عبد الله عن آبائه عن جده الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال له: لأي شيء فرض الله عز وجل الصوم على أمتك بالنهار ثلاثين يوماً وفرض على الأمم السالفة أكثر من ذلك؟

فقال النبي صلى الله عليه وآله: إن آدم لما أكل من الشجرة بقي في بطنه ثلاثين يوماً ففرض الله على ذريته ثلاثين يوماً الجوع والعطش

عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن حکم، وی می‌گوید: از حضرت اباعبداللہ علیہ السلام راجع به علت روزه سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: علت تشریع روزه و وجوب آن این است که به واسطه آن فقیر و غنی با هم مساوی می‌گردند.

و توضیح آن این است که: غنی هیچ گاه درد و آلم گرسنگی را حس نمی‌کند تا به فقیر ترحم نماید چه آنکه وی هرگاه هر چیزی را که اراده کند بر آن دست می‌یابد لذا حق تعالی خواست بین مخلوقات، اغنیاء و فقراء آنها تساوی برقرار نموده و همان طوری که فقراء گرسنگی را لمس می‌کند اغنیاء نیز درد جوع و گرسنگی را بیابند تا بر ضعفاء رقت و ترحم نمایند از این رو روزه را واجب فرمود.

هشام می‌گوید: بدین وسیله حضرت امام صادق علیہ السلام جوابی که به من دادند مانند همان جوابی بود که پدر بزرگوارشان به من داده بودند.

باب صد و نهم

سر این که حق تعالی سی روز، روزه بر

امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله واجب نمود و بر امم

گذشته بیش از سی روز را فرض و لازم نموده بود

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبداللہ، از ابی الحسن علی بن الحسن البرقی، از عبداللہ بن جبلة، از معاویة بن عمار، از حسن بن عبداللہ، از پدران گرامش از جدش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، حضرت فرمودند:

چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شده و داناترین آنها مسائلی چند از حضرتش پرسید در بین سؤالات عرضه داشت: برای چه خداوند عزوجل سی روز، روزه بر امت واجب کرده و بر امم سابقه بیشتر از سی روز فرض و لازم قرار داده بود؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی جناب آدم علیہ السلام از شجره منهیه تناول نمود آنچه خورده بود مدت سی روز در شکمش باقی ماند پس حق تعالی بر ذریه او واجب کرد که تا

والذى يأكلونه تفضل من الله تعالى عليهم و كذلك كان على آدم ففرض الله ذلك على أمتي ثم تلا رسول الله ﷺ هذه الآية: (كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون أياماً معدودات) (١) قال اليهودي: صدقت يا محمد فما جزاء من صامها؟

فقال النبي ﷺ: ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً إلا أوجب الله له سبع خصال: أولها: يذوب الحرام من جسده، والثانية: يقرب من رحمة الله، والثالثة: يكون قد كفر خطيئة أبيه آدم عليه السلام، والرابعة: يهون الله عليه سكرات الموت، والخامسة: أمان من الجوع والعطش يوم القيامة، والسادسة: يعطيه الله برائة من النار، والسابعة: يطعمه الله من طيبات الجنة. قال: صدقت يا محمد.

باب ١١٠

العلة التي من أجلها

لا يُفطر إلا احتلام الصائم والنكاح يُفطره

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرني القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسن عن الحسين بن الوليد عن عمر بن

باب صد و دهم ۲۳۱

سی روز گرسنه و تشنه باشند و آنچه را که در بین این سی روز می خورند^(۱) و در خوردن مجاز هستند تفضلی است از ناحیه حق تعالی برایشان و همین حکم بر جناب آدم نیز ثابت بود باری حق عزوجل حکم مزبور را بر امت من واجب گردانید، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ اَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ (ای اهل ایمان بر شما نیز روزه داشتن فرض گردید همان طوری که بر امم گذشته فرض شده و این تکلیف به خاطر آن است که شما پرهیزکار شوید، روزهایی به شماره معین روزه دارید)

یهودی عرضه داشت: ای محمد راست گفتی، بفرماید: پاداش کسی که این سی روز را روزه دارد چیست؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند: مؤمنی نیست که ماه رمضان را به امید اجر و پاداش روزه بگیرد مگر آنکه خداوند هفت خصلت برایش مقرر می فرماید:

اول: حرام را از بدنش ذوب می کند.

دوم: به رحمت باری تعالی نزدیک می گردد.

سوم: روزه اش کفاره لغزش پدرش حضرت آدم علیهِ السلام می باشد.

چهارم: حق تعالی سختی های مرگ را بر او آسان می فرماید.

پنجم: از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امانش قرار می دهد.

ششم: برات آزادی از جهنم را نصیبش می گرداند.

هفتم: از طیبات بهشتی بهره مندش می کند.

یهودی عرضه داشت: ای محمد راست گفتی.

باب صد و دهم

سز این که احتلام روزه را باطل نکرده ولی نکاح و

نزدیکی نمودن آن را باطل می نماید

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد از حمدان بن الحسن، از حسین بن ولید، از عمر بن

يزيد قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأي علة لا يفطر الاحتلام الصائم،
والنكاح يفطر الصائم؟
قال: لأن النكاح فعله والاحتلام مفعول به.

باب ١١١

العلقة التي من أجلها سُمِّي يوم الثالث عشر والرابع
عشر والخامس عشر من الشهر أيام البيض، وعلقة اللحية

للرجل

١ - حدثنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد الاسواري الفقيه قال:
حدثنا مكِّي بن سعدوية البرذعي قال: حدثنا أبو محمد نوح بن الحسن قال:
حدثنا أبو سعيد جميل بن سعد قال: أخبرنا أحمد بن عبد الواحد بن سليمان
العسقلاني قال: حدثنا القاسم بن حميد قال: حدثنا حماد بن سلمة، عن
عاصم بن أبي النجود عن زر بن حبيش قال: سألت ابن مسعود عن أيام
البيض ما سببها وكيف سمعت؟

قال: سمعت النبي ﷺ يقول: إن آدم لما عصى ربه تعالى ناداه مناد
من لدن العرش يا آدم أخرج من جوارِي فإنه لا يجاورني أحد
عصاني، فبكى وبكت الملائكة فبعث الله عز وجل إليه جبرئيل
فأهبطه إلى الأرض مسوداً فلما رآته الملائكة ضجّت وبكت
وانتحبت وقالت: يا ربّ خلقاً خلقتَه ونفخت فيه من روحك
واسجدت له ملائكتك بذنب واحد حوّلت بياضه سواداً فنادى منادي من
السماء: أن صم لربك اليوم فصام فوافق يوم الثالث عشر من الشهر فذهب
ثلث السواد ثم نودي يوم الرابع عشر أن صم لربك اليوم، فصام، فذهب
ثلثا السواد ثم نودي يوم الخامس عشر بالصيام فصام فأصبح

یزید، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه احتلام و جنب شدن روزه را باطل نکرده ولی نکاح و نزدیکی نمودن آن را باطل می کند؟ حضرت فرمودند: زیرا نزدیکی فعل اختیاری روزه دار بوده ولی احتلام خودبه خود صورت می گیرد و مستند به اختیار روزه دار نمی باشد.

باب صد و یازدهم

سرّ موسوم شدن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر

ماه به ایّام البیض و علت پدید آمدن ریش برای مردان

حدیث (۱)

ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد الاسواری الفقیه از مکی بن سعدویه برذعی، از ابو محمد نوح بن الحسن از ابوسعید جمیل بن سعد از احمد بن عبدالواحد بن سلیمان عسقلانی از قاسم بن حمید از حماد بن سلمه، از عاصم بن ابی النجود، از زرین حبیش، وی می گوید: از ابن مسعود راجع به ایّام البیض سؤال کرده و گفتم: سبب نامیدن این ایّام به «ایّام البیض» چیست و چگونه شنیده ای؟

ابن مسعود گفت: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند:

هنگامی که جناب آدم علیه السلام عصیان پروردگارش را نمود منادی از عرش ندا داد: ای آدم از جوار رحمت من بیرون شو زیرا کسی که عصیان مرا کند در جوار من نیست، آدم گریست و فرشتگان نیز گریستند، پس حق عزوجل جبرئیل را نزد آدم فرستاد.

جبرئیل آدم را درحالی که سر تا پا سیاه شده بود به زمین فرود آورد، فرشتگان وقتی آدم علیه السلام را با این هیئت دیدند به ضجّه درآمدند و گریستند و سخت نالیده و به درگاه حق تعالی عرضه داشتند: پروردگارا مخلوقی را آفریدی و از روح خود در او دمیدی و فرشتگانت را به سجده کردنش وادار نمودی حال با یک گناه رنگ سفیدش را به سیاهی مبدّل فرمودی؟

منادی از آسمان ندا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، آدم علیه السلام آن روز را که موافق با روز سیزدهم از ماه بود روزه گرفت، پس ثلث سیاهی از حضرت محو و زائل گشت سپس منادی در روز چهاردهم ندا کرد: امروز را برای پروردگارت روزه بگیر، جناب آدم علیه السلام آن روزه را هم روزه گرفت و ثلث دیگر از سیاهی زائل گردید، روز پانزدهم باز منادی ندا کرد و حضرتش را به گرفتن روزه دعوت نمود، حضرت آن روز را هم روزه گرفتند، ثلث دیگرش نیز سفید گشت

وقد ذهب السواد كله فسميت أيام البيض للذي ردّ الله عزّ وجلّ فيه على آدم من بياضه، ثم نادى مناد من السماء يا آدم هذه الثلاثة أيام جعلتها لك ولولدك من صامها في كلّ شهر فكأنما صام الدهر.

قال حميد: قال أحمد بن عبد الواحد و سمعت أحمد بن شيبان البرمكي يقول وزاد الحميري في الحديث فجلس آدم ﷺ جلسة القرفصاء و رأسه بين ركبتيه كئيباً حزيناً فبعث الله تبارك و تعالى إليه جبرئيل فقال: يا آدم مالي أراك كئيباً حزيناً قال: لا أزال كئيباً حزيناً حتّى يأتي أمر الله قال: فإنّي رسول الله إليك و هو يقرؤك السلام و يقول: يا آدم حيّاك الله و ييّاك.

قال: أما حيّاك فاعرفه فما ييّاك؟

قال: اضحكك.

قال: فسجد آدم فرفع رأسه إلى السماء و قال: يا ربّ زدني جمالاً فأصبح و له لحية سوداء كالحمم فضرب بيده إليها فقال يا ربّ ما هذه؟ قال: هذه اللحية زينتك بها أنت و ذكور ولدك إلى يوم القيامة.

(قال مصنف هذا الكتاب) هذا الخبر صحيح ولكن الله تبارك و تعالى فوّض إلى نبيّه محمّد ﷺ أمر دينه فقال: ما أتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فسنّ رسول الله ﷺ مكان أيام البيض خميساً في أوّل الشهر و اربعاء في وسط الشهر و خميساً في آخر الشهر،

و بدین ترتیب تمام سیاهی او زائل گردید و به همین خاطر این ایام به ایام البیض موسوم شد چه آنکه در همین ایام حق تعالی سفیدی آدم را به وی بازگرداند، بعد منادی از آسمان نداء کرد ای آدم این سه روز را برای تو و فرزندانت قرار دادم، کسی که این ایام را در هر ماه روزه بدارد گویا تمام دهر را روزه گرفته است.

حمید می گوید: احمد بن عبدالواحد گفت: از احمد بن شیبان برمکی شنیدم که می گفت: حمیری این فقره را در حدیث اضافه نمود:

آدم علیه السلام نشست درحالی که زانوها را در بغل گرفت و سر را بین دو زانو نهاد با حالی حزین و غمگین، پس خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را نزدش فرستاد، جبرئیل گفت: ای آدم چرا تو را غمگین و محزون می بینم؟

جناب آدم علیه السلام فرمود: پیوسته حزین و غمگین هستم تا امر خدا بیاید. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: من فرستاده خداوند عزوجل به سوی تو بوده و حق تو را سلام می رساند و می فرماید:

ای آدم: حیّاک الله و بیاک.

جناب آدم فرمود: اَمّا حیّاک معنایش را می دانم (یعنی خدا عمرت را طولانی کند و باقی بدارد تو را)

اَمّا بیاک را ندانسته و معنایش چه می باشد؟

جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یعنی خدا تو را بخنداند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آدم سجده کرد بعد سر برداشت و به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: پروردگارا به جمال و زیبایی من بیفزا، پس برایش ریشی مشکی همچون ذغال روید، پس دست زد و محاسن خود را گرفت و عرض کرد: الهی این چیست؟

خداوند فرمود: این ریش است و تو و فرزندان ذکورت تا روز قیامت را با آن زینت دادم.

مقاله مرحوم مصنف رحمه الله علیه

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید:

این خبر صحیح و درست است ولی حق تبارک و تعالی امر دینش را به نبی مکرمش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نموده و فرموده: آنچه را که رسول برای شما آورد اخذ کرده و از آنچه شما را نهی نمود بر حذر باشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جای ایام البیض روزه اولین پنجشنبه دهه اول و اولین چهارشنبه دهه وسط و پنجشنبه آخر از هر ماه

وذلك صوم السنة، من صامها كان كمن صام الدهر لقول الله عز وجل (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها) (١)

إنما ذكرت الحديث لما فيه من ذكر العلة وليعلم السبب في ذلك لأن الناس أكثرهم يقولون: إن أيام البيض سميت بيضاً؛ لأن لياليها مقمرة من أولها إلى آخرها ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

باب ١١٢

العلة التي من أجلها سن رسول الله ﷺ

في كل شهر صوم خميسين بينهما أربعاء

١ - حدثنا الحسين بن أحمد رحمه الله، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن

عيسى عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن هشام بن الحكم عن الأحول عن ابن سنان عن عمن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام: أن رسول الله ﷺ سُئِلَ عن صوم خميسين بينهما أربعاء؟

فقال: أما الخميس فيوم تعرض فيه الأعمال وأما الأربعاء فيوم خلقت فيه النار وأما الصوم فجنة من النار.

٢ - وعنه، عن أبيه، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عيسى رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

را سنت قرار داده و روزه این ایام را معادل روزه سال معرفی نموده و فرمودند: کسی که روزه این سه روز را از هر ماه رعایت کند مانند کسی است که تمام دهر را روزه گرفته باشد و دلیلش فرموده حق عزوجل می باشد: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی: کسی که یک عمل حسنه و نیکی انجام دهد ده برابرش اجر و پاداش دریافت خواهد نمود.

وجه ذکر نمودن مرحوم مصنف حدیث مذکور را
مرحوم مصنف فرموده: این حدیث را به خاطر دو جهت ذکر نمودم:
الف: در آن علت خلقت ریش در مردان ذکر گردیده است.

ب: سبب نامیده شدن ایام البیض به این اسم بیان شده است چه آنکه اکثر مردم این طور معتقدند که وجه تسمیه این ایام به ایام البیض آن است که شب های این سه روز از اول تا آخر درخشان و روشن است و حال آنکه وجه تسمیه این نیست بلکه همان است که در حدیث بیان گردیده مضافاً به این که شب های این سه روز از اول تا آخر درخشان نیست زیرا شب سیزدهم مانند شب چهاردهم و پانزدهم نمی باشد.
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم.

باب صد و دوازدهم

سر این که رسول خدا ﷺ در هر ماه روزه دو پنجشنبه که بین آنها چهارشنبه فاصله شده است را مستحب قرار دادند

حدیث (۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید^(۱)، از هشام بن حکم، از احول، از ابن سنان، از کسی که یادش نموده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: از رسول خدا ﷺ راجع به روزه دو پنجشنبه ای که بین آن چهارشنبه است سؤال کردند؟ حضرت فرمودند: اما پنجشنبه روزی است که در آن روز اعمال عرضه می شوند و اما چهارشنبه، روزی است که در آن دوزخ آفریده شد و اما روزه، پس سهر است از آتش دوزخ.

حدیث (۲)

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل نمود که آن جناب فرمودند:

۱- نضر بن سوید صیرفی کوفی، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقة و صحیح الحدیث بوده است.

الأربعاء يوم نحس مستمر؛ لأنه أول يوم و آخر يوم من الأيام التي قال الله تعالى (سخرها عليهم سبع ليال و ثمانية أيام حسوماً) (١).

٣ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن أسباط عن عبد الصمد عن عبد الملك عن عنبسة العابد قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: آخر خميس في الشهر تُرفع فيه الأعمال.

٤ - و عنه، عن محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم، عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما يصام يوم الأربعاء؛ لأنه لم يعذب الله عز وجل أمة فيما مضى من الأيام إلا يوم الأربعاء وسط الشهر فيستحب أن يصام ذلك اليوم.

باب ١١٣

العلة التي من أجلها

وجب الإفطار على المريض والمسافر

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله عز وجل أهدى إلي وإلى أمتي هدية لم يهداها إلى أحد من الأمم كرامة من الله لنا. قالوا: وما ذلك يا رسول الله؟

قال: الإفطار في السفر والتقشير في الصلاة فمن لم يفعل ذلك فقد ردّ على الله عز وجل هديته.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن سليمان بن

چهارشنبه روزی است که نحوستش مستمر می باشد زیرا اولین و آخرین روزی است از ایامی که حق تعالی فرموده است: سَخَرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا (آن باد تند را خدا هفت شب و هشت روز پی در پی از وقت صبح چهارشنبه تا هنگام غروب چهارشنبه دیگر بر آنها مسلط کرد).

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن رحمه الله عليه از محمد بن حسن صفار، از محمد بن الحسين بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط، از عبد الصمد، از عبد الملک، از عنبسه عابد، وی می گوید: شنیدم حضرت ابو عبد الله عليه السلام می فرمودند: آخرین پنجشنبه در هر ماه اعمال را بالا می برند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن، از محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمّار، از حضرت ابی عبد الله عليه السلام حضرت فرمودند:

روز چهارشنبه را به خاطر این روزه می گیرند که حق عزوجل هیچ امتی را در هیچ یک از ایام عذاب نکرد مگر در روز چهارشنبه وسط ماه از این رو مستحب شد که این روز را روزه بگیرند..

باب صد و سیزدهم

سز و جوب افطار بر مریض و مسافر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله عليه از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش عليه السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند عزوجل برای من و امتم لطف و کرامت نموده هدیه ای فرستاده که برای هیچ یک از امت ها چنین هدیه ای نفرستاده است. عرض کردند: یا رسول الله آن هدیه چیست؟

فرمودند: جواز افطار در سفر و تقصیر نمودن نماز در آن، لذا کسی که در سفر، روزه اش را افطار نکرده و نمازش را قصر نکند هدیه حق تعالی را رد کرده و نپذیرفته است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن، از حسین بن حسن ابان، از حسین بن سعید، از سلیمان بن

عمرو عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اشتكت أم سلمة عيناها في شهر رمضان فأمرها رسول الله صلى الله عليه وآله أن تفطر و قال: عشاء الليل لعينك رديء.

٣- حدثنا الحسين بن أحمد، عن أبيه عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن عبد الملك بن عتبة، عن إسحاق بن عمار، عن يحيى بن أبي العلاء عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رجلاً أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله أأصوم شهر رمضان في السفر؟ فقال: لا.

قال: يا رسول الله إنه علي يسير؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل تصدق على مرضى أممي و مسافريها بالإفطار في شهر رمضان أيعجب أحدكم إذا تصدق بصدقة أن ترد عليه صدقته.

٤- و بهذا الإسناد عن علي بن الحكم عن محمد بن يحيى عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألت، عن امرأة مرضت في شهر رمضان و ماتت في شوال فأوصتني أن أقضي عنها قال: هل برئت من مرضها؟ قلت: لا، ماتت فيه.

قال: فلا يقضى عليها فإن الله تعالى لم يجعله عليها.

قلت: فإني اشتهي أن أقضيه؟

قال: فإن اشتهيت أن تصوم لنفسك فصم.

٥- حدثنا محمد بن موسى بن المستوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن

عمرو، از حضرت ابی‌عبداللّه علیه السلام، آن حضرت فرمودند:
در ماه رمضان امّ سلمه به واسطه روزه داشتن چشمش مبتلا به عارضه‌ای شد
لذا از آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او امر فرمود که
روزه‌اش را افطار کند و سپس فرمودند:
تاریکی شب چشمت را از بین می‌برد یعنی اگر طول روز را روزه باشی شب که
فرارسید چشمانت نابود می‌شوند.

حدیث (۳)

حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از
عبدالملک بن عتبه، از اسحاق بن عمّار، از یحیی بن ابی‌العلاء، از حضرت
ابی‌عبداللّه علیه السلام، حضرت فرمودند:
مردی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: ای رسول
خدا صلی الله علیه و آله آیا در سفر روزه ماه رمضان را بگیرم؟
حضرت فرمودند: خیر

عرضه داشت: یا رسول‌الله، گرفتن روزه در سفر بر من آسان و سهل است؟
حضرت فرمودند: خداوند عزّوجلّ بر مریض‌ها و مسافران در ماه رمضان صدقه
داده و آن این است که به ایشان اجازه افطار داده است آیا یکی از شما دوست دارد
وقتی به کسی صدقه‌ای می‌دهد آن شخص صدقه را ردّ کرده و قبول ننماید؟

حدیث (۴)

و با همین اسناد (یعنی حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن
عیسی) از علی بن حکم، از محمد بن یحیی، از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السلام نقل
کرده، ابوبصیر می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: زنی در ماه رمضان مریض شده و در ماه
شوال از دنیا رفته است، وی وصیت کرده که روزه رمضان را برایش قضاء کنم، حکم چیست؟
حضرت فرمود: آیا در رمضان مرضش بهبودی پیدا کرد یا نه؟
عرض کردم: خیر، در همان ماه فوت شد.

حضرت فرمود: قضاء بر او واجب نیست، زیرا حق تعالی روزه این رمضان را که
وی بیمار بوده بر او جعل نکرده است.

عرضه داشتم: من مایل هستم آن را برای وی قضاء کنم؟
فرمود: اگر مایل هستی برای خودت روزه بگیری، بگیر ولی برای او نمی‌توانی.

حدیث (۵)

محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن الحسین السعدآبادی، از احمد بن

أبي عبد الله البرقي عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن أسلم الجبلي عن صباح الحذاء عن إسحاق بن عمار قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام عن قوم خرجوا في سفر لهم فلما انتهوا إلى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصّروا فلما صاروا على فرسخين أو ثلاثة أو أربعة فراسخ تخلّف عنهم رجل لا يستقيم لهم السفر إلا بمجيئه إليهم فأقاموا على ذلك أيّاماً لا يدرون يمضون في سفرهم أو ينصرفون هل ينبغي لهم أن يتموا الصلاة أم يبقوا على تقصيرهم؟

فقال: إن كانوا بلغوا مسيرة أربعة فراسخ فليقيموا على تقصيرهم أقاموا أم انصرفوا وإن ساروا أقلّ من أربعة فراسخ فليتموا الصلاة ما أقاموا فإذا مضوا فليقصّروا ثم قال و هل تدري كيف صار هكذا؟ قلت: لا أدري.

قال: لأنّ التقصير في بريدين ولا يكون التقصير في أقلّ من ذلك فلما كانوا قد ساروا بريداً فأرادوا أن ينصرفوا بريداً كانوا قد ساروا سفر التقصير فإن كانوا ساروا أقلّ من ذلك لم يكن لهم إلا إتمام الصلاة. قلت: أليس قد بلغوا الموضع الذي لا يسمعون فيه أذان مصرهم الذي خرجوا منه؟

قال: بلى، إنّما قصّروا في ذلك اليوم؛ لأنّهم لم يشكّوا في مسيرهم فلما جاءت العلة في مقامهم دون البريد صاروا هكذا.

باب ١١٤

العلة في كراهة شمّ الرياحين للصائم

١ - حدّثنا محمد بن موسى المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدّثنا داود بن إسحاق الحذاء عن محمد بن الفيض التميمي عن ابن

ابی عبد الله البرقی، از محمد بن علی الکوفی، از محمد بن اسلم الجبلی، از صباح الحذاء، از اسحاق بن عمار، وی می گوید:

از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: جماعتی به سفر رفته و وقتی به موضعی رسیدند که تقصیر نماز بر آنها لازم گشت، نمازشان را قصر کردند و هنگامی که به دو یا سه و یا چهار فرسخ رسیدند یکی از ایشان عقب ماند به طوری که بدون او ادامه سفر ایشان صحیح نبود پس در آنجا چند روز ماندند و نمی دانستند سفر را ادامه داده یا برمی گردند آیا تکلیفشان اتمام نماز بوده یا باید شکستن نماز را ادامه داده و بر آن باقی باشند؟

حضرت فرمودند: اگر به چهار فرسخ رسیده اند باید بر قصر نماز باقی باشند چه در آنجا بخواهند بمانند یا برگردند و اگر کمتر از چهار فرسخ آمده اند تا مادامی که در آنجا اقامه دارند نمازشان را تمام بخوانند و وقتی از آنجا رفته و به مسافرتشان ادامه دادند البته باید نماز را شکسته بخوانند.

سپس حضرت فرمودند: می دانی چرا حکم چنین است؟
عرضه داشتم: نمی دانم.

فرمودند: زیرا شکسته شدن نماز در دو پرید (چهار فرسخ) می باشد و در کمتر از آن نیست لذا وقتی یک پرید سیر کرده باشند و بخواهند برگردند مقدار آمدن و برگشتنشان چون به اندازه سفر تقصیر هست لاجرم نمازشان شکسته می شود ولی اگر کمتر از این مقدار رفته باشند حق ندارند نمازشان را بشکنند.

عرض کردم: مگر به مکانی نرسیده اند که در آن اذان شهرشان را که از آن بیرون آمده اند را نمی شنوند؟

فرمود: چرا، زمانی در چنین مکان نمازشان شکسته می شود که در سیر و سفر به مقدار مسافت قصر شک نداشته باشند لذا همین علت وقتی در کمتر از سیر یک پرید وجود داشته باشد حکم، شکستن نماز می باشد.

باب صد و چهاردهم

سز مکروه بودن استشمام ریاحین برای شخص روزه دار

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین السعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی از داود بن اسحاق حذاء، از محمد بن فیض تیمی، از ابن

رئاب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام ينهي عن الترجس للصائم.

فقلت: جعلت فداك فلم؟

قال: لأنه ريحان الأعاجم.

و ذكر محمد بن يعقوب، عن بعض أصحابنا أن ألعاجم كانت تشمه إذا صاموا و يقولون: أنه يمسك من الجوع.

٢ - و بهذا الإسناد عن أحمد بن أبي عبد الله عن عبد الله بن الفضل النوفلي عن الحسن بن راشد قال: كان أبو عبد الله عليه السلام إذا صام لا يشم الرياحان فسأله ذلك فقال: أكره أن أخلط صومي بلذة.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله عن بعض أصحابنا بلغ به حريز قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المحرم يشم الرياحان؟

قال: لا.

قلت: فالصائم؟

قال: لا.

قلت له: يشم الصائم الغالية والدخنة؟

قال: نعم.

قلت: كيف حل له شم الطيب ولا يشم الرياحان؟

قال: لأن الطيب سنة والريحان بدعة للصائم.

رئاب، وی می‌گوید: شنیدم حضرت ابو عبد الله عليه السلام روزه‌دار را از استشمام گل نرگس نهی می‌فرمودند، لذا محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه نهی می‌فرمایید؟

حضرت فرمودند: زیرا نرجس ریحان عجم‌ها است. و محمد بن یعقوب از برخی اصحاب نقل کرده که عجم‌ها در وقت روزه داشتن این گل را استشمام کرده و می‌گویند: جلو گرسنگی را می‌گیرد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد یعنی محمد بن موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی، از عبد الله بن فضل نوفلی از حسن بن راشد، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد الله عليه السلام فرمودند:

شخص وقتی روزه گرفت ریحان استشمام نکند.
من علت آن را از حضرتش پرسیدم؟
فرمود: کراهت دارم روزه‌ام را با لذت مخلوط نمایم.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن الحسین السعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله، از برخی اصحاب که حریر به او متصل می‌باشد از حریر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو عبد الله عليه السلام پرسیدم؟

آیا محرم ریحان را استشمام بکند؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: روزه‌دار چگونه؟
فرمودند: خیر.

عرضه داشتم: آیا روزه‌دار عطر غالیه^(۱) و دخنه^(۲) را استشمام بکند؟
فرمودند: آری.

عرضه داشتم: چرا استشمام طیب برای روزه‌دار مباح و حلال است ولی ریحان را نمی‌تواند استشمام کند؟

فرمودند: چون طیب و عطر سنت است ولی استشمام ریحان برای روزه‌دار بدعت است.

۱- غالیه نوعی عطر است مرکب از مشک و زعفران و عنبر و کافور.

۲- دخنه بوی خوشی است که در خانه‌ها آن را دود می‌کنند (عنبر).

باب ١١٥

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ أَنْ يَصُومَ
تَطَوُّعاً إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ وَلَا لِصَاحِبِهِ أَنْ يَصُومَ تَطَوُّعاً
إِلَّا بِإِذْنِ ضَيْفِهِ

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أحمد بن محمد السيار، عن محمد بن عبد الله الكوفي عن رجل ذكره قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يروي عن أبيه عن رسول الله ﷺ قال: إذا دخل الرجل بلدة فهو ضيف على من بها من أهل دينه حتى يرحل عنهم ولا ينبغي للضيف أن يصوم إلا باذنهم لئلا يعملوا له الشيء فيفسد عليهم ولا ينبغي لهم أن يصوموا إلا باذن ضيفهم لئلا يحتشمهم فيشتهي الطعام فيتركه لمكانهم.

٢ - حدثنا علي بن بندار عن إبراهيم بن اسحاق باسناده عن ذكره عن الفضل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إذا دخل رجل بلدة فهو ضيف على من بها من أهل دينه حتى يرحل عنهم ولا ينبغي للضيف أن يصوم إلا باذنهم لئلا يعملوا له الشيء فيفسد عليهم ولا ينبغي لهم أن يصوموا إلا باذن الضيف لئلا يحتشمهم فيشتهي الطعام فيتركه لمكانهم.

٣ - أخبرنا الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد عن محمد بن عبد الله الكوفي عن رجل ذكره قال: بلغني أن بعض أهل المدينة يروي حديثاً عن أبي جعفر عليه السلام فأتيته فسألته عنه فزبرني وحلف لي بأيمان غليظة لا يحدث به أحداً، فقلت: أجل الله هل سمعه معك أحد غيرك؟

باب صد و پانزدهم

سز این که هیچ یک از میهمان و میزبان حق ندارند
روزه مستحبی بگیرند مگر با اذن دیگری

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین السعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله البرقی، از احمد بن محمد سیاری از محمد بن عبدالله الکوفی از مردی که ذکرش نموده، وی گفت: شنیدم از حضرت ابو جعفر علیّه که از پدر بزرگوارش علیّه از رسول خدا ﷺ نقل کردند که آن سرور فرمودند: وقتی کسی به شهری وارد شد بر اهالی آن شهر که هم دین او هستند میهمان است تا از آنجا خارج شود و شایسته نیست که میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد چه آنکه ممکن است آنها برای وی طعامی درست کرده باشند که به واسطه تناول نکردن میهمان آن طعام فاسد شود و از طرفی سزاوار نیست که میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد زیرا میهمان از آنها حیاء و شرم کرده بسا طعامی را که میل دارد به خاطر روزه دار بودن ایشان تناول نمی کند.

حدیث (۲)

علی بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق به اسنادش از کسی که ذکرش نموده، از فضل بن یسار از حضرت ابی جعفر علیّه، آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: هرگاه کسی به شهری وارد شود میهمان هم دینان خود در آن شهر بوده تا از آنجا خارج گردد و شایسته نیست میهمان بدون اذن میزبان روزه بگیرد برای این که میزبان طعامی درست نکند تا با نخوردن میهمان فاسد شود و همچنین سزاوار نیست میزبان بدون اذن میهمان روزه بگیرد تا وی حیاء و شرم نکرده و طعامی را که اشتها و میل دارد به خاطر موقعیت میزبان ترک کند و نخورد.

حدیث (۳)

حسین بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن عبدالله کوفی، از مردی که ذکرش نموده، وی گفت خبردار شدم که برخی از اهل مدینه حدیثی را از حضرت ابی جعفر علیّه روایت نموده، نزد راوی رفتم پس سراغ آن حدیث را از وی گرفتم، او مرا از آن بازداشت و ناامید نمود و قسم های غلیظ و سختی خورد که برای احدی نخواهد گفت.

به او گفتم: آیا این حدیث را دیگری نیز با تو از امام علیّه شنیده است؟

قال: نعم سمعه رجل يقال له: الفضل، فَقَصَدْتُهُ حَتَّى إِذَا صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ اسْتَأْذَنْتَ عَلَيْهِ فَسَأَلْتَهُ عَنِ الْحَدِيثِ قَزَبَنِي وَفَعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ الْمَدَائِنِيُّ.

فَأَخْبَرْتَهُ بِسَفَرِي وَمَا فَعَلَ بِي الْمَدَائِنِيُّ فَزَقَّ لِي وَقَالَ: نَعَمْ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَرُوي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِذَا دَخَلَ رَجُلٌ بَلَدًا فَهُوَ ضَيْفٌ عَلَى مَنْ بِهَا مِنْ أَهْلِ دِينِهِ حَتَّى يَرْحَلَ عَنْهُمْ، وَلَا يَنْبَغِي لِلضَيْفِ أَنْ يَصُومَ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ لئَلَّا يَعْمَلُوا لَهُ الشَّيْءَ فَيُفْسِدَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَصُومُوا إِلَّا بِإِذْنِهِ لئَلَّا يَحْتَشِمَهُمْ فَيَتْرَكَ لِمَكَانِهِمْ، ثُمَّ قَالَ لِي أَيْنَ نَزَلْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ إِذَا هُوَ قَدْ بَكَرَ عَلَيَّ وَمَعَهُ خَادِمٌ لَهُ عَلَى رَأْسِهِ خَوَانٌ عَلَيْهَا مِنْ ضُرُوبِ الطَّعَامِ فَقُلْتُ لَهُ: مَا هَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ؟

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ أَلَمْ أُرْوِكَ الْحَدِيثَ بِالْأَمْسِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ثُمَّ انصرف.

٤ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ، عَنْ مَتْرُوكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ نَشِيطِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بِياعِ الْكَرَائِسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ فَقَهُ الضَّيْفَ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الْمَرْأَةِ لَزَوْجِهَا أَنْ لَا تَصُومَ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَأَمْرُهُ وَمِنْ صَلَاحِ الْعَبْدِ وَنَصَحِهِ لِمَوْلَاهُ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ مَوْلَاهُ وَأَمْرُهُمْ وَمِنْ بَرِّ الْوَلَدِ أَنْ لَا يَصُومَ تَطَوُّعًا وَلَا يَحُجَّ تَطَوُّعًا وَلَا يَصَلِّيَ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ أَبِيهِ وَأَمْرُهُمَا

گفت: آری، مردی به نام فضل آن را شنیده.

من به قصد او به طرف منزلش حرکت کرده وقتی به خانه‌اش رسیدم اذن گرفته و داخل شدم و از وی راجع به حدیث مزبور پرسیدم، او نیز مرا از آن بازداشت و ناامیدم کرد و با من همان رفتار را نمود که مرد مدائنی کرده بود، پس ماجرای سفر خود را به او گفته و از آنچه مرد مدائنی عمل کرده بود خبرش دادم پس به حالم رقت کرد و گفت: آری از حضرت اباجعفر محمد بن علی علیه السلام شنیدم که از پدر بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نمود که آن سرور فرمودند:

هنگامی که شخص به شهری وارد می‌شود تا زمانی که از آنجا بیرون رود میهمان هم‌دینان خود می‌باشد و آنها میزبانان هستند و بر میهمان سزاوار نیست روزه بگیرد مگر با اذن میزبانانش تا طعامی برایش تهیه نینند و به واسطه مصرف نشدنش فاسد گردد چنانچه شایسته نیست میزبانان بدون اذن میهمان روزه بگیرند تا او حیاء نکند و به خاطر موقعیتی که میزبانان دارند از طعامی که میل دارد چشم‌پوشد. سپس به من گفت: کجا فرود می‌آیی؟ پس به او خبر دادم.

به او گفتم و از منزل خبرش دادم وقت صبح به نزد آمد و خادمی که بر سرش طبقی گذارده و انواع طعامها در آن بود وی را همراهی می‌کرد، به او گفتم: رحمت خدا بر تو، این چیست؟

گفت: سبحان الله! مگر دیروز از حضرت ابی جعفر علیه السلام حدیث مزبور را نقل نکردم، این بگفت و مراجعت نمود.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال^(۱)، از متروک بن عبید از نشیط بن صالح^(۲)، از حکم بن ابی کرایس (فروشنده کرباس) از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از علم و دانش میهمان است که بدون اذن میزبانانش روزه مستحبی نگیرد و از طاعت و فرمانبرداری زن از شوهرش به حساب می‌آید که بدون اجازه و امر شوهرش روزه مستحبی نگیرد و از صلاح و صحت و خیرخواهی عبد نسبت به آقایش می‌باشد که بدون اذن مولا و فرمان او روزه نگیرد و از احسان فرزند به پدر و مادرش محسوب می‌شود که بدون اذن ایشان روزه و حج و نماز مستحبی انجام ندهد

۱- احمد بن هلال المبرنایی بغدادی، وی غالی بوده و به فرموده شیخ در فهرست در دینش متهم می‌باشد

۲- نشیط بن صالح بن عبد الله بن صالح العجلی به فرموده علامه (ره) در خلاصه ثقه می‌باشد.

وإلا كان الضيف جاهلاً، والمرأة عاصية وكان العبد فاسداً عاصياً غاشاً، و كان الولد عاقاً قاطعاً للرحم.

(قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب رحمه الله): جاء هذا الخبر هكذا ولكن ليس للوالدين على الولد طاعة في ترك الحج تطوعاً كان أو فريضة، ولا في ترك الصلاة، ولا في ترك الصوم تطوعاً كان أو فريضة، ولا في شيء من ترك الطاعات.

باب ١١٦

العلة التي من أجلها كره

الباقر عليه السلام أن يصوم يوم عرفة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين عن ذكره، عن حنان بن سدير، عن أبيه قال: سألته عن صوم يوم عرفة فقلت جعلت فداك إنهم يزعمون أنه يعدل صوم سنة.

قال: كان أبي عليه السلام لا يصوم.

قلت: ولم جعلت فداك؟

قال: يوم عرفة يوم دعاء و مسألة فاتخوف أن يضعفني عن الدعاء و أكره أن أصومه واتخوف أن يكون يوم عرفة يوم الأضحى وليس بيوم صوم.

مركز تحقيق كتاب مؤيد علوم اسلامی

باب ١١٧

العلة التي من أجلها كان

لا يصوم الحسن عليه السلام يوم عرفة و يصومه الحسين عليه السلام

١ - حدثنا جعفر بن علي عن أبيه، عن جدّه الحسن بن علي الكوفي، عن جدّه عبد الله بن المغيرة عن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوصى رسول الله ﷺ إلى علي عليه السلام وخذّه و أوصى علي عليه السلام إلى الحسن والحسين جميعاً

و در غیر این صورت میهمان جاهل و زن عاصی و عبد فاسد و طاغی و حيله گر و فرزند عاق و قاطع رحم قلمداد می شوند.

مقاله مؤلف کتاب

محمد بن علی مؤلف این کتاب می گوید:

خبر مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی باید توجه داشت که حکم شرعی آن است که: در ترک حج چه مستحبی و چه واجب و نیز در ترک نماز و رها کردن روزه چه مستحبی و چه واجب و همچنین در ترک طاعات و عبادات دیگر اطاعت والدین واجب نیست.

باب صد و شانزدهم

سزا این که امام باقر علیه السلام از روزه روز عرفه کراهت داشتند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از کسی که ذکرش نموده، از حنان بن سدير، از پدرش وی می گوید: از او راجع به روزه در روز عرفه سؤال کرده و عرضه داشتم: فدایت شوم مردم این طور می پندارند که روزه آن معادل روزه یک سال است؟

فرمود: پدرم علیه السلام آن روز را روزه نمی گرفتند.

عرض کردم: فدایت شوم چرا؟

فرمود: روز عرفه، روز دعاء و سؤال حاجت از خدا است می ترسم به واسطه روزه ضعف بر من عارض شده و از دعاء باز بمانم لذا از روزه اش کراهت دارم و نیز بیم دارم که عرفه روز عید قربان بوده که روز روزه دار بودن نیست.

باب صد و هفدهم

سزا این که امام حسن علیه السلام عرفه را روزه نمی گرفتند

ولی امام حسین علیه السلام آن روز را روزه می گرفتند

حدیث (۱)

جعفر بن علی، از پدرش، از جدش حسن بن علی کوفی، از جدش عبدالله بن مغیره، از سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام به تنهایی و علی علیه السلام به حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام جمعاً

وكان الحسن أَمَامَهُ فدخل رجل يوم عرفة على الحسن عليه السلام و هو يتغذى والحسين عليه السلام صائم ثم جاء بعد ما قبض الحسن عليه السلام فدخل على الحسين عليه السلام يوم عرفة و هو يتغذى و علي بن الحسين صائم فقال له الرجل: إني دخلت على الحسن و هو يتغذى و أنت صائم ثم دخلت عليك و أنت مفطر! فقال: إن الحسن عليه السلام كان إماماً فأفطر لئلا يتخذ صومه سنة وليتأسى به الناس فلما أن قبض كنت الإمام فأردت أن لا يتخذ صومي سنة فيتأسى الناس به.

باب ١١٨

العلة التي من أجلها تكره القبلة للصائم

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين باسناده رفعه قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أقبل و أنا صائم، فقال: اعف صومك فإن بدء القتال اللطام.

در حالی که حضرت امام حسن علیه السلام جلو امام حسین علیه السلام بودند سفارش فرمودند، باری مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه السلام وارد شد و آن سرور غذا تناول می فرمودند و امام حسین علیه السلام صائم بودند و پس از رحلت امام مجتبی علیه السلام روز عرفه بر سیدالشهداء علیه السلام وارد شد دید آن حضرت غذا تناول می کنند و فرزندشان حضرت علی بن الحسین علیه السلام صائم هستند.

عرضه داشت: بر حضرت مجتبی علیه السلام در روز عرفه وارد شدم، آن جناب غذا می خوردند و شما روزه دار بودید و بعد از رحلت ایشان در روز عرفه ای بر شما وارد گشتم در حال افطار و تناول غذای شما را دیدم و این بر من شگفت آور است!! حضرت فرمودند:

آن زمان که بر امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شدم آن جناب امام بودند و به خاطر این غذا می خوردند که روزه این روز سنت نشود و مردم به حضرتش تأسی کنند و چنین پندارند که روزه آن واجب است و وقتی ایشان رحلت کرده و امامت به من رسید من نیز به همین منظور عرفه را روزه نگرفته و در آن روز افطار کردم تا بدین وسیله مردم توهم لزوم و وجوب روزه این روز را نکنند و از باب تأسی به من این روز را روزه بگیرند.

باب صد و هجدهم

سز مکروه بودن بوسیدن برای روزه دار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین، باسنادش مرفوعاً می گوید: مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرضه داشت:

درحالی که روزه دار هستم آیا حلیله خود را ببوسم؟

حضرت فرمودند: روزه خود را نگهدار چه آنکه ابتداء و مقدمه قتال سیلی زدن بر یکدیگر می باشد یعنی همان طوری که ابتداء دو نفر به سیلی زدن هم مبادرت کرده و سپس نزاعشان منجر به کشتن یکدیگر می شود زن و شوهر نیز وقتی به بوسیدن هم مشغول شوند این امر منجر به عمل نزدیکی شده در نتیجه روزه باطل می گردد.

باب ١١٩

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للمسافر الذي يجب عليه التقصير أن يجامع بالنهار

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن عبد الله بن هلال، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا سافر الرجل في شهر رمضان فلا يقرب النساء بالنهار فإن ذلك مُحَرَّمٌ عليه.

باب ١٢٠

العلّة التي من أجلها مَنْ دَخَلَ

على أخيه وَهُوَ ضَائِمٌ تَطَوُّعاً فافطر كان له أجران

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسن بن علان، عن محمد بن عبد الله، عن عبد الله بن جندب، عن بعض الصادقين عليهم السلام قال: مَنْ دَخَلَ على أخيه وَهُوَ ضَائِمٌ تَطَوُّعاً فافطر كان له أجران أجر لنيّته لصيامه، وأجر لإدخال السرور عليه.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن محمد بن عيسى عن الحسن بن إبراهيم عن سفيان عن داود الرقي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا إفطارك في منزل أخيك المسلم أفضل من صيامك سبعين ضعفاً أو تسعين ضعفاً.

٣ - حدثنا أحمد بن محمد قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين عن صالح بن عقبة، عن

باب صد و نوزدهم

سز این که مجامعت در روز برای مسافری که شکستن نماز
بر او واجب است جایز نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از
محمد بن عبدالله هلال، از علاء از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام،
حضرت فرمودند: هرگاه مردی در ماه رمضان مسافرت نمود نباید در روز با زنان
نزدیکی کند زیرا این عمل بر او حرام است.

باب صد و بیستم

سز این که اگر کسی روزه مستحبی داشت و بر برادر دینی خود
وارد شد و روزه اش را ادامه نداد بلکه افطار کرد
دو اجر برایش منظور می شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد، از محمد بن
الحسین بن علان، از محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جندب، از یکی از صادقین
علیهم السلام، آن حضرت فرمودند:
کسی که بر برادر مؤمنش وارد شود در حالی که روزه دار می باشد اگر روزه اش را
افطار کند دو اجر و ثواب برایش می باشد، یک اجر به خاطر این که نیت روزه داشته
و اجر دیگری به خاطر ادخال سرور بر برادر مؤمنش.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن عیسی، از حسن بن
ابراهیم، از سفیان، از داود رقی، وی می گوید:
از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
افطار نمودن تو در منزل برادر مؤمن و مسلمان هفتاد یا نود برابر از روزه
داشتن برتر و افضل می باشد.

حدیث (۳)

احمد بن محمد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از صالح بن عقبه، از

جميل بن درّاج قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: مَنْ دَخَلَ عَلَى أَخِيهِ وَهُوَ صَائِمٌ فَافْطَرَ عِنْدَهُ وَلَمْ يُعَلِّمْهُ بِصَوْمِهِ فَيَمْنِ عَلَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَزَّوَجَلَّ صَوْمَ سَنَةٍ.

باب ١٢١

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ

عَلَى مَنْ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ حِينَ صَوِّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ فِي رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ زَمَانًا، قَالَ: الزَّمَانُ خَمْسَةُ أَشْهُرٍ، وَالْحِينَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: (تَوَتَّى أَكْلُهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) ^(١).

باب ١٢٢

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ

الصَّائِمِ أَنْ يَسْتَنْقِعَ فِي الْمَاءِ وَلَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ السَّيَّارِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ شَذِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الصَّائِمِ يَسْتَنْقِعُ فِي الْمَاءِ؟ قَالَ: لَا بِأَسْ، وَلَكِنْ لَا يَنْغِمِسُ، وَالْمَرْأَةُ لَا تَسْتَنْقِعُ فِي الْمَاءِ؛ لِأَنَّهَا تَحْمِلُ الْمَاءَ بِقُبُلِهَا.

باب ١٢٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا تَكُونُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ

جمیل بن درّاج، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: هر روزه داری که بر برادر مؤمنش وارد شود و نزد او افطار کرده و وی را از داشتن روزه خود مطلع نکرده تا به خاطر افطار منّتی بر او نهاده باشد حق عزّوجلّ روزه یک سال را برایش منظور می کند.

باب صد و بیست و یکم

سز این که اگر کسی نذر نمود حینی را روزه بگیرد، روزه شش ماه بر او لازم است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام، حضرت فرمودند: علی علیه السلام فرمودند: کسی که نذر نموده زمانی را روزه بگیرد، زمان پنج ماه است بدین ترتیب باید پنج ماه روزه بگیرد و اگر به جای زمان «حین» گفته روزه شش ماه بر او لازم است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: تَوْتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا (آن درخت زیبا به اذن خداداد هر وقتی که او مقرر فرموده «شش ماه» میوه می دهد).

باب صد و بیست و دوم

سز این که بر مرد روزه دار شستن خود را در آب جایز بوده ولی بر زن روزه دار

جایز نیست

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از احمد سیّاری، از محمد بن علی همدانی، از حنان بن سدید، وی می گوید: از حضرت ابا عبد الله علیه السلام پرسیدم: آیا روزه دار در آب خود را بشوید یا نه؟ حضرت فرمودند: اشکالی ندارد ولی زیر آب نرود و زن اصلاً در آب خود را نشوید زیرا آب از طریق جلو او به جوفش داخل می شود.

باب صد و بیست و سوم

سز بودن لیلة القدر در هر سال

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن عطّار، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد

السِّيَّارِي، عن بعض أصحابنا عن داود بن فرقد قال: سمعت رجلاً سأل أبا عبد الله عليه السلام عن ليلة القدر فقال: أخبرني عن ليلة القدر كانت أو تكون في كل عام؟

فقال له أبو عبد الله عليه السلام: لو رفعت ليلة القدر لرفع القرآن.

باب ١٢٤

العلّة التي من أجلها تنزل

المغفرة على من صام شهر رمضان ليلة العيد

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد السِّيَّارِي عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد قال: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَغْفِرَةَ تَنْزِلُ عَلَى مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ؟

فقال: يَا حَسَنُ إِنَّ الْقَارِ يَجَارُ إِنَّمَا يُعْطَى أَجْرَتُهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ وَ ذَلِكَ لَيْلَةَ الْعِيدِ.

قلت: جعلت فداك فما ينبغي لنا أن نعمل فيها؟

فقال: إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسَلْ وَإِذَا صَلَّيْتَ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ مِنَ الْمَغْرَبِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَقُلْ: يَا ذَا الطَّوْلِ، يَا ذَا الْحَوْلِ يَا ذَا الْجُودِ يَا مُصْطَفِي مُحَمَّدٍ وَ نَاصِرِهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَاغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ نَسَيْتُهُ وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، وَ تَخَرَّ سَاجِداً وَ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ وَ سَلْ حَوَائِجَكَ.

باب ١٢٥

العلّة التي من أجلها لا توقّف العامة لفطر ولا أضحي

١ - حدّثنا محمد بن الحسن قال: حدّثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن السِّيَّارِي عن محمد بن اسماعيل الرازي، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: قلت: جعلت فداك ما تقول في العامة فإنّه قد روي أنّهم لا يوقّفون لصوم!

باب صد و بیست و پنجم ۲۵۹
 سیّاری، از برخی اصحاب از داود بن فرقد، وی گفت: شنیدم که مردی از
 حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید: آیا لیلۃ القدر در هر سال می باشد؟
 حضرت فرمودند: اگر لیلۃ القدر رفع و منتفی شود قرآن هم منتفی می گردد پس
 در هر سال باید باشد.

باب صد و بیست و چهارم

سرّ نازل شدن مغفرت در شب عید فطر بر کسی که ماه رمضان
 را روزه گرفته

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از احمد بن
 محمد سیّاری، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد نقل کرده که وی گفت:
 عرض کردم: فدایت شوم مردم می گویند: آمرزش و مغفرت بر کسی که ماه رمضان را
 روزه گرفته در شب قدر نازل می شود. آیا این کلام صحیح است؟
 حضرت فرمودند: ای حسن، کارگر وقتی از عملش فارغ شد اجرتش را می دهند
 و پایان عمل صائم شب عید است بنابراین در شب عید مغفرت و آمرزش که پاداش
 روزه داران است نازل می شود.

عرض کردم: فدایت شوم، چه عملی سزاوار است در این شب انجام بدهیم؟
 حضرت فرمودند: وقتی آفتاب غروب کرد غسل کن و بعد از خواندن نماز مغرب
 دو دست را بلند کن و بگو: یا ذا الطول، یا ذا الحول، یا ذا الجود، یا مصطفی محمد و
 ناصره صلّ علی محمد و علی اهل بیت و اغفر لی کلّ ذنب احصیته علیّ و نسیته و
 هو عندک فی کتاب مبین.

سپس به سجده برو و صد مرتبه بگو: اتوب الی الله.
 بعد حوائج خود را از خدا بخواه.

باب صد و بیست و پنجم

سرّ موفق نشدن عامّه برای درک فضائل عید فطر و قربان

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیّاری، از محمد بن
 اسماعیل رازی، از حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام، راوی می گوید: عرض کردم فدایت
 شوم: درباره عامّه چه می فرمایید، چه آنکه روایتی را شنیده ایم که ایشان موفق به

فقال لي: أما أنه قد اجيبت دعوة الملك فيهم، قال: قلت: وكيف ذلك جعلت فداك؟

قال: إن الناس لما قتلوا الحسين بن عليّ صلوات الله عليه أمر الله عز وجل ملكاً ينادي: أيتها الأمة الظالمة القاتلة عترة نبيها لا وفقكم الله لصوم ولا فطره.

وفي حديث آخر: لفطر ولا أضحي.

٢ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثني محمد بن يعقوب عن علي بن محمد عمّن ذكره عن محمد بن سليمان عن عبد الله بن الجنيّد الثفليسي عن رزين قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لما ضرب الحسين بن عليّ صلوات الله و سلامه عليه بالسيف فسقط ثم ابتدّر ليقطع رأسه نادى مناد من بطنان العرش: ألا أيتها الأمة المتجبرة الضالة بعد نبيها لا وفقكم الله لأضحي ولا فطر، قال: ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: فلا جرم والله ما وفقوا ولا يوفقون حتى يثور نائر الحسين عليه السلام.

باب ١٢٦

العلّة التي من أجلها يتجدد لآل

محمد صلوات الله عليهم في كل عيد حزن جديد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحسن، عن عمرو بن عثمان عن حنان بن سدير عن عبد الله بن دينار عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: يا عبد الله ما من عيد للمسلمين أضحي ولا فطر إلا وهو يتجدد فيه لآل محمد حزن.

روژه نمی‌شوند آیا این روایت صحیح است؟
حضرت به من فرمودند: توجه کن دعاء ملک و فرشته درباره ایشان به اجابت رسیده.

عرض کردم: فدایت شوم چه دعایی؟
حضرت فرمودند: هنگامی که حضرت حسین بن علی صلوات الله علیهما را شهید کردند حق تعالی فرشته‌ای را مأمور ساخت که نداء کند: ای اُمّت ظالم و قاتل عترت پیامبر خدا شما را برای روزه و درک فطر موفق نکند.
و در حدیث دیگر آمده است که خدا شما را برای درک فطر و قربان موفق نکند.
حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد از کسی که ذکرش نموده از محمد بن سلیمان، از عبد الله بن جنید تفلیسی از رزین، وی می‌گوید:
حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:
هنگامی که حضرت حسین بن علی علیه السلام را با شمشیر زدند و آن جناب روی زمین سقوط کرد، سرعت و شتاب کردند که سر مبارکش را قطع کرده و ببرند منادی در این وقت از جانب عرش نداء داد: ای اُمّت ظالم و ستمگری که بعد از پیامبران گمراه شدید خدا موفقتان نکند که عید قربان و فطر را درک کنید، سپس راوی گفت، امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند موفق نشده و نخواهند شد تا وقتی که منتقم خون حسین علیه السلام قیام کند.

باب صد و بیست و ششم
سز این که در هر عیدی حزن و اندوه برای
آل محمد علیهم السلام تجدید می‌شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحسن، از عمرو بن عثمان، از حنّان بن سدید از عبد الله بن دینار، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
ای عبد الله هیچ عیدی برای مسلمین نمی‌آید چه قربان و چه فطر مگر آنکه برای آل محمد علیهم السلام حزن و اندوه تجدید می‌شود.

قلت: فلم؟

قال: لأنهم يرون حقهم في يد غيرهم.

باب ١٢٧

علة إخراج الفطرة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار، عن معتب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اذهب فاعط عن عيالنا الفطرة واعط عن الرقيق بأجمعهم ولا تدع منهم أحداً فإنك إن تركت منهم إنساناً تخوفت عليه الفوت. فقلت: وما الفوت؟

قال: الموت.

باب ١٢٨

العلة التي من أجلها صار

التمر في الفطرة أفضل من غيره

١ - حدثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن ابن هاشم و أيوب بن نوح و محمد بن عبد الجبار و يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: التمر في الفطر أفضل من غيره؛ لأنه أسرع منفعة وذلك أنه إذا وقع في يد صاحبه أكل منه و قال: نزلت الزكاة وليس للناس أموال، وإنما كانت الفطرة.

باب ١٢٩

العلة التي من أجلها عدل الناس

في الفطرة من صاع إلى نصف صاع

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن

عبداللہ می گوید: عرضه داشتیم برای چه؟
فرمودند: چون می بینند که حقشان در دست دیگری است.

باب صد و بیست و هفتم سز اخراج و دادن زکات فطره حدیث (۱)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از سعد بن عبداللہ، از محمد بن عبداللہ، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار، از معتب، از ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند:

برو بابت عیال و افرادی که نان خور ما محسوب می شوند زکات فطره ایشان را پرداز و همچنین تمام بندگان را منظور کن و زکات فطره آنها را اخراج نما و سعی کن یکی از آنها را از قلم نیاندازی چه آنکه اگر یکی از ایشان را ترک نمایی خوف فوت را بر او دارم.
راوی می گوید: عرض کردم فوت چیست؟
فرمودند: مرگ.

باب صد و بیست و هشتم سز این که دادن خرما در زکات فطره از اشیاء دیگر برتر و بهتر است حدیث (۱)

محمد بن الحسن علیہ السلام از محمد بن الحسن الصفار، از ابن هاشم و ایوب بن نوح و محمد بن عبدالجبار و یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن الحکم، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند: خرما در زکات فطره از سایر اشیاء بهتر و برتر است زیرا سریع تر از همه آنها به مصرف رسیده و از منفعتش بهره مند می شوند چه آنکه خرما به مجرد این که به مستحقش داده شد از آن تناول می کنند بدون هیچ مقدمه ای و نیز حضرت بعد از آن فرمودند: حکم زکات در حالی نازل شد که مردم هیچ مالی نداشتند و بدین ترتیب فقط فطره به آنها تعلق می گرفت نه زکات مال.

باب صد و بیست و نهم سز این که مردم در زکات فطره از پرداخت یک صاع به نیم صاع عدول کردند حدیث (۱)

محمد بن الحسن از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضالہ، از

أبي المغراء عن الحسن الحذاء عن أبي عبد الله عليه السلام أنه ذكر صدقة الفطرة إنها على كل صغير وكبير من حرٍّ أو عبد ذكر أو أنثى صاع من زبيب أو صاع من شعير أو صاع من ذرة، قال: فلمَّا كان في زمن معاوية وخصَّصَ النَّاسَ عدل النَّاسِ ذلك إلى نصف صاع من حنطة.

٢ - وعنه عن حماد بن عيسى عن معاوية بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: في الفطرة جرت السنة بصاع من تمر أو صاع من زبيب أو صاع من شعير فلمَّا كان في زمن عثمان وكثرت الحنطة وقومه النَّاسُ فقال: نصف صاع من برِّ بصاع من شعير.

٣ - وعنه عن علي بن الحسن بن فضال، عن عباد بن يعقوب، عن إبراهيم بن أبي يحيى، عن أبي عبد الله عليه السلام: أن أول مَنْ جَعَلَ مُدَّينَ من البرِّ عدلَ صاع من تمر عثمان.

٤ - حدَّثنا محمد بن الحسن قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد، عن ياسر القمي، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: الفطرة صاع من حنطة أو صاع من تمر أو صاع من زبيب وإنما خفف الحنطة معاوية.

مركز تحقيق كتاب الترمذي باب ١٣٥

الغلة التي من أجلها رُوِيَ

أن الجيران أحق بالفطرة من غيرهم

١ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن إسحاق بن عمار، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: سألته، عن صدقة الفطرة اعطيها غير أهل ولا يتي من فقراء جيرانني؟

ابی المغراء، از حسن حدّاء از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: زکات فطره بر هر صغیر و کبیر، آزاد یا بنده مرد یا زن یک صاع (یک من) از کشمش یا جو و یا ذرت واجب می‌شد و چون در زمان معاویه مردم تنگدست و کم بضاعت شدند از این رو عدول به نیم صاع از گندم کردند.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: در زکات فطره سنت جاری شده به این که یک صاع از خرما یا کشمش و یا جو بپردازند، و چون در زمان عثمان گندم فراوان شد و نزد مردم قیمت پیدا کرد عثمان گفت: نیم صاع از گندم برابر است با یک صاع جو.

حدیث (۳)

محمّد بن حسن از علی بن الحسن بن فضال، از عباد بن یعقوب ^(۱)، از ابراهیم بن ابی یحیی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام، حضرت فرمودند: اولین کسی که دو مُدّ (دو چارک) از گندم را معادل یک من از خرما قرار داد عثمان بود.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصّفّار، از یعقوب بن یزید، از یاسر القمی ^(۲)، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: مقدار زکات فطره یک من گندم یا خرما یا کشمش می‌باشد و معاویه گندم را تخفیف داد و کمتر حساب نمود.

مرکز تحقیقات کامیونر علوم اسلامی
باب صد و سی ام

سرّ این که مروی است همسایه‌ها به زکات فطره از دیگران

سزاوارترند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمار، از حضرت ابی ابراهیم علیه السلام، اسحاق بن عمار می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا زکات فطره را به غیر نزدیکانم یعنی همسایه‌های فقیر خود

۱- عباد بن یعقوب الزّواجنی به فرموده مرحوم علامه در خلاصه عاتق المذهب است.

۲- یاسر القمی خادم الرضا علیه السلام، مرحوم معقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

قال: نعم الجيران أحقّ بها لمكان الشهرة.

باب ١٣١

العلّة التي من أجلها حرّم الله تعالى الكبائر

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال حدثنا أحمد بن أبي عبد الله، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني قال: حدثني أبو جعفر محمد بن علي الرضا قال: حدثني أبي الرضا علي بن موسى قال: سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول: دخل عمرو بن عبيد البصري عليّ أبي عبد الله عليه السلام فلما سلم و جلس عنده تلا هذه الآية قوله تعالى: (الذين يحبّون كبائر الإثم والفواحش) ^(١) ثم أمسك عنه.

فقال له أبو عبد الله: ما أسكتك؟

قال: أحبّ أن أعرف الكبائر من كتاب الله.

فقال: نعم يا عمرو أكبر الكبائر الشرك بالله يقول الله تبارك و تعالى: (إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و مأواه النار)، و بعده الأياس من روح الله لأن الله تعالى يقول: (ولا تيأسوا من روح الله إنه لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون) ^(٢) والأمن من مكر الله لأن الله يقول:

(فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون) ^(٣) و منها عقوق الوالدين؛ لأن الله تعالى جعل العاق جبّاراً شقيّاً و قتل النفس التي حرّم الله إلا بالحقّ

٢- سورة يوسف، الآية (٨٧)

١- سورة النجم، الآية (٣٢)

٣- سورة الاعراف الآية (٩٩)

آیا بدهم؟

حضرت فرمودند: آری، همسایگان سزاوارترند به آن زیرا حالشان ظاهر و روشن است.

باب صد و سی و یکم

سز حرام کردن حق تعالی کبائر را

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسین السعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله، از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام، حضرت فرمودند:

پدرم حضرت علی بن موسی علیه السلام فرمودند: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: عمرو بن عبید بصری بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام وارد شد و وقتی سلام کرد و نزد آن حضرت نشست این آیه را تلاوت کرد: **الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ (آنانکه از گناهان کبیره و فواحش دوری می کنند)** سپس از تکلم امساک کرد و ساکت گردید.

حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: چرا ساکت شدی؟

عرض کرد: دوست دارم از کتاب خدا به معاصی کبیره آگاه شوم.

امام علیه السلام فرمودند: آری ای عمرو بزرگترین کبائر شرک به خدا است، حق تعالی در قرآن می فرماید: **أَنَّهُ مِنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ (کسی که به خدا شرک بیاورد محققاً حق جل و علا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش در دوزخ است).**

و بعد از آن ناامیدی از رحمت خدا است زیرا حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: **وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، أَنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقط کفار از رحمت او مأیوس می باشند).** و در امان بودن از مکر خدا این نیز از معاصی کبیره است چه آنکه حق عزوجل در قرآن می فرماید:

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (از مکر خدا فقط زیانکاران در امانند) دیگر از کبائر عاق والدین شدن است، خداوند تعالی عاق را ستمگر و شقی قرار داده است دیگر قتل نفس است که حق تعالی آن را حرام نموده مگر آنکه به حق باشد

لأنَّ الله تعالى يقول: (فجأوه جهنم خالداً فيها) ^(١) وقذف المحصنات
 لأنَّ الله تعالى يقول (إن الذين يرمون المحصنات المؤمنات
 الغافلات) ^(٢) إلى قوله (لعنوا في الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم) ^(٣) و
 أكل مال اليتيم ظلماً لقوله تعالى (إنما يأكلون في بطونهم ناراً و
 سيصلون سعيراً) ^(٤) والفرار من الزحف لأنَّ الله تعالى يقول: (و من
 يولهم يومئذ دبره إلا متحرفاً لقتال أو متحيزاً إلى فئة فقد باء
 بغضب من الله و مأواه جهنم و بشس المصير) ^(٥) و أكل الربا لأنَّ الله
 عزَّ وجلَّ يقول: (الذين يأكلون الربا لا يقومون إلا كما يقوم الذي
 يتخبطه الشيطان من المس و السحر) ^(٦) لأنَّ الله تعالى يقول: (ولقد
 علموا لمن اشتراه ماله في

الآخرة من خلاق) ^(٧) والزنا؛ لأنَّ الله تعالى يقول: (و من
 يفعل ذلك يلق أثاماً يضاعف له العذاب يوم القيامة
 ويخلد فيه مهاناً إلا من تاب) ^(٨) واليسمين الغموس

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| ١- سورة النساء، الآية (٩٣) | ٢- سورة النور، الآية (٢٣) |
| ٣- سورة النور، الآية (٢٣) | ٤- سورة النساء، الآية (١٠) |
| ٥- سورة الانفال، الآية (١٦) | ٦- سورة البقرة، الآيات: ٢٧٥، |
| ٧- سورة البقرة، الآيات: ١٠٢، | ٨- سورة الفرقان، الآية: ٦٨. |

چه آنکه در قرآن می فرماید:

فجأوه جهنم خالداً فيها (قاتل را به جهنم می برند و در آن همیشه خواهد بود) دیگر نسبت ناروا به زنان عقیفه دادن است زیرا حق جل و علا می فرماید: **انّ الذين يرمون المحصنات المؤمنات الغافلات.... تا آن جا که می فرماید: لعنوا في الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم** (آنانکه زنان مؤمنه عقیفه را که بی خبرند از هر نسبت ناروائی، به فواحش نسبت می دهند.... تا آن جا که فرموده: ایشان در دنیا و آخرت ملعون و دور از رحمت حق بوده و عذابی بزرگ دارند).

دیگر خوردن مال یتیم به ظلم می باشد به خاطر فرموده حق تعالی: **انما يأكلون في بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً** (آنانکه اموال یتیمان را می خورند در شکم خود آتش جهنم را فرو می برند و به زودی در آتش شعله ور خواهند افتاد). دیگر فرار از جهاد است، خداوند در قرآن می فرماید:

و من يؤلهم يومئذ ذُبّره الا متحرّفاً لقتالٍ او متحيّزاً الى فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بش المصير (هر کسی در روز جنگ به آنها پشت نمود و فرار کرد به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ است که بدترین منازل است مگر آنکه از میمنه به میسره و یا از قلب به جناح برای مصالح جنگی رود یا از فرقه ای به یاری فرقه دیگر شتابد).

دیگر: خوردن ربا است، خداوند متعال در قرآن می فرماید: **الذين يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس** (کسانی که ربا می خورند در قیامت از قبرها برنخیزند جز به مانند آن که به وسوسه و فریب شیطان مخبط و دیوانه شده باشد).

دیگر از کبائر سحر می باشد زیرا حق تعالی در قرآن فرموده: **ولقد علموا لمن اشتراه ماله في الآخرة من خلاق** (محققاً می دانستند که هر که این معامله را بنماید «سحر کند» در آخرت اصلاً بهره نیابد).

دیگر از کبائر زنا است زیرا حق تعالی در قرآن می فرماید: **و من يفعل ذلك يلق اثمًا يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهاناً الا من تاب** (هر کس چنین کند «مبادرت به زنا ورزد» کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت مضاعف شود و با ذلّت و خواری به دوزخ مخلد گردد).

دیگر از کبائر: قسم و سوگند دروغی است که قسم خورنده با آن خود را در گناه فروبرد چه آنکه حق تعالی می فرماید:

لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول: (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) ^(١) والغلول، يقول الله عزَّوجلَّ: (وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) ^(٢) ومنع الزكاة المفروضة؛ لأنَّ الله تعالى يقول: (فَتَكْوِيْ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ) ^(٣) وشهادة الزور وكتمان الشهادة؛ لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول: (وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ) ^(٤) وشرب الخمر؛ لأنَّ الله عزَّوجلَّ عدلٌ بها عبادة الأوثان وترك الصلاة متعمداً؛ لأنَّ رسول الله ﷺ قال: من ترك الصلاة متعمداً فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسول الله ﷺ ونقض العهد وقطيعة الرحم؛ لأنَّ الله عزَّوجلَّ يقول: (أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) ^(٥) قال: فخرج عمرو وله صراخ في بكائه وهو يقول: هلك من قال برأيه و نازعكم في الفضل والعلم.

٢ - حدثنا أحمد بن الحسن قال: حدثنا أحمد بن يحيى قال:

حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدثنا محمد بن

٢- سورة آل عمران الآية: ١٦١.

٢- سورة البقرة، الآية: ٢٨٣.

١- سورة آل عمران، الآية: ٧٧.

٣- سورة التوبة، الآية: ٣٥.

٥. سورة الزعد، الآية (٢٥)

اِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَاِيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيْلًا اُولٰٓئِكَ لَا اخْلَاقَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ (کسانی که با عهد و قسم هایشان ثمن اندکی عائدشان می شود در آخرت بهره ای ندارند).

دیگر از کبائر خیانت است، خداوند عزوجل در قرآن می فرماید:
وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (کسی که خیانت و نادرستی کند او را با خیانتش روز قیامت حاضر می کنند)

دیگر از کبائر ندادن زکات واجب است چه آنکه خدا در قرآن می فرماید:
فَتَكُوْنُ بِهَا جُبَاهُمْ وِجْنُوبُهُمْ (پس داغ کنند با آب طلا و نقره های گداخته پیشانی و پهلویهای آنها را)

دیگر از کبائر شهادت دروغ و کتمان شهادت می باشد زیرا خدای عزوجل می فرماید:

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَاَنَّهُ اَتَمَّ قَلْبِهٖ (کسی که شهادت را کتمان کند پس دلش عصیان و گناهکار می باشد).

دیگر از کبائر شرب خمر است زیرا حق تعالی عبادت او ثان و بت ها را معادل و قرین آن قرار داده است (۱).

و دیگر از کبائر ترک عمدی نماز می باشد زیرا رسول خدا ﷺ فرمود:
مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللّٰهِ وَ ذِمَّةِ رَسُوْلِهِ (کسی که نماز را عمداً ترک کند از ذمه خدا و رسولش دوری جست).

دیگر از کبائر نقض عهد و قطع رحم است چه آنکه خداوند عزوجل می فرماید:
اُولٰٓئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (اینان را لعن و منزلگاه عذاب دوزخ نصیب است)

فرمود: عمرو بن عبید بصری از نزد امام علیؑ بیرون رفت درحالی که با صدای بلند می گریست و می گفت: هلاک شد کسی که به رأی خود اخذ نمود و با شما در فضل و علم به منازعه برخاست.

حدیث (۲)

احمد بن الحسن از احمد بن یحیی، از بکر بن عبداللّه بن حبیب، از محمد بن

۱- در سوره مائده آیه (۹۰) می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.

عبدالله قال: حدثنا علي بن حسان عن عبدالرحمان بن بكير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الكبائر سبع.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام: أن رسول الله ﷺ قال: تاركوا الترك ما تركوكم، فإن كلبهم شديد، و كلبهم خسيس.

٤ - أبي رحمه الله قال: سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم عن عبدالله بن حماد، عن شريك عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ لا تسبوا قريشاً، ولا تبغضوا العرب، ولا تذلوا الموالي، ولا تساكنوا الخوز ولا تزوجوا إليهم، فإن لهم عرقاً يدعوهم إلى غير الوفاء.

٥ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف، عن محمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن عبدوس بن أبي عبيدة قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: أول من ركب الخيل إسماعيل وكانت وحشية لا تركب فسخرها الله تعالى على إسماعيل من جبل منى، وإنما سُميت الخيل العراب؛ لأن أول من ركبها إسماعيل.

٦ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن عاصم عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألت عن الرجل يفترى على الرجل من جاهلية العرب؟ قال: يضرب حداً.

عبدالله، از علی بن حسان، از عید الرحمن بن بکیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام،
حضرت فرمودند:
کبائر هفت تا است.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از
مسعدة بن صدقة از جعفر بن محمد، از پدران گرامش علیهم السلام، فرمودند: رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قوم ترک را مادامی که شما را رها کرده و به شما کاری ندارند
رهایشان نمایید چه آنکه سگ ایشان سخت و پست می باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن حماد،
از شریک، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن جناب فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند:

قریش را سب نکرده و دشنام ندهید و با عرب بغض نوزید و موالی و
ولی نعمت ها را خوار نکنید و در خوزستان ساکن نشده و با اهالی آن ازدواج ننمایید
زیرا تعصب و رگی در آنها است که ایشان را بی وفاء نموده است.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن
معروف، از محمد بن سنان از طلحة بن زید، از عبدوس بن ابی عبیده، وی می گوید: از
حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

اولین کسی که بر اسب نشست جناب اسماعیل بود، اسب حیوان وحشی بود که
مرکوب قرار نمی گرفت و کسی نمی توانست بر پشتش سوار شود، خداوند متعال
این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسماعیل رام نمود و به خاطر این اسبها را
عرب (منسوب به عرب) نامیده اند که اولین کسی که آنها را سوار شد اسماعیل بود
که از عرب می باشد.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از عاصم، از
ابی بکر حضرمی وی می گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی به مردی
دیگر افتراء زده و گفته است این کار را که کرده یا این کلام را که گفته از جهل و نادانی
عرب بودنش می باشد، حکم چیست؟

حضرت فرمودند: باید افتراء زننده را حد زد.

قلت: حدّا؟

قال: نعم، إنّه يدخل على رسول الله ﷺ.

٧ - حدّثنا الحسين بن أحمد رحمه الله عن أبيه، عن محمّد بن أحمد بن محمّد عن الأصمغ، عن بعض أصحابنا، عمّن رواه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمع أبو عبد الله رجلاً من قريش يكلم رجلاً من أصحابنا فاستطال عليه القرشي بالقرشيّة واستخزى الرجل لقرشيّته، فقال له أبو عبد الله عليه السلام: أجِبْهُ فَإِنَّكَ بِالْوَلَايَةِ أَشْرَفَ مِنْهُ نَسَباً.

٨ - وبهذا الإسناد عن محمّد بن أحمد، عن إبراهيم بن هاشم، عن جعفر بن محمّد بن إبراهيم الهمداني عن العباس بن العاص، عن إسماعيل بن دينار يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: إفتخر رجلان عند أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أتفتخران بأجساد بالية وأرواح في النار، إن يكن لك عقل فإنّ لك خلقاً، وإن يكن لك تقوى فإنّ لك كرمًا، وإلاّ فالحمار خير منك، ولست بخير من أحدٍ.

٩ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار، عن يونس بن عبد الرحمن يرفعه قال: قال لقمان لابنه: يا بني، اختر المجالس على عينيك، فإنّ رأيت قوماً يذكرون الله عزّ وجلّ فاجلس معهم فإنّك إن تك عالماً ينفعك علمك ويزيدونك علماً، وإن كنت جاهلاً علّموك،

عرض کردم: او را حدّ بزنند؟

فرمود: آری وی با این کلامش پیامبر ﷺ را معیوب نموده است.

حدیث (۷)

حسن بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از محمد بن احمد بن محمد، از اصبع، از برخی اصحاب، از کسی که روایت کرده، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید:

حضرت ابو عبد الله علیه السلام از مردی از قریش شنیدند که با شخصی از اصحاب ما سخن می گفت، مرد قرشی به واسطه قرشی بودنش خود را بر آن مرد برتری داده و بر او تفوق می جست و آن شخص در مقابل قرشی بودن وی خویش را خوار و ذلیل می پنداشت، حضرت به او فرمودند:

جواب او را بده چه آنکه تو به واسطه داشتن ولایت و محبت ما از حیث نسب شریف تر از وی می باشی.

حدیث (۸)

با همان اسناد، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن محمد بن ابراهیم همدانی، از عباس بن عاص، از اسماعیل بن دینار مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرد که امام علیه السلام فرمودند:

در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر با هم بحث کرده و بر یکدیگر تفاخر می نمودند.

حضرت فرمودند: آیا به این جسدهایی که پوسیده شده و ارواحی که در دوزخ قرار می گیرند افتخار می کنید، سپس یکی از آن دو را مخاطب قرار داده و به او فرمودند:

اگر عقل صحیح و سالم داشته باشی می توان گفت: خلقتی ممدوح و قابل افتخار داری یا اگر تقوی و پرهیزکاری داشته باشی کرامت داری و می توانی با آن افتخار نمایی و اگر هیچ یک از این دو را نداشته باشی درازگوش از تو بهتر است و از آخدی بهتر نخواهی بود.

حدیث (۹)

محمد بن الحسن، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن مرفوعاً نقل کرده که جناب لقمان به فرزندش گفت:

فرزندم مجالس و محافل را بیازما و نیک بنگر اگر جماعتی را دیدی که به یاد خداوند عزوجل هستند با ایشان بنشین زیرا اگر عالم باشی این مجلس علم تو را زیاد می کند و اگر جاهل باشی، تو را عالم می گرداند و شاید خداوند رحمتش را

و لعلّ الله أن يصلهم برحمة فتعمّك معهم، وإذا رأيت قوماً لا يذكرون الله فلا تجلس معهم، فإنّك إن تك عالماً لا ينفعك علمك، وإن تك جاهلاً يزيدونك جهلاً، و لعلّ الله أن يصلهم بعقوبة فتعمّك معهم.

١٥ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن حمّاد بن عيسى عن حريز بن عبد الله عن زرارة و محمّد بن مسلم و بريد العجلي قالوا: قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام: إنّ لي إبناً قد أحبّ أن يسألك عن حلال و حرام لا يسألك عمّا لا يعنيه؟

قال: فقال، و هل يسأل الناس عن شيء أفضل من الحلال والحرام.

١١ - حدّثنا أحمد بن محمّد، عن أبيه عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة بعث الله عزّ وجلّ العالم والعابد فإذا وقف بين يدي الله عزّ وجلّ قيل للعابد: انطلق إلى الجنة و قيل للعالم: قف تشفع للناس بحسن تأديبك لهم.

١٢ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن علي بن محمّد القاساني عن القاسم بن محمّد الاصفهاني، عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا رأيتم العالم مُحِبّاً للدنيا فاتّهموه على دينكم فإنّ كلّ مُحِبٍّ يحوط بما أحبّ، و قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام لا تجعل بيني و بينك عالماً مفتوناً بالدنيا فيصدّك عن طريق محبّتي فإنّ أولئك قُطَاع طريق عبادي المريرين، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتي من قلوبهم.

شامل ایشان کند و تو را نیز مشمول آن قرار دهد و اگر گروهی را دیدی که از یاد خدا غافل و بی خبرند با ایشان مجالست مکن زیرا اگر عالم باشی، علم تو نفعی به تو نمی رساند و اگر جاهل باشی این مجلس جهل تو را زیاده تر می کند و شاید عقوبت حق تعالی به ایشان رسیده و تو را تیز فراگیرد.

حدیث (۱۰)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از زراره و محمد بن مسلم و برید عجل، ایشان گفتند: شخصی محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فرزندی دارم که دوست دارد از شما راجع به حلال و حرام سؤال کند، وی از چیزی که قصد آن را ندارد از شما سؤال نمی کند؟

راوی می گوید: امام علیه السلام فرمودند: آیا مردم از چیزی برتر از حلال و حرام سؤال می کنند؟

حدیث (۱۱)

احمد بن محمد، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از کسی که ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حضرت فرمودند:

روز قیامت خداوند عزوجل عالم و عابد را مبعوث نموده و هر دو در مقابل حق می ایستند به عابد گفته می شود: به بهشت برو و به عالم فرمان داده می شود بایست و به واسطه حسن تأدیب و تربیتی که مردم را نمودی آنها را شفاعت کن.

حدیث (۱۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن محمد کاشانی، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

هرگاه دیدید که عالم و دانشمندی محب دنیا است به او بهتان بزنید زیرا هر محبی احاطه می شود به هر چه که دوست دارد.

و خداوند عزوجل به جناب داود علیه السلام وحی فرمود که بین من و بین خودت عالمی را که فریفته دنیا شده است واسطه قرار مده زیرا او تو را از طریق محبت من باز می دارد چه آنکه این گونه از اشخاص قطاع الطريق بندگان من هستند، کوچک ترین کاری که من درباره ایشان انجام می دهم آن است که شیرینی مناجات با خود را از دلهایشان می برم.

١٣ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل بن بزيح، عن جعفر بن بشير، عن أبي حصين، عن أبي بصير عن أحدهما عليه السلام قالوا: لا تُكذِّبُوا بحديثٍ أتاكم به مُرجئي ولا قَدري ولا خارجي نَسَبَهُ إلينا، فإنَّكم لا تدرون لعلَّه شيء من الحقِّ فتكذَّبوا الله عزَّ وجلَّ فوق عَرْشِهِ.

١٤ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله عن محمد بن الوليد والسَّندي بن محمد عن أبان بن عثمان الأحمر عن محمد بن بشير وحرير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إِنَّه ليس شيء أشدَّ عليَّ من إختلاف أصحابنا؟

قال: ذلك من قِبَلِي.

١٥ - حَدَّثَنَا محمد بن الحسن قال: حَدَّثَنَا محمد بن الحسن الصفَّار عن أحمد بن محمد عن ابن سنان عن أبي أيوب الخزاز عمَّن حَدَّثَهُ عن أبي الحسن عليه السلام قال: إختلاف أصحابي لكم رحمة، وقال: إذا كان ذلك جَمَعْتُكُمْ على أمر واحد، وسُئِلَ عن إختلاف أصحابنا؟

فقال عليه السلام: أنا فعلت ذلك بكم لو اجتمعتم على أمر واحد لأُخَذَ بِرِقابِكُمْ.

١٦ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار عن الحسن بن علي بن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألتَه عن مسألة فأجابني قال: ثُمَّ جاء رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابني ثُمَّ جاء رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابني

حدیث (۱۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از جعفر بن بشیر، از ابی حصین، از ابی بصیر از امام باقر یا امام صادق علیه السلام، نقل کرده که فرمودند:

حدیثی را که مرجئی مذهب یا قدری مسلک و یا خارجی مرام برای شما آورد و نسبت آن را به ما داد تکذیب نکنید زیرا شما نمی دانید شاید حدیث حق و صحیح باشد آن وقت بدین ترتیب حق عزوجل را در فوق عرشش تکذیب کرده اید.

حدیث (۱۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن ولید و سندی بن محمد، از ابان بن عثمان احمر، از محمد بن بشیر و حریر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حریر می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: امری بر من سخت تر از این نیست که بین اصحاب ما اختلاف می باشد؟

امام علیه السلام فرمودند: این اختلاف از جانب من بوده و من بین آنها اختلاف انداخته ام.

حدیث (۱۵)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابی ایوب خزازی، از کسی که برای او حدیث را از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده، امام علیه السلام فرمودند:

اختلاف بین اصحاب من برای شما رحمت است و نیز فرمودند: هنگامی که اصحاب من پیشان اختلاف باشد من شما را بر امر واحدی متفق خواهم نمود.

و از آن جناب راجع به اختلاف اصحاب و سبب آن پرسیدم؟ حضرت فرمودند: من این اختلاف را بین اصحاب انداخته ام و جهتش آن است اگر متفق باشید و بین شما اختلافی نباشد دشمنان گردنتان را خواهند زد.

حدیث (۱۶)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، زراره می گوید: از آن حضرت مسئله ای را سؤال کردم و ایشان جوابم را دادند، سپس مردی آمد و از همان مسئله پرسید و حضرت برخلاف جوابی که به من داده بودند به او دادند، بعد مردی دیگر آمد و از همان مسئله جویا شد و امام جوابی برخلاف جوابی که به من

و أجاب صاحبي، فلمّا خرج الرجلان قلت: يا بن رسول الله رجلان من أهل العراق من شيعتك قدما يسألان فأجبت كلّ واحد منها بغير ما أجبت به الآخر!

قال: فقال: يا زرارة إنّ هذا خير لنا و أبقى لنا ولكن ولو اجتمعتم على أمر واحد لقصدكم الناس ولكن أقلّ لبقائنا و بقائكم.

قال: فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: شيعتكم لو حملتموهم على الاسنة أو على النار لمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين؟! قال: فسكت، فاعدت عليه ثلاث مرّات فأجابني بمثل أيّيه.

باب ١٣٢

العلّة التي من أجلها جعل

الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن الحسن بن عليّ بن فضال، عن أبي المغراء، عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يزال الدّين قائماً ما قامت الكعبة.

مركز تحقيق كامبريدج

باب ١٣٣

العلّة التي من أجلها وُضِعَ البيت

١ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو عطلّ الناس الحجّ لوجب على الإمام أن يُجبرهم على الحجّ إن شاءوا و إن أبوا؛ لأنّ هذا البيت إنّما وُضِعَ للحجّ.

و آن مرد قبلی داده بودند به وی دادند و وقتی این دو مرد بیرون رفتند عرض کردم: ای فرزند رسول خدا دو نفر از اهل عراق که از شیعیان شما بودند محضرتان مشرف شده و از مسئله‌ای سؤال کردند و شما به هر کدام جوابی دادید غیر از جواب دیگری؟!

فرمودند: ای زرارہ این عمل برای ما خیر و موجب بقاء ما می باشد، اگر شما بر یک امر متفق باشید دشمنانتان قصد شما را نموده و بقاء شما و ما را مختل می کنند. زرارہ می گوید: محضر امام علی (علیه السلام) عرضه داشتیم: شما اگر شیعیان را بر نیزه ها و آتش حمل و امر نمایید ایشان بر همان فرمان شما عمل می نمایند پس چرا از نزد شما که بیرون می آیند با هم اختلاف دارند؟ زرارہ می گوید: امام علی (علیه السلام) جوابی به من ندادند، به ناچار سؤال را تا سه بار تکرار نمودم و بالاخره همان جوابی را که پدرشان داده بودند به من دادند.

باب صد و سی و دوم

سز این که حق تعالی کعبه و بیت الحرام را برای مردم پابرجا و

قائم قرار داده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن حسین لؤلؤیی از حسن بن علی بن فضال، از ابی المغراء از ابوبصیر از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام)، حضرت فرمودند: پیوسته دین قائم و برجا است تا مادامی که کعبه سرپا می باشد.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
باب صد و سی و سوم

سز وضع و قرار داده شدن بیت الله الحرام

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید (علیه السلام) می گوید: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان، از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام)، حضرت فرمودند: اگر مردم حج را تعطیل کنند بر امام است که آنها را بر رفتن حج مجبور کند چه بخواهند و چه اباء و امتناع ورزند زیرا این بیت برای انجام حج فقط وضع شده است.

باب ١٣٤

العلّة التي من أجلها وُضِعَ البيتُ وَسَطَ الأرضِ

١ - حدثنا عليّ بن أحمد بن موسى رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان: إنَّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علّة وُضِعَ البيت وَسَطَ الأرضِ، لأنّه الموضع الذي من تحته دُحِيتِ الأرض و كُلُّ رِيح تهبُّ في الدّنيا فإنّها تخرج من تحت الركن الشامي وهي أوّل بُقْعَةٍ وُضِعَتْ في الأرض؛ لأنّها الوسط ليكون الفرض لأهل المشرق والمغرب سواء.

باب ١٣٥

العلّة التي من أجلها لم

يكن ينبغي أن يوضع لدور مكة أبواب

١ - أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير، عن حمّاد بن عثمان الناب، عن عبيد الله بن علي الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن قول الله تعالى (سواء العاكف فيه والباد)^(١) فقال: لم يكن ينبغي أن يصنع على دور مكة أبواب؛ لأنّ للحجاج أن ينزلوا معهم في دورهم في ساحة الدار حتى يقضوا مناسكهم، وإنَّ أوّل من جعل لدور مكة أبواباً معاوية.

باب ١٣٦

العلّة التي من أجلها سُمِّيت مكة مكة

١ - حدثنا عليّ بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل

باب صد و سی و چهارم

سز این که بیت الله الحرام در وسط زمین قرار داده شده

حدیث (۱)

علی بن احمد بن موسی رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کرده بودم مرقوم فرمودند:

علت وضع و قرار دادن بیت در وسط کره زمین آن است که وسط زمین نقطه‌ای بود که از زیر آن زمین کشیده شد و هر بادی در دنیا از آن جا می‌وزد، سپس در مقام توضیح فرمودند:

زمین از زیر رکن شامی که اولین بقعه‌ای بود که در زمین قرار داده شد خارج گردید چه آنکه رکن شامی نقطه وسط زمین است و بدین ترتیب اهل مشرق و مغرب در انجام فریضه حج با هم مساوی هستند.

باب صد و سی و پنجم

سز این که سزاوار نیست برای خانه‌های مکه درب قرار دهند

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام می‌فرماید:

سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله دو فرزند محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان ثاب از عبیدالله بن علی حلبی، از حضرت ابو عبدالله علیه السلام، حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه: سواء العاکف فیہ والباد (اهل آن شهر و بادیه‌نشینان را یکسان قرار دادیم) پرسیدم؟ حضرت فرمودند: سزاوار نیست که برای خانه‌های مکه درب قرار دهند زیرا حجاج می‌توانند در خانه‌های اهالی مکه فرود آیند تا وقتی که از انجام مراسم فارغ شوند و اولین کسی که برای خانه‌های مکه درب قرار داد معاویه می‌باشد.

باب صد و سی و ششم

سز نامیده شدن مکه معظمه به مکه

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد بن علیه السلام از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل

البرمكي عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحافي، عن محمد بن سنان: أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه في ما كتب من جواب مسائله سميت مكة مكة لأن الناس كانوا يمكنون فيها وكان يقال لمن قصدها قد مكأ وذلك قول الله عز وجل: (و ما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاء و تصديعة)^(١) فالمكاء: التصفير، والتصديعة: صفق اليدين.

باب ١٣٧

العلّة التي من أجلها سميت مكة بكّة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسن، عن جعفر بن بشير عن العزمي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما سميت مكة بكّة؛ لأنّ الناس يتباكون فيها.

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام لمّ سميت الكعبة بكّة؟

فقال: ليكاء الناس حولها وفيها.

٣ أبي رحمه الله قال: حدثنا إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد عن علي بن النعمان، عن سعيد بن عبد الله الأعرج عن أبي عبد الله قال: موضع البيت بكّة، والقرية مكة.

برمکی از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف^(۱)، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل وی مرقوم فرمودند: مکه را از این جهت مکه نامیده اند که مردم در آن جا فریاد می زدند و هر کسی که آن جا را قصد می کرد می گفتند فلانی فریاد کشید و به همین معنا آمده است فرموده حق تعالی در قرآن شریف:

و ما كان صلاتهم عند البيت الا مكاء و تصدیه (نمازشان در بیت الله چیزی غیر از فریاد و کف زدن نبود)

پس «مکاء» تصغیر و فریاد باشد و «تصدیه» کف زدن را گویند.

باب صد و سی و هفتم

سر نامیده شدن مکه به نام بکه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از جعفر بن بشیر، از عزرمی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: مکه را به خاطر این بکه نامیدند که مردم در آن تباکی و زاری می کنند.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسن سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: چرا کعبه را بکه خوانده اند؟ حضرت فرمودند: زیرا مردم در آن و در اطرافش می گریند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از ادريس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از سعید بن عبدالله اعرج، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مکانی که بیت قرار دارد بکه است و شهر را که مسجد الحرام در آن است مکه گویند.

۱- قاسم بن ربیع صحاف، از اهل کوفه بوده و به فرموده علامه (ره) در خلاصه وی غالی و در حدیثش ضعیف و غیر قابل اعتناء است.

- ٤ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن فضالة عن أبان عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما سُميت مكة بكَّة؛ لأنه يبكُّ بها الرجال والنساء والمرأة تصلِّي بين يديك وعن يمينك وعن شمالك (و عن يسارك) و معك ولا بأس بذلك إنما يكره في سائر البلدان.
- ٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام لِمَ سُميت مكة بكَّة؟ قال: لأنَّ النَّاسَ يُبَكُّ بعضهم بعضاً فيها بالأيدي.

باب ١٣٨

العلَّة التي من أجلها سُميت الكعبة كعبة

- ١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عليه السلام عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الحسين البرقي عن عبد الله بن جبلة عن معاوية بن عمار عن الحسن بن عبد الله عن آبائه عن جدّه الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السَّلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسألوه عن أشياء فكان فيما سألوه عنه أن قال له أحدهم: لأي شيء سُميت الكعبة كعبة؟

فقال النبي صلى الله عليه وآله: لأنها وسط الدنيا.

- ٢ - وروي عن الصادق عليه السلام أنه سئل لِمَ سُميت الكعبة كعبة؟

قال: لأنها مربَّعة.

فقيل له: ولم صارت مربَّعة؟

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفاق از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان از فضیل، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مگه را به خاطر آن بگه نامیده‌اند که مردان و زنان در آن می‌گیرند و در آنجا اشکالی ندارد که زن جلو یا راست و یا چپ و یا در عرض شما (که مرد هستید) بایستد و نماز بخواند ولی در سائر شهرها این عمل مکروه است.

حدیث (۵)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: برای چه مگه به بگه موسوم شده است؟ حضرت فرمودند: زیرا بعضی از مردم برخی دیگر را در آنجا باده‌ستها می‌گریانند.

باب صد و سی و هشتم

سز نامیده شدن کعبه به کعبه

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسین برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش از جد بزرگوارش حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، آن جناب فرمودند: چند نفر یهودی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و از آن سرور از اشیایی سؤال کرده و در ضمن سؤالاتی که کردند یکی از ایشان پرسید: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده است؟

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زیرا در وسط دنیا واقع شده است.

حدیث (۲)

از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد: برای چه کعبه، کعبه نامیده شده؟ حضرت فرمودند: زیرا چهار گوش می‌باشد. محضر مبارکش عرض شد: برای چه چهار گوش می‌باشد؟

قال: لأنها بحذاء البيت المعمور وهو مربع.
 فقيل له: ولم صار البيت المعمور مربعاً؟
 قال: لأنه بحذاء العرش وهو مربع.
 فقيل له: ولم صار العرش مربعاً؟
 قال: لأن الكلمات التي بني عليها الاسلام أربع وهي: سبحان الله
 والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر.

باب ١٣٩

العلّة التي من أجلها سُقي بيت الله الحرام

١ - أخبرني علي بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد عن حمدان بن
 الحسين عن الحسين بن الوليد، عن حنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لم
 سُمّي بيت الله الحرام؟
 قال: لأنه حرّم على المشركين أن يدخلوه.

باب ١٤٠

العلّة التي من أجلها سُقي البيت العتيق

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن
 الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائد عن أبي خديجة عن
 أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم سُمّي البيت العتيق؟
 قال: إن الله عز وجل أنزل الحجر الأسود لآدم من الجنة وكان البيت
 دُرّة بيضاء فَرَفَعَهُ اللهُ إلى السماء وبقي أشهُ فهو بحيال هذا البيت يَدْخُلُهُ كُلُّ
 يوم سبعون ألف ملك لا يرجعون إليه أبداً فأمر الله إبراهيم وإسماعيل
 ببنيان على القواعد، وإنما سُمّي البيت العتيق؛ لأنه أُعْتِقَ من الغرق.

حضرت فرمودند: زیرا محاذی بیت المعمور است و آن چهارگوش می باشد.
عرض شد: برای چه بیت المعمور چهارگوش است؟
حضرت فرمودند: زیرا محاذی عرش است و آن چهارگوش می باشد.
محضر مبارکش عرض شد: چرا عرش مربع است؟
فرمودند: زیرا کلماتی که اسلام بر آن بنا شده چهارتا است و آنها عبارتند از:
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر.

باب صد و سی و نهم

سر نامیده شدن بیت الله الحرام به این نام

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از حنان، وی می گوید: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتیم: چرا بیت الله الحرام به این نام موسوم گردیده؟
حضرت فرمودند: زیرا بر مشرکین حرام است در آن داخل شوند.

باب صد و چهلیم

سر نامیده شدن بیت عتیق به این نام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی الوشاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید:
محضر مبارکش عرض کردم: برای چه بیت العتیق به این نام موسوم شده است؟
حضرت فرمودند: خداوند عز و جل از بهشت برای جناب آدم علیه السلام حجر الاسود را فرو فرستاد و بیت مرواریدی سفید و درخشان بود، حق عز و جل آن را به آسمان برد و نشانه اش بجا ماند که محاذی و در مقابل این بیت که به آسمان برده شد قرار گرفت، در هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش گشته و از آن برنمی گردند پس خداوند متعال حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را مأمور ساخت که پایه های بیت رادر همان جا که نشانه باقی مانده بود بسازند و بیت را به خاطر این بیت عتیق گویند که از غرق شدن در سیل و آبها رها گردیده است.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ: لِأَيِّ شَيْءٍ سَمَّاهُ اللَّهُ الْعَتِيقَ؟

قَالَ: لَيْسَ مِنْ بَيْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَسَكَّانٌ يَسْكُونُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَا يَسْكُنُهُ أَحَدٌ وَلَا رَبٌّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ الْحَرَامُ، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ قَبْلَ الْخَلْقِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ فَدَحَاها مِنْ تَحْتِهِ.

٣ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ الْبَيْتُ الْعَتِيقَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ بَيْتٌ حُرٌّ عَتِيقٌ مِنَ النَّاسِ وَلَمْ يَمْلِكْهُ أَحَدٌ.
٤ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ (أَبِيهِ) عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْبَيْتُ الْعَتِيقَ؛ لِأَنَّهُ أُعْتِقَ مِنَ الْغَرَقِ وَاعْتَقَ الْحَرَمُ مَعَهُ، كَفَّ عَنْهُ الْمَاءُ.

٥ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّوِيلِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، عَنْ ذَرِيحِ بْنِ يَزِيدٍ الْمُحَارِبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَغْرَقَ الْأَرْضَ كُلَّهَا يَوْمَ نُوحٍ إِلَّا الْبَيْتَ فَيَوْمَئِذٍ سُمِّيَ الْعَتِيقَ؛ لِأَنَّهُ أُعْتِقَ يَوْمَئِذٍ مِنَ الْغَرَقِ فَسُقِلَتْ لَهُ: أَصْبَعَدَ إِلَى السَّمَاءِ؟

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ، از محمد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس جمیعاً از محمد بن احمد، از یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن علی مروان بن مسلم، از ابی حمزه ثمالی، وی گفت، محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام در مسجد الحرام بودم، به ایشان عرض کردم: برای چه حق تعالی کعبه را بیت العتیق نامیده است؟

حضرت فرمودند: هیچ خانه‌ای را خداوند متعال روی زمین بنا نکرده مگر آنکه برایش صاحب و ساکنی قرار داده مگر این بیت زیرا احدی در آن ساکن نیست و صاحبی ندارد مگر حق تبارک و تعالی و نیز فرمود: خداوند عزّوجلّ این بیت را پیش از خلقت مخلوقات آفرید، پس از آن زمین را ایجاد کرد و از زیر آن کشید و پهن نمود.

حدیث (۳)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از سعد بن عبداللہ، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حمّاد از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، راوی می‌گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: برای چه بیت را بیت العتیق نامیده‌اند؟ حضرت فرمودند: زیرا خانه‌ای است آزاد و رها از مردم و احدی مالکش نیست.

حدیث (۴)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ، از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از سعید اعرج، از حضرت ابی عبداللہ علیه السلام، حضرت فرمودند: بیت را به خاطر این بیت العتیق نامیده‌اند که از غرق آزاد و رها گشته و حرم نیز با آن در این جهت همراه است، آب از بیت و حرم خود را بازداشته و آنها را در خویش غرق ننموده است.

حدیث (۵)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمد، از علی بن الحسن الطویل، از عبداللہ بن مغیره از ذریح بن یزید محاری، از حضرت ابی عبداللہ علیه السلام، آن حضرت فرمودند:

خداوند عزّوجلّ در عصر نوح تمام نقاط زمین را در آب غرق فرمود مگر بیت را پس همان روز این بقعه بیت عتیق نامیده شد چه آنکه در آن روز از غرق رها و آزاد گشت.

راوی می‌گوید: عرضه داشتم: آیا این بقعه در آن روز به آسمان رفت تا از غرق

فقال: لا، لَمْ يَصِلْ إليه الماء و رفع عنه.

باب ١٤١

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَ الْحَطِيمُ حَطِيمًا

- ١ - حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ معاوية بن عمار قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحطيم؟ فقال: هو ما بين الحجر الأسود و باب البيت. قال: و سألتَه لِمَ سُمِّيَ الحطيم؟ قال: لَأَنَّ النَّاسَ يَحْطِمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا هُنَا لَكَ.

باب ١٤٢

عَلَّةُ وَجُوبِ الْحَجِّ وَالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ وَ جَمِيعِ الْمَنَاسِكَ

- ١ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّازِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَتُوبَ عَلَى آدَمَ عليه السلام أَرْسَلَ إِلَيْهِ جِبْرِئِيلَ فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آدَمُ الصَّابِرَ عَلَى بَلِيَّتِهِ النَّائِبَ عَنْ خَطِيئَتِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِأَعْلَمَكَ الْمَنَاسِكَ الَّتِي يَرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكَ بِهَا، وَ أَخَذَ جِبْرِئِيلُ بِيَدِهِ وَانْطَلَقَ بِهِ حَتَّى أَتَى الْبَيْتَ فَنَزَلَتْ عَلَيْهِ غَمَامَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ: خُذْ بِرِجْلِكَ حَيْثُ أَظْلَكَ هَذَا الْغَمَامُ ثُمَّ انْطَلِقْ بِهِ حَتَّى أَتَى بِهِ مَنَى فَأَرَاهُ مَوْضِعَ مَسْجِدِ مَنَى فَخَطَّهُ وَ خَطَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ مَا خَطَّ مَكَانَ الْبَيْتِ

محفوظ ماند؟

حضرت فرمودند: خیر، آب به آن نرسید و بیت از آب مرتفع قرار گرفت.

باب صد و چهل و یکم

سز نامیده شدن حطیم به حطیم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از معاویه بن عمار، وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به حطیم سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: حطیم بین حجرالاسود و درب بیت قرار دارد.

عرض کرد: چرا حطیم نامیده شده؟

فرمودند: زیرا مردم برخی بعضی دیگر را در آن جا فشار داده و جمعیت در آن مکان ازدحام می کنند.

باب صد و چهل و دوم

سز وجوب حج و طواف نمودن بیت و انجام مناسک

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: علی بن سلیمان رازی از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمر از عبدالحمید بن ابی دیلم نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست توبه جناب آدم علیه السلام را بپذیرد جبرئیل را نزد او فرستاد، جبرئیل عرضه داشت: سلام بر تو ای آدم، ای کسی که بر بلیه وارده صبر و شکیبایی نمودی و از لغزشی که صادر شد توبه نمودی، خداوند تبارک و تعالی مرا نزد تو فرستاد تا مناسکی که به واسطه انجام آنها توبه ات پذیرفته می شود را به تو بیاموزم، سپس جبرئیل دست آدم علیه السلام را گرفت و با او حرکت کرد تا به بیت الله رسیدند در آن جا ابری بر سر آدم علیه السلام سایه افکند، جبرئیل عرض کرد: هر کجا که این ابر سایه افکند با پا خط بکشد، باری با هم به همین ترتیب قدم زدند تا به منی رسیدند، جبرئیل جای مسجد منی را به آدم نشان داد، آدم آن جا را خط کشید و نیز جای مسجد الحرام را بعد از خط کشیدن به جای بیت بارسم خط نشان نمود پس از آن به

ثُمَّ انطلق به إلى عرفات فأقامه على العُرْفَةِ و قال له: إذا غربت الشمس
فَاعْتَرِفْ بِذَنْبِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَفَعَلَ ذَلِكَ آدَمُ وَلِذَلِكَ سُمِّيَ الْعُرْفَةُ؛ لِأَنَّ آدَمَ ﷺ
إِعْتَرَفَ عَلَيْهِ بِذَنْبِهِ فَجَعَلَ ذَلِكَ سُنَّةً فِي وَلَدِهِ يَعْتَرِفُونَ بِذُنُوبِهِمْ كَمَا اعْتَرَفَ
أَبُوهُمْ وَيَسْأَلُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ التَّوْبَةَ كَمَا سَأَلَهَا أَبُوهُمْ آدَمُ ثُمَّ أَمَرَهُ
جَبْرَائِيلُ ﷺ فَأَفَاضَ عَنْ عَرَفَاتٍ فَمَرَّ عَلَى الْجِبَالِ السَّبْعَةِ فَأَمَرَهُ أَنْ يُكَبِّرَ
عَلَى كُلِّ جَبَلٍ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ فَفَعَلَ ذَلِكَ آدَمُ ثُمَّ انْتَهَى بِهِ إِلَى جَمْعٍ ثَلَاثَ اللَّيْلِ
فَجَمَعَ فِيهَا بَيْنَ صَلَاةِ الْمَغْرَبِ وَبَيْنَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَلِذَلِكَ سُمِّيَ جَمْعًا؛
لِأَنَّ آدَمَ جَمَعَ فِيهَا بَيْنَ صَلَاتَيْنِ فَوَقَّتُ الْعَتَمَةَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ ثَلَاثَ اللَّيْلِ فِي
ذَلِكَ الْمَوْضِعِ ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَتَبَطَّعَ فِي بَطْحَاءِ جَمْعٍ، فَانْبَطَحَ حَتَّى انْفَجَرَ الصَّبَحُ
ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ عَلَى الْجَبَلِ جَبَلِ جَمْعٍ، وَأَمَرَهُ إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ أَنْ
يَعْتَرِفَ بِذَنْبِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَيَسْأَلَ اللَّهَ تَعَالَى التَّوْبَةَ وَالْمَغْفِرَةَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَفَعَلَ
ذَلِكَ آدَمُ كَمَا أَمَرَهُ جَبْرَائِيلُ وَإِنَّمَا جَعَلَ اعْتِرَافَيْنِ لِيَكُونَ سُنَّةً فِي وَلَدِهِ فَمَنْ لَمْ
يَدْرِكْ عَرَفَاتٍ وَادْرَكَ جَمْعًا فَقَدْ وَفَى بِحُجَّهِ آدَمَ مِنْ جَمْعٍ إِلَى مِنًى
فَبَلَغَ مِنًى ضَحًى فَأَمَرَهُ أَنْ يَصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ فِي مَسْجِدِ مِنًى ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَقْرُبَ
إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قَرْبَانًا لِيَتَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ تَابَ عَلَيْهِ وَ
يَكُونَ سُنَّةً فِي وَلَدِهِ الْقَرْبَانَ فَقَرَّبَ آدَمُ ﷺ قَرْبَانًا فَقَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ قَرْبَانَهُ

عرفات رفتند، جبرئیل آدم را بر زمین برآمده و نمایانی ایستاند و به او عرض کرد: مترصد باش هرگاه آفتاب غروب نمود هفت بار به لغزش خود اعتراف نما، جناب آدم این عمل را بجا آورد و به همین خاطر آنجا به عرفه نامیده شد چه آنکه آدم علیه السلام به لغزش خویش اعتراف کرد، پس این معنا سنتی شد در بین فرزندان آدم که به گناهان خویش اقرار و اعتراف نمایند همان طوری که پدرشان به لغزش خود اعتراف کرد و از خدا درخواست توبه و آمرزش گناهان خود کنند چنانچه پدرشان از خدا این خواهش را نمود، پس از آن جبرئیل علیه السلام به او گفت که از عرفات کوچ کرده و خارج شود پس جناب آدم علیه السلام از عرفات بیرون آمد و عبورش بر هفت کوه افتاد، و به دستور جبرئیل بر سر هر کوهی چهار تکبیر گفت سپس ثلثی از شب رفته بود که به وادی جَمْع رسید، در آنجا بین نماز مغرب و عشاء را جمع نمود و به همین خاطر آنجا را وادی جَمْع نامیدند چه آنکه جناب آدم در آنجا بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.

پس وقت نماز عشاء در این شب و در این وادی زمانی است که ثلثی از شب بگذرد باری پس از خواندن نماز مغرب و عشاء جبرئیل علیه السلام امر نمود که حضرتش در بطحاء وادی جمع یعنی زمین مشعر تا صبح طاق واز بخواهد، پس آدم در آنجا خوابید تا صبح طالع شد پس از آن به فرمان جبرئیل بالای کوه وادی جمع رفت و وقتی آفتاب طلوع نمود به لغزش خویش هفت مرتبه اعتراف کرده از خدای متان باز هفت بار طلب آمرزش و قبول توبه اش را نمود.

و جهت این که دو بار جناب آدم علیه السلام موظف شد به اعتراف کردن به لغزش خویش آن است که این عمل سنت باشد در فرزندان آن حضرت، بنابراین کسی که عرفات را درک نکند و به وقوف در آن نرسد و تنها وادی جمع (مشعر) را درک کند به حجش وفاء کرده و مناسکش صحیح است، به هر صورت جناب آدم علیه السلام از وادی جمع به طرف منی خارج شد و ظهر به آنجا رسید سپس به دستور جبرئیل دو رکعت نماز در مسجد منی بجا آورد بعد از آن جبرئیل فرمان داد که آن حضرت قربانی کند تا:

اولاً: تقرب به حق تعالی پیدا کرده و قربانی وی قبول درگاه اقدسش واقع شود.

و ثانیاً: بدین وسیله توبه اش پذیرفته گردد.

و ثالثاً: این عمل (قربانی) در بین فرزندانش سنت گردد.

باری جناب آدم علیه السلام به فرمان جبرئیل قربانی نمود، پس حضرت حق عزوجل

و أرسل الله عز وجل نارا من السماء فقبضت قربان آدم فقال له جبرئيل: إن الله تبارك و تعالى قد أحسن إليك إذ علمك المناسك التي تاب عليك بها و قيل قربانك فاحلق رأسك تواضعا لله تعالى إذ قبل قربانك.

فحلق آدم رأسه تواضعا لله تبارك و تعالى، ثم أخذ جبرئيل بيد آدم فانطلق به إلى البيت فعرض له إبليس عند الجمرة العقبة فقال له يا آدم أين تريد؟

قال جبرئيل: يا آدم ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة تكبيرة. ففعل ذلك آدم كما أمره جبرئيل، فذهب إبليس ثم أخذ جبرئيل بيده في اليوم الثاني فانطلق به إلى الجمرة الأولى فعرض له إبليس، فقال له جبرئيل: ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة تكبيرة. ففعل آدم ذلك فذهب إبليس، ثم عرض له عند الجمرة الثانية، فقال له: يا آدم أين تريد؟

فقال جبرئيل: ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة ففعل ذلك آدم فذهب إبليس ثم عرض له عند الجمرة الثالثة فقال له: يا آدم أين تريد؟

فقال له جبرئيل: ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة تكبيرة ففعل ذلك آدم فذهب إبليس ثم فعل ذلك به في اليوم الثالث والرابع فذهب إبليس فقال له جبرئيل: إنك لن تراه بعد مقامك هذا أبداً، ثم انطلق به إلى البيت فأمره أن يطوف بالبيت سبع مرات ففعل ذلك آدم فقال له جبرئيل: إن الله تبارك و تعالى قد غفر لك و قبل توبتك و حلت لك زوجتك.

٢ - أخبرنا علي بن حبشي بن قوني رحمه الله فيما كتب إلي قال: حدثنا جميل بن زياد قال: حدثنا القاسم بن إسماعيل قد حدثنا محمد بن سلمة عن يحيى بن أبي العلا الرازي: إن رجلاً دخل على أبي عبد الله عليه السلام فقال: جعلت فداك

قربانی را از او پذیرفت به این نحو که آتشی از آسمان فرستاد و آتش قربانی آدم را گرفت، جبرئیل عرضه داشت خداوند تبارک و تعالی به تو احسان نمود زیرا مناسکی که به واسطه آنها توبهات مقبول واقع شد را به تو تعلیم کرد و قربانی تو را نیز پذیرفت، پس در قبال آن تواضع نما و سر خود را بتراش.

پس آدم علیه السلام به منظور تواضع و فروتنی در مقابل حق تبارک و تعالی سرش را تراشید، سپس جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به طرف بیت برد در اثناء راه جنب جمره عقبه به ابلیس برخورد کردند، ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟ جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزَن و با هر ریگ یک تکبیر بگو، آدم طبق آنچه جبرئیل امر کرده بود انجام داد و بدین ترتیب ابلیس از آنها دور شد بعد جبرئیل در روز دوم دست آدم را گرفت و به طرف جمره اولی برد، باز در اثناء به ابلیس برخورد کردند. جبرئیل علیه السلام گفت: او را با هفت ریگ بزَن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.

آدم چنین کرد و ابلیس از آنها دور شد و باز نزدیک جمره دوم به ابلیس برخوردند و ابلیس گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟ جبرئیل گفت: او را با هفت ریگ بزَن و با هر ریگ یک تکبیر بگو.

آدم چنین کرد و ابلیس را از خود دور نمود، سپس نزدیک جمره سوم خود را به ایشان نشان داد و گفت: ای آدم کجا اراده داری بروی؟

جبرئیل گفت: ای آدم او را با هفت ریگ بزَن و با هر ریگی یک تکبیر بگو. آدم چنین نمود و ابلیس را از خود دور کرد و سپس در روز سوم و چهارم نیز آدم به زدن ابلیس مبادرت کرد و وی را از خود دور نمود.

جبرئیل به آدم عرض کرد: دیگر هرگز او را نخواهی دید سپس آدم را به بیت برد و امر نمود که هفت بار خانه خدا را طواف کند، آدم چنین نمود.

پس جبرئیل گفت: خداوند متعال تو را آمرزید و توبهات را پذیرفت و همسرت حوا بر تو حلال گشت.

حدیث (۲)

علی بن حبشی بن قونی رحمه الله علیه در مکتوبی که به من نوشت مرقوم داشت:

جمیل بن زیاد از قاسم بن اسماعیل از محمد بن سلمه، از یحیی بن ابی العلاء رازی نقل کرده مردی بر حضرت امام صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم خبر

أخبرني عن قول الله تعالى (ن والقلم و ما يسطرون)^(١) وأخبرني عن قول الله عز وجل لا بليس (فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم)^(٢) وأخبرني عن هذا البيت كيف صار فريضة على الخلق أن يأتوه؟

قال: فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إليه وقال: ما سألتني عن مسألتك أحد قط قبلك إن الله عز وجل لما قال للملائكة: إني جاعل في الأرض خليفة صُجَّتِ الملائكة من ذلك وقالوا: يا رب إن كنت لابد جاعل في الأرض خليفة فاجعله منا ممن يعمل في خلقك بطاعتك.

فرد عليهم إني أعلم ما لا تعلمون. فظنَّت الملائكة أن ذلك سخط من الله تعالى عليهم فلا ذوا بالعرش يطوفون به، فأمر الله تعالى لهم ببيت من مرمر سقفه ياقوته حمراء و أساطينه الزبرجد يدخله كل يوم سبعون ألف ملك لا يدخلونه بعد ذلك إلى يوم الوقت المعلوم. قال: و يوم الوقت المعلوم يوم ينفخ في الصور نفخة واحدة، فيموت إبليس ما بين النفخة الأولى والثانية.

و أما نون فكان نهراً في الجنة أشد بياضاً من الثلج واحلى من العسل قال الله تعالى له: كن مداداً فكان مداداً، ثم أخذ شجرة فغرسها بيده ثم قال: واليد القوة وليس بحيث تذهب إليه المشبهة ثم قال لها: كوني قلماً ثم قال له: أكتب.

فقال له: يا رب و ما أكتب؟

قال: أكتب ما هو كائن إلى يوم القيامة ففعل ذلك ثم ختم عليه وقال: لا تنطقن إلى يوم الوقت المعلوم.

دهید مرا از معنای فرموده حق تعالی: ن والقلم و ما یسطرون
و نیز از فرموده جنابش به ابلیس: فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ الِیْ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
و همچنین از این بیت (کعبه) که چگونه بر خلائق واجب شد به زیارتش بیایند؟
راوی گفت: امام علیه السلام به او توجّه نمود و فرمود:
پیش از تو احدی از آنچه تو سؤال کردی از من سؤال نکرده، بدان حق عزوجل
وقتی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود خلیفه‌ای قرار دادم
تمام آنها از این کلام به ضجّه و فریاد آمده و گفتند: پروردگارا، اگر می‌خواهی
برای خود خلیفه‌ای در زمین قرار دهی او را از ما انتخاب کن که طاعت و فرمانت را
می‌بریم.

خداوند علیم در جوابشان فرمود: من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.
فرشتگان پنداشتند این کلام باری تعالی ناشی از غضب او است بر ایشان پس به
عرش پناه برده و آن را طواف نمودند، حق جلّت عظمت امر فرمود به ایشان خانه‌ای
را که از مرمر بوده و سقفش از یاقوت سرخ و ستون‌هایش از زیرجد بنا شده طواف
کنند، بیتی که هر روز هفتاد هزار فرشته داخل آن می‌شدند و بعد از آن تا وقت معلوم
دیگر به آن وارد نگشتند.

سپس امام فرمودند: و یوم وقت معلوم روزی است که در صورتیک بار دمیده
شود و بین دمیدن اوّل و دوم ابلیس هلاک می‌شود.
و اما نون: عبارت است از نه‌ری در بهشت که آبش از برف سفیدتر و از غسل
شیرین‌تر است حق تعالی به این آب می‌فرماید: مرگب شو، پس بلافاصله مرگب
می‌گردد، سپس درختی را با دستش می‌کارد (امام علیه السلام برای رفع شبهه‌ای که برای
گروه مشبّه پیش آمده بلافاصله فرمودند: مقصود از «ید» قوه و قدرت است نه آن
معنایی که در توهم گروه مشبّه می‌باشد) پس از آن به درخت می‌فرماید: قلم شو و
به دنبال آن به قلم امر می‌فرماید: بنویس.

درختی که قلم شده عرض می‌کند چه بنویسم؟
حق جلّت عظمت می‌فرماید: آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد را بنویس.
پس قلم به فرمان خدا تمام وقایع را می‌نگارد و آن را به نفخ صور و هلاکت ابلیس
ختم می‌کند و بعد خداوند متعال به آن می‌فرماید: تا وقت معلوم البتّه سخن مگو و
تکلم مکن.

٣ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ ابْتِدَاءِ الطَّوَافِ؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ خَلْقَ آدَمَ عليه السلام قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

فَقَالَ: مَلَكَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟ فَوَقَعَتِ الْحُجُبُ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَانَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نُورُهُ ظَاهِرًا لِلْمَلَائِكَةِ فَلَمَّا وَقَعَتِ الْحُجُبُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمَا عَلِمَا أَنَّهُ قَدْ سَخَطَ قَوْلَهُمَا، فَقَالَا لِلْمَلَائِكَةِ: مَا حِيلَتُنَا وَمَا وَجَّهَ تَوْبَتُنَا؟

فَقَالُوا: مَا نَعْرِفُ لَكُمَا مِنَ التَّوْبَةِ إِلَّا أَنْ تَلُودَا بِالْعَرْشِ، قَالَ: فَلَاذَا بِالْعَرْشِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَوْبَتَهُمَا وَرَفَعَتِ الْحُجُبَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمَا وَأَحَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَعْبُدَ بِتِلْكَ الْعِبَادَةِ فَخَلَقَ اللَّهُ الْبَيْتَ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ عَلَى الْعِبَادِ الطَّوَافَ حَوْلَهُ وَخَلَقَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِي السَّمَاءِ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدَّبُ الرَّازِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ قَالَ: كَانَ ابْنُ أَبِي الْعَوَّاجِ مِنَ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقِيلَ لَهُ: تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَدَخَلْتَ فِيمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَلَا حَقِيقَةَ؟

فَقَالَ إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مَخْلُطًا كَانَ يَقُولُ طَوْرًا بِالْقَدَرِ وَطَوْرًا بِالْجَبْرِ وَمَا أَعْلَمُهُ اعْتَقَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ.

قَالَ: وَدَخَلَ مَكَّةَ تَمَرَّدًا وَانْكَارًا عَلَى مَنْ يَحُجُّ وَكَانَ يَكْرَهُ الْعُلَمَاءَ مَسَائِلَتَهُ إِيَّاهُمْ وَمَجَالَسَتَهُ لَهُمْ لَخَبِثَ لِسَانُهُ وَفَسَادَ سَرِيرَتُهُ فَأَتَى جَسَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَجَلَسَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ نُظَرَائِهِ

حدیث (۳)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از ابن ابی عمیر، از اصحاب و یاران ما از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که از آن جناب راجع به ابتداء طواف سؤال شد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی وقتی خواست آدم علیه السلام را بیافریند به فرشتگان فرمود: در زمین برای خود خلیفه و جانشینی قرار خواهم داد. دو فرشته از فرشتگان عرضه داشتند: آیا کسی را خلیفه خود قرار می دهی که در زمین فساد کرده و خونها می ریزد؟

پس بین آن دو فرشته و حق عزوجل حجابها زده شد درحالی که نور حق جلّت عظمته برای فرشتگان ظاهر و روشن بود، بعد از واقع شدن حجاب آن دو فرشته دانستند خداوند از کلامشان به سخط و غضب آمده لذا به دیگر فرشتگان گفتند: چاره ما چیست و چگونه توبه نماییم؟

فرشتگان گفتند: ما نمی دانیم که توبه شما چیست مگر این که به عرش پناه ببرید. امام علیه السلام فرمودند: پس آن دو فرشته به عرش پناه برده تا این که حق تعالی توبه آنها را قبول نمود و حجابها را از بین برداشت و چون دوست دارد که با چنین عبادتی، عبادت شود از این رو بیت را در زمین آفرید و بر بندگان طواف در اطراف آن را واجب فرمود و بیت المأمور را در آسمان آفرید و هر روز هفتاد هزار فرشته داخلش شده و تا روز قیامت از آن بیرون نمی آیند.

حدیث (۴)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی و علی بن عبداللّه و زاق علیه السلام رضی الله عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از فضل بن یونس نقل کرده که گفت: ابن ابی العوجاء از شاگردان حسن بصری است، وی از مذهب توحید منحرف شد به او گفته شد: مذهب صاحب خود را رها کردی و در آئینی داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد؟

گفت: صاحب من اختلاطی است گاهی به قدر و زمانی به جبر اعتقاد پیدا می کند و مذهب ثابت و دائمی برایش سراغ ندارم که بر آن استوار و پابرجا باشد. فضل می گوید: وی داخل مگه شد درحالی که اعتراض و انکار داشت بر حاجیان و زائران بیت الله و علماء از گفت و شنود و مجالست با او کراهت داشتند زیرا وی بد زبان و بد باطن بود باری وی با گروهی از همفکران و همکیشان خود

ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الْمَجَالِسَ بِالْأَمَانَاتِ وَلَا يَدْلُ كُلُّ مَنْ بِهِ.
سَعَالَ أَنْ يَسْعَلَ افْتَاذَنَ لِي فِي الْكَلَامِ؟
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَكَلِّمْ بِمَا شِئْتَ.

فَقَالَ: إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبِيدِرَ وَتَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ وَتَعْبُدُونَ
هَذَا الْبَيْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَالْمَدْرِ وَتَهْرَوُلُونَ حَوْلَهُ هِرْوَلَةَ الْبَعِيرِ إِذَا
نَفَرْنَا؟!

إِنَّ مَنْ فَكَرَ فِي الْأَمْرِ قَدْ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فَعَلَ أَسَّسَهُ غَيْرَ حَكِيمٍ وَلَا ذِي
نَظَرٍ فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَأَبُوكَ أَسُّهُ وَنَظَامُهُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ اسْتَوْخَمَ الْحَقَّ فَلَمْ
يَسْتَعِذْ بِهِ صَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ ثُمَّ لَا يَصْدُرُهُ وَهَذَا
بَيْتُ اسْتِعْبَادِ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ خَلَقَهُ لِيُخْتَبَرَ بِهِ طَاعَتُهُمْ فِي آتِيَانِهِ فَحَثَّهِمْ
عَلَى تَعْظِيمِهِ وَزِيَارَتِهِ وَجَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَقِبْلَةً لِلْمُصَلِّينَ لَهُ فَهُوَ
شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَطَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ
الْكَمَالِ وَمَجْتَمَعُ الْعِظَمَةِ وَالْجَلَالِ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ
بِأَلْفِي عَامٍ فَأَحَقَّ مَنْ أَطَاعَ فِيهَا أَمْرًا وَأَنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَزَجَرَ، اللَّهُ
الْمُنَشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَالصُّورِ.

فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: ذَكَرْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَاحْلَتْ عَلَى غَائِبٍ.
فَقَالَ: وَيَسَّكَ وَكَيْفَ يَكُونُ غَائِبًا مَنْ هُوَ فِي خَلْقِهِ
شَاهِدٌ وَإِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ

محضر امام صادق علیه السلام رسید به حضرت عرض کرد:
 أولاً: المجالس بالامانات یعنی آنچه در محافل و مجالس گفته می شود حاضرین
 نباید آن را جایی نقل کنند.

ثانیاً: کسی که در گلویش سرفه آمده و راه تنفس او را گرفته چاره ای ندارد از این که
 سرفه نموده و بدین وسیله مجرای تنفس را باز کند.

پس از ذکر این دو نکته اظهار داشت: آیا اذن می دهید سخن بگویم؟
 حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: آنچه خواستی بگو.

ابن ابی العوجاء گفت: تا کی این دشت را زیر پاهای خود پنهان کرده و روی آن
 اجتماع نموده و به این سنگ پناه برده و این خانه ای که با آجر و گل ساخته شده
 عبادت نموده و گرد آن همچون شتر فراری هزّوله می کنید، هر کسی که در کار شما
 بیاندیشد به خوبی درمی یابد که این عمل را شخص غیر حکیم و بدون فکر تأسیس
 نموده، پس جواب بگو، زیرا تو رئیس و بزرگ این جماعت بوده و پدرت اصل آن
 محسوب شده و نظام این گروه به او وابسته بوده است.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که خدا گمراهش کرده و دلش را تار
 نموده، حق و واقع را ناگوار دانسته و شیرینی و حلاوتش را اصلاً درک ننموده لاجرم
 شیطان ولی و فرمانده او گشته و به مهالک و پرتگاه ها می افکندش، این خانه رفیع،
 بیتی است که حق تعالی از بندگانش خواسته به واسطه آن عبادتش را نمایند تا بدین
 وسیله ایشان را در انجام این عبادت و ترکش مورد آزمایش قرار دهد از این رو آنها را
 تحریص و ترغیب بر تعظیم و زیارتش کرده و آن جا را محلّ انبیاء عظام و قبله
 نمازگذاران نموده است پس این بیت شعبه ای از رضوان و بهشت حق تعالی بوده و
 راهی است که منتهی به آمرزش باری تعالی می گردد، این بیت بر کمال استقامت و
 اعتدال نصب گردیده و محل تمرکز عظمت و جلال گشته است، حق تعالی آن را دو
 هزار سال پیش از آنکه زمین گسترده شود آفرید، پس سزاوارترین کسی که به آنچه
 امر نموده و از آنچه نهی کرده حق تبارک و تعالی است که ارواح و صور را ایجاد و
 انشاء فرموده است.

ابن ابی العوجاء گفت: ای ابا عبد الله، خدا را یاد نمودی پس امر محالی را بر
 خدای غائب از ابصار ثابت کردی.

امام علیه السلام به او فرمود: وای بر تو چگونه غائب است کسی که در بین مخلوقاتش
 شاهد بوده و از ریسمان گردن به ایشان نزدیکتر می باشد، کلامشان را شنیده و

ويرى أشخاصهم ويعلم أسرارهم وإنما المخلوق الذي إذا انتقل عن مكان اشتغل به مكان وخلا منه مكان فلا يدري في المكان الذي صار إليه ما حدث في المكان الذي كان فيه فأما الله العظيم الشأن المليك الديان فإنه لا يخلو منه مكان ولا يشغل به مكان ولا يكون إلى مكان أقرب منه إلى مكان والذي بعثه بالآيات المحكمة والبراهين الواضحة وأيده بنصره واختاره لتبليغ رسالاته صدقنا قوله بأن ربه بعثه وكلمه.

فقام عنه ابن أبي العوجاء فقال لأصحابه: مَنْ أَلْقَانِي فِي بَحْر هَذَا؟
سَأَلْتَكُمْ أَنْ تَلْتَمِسُوا لِي حُمْرَةً فَالْقَيْتُمُونِي إِلَى جَمْرَةٍ.
قَالُوا: مَا كُنْتَ فِي مَجْلِسِهِ إِلَّا حَقِيرًا.

قال: إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُؤُوسَ مَنْ تَرُون.

٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ رِبْعٍ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ أَنَّ عِلَّةَ الْحَجِّ الْوَفَادَةَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَطَلِبَ الزِّيَادَةَ وَالْخُرُوجَ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ الْعَبْدُ تَائِبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنَفًا لِمَا يَسْتَقْبَلُ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ اخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَتَعَبِ الْأَبْدَانِ وَحَظَرِهَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَالتَّقَرُّبِ فِي الْعِبَادَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

اشخاصشان را دیده و به اسرار و ضمائرشان آگاه و عالم است، این مخلوق است که هرگاه از مکانی منتقل شد، مکان دیگر را اشغال نموده و مکان اولی را خالی می‌گذارد، در نتیجه مادامی که در مکان دومی است از حوادث و رویدادهای در مکان اول بی‌اطلاع می‌باشد اما خدای عظیم‌الشان که سلطان غالب و پادشاه چیره بر تمام خلایق است هیچ مکانی از او خالی نیست چنانچه هیچ موضعی مشغول به او نبوده و هیچ موجودی به مکانی اقرب از او نمی‌باشد و گفتار و کلام کسی را که حق عزوجل او را با آیات محکمه و براهین واضح و آشکار مبعوث فرموده و به کمک خودش او را تأیید کرده و وی را برای رساندن پیامهایش به مردم برگزیده است ما تصدیق می‌نماییم چه آنکه آن جناب فرموده: حق تعالی و پروردگار مهربان وی را مبعوث نموده و با او تکلم کرده است.

پس از آنکه امام علی (علیه السلام) این سخنان را ایراد فرمود، ابن ابی العوجاء از جا برخاست و به یارانش گفت: چه کسی مرا در این دریا انداخت؟ من از شما خواستم که برایم دشمنی را سراغ بگیرید که با وی همچون خمرهای بازکنم، شما مرا در مقابل آتشی سوزان و ملتهب انداختید.

اصحابش به او گفتند: تو در مجلس آن حضرت ذلیل و حقیر بودی. در جواب گفت: او پسر کسی است که سرهای مردانی که می‌بینید تراشیده و این اثبوه جمعیت به قرمانش موهای خود را زائل نموده‌اند.

حدیث (۵)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در جواب مسائل وی مکتوبی ارسال فرمودند که در آن نوشته بود:

عَلْتُ وَ سَرَّ تَشْرِيعَ حُجَّ امُورِي اسْتَبَهَ اَيْنَ شَرْحِ:
الف: سیر و حرکت به سوی خداوند تبارک و تعالی.
ب: طلب زیاد شدن مال.

ج: خارج شدن بنده از گناهانی که مرتکب شده درحالی که از گذشته‌ها توبه نموده و عازم باشد بر اطاعت نسبت به آینده.

د: صرف مال و به تعبیر انداختن بدن و منع آن از شهوات و لذات.

ه: تقرب جستن در عبادت به حضرت حق عزوجل.

والخضوع والاستكانة والذلّ شاخصاً في الحرّ والبرد والأمن والخوف دائماً في ذلك دائماً وما في ذلك لجميع الخلق من المنافع والرغبة والرغبة إلى الله سبحانه وتعالى ومنه ترك قساوة القلب وخساسة الأنفس ونسيان الذكر وانقطاع الرجا والأمل وتجديد الحقوق وحظر الأنفس عن الفساد ومنفعة من في المشرق والمغرب ومن في البرّ والبحر ممن يحجّ ومن لا يحجّ من تاجر وجالب وبائع ومشتري وكاسب ومسكين وقضاء حوائج أهل الاطراف والمواضع الممكن لهم الاجتماع فيها كذلك ليشهدوا منافع لهم.

وعلة فرض الحجّ مرّة واحدة لأنّ الله تعالى وَضَعَ الفرائض على أدنى القوم قوّة فمن تلك الفرائض الحجّ المفروض واحد ثم رغب أهل القوّة على قدر طاقتهم.

(قال محمد بن عليّ مؤلف هذا الكتاب) جاء هذا الحديث هكذا والذي اعتمده وافتي به أنّ الحجّ على أهل الجدة في كلّ عام فريضة. حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن أبي جرير القميّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الحجّ فرض على أهل الجدة في كلّ عام. و حدّثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن محمد بن أحمد عن السندي بن الربيع عن محمد بن القاسم عن أسد بن يحيى، عن شيخ من أصحابنا قال:

و: خضوع و خشوع و خاکسار شدن در گرما و سرما.
 ز: در امان و خائف بودن در حالی که طول انجام عمل در رنج و مشقت قرار بگیرد.

ح: رسیدن منافع به جمیع خلائق و حصول رغبت به حضرت حق سبحانه و تعالی.

ط: زوال قساوت قلب و برطرف شدن حساسیت و دنائت از نفس.

ی: زوال نسیان و برطرف شدن قطع امید و رجاء.

ک: تجدید حقوق.

ل: بازداشتن نفوس از فساد.

م: منتفع شدن و بهره بردن کسانی که در مشرق و مغرب، در خشکی و یا در دریا هستند اعم از آنکه به زیارت حج آمده یا نیامده باشند، تاجر بوده یا غیر تاجر باشند، بایع بوده یا مشتری باشند کاسب بوده یا مسکین باشند.

ن: برآمدن حاجات و نیازمندیهای اهل اکثاف و اطراف و کسانی که می توانند در اطراف اجتماع کرده تا شاهد منافع خود باشند.

و علت این که حج تنها یک بار واجب است نه بیشتر آن است که حق تعالی فرائض را بر طبق نیرو و قوت ضعیف ترین مردمان وضع و جعل فرموده و از جمله این فرائض حج است که مقتضای نیروی اضعف مردمان انجام آن در طول عمر برای یک بار می باشد لذا خداوند متعال آن را یک بار فقط واجب قرار داده منتهی آنانکه قدرت دارند می توانند به مقدار طاقت و قدرتشان بر اتیان آن مبادرت ورزند. محمد بن علی که مؤلف این کتاب است می گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده ولی آنچه من بر آن اعتماد داشته و فتوی می دهم آن است که بر اهل استطاعت و قدرت انجام حج در هر سال واجب می باشد و مدرک و شاهد من بر این فتوی سه حدیث ذیل می باشد.

الف: محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر از ابی جریر قمی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

بر اهل استطاعت و قدرت در هر سال انجام حج فرض و واجب است.

ب: احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از سندی بن ربیع، از محمد بن قاسم از اسد بن یحیی، از شیخ بزرگی از اصحاب نقل کرده که وی گفت:

الحج واجب على من وجد السبيل إليه في كل عام.

حدثنا أحمد بن الحسين قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد عن علي بن مهزيار عن عبد الله بن الحسين الميثمي رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: إن في كتاب الله تعالى فيما أنزل (ولله على الناس حج البيت) في كل عام - (من استطاع إليه سبيلاً) ^(١).

٦- حدثنا علي بن أحمد بن محمد رحمه الله و محمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب قالوا: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل قال: حدثنا علي بن العباس عن عمر بن عبد العزيز عن رجل قال: حدثنا هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام فقلت له: ما العلة التي من أجلها كلف الله العباد الحج والطواف بالبيت؟

فقال: إن الله تعالى خلق الخلق لا لعله إلا أنه شاء ففعل فخلقهم إلى وقت مؤجل وأمرهم ونهاهم ما يكون من أمر الطاعة في الدين ومصلحتهم من أمر دنياهم فجعل فيه الاجتماع من المشرق والمغرب ليتعارفوا وليتربح كل قوم من التجارات من بلد إلى بلد وليستفيع بذلك المكاري والجمال ولتعرف آثار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وتعرف أخباره ويذكر ولا ينسى ولو كان كل قوم إنما يتكلمون على بلادهم وما فيهاهلكوا وخربت البلاد وسقط الجلب والأرباح وغميت الأخبار ولم يقفوا على ذلك فذلك علة الحج.

بر کسانی که قدرت و استطاعت دارند در هر سال حج واجب می باشد.
 ج: احمد بن الحسن از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد، از
 علی بن مهزیار از عبدالله بن الحسین میثمی مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام
 حدیث را از آن جناب به این شرح نقل کرده که امام علیه السلام فرمودند:
 در کتاب خدا آمده است: ولله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً.
 مقصود آن است: بر کسانی که قدرت و تمکن دارند در هر سال حج واجب
 می باشد.

حدیث (۶)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه و محمد بن احمد سنائی و حسین بن
 ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب جمیعاً از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن
 اسماعیل از علی بن عباس، از عمر بن عبدالعزیز، از مردی از هشام بن حکم نقل کرده
 که وی گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم:
 علت این که خداوند متعال بندگان را مکلف به حج و طواف بیت نموده
 چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال خلائق را آفرید نه به خاطر علت و سببی بلکه
 خواست بیافریند پس آنها را تا وقت معینی آفرید و نسبت به آنچه در دین طاعت
 محسوب شده و در دنیا مصلحت خلائق به حساب می آمد به ایشان امر و از آنچه
 مفسده داشت آنها را نهی فرمود، باری در حج که از طاعات دینی محسوب می گردد
 حق عزوجل اجتماع مردم از مشرق و مغرب برای انجام مراسم آن را به چند علت
 واجب نمود:

الف: بین مسلمین و اهل قبله تعارف و شناخت حاصل شود.
 ب: به واسطه مسافرت از شهری به شهری که معمولاً تجارت و سوداگر به همراه
 آن می باشد هر قوم و طائفه ای از بهره و سود مادی منتفع شوند.
 ج: به واسطه آن حمله داران و صاحبان شتران و مراکب استفاده برند.
 د: آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اخبار آن جناب دانسته شده و مذاکره گشته و
 فراموش نگردد.

و اگر هر قوم و طائفه ای در شهر خود مانده و به منظور انجام مراسم حج از آن
 خارج نگردند هلاک شده و شهرها ویران گشته و ارباب و سودها زائل گردیده و
 اخبار و روایات مأثوره از معصوم علیه السلام محو گشته و احدی بر آنها مطلع نمی گردد، این
 است علت ایجاب و تشریع حج.

٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ الرَّضَا عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: عِلَّةُ الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

قالوا: أتجعل فيها مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟
فَرَدَّوْا عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْجَوَابَ فَقَالُوا أَنَّهُمْ أَذْنَبُوا فَتَدَبَّرُوا
فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ فَاسْتَغْفَرُوا فَأَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَتَعَبَّدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْعِبَادِ فَوَضَعَ
فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بَيْتًا بِحِذَاءِ الْعَرْشِ يَسْمَى الضَّرَاحُ ثُمَّ وَضَعَ فِي السَّمَاءِ
الدُّنْيَا بَيْتًا يُسَمَّى الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ بِحِذَاءِ الضَّرَاحِ ثُمَّ وَضَعَ هَذَا الْبَيْتَ بِحِذَاءِ
الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ فَطَافَ بِهِ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَجَرَى ذَلِكَ فِي وَلَدِهِ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

٨ - أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
مُسْكَانَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ جَالِسٌ
عَلَى الْبَابِ الَّذِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ فَقَالَ: يَا
أَبَا حَمْزَةَ بَمَا أَمَرُوا هَؤُلَاءِ؟

قال: قَلِمَ أَذْرٍ مَا أَرَدَ عَلَيْهِ.

قال: إِنَّمَا أَمَرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهِذِهِ الْأَحْجَارِ ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَهَمُونَ.

حدیث (۷)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائلی که محضرش ارسال داشتیم مرقوم فرمودند: علت تشریع طواف بیت الله این است که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه‌ای قرار خواهم داد. فرشتگان عرض کردند: آیا در زمین کسی را خلیفه می‌کنی که فساد در آن کرده و خونها می‌ریزد؟

پس از ردّ این جواب بلافاصله دانستند که بد نموده و مرتکب لغزش شده‌اند لذا از سخنی که ایراد کرده بودند پشیمان شده به ناچار به عرش پناه برده و با طواف به دور آن از خداوند طلب آمرزش کردند، حق تبارک و تعالی خوشش آمد که بندگان نیز او را همچون فرشتگان عبادت کرده و به چنین عبادتی (طواف) مبادرت ورزند لذا در آسمان چهارم بیتی محاذی عرش بناء نمود به نام ضراح بعد در آسمان دنیا بیتی به نام بیت المعمور را محاذی ضراح قرار داد، پس از آن این بیت یعنی کعبه را محاذی بیت المعمور قرار داده و به آدم علیه السلام امر فرمود آن را طواف کند، آدم به طواف آن پرداخت و بدین وسیله خداوند متان توبه‌اش را پذیرفت و بعد این عمل را در فرزندان آدم تا روز قیامت سنت قرار داد.

حدیث (۸)

علی بن حاتم از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه، از حسین بن هاشم، از عبدالله بن مسکان، از ابی حمزه ثمالی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر علیه السلام داخل شدم، آن حضرت بر دربی که به طرف مسجد نصب شده بود نشسته و به مردمی که طواف می‌کردند می‌نگریستند، حضرت به من فرمودند: ای ابو حمزه این مردم به چه امر شده‌اند؟ من ندانستم چه جواب بگویم لذا از جواب فرو ماندم، حضرت خودشان فرمودند: ایشان مأمورند که این سنگها را طواف کرده سپس نزد ما آیند و دوستی خود را به ما نشان دهند.

باب ١٤٣

العلّة التي من أجلها صار الطواف سبعة أشواط

١ - حدثنا علي بن حاتم قال: حدثنا القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن أبي بكر عن حنّان بن سدير عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قلت: لِمَ صار الطواف سبعة أشواط؟

قال: لأنّ الله تبارك و تعالى قال للملائكة: إني جاعل في الأرض خليفة فردّوا على الله تبارك و تعالى وقالوا: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا و يسفك الدماء؟

قال الله: إني أعلم ما لا تعلمون و كان لا يحجبهم عن نوره فحجبهم عن نوره سبعة آلاف عام، فلاذوا بالعرش سبعة آلاف سنة فَرَجَحَهُمْ و تاب عليهم و جعل لهم البيت المعمور الذي في السّماء الرابعة و جعله مَثَابَةً وَ وَضَعَ البيت الحرام تحت البيت المعمور فجعله مَثَابَةً لِلنَّاسِ و أمناً فصار الطواف سبعة أشواط واجباً على العباد لكل ألف سنة شوطاً واحداً.

٢ - و عنه قال: حدثني أبو القاسم حميد بن زياد قال: حدثنا عبد الله بن أحمد عن علي بن الحسين الطاطري، عن محمد بن زياد عن أبي خديجة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

مرّ بأبي عليه السلام رجل و هو يطوف فضرب بيده على منكبه ثم قال: أسألك عن خصال ثلاث لا يعرفهنّ غيرك و غير رجل آخر فسكت عنه حتى فرغ من طوافه ثم دخل الحجر فصلّى ركعتين و أنا معه فلمّا فرغ نادى اين هذا السائل؟

فجاء فجلس بين يديه فقال له: سل.

باب صد و چهل و سوم

سز این که طواف هفت شوط گردیده

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین بن ولید، از ابی بکر، از حنّان بن سُدیر، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، وی می گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: چرا طواف هفت شوط گردید؟ امام علیه السلام فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: من در زمین برای خود جانشین و خلیفه قرار می دهم. فرشتگان به خدا عرض کردند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کرده و خونها می ریزد.

خداوند متعال فرمود: من آنچه را که شما نمی دانید می دانم. باری قبلاً خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را از نور خود محروم و ممنوع نکرده بود ولی پس از ایراد این سخن آنها را از آن محجوب و ممنوع داشت، این منع مدت هفت هزار سال طول کشید، فرشتگان به عرش پناه برده و به مدت هفت هزار سال دور عرش طواف کردند، خداوند بر ایشان ترحم نمود و توبه ایشان را پذیرفت و بیت المعموری که در آسمان چهارم هست را برای آنها قرار داد و بیت الحرام را زیر آن برای مردم مأمّن و عبادتگاه نمود از این رو طواف به دور آن به مقدار هفت شوط بر بندگان واجب شد به این نحو که برای هر هزار سال یک شوط منظور گردید.

حدیث (۲)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد از ابوالقاسم حمید بن زیاد، از عبداللّه بن احمد، از علی بن الحسین الطاطری از محمد بن زیاد، از ابی خدیجه، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مردی به پدرم در حالی که طواف می نمود گذشت و دستش را روی شانه آن حضرت نهاد و سپس گفت: سه سؤال از تو می پرسم که غیر از تو و مردی دیگر جواب آنها را کسی نمی داند.

پدرم ساکت مانده و جوابش را ندادند تا از طوافشان فارغ گردیدند سپس داخل حجر اسماعیل گشته و دو رکعت نماز خواندند و من هم همراهشان بودم، پس از فراغت از نماز با صدای بلند فرمودند: این سائل کجا است؟

آن مرد آمد و در مقابل آن حضرت نشست، پدرم به او فرمودند: سؤالهای خود را

فسأله عن (ن والقلم وما يسطرون) فأجابه ثم قال حدثني
عن الملائكة حين ردّوا على الربّ حيث غضب عليهم وكيف
رضي عنهم؟

فقال: إنّ الملائكة طافوا بالعرش سبعة آلاف سنة يدعونه و
يستغفرونه و يسألونه أن يرضى عنهم فرضى عنهم بعد سنين
فقال: صدّقت ثم قال: حدثني عن رضي الربّ عن آدم.
فقال: إنّ آدم أنزل فنزل في الهند و سأل ربّه تعالى هذا البيت
فأمره أن يأتيه فيطوف به أسبوعاً و يأتي منى و عرفات
فيقضي مناسكه كلّها فجاء من الهند و كان موضع قدميه حيث
يطأ عليه عمران و ما بين القدم إلى القدم صحارى ليس فيها
شيء ثمّ جاء إلى البيت فطاف أسبوعاً و أتى مناسكه فقضاها
كما أمره الله فقبل الله منه التوبة و غفر له قال: فجعل طواف
آدم لمّا طافت الملائكة بالعرش سبع سنين فقال جبرئيل:
هنيئاً لك يا آدم قد غفر لك لقد طفت بهذا البيت قبلك بثلاثة
آلاف سنة.

فقال آدم: يا ربّ اغفر لي ولذريتي من بعدي.

فقال: نعم من آمن منهم بي و برسلي.

فقال: صدّقت ومضى.

پرس، آن مرد ابتداء از آیه: «ن والقلم و ما یسطرون» پرسید؟
پدرم جوابش را دادند.

سپس آن مرد پرسید: بیان فرمایید وقتی فرشتگان بر حق تعالی اعتراض کرده و او را به غضب آوردند چگونه حضرتش از ایشان راضی گردید؟
حضرت فرمودند: فرشتگان مدت هفت هزار سال اطراف عرش طواف کرده و خدا را خوانده و از او طلب آمرزش نموده و از جنابش درخواست می کردند که از آنها راضی و خشنود گردد.

پس از سپری شدن چند سال حق تعالی از آنها راضی گشت.
آن مرد عرضه داشت درست فرمودید، پس از آن عرض کرد: بفرمایید پروردگار چگونه از آدم علیه السلام راضی شد؟

حضرت فرمودند: وقتی آدم از عالم بالا به پایین فرو فرستاده شد به زمین هند نازل گشت و از پروردگارش جویای بیت الحرام شد، حق تبارک و تعالی او را فرمان داد که به بیت رفته و آنرا هفت بار طواف کند و پس از آن به منی و عرفات رفته و مناسک و اعمال آنها را انجام دهد، آدم علیه السلام از هند حرکت کرد و جای دو قدمش همان جایی است که عمران قدم گذارده باری بین هر قدم و قدم بعدی آدم صحراهایی که در آنها چیزی نبود فاصله می گشت و بدین ترتیب خود را به بیت رساند.

باری پس از آنکه حضرتش به بیت الله رسید، ابتداء هفت بار اطراف بیت طواف نمود و سپس مناسک و اعمال را آن طوری که حق تعالی به او فرمان داده بود انجام داد، حق جلّت عظمت به واسطه اثبات مناسک توبه آن حضرت را پذیرفت و وی را آمرزید.

سپس امام علیه السلام فرمودند: چون فرشتگان در اطراف عرش هفت سال طواف نمودند، طواف آدم در اطراف بیت نیز هفت شوط قرار داده شد و پس از اتمام هفت شوط و انجام مناسک جبرئیل به آدم علیه السلام بشارت داد و گفت: گوارا باد تو را ای آدم، حق عزوجل تو را آمرزید، سه هزار سال پیش از تو من این بیت را طواف کرده ام.

آدم به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا آیا من و فرزندانم را می آمرزی؟
حق تعالی فرمود: آری، هر کدام از ایشان که به من و رسولانم ایمان آورند البته می آمرزم.

آن مرد پس از شنیدن این شرح از امام علیه السلام حضرت را تصدیق کرد و از آن جناب

فقال أبي عبد الله: هذا جبرئيل أتاكم يعلمكم معالم دينكم.

باب ١٤٤

العلّة التي من أجلها صارت

العمرة على الناس واجبة بمنزلة الحجّ

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن العباس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير وحمّاد و صفوان بن يحيى و فضالة بن أيوب عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: العمرة واجبة على الخلق بمنزلة الحجّ من استطاع؛ لأنّ الله تعالى يقول واتّموا الحجّ والعمرة لله وأنما نزلت العمرة بالمدينة وأفضل العمرة عمرة رجب.

باب ١٤٥

العلّة التي من أجلها يجوز للمحرّم ان يستاك

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن معاوية عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت للمحرّم يستاك؟ قال: نعم.

قلت: فإن أدمى يستاك؟
قال: نعم هو من السنّة.

باب ١٤٦

العلّة في كراهيّة لبس

الطيلسان المزوّر للمحرّم

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن

باب صد و چهل و ششم ۳۱۷
 گذشت پس پدرم علیه السلام فرمودند: این جهرئیل است نزد شما آمده تا معالم و شرایع دین شما را به شما تعلیم نماید.

باب صد و چهل و چهارم

سز این که عمره همچون حج بر مردم واجب گردیده

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از محمد بن الحسن الصفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حمّاد و صفوان بن یحیی و فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمّار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

عمره به منزله حج بوده و بر مردم و آنانکه مستطیع هستند در عرض عمر یک بار واجب است زیرا خداوند متعال می فرماید:
 حج و عمره را برای خدا انجام دهید.
 آیه ای که عمره را همچون حج واجب نموده در مدینه نازل گردیده و افضل و برترین عمره ها، عمره ای است که در ماه رجب انجام شود.

باب صد و چهل و پنجم

سز این که بر محرم جایز است مسواک نماید

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از معاویه، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا محرم مسواک بکند؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: اگر خون هم جاری شود مسواک بنماید؟
 فرمودند: بلی، مسواک سنت است.

باب صد و چهل و ششم

سز این که بر محرم مکروه است رداء تکمه بسته بپوشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد و عبد الله فرزندان محمد بن

عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الجعفي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: وجدنا في كتاب جدي عليه السلام لا يلبس المحرم طيلساناً مززراً فذكرت ذلك لأبي فقال: إنما فعل ذلك كراهية أن يزوره عليه الجاهل فأما الفقيه فإنه لا بأس أن يلبسه.

باب ١٤٧

العلة التي من أجلها لا يستحب الهدى إلى الكعبة

وما يجب أن يعمل بما قد جعل هدياً للكعبة

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن عبد الله بن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي عليه السلام قال: لو كان لي واديان يسيلان ذهباً وفضة ما أهديت إلى الكعبة شيئاً؛ لأنه يصير إلى الحجة دون المساكين.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن بنان بن محمد عن موسى بن القاسم عن علي بن جعفر عن أخيه أبي الحسن عليهم السلام قال: سألت عن رجل جعل جاريته هدياً للكعبة كيف يصنع بها؟

فقال: إن أبي عليه السلام أتاه رجل قد جعل جاريته هدياً للكعبة فقال له قوم الجارية أو بعها ثم مر منادياً يقوم على الحجر فينادي ألا من قصرت نفقته أو قطع به طريقه أو نفذ طعامه، فليأت فلان بن فلان، ومُرّه أن يعطي أولاً فأولاً حتى ينفد ثمن الجارية.

عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی جعفی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، آن حضرت فرمودند: در کتاب جدم این مضمون را یافتیم: مُحَرَّم رداء تکمه بسته به دوش نگیرد.

این مضمون را برای پدرم ذکر کرده و سرش را خواستار شدم. پدرم فرمود: علت آن این است که جاهل تکمه‌های لباسش را نبندد اما فقیه و عالم برایش اشکالی ندارد چنین لباسی را بپوشد.

باب صد و چهل و هفتم

سز مستحب نبودن فرستادن هدیه به کعبه و تکلیف انسان

نسبت به آنچه به عنوان هدیه برای کعبه فرستاده‌اند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از عبد الله بن مغیره، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش از علی علیه السلام، حضرت فرمودند:

اگر دو بیابان وسیع که در آن دو طلا و نقره جاری بوده از من باشد اندکی از آن طلا و نقره را برای کعبه هدیه نمی فرستم زیرا این هدایا نصیب دربانان و پرده‌داران کعبه شده نه مساکین و فقراء.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از بنان بن محمد، از موسی بن القاسم، از علی بن جعفر از برادرش حضرت ابی الحسن علیه السلام، علی بن جعفر می فرماید: از برادرم پرسیدم: مردی کنیز خود را برای کعبه هدیه فرستاده وظیفه‌اش نسبت به آن چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که کنیز خود را برای کعبه هدیه نموده بود نزد پدرم آمد و وظیفه خود را جویا شد؟

پدرم به او فرمود: کنیز را قیمت کرده یا بفروش، سپس به منادی امر کن بر روی سنگی رفته و با صدای بلند بگوید: توجّه، توجّه، هر کس کمبود نفقه داشته یا این السبیل گردیده یا طعام و خوراکش مفقود گشته به فلان بن فلان مراجعه نماید بعد به منادی امر کن پول کنیز را بر طبق نوبت بین مراجعین تقسیم کند تا پول تمام شود

٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُويهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ قَالَ أَخْبَرَنِي يَاسِينَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ قَوْمًا أَقْبَلُوا مِنْ مِصْرَ، فَمَاتَ رَجُلٌ فَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ لِلْكَعْبَةِ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ سَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فَدَلَّوْهُ عَلَى بَنِي شَيْبَةَ، فَأَتَاهُمْ فَأَخْبَرَهُمُ الْخَبَرَ فَقَالُوا: قَدْ بَرِئْتَ ذِمَّتِكَ أَدْفَعُهَا إِلَيْنَا، فَقَامَ الرَّجُلُ فَسَأَلَ النَّاسَ فَدَلَّوْهُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: فَأَتَانِي فَسَأَلَنِي فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ الْكَعْبَةَ غَنِيَّةٌ عَنْ هَذَا أَنْظِرْ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِ هَذَا الْبَيْتِ وَقَطِّعْ أَوْ ذَهَبْتَ نَفَقَتَهُ أَوْ ضَلَّتْ رَاحِلَتَهُ أَوْ عَجَزَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ فَأَدْفَعُهَا إِلَيَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ سَمَّيْتَ لَكَ.

قال: فَاتَى الرَّجُلُ بَنِي شَيْبَةَ فَأَخْبَرَهُمْ بِقَوْلِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالُوا: هَذَا ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ لَيْسَ يُوْخَذُ عَنْهُ وَلَا عِلْمُ لَهُ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْبَيْتِ وَبِحَقِّ كَذَا وَكَذَا لَمَّا أَبْلَغْتَهُ عَنَّا هَذَا الْكَلَامَ قَالَ: فَأَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: لَقِيتُ بَنِي شَيْبَةَ فَأَخْبَرْتَهُمْ فزعموا أَنَّكَ كَذَا وَكَذَا وَأَنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ ثُمَّ سَأَلُونِي بِاللَّهِ الْعَظِيمِ لَمَّا أَبْلَغَكَ مَا قَالُوا قَالَ وَأَنَا أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلُوكَ لَمَّا أَتَيْتَهُمْ فَقُلْتُ لَهُمْ، إِنَّ مِنْ عِلْمِي لَوْ وَلَّيْتُ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ لَقَطَعْتُ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ عَلَّقْتُهَا فِي أَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ أَقَمْتُهُمْ عَلَى الْمِصْطَبَةِ،

حدیث (۳)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از حماد بن عیسی، از حریر، وی می‌گوید: یاسین برایم نقل کرد و گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: جماعتی از مصر آمده مردی در بین ایشان فوت کرد، وی وصیت به مردی نموده بود که او هزار درهم از پولهای وی را برای کعبه هدیه بفرستد.

وصی وقتی به مکه وارد شد از اهالی مکه راهنمایی خواست، آنها وی را به قبیله بنی شیبه راهنمایی کردند، آن مرد نزد آنها آمد و حکایت را برای ایشان نقل کرد، آنها به او گفتند: پولها را به ما بده، ذمهات بری می‌گردد.

مرد از نزد آنها برخاست و پیش جمعی رفت و از آنها ارشاد خواست، آنها او را به محضر مبارک حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام دلالت نمودند، حضرت فرمودند:

آن مرد نزد من آمد و از وظیفه‌اش سؤال کرد؟

به او گفتم: کعبه از این هدایا و تحفه‌ها مستغنی است ینگر به کسی که به قصد زیارت این بیت آمده و ابن السبیل گشته یا نفقه‌اش تمام شده یا مرکبش را گم نموده و از برگشتن به نزد اهلش ناتوان و عاجز می‌باشد، پس این پول را به این افرادی که نام بردم بده.

سپس یاسین می‌گوید: آن مرد نزد بنی شیبه رفت و فرموده حضرت ابی جعفر علیه السلام را برای آنها بازگو کرد.

آنها گفتند: این مرد گمراه است و بدعت‌گذار، نباید از او مطالبی اخذ کرد و اساساً صاحب علم و دانش نیست و ما از تو می‌خواهیم بحق این بیت و بحق فلان و فلان آنچه را که به تو گفتیم به او نگوئی.

آن مرد گفت: محضر امام علیه السلام مشرف شدم و به او عرض کردم: با بنی شیبه ملاقات کردم و فرموده شما را به ایشان گفتم، آنها پنداشتند که شما فلان... و فلان... بوده و علم و دانشی ندارید سپس از من خواستند و به خدای عظیم سوگند دادند که گفته آنها را نزد شما بازگو نکنم.

حضرت فرمودند: من نیز تو را به خدا سوگند می‌دهم وقتی نزد ایشان رفتی به آنها بگو:

توجه داشته باش از علائم علم من این است که اگر امور مسلمین به من واگذار شود و ولایت ظاهری بر آنها به دست من افتد قطعاً و جزماً دستهای ایشان را قطع نموده و سپس آنها را به پرده‌های کعبه می‌آویزم و بعد خودشان را بر زمین برآمده و

ثم أمرت منادياً ينادي ألا أن هؤلاء سراق الله فأعرفوهم.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا الحسن بن متيل عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن جعفر بن بشير، عن إيان عن ابن الحر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رجل إلى أبي جعفر قال: إني أهديتُ جاريةً إلى الكعبة فأعطيْتُ بها خمسمائة دينار فما ترى؟

قال: بعها ثم خذ ثمنها ثم قم على هذا الحائط يعني الحَجَرُ ثم ناد واعط كلَّ منقطع به وكلَّ محتاج من الحاجِّ.

٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن علي بن الحسين الميثمي عن أخويه محمد و أحمد عن علي بن يعقوب الهاشمي عن مروان بن مسلم عن سعيد بن عمر الجعفي عن رجل من أهل مصر قال: أوصى أخي بجارية كانت له مغنية فارهة وجعلها هدياً لبيت الله الحرام، فقدّمت مكة فسألت فقيل لي: ادفعها إلى بني شيبه وقيل لي غير ذلك من القول فاختلف عليّ فيه، فقال لي رجل من أهل المسجد: ألا أرشدك إلى من يرشدك في هذا إلى الحق؟

قلت: بلى.

قال: فأشار إلى شيخ جالس في المسجد فقال: هذا جعفر بن محمد عليه السلام فاسأله قال: فأتيته فنسألته وقصصت عليه القصة.

فقال: إنَّ الكعبة لا تأكل ولا تشرب و ما أهدى لها فهو لزوارها، فبع الجارية، و قم على الحجر فناد هل من منقطع به؟

باب صد و چهل و هفتم ۳۲۳
مرتفعی می ایستاتم آنگاه به منادی می گویم با صدای بلند بگو: مردم آگاه باشید
این جماعت دزدان دین خدا بوده پس آنها را بشناسید.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسن بن متیل^(۱)، از محمد بن الحسین بن
ابی الخطاب، از جعفر بن بشیر از ابان، از ابن الحر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام،
حضرت فرمودند: مردی محضر امام ابی جعفر علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: کنیزی
را برای کعبه هدیه نموده و به او پانصد دینار اعطاء نموده‌ام درباره این عمل من چه
می فرمایید و وظیفه‌ام چیست؟
فرمودند: کنیز را بفروش و پولش را بگیر سپس روی این دیوار یعنی سنگ
بایست و با صدای بلند مردم را بخواه و بعد پول کنیز را به هرا بن السبیل و نیازمندی
از حاجیان بده.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن الحسین
المیثمی، از دو برادرش محمد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن
مسلم، از سعید بن عمر جعفی از مردی از اهالی مصر، وی گفت: برادرم کنیزی
خوش صدا و شوخ طبع داشت و آنرا هدیه به بیت الله الحرام نمود، من به مکه
آمده و از برخی راهنمایی خواستم، به من گفتند او را به بنی شیبه بده و برخی کلامی
دیگر گفته و پیشنهادی غیر آن نمودند، امر بر من مشتبه شد و ندانستم چه کنم
مردی از اهل مسجد به من گفت: من تو را نزد کسی بفرستم که به حق هدایت کند؟
گفتم: آری.

پس آن مرد به شیخ و بزرگی که در مسجد نشسته بود اشاره کرد و گفت: این
جعفر بن محمد علیه السلام است مسئله خود را از ایشان سؤال کن، من نزد آن حضرت
رفته و قصه خود را عرض کردم.

حضرت فرمود: کعبه نه طعام می خواهد و نه شراب، آنچه برای آن اهداء
می شود تعلق به زوار آن دارد بنابراین کنیز را بفروش و بر روی سنگ بایست و با
صدای بلند بگو: آیا در میان شما حاجیان کسی هست که ابن السبیل باشد؟

۱- حسن بن متیل، مرحوم علامه در خلاصه و شیخ^(۲) در فهرست فرموده‌اند: وی از وجوه اصحاب امامیه بوده
و کثیر الحدیث می باشد.
و مرحوم ممقانی در رجال فرموده: وی حسن بلکه ثقه است.

و هل من محتاج من زوارها؟ فإذا أتوك فسل عنهم واعطهم واقسم فيهم ثمنها.

قال: فقلت له إن بعض من سألته أمرني بدفعها إلى بني شيبه؟ فقال: أما إن قائمنا لو قد قام لقد أخذهم وقطع أيديهم وطاف بهم وقال: هؤلاء سراق الله.

٦ - حدثني محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثني علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه بإسناده عن بعض أصحابنا قال: دفعت إلى امرأة غزلاً وقالت لي: ادفعه بمكة ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أدفعه إلى الحجة وأنا أعرفهم فلما صرت إلى المدينة دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت له: جعلت فداك إن امرأة اعطتني غزلاً و أمرتني أن أدفعه بمكة ليخاط به كسوة الكعبة فكرهت أن أدفعه إلى الحجة. فقال: اشتر به عسلاً و زعفراناً وخذ طين قبر أبي عبد الله عليه السلام و أعجنه بماء السماء واجعل فيه شيئاً من العسل والزعفران و فرقه على الشيعة ليداووا به مرضاهم.

باب ١٤٨

العلة التي من أجلها سُمي الحج حَجًّا

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن حماد بن عيسى عن أبان بن عثمان عن أخبره عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: لِمَ سُمي الحج حَجًّا؟

قال: حَجَّ فلان أي أفلح فلان

آیا محتاج و نیازمندی در بین شما به هم می‌رسد؟
وقتی نزد تو آمدند از ایشان سؤال کن بعد پول را به آنها داده و ثمن کنیز را بینشان توزیع و تقسیم نما.

محضر مبارکش عرضه داشت: از برخی که پرسیدم به من گفتند: کنیز را تحویل بنی شبیه بده.

حضرت فرمودند: آگاه باش وقتی قائم ما ظهور می‌فرماید این قوم را گرفته و دستهایشان را قطع نموده و دورشان می‌دهد و می‌فرماید: اینها دزدان مال خدا می‌باشند.

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش باسنادش از برخی اصحاب وی می‌گوید: زنی مقداری پشم به من داد و گفت: این را به اهل مکه بده تا با آن جامه‌ای برای کعبه بدوزند، من از این که آن را به پرده‌داران که ایشان را می‌شناختم بدهم کراهت داشتم، باری وقتی به مدینه وارد شدم محضر ابی جعفر علیه السلام رفته و به ایشان عرض کردم:

زنی مقداری پشم به من داده و گفته است آن را به اهل مکه داده تا آن را جامه‌ای برای کعبه بدوزند من از این که آن را به پرده‌داران بدهم کراهت دارم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: با آن غسل و زعفران بخر و تربت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بگیر و آن را با آب باران گیل کن و سپس مقداری از غسل و زعفران در آن بریز و سپس آن را بین شیعیان توزیع و تقسیم کن تا با آن بیمارانشان را مداوا کنند.

مرکز تحقیقات و ترویج علوم اسلامی
باب صد و چهل و هشتم

سز نامیده شدن حج به حج

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از حماد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برای چه حج را حج نامیده‌اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه وقتی می‌گویند فلانی حج بجا آورد یعنی فلانی رستگار شد.

باب ١٤٩

العلة التي من أجلها يجب

التمتع بالعمرة إلى الحج دون القران والإفراد

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي: الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الحج متصل بالعمرة؛ لأن الله عز وجل يقول: (فإذا أمنتم فمن تمتع بالعمرة إلى الحج فما استيسر من الهدى) ^(١) فليس ينبغي لأحد إلا أن يتمتع؛ لأن الله عز وجل أنزل ذلك في كتابه و سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

باب ١٥٠

العلة التي من أجلها سميّت العمرة عمرة ^(٢)

* * *

باب ١٥١

علة غسل دخول البيت

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام أتغتسل النساء إذا أتين البيت؟ قال: نعم إن الله عز وجل يقول: (أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) ^(٣)، فينبغي للعبد أن لا يدخل إلا وهو طاهر

٢ - يباض بالاصل

١ - سورة البقرة، الآية (١٩٤)

٣ - سورة البقرة، الآية (١٢٥)

باب صد و چهل و نهم

سز این که در حج تمتع باید از عمره به حج روند نه در

قران و افراد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حج به عمره متصل است به دلیل فرموده حق تبارک و تعالی: فاذا امتتم، فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى (پس از آنکه منع و ترس برطرف شد هر کس از عمره تمتع به حج باز آید لازم است قربانی کند)

بنابراین برای احدی هیچ نوع حجی جایز نیست مگر آنکه تمتع بجا آورد زیرا حق عزوجل آن را در کتابش نازل نموده و در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است.

باب صد و پنجاهم

سز نامیده شدن عمره به عمره

مترجم گفته: این باب سفید بوده و در ذیلش حدیثی نقل نشده است.

باب صد و پنجاه و یکم

سز مشروع بودن غسل برای دخول در بیت

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن البقار، از احمد و عبد الله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی الحلبی، وی می گوید: از حضرت اباعبد الله علیه السلام پرسیدم:

آیا زنان وقتی داخل بیت می خواهند شوند غسل بکنند؟

حضرت فرمودند: آری خداوند عزوجل می فرماید: ان طهرا بیتی للطائفین والماکفین والرکع السجود (از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم خدا را از بُت پاک نموده و از هر پلیدی پاکیزه داشته تا اهل ایسان به طواف و اعتکاف حرم آمده و در آن نماز و طاعت خدا به جای آورند)

پس برای بنده شایسته است فقط با طهارت داخل بیت الله شود یعنی ابتداء بدن

قد غسل عنه العرق والأذى و تطهر.

باب ١٥٢

علة الرمل بالبيت

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن زرارة أو محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الطواف أيرمل فيه الرجل؟

فقال: إن رسول الله ﷺ لما أن قدم مكة و كان بينه و بين المشركين الكتاب الذي قد علمتم، أمر الناس أن يتجلّدوا و قال: اخرجوا اعضاءكم و أخرج رسول الله ﷺ عضديه ثم رمل بالبيت ليريهم إنهم لم يصبههم جهد، فمن أجل ذلك يرمل الناس، و إنّي لأمشي مشياً، و قد كان عليّ بن الحسين يمشي مشياً.

٢- و بهذا الاسناد عن ثعلبة عن يعقوب الأحمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان في غزوة الحديبية و ادع رسول الله ﷺ أهل مكة ثلاث سنين ثم دخل ففضى نسكه، فمرّ رسول الله ﷺ بنفر من أصحابه جلوس في فناء الكعبة فقال: هؤلاء قومكم على رؤوس الجبال لا يرونكم فيروا فيكم ضعفاً، قال: فقاموا فشدّوا أزرهم و شدّوا أيديهم على أوساطهم ثمّ رملوا.

باب صد و پنجاه و دوم

سز به شتاب حرکت کردن و قدمهای متوسط برداشتن در دور

بیت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از ابن فضال، از ثعلبه از زراره یا محمد بن مسلم، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم آیا مرد در طواف بیت با برداشتن قدمهای متوسط به شتاب حرکت بکند؟ حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ وقتی به مکه آمدند و حاکم بین آن جناب و مشرکین مکه کتاب خدا بود امر فرمودند که لشگریان جست و خیز نموده و از خود چابکی و زرنگی نشان دهند و نیز به آنها فرمود: بازوهای خود را بیرون آورید و خود آن جناب دو بازوی خود را بیرون آورده سپس دور بیت با قدمهای نه بلند و نه کوتاه بلکه متوسط به شتاب و سرعت حرکت کردند تا بدین وسیله به مشرکین مکه نشان دهند که رنج و تعب و خستگی به آنها نرسیده است و به همین خاطر مردم در وقت طواف دور بیت به صورت رمل یعنی با قدمهای متوسط و در عین حال با شتاب و سرعت حرکت می کنند، سپس امام علی علیه السلام فرمودند: و من راه می روم و آهسته حرکت می نمایم همان طوری که علی بن الحسین علیه السلام آهسته راه می رفتند.

حدیث (۲)

و با همین اسناد مذکور از ثعلبه، از یعقوب احمر نقل شده که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: در جنگ حدیبیه رسول خدا ﷺ با اهل مکه برای سه سال صلح نموده و صلح نامه ای به امضاء رساندند سپس داخل مکه شده و نُسک و اعمال حج را بجا آوردند در این اثنا به تعدادی از اصحابشان عبور کردند که آنها در آستانه کعبه نشسته بودند، حضرت فرمودند: آن گروه که بر قلعه کوهها هستند قوم شما بوده و شما را نمی بینند، معتقدند که شما ضعیف و ناتوان هستید، آن جماعت پس از استماع این کلام بپا خاسته و تن پوش های خود را محکم کرده و دستها را سخت بر کمر گرفته سپس دور کعبه با قدمهای متوسط و در عین حال با سرعت و شتاب حرکت نمودند تا بدین وسیله به آنها نشان دهند که از پای نیافتاده و رنج و مشقت ایشان را ناتوان نکرده است.

باب ١٥٣

العلّة التي من أجلها لم يتمتع النبي ﷺ

بالعمرة إلى الحج، وأمر بالتمتع

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن عمير عن حمّاد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خرج رسول الله ﷺ حين حجّ حجة الوداع خرج في أربع بقين من ذي القعدة حتّى أتى مسجد الشجرة فصلى بها، ثمّ قاد راحلته حتّى أتى البيداء فأحرم منها وأهلّ بالحج وساق مائة بدنة وأحرم الناس كلّهم بالحجّ لا يريدون عمرة، ولا يدرون ما المتعة، حتّى إذا قدم رسول الله مكة طاف بالبيت وطاف الناس معه ثمّ صلى ركعتين عند مقام إبراهيم واستلم الحجر ثمّ أتى زمزم فشرب منها وقال: لولا أن أشقّ على أمّتي لاستقيت منها ذنوباً أو ذنوبين ثمّ قال: ابدؤا بما بدء الله عزّ وجلّ به فأتى الصفا فبدأ به ثمّ طاف بين الصفا والمروة سبعا، فلمّا قضى طوافه عند المروة قام فخطب أصحابه وأمرهم أن يخلّوا ويجعلوها عمرة وهو شيء أمر الله عزّ وجلّ به فأحلّ الناس وقال رسول الله ﷺ:

باب صد و پنجاه و سوم

سزا این که نبی اکرم در عین حال که حج تمتع

بجا نمی آوردند امر به تمتع فرمودند

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عمیر، از حماد، از حلی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

چهار روز از ماه ذی القعدة باقی مانده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام حجة الوداع از مدینه خارج شده تا به مسجد شجرة آمدند، در آنجا نماز گذارده سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند از آنجا محرم شده و مشغول به انجام حج شده لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند و هیچ کدام اراده احرام برای عمره نکردند و اساساً نمی دانستند که تمتع^(۱) چیست باری جملگی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با حال احرام آمدند تا به مکه رسیدند، نبی اکرم ابتداء به طواف بیت پرداخته و مردم نیز با آن سرور بیت را طواف کردند سپس آن جناب در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف خواندند و سپس حجر الاسود را استلام^(۲) کردند پس از آن به زمزم رفته از آن آشامیدند و فرمودند: اگر بر ائمتّم مشقت نبود از آنها می خواستم که یک یا دو سطل پر از آن بنوشند سپس فرمودند: به آنچه خدای عزّوجلّ در قرآن ابتداء کرده شما نیز ابتداء نمایید از این رو به صفا رفته و به آن آغاز نمودند یعنی از صفا به مروه و بعد از مروه به صفا تا هفت بار این ایاب و ذهاب را انجام دادند و وقتی هفت شوط را به اتمام رسانده و در مروه قرار گرفتند ایستادند. و برای اصحابشان خطبه خوانده و پس از اتمام خطبه به آنها امر فرمودند که از احرام بیرون آیند و آنچه از اعمال را بجا آورده اند عمره حساب کنند زیرا امر و فرمان خدا چنین می باشد، مردم از احرام بیرون آمدند، پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱. مقصود حج تمتع است که ابتداء باید عمره آنرا بجا آورد و پس از اتمام عمره از آن محلّ شده و سپس محرم شوند به احرام حج.

۲. استلام یعنی مسح نمودن.

لو كنت استقبلت من أمري ما استدبرت لفعلت كما أمرتكم ولكن لم يكن يستطيع أن يحلّ من أجل الهدى الذي معه إن الله عز وجل يقول: (ولا تحلقوا رؤوسكم حتى يبلغ الهدى محله) (١) فقام سراقه بن مالك بن جعشم الكنانى فقال: يا رسول الله علمنا كأننا خلقنا اليوم، رأيت هذا الذى أمرتنا به لعامنا هذا أم لكل عام؟

فقال رسول الله ﷺ: لا، بل للأبد، وإن رجلاً قام فقال: يا رسول الله نخرج حجاً جاً ورؤوسنا تقطر من النساء؟

فقال رسول الله ﷺ: إنك لن تؤمن بها أبداً وأقبل عليّ ﷺ من اليمن حتى وافى الحج فوجد فاطمة ؓ قد أحلت ووجد ريح الطيب فانطلق إلى رسول الله ﷺ مستفتياً ومحرشاً على فاطمة ؓ فقال رسول الله ﷺ: يا عليّ بأي شيء أهلت؟

فقال: أهلت بما أهل النبي ﷺ.

فقال: لا تحل أنت، وأشركه في هديه وجعل له من الهدى سبعة و ثلاثين ونحر رسول الله ﷺ ثلاثاً وستين نحرها بيده، ثم أخذ من كل بدنة بضعة فجعلها في قدر واحد ثم أمر به فطبخ فأكلا منها وحسّوا من المرق

و اگر آنچه از این امر صورت می گیرد (رسیدن قربانی به محل خودش) قبل از این واقع شده بود البته به آنچه شما را امر کردم خود نیز آن را انجام می دادم ولی کسی که سوق هدی کرده نمی تواند از احرام بیرون بیاید مگر پس از رسیدن قربانی به محلش، خداوند عزوجل در قرآن می فرماید:

ولا تحلقوا رؤوسكم حتى يبلغ الهدى محله (سر را نتراشید و از احرام بدین وسیله بیرون نیایید مگر پس از رسیدن قربانی به محلش).

سرافقه بن ملك بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، دانستیم که گویا امروز خلق شده ایم، آیا فرمائی که صادر فرمودید نسبت به امسال است یا هر سال این حکم جاری است؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر اختصاص به امسال نداشته بلکه تا ابد مستمر است و نیز مردی دیگر برخاست و عرض کرد: یا رسول الله آیا احرام حج بسته و در حج داخل شویم درحالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می ریزد؟^(۱)

رسول خدا ﷺ فرمودند: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد. و علی علیه السلام از یمن آمدند و خود را رساندند تا حج بجا آورند و وقتی به رسول خدا ﷺ و اصحاب رسیدند دیدند فاطمه علیها السلام از احرام درآمده اند و بوی خوشی استشمام نمودند.

پس محضر رسول خدا ﷺ رسیدند درحالی که مسئله را از آن جناب می پرسیدند بر فاطمه علیها السلام نیز اعتراض داشتند.

رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی به چه چیز از احرام بیرون می آیی؟ عرضه داشت: به آنچه نبی ﷺ محل شوند از آن خارج گردند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: تو محل مشو و سپس آن حضرت را در هدی و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیرالمؤمنین علیه السلام منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار داده و پس از آن امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن خوردند و مردم از آبرگشت مطلع شدند و سراغ آن را از

۱- مقصود سائل این بود که اگر حج را بدل به عمره کنیم و از احرام عمره خارج شویم می توانیم با زنان مباشرت کرده و سپس محرم به احرام حج گردیم و در این حال که حج بجا می آوریم آب غسل جنابت از سر ما می ریزد و این چه طور امکان پذیر است!!! و بدین وسیله خواست که عمره مزبور را که به عمره تمتع موسوم است انکار کند.

فقال: قد أكلنا الآن منها جميعاً فالمتعة أفضل من القارن السابق الهدى و
خير من الحجّ المفرد، و قال: إذا استمتع الرجل بالعمرة، فقد قضى ما عليه
من فريضة المتعة.

و قال ابن عباس: دخلت العمرة في الحجّ إلى يوم القيامة.

٢ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن
يعقوب بن يزيد عن محمّد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى عن معاوية بن
عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ في حجة الوداع لما فرغ
من السّعي قام عند المروة فخطب الناس فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال: يا
معشر الناس هذا جبرئيل و أشار بيده إلى خلفه يأمرني أن آمر من لم يسق
هدياً أن يحلّ، و لو استقبّلت من أمري ما استدبرّت لفعلت كما أمرتكم
ولكنّي سقت الهدى و ليس لسابق الهدى أن يحلّ حتّى يبلغ الهدى محله
فقام إليه سراقه بن مالك بن جعشم الكناني فقال: يا رسول الله علمنا ديننا
فكأنّا خلّقنا اليوم أ رأيت هذا الذي أمرتنا به لعامنا أم لكلّ عام؟

فقال رسول الله ﷺ: لا، بل للأبد، و إن رجلاً قام فقال يا رسول الله

نخرج حجّاجاً و رؤسنا تنقطر من النساء؟

فقال له رسول الله: إنك لن تؤمن بها أبداً.

حضرت گرفتند، حضرت فرمودند اکنون آن را خوردیم پس متعه و تمتع برتر است از حج قرانی که با آن قربانی سوق داده شده چنانچه از حج مفرد نیز افضل است. و نیز فرمودند: هرگاه شخص عمره تمتع بجا آورد یعنی احرام حجش را بدل به احرام عمره کرده و از آن مُحَلَّ شود فریضه تمتعی که بر عهده اش هست بجا آورده. ابن عباس می گوید: از آن تاریخ تا روز قیامت عمره در حج داخل گردید.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر و صفوان ابن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا ﷺ در حجة الوداع پس از فراغت از سعی در جنب مروه ایستاده و برای مردم خطبه خواندند، پس حمد الهی بجا آورده و ثناء بر ذات اقدسش گفته بعد فرمود:

ای مردم، این جبرئیل است و با دست به پشت سر اشاره فرمود، سپس اضافه کردند: به من امر می کند به کسانی که قربانی سوق نداده اند امر کنم مُحَلَّ شده و از احرام حج خارج شوند و اگر آنچه پس از این امر صورت خواهد گرفت یعنی قربانی که سوق داده ام و بعداً به محلش خواهد رسید قبلاً واقع شده بود و پیش از فرمان جبرئیل قربانی به محلش رسیده بود البته من نیز همچون شما به آنچه مأمورتان می کنم عمل می نمودم ولی همان طوری که مسبوق هستید من قربانی را پیش فرستاده ام و برای کسی که هَدَی و قربانی را سوق داده و هنوز به محلش نرسیده حق ندارد از احرام مُحَلَّ شده و بیرون بیاید.

سراقة بن مالک بن جعشم کنانی از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله به دین خود آگاه و عالم شدیم گویا امروز آفریده شده ایم آیا آنچه امر فرمودی اختصاص به امسال دارد یا تمام سنوات حکم همین است؟

رسول خدا فرمودند: نه، اختصاص به امسال نداشته بلکه برای همیشه حکم همین است.

بعد مردی از جا بلند شد و عرض کرد یا رسول الله، آیا احرام حج بسته و در حج داخل شویم درحالی که آب جنابت از ناحیه تماس با زنان از سرهای ما می ریزد؟ حضرت به او فرمودند: تو هرگز به این حکم دین ایمان نخواهی آورد.

٣ - حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهم الله قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد الاصبهاني عن سليمان بن داود المنقري عن فضيل بن عياض قال: سألت أبا عبد الله رحمهم الله عن اختلاف الناس في الحج فبعضهم يقول: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله مهلاً بالحج، وقال بعضهم: مهلاً بالعمرة.

وقال بعضهم: خرج قارناً، وقال بعضهم: خرج ينتظر أمر الله عز وجل، فقال أبو عبد الله رحمهم الله: علم الله عز وجل إنها حجة لا يحج رسول الله صلى الله عليه وآله بعدها أبداً فجمع الله عز وجل له ذلك كله في سفرة واحدة؛ ليكون جميع ذلك سنة لأئمة، فلما طاف بالبيت و بالصفاء والمروة أمره جبرئيل عليه السلام أن يجعلها عمرة إلا من كان معه هدي فهو محبوس على هديه لا يحل لقوله عز وجل (حتى يبلغ الهدي محله) ^(١) فجمعت له العمرة والحج وكان خرج على خروج العرب الأول، لأن العرب كانت لا تعرف إلا الحج وهو في ذلك ينتظر أمر الله تعالى وهو يقول صلى الله عليه وآله: «الناس على أمر جاهليتهم إلا ما غيرهم الإسلام» وكانوا لا يرون العمرة في أشهر الحج، فشق على أصحابه حين قال اجعلوها عمرة لأنهم كانوا لا يعرفون العمرة في أشهر الحج وهذا الكلام من رسول الله صلى الله عليه وآله إنما كان في الوقت الذي أمرهم فيه بفسخ الحج فقال: دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

حدیث (۳)

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از فضیل بن عیاض نقل کرده که گفت: از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم: مردم در حج رسول خدا ﷺ اختلاف دارند، بعضی می گویند: رسول خدا ﷺ به احرام حج محرم شدند، برخی دیگر می گویند: حضرتش به احرام عمره محرم شدند.

گروهی دیگر می گویند: حضرت با احرام حج قرآن خارج شدند. جماعتی دیگر می گویند: آن جناب خارج شدند و منتظر فرمان خدای عز و جل بودند که چه دستور می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل می دانست که آن احرام پیامبر ﷺ احرام حج بود و بعد از آن حضرتش دیگر حجی بجا نیاورد، پس خداوند عز و جل تمام نسک و اعمال را در یک خوان برای پیامبرش جمع فرمود تا تمام آنها برای امتش سنت باشند لذا بعد از آنکه حضرتش طواف بیت را انجام داد و سعی بین صفا و مروه را به اتمام رساند جبرئیل علیه السلام امر نمود آنرا عمره قرار دهد لذا تمام کسانی که با حضرت محرم شدند احرامشان را به عمره تمتع تبدیل کردند مگر آنکس که سوق هدی نموده بود چه آنکه او به خاطر سوق هدیتش محبوس گردید و نتوانست از احرام بیرون آید زیرا خداوند متعالی در قرآن فرموده: حتی يبلغ الهدى محله یعنی اخراج از احرام قبل از رسیدن قربانی به محلش امکان پذیر نیست باری پیامبر اکرم ﷺ که بر احرامش باقی ماند و به عمره تمتع عدول نکرد حق تعالی عمره و حج را برایش جمع فرمود چه آنکه حضرتش بر طبق عرفان عرب و شناخت آنها که غیر از حج به چیز دیگری یعنی عمره آشنا نبودند ابتداء با احرام حج خارج گشت و در عین حال منتظر و مترصد فرمان خدا بود که چه دستور می رسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم در آن زمان به همان آیین جاهلیت عمل می کردند مگر آنچه را که اسلام تغییر داده بود لذا آنها انجام عمره را در اشهر حج روا نمی دانستند و برای آن وقت دیگری قائل بودند از این رو وقتی نبی اکرم ﷺ به آنها فرمودند: احرام حج را که در اشهر حج واقع ساخته اید به عمره مبدل نمایید بر آنها بسیار گران و سخت آمد زیرا اصلاً واقف به این نبودند که عمره را می توان در اشهر حج انجام داد و این کلام پیامبر ﷺ در وقتی بود که به آنها امر فرمود حج را فسخ نمایید، کلام این بود: از این تاریخ تا روز قیامت عمره در حج داخل گشت و در حالی

وَسَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ - يَعْنِي فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ .
قُلْتُ: أَفِيَعْتَدُّ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ ؟
فَقَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ ضَيَّعُوا كُلَّ شَيْءٍ مِنْ دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْخِتَانِ
وَالْتَزْوِيجَ وَالْحَجَّ فَإِنَّهُمْ تَمَسَّكُوا بِهَا وَلَمْ يَضَيَّعُوها .

بَاب ١٥٤

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا

لَمْ يَعْذِبْ مَاءُ زَمْزَمَ وَصَارَ غَوْرًا

١ - أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ
عِيْسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَقْبَةَ عَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ: كَانَتْ زَمْزَمُ أَيْضُ مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَكَانَتْ سَائِحَةً فَبَغَتْ
عَلَى الْمِيَاهِ، فَأَغَارَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَجْرَى إِلَيْهَا عَيْنًا مِنْ صَبَرٍ .

بَاب ١٥٥

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يَعْذِبُ

مَاءُ زَمْزَمَ فِي وَقْتٍ دُونَ وَقْتٍ

١ - أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
مُحَمَّدَ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ عَقْبَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرَ مَاءُ زَمْزَمَ فَقَالَ: تَجْرِي إِلَيْهَا عَيْنٌ مِنْ تَحْتِ الْحَجَرِ فَإِذَا غَلَبَ مَاءُ
الْعَيْنِ عَذِبَ مَاءُ زَمْزَمَ .

بَاب ١٥٦

عَلَّةُ تَحْرِيمِ الْمَسْجِدِ وَالْحَرَمِ وَوُجُوبِ الْأَحْرَامِ

١ - أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ

که این سخن را ایراد می‌کردند انگشتان را از هم باز کردند و مقصودشان از شهر حج بود یعنی عمره‌ای که داخل حج شده زمان انجامش شهر حج می‌باشد. راوی می‌گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: آیا به آئینی از آیین‌های عصر جاهلیت می‌توان اعتماد کرد؟

حضرت فرمودند: اهل جاهلیت تمام شرایع و احکام دین حضرت ابراهیم علیه السلام را ضایع نمودند مگر سه چیز: ختان، تزویج و حج، آنان این سه را نگهداشته و ضایع ننمودند ولی باقی احکام را محو و نابود ساختند.

باب صد و پنجاه و چهارم

سز این که آب زمزم شیرین نبوده و در قسمت پشت زمین قرار دارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عقبه از کسی که روایت نموده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

زمزم آبی بود سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و روی سطح زمین جاری بود ولی بر آبهای دیگر چون ستم و جور نمود حق عزوجل آنرا فرو برد و چشمه‌ای از صبر که تلخ است بر آن جاری کرد از این رو طعمش از شیرینی به تلخی گرایید.

باب صد و پنجاه و پنجم

سز این که آب زمزم گاهی شیرین بوده و زمانی شیرین نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن عقبه، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید در محضر امام علیه السلام نامی از آب زمزم به میان آمد، حضرت فرمودند: چشمه‌ای به طرف زمزم از زیر حجر جاری است و هرگاه آب چشمه غالب باشد آب زمزم شیرین بوده و در غیر این صورت شیرین نیست.

باب صد و پنجاه و ششم

سز محترم بودن مسجد الحرام و حرم و علت وجوب احرام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از عباس بن

معروف عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حرم المسجد لعلّة الكعبة، وحرم الحرم لعلّة المسجد، ووجب الاحرام لعلّة الحرم.

٢ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن عبد الله بن محمد الحجاج عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تبارك وتعالى جعل الكعبة قبلة لأهل المسجد، وجعل المسجد قبلة لأهل الحرم، وجعل الحرم قبلة لأهل الدنيا.

٣ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عثمان بن عيسى عن أبي المغيرة حميد بن المثنى العجلي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كانت بنو إسرائيل إذا قربت القربان تخرج ناراً فتأكل قربان من قبل منه، وإنّ الله تبارك وتعالى جعل الاحرام مكان القربان.

باب ١٥٧

علّة التلبية

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمّه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته لِمَ جُعِلَتِ التلبية؟ فقال: إنّ الله عزّ وجلّ أوحى إلى إبراهيم عليه السلام (و اذّن في الناس بالحجّ يأتوك رجالاً) ^(١) فنادى فأجيب من كلّ فج عميق يلبون.

باب صد و پنجاه و هفتم ۳۴۱

معروف، از برخی اصحاب از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: مسجد الحرام محترم است به خاطر کعبه و حرم محترم است به خاطر مسجد و احرام واجب شده به خاطر احترام حرم.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از حسن بن حسین اللؤلؤی^(۱) از عبداللہ بن محمد حجاج، از برخی رجالش، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام: امام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی کعبه را قبله برای اهل مسجد و مسجد را قبله برای اهل حرم و حرم را قبله برای اهل دنیا قرار داد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از عثمان بن عیسی، از ابی المنرا حمید بن مثنی عجل، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند: هرگاه بنی اسرائیل قربانی می آورند آتش پدید می آمد و قربانی کسی که از او پذیرفته شده بود را می خورد و خداوند تبارک و تعالی احرام را به جای قربانی قرار داده است.

باب صد و پنجاه و هفتم

سر تشریع تلبیه در حج

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از عمرو بن عبداللہ بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان از عبید اللہ بن علی حلبی، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، راوی می گوید: از امام علیہ السلام پرسیدم: چرا تلبیه جعل و تشریع شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عز و جل به جناب ابراهیم علیہ السلام وحی فرمود: و اذن فی الناس بالحج یا توک رجلاً (و مردم را به اداء مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آیند) پس جناب ابراهیم نداء داد و با صدای بلند مردم را دعوت نمود، مردم نیز از هر راه دور اجابتش کرده و تلبیه گویان به سوی او شتافتند و این عمل سنت گردید.

۱- حسین بن حسین اللؤلؤی، وی اهل کوفه بوده و کثیر الزوایه می باشد و به فرموده علامه در خلاصه از ثقات است.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله، از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، از سهل بن زیاد آدمی، از جعفر بن عثمان دارمی، از سلیمان بن جعفر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع به تلبیه و علت آن سؤال کردم؟ حضرت فرمودند:

هنگامی که مردم محرم می شوند حق تبارک و تعالی آنها را خوانده و می فرماید: بندگان و کنیزانم، همان طوری که شما برای من احرام بستید من نیز آتش را بر شما حرام خواهم نمود مردم می گویند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. این عبارت را مردم در مقام اجابت حق تعالی که ایشان را مورد نداء قرار داد ایراد می کنند.

حدیث (۳)

محمد بن القاسم استرآبادی مفسر رحمته الله از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار، از پدرشان، از حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، فرمودند: مردی محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام رسید عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرماید تفسیر: الحمد لله رب العالمین چیست؟

حضرت فرمودند: پدرم از جدّم، از حضرت باقر و آن حضرت از حضرت زین العابدین و آن بزرگوار از پدرش علیهم السلام نقل کردند که مردی محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و عرضه داشت تفسیر الحمد لله رب العالمین چیست؟

حضرت فرمودند: الحمد لله تفسیرش این است که بندگان خدا برخی از نعمت های الهی را اجمالاً بدانند و در مقابل آنها حق را بستانند زیرا قادر بر دانستن تمام آنها مفصلاً نیستند چه آنکه نعمت های حق تعالی قابل شمارش یا دانستن نیستند، پس حق تعالی به بندگان می فرماید: بگویید:

حمد برای خدا است در مقابل نعمت هایی که پروردگار عالمیان به ما داده است و عالمیان عبارتند از: جماعات و گروه هایی از مخلوقات چه جمادات و چه حیوانات اما حیوانات را مورد نعمت قرار داد، به خاطر آنکه حق تعالی به قدرت کامله اش آنها را حرکت داده از رزق خود غذا به آنها عنایت فرموده، آنها را در کنف و سایه خود احاطه نموده، هر کدام را به نحوی که مصلحت ایجاب می کند مورد تدبیر قرار داده است.

و أما الجمادات فهو يمسكها بقدرته يُمسك المتصل منها أن يتهافت و يمسك المتهافت منها أن يتلاصق و يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بأذنه و يمسك الأرض أن تنخسف إلا بأمره إنه بعباده لرؤوف رحيم.

قال ﷺ: رب العالمين مالكم و خالقهم و سائق أرزاقهم إليهم من حيث هم يعلمون و من حيث لا يعلمون، والرزق مقسوم و هو يأتي ابن آدم على أي سيرة سارها من الدنيا ليس تقوى متقي بزيادة ولا فجور فاجر بناقصة و بيننا و بينه ستر و هو طالبه ولو أن أحدكم يفرّ من رزقه لطلبه رزقه كما يطلبه الموت.

فقال الله جلّ جلاله: قولوا الحمد لله على ما أنعم به علينا، و ذكرنا به من خبر في كُتب الأولين قبل أن نكون، ففي هذا إيجاب على محمد و آل محمد و على شيعتهم أن يشكروه بما فضلهم و ذلك أن رسول الله ﷺ قال: لما بعث الله عزّ وجلّ موسى بن عمران عليه السلام واصطفاه نجياً و فلق له البحر و نجى بني إسرائيل و أعطاه التوراة والألواح و رأى مكانه من ربه عزّ وجلّ فقال: يا ربّ لقد أكرمتني بكرامة لم تكرم بها أحداً قبلي فقال الله جلّ جلاله: يا موسى أما علمت أن محمداً أفضل عندي من جميع ملائكتي و جميع خلقي؟

باب صد و پنجاه و هفتم ۳۴۵

و اما جمادات را مورد نعمت قرار داد: به خاطر آنکه حق تعالی آنها را با قدرت خود نگاه داشت، جمادات متصل را از جدا شدن نگاه داشت و جمادات منفصل را از اتصال و چسبیدن حفظ کرد، آسمان را از افتادن بر روی زمین مصون داشت مگر آنکه خود به آن اذن سرنگون شدن دهد چنانچه زمین را از فرورفتن حفظ کرد مگر وقتی که خود به آن چنین امری فرماید، حق تعالی به بندگانش مهربان و رحیم می باشد.

سپس امام علیه السلام فرمودند: رب العالمین یعنی حق تعالی مالک و خالق عالمیان بوده روزی آنها را به سویشان می فرستد از آن جایی که می دانند و نمی دانند، روزی بندگان بینشان تقسیم شده و تمام انسانها از آن بهره مند هستند نه تقوای متقی و پرهیزکار آن را زیاد کرده و نه عصیان و فجور معصیت کار آن را ناقص و کم نموده، بین ما و آن رزق حجاب و پرده ای است که رزق طالب آن می باشد اگر یکی از شما بخواهد از روزی خود فرار کرده و بگریزد، روزی به طلبش آمده همان طوری که مرگ به طلبش می آید.

خداوند جل جلاله می فرماید: بگویید: حمد برای خدا است در مقابل نعمت هایی که به ما داده است و در کتب پیشینیان قبل از این که آفریده شویم ما را یاد کرده است، پس در این عبارت بر حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و شیعیان ایشان واجب شده که خدا را شکر نموده و در مقابل برتری و تفضیلی که به ایشان بر سائر اُمم داده از او قدر دانی کنند.

شرح خبری که در کتب پیشینیان

از حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان یاد شده است و اما شرح خبر مزبور: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

زمانی که خداوند عز و جل حضرت موسی بن عمران علیه السلام را مبعوث فرمود و وی را برگزید و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی اعطاء فرمود خود را در دربار ذوالجلال صاحب مکان و شرف دید لذا به پروردگار عرض کرد:

پروردگارا، به من کرامتی دادی و عنایتی فرمودی که به احدی قبل از من چنین توجهی نفرمودی.

خداوند عز و جل فرمود: ای موسی آیا می دانی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من از تمام فرشتگان و جمیع مخلوقاتم برتر و بالاتر است؟

قال موسى: يا ربّ فإن كان محمد أكرم عندك من جميع خلقك فهل في آل الأنبياء أكرم من آلي؟

قال الله جلّ جلاله: يا موسى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ؟

فقال موسى: يا ربّ فإن كان آل محمد كذلك فهل في أمم الأنبياء أفضل عندك من أمّتي؟ ظلمت عليهم الغمام وأنزلت عليهم المنّ والسّلوى وفلقت لهم البحر؟

فقال الله جلّ جلاله: يا موسى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فَضْلَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ كَفَضْلِهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي؟

فقال موسى: يا ربّ ليتني كنت أراهم. فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: يا موسى إنّك لن تراهم وليس هذا أوان ظهورهم ولكن سوف تراهم في الجنان جنات عدن والفردوس بحضرة محمد في نعيمها يتقلّبون وفي خيراتها يتحبّبون، أَفَتُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَكَ كَلَامَهُمْ؟

قال: نعم يا إلهي.

قال الله جلّ جلاله: قم بين يدي واشدد مثرك قيام العبد الذليل بين يدي الملك الجليل.

ففعل ذلك موسى عليه السلام فنادى ربّنا عزّ وجلّ: يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ.

قال: فجعل الله عزّ وجلّ تلك الإجابة شعار الحج، ثُمَّ نَادَى رَبُّنَا تَعَالَى: يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ إِنَّ قَضَائِي عَلَيْكُمْ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي وَعَفْوِي قَبْلَ عِقَابِي فَقَدْ اسْتَجَبْتُ لَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْعُونِي وَاعْطَيْتُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَسْأَلُونِي مَنْ لَقِينِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

موسی عرض کرد: پروردگارا اگر محمد ﷺ نزد تو از تمام مخلوقات افضل است آیا در میان آل انبیاء، از آل من کسی اکرم و افضل می باشد؟

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، آیا نمی دانی که فضل و برتری آل محمد بر تمام انبیاء همچون فضل و برتری محمد بر جمیع مرسلین است؟

موسی علیه السلام: عرض کرد: پروردگارا اگر آل محمد چنین هستند پس آیا در میان اُمم انبیاء اُمّی از اُمّت من برتر نزد تو می باشد؟ چه آنکه بر اُمّت من ابر سایه افکند و مرغ بریان با ترنجبین بر ایشان نازل نمودی و دریا را برایشان شکافتی؟

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی آیا نمی دانی فضل و برتری اُمّت محمد ﷺ بر تمام اُمّت ها همچون فضل خود او بر تمام خلایق است؟

موسی عرضه داشت: پروردگارا کاش ایشان را من می دیدم، پس خدا وحی فرمود که: تو ایشان را هرگز نخواهی دید زیرا هنگام بروز و ظهور و خلقت ایشان اکنون نیست ولی به زودی آنها را در بهشت یعنی در جنات عدن و فردوس برین در محضر حضرت محمد ﷺ خواهی دید و ملاحظه می کنی که در نعمت های بهشتی غوطه ور و در خیرات و زیبایی های آن غرق می باشند، آیا دوست داری سخن ایشان را به سمع تو برسانم؟

موسی عرضه داشت: آری ای پروردگار من؟

خداوند عزّوجلّ فرمود: در مقابل من بایست و تن پوش خود را محکم و استوار کن و همچون بنده ذلیل در مقابل سلطان با عظمت و شوکت قرار بگیری.

موسی علیه السلام چنین کرد، پس حق عزّوجلّ نداء نمود: ای اُمّت محمد، تمام آنها در حالی که در پشت پدران و رحم های مادرانشان بودند اجابت کرده و گفتند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لا شَرِيكَ لَكَ.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: خداوند عزّوجلّ این اجابت را با عباراتی که ذکر شد شعار در حج قرار داد، پس از آن پروردگار متعال نداء نمود: ای اُمّت محمد حکم من بر شما چنین تقدیر شده که رحمت من نسبت به شما بر غضبم سابق بوده و عفو و بخششم پیش از عقاب و مواخذه ام می باشد، پیش از آنکه مرا بخوانید دعای شما را مستجاب می کنم و قبل از آنکه از من سؤال و درخواست نمایید به شما اعطاء خواهم نمود، هر کدام از شما که بامن ملاقات کنید در حالی که شهادت دهید لا اله الا الله

وحده لا شريك له وإنّ محمداً عبده ورسوله صادق في أقواله محقّ في أفعاله، وإنّ عليّ بن أبي طالب أخوه وصيّته من بعده ووليّه ملتزم طاعته كما يلزم طاعة محمد، وإنّ أوليائه المصطفين المطهّرين الميامين بعجائب آيات الله ودلائل حجج الله من بعدهما أوليائه أدخله جنتي وإن كانت ذنوبه مثل زبد البحر، قال: فلما بعث الله تعالى محمداً ﷺ قال: يا محمد وما كنت بجانب الطور إذ نادينا أمّتك بهذه الكرامة، ثم قال عزّ وجلّ لمحمد . قل: الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصني به من هذه الفضيلة، وقال لأئمته و قولوا أنتم: الحمد لله ربّ العالمين على ما اختصنا به من هذه الفضائل.

٤ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف عن عليّ بن مهزيار، عن حماد بن عيسى، عن أبان بن عثمان عمّن أخبره عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: لمّ سُمّيت التليّة تليّة؟

قال: إجابة أجاب موسى عليه السلام ربّه.

٥ - حدّثنا أبي عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدّثنا الحسين بن اسحاق التاجر، عن عليّ بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى و عليّ بن الحكيم عن الفضل بن صالح عن جابر عن

وحده لا شریک له و اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صادق فی اقواله، محق فی افعاله، و نیز شهادت دهد که حضرت علی بن ابی طالب برادر و جانشین بعد از او ولیّ حضرتش می باشد و همچنین خود را ملتزم به اطاعت از آن جناب کرده باشد همان طوری که ملتزم بود به اطاعت از مُحَمَّد ﷺ.

و نیز شهادت دهد به این که اولیاء آن حضرت که جملگی برگزیدگان و پاکیزگان و آیات مبارکه الهی و راهنمایان و حجت های خدا بعد از آن دو (پیامبر اکرم و علی علیه السلام) می باشند او را در بهشت خود داخل خواهیم نمود اگرچه گناهانش مانند کف روی دریا باشد.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند:

پس از آنکه حق تعالی حضرت مُحَمَّد ﷺ را مبعوث نمود فرمود: ای مُحَمَّد، تو در کوه طور نبودی آن زمانی که اُمّت تو را خوانده و به این کرامت اختصاص دادم، سپس حق عزوجل به پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بگو ای مُحَمَّد: الحمد لله رب العالمین یعنی حمد برای خدا است که پروردگار عالمیان می باشد علی ما اختصّنی به من هذه الفضیلة یعنی در مقابل این فضیلتی که به من اختصاص داد و به اُمّت آن حضرت هم فرمود: بگویید: الحمد لله رب العالمین علی ما اختصاصنا به من هذه الفضائل یعنی حمد و ستایش برای خدا است که پروردگار عالمیان می باشد در مقابل این فضائلی که به ما اختصاص داده است.

حدیث (۴)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از کسی که به او خبر داده از حضرت ابی جعفر علی علیه السلام، راوی گفت: محضر مبارک امام علی علیه السلام عرض کردم: برای چه تلبیه را تلبیه گفته اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه جوابی بود که موسی علیه السلام با آن پروردگار را اجابت کرد.

حدیث (۵)

پدرم رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی و علی بن الحکیم، از فضل بن صالح از جابر از

أبي جعفر عليه السلام قال: أحرم موسى عليه السلام من رملة مصر و مرّ بصفائح الروحاء محرماً يقود ناقته بخطام من ليف فليّى تجيبه الجبال.

٦- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن العباس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن حمّاد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: مرّ موسى بن عمران عليه السلام في سبعين نبياً على فجاج الروحاء على جمل أحمر خطامه ليف عليهم العباء القطوانية يقول: لبيك عبدك وابن عبدك لبيك.

٧- حدّثنا أبي عليه السلام قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ بن مهزيار عن ابن أبي عمير عن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مرّ موسى النبي عليه السلام بصفائح الروحاء على جمل أحمر خطامه من ليف عليه عبايتان قطوانيتان وهو يقول لبيك يا كريم لبيك، و مرّ يونس بن متى عليه السلام بصفائح الروحاء وهو يقول: لبيك كشّاف الكُرب العظيم لبيك، و مرّ عيسى بن مريم عليه السلام بصفائح الروحاء وهو يقول لبيك عبدك وابن امتك لبيك، و مرّ محمّد عليه السلام بصفائح الروحاء وهو يقول: لبيك ذا المعارج لبيك.

حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

جناب موسی علیه السلام از شهر رمله^(۱) در مصر محرم شدند و با حال احرام از سرزمین های پهناور روحاء^(۲) درحالی که بر روی ناقه ای نشسته و آن را با مهاری از لیف کنترل کرده بود عبور نمود حضرتش وقتی تلبیه گفت، کوه ها او را جواب دادند.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابوبصیر، وی گفت از حضرت ابوجعفر شنیدم که می فرمودند:

حضرت موسی بن عمران علیه السلام با هفتاد پیامبر از راه گشاده و جاده پهناور روحاء درحالی که روی شتر سرخی نشسته بودند و آن حیوان را با مهاری از لیف کنترل نموده و جملگی عباء قَطَوَانِیَه^(۳) بر دوش گرفته بودند عبور کرده و می فرمودند: لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ

حدیث (۷)

پدرم علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

حضرت موسی بن عمران علیه السلام درحالی که روی شتر سرخی نشسته و مهار آن حیوان از لیف بود و دو جامه قَطَوَانِیَه در بر کرده بود از راه گشاده و جاده فراخ روحاء عبور کرد و پیوسته می گفت: لَبَّيْكَ يَا كَرِيم، لَبَّيْكَ.

و یونس بن متی علیه السلام نیز از همین جاده می گذشت و می گفت:

لَبَّيْكَ كَشَافَ الْكَرْبِ الْعِظَامِ، لَبَّيْكَ

و جناب عیسی بن مریم علیه السلام نیز از همین جاده می گذشت و می گفت:

لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ امْتِكَ، لَبَّيْكَ.

و حضرت خاتم النبیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز از جاده مذکور عبور کرده و به درگاه الهی عرضه می داشت:

لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ، لَبَّيْكَ.

۱. کلمه «رملة» مفرد «رمل» بوده و آن شهری است در فلسطین و بین آن و مقدس دوازده میل فاصله است.
۲. مکانی است در فاصله چهل میلی مدینه و بعضی فاصله آن را تا مدینه سی و شش میل و برخی سی میل گفته اند.
۳. منسوب است به قَطْرَان (به فتح قاف و طاء) مکانی است در کوفه.

باب ١٥٨

العلّة التي من أجلها يكون في الناس من يحجّ حجة

وفيه من يحجّ حجتين أو أكثر، وفيهم من لا يحجّ أبداً

١ - أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما أمر الله عز وجل إبراهيم وإسماعيل عليهما السلام ببناء البيت وتمّ بنائه أمره أن يصعد ركناً ثم ينادي في الناس ألا هلمّ الحجّ هلمّ الحجّ فلو نادى هلموا إلى الحجّ لم يحجّ إلا من كان يومئذ إنسياً مخلوقاً ولكنه نادى هلمّ الحجّ فلبّى الناس في أصلاب الرجال لبيك داعي الله لبيك داعي الله، فمن لبي عشرأ حجّ عشرأ، ومن لبي خمسأ حجّ خمسأ ومن لبي أكثر فبعدد ذلك ومن لبي واحداً حجّ واحداً ومن لم يلبّ لم يحجّ.

٢ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد و عليّ ابنا الحسن بن علي بن فضال عن أبيهما عن غالب بن عثمان عن رجل من أصحابنا عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله جلّ جلاله لما أمر إبراهيم عليه السلام ينادي في الناس بالحجّ قام على المقام فارتفع به حتى صار بازاء أبي قبيس فنادى في الناس بالحجّ فأسمع من في أصلاب الرجال وأرحام النساء إلى أن تقوم الساعة.

٣ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمّه الحسين بن يزيد التوفلي عن علي بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام

باب صد و پنجاه و هشتم

سز این که بعضی یک حج و برخی دو حج

یا بیشتر بجا آورده و پاره‌ای

اصلاً حج بجانمی‌آورند

حدیث (۱)

پدرم رضی الله عنه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن سنان، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

وقتی حق عزوجل به ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام فرمان داد بیت الله را بسازند و آنها خانه را ساخته و تمامش کردند به ایشان امر فرمود رکنی را بالا ببرند و پس از آن در بین مردم نداء کنند: آگاه باشید و توجه نمایید، بیا حج، بیا حج.

لازم به تذکر است اگر نداء می‌داد: بیایید بسوی حج، تنها کسانی اجابت می‌کردند که در آن روز انسانی مخلوق بودند ولی وقتی نداء داد: بیا حج تمام مردم چه انسانهای مخلوق و چه آنهاپی که در اصلاّب و پشت مردان بودند لبیک گفته و دعوت حق را اجابت نمودند پس آنانکه ده بار لبیک گفتند ده بار حج انجام داده و کسانی که پنج بار لبیک گفتند پنج مرتبه حج بجا آورده و آنکه بیشتر لبیک گفت به عدد لبیکی که گفت حج انجام داد و کسانی هم که یک بار لبیک گفتند یک حج انجام دادند و آنانکه اصلاً لبیک نگفتند به آوردن حج مبادرت ننمودند.

حدیث (۲)

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از احمد و علی فرزندان حسن بن فضال از پدرشان، از غالب بن عثمان، از مردی از اصحاب، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند جلّ جلاله وقتی به ابراهیم علیه السلام امر فرمود که در بین مردم نداء کند و ایشان را به حج دعوت نماید، وی روی مقام ایستاد و بقدری بالا قرار گرفته بود که محاذی کوه ابوقیس واقع شد، پس با صدای بلند مردم را به حج خواند، وی با این نداء صدایش را به تمام کسانی که در اصلاّب و پشت مردان و رحم زنان بوده و تا روز قیامت خواهند آمد شنواند.

حدیث (۳)

علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام

قال: من لم يكتب له في الليلة التي يفرّق فيها كلّ أمر حكيم لم يحجّ تلك السنة وهي ليلة ثلاث و عشرين في شهر رمضان؛ لأنّ فيها يكتب وفد الحاجّ وفيها يكتب الأرزاق والآجال وما يكون من السنة إلى السنة.
قال: قلت: فمن لم يكتب في ليلة القدر لم يستطع الحجّ؟
فقال: لا.

قلت: كيف و يكون هذا؟

قال: لست في خصوصتكم من شيء هكذا الأمر.

باب ١٥٩

العلّة التي من أجلها صار الحرّم مقدار ما هو

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الحرم وأعلامه كيف صار بعضها أقرب من بعض وبعضها أبعد من بعض؟
فقال: إنّ الله تعالى لما أهبط آدم من الجنّة أهبطه على أبي قبيس فشكى إلى ربّه عزّ وجلّ الوجشة وإنّه لا يسمع ما كان يسمع في الجنّة فأهبط الله تعالى ياقوتة حمراء فوضعها في موضع البيت فكان يطوف بها آدم عليه السلام و كان ضوءها يبلغ موضع الأعلام فعلمت الأعلام على ضوءها فجعله الله عزّ وجلّ حرماً.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي همام اسماعيل بن همام عن أبي الحسن الرضا عليه السلام نحو هذا.

نقل کرده که آن جناب فرمودند: کسی در آن شب یعنی شبی که تمام امور خلایق مقدر می شود و آن شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است برایش حج نوشته نشود در آن سال به حج نخواهد رفت چه آنکه در شب مزبور سفر تمام حاجیان در آن سال نوشته می شود و همچنین ارزاق و عمرها و آنچه از وقایع و اتفاقات در سال پیش می آید مقدر می گردد.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس کسی که در شب قدر نامش در صف حاجیان نوشته نشده استطاعت رفتن به حج را ندارد؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چطور چنین می باشد؟

حضرت فرمودند: من با شما خصومت و مجادله نمی کنم، واقع امر این طور است.

باب صد و پنجاه و نهم

سز اینکه حرم به این مقدار فعلی قرار داده شده است.

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام راجع به حرم و نشانه هایش سؤال کرده و عرضه داشتم چرا برخی از آنها نزدیکتر از بعضی بوده و بعضی از برخی دورتر می باشند؟

حضرت فرمودند: حق تبارک و تعالی وقتی آدم علیه السلام را از بهشت فرو فرستاد روی کوه ابوقبیس قرارش داد، وی از وحشتی که در او پیدا شده بود به حق عزوجل شکایت کرده و عرضه داشت آنچه را که در بهشت می شنیدم اینجا نمی شنوم، خداوند متعال یاقوت سرخی را از بهشت فرو فرستاد و آن را در مکانی که امروز بیت هست قرار داد، جناب آدم علیه السلام دور آن طواف می نمود و نور آن به نشانه هایی که امروز به عنوان حدود حرم نصب شده می رسید پس اعلام و نشانه های امروزی منتهی الیه شعاع نورهای آن یاقوت بوده که حق تعالی آنها را حد حرم قرار داده است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابوهمام اسماعیل بن همام، از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نظیر همین روایت را نقل کرده است.

٣ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن محمد بن اسحاق عن أبي جعفر عن آبائه عليهم السلام إن الله تعالى أوحى إلى جبرئيل أنا الله الرحمن الرحيم أني قد رحمت آدم وحواء لما شكيا إلي ما شكيا فأهبط عليهما بخيمة من خيم الجنة فإني قد رحمتهما لبكائهما ووحشتهما وحدثهما فأضرب الخيمة على التربة التي بين جبال مكة. قال: والتربة مكان البيت وقواعد التي رفعتها الملائكة قبل آدم فهبط جبرئيل على آدم عليه السلام بالخيمة على مقدار مكان البيت وقواعده فنصبها.

قال: وأنزل جبرئيل عليه السلام آدم من الصفا وأنزل حواء من المروة وجمع بينهما في الخيمة قال: وكان عمود الخيمة قضيباً من ياقوت أحمر فأضاء نوره وضوئه جبال مكة وما حولها قال: فأمتد ضوء العمود فهو مواضع الحرم اليوم من كل ناحية من حيث بلغ ضوئه قال: فجعله الله تعالى حرماً لحرمه الخيمة والعمود؛ لأنهما من الجنة قال: ولذلك جعل الله تعالى الحسنات في الحرم مضاعفات والسيئات مضاعفة.

قال: ومُدَّت أطناب الخيمة حولها فمتمت أوتادها ما حول المسجد الحرام. مركز تحقيق كتاب توبه علوم راسدي

قال: وكانت أوتادها صخوراً من عقيان الجنة وأطنابها من ضفاير الأرجوان قال: وأوحى الله تعالى إلى جبرئيل عليه السلام بعد ذلك أهبط على الخيمة بسبعين ألف ملك يحرسونها منردة الشيطان ويؤنسون آدم ويطوفون حول الخيمة تعظيماً للبيت والخيمة.

قال: فهبط بالملائكة فكانوا بحضرة الخيمة

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل علیه السلام از عبداللّه بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از محمد بن اسحاق، از حضرت ابی جعفر از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:

خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: من خداوند بخشنده و مهربانم، به آدم و حواء ترحم نمودم زیرا بسیار شکوه و شکایت کردند لذا خیمه و چادری از چادرهای بهشتی برایشان فرو فرستادم به خاطر گریه و وحشت و تنهایی آنها مورد رحم و مهربانی خویش قرارشان دادم، پس خیمه را بر ترعه که بین کوههای مکه هست بر سر پا نمودم.

«ترعه جایگاه بیت و ستونهای آن که فرشتگان پیش از آدم آن را بالا برده اند می باشد» باری جبرئیل خیمه را که به مقدار حجم بیت بود جای آن نصب کرد و آدم را از صفا و حواء را از مروه آورد و هر دو را در خیمه جمع فرمود.

حضرت فرمودند: ستون خیمه شاخه ای از یاقوت سرخ بود که نور و شعاعش کوههای مکه و اطراف آن را روشن کرده بود، این نور امتداد داشت و نهایت بُرد و تابش آن حدود حرم امروزی است لذا حق تبارک و تعالی منتهی الیه این نور را از اطراف حرم برای خیمه عمود منظور فرمود و سر حرم قرار دادن برای خیمه و عمود آن بود که این دو از بهشت محسوب شده لاجرم احترامشان لازم بود از این رو حق تعالی اجر و ثواب حسنات را مضاعف و مؤاخذه و عقوبت سیئات را نیز دو چندان قرار داده است.

سپس حضرت فرمودند: و طناب و رِسمانهای خیمه از اطراف کشیده شد و منتهای آنها که میخهای چادر را آنجا می گویند اطراف و حریم مسجد الحرام به حساب آمد.

امام علیه السلام فرمودند: میخهای خیمه، سنگهایی از طلای ناب بهشتی و طنابهای آن از موهای بافته شده سرخ رنگ بود.

حضرت فرمودند: خدای متعال به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود: هفتاد هزار فرشته بر زمین فرود آورد تا خیمه را از دستیاران ابلیس محافظت کرده و در ضمن با آدم مأنوس بوده به منظور تعظیم بیت و خیمه دور آن طواف کنند.

حضرت فرمودند: جبرئیل فرشتگان را پایین آورد و آنها در آستانه خیمه به

يحرصونها من مَرَدَّةِ الشيطان و يطوفون حَوْلَ أركان البيت والخيمة كُلَّ يوم و لَيْلَةٍ كما كانوا يطوفون في السَّماء حول البيت المعمور.

قال: و أركان البيت الحرام في الأرض حيال البيت المعمور الذي في السَّماء.

قال: ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تبارك و تعالى أوحى إلى جبرئيل عليه السلام بعد ذلك أن أهبط إلى آدم و حواء فَتَحَهُمَا عن موضع قواعد بيتي و أَرْقَعَ قواعد بيتي لملائكتي و لخلقي مِنْ وُلْدِ آدم فهبط جبرئيل عليه السلام على آدم و حواء فأخرجهما من الخيمة و نحاها عن تُرْعَةِ البيت و نحى الخيمة عن موضع التُرعة.

قال: و وضع آدم على الصفا و حواء على المروة فقال آدم عليه السلام يا جبرئيل: أَبْسَخْتَ من الله تعالى جلّ ذكره حَوَّلْتَنَا و فَرَّقْتَ بيننا أم برضى و تقدير علينا؟

فقال لهما: لم يكن بسخط من الله تعالى ذِكْرُهُ عليكما ولكن الله تعالى لا يسئل عما يفعل، يا آدم إِنَّ السبعين ألف ملك الذين أنزلهم الله تعالى إلى الأرض ليؤنسوك و يطوفوا حول أركان البيت والخيمة سألوا الله تعالى أن يبني لهم مكان الخيمة بيتاً على موضع التُرعة المباركة حيال البيت المعمور فيطوفون حوله كما كانوا يطوفون في السماء حول البيت المعمور فأوحى الله تبارك و تعالى إلي أن أنحيك و أرفع الخيمة.

فقال آدم عليه السلام: رضينا بتقدير الله تعالى و نافذ أمره فينا فرفع قواعد البيت الحرام بحجر من الصفا و حجر من المروة و حجر من طور سيناء و حجر من جبل السّلام و هو ظهر الكوفة فأوحى الله تعالى إلى جبرئيل عليه السلام أَنْ يُؤَيِّنَهُ و أَتَمَّهُ، فاقتلع جبرئيل عليه السلام الأحجار الأربعة بأمر الله تعالى من مواضعها بجناحه فوضعها حيث أمره الله تعالى في أركان البيت على قواعد التي قدّرها الجبار جلّ جلاله و نصب أعلامها، ثُمَّ أوحى الله تعالى إلى جبرئيل ابنه و أتمه من حجارة من أبي قبيس واجعل له بايين باباً شرقاً و باباً غرباً،

حفاظت و جلوگیری از گزند دستیاران شیاطین پرداخته اطراف ستون‌های بیت و خیمه هر روز و شب طواف می‌کردند همان‌طوری که در آسمان دور بیت‌المعمور می‌گردیدند.

امام فرمودند: ارکان و ستون‌های بیت‌الحرام در زمین به موازی و محاذی بیت‌المعمور بوده که در آسمان می‌باشد باری حق تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به زمین نزد آدم و حوّا برو و آنها را از جای ستونهایی که بعداً برای بیت من نصب می‌شود دور کن و ستونهای خانه‌ام را برای فرشتگان و آفریدگاتم از فرزندان آدم بالا ببر.

جبرئیل به نزد آدم و حوّا آمد و آنها را از خیمه بیرون کرد و از ترعه و پایه‌های بیت کنار بر دو خیمه را از جای پایه‌ها دورتر سرپا کرد و سپس آدم را بر کوه صفا و حوّا را بر مروه نهاد.

آدم علیه السلام فرمود: ای جبرئیل: آیا به واسطه غضب پروردگار جلّ ذکره ما را منتقل کرده و بین ما دو نفر جدایی انداختی یا تقدیر الهی بر ما چنین اقتضایی نمود؟ جبرئیل گفت: غضب پروردگار متوجّه شما نشد ولی در عین حال از فعل خدا نباید سؤال نمود، ای آدم هفتاد هزار فرشته‌ای را که حق تعالی به زمین فرستاده تا با تو انس گرفته و اطراف ارکان و عمودهای خیمه طواف کنند از خدای عزّوجلّ درخواست کرده‌اند که حضرتش برای ایشان به جای خیمه دور مکان آن بیتی مبارک و میمون به محاذات بیت‌المعمور بناء کند تا ایشان دور آن طواف نموده همان‌طوری که در آسمان اطراف بیت‌المعمور طواف می‌نمایند، پس حق تعالی به من وحی فرمود تا تو را دور کرده و خیمه را بالا برم.

آدم علیه السلام پس از استماع این کلام گفت: ما به تقدیر خداوند متعال راضی بوده و به امرش که درباره ما نافذ و مؤثر است خشنود هستیم.

پس جبرئیل عمودهای بیت را با سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طورسینا و سنگی از کوه «السلام» که پشت کوفه است ساخت و بالا برد، بعد حق تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود بیت را بساز و تمام کن، جبرئیل به فرمان خدا چهار سنگ را از مواضع اربعه با بالش کند و در همان جاهایی که حق تعالی به او امر فرموده بود در ارکان بیت روی پایه‌هایی که حضرت جبار جلّ جلاله تقدیر و معین فرموده بود قرار داد و نشانه‌های آنها را نیز نصب فرمود سپس به جبرئیل وحی نمود بیت را از سنگ کوه ابوقبیس ساخته و برای آن دو درب تعبیه کند، دربی در مشرق و دربی در مغرب.

قال: فأتته جبرئيل فلما فرغ طافت الملائكة حوله فلما نظر آدم وحواء إلى الملائكة يطوفون حول البيت انطلقا فطافا سبعة أشواط ثم خرجا يطلبان ما يأكلان.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهم الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى قال: سُئِلَ الحسن رحمهم الله عن الحرم واعلامه فقال: إِنَّ آدَمَ عليه السلام لَمَّا هَبَطَ مِنَ الْجَنَّةِ هَبَطَ عَلَى أَبِي قَيْسٍ وَالنَّاسِ يَقُولُونَ بِالْهِنْدِ، فَشَكَى إِلَى رَبِّهِ الْوَحْشَةَ وَإِنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ فَأَهْبَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ يَاقُوتَةَ حَمْرَاءَ فَوَضَعَتْ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ فَكَانَ يَطُوفُ بِهَا آدَمُ عليه السلام وَكَانَ يَبْلُغُ ضَوْؤُهَا الْإِعْلَامَ فَعَلِمَتْ الْإِعْلَامُ عَلَى ضَوْئِهَا فَجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَرَمًا.

باب ١٦٠

علة تأثير قدمي إبراهيم عليه السلام في المقام

وعلة تحويل المقام من مكانه إلى حيث هو الساعة

١ - أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ وَعَلِيُّ ابْنَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَخِي عَمَّارٍ عَنْ مُوسَى السَّابَّاطِيِّ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدْقَةَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنْ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ

أَخَذَ الْحَجَرَ الَّذِي فِيهِ أَثَرُ قَدَمَيْهِ وَهُوَ الْمَقَامُ فَوَضَعَهُ بِحِذَاءِ الْبَيْتِ لاصِقًا بِالْبَيْتِ بِحِيَالِ الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ الْيَوْمَ ثُمَّ

امام علیه السلام فرمودند: بدین ترتیب جبرئیل علیه السلام خانه را ساخت و تمام کرد و وقتی از بناء آن فارغ شد فرشتگان اطرافش به طواف پرداختند و چون آدم و حوا طواف فرشتگان را دیدند آنها نیز حرکت کرده و به دور بیت هفت شوط طواف نموده سپس از طواف بیرون آمدند و به دنبال طعامی رفتند که تناول کنند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی، وی می گوید: از حضرت امام حسن علیه السلام راجع به حرم و نشانه های آن سؤال شد؟

حضرت فرمودند: هنگامی که جناب آدم از بهشت فرو فرستاده شد روی کوه ابوقبیس قرار گرفت ولی مردم معتقدند که آن حضرت در هند نازل شد، باری آن جناب از وحشت به درگاه الهی شکایت کرد و اظهار نمود که آنچه در بهشت می شنید اکنون نمی شنود، پس حق تعالی یاقوتی سرخ به زمین فرستاد که جای بیت نصب گردید و آدم آن را طواف کند و نور این یاقوت به مکانی که نشانه ها را نصب کرده اند می رسد پس نشانه ها و حدود حرم را در منتهی الیه شعاع نوران یاقوت قرار دادند و حق تعالی این محوطه را حرم اعلام فرمود.

باب صد و شصتم

سؤ تأثیر گذاردن دو قدم ابراهیم علیه السلام در مقام
و سبب انتقال دادن مقام از مکانش
به موضعی که فعلاً در آن می باشد
حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد و علی دو فرزند حسن بن علی بن فضال، از عمرو بن سعید مدائنی، از موسی بن قیس فرزند برادر عمار بن موسی ساباطی، از مصدق بن صدقه از عمار بن موسی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام.
یا از عمار، از سلیمان بن خالد، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند: وقتی خداوند تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که به مردم اعلام حج نمایند، آن حضرت سنگی را که در آن اثر دو قدمش بود یعنی مقام را برداشت و آن را محاذی بیت و چسبیده به آن در مقابل آن مکانی که فعلاً در آن هست قرار داد و سپس روی

قام عليه فنادى بأعلى صوته بما أمره الله تعالى به فلما تكلم بالكلام لم يحتمله الحجر ففرقت رجلاه فيه فقلع إبراهيم عليه السلام من الحجر قلعا فلما كثر الناس وصاروا إلى الشر والبلاء ازدحموا عليه فرأوا أن يضعوه في هذا الموضع الذي هو فيه اليوم ليخلو المطاف لمن يطوف بالبيت، فلما بعث الله تعالى محمداً ﷺ وفي زمن أبي بكر وأول ولاية عمر ثم قال عمر: قد ازدحم الناس على هذا المقام فأيتكم يعرف موضعه في الجاهلية؟ فقال له رجل: أنا أخذت قدره بقدر.

قال: والقدر عندك؟

قال: نعم.

قال: فانت به.

فجاء به فأمر بالمقام فحمل ورد إلى الموضع الذي هو فيه الساعة.

باب ١٦١

علة استلام الحجر الأسود،

وعلة استلام ركن اليماني والمستجار

١ - أبي رحمه الله قال: حدثني علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته لم يستلم الحجر قال: لأن موثيق الخلايق فيه، وفي حديث آخر قال:

آن ایستاد و با صدای بلند امر خداوند را به مردم ابلاغ کرد و ایشان را به حج دعوت فرمود و وقتی شروع به سخن گفتن نمود سنگ تحمّل نیاورد و پاهای آن حضرت در سنگ فرو رفت، ابراهیم علیه السلام دو پای خود را از سنگ بیرون کشید و وقتی مردم نفراتشان انبوه شد و آماده شدند برای انجام اعمال مشقّت بار و رنج آور حج اطراف سنگ ازدحام و اجتماع کردند، آنها را ایشان بر این قرار گرفت که سنگ را در همین جایی که امروزه در آن هست قرار دهند تا بدین ترتیب مطاف و محل طواف برای کسانی که اطراف بیت دور می زنند خالی از مانع باشد باری پس از آنکه حق تعالی حضرت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود و نیز در زمان ابوبکر و ابتداء حکومت عمر سنگ همچنان در مطاف بود ولی بعداً عمر گفت:

مردم بر این مقام اجتماع کرده اند اینک از شما می پرسم که کدامیک از شما جایگاه این سنگ را در زمان جاهلیّت می دانید؟
مردی گفت: من قدر و اندازه جای آن را دقیق می دانم.
عمر گفت: آیا مقدار جای این سنگ و اندازه اش را تو می دانی؟
آن مرد گفت: آری.

عمر گفت: موضع آن را نشان بده.
آن مرد موضع آن در عصر جاهلیّت را نشان داد، پس از آن سنگ را حمل نمود و به جایی که امروزه در آن هست برگرداند.

باب صد و شصت و یکم

سر استلام و مسّ نمودن حجرالاسود و رکن یمانی و رکن

مستجار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی ^(۱)، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حلبی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: برای چه حجرالاسود را مسّ می کنند؟

حضرت فرمودند: زیرا تجدید عهد نمودن خلایق با خدا در همین مسّ می باشد. و در حدیث دیگر آمده که امام علیه السلام در جواب سؤال مذکور فرمودند: به خاطر این که

۱- عبید الله بن علی بن ابی شعبة الحلّبی وی ثقة و صحیح الزّوایة بوده است.

لأنَّ الله تعالى لما أخذ موثيق العباد أمر الحجر فالتقمها فهو يشهد لمن وافاه بالموافاة.

٢ - حدثنا علي بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن اسماعيل البرمكي عن علي بن عباس عن القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علة استلام الحجر، إنَّ الله تبارك و تعالى لما أخذ ميثاق بني آدم التقمه الحجر فَمِنْ تَمَّ كُفِّ الناس بمعاودة ذلك الميثاق ومن تَمَّ يقال عند الحجر أمانتي أديتها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة و منه قول سلمان عليه السلام ليحيى بن الحجر يوم القيامة مثل جبل أبي قبيس له لسان و شفتان يشهد لمن وافاه بالموافاة.

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن ادريس عن محمد بن حسان عن الوليد بن أبان عن علي بن جعفر عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: طوفوا بالبيت واستلموا الركن فإنه يمين الله في أرضه يصافح بها خلقه مصافحة العبد أو الرجل و يشهد لمن استلمه بالموافاة.

(قال مصنف هذا الكتاب) معنى يمين الله طريق الله الذي يأخذ به المؤمنون إلى الجنة، ولهذا قال الصادق عليه السلام: إنه بابنا الذي ندخل منه الجنة و لهذا قال عليه السلام: إنَّ فيه باباً من أبواب الجنة

وقتی حق تعالی از بندگان اخذ میثاق گرفت به حجر امر فرمود، پس حجر موافق بندگان را در خود فرو برد، پس هر کس که پیمان دوستی را حفظ نمود حجر برایش شهادت می دهد که او پیمان و عهدش را نشکسته و به آن وفادار می باشد.

حدیث (۲)

علی بن محمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب سؤالات و مسائل من مرقوم فرمودند:

سر استلام و مس نمودن حجر الاسود این است که حق تعالی وقتی پیمان و عهد از بنی آدم گرفت حجر آن میثاق را در خود فرو برد و به همین خاطر است که مردم مکلف شده اند آن میثاق را با استلام حجر نمودن تجدید کنند فلذا در مقابل حجر الاسود که می رسند به آن خطاب کرده و می گویند: امانت من را بده و میثاق و عهد خود را با تو تجدید می کنم تا شهادت دهی که به آن وفاء کرده ام و اشاره به همین معنا دارد کلام سلمان فارسی علیه الرحمه که فرموده: روز قیامت البتّه حجر الاسود می آید همچون کوه ابوقبیس یک زبان و دو لب دارد و برای کسانی که با او تجدید عهد کرده اند شهادت می دهد که ایشان به عهدشان وفاء نموده اند.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از احمد بن ادریس، از محمد بن حسان از ولید بن ابان از علی بن جعفر، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرموده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دور بیت الله طواف کنید و رکن را استلام و مس نمایید زیرا رکن (حجر الاسود) برکت خدا است در زمین، خلق خدا با آن مصافحه می کنند همچون مصافحه بنده یا مرد و در عرض رکن (حجر الاسود) درباره هر کسی که او را مس نموده شهادت می دهد که وی به عهدش وفاء نموده است.

مصنّف این کتاب (مرحوم صدوق) می فرماید:

معنای «یمین الله» در این روایت عبارت است از طریق خدا که مؤمنین از آن راه به بهشت می روند و لهذا امام صادق علیه السلام فرمودند:

حجر الاسود باب ما است، باب و دربی که ما از آن داخل بهشت می شویم و براساس همین معنا آن حضرت فرمودند: در بیت الله دربی از دریای بهشت بوده و

۲

لم يُغلق منذ فتح و فيه نهر من الجنة تلقى فيه أعمال العباد و هذا هو الركن اليماني لا ركن الحجر.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن ابن فضال عن يونس عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الملتزم لأي شيء يلتزم وأي شيء يذكر فيه فقال عنده نهر من الجنة يلقي فيه أعمال العباد كل خميس.

٥ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن حماد بن عيسى عن حريز عن أبي بصير و زرارة و محمد بن مسلم كلهم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تعالى خلق الحجر الأسود ثم أخذ الميثاق على العباد، ثم قال للحجر اتقهم، والمؤمنون يتعاهدون ميثاقهم.

٦ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبيد عن زياد القندي عن عبد الله بن سنان قال: بينا نحن في الطواف إذ مر رجل من آل عمر فأخذ بيده رجل فاستلم الحجر فانتهره وأغلظ له و قال له: بطل حجك إن الذي تستلمه حجر لا ينفع ولا يضر، فقلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك أما سمعت قول العمري لهذا الذي استلم الحجر فأصابه ما أصابه فقال: وما الذي قال؟

باب صد و شصت و یکم ۳۶۷
از آن روزی که باز گردیده بسته نشده است و در آن نهری از بهشت جاری است
که اعمال و کردار بندگان در آن ریخته می شوند و آن رکن یمانی است نه رکن
حجرالاسود.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن
سعید، از ابن فضال از یونس از کسی که ذکرش کرده از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام،
راوی می گوید:

از آن حضرت پرسیدم: کسی که ملتزم به حجر و متوسل به آن شده برای چه
چیزی ملتزم شود و چه چیزی را در التزامش ذکر نماید؟
حضرت فرمودند: در جنب حجر نهری از بهشت جاری است که در هر پنجشنبه
اعمال بندگان را در آن می اندازند.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن الحسن الصفار، از
عباس بن معروف، از حماد بن عیسی از حریز، از ابی بصیر و زرارہ و محمد بن مسلم
جمعاً از ابی عبداللہ علیہ السلام فرمودند:
خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را آفرید سپس از بندگان پیمان و میثاق
گرفت بعد به حجرالاسود فرمود این میثاق و پیمان را فرو ببر و اهل ایمان میثاق و
عهدشان را نزد حجرالاسود تجدید می کنند.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن الحسن الصفار از محمد بن
عیسی بن عبید از زیاد قندی، از عبداللہ بن سنان، وی می گوید: در طواف بودیم،
مردی از آل عمر از نزدیک ما گذشت و دستش را مردی دیگر گرفته بود، پس وی
حجر را استلام نمود، آن مرد عمری که دستش را وی گرفته بود بر سرش فریاد زد و
با او درشتی نمود و به وی گفت: حجّت باطل است، این چیزی را که تو استلام
می کنی سنگ بوده نه نفعی به حال تو داشته و نه ضرری.
عبداللہ بن سنان می گوید: من خدمت امام صادق علیہ السلام عرض کردم: فدایت
شوم، آیا کلام مرد عمری را شنیدید و ملاحظه فرمودید که وی به آنکه استلام نمود
چه گفت و به او چه رساند آنچه را که رساند؟
حضرت فرمودند: چه چیز به او گفت؟

قلت: قال له: يا عبد الله بطل حجك ثم إنما هو حجر لا يضر ولا ينفع فقال أبو عبد الله عليه السلام: كذب ثم كذب ثم كذب إن للحجر لساناً ذليلاً يوم القيامة يشهد لمن وافاه بالموافاة ثم قال: إن الله تبارك و تعالى لما خلق السماوات والأرض خلق بحرين بحراً عذباً وبحراً أجاباً فخلق تربة آدم من البحر العذب وشن عليها من البحر الاجاج، ثم جبل آدم فترك عرك الأديم فتركه ما شاء الله فلما أراد أن ينفخ فيه الروح أقامه شبحاً فقبض قبضة من كتفه الأيمن فخرجوا كالذر.

فقال: هؤلاء إلى الجنة و قبض من كتفه الأيسر و قال: هؤلاء إلى النار فأنطق الله تعالى أصحاب اليمين و أصحاب اليسار. فقال أهل اليسار: يا رب لم خلقت لنا النار ولم تبين لنا ولم تبعث إلينا رسولا؟

فقال الله عز وجل لهم: ذلك لعلمي بما أنتم صابرون إليه و إني سأبليكم. فأمر الله تعالى النار فأشعرت ثم قال لهم: تقحموا جميعاً في النار فإني أجعلها عليكم برداً و سلاماً فقالوا: يا رب إنما سألناك لأي شيء جعلتها لنا هرباً منها ولو أمرت أصحاب اليمين ما دخلوا، فأمر الله عز وجل النار فأشعرت ثم قال لأصحاب اليمين: تقحموا جميعاً في النار فتقحموا جميعاً فكانت عليهم برداً و سلاماً فقال لهم جميعاً: ألسن بر بكم؟

قال أصحاب اليمين: بلى طوعاً.

و قال أصحاب الشمال: بلى كرهاً، فأخذ منهم جميعاً ميثاقهم و أشهدهم على أنفسهم.

محضرش عرضه داشتیم: به او گفت، ای بنده خدا حجّ تو باطل است، سپس اضافه کرد که این چیزی که تو آن را استلام می‌کنی سنگ است نه ضرری داشته و نه نفعی. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: دروغ گفت، دروغ گفت، دروغ گفت، روز قیامت حجرالاسود زبانی تیز و گویا داشته با آن برای کسانی که او را استلام کرده‌اند و بدین وسیله به عهد خود وفاء نموده‌اند شهادت به وفاداری ایشان می‌دهد.

سپس حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا ایجاد نمود، یکی شیرین و دیگری تلخ، تربت آدم علیه السلام را از دریای شیرین آفرید سپس از دریای تلخ بر آن پاشید، بعد آدم را از آن آفرید آنگاه آن را همچون پوست مالید سپس رهایش نمود و وقتی خواست در آن روح بدمد او را به صورت شبیح و تمثالی ایستاند بعد یک مشت از کتف راستش برداشت بلافاصله اجزاء ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند.

پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند و یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنّم هستند، بعد حق تعالی اصحاب یمین و ذرّاتی که از کتف راست بیرون آمده بودند و اصحاب یسار یعنی ذرّاتی که از کتف چپ خارج گشتند را به سخن درآورد، اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما روشن نکردی به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟ خداوند عزّوجلّ به آنها می‌فرماید:

به خاطر آنکه می‌دانم شما به طرف جهنّم می‌روید اگرچه بعد از بعث رسل و تبیین و روشن نمودن واقع باشد و من شما را به زودی می‌آزمایم، پس حق تعالی به آتش امر فرمود گرم شود، آتش گرم شد و فروخته گردید، سپس به آنها فرمود جمیعاً داخل آتش شوید من آن را برای شما سرد و سالم می‌گردانم.

آنها عرضه داشتند: پروردگارا، ما از تو پرسیدیم چرا برای ما آتش آفریدی و مقصودمان از این سؤال فرار و گریز از آن بود حال ما را امر می‌کنی که در آن داخل شویم، اگر به اصحاب یمین نیز این فرمان را بدهی داخل آن نمی‌شوند، حقّ عزّوجلّ به آتش امر فرمود گرم شود و فروخته گردد، پس از آن به اصحاب یمین فرمان داد که در آتش گذاخته داخل شوند و آتش برایشان سرد و سالم می‌گردد، بعد به تمام آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

اصحاب یمین از روی میل گفتند: چرا و اصحاب یسار از روی کراهت جواب دادند و چرا گفتند پس باری تعالی از جملگی آنها پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد.

قال: وكان الحجر في الجنة فأخرجه الله عز وجل فالتقم الميثاق من الخلق كلهم فذلك قوله تعالى (وله أسلم من في السموات والأرض طوعاً وكرهاً وإليه ترجعون)^(١)

فلما أسكن الله تعالى آدم الجنة وعصى أهبط الله تعالى الحجرة فجعله في ركن بيته وأهبط آدم على الصفا فمكث ماشاء الله ثم رآه في البيت فعرفه و عرف ميثاقه وذكره فجاء إليه مسرعاً فأكب عليه وبكى عليه أربعين صباحاً تائباً من خطيئته و نادماً على نقضه ميثاقه.

قال: فمن أجل ذلك أمرتكم أن تقولوا إذا استلمتم الحجر أمانتي أديتها و ميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة يوم القيامة.

٧- حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثني سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي عن عبد الله بن أبي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الأرواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف وهيئها و ما تناكر منها في الميثاق اختلف هيئها والميثاق هو في هذا الحجر الأسود، أما والله إن له لعينين و أذنين و قماً و لساناً ذليلاً، ولقد كان أشد بياضاً من اللبن ولكن المجرمين يستلمونه والمنافقين فبلغ كمثلاً ما ترون.

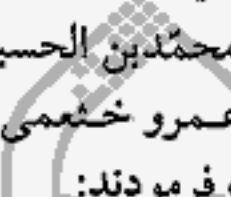
٨- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن علي بن

بعد امام علی^{علیه السلام} فرمود: حجر الاسود آن وقت در بهشت بود پس خداوند عز و جل بیرونش آورد و آن، میثاق و پیمان خلایق را در خود فرو برد و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی: *وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرها و الیه ترجعون* (تمام موجودات در آسمان و زمین خواه و ناخواه مطیع او بوده و رجوعشان بسوی او است).

و زمانی که حق تبارک و تعالی حضرت آدم^{علیه السلام} را در بهشت ساکن نمود و وی مرتکب لغزش گردید، حق تعالی حجر را از بهشت فرود فرستاد و آن را در رکنی از ارکان بیت خود قرار داد و جناب آدم^{علیه السلام} را از بهشت به زمین روی کوه صفا هبوط داد، آدم برای مدّت مدیدی آنجا درنگ نمود سپس حجر را در بیت دید آنرا شناخت و یاد میثاق و عهدش افتاد از این رو نزد حجر آمد و به سرعت خود را به آنجا رسانید و سپس خویش را، روی آن افکند و مدّت چهل بامداد گریست و از خطایش توبه نمود و از این که عهد را نقض کرده اظهار پشیمانی کرد.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: و به همین خاطر امر شده اید هرگاه حجر را استلام کردید بگویید: امانتی اَدِیْتُها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة یوم القیامة.

حدیث (۷)


پدرم  از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر از عبدالکریم بن عمرو خشعمی، از عبدالله بن ابی یعفر، از حضرت ابی عبدالله^{علیه السلام}، آن حضرت فرمودند:

ارواح لشگرهایی هستند آراسته و منظم در صفوف متعدّد پس آنچه از ارواح در عالم میثاق با هم آشنا و هم صف بودند در اینجا و عالم دنیا با یکدیگر الفت و انس دارند و آنچه از آنها در عالم میثاق بینشان تفرقه و تناکر بوده در این عالم نیز بینشان اختلاف و مخاصمه می باشد و میثاق و عهد در این حجر نهفته است.

سپس حضرت فرمودند:

به خدا سوگند حجر دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان تیز و گویا دارد این سنگ در ابتداء سفیدتر از شیر بود ولی به واسطه استلام مجرمین و گناهکاران و منافقین رفته رفته تیره شد تا به این وضعی که می بینید در آمد.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید ، از محمد بن الحسن الصّفّار، از علی بن

حسان الواسطي عن عمه عبدالرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مرَّ عمر بن الخطاب على الحجر الأسود فقال: واللَّهِ يا حجر إنا نكُتلم أنك حجر لا تضرُّ ولا تنفع إلَّا أنا رأينا رسول الله ﷺ يحبُّك فنحن نحُبُّك. فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كيف يا بن الخطاب فواللَّهِ ليبعثنَّه الله يوم القيامة وله لسان وشفطان فيشهد لمن وافاه وهو يمين الله في أرضه يبايع بها خلقه.

فقال عمر: لا أبقانا الله في بلد لا يكون فيه علي بن أبي طالب.
٩- أخبرني علي بن حاتم فيما كتب إلي قال: حدَّثنا جميل بن زياد قال: حدَّثنا أحمد بن الحسين النخاس عن زكريَّا أبي محمَّد المؤمن عن عامر بن معقل عن أبان بن تغلب قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أتدري لأيِّ شيء صار النَّاس يلثمون الحجر؟ قلت: لا.

قال أن آدم عليه السلام شكى إلى ربِّه عزَّ وجلَّ الوحشة في الأرض فنزل جبرئيل عليه السلام بياقوتة من الجنَّة كان آدم إذا مرَّ عليها في الجنَّة ضربها برجله فلمَّا رآها عرقها فبادر يلثمها فمن ثمَّ صار النَّاس يلثمون الحجر.
١٥- أخبرنا أبو عبد الله محمَّد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي قال: حدَّثنا أبو علي محمَّد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي قال: حدَّثنا صالح بن سعيد الترمذي قال: حدَّثنا عبد المنعم بن أدريس عن أبيه عن وهب اليماني عن ابن عباس: أن النَّبي ﷺ قال لعائشة وهي تطوف معه بالكعبة حين استلما الركن وبلغا إلى الحجر: يا عائشة لولا ما طبع الله على هذا الحجر من ارجاس الجاهلية وانجاسها إذا لاستشفى به من كُلِّ عاهة، وإذن لألفى كهيئة يوم أنزله الله تعالى وليبعثنَّه الله على ما خلق عليه أوَّل مرَّة وإنَّه لياقوتة بيضاء

باب صد و شصت و یکم ۳۷۳

حسان واسطی، از عمویش عیدالرحمن بن کثیر الهاشمی، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند:

عمر بن خطاب بر حجر الاسود عبور کرد و گفت: ای سنگ به خدا سوگند می دانیم که تو سنگ هستی نه نفعی داشته و نه ضرری داری منتهی دیده ایم که رسول خدا ﷺ تو را دوست دارد از این جهت ما نیز تو را دوست داریم. امیرالمؤمنین علیہ السلام به او فرمود: ای پسر خطاب چگونه این سخن می گویی، به خدا قسم حتمی است که حق تعالی در روز قیامت این سنگ را برانگیخته در حالی که یک زبان و دو لب دارد، پس شهادت می دهد در حق کسانی که با او وفادار بوده اند، این سنگ برکت خدا در زمین است، مخلوقات الهی با او بیعت می نمایند.

عمر گفت: خدا ما را در شهری که در آن علی بن ابی طالب نباشد باقی ندارد.

حدیث (۹)

علی بن حاتم در مکتوبی که به من مرقوم نمود خبر داد از جمیل بن زیاد، از احمد بن الحسین النخاس، از زکریا ابی محمد مؤمن، از عامر بن معقل، از ابان بن تغلب، وی گفت: حضرت ابو عبداللہ علیہ السلام فرمودند:

آیا می دانی برای چه مردم حجر الاسود را می بوسند؟
ابان می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمودند: آدم علیہ السلام از وحشت در زمین به حق تعالی شکایت کرد، جبرئیل نازل شد و یاقوتی از بهشت آورد که هرگاه آدم علیہ السلام در بهشت به آن عبور می کرد با پایش به آن میزد وقتی آن را در زمین دید شناخت بلافاصله بوسیدش و از آن جا است که مردم نیز حجر را می بوسند چه آنکه حجر همان یاقوت می باشد.

حدیث (۱۰)

ابو عبداللہ محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابو علی محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب یمانی، از ابن عباس نقل شده که گفت: پیامبر اکرم ﷺ طواف می فرمود و عائشه نیز در خدمتش بود وقتی رکن را استلام کرده و به حجر رسیدند به عائشه فرمودند:

اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیت بر این سنگ منطبع و منتقل نشده بود به واسطه اش از هر بیماری انسان شفا می یافت و نیز به همان هیئتی که روز اول حق تعالی آن را به زمین فرو فرستاد دیده می شد، این سنگ در اصل یاقوت سفید بود

من ياقوت الجنة ولكن الله عز وجل غيّر حسنه بمعصية العاصين و سترت بنيته من الأثمة والظلمة لأنه لا ينبغي لهم أن ينظروا إلى شيء بدؤه من الجنة؛ لأن من نظر إلى شيء منها على جهته وجبت له الجنة وإن الركن يمين الله تعالى في الأرض وليبعثه الله يوم القيامة وله لسان و شفتان و عيان ولينطقه الله يوم القيامة بلسان طلق ذلق يشهد لمن استلمه بحق، إستلامه اليوم بيعة لمن لم يدرك بيعة رسول الله ﷺ.

و ذكر وهب: أن الركن والمقام ياقوتتان من ياقوت الجنة أنزلا فوضعا على الصفا فأضاء نورهما لأهل الأرض ما بين المشرق والمغرب كما يضيء المصباح في الليل المظلم يؤمن الروعة و يستأنس إليهما وليبعثن الركن والمقام وهما في العظم مثل أبي قبيس يشهدان لمن وافاهما بالموافاة فرفع النور عنهما و غيّر حسنهما ووضعا حيث هما.

باب ١٦٢

العله التي من أجلها صار الحجر أسود بعدما كان

أبيض والعله التي من أجلها لا يُبرء ذو عاهة بمسه الآن

١ - حدثنا أبي ﷺ قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الرحمن بن أبي نجران والحسين بن سعيد جميعاً عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبد الله عن أبي عبد الله ﷺ قال: كان الحجر الأسود أشدّ بياضاً من اللبن فلولا ما مسه من أرجاس الجاهلية

که از یاقوت‌های بهشتی به حساب می‌آمد ولی حق عزوجل حسن آن را به واسطه معصیت عاصیان تغییر داد و آن را از سردمداران و ظلمه مستور فرمود زیرا برای ستمکاران شایسته نیست به چیزی که پیدایشش از بهشت بوده بنگرند چه آنکه هر کس به شیئی که مبدأ و آغازش از بهشت بوده نگاه کند بهشت بر او واجب می‌شود. سپس فرمود:

رکن برکت خدای تعالی در زمین بوده و حق جلّت عظمته آن را در روز قیامت مبعوث فرموده درحالی که زبان و دلب و دو چشم دارد و در آن روز آن را به نطق و سخن در آورده و آن با زبانی گویا برای کسی که استلامش نموده شهادت می‌دهند، استلام حجر در امروز بیعت است در حق کسانی که بیعت با رسول خدا ﷺ را درک نکرده‌اند.

و هب یمانی می‌گوید: رکن و مقام هر دو، دو یاقوت از یاقوت‌های بهشتی هستند که در این دنیا آورده و بر روی کوه صفا نهاده شدند، پس نور آنها بین مشرق و مغرب را برای اهل زمین روشن کرده همان طوری که در شب تار چراغ فروزان ظلمت را به روشنایی مبدّل می‌نماید.

به واسطه آنها هر اضطراب و نگرانی برطرف و انس و الفت حاصل می‌گشت حق تعالی این دو را مبعوث فرمود درحالی که از نظر عظمت و بزرگی همچون کوه ابوقبیس بوده و برای هر کسی که آنها را استلام کرده و بدین وسیله تجدید عهد نموده و شهادت به وفاداری می‌دهند، بعداً نور و درخشندگی از آنها رفع گردید و حسنشان تغییر داده شد و به وضعی که الآن هست درآمدند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب صد و شصت و دوم

سز این که چرا حجر که سفید بود سیاه گشته

و علت بهبودی نیافتن بیمار به سبب

مس نمودن حجر در این زمان

حدیث (۱)

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی نجران و حسین بن سعید، جمیعاً از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

حجر الاسود قبلاً از شیر سفیدتر بود، اگر ارجاس و آلودگیهای جاهلیت آن را مس

مامسّه ذو عاهة إلا بَرَأَ.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّغْلِبِيِّ عَنْ أَبِي طَاهِرٍ الْوَرَّاقِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله أَنَّهُ ذَكَرَ الْحَجَرَ فَقَالَ:

أَمَّا إِنْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَأَنْفٌ وَلِسَانٌ وَلَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ أَمَّا إِنْ الْمَقَامُ كَانَ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ.

باب ١٦٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحَجَرَ
وَالرَّكَنَ الْيَمَانِيَّ وَلَا يَسْتَلِمُونَ الرُّكْنَيْنِ الْآخَرَيْنِ، وَالْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ
أَجْلِهَا صَارَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلَى يَسَارِ الْعَرْشِ

١ - أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحْوِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَغَيْرِهِ عَنْ بَرِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله: كَيْفَ صَارَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَ الْحَجَرَ وَالرَّكَنَ الْيَمَانِيَّ وَلَا يَسْتَلِمُونَ الرُّكْنَيْنِ الْآخَرَيْنِ؟
فَقَالَ: قَدْ سَأَلَنِي عَنْ ذَلِكَ عَبَادُ بْنُ صَهْبَابٍ الْبَصْرِيُّ فَقُلْتُ لَهُ: لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَلَمَ هَذَيْنِ وَلَمْ يَسْتَلِمْ هَذَيْنِ فَإِنَّمَا عَلَى النَّاسِ أَنْ يَفْعَلُوا مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَأَخْبِرُكَ بِغَيْرِ مَا أَخْبَرْتُ بِهِ عَبَاداً إِنَّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَالرَّكَنَ الْيَمَانِيَّ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَإِنَّمَا أَمْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَسْتَلِمَ مَا عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ.

قلت: فكيف صار مقام إبراهيم عن يساره؟

باب صد و شصت و سوم ۳۷۷
 نمی کرد هیچ صاحب مرضی آن را استلام نمی کرد مگر آنکه از مرضش بهبودی پیدا می نمود.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از سعد بن عبدالله، از اسماعیل بن محمد تغلبی، از ابوطاهر و زاقی، از حسن بن ایوب ^(۱)، از عبدالکریم بن عمرو، از عبدالله بن ابی یعفور، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی نام حجرالاسود را محضر مبارکش آورد، آن حضرت فرمودند:

توجه داشته باش، حجر دو چشم و یک بینی و یک زیان دارد قبلاً از شیر سفیدتر بود و نیز مقام هم، همین منزله و موقعیت را داشت.

باب صد و شصت و سوم

سزا این که چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده و
 دو رکن دیگر را استلام نمی کنند و سبب این که
 مقام ابراهیم علیه السلام چرا بر چپ عرش می باشد

حدیث (۱)

علی بن حاتم، از علی بن الحسین النحوی، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون و غیرش از برید بن معاویه عجللی، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم چرا مردم حجر و رکن یمانی را استلام کرده ولی دو رکن دیگر را استلام نمی کنند؟ حضرت فرمودند:

عباد بن صهیب بصری نیز از من همین سؤال را کرد و من به او گفتم:
 به خاطر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو را فقط استلام نمودند و آن دو رکن دیگر را مس نکردند و بر مردم لازم است آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام دادند، انجام دهند و به زودی به تو خبر خواهم داد غیر آنچه را که به عباد خبر دادم و آن این است که:

حجرالاسود و رکن یمانی در طرف راست عرش هستند و حق تبارک و تعالی امر فرموده آنچه در طرف راست عرش هست را استلام کنیم.
 برید می گوید: عرضه داشتم: چطور مقام ابراهیم در سمت چپ عرش قرار گرفته؟

فقال: لأنَّ لإبراهيم عليه السلام مقاماً في القيامة ولمحمد عليه السلام مقاماً فمقام محمد عن يمين عرش ربنا عز وجل، و مقام إبراهيم عن شمال عرشه، فمقام إبراهيم في مقامه يوم القيامة، و عرش ربنا مُقبل غير مدبر.

٢ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بينا أنا في الطواف إذا رجل يقول ما بال هذين الركنين يمسحان - يعني الحجر والركن اليماني - وهذين لا يمسحان؟

قال: فقلت: لأنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يمسح هذين ولم يمسح هذين فلا تتعرض لشيء لم يتعرض له رسول الله صلى الله عليه وآله.

٣ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: حدثنا جعفر بن محمد الكوفي عن رجل من أصحابنا رفعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا إنتهى رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الركن الغربي فقال له الركن: يا رسول الله ألسنتُ قعيداً من قواعد بيت ربك فما لي لا أستلم؟

حضرت فرمودند: به خاطر آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام در قیامت مقامی داشته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز در قیامت مقامی دارند، مقام پیامبر اکرم در طرف راست عرش و مقام ابراهیم در جانب چپ عرش می باشد از این رو مقام ابراهیم در قیامت در جای خودش که چپ عرش باشد قرار دارد و عرش پروردگار رویش به طرف ما است نه پشت آن (۱).

حدیث (۲)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه ابن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند:
در طواف بودم که شخصی پرسید: چرا این دو رکن یعنی حجر و رکن یمانی را مردم مسح کرده ولی آن دو رکن دیگر را مسح نمی کنند؟
در جواب گفتم: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این دو را مسح نموده و آن دو رکن دیگر را مسح نفرمودند، و ما نباید متعرض کاری شویم که رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم متعرضش نشده اند.

حدیث (۳)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله از محمد بن عبدالجبار از جعفر بن محمد کوفی، از شخصی که از اصحاب ما است مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طواف به رکن غربی رسیدند، رکن به آن سرور عرض کرد: ای رسول خدا آیا من رکنی از ارکان بیت پروردگارت نیستم؟ پس چرا مرا استلام

۱- در ذیل این عبارت مرحوم مجلسی اول شرحی ابراد نموده اند که در ذیل آن را می آوریم.

مرحوم مجلسی اول فرموده: اگر بیت را در دنیا و قیامت محاذی عرش قرار داده و چنین تصور کنیم که بیت به منزله مردی است که صورتش به طرف مردم و به طرف باب می باشد قهراً اگر ما به طرف بیت توجه کنیم مقام ابراهیم طرف راست ما و حجر الاسود جانب چپ ما قرار گرفته و نسبت به بیت عکس است یعنی حجر الاسود جانب راست بیت و مقام طرف چپ آن واقع می باشد و همچنین است عرش نسبت به الآن و قیامت و حجر الاسود به منزله مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و رکن یمانی به مثابه مقام ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، و همان طوری که مقام نبی و ائمه صلوات الله علیهم در دنیا طرف راست بیت و به ازاء راست عرش می باشد در آخرت نیز چنین می باشد زیرا عرش صورتش به طرف ما است نه پشتش زیرا اگر پشتش به طرف ما می بود لازم می آمد که یمین و جانب راست تعلق به ابراهیم داشته و طرف چپ متعلق به نبی اکرم و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد درحالی که گفتیم چنین نیست سپس مرحوم مجلسی فرموده: آنچه گفتیم تفسیر خبر به حسب ظاهر بود ولی ممکن است بگوییم تعبیر در روایت اشاره است به علو رتبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و الفضلیت آن سرور بر رتبه حضرت ابراهیم علیه السلام که افضل انبیاء بعد از پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام می باشد.

فدنا منه النبي ﷺ فقال له: أسكن عليك السلام غير مهجور.

باب ١٦٤

العلّة التي من أجلها وضع الله الحجر في الركن الذي هو فيه ولم يضعه في غيره، والعلّة التي من أجلها يُقبل، والعلّة التي من أجلها أُخرج من الجنة والعلّة التي من أجلها جعل الميثاق فيه

١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد قال: حدّثنا موسى عن عمر عن ابن سنان عن أبي سعيد القمّاط عن بكير بن أعين قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام لأيّ علّة وضع الله الحجر في الركن الذي هو فيه وما يوضع في غيره ولايّ علّة يُقبل، ولايّ علّة أُخرج من الجنة، ولايّ علّة وضع فيه ميثاق العباد والعهد ولم يوضع في غيره، وكيف السبب في ذلك تخبرني جعلت فداك فإنّ تفكّري فيه لعجب؟

قال: فقال: سألت وأعضلت في المسألة واستقصيت فافهم وفرّغ قلبك واصنع سمعك أخبرك إنّ شاء الله، إنّ الله تبارك وتعالى وضع الحجر الأسود وهو جوهرة أُخرجت من الجنة إلى آدم فوضعت في ذلك الركن؛ لعلّة الميثاق وذلك أنّه لما أخذ من بني آدم من ظهورهم ذريّتهم حين أخذ الله عليهم الميثاق في ذلك المكان وفي ذلك المكان ترائى لهم ربّهم، ومن ذلك المكان يهبط الطير على القائم فأول من يبايعه ذلك الطير وهو والله جبرئيل عليه السلام وإلى ذلك المقام يسند ظهره وهو الحجّة والدليل على القائم وهو الشاهد لمن وافاه في ذلك المكان والشاهد لمن

و مسّ نمی کنند؟

پیامبر ﷺ نزد یکش رفته و به آن فرمودند: آرام بگیر، سلام بر تو باد، مهجور و کنار گذارده نشدی.

باب صد و شصت و چهارم

سرّ این که چرا حق تعالی حجرالاسود را در رکنی که فعلاً در آن

است قرار داد نه در ارکان دیگر و علت بوسیدن آن و سبب

اخراجش از بهشت و وجه قرار دادن میثاق را در آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد از موسی، از عمر، از ابن سنان از ابوسعید قنّاط، از بکیر بن اعین، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: برای چه خداوند متعال حجر را در رکنی که فعلاً در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟

و برای چه بوسیده می شود؟

و برای چه از بهشت اخراج شد؟

و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان فدایت

شوم از این علل مرا باخبر کنید که سرگردان و متحیر می باشم؟

بکیر می گوید: امام علیه السلام فرمودند:

از مسئله بسیار مشکل و سختی پرسیده و پیگیری نمودی، پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فرا بده انشاء الله به تو خبر می دهم، خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را که سنگ گرانبهایی بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار داد و در آن رکن را وضع کرد زیرا میثاق و پیمان خلّاق در آن بود و توضیح آن این است که:

زمانی که ذریّه بنی آدم از پشت آنها خارج شده و حق تعالی در همان مکان از آنها اخذ میثاق نمود و ایشان را رؤیت کرد و نیز از همان مکان طیر و پرنده بر حضرت قائم علیه السلام هبوط نمود، اولین کسی که با قائم آل محمد علیهم السلام بیعت نمود همان طیر است که به خدا سوگند جبرئیل علیه السلام بود و به همان مقام حضرتش تکیه خواهد داد و آن تکیه گاه حجّت و برهان است بر حضرت قائم علیه السلام چنانچه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفاء به عهد کرده و نیز شهادت می دهد برای کسی

أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ (بِهِ) عَلَى الْعِبَادِ وَأَمَّا الْقَبْلَةُ
وَالِاسْتِلَامُ فَلَعَلَّةَ الْعَهْدِ تَجْدِيداً لَذَلِكَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَتَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ وَلِيُؤَدُّوا
إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُونَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَلِيُؤَدُّوا
إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ، أَلَا تَرَى إِنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدِّيتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي
بِالْمُوَافَاةِ وَاللَّهُ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرَ شِيعَتِنَا، وَلَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ
أَحَدٌ غَيْرَ شِيعَتِنَا وَأَنْهُمْ لِيَأْتُونَهُ فَيَعْرِفَهُمْ وَيُصَدِّقَهُمْ وَيَأْتِيَهُ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَ
يُكَذِّبُهُمْ وَ ذَلِكَ إِنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ فَلَكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ وَعَلَيْهِمْ وَاللَّهُ
يَشْهَدُ بِالْخَفَرِ وَالْجُحُودِ وَالْكَفْرِ وَهُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يَجِيءُ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَلَا يَنْكُرُونَهُ
يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَجَدَّدَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحَفِظِ الْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ وَأَدَاءِ
الْأَمَانَةِ وَيَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَجَحَدَ وَنَسَى الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَالْإِنْكَارِ.
وَأَمَّا عِلَّةُ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟

قال قلت: لا.

قال: كَانَ مَلَكاً عَظِيماً مِنْ عِظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقْرَ ذَلِكَ الْمَلِكُ فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِيناً
عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ وَاسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يَجْدُدُوا
عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ (بِهِ) عَلَيْهِمْ

که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان اخذ کرده است به آن حضرت اداء کند.

اما این که آن را بوسیده و استلامش می کنند علتش آن است که با این وسیله مردم تجدید عهد و میثاق نموده و بیعت خود را یک بار دیگر تجدید می نمایند و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده به آن اداء می کنند، لذا در هر سال نزد حجر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می کنند مگر توجه نمی کنی که وقتی به حجر رسیدی می گوئی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نموده تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفاء نمودم.

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفاء نمی کند و اساساً غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است.

و شیعیان هرگاه نزدش می آیند ایشان را شناخته و تصدیقشان می کند و دیگران که به حضورش می رسند انکارشان کرده و در آنچه می گویند تکذیبشان می نماید و جهتش آن است که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده در نتیجه به نفع شما و بر علیه و ضرر دیگران شهادت می دهد یعنی شهادت می دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کرده و به آن کفر ورزیده اند و شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغه خداوند متعال بر علیه آنان است در روز قیامت حجر می آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اولی او است که تمام خلائق او را با آن صورت شناخته و انکارش نمی کنند، باری هر کسی یا آن در دنیا به عهدش وفاء نمود و پیمان و میثاق را با استلامش تجدید کرد و بدین وسیله نشان داد آن را حفظ کرده و نگاه داشته و امانت را به آن تحویل داده البته حجر بر نفعش شهادت می دهد و هر کسی آن را انکار نموده و میثاق را فراموش نموده قطعاً در حقش شهادت به کفر و انکار می دهد.

و اما علت اخراجش از بهشت:

آیا می دانی اصل حجر الاسود چیست؟

بکیر می گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمودند: حجر فرشته ای عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بوده و وقتی حق عزوجل از فرشتگان اخذ میثاق کرد او اولین نفری از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان آورد لاجرم باری تعالی بر جمیع مخلوقات امینش قرار داد و میثاق خلائق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که نزد او در هر سال اقرار به میثاق و عهدی که خداوند از آنها گرفته است را تجدید نمایند.

ثم جعله الله مع آدم في الجنة يذكره الميثاق و يجدد عنده الإقرار في كل سنة فلما عصى آدم فأخرج من الجنة أنساه الله العهد والميثاق الذي أخذ الله عليه وعلى ولده لمحمد وصيه، وجعله باهتاً حيراناً، فلما تاب على آدم حوّل ذلك الملك في صورة درّة بيضاء فرماه من الجنة إلى آدم وهو بأرض الهند فلما رآه أنس إليه وهو لا يعرفه بأكثر من أنه جوهرة فأنطقها الله عز وجل فقال: يا آدم أتعرفني؟
قال: لا.

قال: أجل استحوذ عليك الشيطان فأنساك ذكر ربك و تحوّل إلى الصورة التي كان بها في الجنة مع آدم فقال لآدم: أين العهد والميثاق؟
فوثب إليه آدم وذكر الميثاق وبكى وخضع له وقبّله وجدد الإقرار بالعهد والميثاق.

ثم حوّل الله تعالى إلى جواهر الحجر درّة بيضاء صافية تُضيء فحمله آدم على عاتقه إجلالاً له وتعظيماً فكان إذا أعيأ حمله عنه جبرئيل حتى وافى به مكة فما زال يأنس به بمكة و يجدد الإقرار له كل يوم و ليلة ثم إن الله تعالى لما أهبط جبرئيل إلى أرضه و بنى الكعبة هبط إلى ذلك المكان بين الركن والباب وفي ذلك المكان ترائى لآدم حين أخذ الميثاق وفي ذلك الموضع القم الملك الميثاق فلتلك العلة وضع في ذلك الركن^(١)

١- وفي نسخة: ونحى آدم من مكان البيت إلى الصفا و حواء إلى المروة و جعل الحجر في الركن فكبر الله وعلمه و مجده الخ.

سپس حق تعالی او را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا وی را منذر میثاق مزبور نموده و نیز هر سال جناب آدم نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید، و وقتی آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال عهده‌ی را که از آدم و فرزندانش برای محمد ﷺ و وصیش صلوات الله علیه اخذ کرده بود از یاد آدم برد و وی را به نسیان انداخت^(۱) و او را متحیر و مبہوت قرار داد و هنگامی که حق جل و علی توبه آدم را پذیرفت آن فرشته را (حجر) به صورت درّه‌ای سفید نمود و سپس از بهشت به طرف آدم پرتابش کرد، آدم در آن وقت در سرزمین هند بود و وقتی آن درّه را دید با آن انس گرفت ولی بیش از این که آن جوهر و سنگ قیمتی است شناختی نسبت به آن نداشت، خداوند عز و جل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می شناسی؟

آدم ﷺ گفت: خیر.

سنگ گفت: بلی مرا می شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟

آدم پرید به سوی او و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد.

سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی درخشانده تبدیل کرد، آدم ﷺ در مقام تجلیل و تعظیم برآمده و آن را به دوش گرفت و هرگاه خسته می شد جبرئیل علیہ السلام آن را از آدم می گرفت و با خود نقل می کرد و به همین منوال می رفتند تا به مکه رسیدند، باری پیوسته آدم ﷺ با آن مانوس بود و در کنارش در مکه به سر می برد و در هر روز و شب اقرار به میثاق و عهد می کرد و آن را تجدید می نمود.

سپس حق تعالی وقتی جبرئیل را به زمین فرستاد و کعبه را بنا نمود، جبرئیل به آن مکان که بین رکن و باب بیت باشد فرود آمد و در آن مکان آدم را دید و این همان مکانی بود که حق تعالی اخذ میثاق نمود و فرشته عهد و میثاق را در همانجا در خود فرو برد و به خاطر همین علت حق تعالی حجر را در آن رکن قرار داد نه در رکن های

۱- مرحوم علّین و سادّه مجلسی عطرالله مرقده در مرآت العقول می فرماید:

کسانی که اِساءه بر انبیاء را جایز ندانسته و می گویند: صحیح نیست خداوند متعال نسیان را بر انبیاء غالب کند می فرمایند مقصود از نسیان در اینجا ترک می باشد.

ونحى آدم من مكان البيت إلى الصفا وحواء إلى المروة فأخذ الله الحجر فوضعه بيده في ذلك الركن فلما أن نظر آدم من الصفا وقد وضع الحجر في الركن كبر الله وهلل له ومجده فلذلك جرت السنة بالتكبير في استقبال الركن الذي فيه الحجر من الصفا، وإن الله عز وجل أودعه العهد والميثاق وألقمه إياه دون غيره من الملائكة؛ لأن الله تعالى لما أخذ الميثاق له بالربوبية ولمحمد بالنبوة وعليه بالوصية اصطكت فرايص الملائكة وأول من أسرع إلى الإقرار بذلك الملك ولم يكن فيهم أشد حبا لمحمد وآل محمد منه فلذلك إختاره الله تعالى من بينهم وألقمه الميثاق فهو يجيء يوم القيامة وله لسان ناطق وعين ناظرة ليشهد لكل من وافاه إلى ذلك المكان وحفظ الميثاق.

(قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب) جاء هذا الخبر هكذا ومعنى قوله أن الله أهبط إلى أرضه وبنى الكعبة أهبطهم إلى ما بين الركن والمقام وفي ذلك المكان ثوابه جزيل لآدم فأخذ الميثاق، وأما قوله أخذ الله الحجر بيده فإنه يعني بقدرته.

مركز تحقيق كتاب مآثر علوم أبي
باب ١٦٥

العلة التي من أجلها سمي الصفا صفا والمروة مروة

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن محمد بن سنان عن اسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو عن عبد الحميد بن أبي الديلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمي الصفا صفا؛ لأن المصطفى آدم هبط عليه فقطع للجبل إسم

دیگر سپس حق تعالی آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا، را به جانب مروه راند بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد و وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود فلذا سنت است که در هنگام روپرو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند و خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد ﷺ و وصی بودن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقرار خواست پشت ملائکه لرزید و اولین کسی که سرعت نمود و به آن اقرار کرد همان فرشته (حجر) بود و از او محبّ تر نسبت به محمد و آل محمد هیچ فرشته‌ای نبود از این رو خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت خواهد آمد درحالی که زبان گویا و چشم بینا داشته و برای تمام آنانکه با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده‌اند شهادت خواهد داد.

محمد بن علی مؤلف این کتاب می‌گوید:

خبر مذکور با همین الفاظ و عباراتی که نقل گردید حکایت شده و معنای «ان الله أهبط الى ارضه و بنى الكعبة» آن است که خداوند متعال وقتی آنها را به زمین فرو فرستاد یعنی آن فرشته و آدم و حوّا و جبرئیل را، و مراد از «ارضه» بین رکن و مقام می‌باشد.

و این مکان ثواب و اجر بسیاری برای آدم داشت لذا در همان مکان حق تعالی اخذ میثاق نمود.

و اما معنای «اخذ الله الحجر بیده» مقصود از «ید» قدرت می‌باشد.

باب صد و شصت و پنجم

سر نامیدن صفا به نام «صفا» و مروه به اسم «مروه»

حدیث (۱)

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو از عبدالحمید بن ابی الدّیلم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:

صفا را به این خاطر صفا خوانده‌اند که: مُصْطَفًی و برگزیده شده آدم بود که برکوه صفا هبوط کرد لذا از اسم آدم (یعنی از کلمه مصطفی) نامی و اسمی برای کوه اتخاذ

فمن إسم آدم ﷺ يقول الله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)^(١) وهبطت حواء على المروة وإنما سميت المروة لأن المرأة هبطت عليها فقطع للجبل إسم من اسم المرأة.

باب ١٦٦

العلة التي من أجلها جعل السعي بين الصفا والمروة

١ - حَدَّثَنَا أَبِي ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ لَمَّا خَلَفَ إِسْمَاعِيلَ بِمَكَّةَ عَطَشَ الصَّبِيُّ وَ كَانَ فِيهَا بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ شَجَرٌ فَخَرَجَتْ أُمُّهُ حَتَّى قَامَتْ عَلَى الصَّفا فَقَالَتْ: هَلْ بِالْوَادِي مِنْ أَنْيْسٍ؟

فلم يجبها أحد فمضت حَتَّى انتهت إِلَى المروة فقالت: هَلْ بِالْوَادِي مِنْ أَنْيْسٍ؟

فلم يُجِبْهَا أَحَدٌ ثُمَّ رَجَعَتْ إِلَى الصَّفا فقالت: كَذَلِكَ حَتَّى صَنَعْتَ ذَلِكَ سَبْعًا فَأَجْرِي اللَّهُ ذَلِكَ سُنَّةً فَأَتَاهَا جَبْرَائِيلُ ﷺ فَقَالَ لَهَا: مَنْ أَنْتِ؟

فقالت: أَنَا أُمُّ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ: إِلَى مَنْ وَكَلَّكُمْ؟

فقالت: أَمَّا إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ قُلْتُ لَهُ حَيْثُ أَرَادَ الذَّهَابَ يَا إِبْرَاهِيمَ إِلَى مَنْ تَكَلَّنَا؟

فقال: إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

فقال: جَبْرَائِيلُ لَقَدْ وَكَّلَكُمْ إِلَى كَافٍ.

قال: وَكَانَ النَّاسُ يَتَجَنَّبُونَ الْمَمَرَّ بِمَكَّةَ لِمَكَانِ الْمَاءِ.

فَفَحَصَ الصَّبِيُّ بِرِجْلِهِ فَنَبَعَتْ زَمْزَمٌ وَ رَجَعَتْ مِنَ الْمَرْوَةِ إِلَى الصَّبِيِّ وَقَدْ نَبَعَ الْمَاءُ فَأَقْبَلَتْ

شد و دلیل بر این که آدم مصطفی است آیه شریفه: **اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ** (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید) می باشد و چون حوّا بر کوه مروه فرود آمد این کوه را به این نام خواندند چه آنکه مرأه یعنی (زن) که حوّا باشد بر آن نازل گردید پس برای کوه نامی از اسم مرأه اتخاذ گردید.

باب صد و شصت و ششم

سز تشریع شدن سعی بین دو کوه صفا و مروه

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبداللّه، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی اسماعیل را که شیرخواره ای بود در مگه گذارد وی تشنه بود و بین کوه صفا و مروه درختی بود، مادر اسماعیل از منزلش بیرون شد تا به کوه صفا رسید، کسی را در آن جا ندید پس گفت: آیا در این وادی انیس نمی باشد؟ کسی جوابش را نداد، پس از آن جا گذشت تا به مروه رسید در آن جا نیز احدی را مشاهده نکرد باز گفت: آیا در اینجا انیسی نمی باشد؟

هیچ جوابی نشنید، پس به صفا برگشت دوباره کلامش را تکرار کرد و جوابی نیامد سپس به مروه برگشت و این عمل هفت بار تکرار شد، پس حق تعالی آن را سنت قرار داد که حاجی ها از صفا به مروه و از مروه به صفا تا هفت مرتبه بروند باری جبرئیل بر آن مخدّره نازل شد و به او فرمود: تو کیستی؟ آن مخدّره گفت: من مادر فرزند ابراهیم هستم.

جبرئیل گفت: ابراهیم شما را به چه کسی سپرده و رفته؟ آن مخدّره گفت: همین جمله را وقتی ابراهیم می خواست برود به او گفتم و او در جواب گفت: به خدای تعالی شما را می سپارم.

جبرئیل گفت: او شما را به کسی سپرده که کفایت کننده است. بعد حضرت فرمود: مردم به خاطر نبودن آب در راه مگه از رفت و آمد در آن راه اجتناب می کردند.

باری طفل شیرخوار از شدّت عطش پا بر زمین سایید و در اثر آن چشمه زمزم از زمین جوشید، مادر وقتی از مروه برگشت و به نزد طفل رسید چشمه را که دید جلو

تجمع التراب حوله مخافة أن يسيح الماء ولو تركته لكان سيحاً قال: فلما
رأت الطير الماء حلقت عليه قال: فَمَرَّ رَكْبٌ من اليمن فلما رأوا الطير
حلقت عليه قالوا ما حلقت إلا على ماء فأتوهم ليستقونهم فسقوهم من
الماء و أطعموا الركب من الطعام وأجرى الله تعالى لهم بذلك رزقاً فكانت
الركب تمرّ بمكة فيطعمونهم من الطعام و يستقونهم من الماء.

باب ١٦٧

علة الهرولة بين الصفا والمروة

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن
صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: صار السعي
بين الصفا والمروة؛ لأن إبراهيم عليه السلام عرض له إبليس فأمره جبرئيل عليه السلام فشدّ
عليه فهرب منه فجرت به السنة (يعني بالهرولة).

٢ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد و عبد الله ابني
محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي قال: سألت
أبا عبد الله عليه السلام لِمَ جُعِلَ السعي بين الصفا والمروة؟

قال: لأن الشيطان ترائى لإبراهيم عليه السلام في الوادي فسعى و هو مُنازلُ
الشيطان.

آمد اطراف آن را خاک ریخت تا آب جاری نشود و اگر این کار را نمی‌کرد البته آب چشمه روان می‌شد.

حضرت فرمودند: وقتی آب در داخل توده خاک جمع شد به صورت حوض درآمد، طیور و پرندگان که آن را دیدند اطرافش حلقه زدند در همین هنگام قافله‌ای از یمین عبور می‌کرد وقتی پرندگان را دیدند که دور توده‌ای از خاک حلقه زده‌اند گفتند پرندگان جایی حلقه نمی‌زنند مگر آنکه آب در آن جا باشد پس خود را به آن جا رساندند تا آب بیاشامند و وقتی رسیدند و آب را دیدند از آن آشامیده و طعمشان را هم همانجا تناول کردند و خداوند تبارک و تعالی از آن آب روزی آنها کرد و با خود بردند، قافله به مکه که عبور کردند از طعمشان به اهل مکه اطعام کرده و از آبی هم که با خود برداشته بودند به آنها نوشانیدند.

باب صد و شصت و هفتم

سر تشریح هرزوله بین صفا و مروه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: سعی بین صفا و مروه به خاطر این تشریح شد که ابلیس بر حضرت ابراهیم علیه السلام ظاهر شد پس جبرئیل به حضرت فرمان داد بر او سخت بگیرد و از خود براندش ابراهیم علیه السلام چنین کرد، یعنی به صورت هرزوله سر در عقب ابلیس گذارد، ابلیس فرار کرد لذا هرزوله در بین این دو کوه سنت گردید.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم:

چرا سعی بین صفا و مروه تشریح شده است؟

حضرت فرمودند: زیرا شیطان در این وادی به نظر حضرت ابراهیم آمد پس ابراهیم سعی کرد و به دنبالش دوید و او را از خود دور نمود، جناب ابراهیم علیه السلام محارب و مخاصم شیطان می‌باشد.

باب ١٦٨

العلّة التي من أجلها صار

المسعى أحبّ البقاع إلى الله تعالى

١ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمّار قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما لله تعالى منسك أحبّ إلى الله تبارك و تعالى من موضع المسعى و ذلك أنّه يذلّ فيه كلّ جبّار عنيد.

٢ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعاً عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال: حدّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن أسلم عن يونس عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما من بقعة أحبّ إلى الله عزّ وجلّ من المسعى؛ لأنّه يذلّ فيه كلّ جبّار.

باب ١٦٩

العلّة التي من أجلها أحرّم رسول الله ﷺ

من مسجد الشجرة ولم يُحرّم دون ذلك

١ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدّثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن ذكره قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأيّ علّة أحرّم رسول الله ﷺ من مسجد الشجرة ولم يحرم من موضع دونه؟

قال: لأنّه لما أُسري به إلى السماء و صار بحذاء الشجرة و كانت الملائكة تأتي إلى البيت المعمور بحذاء المواضع التي هي مواقيت سوى الشجرة فلما كان في الموضع الذي بحذاء الشجرة نودي يا محمد.

باب صد و شصت و هشتم

سز این که مسعی (بین صفا و مروه) محبوب‌ترین مکانها نزد خدا است

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام، از سعد بن عبداللّه، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، وی می‌گوید: حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند: هیچ مکان و بقعه‌ای نزد خدا محبوب‌تر از مکان سعی نیست و جهتش آن است که اینجا هر جبار و ستمگر منحرفی ذلیل و خوار می‌گردد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس جملگی از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمد بن اسلم^(۱)، از یونس از ابوبصیر، وی می‌گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: هیچ مکان و بقعه‌ای نزد خدای عز و جل محبوب‌تر از محل سعی نیست زیرا در آن جا هر ستمگری خوار و ذلیل می‌گردد.

باب صد و شصت و نهم

سز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد الشجره محرم شدند نه

از غیر آن

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن الحسین، از حسین بن ولید، از کسی که ذکرش نموده، راوی می‌گوید: محضر مبارک امام ششم عرض کردم: برای چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد شجره محرم شدند نه از غیر آن؟ امام علیه السلام فرمودند:

زیرا وقتی حضرتش را به آسمان حرکت دادند و روی آسمان به محاذی مسجد شجره رسیدند فرشتگان به بیت المعمور که می‌آمدند از محاذی همه مواقیت عبور می‌کردند به استثناء مسجد شجره، هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به محاذی این مسجد رسیدند نداء آمد: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

۱- محمد بن اسلم الطبری، اصلش کوفی است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده وی غالی و فاسدالمذهب است.

قال: لبيك. قال: ألم اجدك يتيماً فأويت ووجدتك ضالاً فهديت؟
قال النبي ﷺ: أن الحمد والنعمة والملك لك لا شريك لك لبيك، فلذلك
احرم من الشجرة دون المواضع كلها.

٢- أبي ﷺ قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن صفوان بن
يحيى عن معاوية بن عمار قال: قال أبو عبد الله ﷺ: أعلم أن من تمام الحج
والعمرة أن تحرم من الوقت الذي وقته رسول الله ﷺ لا تتجاوز إلا وأنت
مُحرم فإنه وقَّت لأهل العراق ولم يكن يومئذ عراق بطن العقيق من قبَل
العراق و وقَّت لأهل الطائف قرن المنازل و وقَّت لأهل المغرب الجُحفة
وهي مكتوبة عندنا مهية و وقَّت لأهل المدينة ذا الحليفة و وقَّت لأهل
اليمن يَلَمْلَم و مَنْ كان منزله بخلف هذه المواقيت ممّا يلي مكة فوقته منزله.
٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن
يحيى عن أبي أيوب الخزاز قال: قلت لأبي عبد الله ﷺ: حَدَّثَنِي عن العقيق
وقَّت وقته رسول الله ﷺ أو شيء صنعه الناس؟

فقال: إن رسول الله ﷺ وقَّت لأهل المدينة ذا الحليفة، و وقَّت لأهل
المغرب الجُحفة، وهي عندنا مكتوبة مهية، و وقَّت لأهل اليمن يَلَمْلَم، و
وقَّت لأهل الطائف قرن المنازل، و وقَّت لأهل نجد العقيق وما أنجدت.

باب ١٧٥

علة الاشعار والتقليد

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله
عن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن النوفلي

حضرت عرضه داشت: لبیک.

خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم و گمشده نیافتم پس راه را نشانت دادم؟
نبی اکرم ﷺ عرض کرد: حمد و نعمت و سلطنت تمام از آن تو است، شریک و همتایی نداری، لبیک، از این رو از مسجد شجره احرام بستند نه سایر مواقیت.

حدیث (۲)

پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

بدان که حج صحیح و عمره سالم آن است که از میقاتی که رسول خدا معین فرموده اند محرم شوی و از آن نگذری مگر آنکه محرم باشی، رسول خدا ﷺ برای اهل عراق آن زمانی که عراقی نبود وادی عقیق از طرف عراق را میقات قرار دادند. و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل مغرب جحفه که نزد ما مهیعه نوشته شده و برای اهل مدینه ذوالحلیفه و برای اهل یمن یلملم را به عنوان میقات معین فرموده اند.

و کسانی که منزلشان پشت این مواقیت به طرف مکه هست (یعنی فاصله منزل آنها تا مکه از فاصله تمام این مواقیت نسبت به مکه کمتر می باشد) میقاتشان همان منزلشان می باشد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابی ایوب خزاز، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: بفرماید وادی عقیق میقاتی است که رسول خدا ﷺ معین فرموده اند یا مردم خودشان آنرا میقات قرار داده اند؟

حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ برای اهل مدینه ذوالحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را که نزد ما مهیعه نوشته شده و برای اهل یمن یلملم و برای اهل طائف قرن المنازل و برای اهل نجد عقیق و هر سرزمینی که منتهی به نجد شود را میقات قرار داده اند.

باب صد و هفتادم

سر تشریع اشعار و تقلید

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از نوفلی،

عن السكوني عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه سئل ما بال البدنة تقلد النعل و
تشعر؟

قال: أما النعل فتعرف أنها بدنة و يعرفها صاحبها بنعله، و أما الاشعار
فإنه يحرم ظهرها على صاحبها من حيث أشعرها ولا يستطيع الشيطان أن
يمسها.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن فضالة عن سيف بن
عميرة عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما استحسنوا
الاشعار للبذن؛ لأنه أول قطرة تقطر من دمها يغفر الله له على ذلك.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله
ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن
أبي عبد الله عليه السلام قال: أي رجل ساق بدنة فانكسرت قبل أن تبلغ محلها أو
عرض لها موت أو هلاك فلينحرها إن قدر على ذلك ثم ليلطخ نعلها التي
قدت به بدم حتى يعلم من مربها إنها قد ذكيت فيأكل من لحمها إن أراد.

و إن كان الهدى الذي انكسر أو هلك مضموناً فإن عليه أن يتتاع مكان
الذي انكسر أو هلك، والمضمون هو الشيء الواجب عليك في نذر أو غيره،

از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد سلام الله علیهما، راوی از حضرت سؤال می‌کند: چرا شتر را تقلید نموده (مقصود از تقلید آن است که حاجی نعل و کفش خود را به گردن حیوان می‌آویزد) یا اشعار می‌کنند (مراد از اشعار آن است که سمت راست کوهان را چاک می‌زنند و با خونش پشت حیوان را آلوده می‌کنند)؟
حضرت فرمودند: اما تقلید که عبارت است از آویختن نعل و کفش به گردن حیوان جهتش آن است که بدین وسیله شناخته می‌شود که این حیوان قربانی است لذا اگر گم شود کسی در آن تصرف نمی‌کند، از این گذشته صاحب شتر به واسطه کفش خود که در گردن حیوان آویخته شتر خویش را شناخته و از سایر شتران امتیازش می‌دهد.

و اما اشعار که عبارتست از چاک زدن کوهان شتر و آلوده نمودن پشت حیوان را به خون خودش جهتش آن است که بدین وسیله اعلام می‌کنند که پشت حیوان و سوار شدنش بر صاحبش حرام است و شیطان نیز قدرت ندارد آن را مس کند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از فضاله، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن جناب فرمودند:
شترها را نیکو اشعار کنید زیرا اولین قطره خون که از حیوان می‌ریزد خداوند صاحب آن شتر را می‌آمرزد.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن جناب فرمودند: هر کسی شتری را برای قربانی سوق دهد پس قبل از این که حیوان به محل قربانی برسد دست یا پایش شکست یا مرد بر آن شخص واجب است در صورت توان و قدرت داشتن آن حیوان را نحر و قربانی کند بعد کفش خود که به گردن حیوان انداخته بود را به خونش آلوده نماید و به رسم نشانه همانجا بگذارد تا عابری بدانند حیوان تذکیه شده و اگر خواستند از گوشتش بخورند.

و اگر قربانی که دست یا پایش شکسته و یا مرده مضمون باشد بر صاحبش واجب است حیوان دیگری به جای آن بخرد و قرار دهد.

مقصود از مضمون آن است که بر شخص به واسطه نذر یا غیر نذر همچون قسم واجب بوده که قربانی را سوق دهد و به قربانگاه ببرد.

وإن لم يكن مضموناً وإنما هو شيء تطوَّع به فليس عليه أن يبتاع مكانه إلا أن يشاء أن يتطوَّع.

باب ١٧١

العلّة التي من أجلها

سُمّي يوم التروية يوم التروية

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألتُه لِمَ سُمّي يومُ التروية يومَ التروية؟ قال: لأنّه لم يكن بعرفات ماء وكانوا يستقون من مكة من الماء لريّهم و كان يقول بعضهم لبعض: تروّيتم تروّيتم فسُمّي يوم التروية لذلك.

باب ١٧٢

العلّة التي من أجلها سُمّيت منى منى

١ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **سَمِيَتْ** إِنَّ جبرئيل أتى إبراهيم عليه السلام فقال: تَمَنَّ يا إبراهيم فكانت تسمّى منى فسَمّاها الناس منى.

٢ - حدّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل البرمكي عن علي بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان أنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه: العلّة التي من أجلها سُمّيت منى منى أنّ جبرئيل عليه السلام قال هناك: يا إبراهيم تَمَنَّ على ربك ما شئت،

و اگر قربانی دست یا پا شکسته و یا مرده مضمون نباشد بلکه صاحبش آن را تبرعاً سوق داده و به دلخواه خویش آورده واجب نیست به جای آن حیوان دیگری بخرد بلکه اگر خواست می تواند برایش بذل قرار دهد.

باب صد و هفتاد و یکم

سر نامیده شدن روز ترویه به روز ترویه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چرا روز ترویه را روز ترویه نامیده اند؟ حضرت فرمودند: زیرا در عرفات آب نبود و حاجی ها روز هشتم بذی حجة از مکه آب برمی داشتند و به عرفات می بردند و برخی از ایشان به بعضی دیگر می گفتند: ترویتیم، ترویتیم (سیراب شدید، سیراب شدید) لذا به خاطر همین روز هشتم را روز ترویه نامیدند.

باب صد و هفتاد و دوم

سر نامیده شدن منی به منی

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید علیه السلام از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضالة ابن ایوب، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

جبرئیل علیه السلام در این سرزمین نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و به آن جناب عرض کرد: ای ابراهیم تمنا و آرزو کن پس مردم آن سرزمین را منی نامیدند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مکتوب به او چنین مرقوم فرمودند: علت این که منی را منی می گویند این است که جبرئیل در منی به حضرت ابراهیم گفت: ای ابراهیم آنچه می خواهی از پروردگارت تمنا کن.

فَتَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَكَانَ إِيْنِهِ اسْمَاعِيلَ كَبُشًا يَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ
فَدَاءً لَهُ فَأَعْطَى مُنَاهُ.

باب ١٧٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَتْ عُرَفَاتُ عُرَفَاتٍ

١ - حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُلَوِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ معاوية بن عمار قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ
عُرَفَاتٍ لِمَ سُمِّيَتْ عُرَفَاتٍ؟

فَقَالَ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ عليه السلام خَرَجَ بِإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْمَ عُرْفَةَ فَلَمَّا
زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ: يَا إِبْرَاهِيمُ اعْتَرَفْ بِذَنْبِكَ وَاعْرِفْ مَنْاسِكَ
فَسُمِّيَتْ عُرَفَاتٍ؛ لِقَوْلِ جَبْرَائِيلَ عليه السلام اعْتَرَفْ فَأَعْتَرَفَ.

باب ١٧٤

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَ الْخَيْفُ خَيْفًا

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
أَبَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صفوان بن يحيى عَنْ معاوية بن عمار عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ الْخَيْفُ خَيْفًا؟
قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَيْفُ لِأَنَّهُ مَرْتَفِعٌ عَنِ الْوَادِي وَكُلُّ مَا ارْتَفَعَ عَنِ الْوَادِي
سُمِّيَ خَيْفًا.

باب ١٧٥

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَتْ الْمَزْدَلِفَةُ مَزْدَلِفَةً

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ:
حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ

باب صد و هفتاد پنجم ۴۰۱
 ابراهیم علیه السلام در ضمیرش تمنا نمود که خداوند متعال به جای فرزندش اسماعیل قوچی را قرار دهد و امر به ذبحش نماید و بدین ترتیب قوچ فداء برای اسماعیل باشد، خداوند قادر آرزوی او را برآورد و همان طوری که خواسته بود انجام داد.

باب صد و هفتاد و سوم سر نامیدن عرفات به عرفات حدیث (۱)

حمزة بن محمد علوی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: چرا عرفات را به عرفات موسوم نموده اند؟
 حضرت فرمودند: روز عرفه جبرئیل علیه السلام حضرت ابراهیم صلوات الله علیه را بیرون برد وقتی خورشید به زوال گرایید به او گفت:
 ای ابراهیم: اعترف بذنبك و اعرف مناسكك (به لغزش خود اعتراف کن و به مناسک خویش آگاه شو) پس به خاطر کلام جبرئیل که گفت: اعترف و ابراهیم هم اعتراف نمود آن سرزمین را عرفه خواندند.

باب صد و هفتاد و چهارم سر نامیده شدن خیف به خیف حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن الحسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید:
 محضر مبارکش عرض کردم: برای چه خیف را خیف نامیده اند؟
 حضرت فرمودند: به خاطر آن خیف را خیف نامیدند که از وادی بالانتر واقع شده و هر مکانی که از وادی مرتفع باشد خیف خوانده می شود.

باب صد و هفتاد و پنجم سر نامیده شدن مزدلفه به مزدلفه حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید،

عن صفوان عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: في حديث إبراهيم عليه السلام إن جبرئيل عليه السلام انتهى به إلى الموقف فأقام به حتى غربت الشمس ثم أفاض به فقال: يا إبراهيم ازدلف إلى المشعر الحرام فسميت مزدلفة.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي بن مهزيار عن فضالة بن أيوب عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما سميت مزدلفة؛ لأنهم ازدلفوا إليها من عرفات.

باب ١٧٦

العلّة التي من أجلها سميت المزدلفة جمعة

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن محمد بن سنان عن إسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الديلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سميت المزدلفة جمعة؛ لأن آدم جمع فيها بين الصلاتين المغرب والعشاء.

٢- وقال أبي عليه السلام في رسالته إلي: إنما سميت المزدلفة جمعة؛ لأنه فيها المغرب والعشاء بأذان واحد وإقامتين.

باب ١٧٧

علّة رمي الجمار

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن العمري الخراساني عن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال:

از صفوان، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام، آن حضرت در حدیث ابراهیم علیّه السلام فرمودند: جبرئیل علیّه السلام به موقف (عرفات) منتهی شد و به آن رسید پس در آن اقامه کرد تا خورشید غروب نمود سپس ابراهیم علیّه السلام را از آن جا بیرون برد و به او گفت: ای ابراهیم: از دلف الی المشعر الحرام یعنی کوچ کن به طرف مشعرالحرام، پس مشعرالحرام را مزدلفه خواندند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن سرور فرمودند: مزدلفه را به این خاطر مزدلفه نامیده اند که حاجی ها از عرفات به سویش کوچ می کنند.

باب صد و هفتاد و ششم

سر نامیده شدن مزدلفه به وادی جمع.

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی الدیلم، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: مزدلفه را باین جهت جمع خوانده اند که آدم علیّه السلام در آن بین نماز مغرب و عشاء جمع نمود.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه در رساله و نامه اش به من نوشت: مزدلفه را به خاطر این جمع گفته اند که در آن نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه می خوانند.

باب صد و هفتاد و هفتم

سر تشریع شدن رمی جمار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار از عمرکی خراسانی از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیّه السلام، وی می گوید از آن حضرت پرسیدم:

سأله عن رمي الجمار لم يجعل؟

قال: لأن إبليس اللعين كان يترأى لإبراهيم عليه السلام في موضع الجماع فرجمه إبراهيم فجرت السنة بذلك.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أول من رمى الجمار آدم عليه السلام و قال: أتى جبرئيل عليه السلام إبراهيم فقال: إرم يا إبراهيم، فرمي جمرة العقبة، وذلك أن الشيطان تمثل له عندها.

باب ١٧٨

علة الأضحية

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن الحسين بن يزيد التوفلي عن اسماعيل بن مسلم السكوني، عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إنما جعل الله هذا الأضحية لتسع مساكينكم من اللحم فأطعموهم.

٢ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن علي قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي الأسدي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: ما علة الأضحية؟

فقال: إنه يغفر لصاحبها عند أول قطرة تقطر من دمها إلى الأرض وليعلم الله تعالى من يتقيه بالغيب قال الله تعالى: (لن ينال الله لحومها ولا دماؤها

برای چه رمی جمار (پرتاب کردن ریگ) تشریع شده است؟
حضرت فرمودند: برای این که در مکانی که ریگ پرتاب می کنند ابلیس ملعون به نظر حضرت ابراهیم آمد، آن جناب او را با ریگ زد و پس از آن این عمل در آن جا سنت شد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند: اولین کسی که ریگ ها را پرتاب کرد آدم علیه السلام بود، بعد فرمود:
جبرئیل نزد ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم بیانداز، ابراهیم جمره عقبه را با ریگ زد زیرا شیطان در جنب آن برای ابراهیم ممثل شد.

باب صد و هفتاد و هشتم

سر تشریع شدن قربانی

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از آباء گرامش علیهم السلام حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:
خداوند متعال این قربانی را تشریع فرمود تا مساکین شما از ناحیه گوشت در فراخی قرار بگیرند، پس ایشان را اطعام نمایید.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام، از محمد بن ابی عبدالله الکوفی الاسدی، از موسی بن عمران نخعی از عمرو بن حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، ابوبصیر می گوید محضر مبارکش عرضه داشت:

سر جعل و تشریع قربانی چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال هنگام ریختن اولین قطره خون حیوان به زمین صاحب قربانی را می بخشد، این یکی از علل تشریع قربانی است، دیگر آنکه بدین وسیله اهل تقوی از غیرشان ممتاز شده و تنها عمل ایشان مقبول واقع می شود چنانچه خدا در قرآن فرموده: هرگز به رضای خدا نخواهد رسید و مقبول درگاهش واقع نخواهد شد گوشت حیواناتی که تصدق داده شده و نه خون ریخته شده آنها

ولكن يناله التقوى منكم^(١)، ثم قال: انظر كيف قبل الله قربان هابيل، و ردّ قربان قابيل.

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن أبي جميلة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن لحم الأضاحي فقال: كان علي بن الحسين وابنه محمد عليهما السلام يتصدقان بالثلث على جيرانهما و بثلث على المساكين و ثلث يمسكانه لأهل البيت.

باب ١٧٩

العلّة التي من أجلها يستحبّ استفراؤه الضحايا

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن موسى بن جعفر البغدادي عن عبيد الله بن عبد الله عن موسى بن إبراهيم عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: استفروا ضحاياكم فإنها مطاياكم على الصراط.

باب ١٨٠

العلّة التي من أجلها لا يجوز إطعام

المساكين في كفارة اليمين من لحوم الأضاحي

١ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد عن الحسين بن يزيد عن اسماعيل بن أبي زياد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام: أن علياً سئل هل يطعم المساكين في كفارة اليمين من لحوم الأضاحي؟

بلکه آن تقوای صاحب این قربانی ها مقبول درگاهش می باشد.
سپس در تأیید این حکمت (حکمت دوم) امام فرمودند: بنگر چگونه خداوند
متعال قربانی هابیل را قبول و قربانی قابیل را رد نمود و این نبود مگر به خاطر آنکه
هابیل اهل تقوی و قابیل فاقد آن بود.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله می گوید: محمد بن الحسن الصفار، از
عباس بن معروف، از ابی جمیل، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ابی جمیل می گوید: از
امام علیه السلام راجع به گوشت قربانی سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: حضرت علی بن الحسین و فرزندشان حضرت محمد باقر
علیهم السلام یک سوّم از این گوشت را به همسایگان شان تصدّق نموده و یک سوّم
هم به مساکین می دادند و یک سوّم باقیمانده را برای اهل خانه نگه می داشتند.

باب صد و هفتاد و نهم

سزا است حباب اختیار نمودن قربانی صحیح و سالم

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن
یحیی ابن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید الله بن عبد الله، از
موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، آن حضرت فرمود: رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
قربانی های صحیح و سالم انتخاب کنید زیرا آنها مرکب های شما هستند برصراط.

باب صد و هشتادم

سزا عدم جواز اطعام از گوشت قربانی به مساکین بابت کفاره قسم

حدیث (۱)

علی بن احمد بن محمد رحمته الله از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد، از
حسین ابن یزید از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت بن محمد از پدر بزرگوارش
سلام الله علیهما نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:
از حضرت علی علیه السلام سؤال شد آیا از گوشت قربانی بابت کفاره قسم می توان به
مساکین اطعام نمود؟

قال: لا، لأنه قربان لله تعالى.

باب ١٨١

العلّة التي من أجلها نهى عن

حبس لحوم الأضاحي فوق ثلاثة أيام ثم أطلق في ذلك

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهم الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال: حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن محمد بن حمران عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر رحمهم الله قال: كان النبي ﷺ نهى أن يحبس لحوم الأضاحي فوق ثلاثة أيام من أجل الحاجة، فأما اليوم فلا بأس به.

٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رحمهم الله قال: حدثنا أبي عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن يونس عن جميل بن درّاج قال: سألت أبا عبد الله رحمهم الله عن حبس لحوم الأضاحي فوق ثلاثة أيام بمعنى قال: لا بأس بذلك اليوم أن رسول الله ﷺ إنما نهى عن ذلك أولاً لأنّ الناس كانوا يومئذ مجهودين فأما اليوم فلا بأس، وقال أبو عبد الله رحمهم الله كنا ننهي الناس عن إخراج لحوم الأضاحي بعد ثلاثة أيام لقلة اللحم وكثرة الناس فأما اليوم فقد كثر اللحم وقلّ الناس فلا بأس بإخراجه.

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهم الله قال: حدثنا عبد الله بن العباس العلوي قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن موسى بن عبد الله عن أبيه عن خاله زيد بن عليّ عن أبيه عن جدّه عن علي رحمهم الله قال: قال رسول الله ﷺ: نهيتكم عن ثلاث:

باب صد و هشتاد و یکم ۴۰۹
حضرت فرمودند: خیر، زیرا قربانی فقط برای حق تعالی است در مورد دیگر
نمی توان صرفش کرد.

باب صد و هشتاد و یکم

سز نهی از حبس کردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله، از محمد بن الحسن الصقار از احمد بن
محمد بن عیسی از عبدالرحمن بن ابی نجران از محمد بن حمران، از محمد بن مسلم،
از حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن سرور فرمودند:
نبی اکرم صلی الله علیه و آله از این که گوشت قربانی را به خاطر احتیاج بیش از سه روز نگه
دارند و مصرف نکنند نهی می فرمودند اما در این زمان این امر اشکال ندارد.

حدیث (۲)

احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمته الله از پدرش، از محمد بن الحسین بن
ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از یونس، از جمیل بن دراج، وی
می گوید: راجع به حبس کردن گوشت های قربانی بیش از سه روز در منی از حضرت
امام صادق علیه السلام سؤال کردم؟
حضرت فرمودند: در این زمان اشکالی ندارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر اولاً
و در آن زمان نهی فرمودند: زیرا مردم در آن عصر در رنج و تعب و سختی به سر
می بردند اما امروزه که این مشکل وجود ندارد نگه داری آن اشکالی ندارد و حضرت
امام صادق علیه السلام فرمودند:
قبلاً ما مردم را نهی می کردیم از این که گوشت های قربانی را بعد از سه روز به
مصرف برسانند و این به خاطر کمبود گوشت و کثرت مردم بود ولی اکنون که
گوشت فراوان و جمعیت مردم کمتر است اشکالی نیست در این که گوشت را بعد از
سه روز به مصرف برسانند.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از عبداللّه بن عباس علوی، از محمد بن
عبداللّه بن موسی ابن عبداللّه، از پدرش، از دابی اش زید بن علی، از پدرش، از جد
خود از علی علیه السلام حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:
من شما را از سه چیز نهی می کردم:

نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزوروها ونهيتكم عن إخراج لحوم
الأضاحي من منى بعد ثلاث ألا فكلوا وأدخروا، ونهيتكم عن النبيذ ألا
فانبذوا وكل مسكر حرام - يعني الذي ينبذ بالغداة ويشرب بالعشي وينبذ
بالعشي ويشرب بالغداة فإذا غلى فهو حرام.

باب ١٨٢

العلة التي من أجلها يجوز

أن يعطى الأضحية من يسلخها بجلدها

١ - أبي رحمه الله و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمهما الله
قالا: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران
الاشعري عن علي بن اسماعيل عن صفوان بن يحيى الأزرق قال: قلت
لأبي إبراهيم عليه السلام: الرجل يعطي الأضحية من يسلخها بجلدها؟
قال: لا بأس به إنما قال عز وجل: (فكلوا منها واطعموا)^(١) والجلد لا
يؤكل ولا يطعم.

باب ١٨٣

العلة التي من أجلها يجب

على من لا يجد ثمن الأضحية أن يستقرض

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدثنا محمد بن
يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن
موسى بن جعفر البغدادي عن عبيد الله بن عبد الله، عن

الف: از زیارت قبورت نهی می‌کردم، حال توجه کنید، اعلام می‌کنم: قبور را زیارت کنید.

ب: از بیرون آوردن گوشت‌های قربانی از منی بعد از سه روز نهی می‌کردم، حال توجه کنید اعلام می‌کنم: آنها را بخورید و ذخیره نمایید.

ج: از نبیذ و شراب انداختن، حال توجه کنید اعلام می‌کنم: شراب بیاندازید ولی مسکر آن حرام است مقصود این است که:

نبیذ و شرابی که صبح انداخته شود و شب نوشیده شود یا شب انداخته شود و صبح نخورده شود جایز است اما وقتی غلیان آمد دیگر حرام بوده و آشامیدنش جایز نیست.

باب صد و هشتاد و دوم

سز این که جایز است پوست قربانی را به سلاخ آن داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیهما، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن اسمعیل، از صفوان بن یحیی الازرق، وی می‌گوید:

محضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السلام عرض کردم: آیا شخص می‌تواند به سلاخ، پوست قربانی را بدهد؟

حضرت فرمودند: اشکالی ندارد، خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید:

فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا (از گوشت قربانی بخورید و به دیگران اطعام کنید) و پوست نه خورده می‌شود و نه اطعام می‌گردد و به همین سبب که عنوان مأكول و مطعوم بر آن صادق نیست اعطائش به سلاخ اشکال و ایرادی ندارد.

باب صد و هشتاد و سوم

سز این که استقراض ثمن قربانی بر کسی که واجد آن نیست

واجب است

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از موسی بن جعفر بغدادی، از عبید الله بن عبد الله، از

موسى بن إبراهيم، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: لَأَمْ سلمة وقد قالت له يا رسول الله يُخَضَّرُ الْأَضْحَى وليس عندي ما أضحي به فاستقرض واضحي؟

قال: فاستقرضني فإنه دين مقضى.

٢ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أحمد بن يحيى المقرئ عن عبد الله بن موسى عن إسرائيل عن أبي إسحاق عن شريح بن هاني عن علي عليه السلام أنه قال: لو علم الناس ما في الأضحية لاستدانوا وضحوا إنه ليغفر لصاحب الأضحية عند أول قطرة تقطر من دمها.

باب ١٨٤

العلقة التي من أجلها تجزى البدنة

عن نفس واحدة وتجزى البقرة عن خمسة أنفس

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت له: عن كم تجزى البدنة؟

قال: عن نفس واحدة.

قلت: فالبقرة؟

قال: عن خمسة إذا كانوا يأكلون على مائدة واحدة.

قلت: وكيف صارت البدنة لا تجزى إلا عن واحدة والبقرة تجزى عن خمسة؟

قال: لأن البدنة لم يكن فيها من العلة ما في البقرة، إن الذين أمروا قوم موسى عليه السلام بعبادة العجل كانوا خمسة أنفس وكانوا أهل بيت يأكلون على خوان واحد وهم اذيبوية، وأخوه مذوية، وابن أخيه وابنته وامراته هم الذين أمروا بعبادة العجل، وهم الذين ذبحوا البقرة التي أمر الله تعالى بذبحها.

قال مصنف هذا الكتاب:

موسی بن ابراهیم، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، آن سرور فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه که محضر مبارکش عرضه داشته بود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله عید قربان فرا رسیده و مالی که با آن قربانی تهیه کرده و ذبح کنم ندارم آیا به این منظور قرض کرده و اقدام به قربانی بنمایم؟ فرمودند: قرض کن و این دین پرداخت شده است.

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از احمد بن یحیی مفری از عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق، از شریح بن هانی، از علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: اگر مردم اجر و ثوابی که در قربانی است می دانستند قطعاً قرض می کردند و اقدام به آن می نمودند، هنگامی که اولین قطره خون قربانی به زمین می ریزد صاحب آن آمرزیده می شود.

باب صد و هشتاد و چهارم

سر کفایت نمودن شتر از یک نفر و کافی بودن گاو از پنج نفر

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن علیه السلام راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: شتر از چند نفر مجزی و کافی است؟ حضرت فرمودند: از یک نفر.

عرض نمودم: گاو از چند نفر؟ حضرت فرمودند: از پنج نفر مشروط به این که این افراد کنار یک سفره طعام بخورند.

عرضه داشتم: چطور شتر از یک نفر مجزی بوده ولی گاو از پنج نفر؟ حضرت فرمودند: زیرا علتی که در بقره وجود دارد در شتر نیست و آن علت این است که: آنانکه به قوم موسی امر کردند گوساله را بهرستند پنج نفر بودند که جملگی بر سر یک سفره طعام می خوردند این پنج نفر عبارت بودند از: اذیویه، برادرش مذویه، پسر برادر و پسر دخترش و همسرش، ایشان گاوی را که حق تعالی امر به ذبحش نموده بود را ذبح کردند مصنف این کتاب (صدوق «ره») می گوید:

جاء هذا الحديث هكذا فأوردته كما جاء لما فيه من ذكر العلة والذي أفتى به واعتمده أن البقرة والبدنة تجزيان عن سبعة نفر من أهل بيت واحد و من غيرهم.

حدثنا بذلك محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي عبد الله رحمته الله قال: البقرة والبدنة تجزيان عن سبعة إذا اجتمعوا من أهل بيت و من غيرهم. حدثنا أبي رحمته الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن بنان بن محمد عن محمد بن الحسن عن يونس بن يعقوب قال: سألت أبا عبد الله رحمته الله عن البقرة يضحى بها، قال: فقال: تجزي عن سبعة متفرقين.

باب ١٨٥

العلقة التي من أجلها يجزى في الهدي الجذع من الضأن ولا يجزى الجذع من الماعز

١ - حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمته الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن محمد بن يحيى الخزاز عن حماد بن عثمان قال: قلت لأبي عبد الله رحمته الله: أدنى ما يجزى في الهدي من أسنان الغنم؟ قال: فقال: الجذع من الضأن. قال: قلت الجذع من الماعز؟ قال: فقال: لا يجزى. قال: فقلت له: جعلت فداك ما العلة فيه.

حدیث به همین نحوی که نقل کردیم آمده لذا من آن را همان طوری که وارد شده با ذکر علتی که در آن بیان گردیده ایراد نمودم ولی آنچه من به آن فتویٰ داده و اعتماد دارم آن است گاو و شتر هر دو از هفت نفر مجزی بوده اعم از آنکه جملگی از یک اهل بیت بوده یا غیر آن باشند مدرک من بر این فتویٰ دو حدیثی است که در ذیل نقل می‌کنم:

۱- محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله می‌گوید:

محمد بن الحسن الصفار از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از وهیب بن حفص ^(۱)، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

گاو و شتر از هفت نفر کفایت می‌کنند چه از یک اهل بیت بوده و چه این طور نباشد.
۲- پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از بنان بن محمد ^(۲)، از محمد بن الحسن، از یونس ابن یعقوب، وی می‌گوید:

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راجع به گاو قربانی پرسیدم؟
حضرت فرمودند: از هفت نفر متفرق که از یک اهل بیت نباشند کفایت می‌کند.

باب صد و هشتاد و پنجم

سر کافی بودن میش یک ساله و عدم کفایت بز یک ساله در قربانی حج

حدیث (۱)

محمد بن موسی متوکل رحمته الله، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از محمد بن یحیی الخزاز از حماد بن عثمان، وی می‌گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین سنی از غنم که در قربانی مجزی است چیست؟

حضرت فرمودند: میش یک ساله.

عرض کردم: آیا بز یک ساله هم کافی است؟

حضرت فرمودند: مجزی نیست.

عرضه داشتم: فدایت شوم علت آن چیست؟

۱- نجاشی فرموده وی واقفی بوده ولی ثقه محسوب می‌شده است.

۲- مرحوم معانی در رجال فرموده وی حسن می‌باشد.

قال: فقال: لأنّ الجذع من الضّان يلقح والجذع من المعز لا يلقح.

باب ١٨٦

العلّة التي من أجلها سقط الذّبح

عمن تمتّع عن أمّه وأهلّ بحجّه عن أبيه

١ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل تمتّع عن أمّه وأهلّ بحجّه عن أبيه؟ قال: إن ذبح فهو خير له وإن لم يذبح فليس عليه شيء؛ لأنّه تمتّع عن أمّه وأهلّ بحجّه عن أبيه.

باب ١٨٧

العلّة التي من أجلها رُفِعَ

عن أهل اليمن الذّبح والحلق^(١)

باب ١٨٨

العلّة التي من أجلها سُمّي الحجّ الأكبر

١ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن عليّ بن محمد القاشاني عن القاسم بن محمد الأصبهاني عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث النخعي القاضي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: (واذان من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر)^(٢) فقال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كنت أنا الأذان في الناس.

٢- سورة التوبة، الآية (٣)

١- بياض في الأصل.

باب صد و هشتاد و هشت ۴۱۷
فرمودند: میش یک ساله عمل لقاح و تولید مثل را انجام می دهد بخلاف بزر یک ساله
که قادر بر آن نیست.

باب صد و هشتاد و ششم

سر ساقط بودن قربانی از کسی که از طرف مادر عمره تمتع
و از جانب پدرش محرم به احرام حج گردیده
حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از
محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه از
حارث بن مغیره، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راوی می گوید: از حضرت پرسیدم:
مردی از طرف مادر عمره تمتع و از جانب پدر احرام حج بسته تکلیفش چیست؟
حضرت فرمودند:
اگر قربانی کرده که آن برایش خیر و خوب است و اگر اقدام به آن نکرده، بر او
واجب نیست زیرا عمره تمتع را از طرف مادرش بجا آورده و احرام حجش هم از
جانب پدرش می باشد.

باب صد و هشتاد و هفتم

سر ساقط بودن ذبیح و سر تراشیدن از اهل یمن
مترجم گوید: در ذیل این باب حدیثی نقل نشده است.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی
باب صد و هشتاد و هشتم

سر نامیده شدن حج به حج اکبر
حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن محمد
کاشانی، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث
نخعی القاضی، وی می گوید: از حضرت ابو عبد الله علیه السلام راجع به فرموده حق تعالی
که می فرماید: و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاکبر، پرسیدم؟ حضرت
فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: من اذان در بین مردم هستم.

قلت: فما معنى هذه اللفظة الحج الأكبر؟
قال: إنما سمي الأكبر لأنها كانت سنة حج فيها المسلمون والمشركون ولم يحج المشركون بعد تلك السنة.

باب ١٨٩

العلّة التي من أجلها سُمّي الطائف طائفاً

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ باسناده قال: قال أبو الحسن عليه السلام في الطائف: أتدري لِمَ سُمّي الطائف؟
قلت: لا.

فقال: إنّ إبراهيم عليه السلام دعا ربّه أن يرزق أهله من كلّ الثمرات فقطع لهم قطعة من الاردن فأقبلت حتى طافت بالبيت سبعاً ثم أقرّها الله تعالى في موضعها فإنما سُميت الطائف لطوافه بالبيت.

٢- أخبرني عليّ بن حاتم قال: حدثنا محمد بن جعفر و عليّ بن سليمان قالوا: حدثنا أحمد بن محمد قال: قال الرضا عليه السلام: أتدري لِمَ سُميت الطائف طائفاً؟
قلت: لا.

قال: لأنّ الله تعالى لما دعاه إبراهيم عليه السلام أن يرزق أهله من كلّ الثمرات أمر بقطعة من الاردن فسارت بثمارها حتى طافت بالبيت ثم أمرها أن تنصرف إلى هذا الموضع الذي سمي الطائف فلذلك سمي الطائف.

باب ١٩٠

العلّة التي من أجلها صير

الموقف بالمشعر ولم يصر بالحرم

١- حدثنا الحسين بن عليّ بن أحمد الصايغ رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن الحجاج عن سعد بن

عرض کردم: معنای لفظ «حجّ اکبر» چیست؟
حضرت فرمودند: به خاطر این حجّ اکبر به آن گفتند که در سالی هم مسلمانان و هم مشرکین حجّ بجا آوردند و بعد از آن سال دیگر مشرکین حجّ نکردند.

باب صد و هشتاد و نهم سرّ نامیده شدن طائف به طائف

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی به اسنادش نقل کرده که حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره «طائف» فرمودند:
آیا می‌دانی برای چه طائف را طائف نامیده‌اند؟
راوی می‌گوید: عرضه داشتم: خیر.

حضرت فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السلام به درگاه پروردگارش نالید و دعاء نمود که حق جلّ و علا از تمام میوه‌ها به اهل اوروزی کند، پس باری تعالی قطعه زمینی را از اردن جدا نمود آن زمین جلو آمد تا به بیت رسید و دور آن هفت بار طواف کرد سپس حق تعالی آن را در جایش مستقرّ و آرام نمود و از این جهت که دور بیت طواف کرده به آن طائف گفته شد.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از محمد بن جعفر و علی بن سلیمان از احمد بن محمد نقل کرده‌اند که وی گفت:

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانی چرا طائف، طائف نامیده شده؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: برای این که وقتی حضرت ابراهیم خدا را خواند که از تمام میوه‌ها به اهلش روزی کند حق تعالی به قطعه‌ای از اراضی اردن امر فرمود، آن زمین میوه‌هایش را حرکت داد تا به بیت رسیدند، پس دور بیت طواف نمودند آنگاه باری تعالی به آنها امر فرمود که به همین مکان فعلی که موسوم به طائف است برگردد و به جهت طوافی که دور بیت نموده به آن طائف گفتند.

باب صد و نودم

سرّ این که مشعر الحرام موقف قرار داده شد نه حرم

حدیث (۱)

حسین بن علی بن احمد صائغ رحمه الله علیه از حسین بن حجاج، از سعد بن

عبدالله قال: حدّثني محمد بن الحسن الهمداني قال: سألت ذا النون المصري قلت: يا أبا الفيض لِمَ صير الموقف بالمشعر ولم يصر بالحرم؟ قال: حدّثني مَنْ سَأَلَ الصَّادق عليه السلام ذلك، فقال: لأنّ الكعبة بيت الله والحرم حجابها والمشعر بابها فلَمَّا أن قصده الزائرون وقفهم بالباب حتّى أذن لهم بالدخول، ثم وقفهم بالحجاب الثاني وهو مزدلفة فلَمَّا نظر إلى طول تضرّعهم أمرهم بتقريب قربانهم فلَمَّا قربوا قربانهم وقضوا تفتّهم وتطهّروا من الذنوب التي كانت لهم حجاباً دونه أمرهم بالزيارة على طهارة. قال: فقلت: فَلِمَ كره الصيام في أيّام التشريق فقال: لأنّ القوم زوّار الله وهم (أضيافه) وفي ضيافته ولا ينبغي للضيف أن يصوم عند من زاره و أضافه قلت: فالرجل يتعلّق بأستار الكعبة ما يعني بذلك قال: مثل ذلك مثل الرجل يكون بينه وبين الرجل جناية فيتعلّق بثوبه يستخذي له رجاء أن يهب له جرمه.

باب ١٩١

العلّة التي من أجلها لا

يكتب على الحاجّ ذنب أربعة أشهر

١ - حدّثنا محمد بن الحسن قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: لأيّ شيء صار الحاج لا يكتب لهم ذنب أربعة أشهر؟ قال: لأنّ الله تبارك وتعالى أباح للمشرّكين أشهر الحرم أربعة أشهر

عبدالله، از محمد بن الحسن الهمدانی، وی می‌گوید: از ذالنون مصری سؤال کرده و پرسیدم: ای ابا الفیض چرا موقف مشعر شد نه حرم؟ او گفت: کسی که همین سؤال را از حضرت امام صادق علیه السلام کرد و جواب گرفت به من این طور گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: زیرا کعبه بیت الله و حرم حجاب آن و مشعر درب آن می‌باشد، پس وقتی زائرین قصد بیت را می‌کنند درب آن توقف کرده تا به ایشان اذن داده شود و به داخل فرا خوانده شوند سپس آنها را جنب حجاب دوم یعنی مزدلفه متوقف می‌نمایند و وقتی به طولانی شدن تصرع ایشان توجه شد به آنها امر می‌شود قربانی‌های خویش را نزدیک بیاورند، پس از آنکه قربانی‌ها را نزدیک آوردند و اعمالی که از احرام درمی‌آیند را انجام داده و از گناهانی که بین ایشان و مخالفشان حجاب شده بود پاک گردیدند به آنها امر می‌شود که با طهارت بیت را زیارت نمایند.

راوی گفت: سپس محضرش عرضه داشتم: چرا در ایام التشریق^(۱) روزه گرفتن مکروه است؟

حضرت فرمودند: زیرا حاجی‌ها زوار خدا و میهمانان او هستند و برای میهمان شایسته نیست نزد میزبان و کسی که وی به زیارتش رفته صائم باشد. عرض کردم: این که شخص به پرده کعبه چنگ زده و به آن می‌چسبد چه معنایی دارد؟

حضرت فرمودند: مثل این شخص مثل کسی است که بین او و بین دیگری جنایتی واقع شده پس جانی چنگ زده و به جامه معجنی علیه می‌چسبد و از او می‌خواهد که جرم و گناهانش را بپوشاند.

باب صد و نود و یکم

سر این که تا چهار ماه برای گناه نوشته نمی‌شود

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حسین بن خالد نقل کرده، وی گفت: محضر حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه بر حاجی‌ها تا چهار ماه گناه نوشته نمی‌شود؟ حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی برای مشرکین شهر حرم را که

۱- عبارت است از سه روز بعد از عید قربان یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه الحرام

إذ يقول فسيحوا في الأرض أربعة أشهر فمن ثمَّ وَهَبَ لمن حجَّ من المؤمنين البيت الذَّنوب أربعة أشهر.

باب ١٩٢

العلّة التي من أجلها أفاض رسول الله ﷺ

من المشعر خلاف أهل الجاهليّة

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى وابن أبي عمير وفضالة عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أهل الجاهليّة يقولون: أشرق ثبير يعنون الشمس كيما تغير وإنما أفاض رسول الله ﷺ من المشعر لأنهم كانوا يفيضون بإيجاف الخيل وإيضاع الإبل فأفاض رسول الله ﷺ بالسكينة والوقار والدّعة وأفاض بذكر الله تعالى والاستغفار وحركة لسانه.

باب ١٩٣

العلّة التي من أجلها يقام الحدّ على الجاني في الحرم

ولا يقام على الجاني في غير الحرم إذا قرأ إلى الحرم

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرّجل

چهار ماه است مباح و آنها را در این چهار ماه در توسعه و آزادی مطلق قرار داد چنانچه در قرآن کریم می فرماید: فسیحوا فی الارض اربعة اشهر^(۱) یعنی پس ای مشرکان سیر کنید در زمین و از ترس تعرض مسلمانان در امان باشید به مدت چهار ماه.

فلذا حق تعالی تا چهار ماه از مراسم حج گذشته گناهان آنانکه بیت الله را زیارت کرده اند می بخشد و منظور نمی فرماید.

باب صد و نود و دوم

سر نحوه خارج شدن رسول خدا ﷺ از مشعر برخلاف اهل جاهلیت

حدیث (۱)

پدرم از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر و فضاله از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیّه السلام، آن جناب فرمودند: اهل جاهلیت وقتی از مشعر می خواستند خارج شوند صبر می کردند تا خورشید طلوع کند سپس می گفتند: ثبیر طالع شد و تابید (مقصودشان از «ثبیر» خورشید بود) تا ما مکان خود را تغییر دهیم (یعنی از مشعر بیرون بیاییم).

آنها وقتی از مشعر خارج می شدند اسبها و شتران را سریع می تاختند ولی رسول خدا ﷺ برخلاف آنها با آرامی و سنگینی و با ذکر خدا و استغفار کردن از مشعر بیرون می رفتند و پیوسته زبانشان حرکت می کرد.

باب صد و نود و سوم

سر این که بر جانی در حرم اقامه حد کرده ولی

جانی در غیر حرم وقتی پناهنده به حرم شد

حد بر او اقامه نمی کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیّه السلام پرسیدم: مردی

يجني الجناية في غير الحرم ثمَّ يلجأ إلى الحرم فيقيم عليه الحدّ؟
قال: لا ولا يطعم ولا يسقى ولا يكلم ولا يبايع فإنّه إذا فعل ذلك به
يوشك أن يخرج فيقيم عليه الحدّ، وإذا جنى في الحرم جناية أقيم عليه
الحدّ في الحرم؛ لأنّه لم ير للحرم حرمة.

باب ١٩٤

العلّة التي من أجلها سُمّي الأبطح أبطح

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن
خالد عن أبيه عن محمد بن سنان عن اسماعيل بن جابر و عبد الكريم بن
عمرو عن عبد الحميد بن أبي الدّيلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سُمّي الأبطح؛
أبطح لأنّ آدم أمر أن ينبطح في بطحاء جمّع فانبطح حتّى انفجَرَ الصّبح ثمَّ
أمر أن يصعد جبل جمّع وأمر إذا طلعت الشمس أن يعترف بذنبه ففعل ذلك
آدم فأرسل الله تعالى ناراً من السماء فقبضت قربان آدم.

باب ١٩٥

العلّة التي من أجلها يأكل المحرم

الصيد إذا اضطرّ إليه وعلّة من روي أنّه يأكل الميتة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن العمري عن
عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألت عن المحرم إذا اضطرّ
إلى أكل صيد وميتة وقلت: إن الله تعالى حرّم الصيد وأحلّ الميتة؟

باب صد و نود و پنجم ۴۲۵
 در غیر حرم جنایت کرده سپس به حرم پناهنده شده آیا حدّ بر او اقامه می‌کنند؟
 حضرت فرمودند: خیر، ولی طعام و آب به او نداده و با وی سخن نگفته و بیع و
 شراء ننمایند و وقتی چنین کردند امید است که از حرم بیرون بیاید آنگاه بر وی حدّ
 جاری کنند و اگر در حرم مرتکب جنایت شد حدّ بر وی جاری می‌کنند زیرا وی
 احترام حرم را رعایت نکرد.

باب صد و نود و چهارم سزای نامیده شدن ابطح به ابطح حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از
 محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن
 ابی الدیلم^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
 ابطح را به این خاطر ابطح نامیدند که جناب آدم علیه السلام امر شد خود را در سنگلاخ
 و قسمت پست وادی جمع به روی زمین افکند، حضرتش چنین کرد تا صبح طالع
 شد پس از آن به وی امر گردید بالای کوه این وادی رود پس چنین نمود، آنگاه مأمور
 شد بعد از طلوع آفتاب به گناهش اعتراف نماید، پس اعتراف نمود در این هنگام
 حق تعالی از آسمان آتشی فرستاد و آن آتش قربانی او را گرفت و بدین ترتیب
 توبه‌اش مقبول قرار گرفت.

باب صد و نود و پنجم

سزای این که محرم در صورت اضطرار اکل صید
 برایش جایز است و علت روایتی که
 خوردن میته را برای او تجویز نموده
 حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطّار، از غمرکی، از علی بن جعفر، از
 برادرش موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن جعفر می‌گوید: از برادرم پرسیدم: محرم
 هرگاه مضطرّ باشد که از صید و میته تناول کند و معتقدم که حق تعالی صید را حرام و میته

۱- مرحوم علامه در خلاصه می‌فرماید: ابن الغضائری گفته است که وی ضعیف می‌باشد.

قال: يأكل ويفديه فائماً يأكل من ماله.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن فضالة عن أبان عن أبي أيوب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل اضطرّ و هو مُحْرِمٌ إلى صيد و ميتة من أيّهما يأكل؟

قال: يأكل من الصيد.

قلت: فإنّ الله قد حرّمه عليه و أحلّ له الميتة؟

قال: يأكل و يُفدي فائماً يأكل من ماله.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن عبد الحميد عن يونس بن يعقوب عن منصور بن حازم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: محرم قد اضطرّ إلى صيد و إلى ميتة فين أيّهما يأكل؟ قال: يأكل من الصيد.

قلت: أليس قد أحلّ الله الميتة لمن اضطرّ إليها؟

قال: بلى ولكن و روي أنّه يأكل الميتة لأنّها احلّت له ولم يحلّ له الصيد.

مركز تحقيق كتاب مشرّع علوم اسلامی
باب ١٩٦

علة كراهة المقام بمكة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن

را برای مضطرّ حلال کرده حال وظیفه‌اش چیست؟
حضرت فرمودند از صید بخورد و فدیّه و کفّاره‌اش را بدهد چه آنکه در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (۲)

محمّد بن الحسن از محمّد بن الحسن الصّقّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از ابی ایوب، وی می‌گوید: از حضرت اباعبداللّه علیّه السلام پرسیدم: مردی که محرم می‌باشد مضطرّ به تناول از صید یا میته شده از کدام بخورد؟ حضرت فرمودند: از صید بخورد.

عرضه داشتم: صید را خداوند بر محرم حرام کرده ولی میته را در صورت اضطرار حلال قرار داده است، چرا از صید بخورد نه از میته؟
حضرت فرمودند: از صید بخورد و کفّاره‌اش را بدهد که در این صورت از مال خود خورده است.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از محمّد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب^(۱)، از منصور بن حازم، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت اباعبداللّه علیّه السلام عرض کردم: مُحَرَّمی مضطرّ شده به خوردن از صید یا میته‌ای، از کدام بخورد؟ حضرت فرمودند: از صید بخورد.

عرض کردم: مگر خداوند متعال میته را برای مضطرّ حلال کرده؟
فرمودند: آری ولی فدیّه و کفّاره صید را بدهد مگر نمی‌بینی که اگر صید را بخورد و بر عهده‌اش کفاره بیاید در حقیقت از مال خود تناول نموده نه از صید.
و در روایتی آمده است که وی از میته بخورد زیرا میته برای مضطرّ حلال است ولی صید برای او حلال نیست.

باب صد و نود و ششم

سَرکَراهِت داشتن اقامه در مَکّه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از

۱- یونس بن یعقوب بن قیس: وی از اصحاب امام صادق علیّه السلام بوده و کُتُب زیادی دارد مرحوم شیخ طوسی (ره) و دیگران فرموده‌اند: وی ثقة است.

الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضل عن أبي الصباح الكناني قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى (و من يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب أليم) ^(١) فقال: كُلُّ ظَلَمٍ يَظْلِمُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ بِمَكَّةَ مِنْ سَرَقَةٍ أَوْ ظَلَمٍ أَحَدٍ أَوْ شَيْءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنِّي أَرَاهُ إِلْحَاداً وَلِذَلِكَ كَانَ يَنْهَى أَنْ يَسْكُنَ الْحَرَمَ.

٢ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن

محمد بن عامر قال: حدثنا أحمد بن محمد السِّياري قال: روى جماعة من أصحابنا رفعوه إلى أبي عبد الله عليه السلام إنه كره المَقَامَ بِمَكَّةَ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْرَجَ عَنْهَا وَالْمَقِيمَ بِهَا يَقْسُو قَلْبَهُ حَتَّى يَأْتِيَ فِي غَيْرِهَا.

٣ - و عنه قال: حدثنا الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد السِّياري عن محمد بن جمهور رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: إِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ نَسَكَهُ فَلْيَرْكَبْ رَاحِلَتَهُ وَلْيَلْحَقْ بِأَهْلِهِ فَإِنَّ الْمَقَامَ بِمَكَّةَ يَقْسِي الْقَلْبَ.

٤ - أبي رحمه الله قال حدثنا علي بن سليمان الرازي قال: حدثنا محمد بن خالد الخزاز عن العلا عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: لَا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَقِيمَ بِمَكَّةَ سَنَةً قَلَّتْ: فَكَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ: يَتَحَوَّلُ عَنْهَا إِلَى غَيْرِهَا، وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْفَعَ بَنَائِهِ فَوْقَ الْكَعْبَةِ.

باب ١٩٧

العلّة التي من أجلها

يكره الاحتباء في المسجد الحرام

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن يحيى عن حماد بن عثمان

حسین بن سعید، از محمد بن فضل، از ابی الصباح الکنانی، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به فرموده حق تعالی: و من یرد فیہ بالحداد بظلم نذقه من عذاب الیم (و کسی که در آن جا اراده الحداد و تعدی کرده و به خلق ظلم و ستم کند عذاب دردناک به او می چشانیم) سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: هر ظلمی که شخص در مکه به نفس خویش نموده همچون سرقت یا در آن جا به احدی ستم نماید من آن را الحداد می دانم فلذا به خاطر همین جهت است که از سکونت و اقامه در حرم نهی شده است.

حدیث (۲)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن محمد سیاری نقل کرده که وی گفت: جمعی از اصحاب مرفوعاً نقل نموده اند که امام صادق علیه السلام از اقامه در مکه کراهت داشتند زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن جا بیرون کردند و کسی که در آن جا اقامه کند دلش قسی و سخت می گردد تا زمانی که به غیر آن برود.

حدیث (۳)

جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن جمهور ^(۱)، وی مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هرگاه یکی از شما اعمال حج خود را بجا آورد مرکبش را سوار شود و بدون درنگ به اهلش ملحق شود زیرا اقامه در مکه موجب قساوت قلب می باشد.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن سلیمان رازی از محمد بن خالد خزاز، از علا، از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: سزاوار نیست که شخص یک سال در مکه مقیم شود. راوی می گوید: عرضه داشتم پس شخص چه بکند؟ حضرت فرمودند: از آن جا به مکان دیگر منتقل شود، سپس فرمودند: و سزاوار نیست که انسان بناء منزل و خانه اش را بلندتر از کعبه نماید.

باب صد و نود و هفتم

سزمکروه بودن احتیاء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن یحیی، از حماد بن عثمان

۱- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی در نقل حدیث ضعیف و در مذهب اهل غلّز بوده و به حدیثی که نقل می نماید التفاتی نیست.

قال: رأيت أبا عبد الله عليه السلام يكره الاحتباء للمحرم قال: ويكره الاحتباء في المسجد الحرام إعظماً للكعبة.

باب ١٩٨

العلة التي من أجلها

صار الركوب في الحج أفضل من المشي

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن رفاعه بن موسى النخاس عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن الحج ماشياً أفضل أم ركباً؟

قال: بل ركباً، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حج ركباً.

٢ - وأخبرني علي بن حاتم قال: أخبرني الحسن بن علي بن مهزيار عن أبيه عن ابن أبي عمير عن رفاعه و عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام مثله. ٣ - وعنه قال: حدثنا محمد بن حمدان قال: حدثنا عبد الله بن أحمد عن ابن أبي عمير عن رفاعه بن موسى النخاس مثله.

٤ - وعنه قال: حدثنا محمد بن حمدان الكوفي قال: حدثنا الحسن بن محمد بن سماعة عن صفوان بن يحيى عن سيف التمار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنا كنا نحج مشاة فبلغنا عنك شيء فما ترى؟ قال: إن الناس يحجّون مشاةً ويركبون.

قلت: ليس ذلك أسألك.

فقال: عن أي شيء تسألني؟

قلت: أيما أحب إليك أن نصنع؟

قال: تركبون أحب إليّ فإن ذلك أقوى لكم على العبادة والدعاء.

نقل کرده که وی گفت: حضرت اباعبدالله علیه السلام را دیدم که از هیئت احتباء برای محرم کراحت داشتند، حضرت فرمودند:
احتباء (نشستن و دست را در زانو حلقه کردن) در مسجد الحرام مکروه است زیرا تعظیم و بزرگداشت کعبه مقتضی ترک این کار می باشد.

باب صد و نود و هشتم

سز افضل بودن سواره حج نمودن از پیاده انجام دادن آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی النخاس از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، از آن جناب سؤال شد: آیا حج سواره افضل است یا پیاده؟
حضرت فرمودند: بلکه حج سواره افضل است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سواره حج بجا آوردند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه و عبدالله بن بکیر از حضرت صادق علیه السلام مثل حدیث قبل را نقل نموده اند.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از محمد بن حمدان از عبدالله بن احمد، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی النخاس مثل حدیث قبلی را نقل نموده است.

حدیث (۴)

علی بن حاتم، از محمد بن حمدان کوفی از حسن بن محمد بن سماعة، از صفوان بن یحیی، از سیف بن تمّار، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما پیاده به حج می رویم و خبری از شما به سمع ما رسیده خواستیم رأی مبارک خود را بفرمایید؟

حضرت فرمودند: مردم هم سواره و هم پیاده به حج می روند.

عرض نمودم: این را سؤال نکردم.

حضرت فرمودند: پس از چه چیز سؤال نمودی؟

عرض کردم: از این سؤال نمودم که کدام یک از پیاده و سواره نزد شما محبوب تر است که ما همان را بجا آوریم.

حضرت فرمودند: سواره به حج روید نزد من مطلوب تر است زیرا سواره رفتن، شما را در عبادت و دعا تقویت می کند.

٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ الْمَشْيِ أَفْضَلُ أَوْ الرُّكُوبُ؟

فَقَالَ: إِذَا كَانَ الرَّجُلُ مُوسِرًا فَمَشَى لِيَكُونَ أَقْلٌ لِنَفَقَتِهِ فَالرُّكُوبُ أَفْضَلُ.
٦ - وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَلِيمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَا نُرِيدُ أَنْ نَخْرُجَ إِلَى مَكَّةَ مَشَاءً؟
فَقَالَ: لَا تَمْشُوا أَخْرَجُوا رُكْبَانًا فَقُلْنَا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّا بَلَّغْنَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ حَجَّ عَشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا.
فَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام كَانَ يَحُجُّ وَتَسَاقُ مَعَهُ الرِّحَالُ.

باب ١٩٩

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ التَّكْبِيرُ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ بِمَنَى فِي دَبْرِ خَمْسٍ عَشْرَةَ صَلَاةً وَبِالْأَمْصَارِ فِي دَبْرِ عَشْرِ صَلَوَاتٍ
١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيَّ بْنَ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: التَّكْبِيرُ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ فِي دَبْرِ الصَّلَاةِ؟
قَالَ: التَّكْبِيرُ بِمَنَى فِي دَبْرِ خَمْسٍ عَشْرَ صَلَاةً مِنْ صَلَاةِ الظُّهْرِ يَوْمَ النَّحْرِ إِلَى صَلَاةِ الْغَدَاةِ فَقَالَ: تَقُولُ فِيهِ (اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا

حدیث (۵)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از احمد بن ابی عبداللہ کوفی از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از علی بن ابی حمزہ، از ابی بصیر، وی می گوید: از حضرت اباعبداللہ علیہ السلام پرسیدم پیاده به حج رفتن افضل است یا سواره؟ حضرت فرمودند: اگر شخص موسر و توانگر است و به این خاطر پیاده به حج می رود تا نفقه و هزینه کمتری صرف کند، البته سواره رفتن در حق وی افضل است.

حدیث (۶)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبداللہ از موسی بن عمران، از حسین بن سعید، از فضل بن یحیی از سلیمان، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام عرضه داشتیم: می خواهیم پیاده به مکه رویم آیا این کار را انجام دهیم؟ حضرت فرمودند: پیاده نروید بلکه سواره حج انجام دهید. عرض کردم: خدا حالتان را خوش دارد، از حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما به ما رسیده که ایشان بیست حج پیاده بجا آوردند. حضرت فرمودند: حضرت حسن بن علی علیهما السلام حج می نمود و مرکب ها از جلو آن جناب حرکت می کردند.

باب صد و نود و نهم

سر این که مستحب است ایام التشریق در منی

دنبال پانزده نماز تکبیر بگویند و

در شهرها به دنبال ده نماز

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ، از یعقوب بن یزید و محمد بن الحسین و علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حریر، از زرارہ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیہ السلام عرض کردم: تکبیر در ایام التشریق دنبال هر نماز باید گفته شود؟ حضرت فرمودند: در منی دنبال پانزده نماز مستحب است تکبیر بگویند باین نحو:

از نماز ظهر روز دهم تا نماز صبح روز سیزدهم، سپس حضرت فرمودند: در این تکبیر می گویی: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله والله اکبر، الله اکبر علی ما

هدانا والله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام والحمد لله على ما
أبلانا) وإنما جعل في سائر الأمصار في دبر عشر صلوات التكبير لأنه إذا
نفر الناس في النفر الأول أمسك أهل الأمصار عن التكبير وكبر أهل منى
ماداموا بمنى إلى النفر الأخير.

باب ٢٠٠

العلّة التي من أجلها صار

الركن الشامي متحرّكاً في الشتاء والصيف

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن الحسين بن
اسحاق التاجر و عن علي بن مهزيار عن الحسن بن الحصين عن محمد بن
فضيل عن العزمي قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام جالساً في الحجر تحت
الميزاب ورجل يخاصم رجلاً وأحدهما يقول لصاحبه: والله ما تدري من
أين تهب الرّيح فلما أكثر عليه قال له أبو عبد الله عليه السلام: هل تدري من أين
تهب الرّيح؟

مركز تحقيق كتاب توير علوم راسدي

فقال: لا ولكنّي اسمع الناس يقولون فقلت: أنا لأبي عبد الله عليه السلام من أين
تهب الرّيح؟

فقال: إنّ الرّيح مسجونة تحت هذا الركن الشامي فإذا أراد الله تعالى أن
يرسل منها شيئاً أخرجه أما جنوباً فجنوب و أما شمالاً فشمال و أما صباء
فصباء و أما دبور فدبور ثم قال و آية ذلك إنك لا تزال ترى هذا الركن متحرّكاً أبداً

هدانا واللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا. و در سایر شهرها این تکبیر را مستحب است به دنبال ده نماز بگویند یعنی بعد از نماز ظهر روز دهم تا بعد از نماز صبح روز دوازدهم.

و سرّ این که در منی بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز تکبیر می گویند آن است که: مردم وقتی در کوچ اول از منی که روز دوازدهم است، کوچ کرده و به شهرهای خود رفتند دیگر به دنبال نمازهایشان تکبیر نمی گویند. پس تکبیر در شهرها بعد از ده نماز قطع می شود ولی اهل منی تا مادامی که در منی هستند یعنی تا روز سیزدهم که نفر و کوچ دوم در این روز صورت می گیرد تکبیر می گویند قهراً ایشان تا بعد از پانزده نماز تکبیر می گویند.

باب دویستم

سرّ متحرّک بودن رکن شامی در زمستان و تابستان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن اسحاق تاجر و از علی بن مهزیار، از حسن بن حصین، از محمد بن فضیل، از عرزمی وی گفت: در حجر (حجر اسماعیل) زیر ناوداب با حضرت امام صادق علیه السلام نشسته بودم. در این اثنا مردی با مرد دیگر به منازعه و مخاصمه مشغول شدند، یکی از آن دو به دیگری می گفت: به خدا سوگند نمی دانیم باد از کجا می وزد و وقتی در این موضوع سخن به درازا کشاند، حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند:

آیا می دانی از کجا باد می وزد؟
عرضه داشت: خیر از مردم سخنانی شنیده ام که می گویند، پس به حضرت عرض کردم از کجا باد می وزد؟

حضرت فرمودند: باد زیر این رکن شامی محبوس است، هرگاه خداوند متعال اراده کند مقداری از آن را آزاد کرده و از جانبی بیرون می فرستد یا از طرف جنوب که در این صورت باد جنوبی است یعنی از جانب جنوب می وزد، و یا از طرف شمال آن را خارج کرده که در این صورت از شمال می وزد چنانچه اگر از طرف صباء و مشرق بیرونش بیاورد باد صبا شده و باد شرقی می وزد و اگر آن را از جهت مغرب اخراج کند پس باد مغربی می وزد (بادی که از مغرب می وزد).

سپس فرمودند: نشانه آن این است که این رکن علی الدوام متحرّک است چه در

في الشتاء والصيف والليل والنهار.

باب ٢٠١

العلّة التي من أجلها صار

البيت مرتفعاً يصعد إليه بالدرج

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن أبي عليّ صاحب الانماط عن أبان بن تغلب قال: لما هدم الحجاج الكعبة فرّق الناس ثرائها فلما صاروا إلى بنائها و أرادوا أن يبنوها خرجت عليهم حيّة فَمَنَعَتِ الناس البناء حتى انهزموا فأتوا الحجاج فأخبروه فخاف أن يكون قد مَنَعَ بنائها فصعد المنبر، ثم أنشد الناس و قال: أنشد الله عبداً عنده ممّا ابتلينا به علم لما أخبرنا به قال: فقام إليه شيخ فقال: ان يكن عند أحد علم فعند رجل رأيتّه جاء إلى الكعبة فأخذ مقدارها ثم مضى فقال: الحجاج من هو؟

فقال: عليّ بن الحسين عليه السلام.

فقال: مَعْدِنُ ذلك فبعث إلى عليّ بن الحسين عليه السلام فأتاه فأخبره بما كان من منع الله إتياء البناء، فقال له عليّ بن الحسين: يا حجاج عمدت إلى بناء إبراهيم و اسماعيل فالقيته في الطريق وانتهبته كأنك ترى أنّه تراث لك، اصعد المنبر فانشد الناس أن لا يبقى أحد منهم أخذ منه شيئاً الا ردّه.

زمستان و چه در تابستان، در شب و در روز.

باب دویست و یکم

سز مرتفع گردیدن بیت از زمین به طوری که با بالا رفتن

از نردبان به آن می توان دست یافت

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابی علی صاحب انماط (صاحب فرشهای گسترده) از ابان بن تغلب، وی می گوید:

پس از آنکه حجاج کعبه را خراب نمود مردم خاک های آن را بین خود تقسیم و توزیع نموده و آن مکان را با زمین یکسان نمودند، بعداً که خواستند آن را از نو بنا کنند ماری از زمین بیرون آمد و از ساختن آنها جلوگیری کرد به طوری که مردم از وحشت فرار نموده و نزد حجاج رفته و واقعه را برای او بازگو نمودند وی ترسید که از بناء و ساختن کعبه ممنوع گردد لاجرم بالای منبر رفت و مردم را فراخواند و گفت: خدا رحمت کند بنده ای را که بداند چاره آنچه ما به آن مبتلا شده ایم چیست و ما را از آن خبر کند.

ابان می گوید: پیرمردی از جا برخاست و گفت: اگر چاره این کار نزد کسی باشد او همان کسی است که دیدم به طرف کعبه آمد و اندازه آن را گرفت و رفت. حجاج گفت او کیست؟

پیرمرد: اظهار نمود که وی حضرت علی بن الحسین علیه السلام است.

حجاج گفت: او معدن و مرکز اصل این معنا است پس کسی را محضر مبارکش فرستاد و از آن حضرت خواست که در مجلس وی حاضر شوند، حضرت به مجلس حجاج تشریف آورده و نشستند، حجاج واقعه را برای آن جناب بیان کرد و اظهار نمود حق تعالی وی را از ساختن کعبه منع نموده است.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: ای حجاج تو بنایی را که جناب ابراهیم علیه السلام و اسماعیل ساخته بودند منهدم نمودی و خاکهایش را در جاده ریخته و سپس آنها را غارت کردی گویا پنداشتی آنها میراث تو هستند، وظیفه آن است که به منبر رفته و به مردم بگویی احدی از آنها چیزی از خاک های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند.

قال: ففعل فانشد الناس أن لا يبقى أحد منهم أخذ منه شيئاً إلا رده، قال: فردّوه فلما رأى جميع التراب أتى عليّ بن الحسين فوضع الأساس و أمرهم أن يحفروا، قال: فتغيبت الحيّة عنهم و حفروا حتّى انتهوا إلى موضع القواعد، فقال لهم عليّ بن الحسين: تَنَحَّوْا، فتنَحَّوْا فدنا منها فغطّاها بثوبه، ثمّ بكى، ثمّ غطاها بالتراب بيد نفسه ثم دعا الفَعْلَةَ، فقال: ضعوا بنائكم، فوضعوا البناء، فلما ارتفعت حيطانه أمر بالتراب فألقى في جوفه، فلذلك صار البيت مرتفعاً يصعد إليه بالدرج.

باب ٢٠٢

العلّة التي من أجلها هدمت قريش الكعبة

١ - حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه عن عمّه محمّد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّما هدمت قريش الكعبة؛ لأنّ السيل كان يأتيهم من أعلامكة فيدخلها فانصدعت، *مؤيد علوم ردي*

باب ٢٠٣

العلّة التي من أجلها كان رسول الله ﷺ يمرّ في

كُلّ حجة من حجّجه بالمازمين فينزل فيبول. والعلّة التي من أجلها صار الدّخول إلى المسجد الحرام من باب بني شيبه.

راوی می‌گوید: حجاج فرمان امام علیه السلام را انجام داد و مردم را قسم داد که هیچ کدام چیزی از خاک‌های کعبه را نگاه نداشته بلکه آنچه نزدشان هست را برگردانند، مردم چنین کردند، حجاج وقتی دید تمام خاک‌ها را آوردند و یک جا جمع گردید محضر حضرت علی بن الحسین علیه السلام رفت، حضرت اساس و پایه بیت را وضع نموده و سپس امر فرمود آن‌را حفر نمایند راوی می‌گوید: ما از ایشان گریخت و غائب شد و آنان پایه بیت را گود کرده تا به جایگاه ستون‌ها رسیدند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام به آنان امر فرمود:

دور شوید، آنان دور شدند و حضرت نزدیک آمده و با جامه مبارکشان روی جایگاه ستون‌ها را پوشانده و سپس گریستند آنگاه با دست خود خاک روی آنها ریخته و بدین وسیله آنها را پوشاندند، بعد کارگران را خوانده و فرمودند: ساختمان را بنا کنید، آنها بناء را ساخته و وقتی دیوارها بالا آمد امر فرمودند که خاک‌ها را در جوف و داخل بنا بریزند از این رو بیت مرتفع و بلند گردید به طوری که به واسطه پلکان باید به آن رسید.

باب دویست و دوم

سز این که قریش چرا کعبه را منهدم نمودند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابوعبداللّه، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از کسی که یادش کرده است از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام حضرت فرمودند: قریش به خاطر این جهت کعبه را منهدم کردند که سیل غالباً از بالای مکه می‌آمد و چون کعبه پایین قرار داشت بدین ترتیب سیل داخل کعبه می‌شد و آن‌را می‌شکافت و خراب می‌کرد لذا قریش تصمیم گرفتند آن‌را طوری بسازند که از این خطر مصون بماند.

باب دویست و سوم

الف: سز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام حج‌های خود از مازمین عبور کرده و آن جا فرود آمده و ادرار کردند

ب: سز این که مستحب است در وقت دخول به مسجد الحرام از باب بنی شیبه

والعلة التي من أجلها صار التكبير يذهب بالضغاط. والعلة التي
من أجلها صار الصلوة يستحب له دخول الكعبة. والعلة التي
من أجلها صار الحلق على الصلوة واجباً. والعلة التي من
أجلها يستحب للصلاة أن يطأ المشعر برجله

١ - حدثنا محمد بن أحمد السناني و علي بن أحمد بن محمد الدقاق
والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب و علي بن عبد الله الوراق و
أحمد بن الحسن القطان رضي الله عنهم قالوا: حدثنا أبو العباس أحمد بن
يحيى بن زكريا القطان قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدثنا
تميم بن بهلول عن أبيه عن أبي الحسن العبدى عن سليمان بن مهران قال:
قلت لجعفر بن محمد عليه السلام: كم حجّ رسول الله ﷺ؟

فقال: عشرين مستسراً في حجة يمرّ بالمأزمين فينزل فيبول.

فقلت: يا بن رسول الله ولم كان ينزل هناك فيبول؟

قال: لأنّه أوّل موضع عبد فيه الأصنام، ومنه أخذ الحجر الذي نحت منه
هبل الذي رمى به علي عليه السلام من ظهر الكعبة، لما علا ظهر رسول الله فأمّر
بدفنه عند باب بني شيبه فصار الدخول إلى المسجد من باب بني شيبه سنة
لأجل ذلك.

قال سليمان: فقلت فكيف صار التكبير يذهب بالضغاط هناك؟

قال: لأنّ قول العيد: الله أكبر معناه الله أكبر

ج: سرّ این که گفتن تکبیر فشار و سختی را برطرف می‌کند
د: سرّ مستحب بودن داخل شدن سروره (کسی که برای بار اوّل به حج آمده) به
کعبه

ه: سرّ واجب بودن تراشیدن سر بر سروره
و: سرّ مستحب بودن لگدمال کردن سروره سرزمین مشعرالحرام را
حدیث (۱)

محمد بن احمد سنّانی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن
احمد بن هشام المکتب و علی بن عبدالله و زّاق و احمد بن حسن قطان رضی الله
عنهم از ابوالعبّاس احمد بن یحیی بن زکریا القطان از بکر بن عبدالله بن حبیب از
تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهران، وی می‌گوید:
محضر مبارک حضرت جعفر بن محمد علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چند حج
بجا آوردند؟

حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست حج پنهانی نموده و در هر یک از آنها
از مازمین^(۱) عبور نمودند و در آن جا فرود آمده و ادرار کردند.

عرض کردم: چرا آن جا فرود آمده و ادرار کردند؟

حضرت فرمودند: زیرا آن جا اولین مکانی بود که در آن بُت‌ها پرستیده شدند و
نیز سنگی که بُت هبل را از آن تراشیدند از آن جا آورده بودند. (بت هبل همان بتی
بود که علی علیه السلام وقتی روی دوش نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفتند آن را از بام کعبه به
زیر انداختند و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند که در آستانه درب بنی شیبه دفن
کنند از این رو دخول به مسجد الحرام از این درب سنت گردید تا بدین ترتیب این
بت عملاً پایمال زائرین بیت الله قرار گیرد)

سلیمان می‌گوید: عرضه داشتم: سرّ این که تکبیر گفتن زائرین در هنگام وارد
شدن به مسجد از درب بنی شیبه از فشار و سختی جمعیت می‌کاهد چیست؟
حضرت فرمودند:

سرّش این است که وقتی بنده می‌گوید: الله اکبر معنایش این است که: خدا بزرگ‌تر

۱. مکانی است بین عرفه و مشعر و نیز نام قریه‌ای است که بین آن و عسقلان یک فرسخ فاصله است.

من أن يكون مثل الأصنام المنحوتة والآلهة المعبودة دونه وإن إبليس في شياطينه يضيق على الحاجّ مسلّكهم في ذلك الموضع، فإذا سمع التكبير طار مع شياطينه وتبعهم الملائكة حتى يقعوا في اللجة الخضراء.

فقلت: فكيف صار الصرورة يستحبّ له دخول الكعبة دون من قد حجّ؟
فقال: لأنّ الصرورة قاضى فرض مدّعوا إلى حجّ بيت الله فيجب أن يدخل البيت الذي دعي إليه ليُكْرَمَ فيه.

قلت: فكيف صار الحلق عليه واجباً دون من قد حجّ؟
فقال: ليصير بذلك موسماً بسمّة الآمنين، ألا تسمع الله تعالى يقول:
(لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله آمنين محلقين رؤوسكم و
مقصرين لا تخافون) (١)

قلت: فكيف صار وطئ المشعر عليه واجباً؟
قال: ليستوجب بذلك وطئ بحبوة الجنة.

باب ٢٠٤ من تحقيق كتاب روى

العلّة التي من أجلها جعلت أيام منى ثلاثة

١ - حدّثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم قال: حدّثنا محمد بن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لي أتدري لِمَ جعلت أيام منى ثلاثاً؟

است از این که همچون بت های تراشیده شده یا خدایان دروغی باشد و چون ابلیس با دستیاران و اعوانش در همین موضع (درب بنی شیبه) راه را بر حاجیان و زائران تنگ و سخت می کنند وقتی صدای تکبیر واردین را می شنوند از وحشت و ترس جملگی آن جا را ترک کرده و فرار می کنند و فرشتگان نیز آنها را تعقیب کرده تا جایی که آنها در رود نیل می افتند.

عرض کردم: چرا برای ضروره مستحب است داخل کعبه شود نه آنانکه قبلاً به حج آمده بودند؟

حضرت فرمودند:

زیرا ضروره را دعوت کرده اند که به قصد بیت الله به آن جا رود و وی این واجب را اداء می کند پس لازم است داخل بیتی شود که وی را به سوی آن خوانده اند تا در آن جا مورد اکرام واقع شود.

عرض کردم: چرا تراشیدن سر بر ضروره فقط واجب است نه آنانکه قبلاً نیز حج نموده اند؟

حضرت فرمودند: به خاطر این که وی با تراشیدن سر نشانه گذارده می شود و معلوم می گردد که وی در امان می باشد و شاهد بر این گفتار فرموده حق تعالی است که می فرماید:

لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ أَنْشَاءَ اللَّهِ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ (البته شما مؤمنان گر خدا بخواهد داخل مسجد الحرام می شوید در حالی که در امانید، سرهایتان را تراشیده و بدون ترس و هراسی ناخن هایتان را کوتاه نموده اید).

عرض کردم: چرا لگدمال کردن ضروره زمین مشعر را واجب است؟

حضرت فرمودند: تا بدین ترتیب مستحق شود قدم به وسط بهشت نهد.

باب دویست و چهارم

سز این که ایام توقف حاجی ها در منی سه روز می باشد

حدیث (۱)

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از برخی اصحابش از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: حضرت به من فرمودند: آیا می دانی چرا ایام توقف حاجی ها در منی سه روز قرار

قال: قلت: لأي شيء جعلت فداك، ولماذا؟

قال لي: من أدرك شيئاً منها أدرك الحجّ.

قال محمد بن عليّ بن الحسين مصنف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته في هذا الموضع لما فيه من ذكر العلة و تفرد بروايته إبراهيم بن هاشم و أخرجه في نوادره والذي أفتى به وأعتمده في هذا المعنى ما حدثنا به شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أدرك المشعر الحرام يوم النحر قبل زوال الشمس فقد أدرك الحجّ، و من أدركه يوم عرفة قبل زوال الشمس فقد أدرك المتعة.

باب ٢٠٥

العلة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن

يُدْهِنَ حين يريد الاحرام بدهن فيه مسك أو عنبر

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني

محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان الناب عن عبيد الله بن عليّ بن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تدهن حين تريد أن تحرم بدهن فيه مسك ولا عنبر من أجل أن ريحه تبقى في رأسك من بعد ما تحرم وادهن بما شئت من الدهن حين تريد أن تحرم، فإذا أحرمت فقلّ حَرِّمْ عَلَيْكَ الدهن حتّى تحلّ.

داده شده؟

عرضه داشتم: فدایت شوم برای چه؟

فرمودند: کسی که برهه‌ای از این زمان و اندکی از آن را درک کند تمام حج را درک کرده است.

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می‌گوید: این حدیث همین طوری که نقل شده روایت گردیده و من آن را در اینجا به این خاطر آوردم که علت احکام مذکور در آن ذکر شده و ابراهیم بن هاشم در نقل آن متفرد بوده و دیگری روایتش نکرده است.

وی این روایت را در نوادرش اخراج و ضبط کرده است ولی آنچه من به آن فتوی داده و در این معنا به آن اعتماد نموده‌ام روایتی است که شیخ ما محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله حدیث نموده، ایشان فرموده: محمد بن الحسن الصقار، از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کسی که روز قربانی (روز دهم) پیش از زوال آفتاب مشعر الحرام را درک کند، حج را درک کرده و کسی که روز عرفه (روز نهم ذیحجه الحرام) پیش از زوال آفتاب مشعر الحرام را درک نماید متعه و عمره را درک نموده است.

باب دویست و پنجم

سر این که شخص در وقتی که اراده احرام دارد جایز نیست

روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود بمالد

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان ناب، از عبید الله بن علی الحلبی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در وقتی که می‌خواهی مُحرم شوی روغنی که در آن مشک یا عنبر هست را به خود بمال؛ زیرا بوی آن بعد از احرام باقی می‌ماند ولی روغنی که چنین نیست را می‌توانی استعمال کنی و وقتی مُحرم شدی روغن بر تو حرام می‌شود تا زمانی که از احرام درآیی و مُحَلّ شوی.

باب ٢٠٦

العلّة التي من أجلها

لا يؤخذ الطّير الاهلي إذا دخل الحرم

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سُئِلَ عن طير أهلي أَقْبَلَ فدخل الحرم؟ قال: لا يمسّ؛ لأنّ الله تعالى يقول: «و من دخله كان آمناً».

باب ٢٠٧

العلّة التي من أجلها أُذِنَ

رسول الله للعبّاس أن يلبث بمكة ليالي منى

١ - أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن مالك بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام أنّ العباس استأذن رسول الله ﷺ أن يلبث بمكة ليالي منى فأذن له رسول الله ﷺ من أجل سقاية الحاج.

باب ٢٠٨

العلّة التي من أجلها لم يَبِثْ

أمير المؤمنين عليه السلام بمكة بعد إذ هاجر منها حتى قبضَ

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن محمد بن معروف عن أخيه عمر عن جعفر بن عقبة عن أبي الحسن عليه السلام قال: إنّ علياً عليه السلام لم يَبِثْ بِمَكَّةَ بعد إذ هاجر منها حتّى قبضه الله عزّ وجلّ إليه،

باب دویست و ششم

سز این که جائز نیست پرنده اهلی را وقتی داخل حرم شد صید کرد

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید از امام علیه السلام سؤال شد: پرنده اهلی هرگاه داخل حرم شد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:
و من دخله کان آمناً^(۱) (هر موجودی که داخل حرم شود در آمان است)

باب دویست و هفتم

سز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عباس اذن دادند شبهایی را که باید در منی باشند وی در مکه بماند

پدرم و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنهما از سعد بن عبدالله، از هشتم بن ابی مسروق النهدی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از مالک بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذن خواستند که شبهایی را که باید در منی باشند وی در مکه بماند، حضرت به او اذن دادند به خاطر آنکه وی به حاجی ها آب دهد.

باب دویست و هشتم

سز این که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هجرت از مکه تا وقت رحلت از این دنیا در مکه معظمه شب را صبح نکردند

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن معروف از برادرش عمر از جعفر بن عقبه، از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: علی علیه السلام پس از هجرت نمودن از مکه تا زمانی که از دنیا رفتند در مکه شب را به صبح نرسانده و در آن بیتوته نکردند.

قال: قلت له ولم ذاك؟

قال: يكره أن يبيت بأرض قد هاجر منها رسول الله ﷺ فكان يصلي العصر و يخرج منها و يبيت بغيرها.

باب ٢٠٩

العلّة التي من أجلها لا يجوز

للمحرم أن يظلّ على نفسه من غير علّة

١ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن حمّاد عن عبد الله بن المغيرة، قال: قلت لأبي الحسن الأول عليه السلام: أظلّ وأنا محرم؟ قال: لا.

قلت: فأظلّ وأكفر؟

قال: لا.

قلت: فإن مرضت؟

قال: ظلّ وكفر، ثم قال: أمّا علّمت أن رسول الله ﷺ قال: ما من حاج يضحى ملياً حتى تغيب الشمس إلا غابت ذنوبه معها.

باب ٢١٠

نواذر علل الحجّ

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حمّاد عن ربعي عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن ناساً من هؤلاء القصاص يقولون: إذا حجّ رجل حجة ثم تصدّق و وصل

راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: سر آن چه بود؟
حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام کراحت داشتند در سرزمینی که پیامبر
خدا صلی الله علیه و آله از آن هجرت کرده اند بیتوته کنند لذا نماز عصر خود را آن حضرت در مکه
می خواندند و از آن جا خارج شده و در غیر آن سرزمین شب را به صبح می رساندند.

باب دویست و نهم

سر این که برای محرم جایز نیست بدون جهت سایبان بر سر

قرار دهد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از حسین بن الحسن بن ابان از حسین بن سعید
از حماد، از عبداللّه بن مغیره، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن
الأول علیه السلام عرض کردم: درحالی که مُحرم هستم سایبان بر سر خود قرار بدهم؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: می توانم از سایبان استفاده کنم و کفّاره را هم بدهم؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: اگر بیمار شوم چطور؟

حضرت فرمودند: در این صورت کفّاره بده و از سایبان استفاده کن، سپس
حضرت فرمودند:

مگر نمی دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ حاجی نیست که ظهر کند
درحالی که تلبیه بگوید تا آفتاب غروب کند مگر آنکه گناهانش نیز با غایب شدن
آفتاب غایب می شوند.

باب دویست و دهم

نوادر اسرار حج

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از
حماد، از ربیع، از عبدالرحمن بن ابی عبداللّه، وی می گوید: محضر مبارک حضرت
امام صادق علیه السلام عرضه داشتم، گروهی از این معرکه گیرها می گویند: وقتی شخص
یک بار حج بجا آورد و دیگری حج نرود و به جای آن پولش را صدقه داده و صله رحم کند

كان خيراً له، فقال: كذبوا لو فعل هذا الناس لعطل هذا البيت إن الله تعالى جعل هذا البيت قياماً للناس.

٢- وبهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن ابن عمير عن عمر بن أذينة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى (ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً)^(١)

يعني به الحج دون العمرة، فقال: لا ولكنه يعني الحج والعمرة جميعاً؛ لأنهما مفروضان.

٣- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدثنا أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الربيع الشامي قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: (ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً) قال: فما يقول الناس؟

قال: فقيل له: الزاد والراحلة.

فقال: هلك الناس إذن لئن كان له زاد وراحلة قدر ما يقوت على عياله ويستغني به عن الناس ينطلق إليه فيسلبهم إياه، لقد هلكوا إذن. فقيل له: فما السبيل؟

قال: فقال: السعة في المال إذا كان يحج ببعض ويبقى بعضاً يقوت به عياله أليس قد فرض الله الزكاة فلم يجعلها إلا على من يملك ما أتى درهم.

از حج برایش بهتر است.

حضرت فرمودند: اگر مردم این کار را بکنند، این بیت تعطیل می شود در حالی که خداوند متعال آن را برای قیام مردم از آن جا جعل فرموده است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه نقل کرده، وی گفت از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به معنای آیه شریفه **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** پرسیده و عرضه داشتم؟

مقصود فقط حج است نه عمره؟

حضرت فرمودند: خیر هر دو مراد می باشند یعنی هر کس استطاعت برای هر کدام را که پیدا نمود باید آن را بجا آورد زیرا هر دو فرض و واجب می باشند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب از خالد بن جریر^(۱)، از ابی الزبیر الشّامی نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به فرموده حق عزوجل: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** سؤال شد؟

حضرت فرمودند: مردم در تفسیرش چه می گویند؟

محضر مبارکش عرض شد: می گویند مقصود از «سبیل» و استطاعت داشتن توشه و مرکب است.

حضرت فرمودند: اگر کسی توشه و مرکب داشته باشد به قدر قوت عیالش به حدی که از مردم بی نیاز باشد و بگوئیم بروی حج واجب است و باید آن را صرف رفتن به حج بکند و این مقدار از زاد و راحله از عیال سلب کرده و در این راه صرف کند لازمه این حکم آن است که مردم هلاک می شوند زیرا طول این مدت که وی می رود و برمی گردد عیالش از چه گذران کنند!!

محضرش عرض شد: پس مقصود از سبیل و استطاعت چیست؟

حضرت فرمودند: توسعه در مال به قدری که با مقداری از آن حج رفته و مقداری دیگر از آن را برای قوت عیالش بگذارد چنانچه در مورد زکات حق تعالی آن را بر کسی واجب کرده که مالک دویست درهم باشد که پنج درهم آن را به عنوان زکات داده

۱- مرحوم محقانی در رجال فرموده: وی حسن است زیرا نه مورد مدح قرار گرفته و نه ذم.

٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ وَمَعَاوِيَةَ بْنِ حَفْصٍ عَنْ مَنْصُورٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ سَبْعاً مِنْ سِبَاعِ الطَّيْرِ عَلَى الْكَعْبَةِ لَيْسَ يُمْرُّ بِهِ شَيْءٌ مِنْ حِمَامِ الْحَرَمِ إِلَّا ضَرَبَتْهُ؟ فَقَالَ: انْصَبُوا لَهُ وَاقْتُلُوهُ فَإِنَّهُ قَدْ أَلْحَدَ فِي الْحَرَمِ.

٥ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ وَفَضَّالَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي الْحَرَمِ وَفَرْعُهَا فِي الْحِلِّ؟ فَقَالَ: حَرَّمَ فَرْعُهَا لِمَكَانِ أَصْلُهَا.

٦ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ نَتَفَ رِيْشَ حِمَامَةٍ مِنْ حِمَامِ الْحَرَمِ؟

قَالَ: يَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ عَلَى مُسْكِينٍ وَيُعْطِي بِالْيَدِ الَّتِي نَتَفَ بِهَا فَإِنَّهُ قَدْ أَوْجَعَهُ بِهَا.

٧ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَّالَةَ وَحَمَّادٍ عَنْ مَعَاوِيَةَ،

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ طَيْرٍ أَهْلِي أَقْبَلَ فَدَخَلَ الْحَرَمَ؟

و باقی تعلق به خودش دارد، اما کسی که فقط پنج درهم دارد پس بر وی لازم نیست آن را به عنوان زکات بدهد و خودش بی مال باقی بماند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان و معاویه بن حفص، از منصور جمیعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید: حضرت ابی عبدالله علیه السلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده درنده ای روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز کند را زده و صید می کند، تکلیف چیست؟

حضرت فرمودند: برایش چاره ای بیاندیشید و آن را بکشید زیرا طغیانش در حرم از حد گذشته است.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر و فضاله نقل شده که وی گفت محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: درختی است که ریشه و ساقه اش در حرم و شاخه هایش در خارج حرم است آیا می توان شاخه هایش را قطع نمود؟

حضرت فرمودند: قطع شاخه اش حرام است به خاطر آنکه اصلش در حرم می باشد.

حدیث (۶)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان از ابراهیم بن میمون نقل شده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: مردی پری از پرهای کبوتر حرم را کنده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: لازم است به مسکین صدقه دهد و واجب است با همان دستی که پرا، کنده به مسکین اعطاء کند؛ زیرا با آن دست حیوان را به درد آورده است.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضاله و حماد از معاویه، وی گفت: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: پرنده ای اهلی روی به حرم آورده و داخل آن گشت وظیفه ما نسبت به آن چیست؟

فقال: لا يمسّ أن الله تعالى يقول «و من دخله كان آمناً».

۸ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن

العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجّاج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل رمى صيداً في الحلّ و هو يؤم الحرم فيما بين البريد والمسجد فأصابه في الجِلّ فمضى يرميه حتّى دخل الحرم، فمات من رمية، هل عليه جزاء؟

فقال: ليس عليه جزاء و إنّما مثْلُ ذلك رجلٌ نَصَبَ شَرَكاً في الجِلّ إلى جانب الحرم، فوقع فيه صيد فاضطرب حتّى دخل الحرم، فمات فليس عليه جزاء؛ لأنّه نَصَبَ و هو حلال، و رمى حيث رمى و هو حلال فليس عليه فيما كان بعد ذلك شيء.

فقلت: هذا عند الناس القياس.

فقال: إنّما سَبَّهْتُ لك شيئاً بشيءٍ لتعرفه.

۹ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير

عن خلاد عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل ذبّح حمامة من حمام الحرم؟

قال: عليه الفداء.

قال: فيأكله؟

قال: لا.

قال: فيطرّحه؟

قال: إذن يكون عليه فداء آخر.

قال: فما يصنع به؟

قال: يدفنه.

باب دویست و دهم ۴۵۵
حضرت فرمودند: نباید آن را بگیرید زیرا خدای متعال فرموده: هر موجودی که داخل حرم شد در امان است.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از صفوان، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت:

از حضرت ابی عبداللہ طحیة اللہ پرسیدم: مردی به صیدی که در خارج حرم بوده و به طرف حرم می رود و دو فرسخ با مسجد فاصله دارد تیری می زند و حیوان فرار می کند و خود را به حرم می رساند و در آن جا از ضرب تیر از پای درمی آید آیا بر تیرانداز کفاره ای هست یا نه؟

حضرت فرمودند: کفاره ای بر او نیست و وی مانند کسی است که در خارج حرم تله ای نصب می کند، پس صیدی در آن می افتد و با اضطراب و زحمت خود را به حرم می رساند و داخل آن می شود ولی در حرم می میرد، در اینجا بر نصب کننده تله کفاره ای نیست زیرا در جایی تله گذارده که برایش حلال بوده، در مورد سؤال نیز تیرانداز در جایی تیر انداخته که برایش حلال بوده پس بر او کفاره ای نیست. عرض کردم این بیان از نظر مردم قیاس است.

حضرت فرمودند: چیزی را برای تو به چیز دیگر تشبیه کردم تا بدانی، قصدم قیاس نبود.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از خلاد، از حضرت ابی عبداللہ طحیة اللہ نقل کرده، راوی می گوید: درباره شخصی که کبوتری از کبوتران حرم را سر برید حضرت فرمودند:

وی باید فداء و عوض آن را بپردازد.

راوی عرض کرد: آیا می تواند آن را بخورد؟

حضرت فرمودند: خیر.

راوی عرض کرد: پس بعد از سر پریدن اگر حیوان را بیاندازد و برود چطور

حضرت فرمودند: یک عوض دیگر بر عهده اش می آید.

راوی عرض کرد: پس وی چکار بکند؟

حضرت فرمودند: حیوان را باید دفن کند تا تنها یک عوض بر عهده اش باشد.

١٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: مكة والمدينة كسائر البلدان؟ قال: نعم.

قلت: قد روي عنك بعض أصحابنا إنك قلتَ لهم أتموا بالمدينة بخمس؟ فقال: إن أصحابكم هؤلاء كانوا يقدمون فيخرجون من المسجد عند الصلاة فكرهت ذلك لهم فلذلك قلته.

١١ - وبهذا الإسناد عن حمَّاد بن عيسى وفضالة عن معاوية قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنَّ معي والدتي وهي وَجَعَةٌ؟ فقال: قل لها فلتحرم من آخر الوقت فإنَّ رسول الله ﷺ وَقَّتَ لأهل المدينة ذا الحليفة ولأهل المغرب الجحفة. قال: فَأَحْرَمْتُ من الجحفة.

١٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ: قَالَ إِبْرَاهِيمُ الْكَرْخِيُّ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَحْرَمَ بِحُجَّةٍ فِي غَيْرِ أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ دُونِ الْوَقْتِ الَّذِي وَقَّتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟

فقال: ليس إحرامه بشيء إنَّ أَحَبَّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فليرجع ولا أرى عليه شيئاً وإنَّ أَحَبَّ يَمْضِي فليَمْضِ، فإذا انتهى إِلَى الْوَقْتِ فليحرم منه و يجعلها عمرةً، فإنَّ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ رَجُوعِهِ؛ لِأَنَّهُ أَعْلَنَ الْأَحْرَامَ بِالْحَجِّ.

١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ

حدیث (۱۰)

محمد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب، وی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مکه و مدینه مانند سایر بلاد هستند و حکمشان با هم متحد می باشد؟ حضرت فرمودند: بلی

عرض کردم: برخی از اصحاب روایت کرده اند که شما به ایشان فرموده اید: در مدینه پنج نماز را تمام بخوانند.

حضرت فرمودند: این اصحاب شما به مدینه می آمدند و هنگام نماز از مسجد بیرون می رفتند از این معنا من کراحت داشتم از این رو به ایشان این عبارت را گفتم.

حدیث (۱۱)

و با همین اسناد از حماد بن عیسی و فضاله، از معاویه، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: در سفر حج مادرم با من همراه بوده و دردمند و بیمار است وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند: به او بگو از آخرین میقات و نزدیکترین آنها به مکه محرم شود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه ذوالحلیفه و برای اهل مغرب جحفه را میقات قرار داده اند.

معاویه می گوید: مادرم از جحفه محرم گردید.

حدیث (۱۲)

محمد بن موسی بن متوکل از محمد بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب نقل کرده که وی گفت: اسراهم کرخی گفت از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم: مردی در غیر شهر حج از غیر مواقیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله معین فرموده اند احرام حج بسته است حکم وی چیست؟

حضرت فرمودند: احرامش صحیح نیست، اگر خواست به منزلش برگردد، برگردد و تکلیفی بر او نیست و اگر خواست ادامه دهد و بگذرد، بگذرد منتهی وقتی به یکی از مواقیت تعیین شده رسید از آن جا محرم گشته و عملش را عمره قرار دهد نه حج، این کار از رجوع به منزلش افضل و بهتر است؛ زیرا وی اعلان کرده که به احرام حج محرم شده است، حال رجوعش به منزل و انصراف از آن سزاوار نیست.

حدیث (۱۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن

معروف عن علي بن مهزيار عن الحسين بن سعيد عن النضر بن عاصم عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المحرم يشدّ على بطنه المنطقة التي فيها نفقة، قال: يستوثق منها، فإنها تمام الحجة.

١٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن حماد عن حريز عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في المحرم يأتي أهله ناسياً؟ قال: لا شيء عليه إنما هو بمنزلة من أكل في شهر رمضان وهو ناس.

باب ٢١١

العلة التي من أجلها

يجب الدنو من الهضبات بعرفات

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبيد الله بن علي الحلبي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا وقفت بعرفات فادن من الهضبات وهي الجبال فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أصحاب الأراك لا حجّ لهم - يعني الذين يقفون عند الأراك -

باب ٢١٢

علة منع الصيد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حماد عن الحلبي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى: (يا أيها الذين آمنوا ليلوّنكم الله بشيء من الصيد تناله أيديكم و رماحكم) (١)

معروف، از علی بن مهزیار از حسین بن سعید، از نضر بن عاصم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: مُحرمی کمربندی که در آن نفقه‌اش را گذارده به شکمش بسته این کار چه صورت دارد؟ حضرت فرمودند: از نفقه‌اش نیکو حفاظت و نگهداری کند زیرا با آن حَجَّش را به اتمام می‌رساند.

حدیث (۱۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد، از حریر از زرار، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب راجع به مُحرمی که نسیاناً با همسرش هم‌بستر شده فرمودند: چیزی در عهده‌اش نیست زیرا وی به منزله کسی است که در ماه رمضان نسیاناً غذا خورده باشد.

باب دویست و یازدهم

سَرَّ وجوب نزدیک شدن به کوهها در عرفات

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از احمد و عبدالله فرزندان محمد و عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علی الحلّبی نقل کرده که وی گفت حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: هرگاه در عرفات وقوف نمودی به کوهها نزدیک شو؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای اصحاب اراک حَجّی نیست، اصحاب اراک کسانی هستند که نزدیک اراک وقوف می‌نمایند.

باب دویست و دوازدهم

سَرَّ ممنوع بودن صید برای مُحرم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلّبی، وی می‌گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام معنای آیه شریفه: يا ايها الذين آمنوا ليلوكم الله بشي من الصيد تناله ايدكم ورماحكم (ای اهل ایمان خدا شما را به چیزی از صید می‌آزماید که در دسترس و تیرهای شما آیند....) را پرسیدم؟

قال: حُشِرَ عليهم الصيد من كُلِّ مكان حتَّى دنا منهم ليلبوهم الله.

باب ٢١٣

علة كراهية الكحل للمرأة المُخْرَمة

١ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة تكتحل وهي محرمة؟ قال: لا تكتحل.

قلت: بسواد ليس فيه طيب؟

قال: فكرهه من أجل أنّه زينة، وقال: إذا اضطرت إليه فلتكتحل.

٢ - حدَّثنا محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تكتحل المرأة بالسواد، إنّ السواد من الزينة.

باب ٢١٤

علة وجوب البدنة على المحرم

ينظر إلى ساق امرأة أو إلى فرجها فيُمنّي

١ - حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن خالد بن إسماعيل عمّن ذكره عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مُحرّمٍ نظر إلى ساق امرأة أو إلى فرجها حتّى أمني؟

حضرت فرمودند: مقصود این است که از هر طرف و از هر جانب صید برای مؤمنین در حال احرام فراهم و جمع می شود و به قدری به ایشان نزدیک می گردند که در دسترس و تیررس ایشان واقع می شوند تا بدین وسیله حق تعالی ایشان را آزموده و معلوم نماید آیا حرام الهی را که صید باشد مرتکب می شوند یا نه.

باب دویست و سیزدهم

سز مکروه بودن سرمه کشیدن برای زن مُحَرَّمه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، وی می گوید از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به زن محرمی که سرمه می کشد سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: سرمه نکشد.

عرض کردم: با رنگ سیاهی که در آن چیز خوشبو نیست چگونه؟ حضرت فرمودند: مکروه است زیرا زینت محسوب می شود و سپس فرمودند: البته اگر زن محرم به کشیدن سرمه مضطر باشد، سرمه بکشد و اشکالی ندارد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن، از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حریز، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زن با رنگ سیاه سرمه نکشد زیرا سیاهی زینت می باشد.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

باب دویست و چهاردهم

سز وجوب بَدَنه (شتر) بر محرمی که

به ساق پا و یا عورت زنی بنگرد و محتلم شود

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل از کسی که ذکرش نموده، از ابوبصیر، وی می گوید: راجع به محرمی که به ساق پا یا عورت زنی نگریسته و محتلم شده است از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کردم؟

قال: إن كان موسراً فعليه بدنة وإن كان متوسطاً فعليه بقرة، وإن كان فقيراً فشاة، ثم قال: أما إني لم أجعلها عليه لمنية إلا لنظره إلى ما لا يحل له النظر إليه.

باب ٢١٥

العلة التي من أجلها

صار الحج أفضل من الصلاة والصيام

- ١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن سيف التمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أبي يقول: الحج أفضل من الصلاة والصيام، إنما المصلي يشتغل عن أهله ساعة وإن الصائم يشتغل عن أهله بياض يوم، وإن الحاج يتعب بدنه و يضجر نفسه و ينفق ماله و يطيل الغيبة عن أهله، لا في مال يرجوه، ولا إلى تجارة، و كان أبي يقول: و ما أفضل من رجل يجيء يقود بأهله والناس وقوف بعرفات يميناً و شمالاً يأتي بهم الحج فيسأل بهم الله تعالى.
- ٢ - و بهذا الإسناد عن صفوان و فضالة عن القاسم بن محمد عن الكاهلي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يذكر الحج، فقال: قال رسول الله ﷺ:

حضرت فرمودند: اگر وی توانگر و ثروتمند است بر او یک شتر واجب بوده و اگر متوسط الحال است گاو باید بدهد و در صورتی که فقیر است گوسفند برعهده اش می آید، سپس فرمودند:

توجه داشته باش کفاره یاد شده نه به خاطر احتلام و خروج منی از او است بلکه علتش نظر کردن وی به چیزی است که نگاه به آن حلال و جایز نیست.

باب دویست و پانزدهم

سز این که حج افضل و برتر از نماز و روزه گردیده است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان از سیف ثمار^(۱)، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

پدرم می فرمود: حج از نماز و روزه افضل می باشد و جهتش آن است که: نمازگذار برای ساعتی از اهل خود رو می گرداند و به عبادت مشغول می شود و روزه دار صرفاً به مقدار روشنی روز از همسرش خودداری می نماید ولی حاجی بدنش را به تعب انداخته و نفسش را در تنگنا قرار داده و مالش را صرف نموده و غیبتش از اهل و همسرش طولانی بوده نه به مالش امید داشته و نه به تجارتش از این رو این عبادت از نماز و روزه برتر می باشد و نیز پدرم می فرمود: نیست کسی برتر و افضل از مردی که به حج آمده و اهلش را به دنبال آورده در حالی که مردم در صحرای عرفات وقوف داشته و راست و چپ بیابان را اشغال کرده اند، وی اهلش را به حج آورده و در میان این انبوه جمعیت که واقع می شود خدا را طلب می کند و از او می خواهد که اهلش را محافظت نماید.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از صفوان و فضاله، از قاسم بن محمد، از کاهلی نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیهما السلام شنیدم که از حج ذکری به میان آورده و بعد فرمودند:

رسول خدا ﷺ فرمودند:

هو أحد الجهادين هو جهاد الضعفاء ونحن الضعفاء، أمّا إنّه ليس شيء .
أفضل من الحجّ إلا الصلاة في الحج، ها هنا صلاة وليس في الصلاة حجّ، لا
تدع الحجّ وأنت تقدر عليه، أما ترى إنّه يشعث فيه رأسك و يقشف فيه
جلدك و تمتنع فيه من النظر إلى النساء وإنا نحن ها هنا، ونحن قريب ولنا
مياه متّصلة ما نبلغ الحجّ حتى يشقّ علينا فكيف أنت في بعد البلاد و ما من
ملك ولا سوقة يصل إلى الحجّ إلا بمشقة في تغير مطعم و مشرب أو ريح أو
شمس لا يستطيع ردّها و ذلك لقوله تعالى: (و تحمل أثقالكم إلى بلدٍ لم
تكونوا بالغيه إلا بشقّ الأنفس إن ربكم لرؤوف رحيم) (١).

باب ٢١٦

العلّة التي من أجلها

أطلق للمحرم أن يطرح عنه القراد، وألحّم

- ١- أبي رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير
عن حمّاد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سأله رجل فقال: رأيت إن
كان علي قراد أو حلمة اطرحهما عني؟
قال: نعم وصغاراً لهما لأنهما رقيا في غير مرقاهما.

جهاد دو تا است و حج یکی از آن دو محسوب می شود، حج جهاد ضعفاء است و ما ضعفاء هستیم، توجّه داشته باش هیچ عبادتی افضل از حج نیست مگر نماز در حج، در حج نماز هست ولی در نماز حج نیست، پس حج از نماز هم افضل می باشد، درحالی که قدرت داری حج را ترک مکن، آیا دقت نمی کنی و توجّه نداری که در حج سر تو گردآلود شده و پوست صورت و بدنت سوخته می شود، از نظر به زنان ممنوع هستی.

و اما ما با این که در اینجا بوده و نزدیک به مکه هستیم و برای ما آبهای متصل بوده و از امکانات خیلی بیشتری برخورداریم با این حال سفر حج برایمان مشقت بار می باشد چه رسد به شما که در شهرهای دور و فاصله های بعید قرار دارید و از وسائلی که در اختیار ما هست محروم می باشید.

هیچ سلطان و رعیتی به حج نمی آید مگر آنکه مشقت فوق العاده ای را باید متحمل شود زیرا طعام و شرابش تغییر کرده در مسیر جریان باد موذی و تابش آفتاب سوزان که قادر بر علاج آن نیست قرار می گیرد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن به همین معنا اشاره کرده و می فرماید:

و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشقّ النفس ان ربکم لرؤوف رحیم^(۱) (و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت بسیار نتوانید برد از شهری به شهر دیگر بزنند که خدا دربار شما رؤوف و مهربان است)

باب دویست و شانزدهم

سز این که برای محرم به طور مطلق جایز است

کنه و کرم بزرگی را از خود بیاندازد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: مردی از آن حضرت پرسید: اگر درحالی که محرم هستم کنه یا کرم ضخیم و درشت به من چسبیده بود می توانم از خودم بیاندازم؟ حضرت فرمودند: بلی کوچک این دو را هم می توانی زیرا در جایی آرمیده اند که

باب ٢١٧

العلة التي من أجلها

لا يكون الجدال جدالاً في بعض الأحيان

١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن خالد بن إسماعيل عمّن ذكره عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المحرم يريد أن يعمل العمل فيقول له صاحبه: والله لا تعلمه، فيقول والله لأعملته، فيخالفه مراراً، أيلزم ما يلزم صاحب الجدال؟

قال: قال لا؛ لأنه أراد بهذا إكرام أخيه إنما ذلك ما كان لله معصية، قال: وسأله عن محرم رمى ظبياً فأصاب يده فخرج منها، قال: إن كان الظبي مشى عليها ورعى فليس عليه شيء وإن كان ذهب على وجهه فلم يدر ما يصنع فعليه الفداء؛ لأنه لا يدري لعله هلك.

باب ٢١٨

العلة التي من أجلها

لا يجوز للمحرم أن ينظر في المرأة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تنظر في المرأة وأنت محرم؛ لأنه من الزينة.

باب دویست و هفدهم

سرّ این که در برخی اوقات جدال، جدال نیست

حدیث (۱)

محمّد بن علی ماجیلویه، از عمرویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از خالد بن اسماعیل، از کسی که ذکرش نموده، از ابوبصیر، وی می گوید: از حضرت اباعبداللّه علیه السلام پرسیدم: شخص مُحرمی می خواهد کاری را انجام دهد و صاحب و رفیقش می گوید تو را به خدا سوگند مکن و او در جواب اظهار می کند به خدا قسم حتماً خواهم نمود و این گفتگو چندین بار بین آنها ردّ و بدل می شود و این شخص برای بار چندم مخالفت می کند آیا آنچه بر مُحرمی که جدال می کند لازم می آید بر وی نیز لازم می آید یا نه؟

راوی می گوید: حضرت فرمودند: خیر، زیرا وی با این کلام قصدش اکرام به برادر دینی خود می باشد و کفاره در آن جایی است که شخص معصیت خدا را بکند. راوی می گوید: آن مرد سؤال دیگر از حضرت نمود و عرضه داشت: اگر مُحرمی آهویی را با تیرزد و تیر به دست حیوان اصابت کرد و آن را لنگ نمود حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر آهروی این دست راه رفته و به چرارود بر تیرانداز چیزی واجب نمی شود و اگر حیوان روی دست حرکت نکرد بلکه با صورت رفت و تیرانداز ندانست چه بر سر آهو آمد باید عوضش را بدهد چون از حال حیوان مطلع نیست شاید هلاک شده باشد.

باب دویست و هیجدهم

سرّ این که مُحرم جایز نیست در آئینه نگاه کند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللّه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید از حمّاد، از حریر، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: درحالی که مُحرم هستی در آئینه نگاه مکن زیرا این فعل زینت محسوب می شود.

باب ٢١٩

العلقة التي من أجلها

يجوز للمرأة المحرمة لبس السراويل

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن اسحاق بن عمار عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: رجل نظر إلى ساق امرأة فأمنى، قال: إن كان موسراً فعليه بدنة، وإن كان وسطاً فعليه بقرة، وإن كان فقيراً فشاة، ثم قال: إنني لم أجعل عليه لأنه أمنى، ولكني إنما أجعله عليه؛ لأنه نظر إلى ما لا يحل له.

٢ - وبهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن فضالة وحماد وابن أبي عمير عن معاوية عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أحرمت فأنتق قتل الدواب كلها إلا الأفعى والعقرب والفأرة، وأما الفأرة فإنها توهي السقاء وتُحرق على أهل البيت وأما العقرب فإن نبي الله صلى الله عليه وآله مَدَّ يده إلى جُحْر فَلَسَعَتْهُ عقرب، فقال: لعنك الله لا يبرأ تدعينه ولا فاجراً، والحية إذا أرادتك فأقتلها وإن لم تردك فلا تردها، والكلب العقور والسبع إذا أرادك وإن لم يُردك فلا تردهما، والاسود الغدار فاقتله على كل حال، وأرم الغراب رمياً عن ظهر بعيرك، وقال: إن القراد ليس من البعير، والحلّة من البعير.

باب دویست و نوزدهم

سرّ این که زن مُحرم می تواند شلوار بپوشد

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفّار از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید از صفوان، از اسحاق بن عمّار، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضّر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرد مُحرمی به ساق پای زنی نگریسته و محتلم شده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر توانگر و ثروتمند است یک شتر باید بدهد و در صورتی که متوسط الحال بوده یک گاو در عهده اش می آید و اگر فقیر و ناتوان است ذمه اش به یک گوسفند مشغول می شود، سپس حضرت فرمودند:

این کفّاره نه به خاطر این باشد که وی محتلم شده بلکه کفّاره مزبور را بر او قرار دادم چون به چیزی نظر کرده که برای او نگریستن به آن حلال نبوده است.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از حسین بن سعید، از فضاله و حمّاد و ابن ابی عمیر، از معاویه، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هرگاه مُحرم شدی از کشتن تمام جنبندگان دوری کن مگر افعی و عقرب و موش اما جواز کشتن موش: به خاطر آن است که این حیوان مشک را پاره می کند و بسا اهل خانه را آتش می زند.

و اما جواز کشتن عقرب: به خاطر آن است که پیامبر خدا ﷺ دست مبارک را در سوراخی کردند و عقرب آن را گزید، حضرت خطاب به آن فرمودند: خدا لعنت کند تو را که نه شخص صالح و خوب را و امی گذاری و نه فاجر را.

و اما مار (افعی) هرگاه اراده تو را نمود آن را بکش و اگر متعرض تو نشد تو نیز متعرضش مشو.

و اما سگ گیرنده و حیوان درنده هرگاه قصد تو را نمودند البته آنها را بکش و در غیر این صورت کاری به آنها نداشته باش و اما مار سیاه بزرگ را در هر حال بکش و کلاغ را با تیر از پشت شتر خود بزن و نیز فرمودند.

کنه از شتر نبوده و جایش آن جا نیست پس می توانی از بدن شتر آن را بیفکنی ولی حَلَمه یعنی کرمکی که در پوست شتر می افتد جایش در همانجا است لذا انداختنش از بدن شتر و اسقاطش جایز نیست.

باب ٢٢٠

العلّة التي من أجلها

سُمّي مسجد الفضيخ مسجد الفضيخ

- ١ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن فضال عن المفضّل بن صالح عن أبي بصير ليث المرادي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لِمَ سُمّي مسجد الفضيخ مسجد الفضيخ؟ قال: النخل سُمّي الفضيخ فلذلك سُمّي.

باب ٢٢١

العلّة التي من أجلها وجبت زيارة النبي صلى الله عليه وآله

والأنمة عليهم السلام بعد الحجّ

- ١ - حدّثنا محمّد بن أحمد السناني عليه السلام قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا أبو بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول عن أبيه عن اسماعيل بن مهران عن جعفر بن محمّد عليه السلام قال: إذا حجّ أحدكم فليختم حجّه بزيارتنا؛ لأنّ ذلك من تمام الحجّ.
- ٢ - حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الطّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمّد بن سنان عن عمّار بن مروان عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: تمام الحجّ لقاء الامام.

باب دویست و بیستم

سز نامیده شدن مسجد فضیخ به فضیخ

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمته الله از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مفضل بن صالح، از ابویصیر (لیث مرادی) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: چرا مسجد فضیخ را مسجد فضیخ نامیده اند؟
حضرت فرمودند: درخت خرما را فضیخ گویند و چون در این مسجد درخت خرما بوده از این رو این مسجد را به نام فضیخ خواندند^(۱)

باب دویست و بیست و یکم

سز این که بعد از حج زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واجب است.

حدیث (۱)

محمد بن احمد سنائی رحمته الله از احمد بن محمد بن یحیی بن زکریا القطان از ابوبکر بن عبدالله بن حبیب از تمیم بن بهلول، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
هرگاه یکی از شما حج بجا آورد لازم است که حجش را به زیارت ما خاتمه دهد زیرا این زیارت متمم حج خواهد بود.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن الحسین بن الخطّاب، از محمد بن سنان از عمار بن مروان، از جابر، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:
تمام بودن حج و کامل بودنش به این است که بعد از آن، امام زیارت و ملاقات گردد.

۱- مرحوم مجلسی عظمی الله مرقده الشریف در بحار الانوار ج (۱۰۰) ص (۲۱۴) می فرماید:

فضیخ به معنای نخل در هیچ کتاب لغتی که در دسترس است نمی باشد و بعید نیست که این اسمی بوده برای درخت خرمایی که در آن مسجد کاشته بودند و مؤید این احتمال عبارتی است در کافی که فرموده: لنخل یسمی الفضیخ.

٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ مِنْ تِمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحَسَنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ، فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَتَصَدِيقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ كَانُوا أَثْمَتَهُمْ شَفَاعَتُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

٤ - حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَمْرِ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا أَمْرُ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذَا الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ.

٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ الْآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عِثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْمُعَلِيِّ بْنِ شَهَابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

قَالَ: الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا أَبَتَاهُ مَا جِزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا بُنَيَّ مَنْ زَارَنِي حَيًّا وَمَيِّتًا أَوْ زَارَ أَبَاكَ أَوْ زَارَ أَخَاكَ أَوْ زَارَكَ كَانَ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ.

٦ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا لِمَنْ زَارَ وَاحِدًا مِنْكُمْ؟

قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

٧ - حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِبَادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي حَجْرٍ

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن علی الوشاء، وی می‌گوید: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و وفاء کامل به عهد و نیکو اداء کردنش به این است که اولیاء و دوستان قبور آنها را زیارت کنند چه آنکه هر کس ایشان را از روی رغبت و میل زیارت کند در روز قیامت ایشان شفعا او خواهند بود.

حدیث (۴)

پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زرارہ، از حضرت ابی جعفر علیه السلام، حضرت فرمودند:

مردم مأمور شدند این سنگ‌ها را بیاورند و طوافشان کنند سپس نزد ما آمده و ایشان را به دوستی خود خبرشان دهیم و ایشان کمک و نصرتشان را بر ما عرضه بدارند.

حدیث (۵)

محمّد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن الحسن السعدآبادی، از احمد بن ابی عبداللّه برقی از عثمان بن عیسی، از معلی بن شهاب، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، آن حضرت فرمودند:

حضرت حسن بن علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند:

ای پدر جزاء و پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فرزندی کسی که در حیات و ممات من به زیارتم آید یا پدر و یا برادرت و یا تو را زیارت کند بر من است که او را در روز قیامت زیارت کرده پس از گناهانش او را رها نمایم.

حدیث (۶)

پدرم رضی الله عنه از محمّد بن یحیی عطار از محمّد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع از صالح بن عقبه، از زید شحام نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرضه داشتم: کسی که یکی از شما خاندان را زیارت کند جزائش چیست؟

حضرت فرمودند: او مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد.

حدیث (۷)

پدرم رضی الله عنه، از سعد بن عبداللّه، از عباد بن سلیمان، از دیلمی، از ابراهیم بن ابی حجر

الاسلمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: من أتى مكة حاجاً ولم يزرنى إلى المدينة جفاني، ومن جفاني جفوته يوم القيامة، ومن جفاني زائراً وجبت له شفاعتي ومن وجبت له شفاعتي وجبت له الجنة.
قال مصنف هذا الكتاب: العلة في زيارة النبي ﷺ أن من حج ولم يزره فقد جفاه، وزيارة الأئمة تجري مجرى زيارته، بما قد روي عن الصادق عليه السلام وذكرهم في هذا الباب.

باب ٢٢٢

النوادر

١ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلى بن محمد البصري عن بسطام بن مرة عن إسحاق بن حسان عن الهيثم بن واقد عن علي بن الحسن العبدي عن أبي سعيد الخدري أنه سئل، ما قولك في هذا السمك الذي يزعم أخواننا من أهل الكوفة إنه حرام؟

فقال أبو سعيد: سمعت رسول الله ﷺ يقول: الكوفة جسمجمة العرب ورمح الله تبارك وتعالى وكثر الإيمان فخذ عنهم أخبرك رسول الله ﷺ إنه مكث بمكة يوماً و ليلة بذي طوى، ثم خرج و خرجت معه فمررنا برفقة جلوس يتغدون، فقالوا: يا رسول الله الغداء.

فقال لهم: افرجوا لنييكم فجلس بين رجلين و جلست و تناول رغيفاً فصنع نصفه، ثم نظر إلى ادامهم، فقال: ما ادامكم؟ قالوا: الجري يا رسول الله فرمى بالكسرة من يده وقام.

اسلمی، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که به مکه آید به منظور انجام حج و مرا در مدینه زیارت نکند جفا کرده و کسی که به من جفا کند من نیز در روز قیامت به او جفاء می‌کنم و کسی که مرا زیارت کند شفاعت من برای او حتمی است و کسی که شفاعت من شاملش شد بهشت بر او واجب است.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرحمہ) می‌گوید: علت و سبب در زیارت نبی اکرم ﷺ آن است که هر کس حج انجام دهد و حضرتش را زیارت نکند به آن جناب جفا نموده و زیارت ائمه علیهم السلام نیز به منزله زیارت رسول اللہ ﷺ می‌باشد چه آنکه این معنا از امام صادق علیہ السلام نقل و روایت گردیده.

باب دویست و بیست و دوم

نوادر

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از معلى بن محمد بصری، از بسطام بن مرة، از اسحاق بن حسان، از هيثم بن واقد، از علی بن الحسن العبدی، وی گفت: از ابوسعید خدری سؤال شد: رأی شما راجع به این ماهی که اهل کوفه می‌پندارند حرام است چیست؟

ابوسعید گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند:

کوفه مغز عرب و نیزه خدای تبارک و تعالی و گنج ایمان می‌باشد، پس از اهل آن فراگیرید.

رسول خدا ﷺ خبر داده‌اند که یک روز و یک شب در مکه در وادی ذی طوی درنگ فرمود، سپس از آنجا بیرون رفته و من نیز با آن حضرت خارج شدم، پس به کاروانی برخوردیم که نشسته بودند و غذا تناول می‌کردند، ما را که دیدند گفتند: ای رسول خدا بفرمایید غذا بخورید.

رسول خدا ﷺ به ایشان فرمودند: به پیامبر خود جا دهید، آنها جا باز کرده و حضرت بین دو نفر نشسته و من نیز نشستم، حضرت گرده نانی را برداشته آنرا نصف کردند، سپس به خورش ایشان نگریسته و فرمودند: خورشتان چیست؟ گفتند: مار ماهی.

حضرت نصف نانی که در دست داشتند انداختند و سپس از جا برخاسته و از جمع آنها کناره گرفتند.

قال أبوسعيد: وَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ لَا نَظَرَ مَا رَأَى النَّاسُ.

فاختلف الناس فيما بينهم، فقالت طائفة: حَرَّمَ رسول الله ﷺ الجِرِّيَّ و قالت طائفة لم يُحَرِّمْه ولكن عافه ولو كان حَرَّمَهُ نَهَانَا عَنْ أَكْلِهِ، قَالَ: فَحَفَظْتُ مَقَالَه الْقَوْمَ وَتَبِعْتُ رسول الله ﷺ حَتَّى لَحِقْتُهُ، ثُمَّ غَشِينَا رِفْقَهُ أُخْرَى يَتَغَذَوْنَ فَقَالُوا: يَا رسول الله الغداء، فقال: نَعَمْ افْرَجُوا لِنَبِيِّكُمْ فَجَلَسَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ وَجَلَسْتُ فَلَمَّا تَنَاوَلَ كَسْرَةً نَظَرَ إِلَى اِدَامِهِمْ فَقَالَ: مَا اِدَامُكُمْ هَذَا؟

قالوا: ضَبَّ يَا رسول الله فرمى الكسرة وقام.

قال أبوسعيد: فَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ فَإِذَا بِالنَّاسِ فِرْقَتَانِ قَالَتْ فِرْقَةٌ: حَرَّمَ رسول الله الضَّبَّ فَمِنْ هُنَاكَ لَمْ يَأْكُلْهُ وَ قَالَتْ فِرْقَةٌ أُخْرَى: إِنَّمَا عَافَهُ وَلَوْ حَرَّمَهُ لَنَهَانَا عَنْهُ.

ثُمَّ قَالَ: تَبِعْتُ رسول الله ﷺ حَتَّى لَحِقْتُهُ، فَمَرَرْنَا بِأَصْلِ الصِّفَا وَفِيهَا قَدُورٌ تُغْلَى، فَقَالُوا: يَا رسول الله لو تَكْرَمْتَ عَلَيْنَا حَتَّى تَدْرِكَ قَدُورَنَا. قَالَ لَهُمْ: مَا فِي قَدُورِكُمْ؟

قالوا: حُمُرٌ لَنَا نَرْكَبُهَا فَقَامَتْ فَذَبَحْنَاهَا، فَدَنَا رسول الله ﷺ مِنَ الْقَدُورِ فَأَكْفَاهَا بِرِجْلِهِ ثُمَّ انْطَلَقَ جَوَاداً وَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: حَرَّمَ رسول الله ﷺ لَحْمَ الْحَمِيرِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: كَلَّا إِنَّمَا أَفْرَغَ قَدُورَكُمْ

باب دویست و بیست و دوم: ۴۷۷
ابوسعید می گوید: من همان جا نشستم تا ببینم رأی مردم نسبت به مارماهی چگونه است.

مردم بینشان اختلاف شد، برخی گفتند: رسول خدا ﷺ مارماهی را حرام نموده و بعضی گفتند: حضرتش آن را حرام نکرده فقط از آن خوششان نیامده، اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش باز می داشتند.

ابوسعید می گوید: اقوال و آراء قوم را به خاطر سپردم و به دنبال رسول خدا ﷺ رفته تا به حضرتش ملحق شدم و به اتفاق رفتیم تا به قافله دیگری برخوردیم که ایشان نیز غذا می خوردند، آنها تا حضرت را دیدند، گفتند: یا رسول الله بفرمایید غذا میل نمایید.

حضرت فرمودند: آری بینتان جا دهید تا بنشینم، آنها جا داده و حضرت بین دو نفر نشسته و من هم نشستم وقتی پاره نانی از آنها گرفتند به خورش آنها نگریسته و فرمودند: این خورش چیست؟
گفتند: یا رسول الله سوسمار است.

حضرت پاره نان را از دست انداخته و بلند شدند، ابوسعید می گوید: من بعد از رفتن حضرت نشستم تا آراء مردم را بشنوم، اینجا نیز مردم دو گروه شدند، بعضی گفتند: رسول خدا ﷺ سوسمار را حرام نمودند بنابراین از آن نخوردند و گروهی دیگر گفتند: حضرت از آن خوششان نیامد و اگر حرام کرده بودند ما را از خوردنش نهی می فرمودند.

ابوسعید می گوید: به دنبال رسول خدا ﷺ رفته تا به آن سرور ملحق شدم و به اتفاق رفتیم تا به آخر صفا رسیده و با گروهی مواجه شدیم که دیزی هایی را بار گذارده بودند و آنها می جوشید آن جماعت گفتند: یا رسول الله بر ما منت گذارده و از آنچه در این دیزی ها است میل فرمایید.

حضرت فرمودند: در این دیزی ها چه می باشد؟

گفتند: درازگوشهایی (الاغ هایی) داشتیم، سوارشان شدیم که حرکت کنیم آنها از رفتن بازمانده و ایستادند، ما آنها را سر بریده و گوشتشان را در این دیزی ها پختیم.
رسول خدا ﷺ نزدیک دیزی ها شده و با پای مبارک آنها را واژگون نمودند و سپس مرکب تاخته و رفتند.

ابوسعید می گوید: من ماندم و شنیدم که بعضی گفتند: رسول خدا ﷺ تناول گوشت الاغ را حرام فرمودند و برخی دیگر گفتند: اینطور نیست، حضرت به خاطر

حتى لا تعودوه فتذبحوا دوابكم.

قال أبو سعيد: فتبعت رسول الله ﷺ فقال: يا أبا سعيد ادع بلالاً، فلما جاءه بلال قال: يا بلال اصعد أباقيس فناد عليه أن رسول الله ﷺ حرم الجري والضرب والحمر الأهلية ألا فاتقوا الله ولا تأكلوا من السمك إلا ما كان له قشر و مع القشر فلوس إن الله تبارك و تعالى مسح سبعمائة أمة عصوا الأوصياء بعد الرسل، فأخذ اربعمائة أمة منهم برأ و ثلاثمائة أمة منهم بحرأ، ثم تلا هذه الآية: (فجعلناهم احاديث و مزقناهم كل ممزق) (١).

٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن الحسن بن محبوب عن علي بن رباب قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: إذا مات المؤمن بكى عليه الملائكة و بقاع الأرض التي كانت يعبد الله عليها، و أبواب السماء التي كانت تصعد بأعماله فيها وتكلم في الإسلام ثلثة لا يسدّها شيء لأن المؤمنين حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها.

٣ - و بهذا الإسناد عن العباس بن معروف عن ابن أبي عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما مرّ بالنبي ﷺ يوم كان أشدّ عليه من يوم خيبر، و ذلك أن العرب تباغت عليه.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أبو الجوزاء المنبه بن عبد الله عن الحسين بن علوان عن عمر بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه عن علي عليه السلام قال:

این دیزی‌ها را واژگون نمودند تا شما این کار را تکرار نکرده و حیوانات خود را سر نبرید.

ابوسعید می‌گوید: دنبال رسول خدا ﷺ رفته تا به آن جناب ملحق شدم، حضرت فرمودند: ای ابوسعید بلال را بطلب، وقتی بلال محضر رسول خدا ﷺ مشرف شد، حضرت فرمودند: ای بلال بالای کوه ابوقبیس برو و با صدای بلند بگو: رسول خدا مارماهی و سوسمار و الاغ اهلی را حرام کرده، از خدا بترسید و از هیچ ماهی تغذیه نکنید مگر آنچه پوست داشته و با پوست پولک باشد، خداوند تبارک و تعالی هفتصد امت از امم سابق را که اوصیاء بعد از انبیاء را عصیان نمودند مسخ فرمود، چهارصد امت از این هفتصدتا را در خشکی و سیصدتا را در دریا قرار داد سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

فجعلناهم احادیث و مرقناهم کل ممزق (ما آنها را عبرت داستان‌ها کرده و به‌طور کلی پراکنده و متفرقشان نمودیم).

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن موسی علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند:

هرگاه مؤمنی از دنیا می‌رود فرشتگان و مکانهایی از زمین که وی روی آنها عبادت خدا را می‌کرد و دربهای آسمان که اعمال او را از آنها به بالا می‌بردند جملگی میگیرند و رخنه‌ای در اسلام پدید می‌آید که هیچ چیزی آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا مؤمنین بناهای محکم و استوار اسلامند همچون بنای محکم حصار شهر.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن با همین اسناد از عباس بن معروف، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن الحجاج، از حضرت ابی عبدالله علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

روزی بر پیامبر اکرم ﷺ نگذشت که سخت‌تر باشد از روز خیبر زیرا عرب در این روز به آن جناب ظلم و ستم کردند.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابوالجوزاء منبه بن عبدالله، از حسین بن علوان، از عمر بن خالد، از زید بن علی، از پدران گرامیش از حضرت

قال رسول الله ﷺ: إذا التقى المسلمان بسيفهما على غير سُنَّة فالقاتل والمقتول في النار.

فقيل: يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول؟

قال: لأنه أراد قتله.

٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ صَبِيَّانِ فِي زَمَنِ عَلِيٍّ ﷺ يَلْعَبُونَ بِأَخْطَارٍ لَهُمَا فَرَمَى أَحَدُهُمَا بِخَطَرِهِ فَدَقَّ رِبَاعِيَّةَ صَاحِبِهِ فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ ﷺ فَأَقَامَ الرَّامِي الْبَيْتَةَ بِأَنَّهُ قَدْ قَالَ: حَذَارِ قَدَرِيَّ عَلِيٍّ ﷺ عَنْهُ الْقَصَاصُ، وَقَالَ: قَدْ اعْذَرُ مِنْ حَذَرٍ.

٦- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَبَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: الصَّاعِقَةُ لَا تَصِيبُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: فَأَنَا قَدْ رَأَيْتُنَا فَلَانًا يَصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَأَصَابَتْهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ كَانَ يَرْمِي حِمَامَ الْحَرَمِ.

٧- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: الصَّاعِقَةُ تَصِيبُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ وَلَا تَصِيبُ ذَاكِرًا.

٨- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ

علی علیه السلام، حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرگاه دو مسلمان بدون جهت شرعی با شمشیر با هم مقابل شدند و کارزار کردند قاتل و مقتول هر دو در دوزخ هستند.
محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله قاتل معلوم است که در دوزخ می باشد، اما مقتول چرا؟

فرمودند: زیرا وی قصد داشت طرف مقابل را بکشد.

حدیث (۵)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابوالصباح الکنانی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در زمان حضرت علی علیه السلام کودکانی با نیزه بازی می کردند یکی از بچه ها نیزه خود را انداخت و آن اصابت کرد با دندانهای رباعیه یکی دیگر از بچه ها و آنها را به هم کوبید.

مخاصمه را محضر مبارک علی علیه السلام بردند زننده شاهد اقامه کرد که در وقت پرتاب نیزه به طفل مورد اصابت واقع شده گفته باخبر باش و او مراقبت از خودش ننموده، حضرت فرمودند قصاص از زننده ساقط بوده و سپس فرمودند: کسی که خبر باش گفته معذور است.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: صاعقه به مؤمن اصابت نمی کند.

مردی عرضه داشت: ما فلانی را که از اهل ایمان است دیدیم در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود و صاعقه ای آمد و با او اصابت کرد.
حضرت فرمودند: آن به خاطر این بود که کبوتر حرم را با تیر زده بود.

حدیث (۷)

و با همین اسناد نقل شده که حضرت فرمودند:
صاعقه با مؤمن و کافر اصابت می کند ولی با ذاکر و آن کس که یاد خدا باشد اصابتی ندارد.

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از

مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: كان علي عليه السلام يقوم في المطر أول مطر يمطر حتى يتل رأسه ولحيته و ثيابه فيقال له: يا أمير المؤمنين الكن الكن، قال: إن هذا ماء قريب العهد بالعرش، ثم أنشأ يحدث فقال: إن تحت العرش بحراً فيه ماء ينبت به أرزاق الحيوان، وإذا أراد الله أن ينبت ما يشاء لهم رحمة منه أوحى الله تعالى فمطر منه ما شاء من سماء إلى سماء حتى يصير إلى سماء الدنيا، فيلقيه السحاب، والسحاب بمنزلة الغربال، ثم يوحى الله عز وجل إلى الريح اطحنيه واذيبيه ذوبان الملح في الماء، ثم انطلقني به الى موضع كذا وكذا فامطري عليهم فيكون كذا وكذا عباباً و غير ذلك فتقطر عليهم على النحو الذي يأمرها به، فليس من قطرة تقطر إلا و معها ملك يضعها موضعها، ولم ينزل من السماء قطرة من مطر إلا بقدر معدود، و وزن معلوم إلا ما كان يوم الطوفان على عهد نوح فإنه نزل منها منهمر بلا عدد ولا وزن.

٩ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن أحمد عن علي بن الريان عن الحسين بن محمد عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عبد الرحمن بن حماد عن ذريح المحاربي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله يسأل الله عما سوى الفريضة؟

فقال: لا.

قال: فوالذي بعثك بالحق لا تقربت إلى الله بشي سواها.

مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کردند که آن جناب فرمودند: حضرت علی علیه السلام در اولین باران هر سالی که می بارید می ایستادند تا سر و محاسن و لباسهایشان خیس می شد، به آن جناب عرض می کردند: یا امیر المؤمنین زیر سقف و داخل بنایی بروید تا از خیس شدن مصون بمانید؟ حضرت می فرمودند: این آبی است که از نزدیک عرش الهی آمده و سپس انشاء حدیث می نمود و می فرمود:

در زیر عرش دریایی بوده که در آن آبی است و با آن ارزاق حیوانات از زمین می روید، و هرگاه جناب اقدس الهی بخواهد از زمین آنچه را که مشیتش به آن تعلق گرفت برویاند و رحمتش را بدین وسیله شامل حیوانات قرار دهد وحی فرموده و بلافاصله باران که فعلاً به صورت تکه های یخ بوده از آسمان اول به آسمان دوم و از آن به آسمان بعد می بارد تا جایی که بارش باران به آسمان دنیا رسیده و با ابرهای زیر این آسمان ملاقات می کند، ابر به منزله غربال بوده که از خود دانه ها را رد می نماید، سپس حق عزوجل به باد وحی می نماید که باران را نرم و ذوب کن همان طوری که نمک در آب ذوب و حل می شود و سپس هر قطره ای از آن را در فلان موضع و فلان مکان بیانداز، پس بیار برایشان چنین و چنان (کنایه از این که به شدت یا به آهستگی) به صورت سیل و غیر آن، پس باد باران را بر خلائق می بارد به همان نحوی که مأمور به آن شده لذا هیچ قطره ای از بالا به زمین نمی بارد مگر آنکه با آن فرشته ای است که آن قطره را در جای خودش قرار می دهد و نیز هیچ دانه ای از باران به زمین نمی افتد مگر به مقداری که معین شده و وزنی که معلوم گردیده مگر باران روز طوفان در عهد نوح که از نظر وزن و مقدار ضابطه نداشت.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از علی بن ریان، از حسین بن محمد از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عبدالرحمن بن حماد، از ذریح محاریبی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: مردی محضر مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله آیا خداوند از غیر فریضه سؤال خواهد نمود؟

حضرت فرمودند: خیر.

آن مرد عرضه داشت: سوگند به آن کسی که شما را به حق برانگیخت به عملی غیر از فریضه به خدا تقرب نجستم.

قال: ولم؟

قال: لأن الله قَبَّحَ خَلْقِي.

قال: فأمسك النبي ﷺ و نزل جبرئيل ﷺ فقال: يا محمد ربك يقرؤك السلام و يقول: اقرأ عبي فلاناً السلام، و قل له: أما ترضى أن ابعثك غداً في الآمين؟

فقال: يا رسول الله وقد ذكرني الله عنده!

قال: نعم.

قال: فوالذي بعثك بالحق لا بقي شيء يتقرب به إلى الله عنده إلا تقربت به.

١٥ - حدثنا حمزة بن محمد العلوي قال: أخبرنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدثنا المنذر بن محمد قال: حدثنا الحسين بن محمد قال: حدثنا سليمان بن جعفر عن الرضا ﷺ قال: أخبرني أبي عن أبيه عن جده، أن أمير المؤمنين صلوات الله عليه أخذ بطيخة ليأكلها، فوجدها مرة فرمى بها، فقال: بعداً وسحقاً.

فقيل له: يا أمير المؤمنين وما هذه البطيخة؟

فقال: قال رسول الله ﷺ إن الله تبارك وتعالى أخذ عقد مودتنا على كل حيوان وثبت فما قبل الميثاق كان عذباً طيباً، وما لم يقبل الميثاق كان مَلِحاً زِعاقاً.

١١ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن الحسن بن سعيد عن محمد بن اسحاق عن محمد بن الفيض قال: قلت: جُعِلْتُ فداك يمرض منا المريض فيأمره المعالجون بالحمية؟ قال: لا ولكننا أهل البيت لا نحتمي إلا من التمر وندأوى بالتفاح والماء البارد.

حضرت فرمودند: چرا؟

عرض کرد: برای این است که خداوند متعال مرا قبیح منظر و بدصورت آفریده.
امام علی^{علیه السلام} فرمودند: پیامبر^{صلی الله علیه و آله} درنگ فرمود، جبرئیل^{علیه السلام} نازل شد و به پیامبر
عرض کرد: ای محمد^{صلی الله علیه و آله} پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید:
به بنده من فلانی سلام مرا برسان و به او بگو: اگر فردای قیامت تو را در زمره
آنانکه از عذاب در آمانند قرار دهم خشنود و راضی می‌شوی؟
پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} پیام حق جل و علی را به آن مرد رسانیدند، آن مرد عرض کرد:
یا رسول الله خداوند متعال مرا نزد خود یاد نمود!!
پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: آری.

عرض کرد: سوگند به آن‌کسی که شما را به حق برانگیخته باقی نمی‌ماند عملی
که با آن به خدا تقرب جسته می‌شود مگر آنکه بجایش خوارم آورد.

حدیث (۱۰)

حمزه بن محمد علوی از احمد بن محمد همدانی از منذر بن محمد از حسین بن
محمد، از سلیمان بن جعفر، از حضرت رضا^{علیه السلام} نقل کرده که آن جناب فرمودند:
پدرم از پدرش از جدش نقل کردند که امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} خربزه‌ای را گرفتند
تا تناول فرمایند و وقتی آن را شکسته تا بخورند تلخ بود، حضرت آن را به زمین
انداخته و فرمودند: بُعداً و سحقاً (از چشم دور شوی و نابود گردی)
محضر مبارکش عرض شد: یا امیرالمؤمنین این خربزه چه نقصی دارد؟
حضرت فرمودند: رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: خداوند تبارک و تعالی مودت و
دوستی ما را به هر حیوان و نباتی عرضه کرد آنچه از آنها پذیرفتند شیرین و پاکیزه
گشته و آنچه نپذیرفتند شور و تلخ گردیدند.

حدیث (۱۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن
حسن بن ابان از محمد بن اورمه، از حسن بن سعید، از محمد بن اسحاق، از محمد بن
فیض وی می‌گوید: محضر مبارک امام عرض کردم: فدایت شوم: از ما شخصی بیمار
می‌گردد، او را نزد طبیب معالج می‌برند، وی و سایر اطباء نظرشان این است که او
باید پرهیز کند.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: این دستور به طور کلی درست نیست، طبابت از نظر ما آن
است که بیمار از هیچ مطعوم و مشروبی پرهیز نباید بکند مگر از خرما و ما او را با
سیب و آب خنک مداوا می‌کنیم.

قال: قلت: ولم تحتمون من التمر؟

قال: لأن نبي الله ﷺ حمى علياً عليه السلام منه في مرضه.

١٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: أحسنوا صُحبة النعم قبل فراقها، فإنها تزول و تشهد على صاحبها بما عمل فيها.

١٣ - وبهذا الإسناد قال أمير المؤمنين عليه السلام: يخرج المسلم في الجهاد مع من لا يؤمن على الحكم ولا ينفذ في الفياء ما أمر الله عز وجل فإنه إن مات في ذلك المكان كان مُعِيناً لعدونا في حبس حَقْنَا والاشاطة بدمائنا و ميتته ميتة جاهليّة.

١٤ - وبهذا الإسناد قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: سَمُوا أولادكم قبل أن يولدوا فإن لم تدروا أذكر أو أنثى فسموهم بالأسماء التي تكون للذكر والانثى، فإن أسقاطكم إذا لقوكم في القيامة ولم تسموهم يقول السقط لأبيه: ألا سميتني وقد سَمَى رسول الله ﷺ محسناً قبل أن يولد.

وقال: وإياكم وشرب الماء قياماً على أرجلكم فإنه يورث الداء الذي لا دواء له إلا أن يعافي الله عز وجل.

قال مؤلف هذا الكتاب رحمه الله: يعني بالليل،

سائل پرسید: چرا از خرما باید پرهیز کند؟
فرمود: چون پیامبر خدا ﷺ علی علیه السلام را که بیمار شده بودند از خوردن خرما پرهیز دادند.

حدیث (۱۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن جناب فرمودند: پدرم از جدّم، از پدران گرامیشان علیهم السلام نقل کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: نعمت‌هایی را که دارید پیش از آنکه از دست بدهید نیکو از آنها استفاده کنید زیرا آنها از دست خواهند رفت و در قیامت بر صاحبانشان شهادت داده و از بهره‌برداری بد و نادرست آنها شکایت خواهند نمود.

حدیث (۱۳)

و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: سلیمان وقتی در جهاد همراه و مددکار کسی بود که ایمان به حکم شارع نداشته و امر خداوند عزوجل در فئ و غنیمت را نافذ نمی‌داند حتمی و قطعی است که اگر در همان مکان از دنیا برود وی را یاور و معین دشمن ما در حبس حق و تباه نمودن خون ما محسوب کرده و مردنش، مردن جاهلیت که مردن با حال کفر است تلقی می‌گردد.

حدیث (۱۴)

و با همین اسناد نقل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: فرزندان را پیش از تولّد نام نهید و اگر ندانید پس یا دخترند اسم آنها را از اسم‌هایی انتخاب کنید که برای مذکر و مؤنث هر دو می‌گذارند، پس فرزند سقط شده شما بدون این که نامی برایش گذارده باشید روز قیامت که با شما ملاقات کند به پدر می‌گوید: آیا برای من نامی نگذاشتی در حالی که رسول خدا ﷺ نام محسن را برای فرزندش قبل از تولّد گذارد.

و نیز حضرت فرمودند: از آشامیدن آب در حال ایستاده خودداری کنید زیرا مورث مرضی است که دارویی ندارد مگر آنکه خداوند عزوجل شفا دهد.
مؤلف این کتاب (صدوق علیه الرحمه) می‌گوید: مقصود آشامیدن آب در شب

أما النهار فإن شرب الماء من قيام ادر للعروق و أقوى للبدن كما قال الصادق عليه السلام: و قال علي عليه السلام: إذا أَرَادَ أَحَدُكُمْ النُّومَ فَلْيَضَعْ يَدَهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَهُ مِنْ رَقَدَتِهِ أَمْ لَا.

١٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاشَانِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمَعْلَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْخَطَّابِ بْنِ الْفَرَاءِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: شَكَتُ اسَافِلَ الْحَيَاطَانِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ثَقَلِ أَعَالِيهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا يَحْمِلُ بَعْضُكَ بَعْضًا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا أَفَلَتْتَ مِنْ أَحَدِكُمْ كَلِمَةً حَمَقَاءَ يَخَافُ مِنْهَا عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَتَّبِعْهَا بِكَلِمَةٍ تَعْجِبُ مِنْهَا تَحْفَظُ وَتَنْسَى تِلْكَ.

١٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَلَكَانِ هَبْطَا مِنَ السَّمَاءِ فَالْتَقِيَا فِي الْهَوَاءِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ فِيمَا هَبَطْتَ؟

قَالَ: بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى بَحْرِ إِيْلٍ أَحْشُرُ سَمَكَةً إِلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ اشْتَهِيَ عَلَيْهِ سَمَكَةٌ فِي ذَلِكَ الْبَحْرِ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَحْشُرَ إِلَى الصَّيَّادِ سَمَكَةَ الْبَحْرِ حَتَّى يَأْخُذَهَا لَهُ

باب دویست و بیست و دوم ۴۸۹
است اما در روز نوشیدن آب در حال ایستاده بهتر است زیرا امام صادق علیه السلام
فرمود:

در روز ایستاده آب خوردن عروق و رگها را باز و بدن را تقویت می کند.
و نیز علی علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستید بخوابید دست راست را زیر طرف
راست صورت گذارید و بخوابید زیرا نمی دانید آیا از این خواب بیدار می شوید یا
نه.

حدیث (۱۵)

محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن
ابی عبدالله، از علی بن محمد کاشانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از
ابراهیم بن خطاب بن فراء وی مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن
حضرت فرمودند:

قسمت های زیرین دیوارها از سنگینی قسمت های بالا به خداوند متعال
شکایت کردند، حق عزوجل به قسمت های بالا وحی فرمود که بعضی از اجزائ
باید برخی دیگر را بردارد تا سنگینی به آنها فشار نیاورد.
و نیز حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند:

هرگاه کلمه ای ناروا و احمقانه بدون اندیشه از شخصی صادر شد که نفس او را
در مخاطره قرار دهد لازم است به دنبال آن کلمه ای شگفت انگیز بیاورد تا بدین
وسیله کلمه دوم حفظ و اولی فراموش شود.

حدیث (۱۶)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن
معروف، از حسن بن محبوب از علی بن رثاب، از محمد بن قیس ^(۱) نقل کرده که وی
گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: دو فرشته از آسمان به زمین
فرود آمدند در بین هوا با هم برخوردند، یکی از آنها به دیگری گفت: برای چه فرود می آیی؟
گفت: حق عزوجل مرا به طرف دریای اهل ایل فرستاده تا ماهی را صید نموده
و به یکی از جابرین و ستمکاران برسانم چه آنکه وی از خداوند متعال ماهی این
دریا را تقاضا و درخواست نموده از این رو حق جل و علی مرا مأمور ساخت نزد
صیادی که ماهیهای آن دریا را صید می کند رفته و او را به صید ماهی دریای مزبور ترغیب

۱- محمد بن قیس البجلی، کنیه وی ابو عبدالله است، مرحوم علامه در خلاصه فرموده: محمد بن قیس بجلی ثقه
و عین است.

ليبلغ الله عز وجل الكافر غاية مُناه في كفره.

قال الآخر لصاحبه: فقيما بعثت أنت؟

قال: بعثني الله عز وجل في أعجب من الذي بعثك فيه بعثني إلى عبده المؤمن الصائم القائم المعروف دعاؤه و صومه في السماء لا كفي قدره التي طبخها لافطاره؛ ليلبغ الله في المؤمن من الغاية في اختبار إيمانه.

١٧ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن بكر بن صالح الجعفري قال: سمعت موسى بن جعفر عليه السلام و هو يقول: أَدْفَعُوا معالجة الأطباء ما اندفع الداء عنكم فإنه بمنزلة البناء قليله يجرّ إلى كثيره.

١٨ - حدثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن العمري عن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عن آباءه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: يؤمر برجال إلى النار فيقول الله عز وجل جلاله لمالك: قل للنار: لا تحرقي لهم أقداماً فقد كانوا يمشون إلى المساجد ولا تحرق لهم أوجهاً فقد كانوا يسبغون الوضوء ولا تحرقي لهم أيدياً فقد كانوا يرفعوها بالدعاء ولا تحرقي لهم ألسناً فقد كانوا يكثرُونَ تلاوة القرآن، قال: فيقول لهم خازن النار يا أشقياء ما كان حالكم؟ قالوا: كنّا نعمل لغير الله تعالى، فقبل لنا خذوا ثوابكم ممّن عملتم له.

١٩ - حدثنا الحسن بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا أبي عن محمد بن حميم

کرده تا بدین ترتیب حق عزوجل آن جابر و کافر را به منتهای آرزویش برساند.
سپس او به رفیقش گفت: تو برای چه فرستاده شدی؟
گفت: خداوند عزوجل مرا برای امری عجیب تر از آنچه تو را به آن مبعوث نموده
فرستاده، مرا فرستاده به سراغ بنده مؤمنش که روزه دار و قائم اللیل است و دعاء و
روزه اش در آسمان معروف و مشهور می باشد و امر فرموده که دیزی طعامی را که
وی پخته و برای افطارش آماده کرده واژگون نمایم تا بدین وسیله آزمایش نهایی
ایمان از او صورت گرفته باشد.

حدیث (۱۷)

پدرم رحمه الله علیه از سید بن عبدالله، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح
جعفری نقل کرده که وی گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که
می فرمودند:

معالجه و طبابت اطباء را در مورد درد جزئی و کم رها کنید زیرا معالجه به منزله
بناء بوده که اندکش منجر به کثرت می شود.

مترجم گوید: مقصود این است که برای دردهای ناچیز و غیر قابل توجه نزد اطباء
نروید و به آن معالجات خود را مشغول نکنید زیرا شروع در این معالجات موجب
زیادی مرض و احتیاج به داروی زیادتر می باشد.

حدیث (۱۸)

احمد بن محمد از پدرش، از عمرکی، از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش
حضرت موسی بن جعفر از آباء گرامیش علیهم السلام، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روز قیامت امر می شود که مردانی را به دوزخ ببرند
سپس حق عزوجل به مالک که خازن دوزخ است می فرماید به آتش بگو: پاهای
ایشان را نسوزاند زیرا با این قدم ها به مساجد می رفتند و نیز صورتهایشان را نسوزاند
چون آنها را وضوء شاداب می دادند و دستهایشان را هم نسوزاند زیرا برای دعاء آنها
را بلند می کردند و همچنین زبانهایشان را نسوزاند برای این که زیاد با آن تلاوت قرآن
می کردند سپس حضرت فرمودند:

خازن جهنم به آنها می گوید: ای اشقیاء برای چه شما را به دوزخ آورده اند؟
آنها می گویند: ما چون برای غیر خدا کار می کردیم، به ما گفته شد پاداش عملتان
را از کسی که برایش کار کردید بگیرید.

حدیث (۱۹)

حسن بن احمد رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن حمیم نقل کرده که وی

قال: قيل له لا تذمّ النَّاسَ، قال: ما أنا براض عن نفسي فافترع من ذمّها إلى ذمّ غيرها، فإنّ الناس خافوا الله في ذنوب الناس و أتمنّوه على ذنوب أنفسهم.

٢٥ - و بهذا الإسناد عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عبد الحميد عن إبراهيم بن مهزم قال: وجد في زمن وهب بن منبه حجر فيه كتابة بغير العربية فطلب من يقرؤه، فلم يوجد حتّى أتى به ابن منبه وكان صاحب كتب فقراه، فإذا فيه: يا ابن آدم لو رأيت قصّر ما بقي من أجلك لزهدت في طول ما ترجو من أملك ولقل حرصك وطلبك، و رغبت في الزيادة في عملك فإنك إنّما تلقى يومك لو قد زلت قدمك، فلا أنت إلى أهلك تراجع ولا في عملك بزائد، فأعمل ليوم القيامة قبل الحسرة والندامة.

٢٦ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن عمرو عن صالح بن سعيد عن أخيه سهل الحلواني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بينا عيسى بن مريم عليه السلام في سياحته إذ مرّ بقرية فوجد أهلها موتى في الطريق والدور، قال: فقال إنّ هؤلاء ماتوا بسخطة، ولو ماتوا بغيرها تدافنوا.

قال: فقال أصحابه: ودّدنا أنّا عرفنا قصّتهم، فقليل له: نادهم يا روح الله، قال: فقال: يا أهل القرية، فأجابه مجيب منهم لبيك يا روح الله،

گفت: به او گفته شد مذمت مردم را مکن.

وی گفت: من از نفس خود خشنود نیستم لذا از ملامت و مذمت آن فارغ شده و به مذمت مردم پرداخته‌ام؛ زیرا مردم از معاصی و گناهانی که دیگران مرتکب می‌شوند خائف بوده ولی از گناهان خویش در امان می‌باشند و هیچ هراسی ندارند.

حدیث (۲۰)

با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الحمید، از ابراهیم بن مهزم نقل کرده که وی گفت: در زمان وهب بن منبه سنگی یافت شد که در آن به خط غیر عربی عبارتی نوشته بود وهب از کسی که آن خط را بخواند تفحص نمود ولی کسی را نیافت تا بالاخره شخصی را نزد وی آوردند، او صاحب کتب بسیاری بود وقتی سنگ را به او ارائه داده آن را خواند، روی سنگ نوشته بود:

ای فرزند آدم اگر کوتاهی باقیمانده از عمر خود را بداننی قطعاً از درازی آرزوهایت کاسته و نسبت به آنها بی‌رقبت خواهی شد و نیز حرص و خواسته‌ات کم شده بلکه سعی می‌کنی به کردار و عمل خود بیفزایی؛ زیرا وقتی کوتاهی عمر برایت معلوم و محقق بود خواهی دانست که به زودی با روزی ملاقات خواهی کرد که اگر در مدت عمر خود لغزش قدمی از تو سرزده باشد پس از آن روز دیگر به اهل خود مراجعت نخواهی نمود و دیگر به اعمال و کردار خویش نمی‌توانی بیفزایی، بنابراین تا در قید حیات هستی برای روز قیامت عمل نما و پیش از آنکه به حسرت و ندامت گرفتار شوی برای خود ذخیره‌ای فراهم کن.

حدیث (۲۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عمرو، از صالح بن سعید، از برادرش سهل حلوانی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، آن حضرت فرمودند:

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ضمن سیاحت به قریه‌ای رسید که تمام اهالی آن مرده بودند و در کوچه‌ها و خانه‌ها جنازه‌هایشان دیده می‌شد، جناب عیسی علیه السلام دانست که آنها به غضب الهی مرده‌اند زیرا در غیر این صورت دفن می‌شدند، باری اصحاب آن حضرت عرض کردند: دوست داریم حکایت و سرگذشت ایشان را بدانیم.

به حضرتش گفته شد: ای روح الله آنها را صدا بزن.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای اهل قریه، یک نفر از آنها در جواب گفت: بلی یا روح الله

قال ما حالكم و ما قصّتكم؟

قال: أصبحنا في عافية وبتنا في الهاوية.

قال: فقال و ما الهاوية؟

قال: بحار من نار فيها جبال من نار.

قال: و ما بلغ بكم ما أرى؟

قال: حُبّ الدنيا و عبادة الطاغوت.

قال: و ما بلغ من حُبّكم للدنيا؟

قال: حب الصبيّ لأُمّه إذا أقبلت فرح و إذا أدبرت حزن.

قال: و ما بلغ من عبادتكم الطاغوت؟

قال: كانوا إذا أمروا أطعناهم.

قال: فكيف اجبتني أنت من بينهم؟

قال: لأنّهم ملجمون بلُجُم من نار، عليهم ملائكةٌ غِلاظٌ شِدَاد، وإنّي كنتُ فيهم ولم أكن منهم فلَمّا أصابهم العذاب أصابني معهم، فأنا معلقٌ بشجرة أخاف أنْ كُتِبَ في النار.

فقال عيسى عليه السلام لأصحابه: التَّوَمُّ على المزابل و أكل خبز الشعير كثير مع سلامة الدين.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

٢٢ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا الحسن بن عليّ الكوفي

قال: حدّثنا محمّد بن زكريّا الجوهري عن جعفر بن محمّد بن محمّد بن

عمارة عن أبيه قال: سمعت الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام يقول: المؤمن

علويّ؛ لأنّه علا في المعرفة، والمؤمن هاشميّ؛ لأنّه هشم

الضلالة، والمؤمن قرشيّ؛ لأنّه أقر بالشيء المأخوذ عنا،

حضرت فرمود: این چه حالی است و قصّه شما چیست؟
او در جواب گفت: صبح در عافیت و سلامتی بوده و شب در هارویه و گرفتاری افتادیم.

حضرت فرمود: هارویه چیست؟
او گفت: دریایی از آتش که در آن کوههایی از آتش می باشد.
حضرت فرمودند: چه عملی شما را به این روزی که مشاهده می کنم انداخته است؟

او گفت: حُبّ به دنیا و اطاعت و پرستش طاغوت.
حضرت فرمودند: مگر حُبّ شما به دنیا چه مقدار بوده؟
او گفت: همان مقداری که طفل به مادرش محبّت دارد که وقتی مادرش به طرف او می آید و می خواهد او را شیر دهد طفل مسرور و شادمان گشته و وقتی به او پشت می کند و از وی جدا می گردد محزون می شود.

حضرت فرمود: چقدر عبادت و اطاعت طاغوت را می کردید؟
او گفت: هر وقت امر می کردند ما اطاعتشان را می نمودیم.
حضرت فرمود: از بین این همه چطور تو فقط جواب مرا دادی؟
او گفت: زیرا سایرین لجام هایی از آتش بر دهانشان هست، فرشتگان درشت و سختی بر آنها موکل بوده که نمی توانند سخن بگویند و من اگرچه در میان ایشان هستم ولی از آنها نیستم منتهی وقتی عذاب بر ایشان نازل شد من را هم که در بین آنها بودم شامل گشت ولی من به درختی آویزان شده ام که می ترسم از آن در آتش واژگون گردم.

جناب عیسی علیه السلام به اصحابش فرمود: در مزبله ها و خاکدان ها خوابیدن و نان جو تناول نمودن خیلی نعمت است به شرطی که با سلامتی دین همراه باشد.

حدیث (۲۲)

احمد بن الحسن قطّان، از حسن بن علی کوفی از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن محمد غماره، از پدرش، وی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

مؤمن علوی است، زیرا در معرفت مقام عالی و بلندی دارد.
مؤمن هاشمی است، زیرا ضلالت و گمراهی را شکست می دهد.
مؤمن قرشی است، زیرا به شیئی که از ما اخذ شده اقرار دارد.

والمؤمن عجمي؛ لأنه استعجم عليه أبواب الشر، والمؤمن عربي؛ لأن نبيّه ﷺ عربي وكتابه المنزل بلسان عربي مبين، والمؤمن نبطي؛ لأنه استنبط العلم، والمؤمن مهاجري؛ لأنه هجر السيئات.

والمؤمن أنصاري؛ لأنه نصر رسوله وأهل بيت رسول الله، والمؤمن مجاهد لأنه يجاهد أعداء الله تعالى في دولة الباطل بالتقية وفي دولة الحق بالسيف.

٢٣ - وحدثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن اسحاق المذكر النيسابوري بنيسابور قال: سمعت عبد الرحمن بن محمد بن محمود يقول: سمعت إبراهيم بن محمد بن سفيان يقول: إنما كانت عداوة أحمد بن حنبل مع علي بن أبي طالب عليه السلام أن جدّه ذا الثدية الذي قتله علي بن أبي طالب يوم النهروان كان رئيس الخوارج.

٢٤ - حدثنا أبو سعيد أنه سمع هذه الحكاية من إبراهيم بن محمد بن سفيان بعينها.

٢٥ - حدثنا أبو سعيد محمد بن الفضل قال: حدثنا عبد الرحمن بن محمد بن محمود قال: سمعت محمد بن أحمد بن يعقوب الجوزجاني قاضي هراة يقول: سمعت محمد بن فورك الهروي يقول: سمعت علي بن حشرم يقول: كنت في مجلس أحمد بن حنبل فجرى ذكر علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: لا يكون الرجل مجرمًا حتى يبغض عليًا قليلًا، قال علي بن حشرم: فقلت: لا يكون الرجل مجرمًا يحب كثيرًا وفي غير هذه الحكاية قال علي بن حشرم: فضربوني وطرّدوني من المجلس.

٢٦ - حدثنا الحسين بن يحيى البجلي قال: حدثنا أبي عن ابن عوانة عن عطاء بن السائب قال: حدثني ابن عباد بن

مؤمن عجمی است، زیرا ابواب شرّ بر او بسته است.
مؤمن عربی است، زیرا پیامبرش ﷺ عربی بوده و کتابش به زبان عربی آشکار می‌باشد.

مؤمن نبطی است، زیرا علم را درک نموده و فهمیده است.
مؤمن مهاجری است، زیرا از گناهان و زشتی‌ها دوری گزیده است.
مؤمن انصاری است، زیرا رسول و اهل بیت او را نصر و یاری کرده است.
مؤمن مجاهد است زیرا با دشمنان خدا جهاد می‌کند به این نحو که در زمان دولت باطل تقیّه نموده و در عصر دولت حقّه با شمشیر با آنها کارزار می‌نماید.

حدیث (۲۳)

ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق مذكر نیشاپوری می‌گوید: از عبدالرحمن بن محمد بن محمود نقل شده که می‌گوید: از ابراهیم بن محمد بن سفیان شنیدم که می‌گفت: مخاصمه احمد بن حنبل با حضرت علی بن ابیطالب به خاطر این بود که جدّ وی یعنی ذوالثدیّه را که رئیس خوارج بود علی علیه السلام در روز نهر روان کشت.

حدیث (۲۴)

ابوسعید برای ما نقل کرد که این حکایت را از ابراهیم بن محمد بن سفیان عیناً شنیده است.

حدیث (۲۵)

ابوسعید محمد بن فضل از عبدالرحمن بن محمد بن محمود نقل کرده که وی گفت: از محمد بن احمد بن یعقوب جوزجانی قاضی هرات شنیدم که می‌گفت: از محمد بن فورک هروی شنیدم که می‌گفت: از علی بن حشرم شنیدم که می‌گفت: در مجلس احمد بن حنبل بودم ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام به میان آمد، احمد بن حنبل گفت: شخص مجرم و گناهکار نیست مگر وقتی که بغض و عداوتش نسبت به علی کم باشد.

علی بن حشرم می‌گوید من گفتم: شخص مجرم و گناهکار نیست اگر نسبت به علی علیه السلام حبّ زیاد داشته باشد.

البته در غیر این حکایت علی بن حشرم گفته: مرا کتک زدند و از مجلس بیرون کردند.

حدیث (۲۶)

حسین بن یحیی بجلی از پدرش از ابن عوانه، از عطاء بن سائب از ابن عباد بن

الصّامت قال: حدّثني أبي عن جدّي قال: إذا رأيت رجلاً من الأنصار يبنض عليّ بن أبي طالب فأعلم أنّ أصله يهوديّ.

٢٧- حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق و عليّ بن محمد بن الحسن المعروف بابن مقبرة القزويني قالا: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن الحكم، قال: حدّثنا بشر بن غياث قال: حدّثنا أبو يوسف قال: حدّثنا ابن أبي ليلى عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله ﷺ قال: صلاة الليل مثني مثني فإذا خفت الصبح فأوتر بواحدة إنّ الله تعالى يحبّ الوتر؛ لأنّه واحد.

٢٨- أخبرني أبو الحسن طاهر بن محمد بن يونس الفقيه قال: حدّثنا محمد بن عثمان الهروي قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن تميم قال: حدّثنا محمد بن عبيدة قال: حدّثنا محمد بن حميدة الرازي قال: حدّثنا محمد بن عيسى عن عبد الله بن يزيد عن أبي الدرداء قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إنّ الله عزّ وجلّ يجمع العلماء يوم القيامة ويقول لهم: لم أضع نوري و حكمتي في صدوركم إلّا وأنا أريد بكم خير الدنيا والآخرة، اذهبوا فقد غفرت لكم على ما كان منكم.

٢٩- حدّثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدّثنا الحسن بن عليّ السكري قال: حدّثنا محمد بن زكريّا الجوهري قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن أبيه قال: قال الصادق جعفر بن محمد ﷺ: مطلوبات الناس في الدنيا الفانية أربعة: الغنى والدعة و قلة الاهتمام والعزّ، فأما الغنى فموجود في القناعة، فمن طلبه في كثرة المال لم يجده، و أمّا الدعة فموجودة في خفة المحمل، فمن طلبها في ثقله لم يجدها، و أمّا قلة الاهتمام فموجودة في قلة الشغل فمن طلبها مع كثرتّه لم يجدها، و أمّا العزّ فموجود في خدمة الخالق، فمن طلبه في خدمة المخلوق لم يجده.

صامت از پدرش از جدش، وی گفت:

هرگاه دیدید که مردی از انصار بغض علی بن ابی طالب علیه السلام را به دل دارد بدانید اصلش یهودی است.

حدیث (۲۷)

علی بن عبدالله و زقاق و علی بن محمد الحسن معرف به ابن مقبره قزوینی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حکم، از بشر بن غیاث، از ابویوسف از ابن ابی لیلی، از نافع، از ابن عمر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند:

نماز شب دو رکعت، دو رکعت است و اگر وقت ضیق بود و بیم داشتی که صبح طالع شود فقط یک رکعت و ترا بخوان، خداوند متعال و ترا دوست دارد زیرا خودش و ترا واحد می باشد.

حدیث (۲۸)

ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس فقیه از محمد بن عثمان هروی از ابوحامد احمد بن تمیم از محمد بن عبیده از محمد بن حمیده رازی از محمد بن عیسی، از عبدالله بن یزید، از ابی الدرداء نقل کرده که وی گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: خداوند عزوجل روز قیامت علماء را جمع نموده و به ایشان می فرماید:

نور و حکمت خود را در سینه های شما قرار ندادم مگر آنکه خیر دنیا و آخرت را از آن قصد نمودم، بروید، تمام شما را آمرزیدم.

حدیث (۲۹)

احمد بن حسن قطان از حسن بن علی سکری از محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده که وی گفت: حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: خواسته های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است: بی نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزت.

اما بی نیازی در قناعت است، هرکس آنرا در کثرت مال طلب کند نخواهد یافت و اما آسایش در سبک باری است، هرکس بار خود را سنگین کند آنرا نخواهد یافت و اما فراغت خاطر در کمی مشاغل است، هرکس آنرا در کثرت مشاغل بجوید نیابدش.

و اما عزت در فرمانبرداری و اطاعت از خالق است، هرکس آنرا در خدمت مردم بجوید نیابدش.

٣٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْكَدَرَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَثْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عِبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ نَاصِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: قَالَ سَلْمَانُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، فَمَنْ وَصِيُّكَ؟

قال: فسكت عني، فلما كان بعد غد رأيته من بعيد، فقال: يا سلمان. قلت: لبيك واسرعت اليه.

فقال: تعلم من كان وصي موسى قلت: يوشع بن نون، ثم قال: ذاك لأنه يومئذ خيرهم وأعلمهم ثم قال: وإني أشهد اليوم أن علياً خيرهم وأفضلهم وهو وليي ووصيي ووارثي.

٣١ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعُلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَفَنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ وَكَانَتْ مَهَاجِرَةً مُبَايَعَةً بِالرُّوحَاءِ مُقَابِلَ حَمَّامِ أَبِي قَطِيعَةَ قَالَ: وَكَفَّنَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَمِيصِهِ وَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا وَتَمَرَّغَ فِي لَحْدِهَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّ أَبِي هَلَكَ وَأَنَا صَغِيرٌ فَأَخَذْتَنِي هِيَ وَزَوْجَهَا فَكَانَا يَوْسَعَانِ عَلَيَّ وَيُؤْثِرَانِي عَلَى أَوْلَادِهِمَا فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَوْسَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا قَبْرَهَا.

٣٢ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعُلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي عَنْ يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ

حدیث (۳۰)

عبداللہ بن محمد بن عبدالوہاب از منصور بن عبداللہ بن ابراہیم اصفہانی، از علی بن عبداللہ اسکندرانی از سعد بن عثمان، از محمد بن ابی القاسم، از عباد بن یعقوب از علی بن ہاشم، ناصح بن عبداللہ اسکندرانی از سماک بن حرب، از ابی سعید خدری، وی گفت: سلمان فارسی محضر مبارک پیامبر اکرم ﷺ عرض نمود: ای پیامبر خدا، هر پیامبری وصی دارد وصی شما کیست؟ سلمان می گوید: پیامبر جواب مرا ندادند، فردا که مرا از دور دیدند فرمودند: ای سلمان.

عرض کردم: بلی و به سرعت خود را به آن حضرت رساندم.
حضرت فرمودند: آیا می دانی وصی حضرت موسی چه کسی بود؟
عرض کردم: یوشع بن نون.

حضرت فرمودند: یوشع به خاطر این که بهترین امت و داناترین آنها بود وصی جناب موسی علیہ السلام شد و من امروز شهادت می دهم که علی علیہ السلام بهترین امت و برترین آنها است و او ولی و وصی و وارث من می باشد.

حدیث (۳۱)

حسن بن محمد بن یحیی علوی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: جدّم از بکر بن عبدالوہاب از عیسی بن عبداللہ، از پدرش، از جدّش نقل کرده که گفت:
رسول خدا ﷺ فاطمه بنت اسد بن ہاشم را دفن نمودند، این بانو از مهاجرین بوده و در روجاء^(۱) مقابل حتمّ ابوقطیعه با رسول خدا بیعت نمود باری حضرت رسول خدا ﷺ آن مخدره را در پیراهن خود کفن نمودند و در قبرش داخل شده و در لحدش خوابیدند.

محضر مبارکش عرض شد که سبب این همه لطف و عنایت چیست؟
حضرت فرمودند: پدرم که از دنیا رفت من طفلی صغیر بودم و این بانو و همسرش مرا تحت تکفل خود گرفته و بسیار مرا در توسعه و فراخی نهادند حتی مرا بر فرزندانشان مقدّم می کردند لذا دوست دارم که حق تبارک و تعالی با خوابیدن من در قبرش، قبر را برای او فراخ نموده و توسعه دهد.

حدیث (۳۲)

حسن بن محمد بن یحیی علوی علیہ السلام می گوید: جدّم از یعقوب، از ابن ابی عمیر، از

۱. روجاء به گفته حمیری در مرصداالاطلاع در چهل میلی شهر مدینه واقع است.

عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن فاطمة بنت أسد بن هاشم أوصت رسول الله صلى الله عليه وآله فقيل وصيتها فقالت: يا رسول الله إني أردت أن اعتق جاريتي هذه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما قدمت من خير فستجدينه، فلما ماتت رضوان الله عليها نزع رسول الله صلى الله عليه وآله قميصه، قال: كفنوها فيه واضطجع في لحدها فقال: أما قميصي فأمان لها يوم القيامة، وأما اضطجاعي في قبرها فليوسع الله عليها.

٣٣ - حدثنا الحسين بن يحيى بن ضريس البجلي قال: حدثنا أبو جعفر عمارة السكوني السرياني قال: حدثنا إبراهيم بن عاصم بقزوين قال: حدثنا عبد الله بن هارون الكرخي قال: حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبد الله بن يزيد بن سلام بن عبد الله مولى رسول الله قال: حدثني أبي عبد الله بن يزيد قال: حدثني يزيد بن سلام أنه سأل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له:

لِمَ سُمِّيَ الفرقان فرقاناً؟ قال: لأنه متفرق الآيات والصور أنزلت في غير الألواح وغيره من الصحف والتوراة والإنجيل والزبور نزلت كلها جملةً في الألواح والورق.

قال: فما بال الشمس والقمر لا يستويان في الضوء والنور؟

قال: لما خلقهما الله عز وجل أطاعا ولم يعصيا شيئاً فأمر الله تعالى جبرئيل عليه السلام أن يمحو ضوء القمر فمحاه فأثر المحو في القمر خطوطاً سوداء ولو أن القمر ترك على حاله بمنزلة الشمس ولم يمح لماعرف الليل من النهار ولا النهار من الليل ولا علم الصائم كم يصوم ولا عرف الناس عدد السنين، وذلك قول الله عز وجل:

عبداللہ بن سنان، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده کہ آن حضرت فرمودند: حضرت فاطمہ بنت اسد بن ہاشم وصیت نمود بہ رسول خدا ﷺ، و حضرت نبی اکرم ﷺ نیز وصیت آن بانو را پذیرفتند. آن مخدرہ عرضہ داشت: یا رسول اللہ می خواہم کنیزم را آزاد کنم. رسول خدا ﷺ فرمودند: ہر عمل خیری را کہ پیش فرستی پاداش آن را خواہی یافت.

باری پس از آنکہ علیامخدرہ فاطمہ بنت اسد رضوان اللہ علیہا از دنیا رفت رسول خدا ﷺ پیراہن خود را از بدن درآورده و بہ حاضرین فرمودند: آن بانو را در آن کفن کنید و خود آن حضرت در لحد قبرش خوابیدہ و بعد فرمودند: اما پیراہن من برای آن خانم امان است در روز قیامت و اما خوابیدنم در قبرش، بہ واسطہ آن حق عزوجل قبرش را توسعہ می دہد.

حدیث (۳۳)

حسین بن یحیی بن ضریس بجلی از ابو جعفر عمارۃ سکونی سریانی از ابراہیم بن عاصم در قزوین، از عبداللہ بن ہارون کرخی از ابو جعفر احمد بن عبداللہ بن یزید بن سلام بن عبداللہ آزاد کردہ رسول خدا ﷺ از ابی عبداللہ بن یزید از یزید بن سلام نقل کردہ کہ وی از رسول خدا سوال کرد و محضر مبارکش عرض نمود:

برای چہ بہ قرآن فرقان می گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا آیات و سورہ ہایش متفرق و پراکنده بودہ و وقتی نازل شد جملگی در الواح یکجا نبودند ولی غیر قرآن یعنی صحف و تورات و انجیل و زبور کہ کتابہای آسمانی هستند تمامشان یکجا در الواح و اوراق نازل شدہ اند.

سپس سائل پرسید: چرا خورشید و ماہ در شعاع و نور با ہم مساوی نیستند؟ حضرت فرمودند: وقتی حق تعالی این دو را آفرید، ہر دو اطاعت باری تعالی را نمودہ و کوچکترین عصیان نمی نمودند، پس حق عزوجل بہ جبرئیل امر فرمود کہ شعاع و نور ماہ را محو و نابود کند، جبرئیل فرمان حق تعالی را اجراء نمود و نور ماہ را محو کرد و اثر این محو خطوط سیاہی است کہ در صفحہ ماہ نمایان می باشد. قابل توجہ است اگر ماہ بہ حال خود واگذارہ می شد همچون خورشید نور از آن محو نمی گشت شب از روز و روز از شب ممتاز و مشخص نبود چنانچہ بر روزہ داران معلوم نبود کہ چہ مقدار از زمان باید امساک و خودداری نمایند و نیز مردم تعداد سالہا را نمی دانستند و بہ همین معنا اشارہ دارد فرمودہ حق تعالی در قرآن شریف:

(و جعلنا الليل والنهار آيتين فحونا آية الليل و جعلنا آية النهار مبصرة لتبتغوا فضلاً من ربكم ولتعلموا عدد السنين والحساب) (١).

قال: صدقت يا محمد، فأخبرني لم سمي الليل ليلاً؟

قال: لأنه يلايل الرجال من النساء جعله الله عز وجل ألفه و لباساً و ذلك قول الله تعالى: (و جعلنا الليل لباساً و جعلنا النهار معاشاً) (٢) قال: صدقت يا محمد، فما بال النجوم تستبين صغاراً و كباراً و مقدارها سواء؟ قال: لأنّ بينها و بين السماء الدنيا بحراً يضرب الريح أمواجها فلذلك تستبين صغاراً و كباراً و مقدار النجوم كلّها سواء قال: فأخبرني عن الدنيا لم سميت الدنيا؟

قال: الدنيا دنيّة خلقت من دون الآخرة ولو خلقت مع الآخرة لم يفن أهلها كما لا يفنى أهل الآخرة.

قال: فأخبرني عن القيامة لم سميت القيامة؟

قال: لأنّ فيها قيام الخلق للحساب.

قال: فأخبرني لم سميت الآخرة آخرة؟

قال: لأنها متأخرة تجيء من بعد الدنيا لا توصف سنينها ولا تحصى أيامها ولا يموت سكانها.

قال: صدقت يا محمد أخبرني عن أوّل يوم خلق الله عز وجل؟

باب دویست و بیست و دوم ۵۰۵
و جعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصرة لتبتغوا
فضلاً من ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب (ما شب و روز را دو نشانه قدرت
خود قرار دادیم آنگاه از روشنی ماه کاستیم و خورشید و آیه روز را همیشه تابان
ساختیم تا شما در روز، روزی حلال از خدا بخواهید و نیز تا آنکه شمار سالها و
حساب اوقات را بدانید...)

سائل گفت: ای محمد راست گفתי، اکنون مرا خبر بده چرا لیل (شب) را لیل
می‌گویند؟

حضرت فرمودند: برای این‌که در این برهه از زمان مردان با زنان تماس و انس
گرفته همان‌طوری که لباس به بدن تماس پیدا می‌کند، خداوند عزوجل شب را الفت
و لباس قرار داده چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید:
و جعلنا اللیل لباساً و جعلنا النهار معاشاً (ما شب را لباس و روز را معاش شما
قرار دادیم).

سائل عرضه داشت: راست گفתי ای محمد، اینک بفرمایید: با این‌که مقدار و
اندازه ستارگان با هم مساوی است با این حال چرا کوچک و بزرگ به چشم می‌آیند؟
حضرت فرمودند: زیرا بین کواکب و آسمان دنیا دریایی است که باد وقتی
می‌وزد به سطح این دریا که می‌خورد امواج پدید آمده و چون موج‌ها بزرگ و
کوچک هستند قهراً ستارگان که از فراسوی این امواج دیده می‌شوند به حسب
بزرگی و کوچکی امواج متفاوت به نظر می‌آیند.
سائل پرسید: چرا دنیا را دنیا می‌گویند؟

حضرت فرمودند: دنیا پست است و از آخرت نازل تر آفریده شده و اگر در عرض
و مقارن آن می‌بود اهل آن فانی نمی‌شدند همان‌طوری که اهل آخرت فانی
نمی‌گردند.

سائل پرسید: چرا قیامت را قیامت می‌گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن روز مخلوقات برای حساب می‌ایستند.

سائل پرسید: چرا آخرت را آخرت می‌گویند؟

حضرت فرمودند: برای این‌که بعد از دنیا می‌آید و سالهای توصیف نشده و
ایامش شمارش نگشته و سگانش هرگز نمی‌میرند.

سائل گفت: ای محمد راست گفתי اکنون بفرمایید: اولین روزی که حق تعالی
مخلوقات را آفرید چه روزی بود؟

قال: يوم الأحد.

قال: ولِمَ سُمِّيَ يوم الأحد؟

قال: لأنه واحد محدود.

قال: فالاثنين؟

قال: هو اليوم الثاني من الدنيا.

قال: والثلاثاء؟

قال: الثالث من الدنيا.

قال: فالاربعاء؟

قال: اليوم الرابع من الدنيا.

قال: فالخميس؟

قال: هو يوم خامس من الدنيا و هو يوم أنيس لعن فيه إبليس و رفع فيه إدريس عليه السلام.

قال: فالجمعة و هو يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود و هو شاهد و مشهود.

قال: فالسبت؟

قال: يوم مسبوت و ذلك قوله عز وجل في القرآن: (ولقد خلقنا السموات والأرض و ما بينهما في ستة أيام) ^(١) فمن الأحد إلى يوم الجمعة ستة أيام، والسبت معطل.

قال: صدقت يا رسول الله، فأخبرني عن آدم لِمَ سُمِّيَ آدم؟

قال: لأنه خُلِقَ من طين الأرض و أديمها.

قال: فأدم خلق من الطين كله أو طين واحد؟ قال: بل من الطين كله، ولو خلق من طين واحد لَمَّا عرف الناس بعضهم بعضاً و كانوا على صورة واحدة.

قال: فلهم في الدنيا مثل؟

قال: التراب فيه أبيض و فيه أخضر و فيه أشقر و فيه أغبر و فيه أحمر و فيه أزرق و فيه عذب و فيه ملح

حضرت فرمودند: روز یکشنبه بود.

سائل عرض کرد: چرا آن را یکشنبه می گویند؟

حضرت فرمود: چون یکی است و محدود می باشد و قبل از آن روزی نبوده.

سائل عرض کرد: دوشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز دوم دنیا.

عرضه داشت: سه شنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز سوم دنیا.

عرضه داشت: چهارشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز چهارم دنیا.

عرضه داشت: پنجشنبه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روز پنجم دنیا بوده و آن روزی است که انسان با آن انس و

الفت دارد در آن روز ابلیس از درگاه خدا رانده شد و ادریس علیه السلام ترفیع مقام پیدا نمود.

عرض کرد: جمعه چه روزی است؟

حضرت فرمودند: روزی است که در آن مردم جمع شده و آن روز شاهد و

مشهود هر دو می باشد.

عرض کرد: روز سبت چه روزی است؟

حضرت فرمود: روزی است که در آن عمل و فعلی صورت نگرفته و معطل

گذاشته شده است و کلام حق عزوجل در قرآن شریف اشاره به همین معنا دارد:

سائل عرض کرد: آیا آدم از تمام و گُل گِل ها آفریده شده یا از یک گِل خلق

گردیده؟

حضرت فرمودند: از تمام گل ها، زیرا اگر از یک گِل آفریده شده بود برخی از

مردم بعضی دیگر را نمی شناختند و از این گذشته باید تمام به یک صورت و یک

منظر می بودند.

سائل عرضه داشت: بنابراین باید در دنیا مواد و اجسامی بوده که مماثل مردم

باشند؟

حضرت فرمودند: خاک از نظر رنگ و طعم و جنس انواع و اقسامی دارد.

اما از حیث رنگ: اقسام خاک از جهت رنگ به ین شرح است:

سفید، سبز، سرخ و سفید، کدر و خاکی، قرمز، کبود

و اما از نظر طعم: برخی از خاکها شیرین و بعضی شور می باشند.

وفيه خشن وفيه لين وفيه أصهب فلذلك صار الناس فيهم لين وفيهم خشن وفيهم أبيض وفيهم أصفر وأحمر وأصهب وأسود على ألوان التراب.

قال: فأخبرني عن آدم خلق من حواء أم خلقت حواء من آدم؟

قال: بل حواء خلقت من آدم ولو كان آدم خلق من حواء لكان الطلاق بيد النساء، ولم يكن بيد الرجال.

قال: فمن كُله خلقت أم من بعضه؟

قال: بل من بعضه، ولو خلقت من كُله لجاز القصاص في النساء كما يجوز في الرجال.

قال: فمن ظاهره أو باطنه؟

قال: بل من باطنه ولو خلقت من ظاهره لانكشف النساء كما ينكشف الرجال، فلذلك صارت النساء مستترات، قال: فمن يمينه أو شماله، قال: بل من شماله ولو خلقت من يمينه لكان للأنثى كحظ الذكر من الميراث، فلذلك صار للأنثى سهم وللذكر سهمان، وشهادة امرأتين مثل شهادة رجل واحد.

قال: فمن أين خلقت؟

قال: من الطينة التي فضلت من ضلعه الأيسر.

قال: صدقت يا محمد فأخبرني عن الوادي المقدس، لِمَ سُمِّي المقدس؟

قال: لأنه قُدِّس فيه الأرواح وأصطفيت فيه الملائكة وكَلَّمَ اللَّهُ عزَّ وجلَّ موسى تكليماً.

قال: فَلِمَ سُمِّيَت الجنة جنة؟

قال: لأنها جَنِينَةٌ خيرةٌ نقيّةٌ وعند الله تعالى ذكره مرضية.

و اما از جهت جنس: دسته‌ای از خاک‌ها زیر و بخشی از آنها نرم هستند.
باری خاکی که جناب آدم از آن آفریده شده چون این انواع و اقسام در آن
می‌باشد لاجرم مردم نیز مثل آن خاک اقسام و انحایی دارند فلذا در بین آنها برخی
نرم و بعضی خشن، دسته‌ای سفید و گروهی زرد و سرخ و جماعتی سرخ و سفید و
پاره‌ای سیاه می‌باشند همان‌طوری که خاک با این الوان و رنگها دیده می‌شود.

سائل عرض کرد: بیان فرمایید آیا آدم از حواء، خلق شده یا حواء از آدم؟
حضرت فرمودند: حواء از آدم آفریده شده و اگر آدم از حواء آفریده شده بود
می‌باید طلاق در دست زنان باشد نه مردان.

سائل عرضه داشت: آیا حواء از تمام آدم خلق شده یا از بعضش؟
حضرت فرمودند: از بعضش خلق شده و اگر از تمامش آفریده شده بود می‌باید
قصاص در زنان همچون قصاص در مردان جایز باشد.

سائل عرض کرد: آی حواء از ظاهر آدم خلق شده یا از باطنش؟
حضرت فرمودند: از باطنش و اگر از ظاهر او آفریده شده بود می‌باید زنان
همچون مردان بدون پوشش باشند و به همین خاطر است که طائفه نسوان باید
مستور و پوشیده باشند.

سائل عرض کرد: از راست آدم آفریده شد یا از قسمت چپش؟
حضرت فرمودند: از قسمت چپ آدم خلق شد و اگر از سمت راست او آفریده
شده بود بایستی اناث از نظر حظّ ارثی با ذکور مساوی باشند و به همین خاطر است
که برای اناث یک سهم و برای ذکور دو سهم خدا قرار داده است و نیز شهادت دو
زن مثل شهادت یک مرد منظور قرار داده شده است.

سائل عرض کرد: از کجای قسمت چپ آدم خلق شده است؟
حضرت فرمودند: از گِل زیادی دنده چپ.
سائل عرضه داشت: ای محمد راست و درست فرمودی، اینک بفرمایید برای
چه به وادی مقدّس، مقدّس می‌گویند؟

حضرت فرمودند: زیرا در آن وادی ارواح تقدیس و تنزیه شده و فرشتگان را به
صف کشیده‌اند و حق عزّوجلّ با جناب موسی علیه السلام تکلم فرموده است.

سائل عرض کرد: چرا جَنّت (بهشت) را جَنّت خوانده‌اند؟
حضرت فرمودند: زیرا مستور و پنهان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه
بوده و نزد خدا ذکرش و یادش مطلوب و مرضی است.

٣٤- أخبرنا أبو الحسن محمد بن هارون الريحاني قال: حدثنا معاذ بن المثنى العنبري قال: حدثنا عبد الله بن أسماء قال: جويرة بن سفيان عن المنصور عن أبي وائل عن وهب قال:

وجدت في بعض كتب الله تعالى إن ذوالقرنين لما فرغ من عمل السد انطلق على وجهه فبينما هو يسير في جنوده إذ مرّ على شيخ يصلي فوقف عليه بجنوده حتى انصرف من صلاته فقال له ذوالقرنين: كيف لم يروعك ما حضرك من الجنود؟

قال: كنت أناجي من هو أكثر جنوداً منك وأشدّ سلطاناً وأشدّ قوّة ولو صرفت وجهي إليك لم أدرك حاجتي قبله.

فقال له ذوالقرنين: هل لك في أن تنطلق معي فأواسيك بنفسي وأستعين بك على بعض أمري؟

قال: نعم ان ضمنت لي أربع خصال: نعيماً لا يزول وصحة لا سقم فيها وشباباً لا هرم فيه وحياة لا موت فيها.

فقال له ذوالقرنين: وأي مخلوق يقدر على هذه الخصال؟

فقال الشيخ فأنني مع من يقدر عليها ويملكها وإياك، ثم مرّ برجل عالم، فقال لذي القرنين أخبرني عن شيئين منذ خلقهما الله تعالى قائمين وعن شيئين جاريتين وشيئين مختلفين وشيئين متباغضين

قال له ذوالقرنين: أما الشيطان القائم فالسماوات والأرض وأما الشيطان الجاريان فالشمس والقمر، وأما الشيطان المختلفان فالليل والنهار، وأما الشيطان المتباغضان فالموت والحياة.

فقال: انطلق فأنك عالم

حدیث (۳۴)

ابوالحسن محمد بن هارون ریحانی می گوید: معاذ بن مثنیٰ عنبری از عبدالله بن اسماء از جویریة بن سفیان، از منصور، از ابی وائل، از وهب نقل کرده که وی گفت: در برخی از کتابهای آسمانی دیدم که ذوالقرنین وقتی از ساختن سد فارغ شد خوشحال و مسرور گردید، وی همواره و پیوسته در بین لشگریانش به اطراف و بلاد سیر و حرکت می نمود در بین این سفرهایش به پیرمردی برخورد نمود که مشغول نماز بود، وی با لشگریان ایستادند تا وی از نماز فارغ شد، پس از آن ذوالقرنین به او گفت: چطور از این همه لشگر که در اینجا حاضر شدند وحشت نکردی و همچنان سرگرم نماز بودی؟

پیرمرد گفت: با کسی مناجات می کردم که عساکر و لشگریانش از تو بیشتر و نیرو و سلطنتش از تو زیادتر می باشد و اگر از او منصرف و به تو توجه می کردم حاجت خود را از او نگرفته بودم.

ذوالقرنین گفت: آیا همراه من می آیی تا هم من به تو یاری نمایم و هم تو در برخی از کارها ناصر و یاور من باشی؟

پیرمرد گفت: اگر ضمانت چهار چیز را بپذیری البته همراهت خواهم آمد و آنها عبارتند از:

نعمتی که زائل نشود، سلامتی که در آن بیماری نباشد، جوانی که به پیری نگراید و زندگانی که مرگ نداشته باشد.

ذوالقرنین گفت: کدام مخلوقی است که بر این چهار چیز قدرت داشته باشد؟! پیرمرد گفت: من اکنون با کسی هستم که بر آنها قادر بوده و مالک آنها و تو نیز می باشی.

ذوالقرنین از آن پیرمرد گذشت و به عالم دانشمندی رسید، آن عالم به ذوالقرنین گفت: مرا خبر ده از دو چیزی که از بدو آفرینش قایم و سرپا بوده اند و دو چیزی که جاری و ساری هستند و دو چیزی که با هم مختلفند و دو چیزی که نسبت به یکدیگر متباغض و متناقض می باشند؟

ذوالقرنین گفت: اما آن دو چیزی که سرپا و قائمند عبارتند از آسمان و زمین و آن دو چیزی که جاری و ساری هستند بخورشید و ماه بوده و آن دو چیز مختلف عبارتند از شب و روز و آن دو چیز متباغض و متناقض مرگ و زندگی می باشند. آن دانشمند گفت: برو که تو عالم هستی.

فانطلق ذوالقرنين يسير في البلاد حتى مرّ بشيخ يقلّب جماجم الموتى فوق عليه بجنوده فقال له: أخبرني أيّها الشيخ لأيّ علة تقلّب هذه الجماجم؟

قال: لأعرّف الشريف من الوضيع والغني من الفقير فما عرفت وائي أقلبها منذ عشرين سنة فانطلق ذوالقرنين وتركه وقال: ما عثيت بهذا أحداً غيري فبينما هو يسير إذ وقع على الأمة العادلة الذين هم قوم موسى الذين يهدون بالحق وبه يعدلون، فلما رآهم قال لهم: أيّها القوم أخبروني بخبركم فائي قد دزّت الأرض شرقها وغربها برّها وبحرها، سهلها وجبّلها، نورها وظلمتها فلم الت مثلكم فأخبروني ما بال قبور موتاكم على أبواب بيوتكم، قالوا: فعلنا ذلك لئلا ننسى الموت ولا يخرج ذكره من قلوبنا،

قال: فما بال بيوتكم ليس عليها أبواب؟

قالوا: ليس فينا لص ولا ظنين وليس فينا إلا أمين.

قال: فما بالكم ليس عليكم امراء؟

قالوا: لا نحتاج.

قال: فما بالكم ليس فيكم ملوك؟

قالوا: لا نتكاثر.

قال: فما بالكم لا تتفاضلون ولا تتفاوتون؟

قالوا: من قبل إنّنا متواسون متراحمون.

قال: فما بالكم لا تتنازعون ولا تختلفون؟

قالوا: من قبل ألفة قلوبنا وصلاح ذات بيننا.

قال: فما بالكم لا تتسابقون ولا تتقاتلون؟

قالوا: من قبل أنّا غلبنا طبائعنا بالعزم وسننا أنفسنا بالحكم.

ذوالقرنین از آن مرد نیز گذشت و پیوسته در شهرها و قصبات سیر می کرد تا به پیرمردی رسید که جمجمه مردگان را زیر و زیر می کرد، ذوالقرنین با لشگریان بالای سر او ایستاده و به او گفت: ای پیرمرد برای چه این جمجمه ها را زیر و زیر می کنی؟ پیرمرد گفت: برای این که افراد شریف را از پست و ثروتمند را از فقیر بشناسم ولی نتوانستم آنها را از هم جدا کنم و من بیست سال است که به این کار مبادرت می ورزم تاکنون به مقصود و منظور خود نرسیده ام، ذوالقرنین از او جدا شد و وی را رها کرد و گفت: منظورت از این کلام فقط من بوده و دیگری را قصد نداری سپس به سیر و حرکتش ادامه داد و در اثناء به امت عاده که قوم موسی علیه السلام بودند برخورد نمود، آنها خلق را به حق خوانده و به راستی و درستی عدل می نمودند ذوالقرنین وقتی ایشان را دید به آنها گفت: مرا از حال خود آگاه کنید زیرا تمام کره زمین، شرق و غرب، خشکی و دریا، سرزمین های مسطح و هموار و کوهستانی مناطق روشن و تاریک آن را سیر کرده و گشته ام با هیچ قوم و گروهی که مثل شما باشند مواجه نشده ام، اکنون مایلم بگویم چرا قبور مردگان خود را در آستانه منازل خود قرار داده اید؟

گفتند: این کار را کرده ایم تا مرگ را فراموش نکرده و یادش از دلهایمان نرود. ذوالقرنین گفت: چرا منازل شما درب ندارد؟ گفتند: چون در میان ما نه دزد بوده و نه متهم به آن بلکه افراد ما جملگی امین و مورد اطمینان هستند.

ذوالقرنین گفت: چرا بر شما امیران و فرمانروایان حاکم نیستند؟ گفتند: ما به یکدیگر ستم نمی کنیم تا محتاج به امراء باشیم. ذوالقرنین گفت: چرا در میان شما سلاطین و پادشاهان نمی باشند؟ گفتند: چون در بین ما نبرد و کارزاری صورت نمی گیرد. ذوالقرنین گفت: چرا تفاوت و تفاضل بین شما نیست؟ گفتند: چون مواسات و برابری و ترحم و ملاطفت بین ما حاکم می باشد. ذوالقرنین گفت: چطور بین شما نزاع و اختلاف واقع نمی شود؟ گفتند: زیرا دلهای ما به هم الفت داشته و صلح و صفا بینمان می باشد. ذوالقرنین گفت: چطور به یکدیگر ناسزا نگفته و با هم مقاتله نمی کنید؟ گفتند: زیرا بر طبایع خود غالب بوده و عزم و جزم ما حاکم می باشد و از طرفی خود را مؤدب نموده ایم به حکم و نصایح.

قال: فما بالكم كلمتكم واحدة و طريقتكم مستقيمة؟
 قالوا: من قبل أنا لا نتكاذب ولا نتخادع ولا يغتاب بعضنا بعضاً.
 قال: فأخبروني لمَ ليس فيكم مسكين ولا فقير؟
 قالوا: من قبل أنا نقسم أموالنا بالسوية.
 قال: فما بالكم ليس فيكم فظ ولا غيظ؟
 قالوا: من قبل الذلّ والتواضع.
 قال: فلمَ جعلكم الله تعالى أطول الناس أعماراً؟
 قالوا: من قبل أنا نتعاطى الحق ونحكم بالعدل.
 قال: فما بالكم لا تقحطون؟
 قالوا: من قبل أنا لا نغفل عن الاستغفار.
 قال: فما بالكم لا تحزنون؟
 قالوا: لأننا وطيناً أنفسنا على البلاء فعزينا أنفسنا.
 قال: فما بالكم لا تصيبكم الآفات؟
 قالوا: من قبل أنا لا نتوكل على غير الله عز وجل ولا نستمطر بالأثواء
 والنجوم.

قال: حدثوني أيها القوم هكذا وجدتم آبائكم يفعلون؟
 قالوا: وجدنا آبائنا يرحمون مسكينهم و يواسون فقيرهم و يعفون عمن
 ظلمهم و يحسنون إلى من أساء إليهم و يستغفرون لمسيئتهم و يصلون
 أرحامهم و يؤدّون أمانتهم و يصدقون ولا يكذبون فأصلح الله لهم بذلك
 أمرهم فأقام عندهم ذوالقرنين حتى قبض وكان له خمسمائة عام.

باب دویست و بیست و دوم ۵۱۵
ذوالقرنین گفت: چطور با هم متحد بوده و راه جملگی شما راست و مستقیم می‌باشد؟

گفتند: چون به یکدیگر دروغ نگفته و نسبت به هم خدعه و نیرنگ بکار نبرده و همچنین برخی از ما غیبت و پشت سرگویی از بعضی دیگر نمی‌کند.
ذوالقرنین گفت: چرا در میان شما مسکین و فقیر نمی‌باشد؟
گفتند: به خاطر آنکه اموال خود را بین خویش به طور مساوی تقسیم می‌کنیم.
ذوالقرنین گفت: چرا درشت‌خویی و غیظ در بین شما نیست؟
گفتند: چون نسبت به هم خاکی و متواضع و فروتن می‌باشیم.
ذوالقرنین گفت: چرا خداوند عمر شما را طولانی‌تر از مردمان دیگر قرار داده؟
گفتند: چون ما حق را گرفته و به عدل حکم می‌کنیم.
ذوالقرنین گفت: چرا مبتلا به قحط و غلا نمی‌شوید؟
گفتند: زیرا از استغفار غفلت نداریم.

ذوالقرنین گفت: چرا محزون و غمگین نیستند؟
گفتند: چون خود را آماده برای ابتلائات و صدمات کرده و بدین ترتیب نفس را صابر قرار داده‌ایم.

ذوالقرنین گفت: چرا آفات و بلیات به شما نمی‌رسد؟
گفتند: چون به غیر خدا توکل و امید نداشته و از طرفی دیگر باران را از انواء^(۱) و نجوم نمی‌طلبیم.

ذوالقرنین گفت: ای قوم پدرانان این چنین عمل می‌کردند؟
گفتند: پدرانمان به مساکین ترحم نموده و با فقراء به مواسات رفتار کرده و از ستم ستمگران می‌گذشتند و آنها را عفو می‌نمودند و به آنانکه با ایشان بدی می‌کردند، خوبی و احسان می‌نمودند و برای گناهکاران استغفار می‌کردند، صله ارحام بجا می‌آوردند، امانات را به صاحبانشان رد می‌کردند، راست گفته و دروغ نمی‌گفتند از این رو خداوند متعال کار آنها را اصلاح می‌فرمود.
ذوالقرنین گفت: پس از این گفت و شنودها نزد آن جماعت توقف کرد و ماند تا از دنیا رفت و سن او در هنگام مرگ پانصد سال بود.

۱- مقصود از «انواء» منازل بیست و هشتگانه قمر است که کره ماه هر شب در یکی از این منازل وارد می‌شود و عرب در سابق اعتقادشان این بود که هر منزلی که سقوط کرده و رقیب آن طلوع نماید موجب باریدن باران می‌باشد.

٣٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ: بَنُو الْمُصْطَلِقِ مِنْ بَنِي جَذِيمَةَ وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بَنِي مَخْزُومٍ إِحْنَةٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانُوا قَدْ أَطَاعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَخَذُوا مِنْهُ كِتَابًا لِسِيرَتِهِ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا وَرَدَ عَلَيْهِمْ خَالِدٌ أَمَرَ مُنَادِيَهُ يَنَادِي بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى وَصَلَّوْا، ثُمَّ أَمَرَ الْخَيْلَ فَشَنُّوا عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ فَقَتَلَ فَأَصَابَ فَطَلَبُوا كِتَابَهُمْ فَوَجَدُوهُ فَأَتَوْا بِهِ النَّبِيَّ ﷺ وَحَدَّثُوهُ بِمَا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَاسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقَبْلَةَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرءُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ.

قال: ثُمَّ قُدِّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَتِيرٌ وَمَتَاعٌ، فَقَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ أَيْتَ بَنِي جَذِيمَةَ مِنْ بَنِي الْمُصْطَلِقِ فَأَرْضَهُمْ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ. ثُمَّ رَفَعَ ﷺ قَدَمِيهِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اجْعَلْ قِضَاءَ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِيكَ، فَأَتَاهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ حَكَمَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَخْبَرْنِي بِمَا صَنَعْتَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَمِدَتِ فَأَعْطَيْتُ لِكُلِّ دِمَةٍ، وَلِكُلِّ جَنِينٍ غُرَّةً وَلِكُلِّ مَالٍ

حدیث (۳۵)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف از علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را به طرف قبیله بنی المصطلق که از طائفه بنی جذیمه محسوب می شدند و بین ایشان و طائفه بنی مخزوم در عصر جاهلیت عداوت و خصومت بود فرستادند.

بنی المصطلق قبلاً مطیع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده و از آن حضرت مکتوبی دریافت کردند که در آن حسن سیره و رفتار مسلمین با ایشان قید شده بود باری وقتی خالد بر ایشان وارد گشت امر کرد منادی نداء کند برای خواندن نماز و پس از اجتماع مردم خالد نماز گذارد و قبیله بنی المصطلق نیز نماز خواندند، سپس خالد به لشکریان فرمان داد بر آن قبیله تاخته و غارتشان کنند آنها در صدد پیدا کردن آن مکتوب برآمده و پس از تفحص آن را یافتند، مکتوب را محضر مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده و کرده های خالد را به آن جناب عرضه داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طرف قبله ایستاده و به درگاه الهی عرضه داشتند.

خداوند، از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده من بیزاری می جویم.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: بعد از این واقعه مبلغی زر و سیم و امتعه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، حضرت به علی علیه السلام فرمودند:

نزد بنی جذیمه که گروهی از بنی المصطلق هستند برو و از عملی که خالد بن ولید کرده پوزش بخواه و آنها را با اعطاء مال خشنود و راضی گردان.

سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو قدم علی علیه السلام را بلند نموده و فرمودند: یا علی، حکم اهل جاهلیت را زیر پاهایت قرار بده و کوچکترین توجّهی به آن نداشته باش باری علی علیه السلام نزد بنی جذیمه رفت و وقتی به ایشان رسید به حکم خدای عز و جل در میان ایشان حکم فرمود و وقتی به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگشت، حضرت فرمودند: یا علی چه کار انجام دادی؟

علی علیه السلام: عرضه داشت: یا رسول الله در مقابل هر خونی که ریخته شد دیه دادم و برای هر جنینی که سقط گردیده برده و کنیز داده و به جهت هر مالی که تلف شده

مالاً وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لميلغة كلابهم وحبلة رعاتهم وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لروعة نسائهم وفزع صبيانهم وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لما يعلمون ولما لا يعلمون وفضلت معي فضلة فأعطيتهم ليرضوا عنك يا رسول الله.

فقال ﷺ: أعطيتهم ليرضوا عني رضي الله عنك يا علي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.

باب ٢٢٣

العلة التي من أجلها أوجب الله على أهل الكبائر النار

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن علي بن حسان الواسطي عن عمه عبدالرحمن بن كثير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الكبائر سبع، فينا أنزلت و أمّا استحلّت فأولها الشرك بالله العظيم و قتل النفس التي حرّم الله قتلها وأكل مال اليتيم و عقوق الوالدين وقذف المحصنة والفرار من الزحف وإنكار حقنا، فأما الشرك بالله فقد أنزل الله فينا ما أنزل، وقال رسول الله ﷺ فينا ما قال، فكذبوا الله ورسوله، و أشركوا بالله، وأما قتل النفس التي حرّم الله قتلها فقد قتلوا الحسين بن علي

مالی پرداختم و از اموالی که با من بود مقداری زائد آمد که مبلغی از آن را در قبال ظروفی که سگان ایشان در آن ولوغ^(۱) می کردند و ریسمان های چوپان های ایشان که نابود شده بود اعطاء نمودم و از مقدار زائد دیگر جزیی را بابت وحشت زنان و به فزع آمدن کودکان و بخشی را در ازاء آنچه دانسته یا نمی دانستند که چیست تلف شده به آنها دادم و بالاخره مقدار مالی که از پرداخت جملگی زائد آمد به ایشان داده تا از شما راضی و خشنود گردند.

رسول خدا ﷺ فرمودند: به ایشان پرداختی تا از من راضی شوند؟ یا علی خدا از تو راضی گردد، تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هست منتهی بعد از من پیامبر نمی باشد.

باب دویست و بیست و سوم

سز واجب شدن آتش جهنم بر اهل گناهان کبیره

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن حسان واسطی، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

کبائر هفت تا است که دستور آنها درباره ما نازل شده و از جهت مخالفت و هتک حرمت ما تحقق پیدا می کنند، اولی آنها شرک به خدای بزرگ بوده، دوّم: کشتن نفسی که خدا کشتنش را حرام کرده، سوّم: خوردن مال یتیم، چهارم: نافرمانی پدر و مادر و حق ناشناسی ایشان، پنجم: نسبت ناروا به زن پاکدامن و شوهردار دادن، ششم: فرار از جهاد، هفتم: انکار حق ما اهل بیت را نمودن. و اما شرک به خدای بزرگ: خداوند متعال درباره ما آیاتی در قرآن مجید نازل فرموده^(۲).

و رسول خدا ﷺ نیز راجع به ما سفارشات نمود^(۳) ولی این مردم خدا و رسولش را تکذیب کرده و به خدا شرک آورده اند. و اما کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده: این مردم حضرت حسین بن علی

۱. کلمه «ولوغ» به ضم واو و لام عبارت است از آشامیدن سگ آنچه را که در ظرف است یا زبانش.

۲. مانند آیه (۲۳) از سوره شوری: قل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی.

۳. نظیر حدیث ثقلین: انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض «بحار الانوار»، ج (۲) ص (۲۲۶)

صلوات الله عليه وأصحابه، وأما أكل مال اليتيم فقد ذهبوا بفيثنا الذي جعله الله لنا وأعطوه غيرنا.

وأما عقوق الوالدين فقد أنزل الله ذلك في كتابه، فقال: (النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم) ^(١)، فعقوا رسول الله ﷺ في ذريته وعقوا أمهم خديجة في ذريتها، وأما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة ^(ع) على منابرهم، وأما الفرار من الزحف فقد أعطوا أمير المؤمنين بيعتهم طائعين غير مكرهين، ففروا عنه وخذلوه، وأما إنكار حقنا فهذا مالا ينازعون فيه.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أيوب بن نوح وإبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله ^(ع) قال: وجدنا في كتاب علي ^(ع) الكبائر خمسة: الشرك وعقوق الوالدين وأكل الربا بعد البيعة والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عبد العزيز العبدى عن عبيد بن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله ^(ع): أخبرني عن الكبائر؟ فقال: هن خمس وهن ما أوجب الله عليهن النار، قال الله تعالى: (إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً إنما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيراً) ^(٢)

صلوات الله علیهما و یارانش را کشتند.

و اما خوردن مال یتیم، این مردم سهم خمس که خدا برای ما قرار داده است را برده و به دیگران دادند

و اما نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر: خدا در کتابش فرموده: پیغمبر به مردم از خودشان سزاوارتر است به مراعات و اطاعت کردن و همسران آن حضرت مادران مؤمنین محسوب می شوند، رسول خدا را درباره فرزندانش نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه ام المؤمنین را نیز نسبت به فرزندانش عصیان و نافرمانی نمودند.

و اما نسبت ناروا به زنان شوهردار و عقیقه دادن: همانا فاطمه زهراء را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند.

و اما فرار از جهاد: با کمال میل و رغبت و بدون هیچ هراسی دست بیعت به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند ولی سپس از او گریختند و حضرتش را به خود واگذارند. و اما انکار حق ما: این امری است که در آن نزاعی نبوده و همگان معترف به آن می باشند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از ایوب بن نوح و ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که: معاصی کبیره پنج تا است به این شرح: شرک، نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حکم آن، گریز از جبهه جنگ، پس از کوچ به کشور اسلامی دوباره به کشور اهل کفر رفتن.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبد العزیز عیدی از عبید بن زراره، وی می گوید: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم:

از معاصی کبیره به من خبر دهید که آنها کدامند؟ حضرت فرمودند: معاصی کبیره پنج تا بوده و آنها عبارتند از آنچه که خداوند متعال بر آن آتش دوزخ را واجب فرموده، حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: کسانی که اموال یتیم ها را از روی ستم می خورند در شکم هایشان آتش وارد می نمایند و به زودی در آتش فروزان دوزخ خواهند افتاد.

وقال: (يا أيها الذين آمنوا إذا لقيتم الذين كفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار)^(١) إلى آخر الآية وقوله عز وجل (يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقي من الربوا)^(٢) إلى آخر الآية ورمي المحصنات الغافلات المؤمنات وقتل مؤمن متعمداً على دينه.

باب ٢٢٤

علة تحريم الخمر

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن محمد بن سنان قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى بن جعفر عليهم السلام يقول: حرّم الله عز وجل الخمر لما فيها من الفساد و من تغييرها عقول شاربها و حملها أيّاهم على إنكار الله عز وجل و الفرية عليه و على رسله و سائر ما يكون منهم من الفساد و القتل و القذف و الزنا و قلة الاحتجاز عن شيء من المحارم فبذلك قضينا على كل مسكر من الأشرية أنّه حرام محرّم؛ لأنّه يأتي من عاقبته ما يأتي من عاقبة الخمر، فليجنب من يؤمن بالله و اليوم الآخر و يتولانا و ينتحل مودتنا

در جای دیگر می فرماید:

ای اهل ایمان هرگاه با تهاجم و تعرض کافران در میدان کارزار روبه رو شدید
مبادا از ترس آنها پشت به دشمن کرده و از صحنه نبرد بگریزید.

و نیز از معاصی کبیره محسوب می شود آنچه در فرموده حق عزوجل آمده:
ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و زیادی و ربا مگیرید اگر به راستی
اهل ایمان می باشید.

و همچنین از معاصی کبیره است: نسبت ناروا به زنان عقیف و مؤمنه دادن و
عمداً مؤمنی را به خاطر دینش کشتن.

باب دویست و بیست و چهارم

سر تحریم شراب

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه می گوید:

علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن
سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر
علیهم السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عزوجل خمر و شراب را به خاطر چند
جهت حرام فرموده:

الف: در آن فساد است.

ب: عقل شارب را تغییر داده و زایل می کند.

ج: شارب را وادار می کند که خداوند عزوجل را انکار کند.

د: شارب را وادار می کند که بر خدا و انبیائش دروغ ببندد.

ه: فسادهای دیگری از شارب سر می زد.

و: قتل و نسبت ناروا دادن و مبادرت به زنا ناشی از شرب خمر می باشد.

ز: شرب خمر سبب می شود که شارب نسبت به اجتناب از محارم الهی بی اعتناء
و کم مبالا باشد سپس امام فرمودند: به خاطر این جهات حکم نمودیم که هر
شراب و مایع مست کننده ای حرام است زیرا عاقبتی که بر خمر مترتب است بر این
مایعات نیز به مترتب می باشد یعنی آنچه از فساد که به دنبال شرب خمر هست به
دنبال شرب این مایعات نیز خواهد بود لذا کسی که به خدا و روز آخرت ایمان
داشته و دوستی و ولایت ما را دارد و اساساً مودت و محبت ما خاندان پیامبر ﷺ دین او

كلّ شارب مسكرٍ، فإنّه لا عصمة بيننا وبين شاربِهِ.

٢ - حدّثنا محدّد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محدّد بن أبي القاسم عن محدّد بن علي الكوفي عن عبد الرحمن بن سالم عن المفضّل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لِمَ حرّم الله الخمر؟

قال: حرّم الله الخمر لفسادها؛ لأنّ مدمن الخمر تورثه الارتعاش و تذهب بنوره و تهدم مروّته و تحمله على أن يجترأ على ارتكاب المحارم و سفك الدماء و ركوب الزنا، ولا يؤمن إذا سكر أن يثبت على حُرْمِهِ ولا يعقل ذلك ولا يزيد شاربها إلا كلّ شرّاً.

٣ - حدّثنا محدّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محدّد بن الحسن الصفّار رحمه الله عن يعقوب بن يزيد عن إبراهيم عن أبي يوسف عن أبي بكر الحضرمي عن أحدهما قال: الغناء عُشّ النفاق والشرب مفتاح كلّ شرٍّ و مدمن الخمر كعابد الوثن مكذّب بكتاب الله لو صدّق كتاب الله لحرّم حرام الله.

باب ٢٢٥

العلّة التي من أجلها صار
شرب الخمر أشراً من ترك الصلاة

١ - حدّثنا أبي عليه السلام قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محدّد بن أبي عمير عن إسماعيل بن يسار قال: سألت رجلاً أبا عبد الله عليه السلام عن شرب الخمر أشراً أم ترك الصلاة؟

فقال: شرب الخمر أشراً من ترك الصلاة، و تدري لِمَ ذاك؟

باب دویست و بیست و پنجم ۵۲۵
می باشد باید از شارب مسکر اجتناب و احتراز کند چه آنکه بین ما و شارب
مسکر هیچ ارتباطی نمی باشد.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی
کوفی، از عبد الرحمن بن سالم، از مفصل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام
صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه خدا شارب را حرام کرده است؟
حضرت فرمودند: خداوند متعال شارب را به خاطر تأثیری که داشته و فساد
که ایجاد می کند حرام فرموده زیرا شارب موجب پیدا شدن ارتعاش در شارب آن
بوده و نور و جوانمردی او را از بین برده و وادارش می کند که بر ارتکاب محرمات
جرئت پیدا کرده و بر ریختن خونها مبادرت نموده و بر مرتکب شدن زنا اقدام نماید
و اساساً شارب خمر وقتی مست شد اطمینانی نیست بلکه بسا با محارم خود
نزدیکی کرده در حالی که عقل و ادراکش بجا نیست و شرب خمر در شارب آن
ایجاد نمی کند مگر هر شر و بدی را.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از یعقوب بن یزید،
از ابراهیم از ابی یوسف، از ابی بکر حضرمی از امام باقر یا امام صادق علیه السلام، حضرت
فرمودند:

غناء لانه و محل پیدا شدن نفاق بوده و شرب خمر کلید هر بدی و شری
می باشد و شارب خمر به منزله بت پرست بوده، وی کتاب خدا را تکذیب می نماید
زیرا اگر کتاب حق تعالی را تصدیق می کرد حرام خدا را حرام می دانست.

باب دویست و بیست و پنجم

سز بدتر بودن شرب خمر از ترک نماز

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از اسماعیل بن
یسار نقل کرده که وی گفت: مردی از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید: آیا شرب خمر
بدتر است یا ترک نماز؟

حضرت فرمودند: شرب خمر از ترک نماز بدتر است، سپس فرمودند: می دانی

چرا؟

قال: لا.

قال: يصير في حال لا يعرف الله تعالى ولا يعرف من خالقه.

باب ٢٢٦

العلّة التي من أجلها أحل

ما يرجع إلى الثلث من الطلاء

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن خالد بن حريز عن أبي الربيع الشامي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن آدم عليه السلام لما هبط من الجنة اشتهى من ثمارها، فأنزل الله تبارك و تعالى عليه قضيبين من عنب فغرسهما، فلما أورقا و أثمرا و بلغا جاء إبليس فحاط عليهما حائطاً، فقال له آدم: مالك يا ملعون؟ فقال له إبليس: إنهما لي.

فقال: كذبت، فرضيا بينهما بروح القدس، فلما إنتهيا إليه فقصّ آدم عليه السلام قصته فأخذ روح القدس شيئاً من نار فرمى بها عليهما فالتهمت في أغصانهما حتّى ظنّ آدم أنّه لم يبق منها شيء إلا احترق و ظنّ إبليس مثل ذلك.

قال: فدخلت النار حيث دخلت وقد ذهبت منهما ثلثاهما و بقي الثلث فقال الروح، أما ما ذهب منهما فحظّ لابليس و ما بقي فلك يا آدم.

٢ - حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني عليه السلام قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن العلا عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أبي عليه السلام يقول: إنّ نوحاً عليه السلام حين أمر بالفرس

باب دویست و بیست و ششم ۵۲۷
آن مرد عرضه داشت: خیر.

حضرت فرمودند: زیرا شخص با شرب خمر در حالتی قرار می‌گیرد که نه خدای تعالی را می‌شناسد و نه می‌داند که خالقش کیست.

باب دویست و بیست و ششم

سز حلال بودن آنچه از مطعومات و مشروبات که به ثلث

برمی‌گردند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب، از خالد بن حریر از ابی الریبع الشامی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که حضرت آدم علیه السلام از بهشت به زمین فرود آورده شد میل نمود که از میوه‌های بهشتی بخورد از این رو خداوند تبارک و تعالی دو شاخه انگور از بهشت بر او فرستاد، آدم علیه السلام این دو شاخه را کاشت و وقتی برگ و میوه آورده و به حدّ خوردن رسیدند، ابلیس آمد و دور آنها را دیواری کشید.

حضرت آدم علیه السلام به او فرمود: ای ملعون تو را چه می‌شود که چنین می‌کنی؟ ابلیس گفت: این دو درخت مال من می‌باشد.

آدم فرمود: دروغ می‌گویی، بالاخره با هم تراضی کردند که هرچه روح القدس حکم کند به آن نخسود باشند وقتی نزد او رفتند آدم داستان را برای او گفت، روح القدس مقداری آتش برداشت و روی دو درخت پاشید شاخه‌های دو درخت شعله‌ور گردید به حدّی که آدم بیمناک شد که چیزی باقی نمانده و تمام بسوزند چنانچه ابلیس نیز همین تصور را نمود.

امام علیه السلام فرمودند: آتش به آن جا که باید برسد رسید و دو ثلث از آن دو درخت را سوزاند و یک ثلث باقی ماند روح القدس به آدم گفت: آنچه سوخته از بین رفته حظّ و بهره ابلیس بوده و آنچه باقی مانده بهره تو است.

حدیث (۲)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه الله از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از علاء، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: پدرم علیه السلام می‌فرمودند: هنگامی که جناب نوح علیه السلام مأمور شد به کاشتن درخت انگور

كان إبليس إلى جانبه، فلما أراد أن يغرس العنب قال: هذه الشجرة لي.
فقال له نوح ﷺ: كذبت.

فقال إبليس فما لي منها؟

فقال نوح: لك الثلثان، فمن هنا طاب الطلاء على الثلث.

٣- أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي، قال: حدثنا أبو علي محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ السمرقندي قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي عن عبد المنعم بن إدريس عن أبيه عن وهب بن منبه اليماني قال: لما خرج نوح ﷺ من السفينة غرس قضباناً كانت معه في السفينة من النخل والأعناب و سائر الثمار فأطعمت من ساعتها، وكانت معه حبلّة العنب، وكانت آخر شيء أخرج حبلّة العنب فلم يجدها نوح و كان إبليس قد أخذها فنهض نوح ﷺ ليدخل السفينة فيلتمسها، فقال له الملك الذي معه اجلس: يا نبي الله ستؤتى بها فجلس نوح ﷺ فقال له الملك: إن لك فيها شريكاً في عصيرها فأحسن مشاركته.

فقال: نعم له السبع ولي ستة أسباع.

قال له الملك: أحسن فأنت محسن.

قال نوح ﷺ: له السدس ولي خمسة أسداس.

قال له الملك: أحسن فأنت محسن.

قال نوح ﷺ: له الخمس ولي أربعة أخماس.

قال له الملك: أحسن فأنت محسن.

قال نوح ﷺ: له الربع ولي ثلاثة أرباع.

قال له الملك: أحسن فأنت محسن.

باب دویست و بیست و ششم ۵۲۹
ابلیس در جنب حضرت بود لذا به مجرّد این که آن جناب اراده کرد انگور بکارد،
ابلیس گفت: این درخت مال من است.

نوح به او گفت: دروغ می گویی.
ابلیس عرض کرد: پس از آن چه مال من می باشد؟
نوح فرمود: دو ثلث آن مال تو است و یک ثلث تعلق به من دارد و از همین جا
حلیت مأکولاتی که به ثلث برمی گردند و از آنها همین مقدار می ماند ناشی گردیده
است.

حدیث (۳)

ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی از ابوعلی محمد بن
محمد بن الحارث بن سفیان حافظ سمرقندی از صالح بن سعید ترمذی، از
عبدالممنع بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: وقتی
نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد شاخه های درختان خرما و انگور و سایر درختان میوه
را که با او در کشتی بودند کاشت پس در ساعت میوه دادند.
زمانی که نوح علیه السلام در کشتی قرار داشت شاخه انگور با او بود و آخرین
محموله ای که از کشتی بیرون آورده شد همان شاخه انگور بود که بعداً جناب نوح
نیافتش و جهتش آن بود که ابلیس آن را مخفیانه برداشت، نوح پس از گردش و
نیافتن آن برخاست که داخل کشتی شده و آن جا را تفحص کند، فرشته ای که با نوح
بود عرضه داشت:

ای پیامبر خدا بنشین به زودی آن را نزد شما خواهند آورد.
نوح بجایش نشست، فرشته عرض کرد: در عصیر (آبی که از فشردن انگور
به دست می آید) آن شریک داری لذا حق شریکت را نیکو رعایت نما.
نوح فرمود: یک هفتم از عصیر مال شریک و شش قسمت دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: احسان کن و به او بیشتر بده چه آنکه تو نیکوکار می باشی.
نوح فرمود: یک ششم مال او پنج ششم دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز احسان کن که تو محسن و نیکوکار می باشی.
نوح فرمود: یک پنجم ما او و چهار پنجم دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.
نوح فرمود: یک چهارم مال او و سه چهارم دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز در حق او احسان کن که تو محسن و نیکوکار می باشی.

قال: فله النصف ولى النصف.

قال له الملك: أحسن فأنت محسن.

قال ﷺ لي الثلث و له الثلثان، فرضي فما كان فوق الثلث من طبخها فلا إبليس و هو حظّه و ما كان من الثلث فما دونه فهو لنوح ﷺ و هو حظّه و ذلك الحلال الطيب ليشرب منه.

باب ٢٢٧

علة منع شرب الخمر في حال الاضطرار

١ - أخبرني عليّ بن حاتم فيما كتب إليّ قال: حدثنا محمد بن عمر قال: حدثنا عليّ بن محمد بن زياد قال: حدثنا أحمد بن الفضل المعروف بأبي عمر، طيبة عن يونس بن عبد الرحمن عن عليّ بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ قال: المضطرّ لا يشرب الخمر؛ لأنها لا تزيده إلا شراً ولأنّه إن شربها قتله فلا يشرب منها قطرة، و روي لا تزيده إلا عطشاً.

(قال محمد بن عليّ بن الحسين مصنف هذا الكتاب) جاء هذا الحديث هكذا كما أوردته و شرب الخمر في حال الاضطرار مباح مطلق مثل الميتة والدم ولحم الخنزير و إنما أوردته لئلا فيه من العلة ولا قوة إلا بالله.

باب ٢٢٨

العلة التي من أجلها صار قتل النفس لفساد الخلق

١ - حدثنا عليّ بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس

نوح فرمود: نصف مال او و نصف دیگر مال من.
فرشته عرضه داشت: باز در حقش احسان کن که تو محسن و نیکوکار هستی.
نوح فرمود: یک ثلث مال من و دو ثلث مال او، فرشته خشنود گشت، پس آنچه زائد بر یک ثلث است و در طبخ بخار می شود از ابلیس بوده و حظّ او می باشد و ثلث باقیمانده و آنچه کمتر از آن است مال نوح است که حظّ و بهره وی بوده و آن برای آشامیدن حلال و طیب است.

باب دویست و بیست و هفتم

سرّ ممنوع بودن شرب خمر در حال اضطرار

حدیث (۱)

علی بن حاتم در مکتوبی که برایم ارسال داشت نوشته بود: محمد بن عمر از علی بن محمد بن زیاد از احمد بن فضیل معروف به ابی عمر، از یونس بن عبدالرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مضطرّ شراب نیاشامد زیرا:

اولاً: شراب در شراب صرفاً شرّ و بدی ایجاد می کند.

ثانیاً: شراب را خواهد کشت.

بنابراین مضطرّ یک قطره هم از آن نیاشامد.

و در روایتی آمده: خمر عطش شراب را زیاد می کند.

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می گوید:

این حدیث به همین کیفیت که نقل شد به ما رسیده ولی باید توجه داشت که شرب خمر در حال اضطرار از نظر فتوای فقهاء مباح و مطلق می باشد نظیر مردار و خون و گوشت خوک.

و من این روایت را با این که با فتوای فقهاء مخالف است در اینجا آورده ام زیرا مشتمل بر علت می باشد ولا قوة الا بالله.

باب دویست و بیست و هشتم

سرّ حرام شدن قتل نفس

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس،

قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرّم قتل النفس لعلّة فساد الخلق في تحليله لو أحلّ وفنائهم وفساد التدبير.

٢ - حدثنا محمد بن موسى قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمد بن أبي عبد الله عن عبد العظيم بن عبد الله قال: حدثني محمد بن علي عن أبيه عن جده قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول قتل النفس من الكبائر؛ لأنّ الله تعالى يقول: (و من يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها و غضب الله عليه و لعنه و أعدّ له عذاباً عظيماً) (١).

باب ٢٢٩

العلّة التي من أجلها حرّم عقوق الوالدين

١ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان: إنّ الرضا عليه السلام كتب إليه: حرّم الله عقوق الوالدين؛ لما فيه من الخروج من التوفيق لطاعة الله تعالى والتوقير للوالدين و تجنب كفر النعمة وإبطال الشكر، و ما يدعو من ذلك إلى قلة النسل و انقطاعه لما في العقوق من قلة توفير الوالدين والعرفان بحقهما، و قطع الأرحام، والزهد

از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی که جواب مسائل او را
مرقوم فرموده بودند نوشتند: قتل نفس حرام شده زیرا:
اولاً: در تحلیل و حکم بجواز آن مخلوقات فاسد و تباه شده.
ثانیاً: موجودات فانی می گردند.
ثالثاً: تدبیر و علاج، تباه و فاسد می شود.

حدیث (۲)

محمد بن موسی از علی بن الحسین سعد آبادی از احمد بن محمد بن ابی عبداللّه،
از عبدالعظیم بن عبداللّه، از محمد بن علی، از پدرش، از جدّش نقل کرده که وی
گفت: از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
قتل نفس از معاصی کبیره است زیرا حق تعالی می فرماید:
و من یقتل مؤمناً متعمداً الی آخر (کسی که عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش آتش
جهنم بوده که در آن برای همیشه خواهد ماند و غضب و لعنت خدا بر او بوده و
برایش عذاب بزرگی مهیا گردیده است).

باب دویست و بیست و نهم

سرّ حرام شدن حقوق والدین و نافرمانی از ایشان

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه از محمد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس از
قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در
مکتوبی به او مرقوم فرمودند: خداوند متعال حقوق والدین و نافرمانی از ایشان را
حرام کرده و سرّ آن چند چیز است که ذیلاً شرح داده می شوند:
الف: در نافرمانی والدین انسان از توفیق برای اطاعت حق تعالی خارج می شود.
ب: حقوق والدین و نافرمانی از ایشان موجب می شود که شخص پدر و مادر را
توقیر و تعظیم نکند.

ج: نافرمانی والدین انسان را از اجتناب نمودن از کفران نعمت محروم می نماید.
د: حقوق والدین شکر نعمت را باطل و تباه می کند.

ه: حقوق والدین منجر به قتل نسل و انقطاع آن می شود زیرا از ناحیه آن تعظیم
نکردن والدین و آگاه نبودن به حق ایشان و قطع نمودن ارحام و بی رغبت شدن

من الوالدين في الولد، و ترك التربية، لعلّة ترك الولد برّهما.

٢ - حدثنا محمد بن موسى عن عليّ بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن محمد بن عليّ عن أبيه عن جدّه قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عقوب الوالدين من الكبائر؛ لأنّ الله تعالى جعل العاق عصياً شقيّاً.

باب ٢٣٠

العلّة التي من أجلها حرّم الزنا

١ - حدثنا عليّ بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس عن القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرّم الزنا لما فيه من الفساد من قتل الأنفس و ذهاب الأنساب و ترك التربية للأطفال و فساد المواريث، و ما أشبه ذلك من وجوه الفساد.

٢ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: حدثنا أبو محمد النوفلي قال: حدثنا أحمد بن هلال عن عليّ بن أسباط عن ابن اسحاق الخراساني عن أبيه: أنّ علياً عليه السلام قال: إياكم والزنا فإنّ فيه ستّ خصال، ثلاث في الدنيا و ثلاث في الآخرة فأما اللواتي في الدنيا، فيذهب بالبهاء و يقطع الرزق الحلال و يعجلّ الفناء إلى النار، و أما اللواتي في الآخرة

باب دویست و سیام ۵۳۵
والدین نسبت به فرزند و رها کردنشان تربیت فرزندان را ناشی می‌گردد و علت و سبب تمام اینها آن است که فرزند احسان به پدر و مادر را ترک نموده است.

حدیث (۲)

محمد بن موسی، از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، از محمد بن علی، از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت:

از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:
عقوق والدین و نافرمانی ایشان از کبائر است زیرا حق تعالی عاق را عاصی و شقی قرار داده است.

باب دویست و سیام

سزای حرام شدن زنا

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: زنا حرام شده زیرا در آن فساد می‌باشد و آن عبارت است از:
کشتن نفوس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت اطفال، تباه شدن میراث و اموری شبیه به اینها که بجملگی از وجوه فساد محسوب می‌شوند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از محمد نوفلی، از احمد بن هلال، از علی بن اسباط، از ابن اسحاق خراسانی، از پدرش نقل کرده که گفت: علی علیه السلام فرمودند: بر شما است که از زنا دوری کنید زیرا در آن شش خصلت و خصیصه می‌باشد سه تا در دنیا و سه تا در آخرت، اما سه تایی که در دنیا است:

۱ - نشاط و درخشندگی صورت را از بین می‌برد.

۲ - رزق حلال را قطع می‌کند.

۳ - مرگ و فنا را نزدیک و فاعل را به جهنم می‌برد.

و اما سه تایی که در آخرت می‌باشد:

فسوء الحساب و سخط الرحمن والخلود في النار.

باب ٢٣١

العلة التي من أجلها حُرِّم قذف المحصنات

١ - حدثنا علي بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصخاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله حرِّم الله عزَّ وجلَّ قذف المحصنات لما فيه من فساد الأنساب ونفي الولد وإبطال الموارث وترك التربية وذهاب المعارف، وما فيه من المساوي والعلل التي تؤدي إلى فساد الخلق.

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال: حدثنا أحمد بن محمد قال: حدثني عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن محمد بن علي عليه السلام قال: حدثني أبي قال: سمعت أبي يقول: سمعت جعفر بن محمد عليه السلام يقول: قذف المحصنات من الكبائر؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول: (لعنوا في الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم) (١).

الف: فاعل را گرفتار سوء حساب می‌کند.

ب: موجب غضب باری تعالی می‌باشد.

ج: فاعل را در آتش مخلد می‌نماید.

باب دویست و سی و یکم

سرّ حرام شدن نسبت ناروا به زنان عقیف دادن

حدیث (۱)

علی بن احمد می‌گوید:

محمّد بن ابی عبداللّه از محمّد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع
صحّاف، از محمّد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن
موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائش مرقوم فرمودند:
خداوند عزّوجل نسبت ناروا به زنان عقیف را حرام کرده زیرا در آن مفاسدی
است باین شرح:

الف: فساد و تباه شدن انساب.

ب: نفی و سلب کردن فرزند از مادر.

ج: ابطال و از بین بردن موارث.

د: ترک تربیت فرزند.

ه: نابود شدن معارف.

و: مّسادی و شرور و علّت‌های دیگری که جملگی موجب فساد مخلوق
می‌باشند.

حدیث (۲)

محمّد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمّد از
عبدالعظیم بن عبداللّه الحسنی، از حضرت محمّد بن علی علیه السلام، حضرت فرمودند:
پدرم فرمود: شنیدم از پدرم که می‌فرمود: از حضرت جعفر بن محمّد علیه السلام شنیدم که
می‌فرمودند:

نسبت ناروا به زن عقیفه دادن از معاصی کبیره است زیرا حق عزّوجل در قرآن
می‌فرماید.

لعنوا فی الدنیا والآخرة و لهم عذاب عظیم (آنانکه به زنان عقیفه نسبت ناروا
می‌دهند در دنیا و آخرت مورد لعن بوده و برایشان عذاب بزرگی آماده شده است).

باب ٢٣٢

العلّة التي من أجلها حرّم أكل مال اليتيم ظلماً

١ - حدثنا عليّ بن أحمد قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرّم أكل مال اليتيم ظلماً لعل كثيرة من وجوه الفساد أوّل ذلك إذا أكل مال اليتيم ظلماً فقد أعان على قتله إذ اليتيم غير مستغن ولا محتمل لنفسه ولا قائم بشانه ولا له من يقوم عليه ويكفيه كقيام والديه فإذا أكل ماله فكأنّه قد قتله وصيره إلى الفقر والفاقة مع ما خوف الله عزّ وجلّ من العقوبة في قوله: (وليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذريّة ضعافاً خافوا عليهم فليتّقوا الله) ^(١) ولقول أبي جعفر عليه السلام أن الله عزّ وجلّ وعد في أكل مال اليتيم عقوبتين، عقوبة في الدنيا وعقوبة في الآخرة ففي تحریم مال اليتيم استبقاء اليتيم واستقلاله بنفسه والسلامة للعقب أن يصيبه ما أصابهم لما وعد الله فيه من العقوبة مع ما في ذلك من طلب اليتيم بثأره إذا أدرك، ووقوع الشحناء والعداوة والبغضاء حتى يتفانوا.

باب دویست و سی و دوم

سز حرام شدن خوردن مال یتیم به ظلم و ستم

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت:
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم به خاطر علل و اسباب بسیاری حرام است:

اول: هرگاه کسی از روی ستم مال یتیمی را بخورد برکشتنش کمک کرده زیرا یتیم محتاج و فقیر بوده و از طرفی نمی تواند خود را بکشد و بردارد و اساساً قائم به خویش نبوده و کسی را هم ندارد که همچون پدر و مادر وی را کفایت کنند از این رو وقتی کسی مالش را بخورد گویا او را کشته و به فقر و فاقه انداخته اش مضافاً به هشداری که حق عزوجل داده و از ستم به یتیم و افراد ضعیف بر حذر داشته و اخبار به عقوبت داده چنانچه در قرآن فرموده:

باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان نیک رفتار کنند) کسانی می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیر دست مردم شوند، آنان باید از خدا بترسند.

دوم: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده، یک عقوبت در دنیا و دیگری در آخرت.

پس حکمت و مصلحت در تحریم مال یتیم یکی ابقاء یتیم و قائم به نفس نمودنش بوده و دیگری حفظ نمودن اعقاب و فرزندان از آنچه به ایتام می رسد چه آنکه متصدیان امور ایتام وقتی وعده عقوبت حق عزوجل به متصرفین در اموال ایتام را ملاحظه کردند از خوردن اموال ایشان اجتناب کرده و هیچگونه خیانتی در مال آنها نمی کنند در نتیجه هم ایتام با داشتن مال قائم به نفس گشته و نیاز به مال دیگران ندارند و هم فرزندان متصدیان به سرنوشت سوء ایتامی که مالشان را اولیاء خورده اند مبتلاء نمی شوند از این گذشته آنانکه مال ایتام را می خورند بعداً که اطفال یتیم رشد کرده و به سن درک و بلوغ رسیدند حق خود را مطالبه کرده و بدین ترتیب عداوت و خصومت و بغض و کینه بین طرفین حاکم می شود.

باب ٢٣٣

العلّة التي من أجلها حُرِّم

الفرار من الزحف والتعزّب بعد الهجرة

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله عن محمّد بن إسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمّد بن سنان أنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله حرّم الله تعالى الفرار من الزحف لما فيه من الوهن في الدين والاستخفاف بالرسول والأئمّة العادلة وترك نصرتهم على الأعداء والعقوبة لهم على إنكار ما دعوا إليه من الإقرار بالربوبية وإظهار العدل وترك الجور وإماتة الفساد، ولما في ذلك من جرّئة العدو على المسلمين وما يكون في ذلك من السبي والقتل، وإبطال دين الله تعالى، وغيره من الفساد، وحرّم التعزّب بعد الهجرة للرجوع عن الدين وترك الموازنة للأنبياء والحجج عليهم السلام، وما في ذلك من الفساد، وإبطال حقّ كلّ ذي حقّ لا لعلّة سكنى البدو، ولذلك لو عرف الرجل الدين كاملاً لم يجر له مساكنة أهل الجهل والخوف عليه لا يؤمن أن يقع منه ترك العلم، والدخول مع أهل الجهل والتمادي في ذلك.

باب دویست و سی و سوم

سر حرمت فرار از جبهه جنگ و تقرب بعد از هجرت

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: خداوند تبارک و تعالی گریختن از جبهه جنگ را حرام کرده و علتش چند چیز است.

الف: گریختن موجب سستی و شکست در دین می باشد.

ب: گریز از جنگ باعث سبک شمردن رسل و پیشوایان عادل دین خواهد بود.
ج: فرار از جهاد معنایش ترک نصرت و یاری نمودن ائمه علیهم السلام است بر علیه دشمنان و رها کردن آن حضرات و همراهی نکردنشان در عقوبت و تنبیه کردن دشمنان در مقابل انکار آنها آنچه را که به آن از سوی رؤسای دین دعوت به آن شده اند یعنی اقرار به ربوبیت و اظهار عدل و ترک جور و ستم و از بین بردن فساد می باشد.

د: گریختن از میدان نبرد سبب می شود که دشمنان بر مسلمین جرئت پیدا کرده و دست به اسارت و کشتار مسلمانان دراز کرده و دین خدا را تبارک و باطل نمایند.
سپس حضرت فرمودند:

تعرب بعد از هجرت (یعنی بعد از مستبصر شدن و هجرت از کفر به اسلام دوباره به بلاد کفر نشین رفتن و با آنها حشر و نشر داشتن) نیز حرام است و جهتش چند چیز است:

۱- تعرب بعد از هجرت معنایش رجوع از دین و ترک یاری کردن انبیاء و حجج علیهم السلام است.

۲- در آن فساد و ابطال حق هر صاحب حقی است.

علت و سبب حرمت همان است که گفته شد نه صرف سکنا نمودن در بلاد اهل جهل و کفر فلذا اگر شخصی کاملاً به دین عارف و عالم باشد باز جایز نیست که با اهل جهل و کفر هم مسکن گردد و در بلاد مشرکین متمرکز شود زیرا بیم آن هست که وی به مرور از اعتقادات مذهبی دست کشیده و علم را رها نموده و با اهل کفر و جهل هم مبرام شود و سپس به عقیده باطل مستمر بماند.

باب ٢٣٤

علة تحريم ما أهل به لغير الله

١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: حُرِّمَ مَا أَهَلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ الَّذِي أَوْجِبَ عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْإِقْرَارِ بِهِ وَذَكَرَ اسْمَهُ عَلَى الذَّبَايِحِ الْمُحَلَّلَةِ وَلِثَلَاثِ سَاوِي بَيْنَ مَا تَقَرَّبَ بِهِ إِلَيْهِ وَمَا جَعَلَ عِبَادَةَ الشَّيَاطِينِ وَالْأَوْثَانِ؛ لِأَنَّ فِي تَسْمِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْإِقْرَارَ بِرَبُوبِيَّةِ وَتَوْحِيدِهِ، وَمَا فِي الْإِهْلَالِ لغيرِ اللَّهِ مِنَ الشَّرْكِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى غَيْرِهِ لِيَكُونَ ذَكَرَ اللَّهِ وَتَسْمِيَتُهُ عَلَى الذَّبِيحَةِ فَرْقًا بَيْنَ مَا أَحَلَّ وَبَيْنَ مَا حُرِّمَ.

باب ٢٣٥

علة تحريم سباع الطير والوحش

١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّ الرِّضَا عليه السلام كَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ: حُرِّمَ سَبَاعُ الطَّيْرِ وَالْوَحْشِ كُلُّهَا، لِأَنَّهَا مِنَ الْجَيْفِ وَلَحُومِ النَّاسِ وَالْعَذْرَةِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دَلَائِلَ مَا أَحَلَّ مِنَ الْوَحْشِ وَالطَّيْرِ وَمَا حَرَّمَ كَمَا قَالَ أَبِي عليه السلام: كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ، وَذِي مَخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ

باب دویست و سی و چهارم

سرّ حرام بودن حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده

حدیث (۱)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبداللّه از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلیش مرقوم فرمود:

حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده به خاطر این حرام است که حق عزّوجلّ بر مخلوقاتش واجب کرده که اقرار به او نموده و اسم آن حضرت را بر ذبایح محلّک ببرند نه نام دیگری را.

و سرّ دیگرش این است که بین آنچه به واسطه اش به حضرت باری تقدّس حاصل می شود و آنچه عبادت و پرستش شیاطین و بتها است نباید مساوات باشد و وقتی ذبیحه ای که اسم غیر خدا بر آن برده شده را حرام بدانیم رعایت این جهت شده است چه آنکه در نام خدا را بردن، شخص بدین وسیله به ربوبیت و وحدانیت حضرت حق عزّوجلّ اقرار کرده و اگر اسم غیر او را ببرد اظهار شرک نموده و به غیر ذات جلالش تقدّس جسته، پس ذکر نام «اللّه» بر ذبیحه فارق است بین ذبیحه محلّک و محترّم به این معنا که اگر نام حق عزّوجلّ بر آن برده شود حلال بوده و در غیر این صورت حرام می باشد.

باب دویست و سی و پنجم

سرّ تحریم پرندگان درنده و حیوانات وحشی و درنده

حدیث (۱)

علی بن احمد با همان اسناد قبل نقل کرده:

حضرت رضا علیه السلام مکتوبی به محمد بن سنان نوشته و در آن مرقوم فرمودند:

تمام پرندگان درنده و حیوانات وحشی درنده حرام هستند زیرا مردار و گوشت انسانها و قاذورات و اشباه اینها را می خورند لذا خداوند عزّوجلّ نشانه هایی را جهت امتیاز حیوانات وحشی از حلال گوشت و پرندگان حلال از حرام گوشت آنها قرار داده چنانچه پدرم علیه السلام در همین باره فرموده:

هر حیوان درنده ای که صاحب دندان نیش بوده و هر پرنده ای که چنگال داشته باشد

حرام، وكلّ ما كان له قانصة من الطير فحلال، وعلّة أخرى تفرّق بين ما أحلّ من الطير وما حرّم قوله كلّ ما ذفّ ولا تأكل ما صفّ وحرّم الارنب؛ لأنّها بمنزلة السنور ولها مخالب كمخالب السنور وسباع الوحش، فجرت مجريها في قدرها في نفسها وما يكون منها من الدم كما يكون من النساء؛ لأنّها مسخ.

باب ٢٣٦

علّة تحريم الربا

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي بشر عن عليّ بن العباس عن عمر بن عبد العزيز عن هشام بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن علّة تحريم الربا؟ قال: إنّ لو كان الربا حلالاً لترك الناس التجارات وما يحتاجون إليه فحرم الله الربا لتفرّ الناس عن الحرام إلى التجارات وإلى البيع والشراء فيتصل ذلك بينهم في القرض.

٢ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: حدّثنا أبو عبد الله محمّد بن أحمد بن ثابت قال: حدّثنا عبيد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّما حرّم الله عزّ وجلّ الربا لئلاّ تمتنعوا عن اصطناع المعروف.

٣ - وعنه قال: حدّثنا أبو القاسم حميد قال: حدّثني عبد الله بن أحمد النهيكي عن عليّ بن الحسن الطاطري عن درست بن أبي منصور عن محمّد بن عطية عن زرارة قال: قال أبو جعفر عليه السلام:

حرام گوشت است چنانچه هر پرنده‌ای که سنگدان دارد گوشتش حلال می‌باشد.
و فارق و امتیاز دیگری که بین پرندگان حلال و حرام می‌باشد این است که در
فرموده پدرم علیه السلام به آن اشاره شده و آن حضرت فرموده‌اند:
هر پرنده‌ای که در وقت پرواز بالش را تکان دهد آن را بخور که حلال بوده و آنچه
از پرندگان هنگام پرواز بالشان را صاف نگاه می‌دارند نخور که حرام گوشت هستند.
سپس فرمودند: خرگوش حرام بوده زیرا به منزله سنور (نوعی گربه) است و
همان طوری که حیوانات درنده وحشی و سنور چنگال دارند خرگوش نیز دارای
چنگال می‌باشد مضافاً به این که ذاتاً خرگوش قذر و خبیث است و از این گذشته در
وصف آن گفته‌اند همچون زنان خون حیض می‌بیند زیرا از جمله ممسوخات است
و این خود یکی از عوامل قذر و خبیث بودنش محسوب می‌شود

باب دویست و سی و ششم

سز تحریم ربا

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه می‌گوید:
محمد بن ابی عبد الله از محمد بن ابی بشر، از علی بن عباس، از عمر بن عبد العزیز
از هشام بن حکم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی عبد الله علیه السلام راجع به علت و
سبب تحریم ربا پرسیدم؟
حضرت فرمودند: اگر ربا حلال می‌بود مردم تجارت را رها می‌کردند و نیازی به
آن نداشتند از این رو حق عزوجل ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام دوری کرده و رو
به تجارت و بیع و شراء آورند، پس ربا در قرض بین مردم باقی ماند.

حدیث (۲)

علی بن حاتم از ابو عبد الله محمد بن احمد بن ثابت از عبید، از ابن ابی عمیر، از
هشام ابن سالم، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند:
خداوند عزوجل ربا را حرام کرد تا مردم از انجام معروف و امر پسنندیده
خودداری نکنند.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از ابوالقاسم حمید از عبد الله بن احمد نهیکی از علی بن حسن
طاطری از درست بن ابی منصور، از محمد بن عطیه، از زرارہ، وی می‌گوید:
حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند:

إنما حرّم الله الربا لثلاث يذهب المعروف.

٤ - حدّثنا عليّ بن أحمد قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله عن محمّد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصخّاف عن محمّد بن سنان أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله: علّة تحريم الربا إنّما نهى الله عزّ وجلّ عنه لما فيه من فساد الأموال؛ لأنّ الانسان إذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهماً و ثمن الآخر باطلاً، فبيع الربا و شرائه و كسّ على كلّ حال، على المشتري و على البائع، فحظّر الله تبارك و تعالى على العباد الربا لعلّة فساد الأموال كما حظّر على السّفية أن يدفّع إليه ماله لما يتخوّف عليه من إفساده حتّى يؤنس منه رُشداً، فلهذه العلّة حرّم الله الربا و بيع الدرهم بدرهمين يداً بيد.

و علّة تحريم الربا بعد البيّنة لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرّم، وهي كبيرة بعد البيان و تحريم الله تعالى لها ولم يكن ذلك منه إلاّ استخفافاً بالمحرّم للحرام والاستخفاف بذلك دخول في الكفر.

و علّة تحريم الربا بالنسيئة لعلّة ذهاب المعروف و تلف الأموال و رغبة الناس في الربح و تركهم القرض و صنائع المعروف و لمافي ذلك من الفساد والظلم و فناء الأموال.

مرکز تحقیقات کامیوتر علوم اسلامی

باب ٢٣٧

العلّة التي من أجلها حرّم الله تعالى الخمر والميتة

والدم ولحم الخنزير والقرد والدّب والفيل والطحال

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن محمّد بن عذافر عن بعض رجاله عن

خداوند عزوجل ریا را حرام کرد تا معروف و امر پسندیده از بین نرود.

حدیث (۴)

علی بن احمد می گوید: محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: علت تحریم ریا آن است که حق عزوجل از آن نهی فرموده زیرا در آن اموال فاسد و تباه می شوند چه آنکه انسان وقتی یک درهم را به دو درهم خرید ثمن و عوض یک درهم همان یک درهم بوده و درهم دیگر باطل و فاسد است پس بیع و شراء ربوی در هر حال برای مشتری و بایع ضرری و زیان آور است از این رو خداوند تبارک و تعالی به خاطر فساد اموال و جلوگیری از آن ریا را حرام و ممنوع فرموده همان طوری که سپردن مال سفیه را به او از ممنوعات قرار داده است زیرا بیم آن هست که سفیه مالش را فاسد کند.

بلی وقتی با رشد انس گرفت و خوب و بد، صلاح و فساد را تشخیص داد البته می توان مالش را به وی سپرد، پس به خاطر همین علت (فساد اموال) حق عزوجل ریا و فروختن یک درهم به دو درهم را حرام کرده و علت حرام نمودن ریا بعد از بیان و علم به آن این است که مرتکب ریا حرام الهی را سبک شمرده و بدون اعتناء به آن واردش شده است و این خود از معاصی کبیره می باشد زیرا با علم به حرمت و این که حق تبارک و تعالی آن را حرام نموده با این حال به آن اقدام شود چیزی غیر از سبک شمردن محرم الهی نمی باشد و سبک شمردن محرم الهی موجب دخول در کفر است. و علت تحریم ریا در بیع و شراء نسیه آن است که معروف از بین رفته و اموال تلف گشته و مردم به گرفتن سود رغبت پیدا نموده و قرض را ترک کرده و امور معروف و پسندیده را رها می کنند مضافاً به این که این ریا نیز موجب فساد و ظلم و نابودی اموال می باشد.

باب دویست و سی و هفتم

سز حرام کردن خداوند تبارک و تعالی شراب و مردار و خون و

گوشت خوک و بوزینه و خرس و فیل و سپرز

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن عذافر، از برخی رجالش، از

أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: لِمَ حرّم الله عزّ وجلّ الخمر والميتة والدم ولحم الخنزير؟

فقال: إنّ الله تبارك وتعالى لم يحرم ذلك على عباده وأحلّ لهم ما سوى ذلك من رغبة فيما أحلّ لهم ولا زهد فيما حرّمه عليهم، ولكنّه تعالى خلق الخلق فعلم ما يقوم به أبدانهم وما يصلحهم فأحلّه لهم وأباحه وعلم ما يضرّهم فنهاهم عنه وحرّمه عليهم ثمّ أحلّه للمضطرّ في الوقت الذي لا يقوم بدنه إلّا به فأمره أن ينال منه بقدر البلغة لا غير ذلك.

ثم قال: أمّا الميتة فإنّه لم ينل احد منها إلّا لضعف بدنه أو وهنت قوته وانقطع نسله ولا يموت آكل الميتة إلّا فجأة.

وأمّا الدّم فإنه يورث آكله الماء الاصفر، ويورث الكلب وقساوة القلب وقلّة الرأفة والرحمة حتّى لا يؤمن على حميمه ولا يؤمن على من صحبته. و أمّا لحم الخنزير فإنّ الله تعالى مسح قوماً في صور شتى مثل الخنزير والقرود والدبّ، ثم نهى عن أكل المثلة لكيما ينتفع بها ولا يستخف بعقوبته. و أمّا الخمر فإنّه حرّمها لفعالها وفسادها ثم قال: إنّ مدمن الخمر كعباد الوثن وتورثه الارتعاش وتهدم مروّته وتحمله على أن يجسر على المحارم من سفك الدماء وركوب الزنا حتّى لا يؤمن إذا سكران يشب على حرمه وهو لا يعقل ذلك، والخمر لن تزيد شاربها إلّا كلّ شرّاً.

حضرت ابی جعفر علیه السلام راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند عزوجل شراب و مردار و خون و گوشت خوک را حرام فرموده است؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این اشیاء را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده راغب و از آنچه حرام فرموده بی میل نموده باشد بلکه پس از آفرینش مخلوقات آنچه که ابدان ایشان به آن قائم است و در راستای مصلحت و خیر آنها هست را به آنها تعلیم فرمود و پس از آن تفهیمشان نمود که این سنخ از اشیاء برایشان مباح و حلال است و نیز آنچه به ضرر ابدانشان هست را به آنها هشدار داد و اعلام فرمود که این قبیل از اشیاء بر آنها حرام است سپس فرمود: کسی که از شما در وقتی از اوقات مضطر شد و بدنش قائم و پابرجا نشد مگر به یکی از این محرّمات البته در چنین وضعی می تواند به مقداری که حاجتش برطرف شده و مشککش حل شود از آن استفاده کند نه بیش از این مقدار.

پس از آن فرمود: اما مردار: احدی حق ندارد از آن تناول کند مگر آنکه بدنش مبتلا به ضعف مضطرب بوده یا قوت از او رفته و بدون استفاده از آن نسلش منقطع می گردد و اساساً خورنده مردار مبتلا به مرگ ناگهانی می گردد. و اما خون: خوردن آن در خورنده آب زرد ایجاد کرده و او را مبتلا به مرض عطش و قساوت قلب و کم مهری نموده به طوری که به خویشاوندان و یارانش هیچ ایمان و اعتقادی ندارد.

و اما گوشت خوک: خداوند تبارک و تعالی طائفه ای را در صورت های مختلف نظیر صورت خوک و بوزینه و خرس منشیخ فرمود و سپس نهی کرد از خوردن گوشت حیوانات مماثل و هم شکل ایشان تا بدین وسیله از استفاده شدن مسموختات جلوگیری به عمل آمده و از طرفی به عقوبت و بلایی که آنها به آن مبتلاء شده اند استخفافی واقع نگردد.

و اما خمر و شراب: خداوند متعال آن را حرام فرمود زیرا هم مستی ایجاد می کند و هم فاسد است سپس فرمود: خورنده شراب به منزله کسانی است که بت می پرستند و شرب خمر در شارب ارتعاش و لرزه ایجاد کرده و مروّت و جوانمردی را از او زائل نموده و باعث می شود که وی بر انجام محارم الهی از قبیل ریختن خونها و مرتکب شدن زنا جرئت پیدا نماید حتی کار بجایی می رسد که از آدم مست بعید نیست که با محارم خود در حال زوال عقل جمع شود باری شراب در شارب هر شر و بدی را ایجاد می کند.

٢ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن عذافر عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام سواء.

٣ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عن محمد بن علي الكوفي عن عبد الرحمن بن سالم عن الفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرني لم حرّم الله تعالى لحم الخنزير؟ قال: إنّ الله تبارك و تعالى مسح قوماً في صور شتى مثل الخنزير والقرود والدب، ثم انتهى عن أكل المثلة لكيلا ينتفع بها ولا يستخف بعقوبته.

٤ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد عليه السلام قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل البرمكي عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان أنّ الرضا كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله حرم الخنزير: لأنّه مشوه جعله الله تعالى عظة للخلق و عبرة و تخويفاً و دليلاً على ما مسح على خلقه و لأنّ غذاؤه أقذر الأقدار مع تعلل كثيرة و كذلك حرّم القرود؛ لأنّه مسح مثل الخنزير، جعل عظة و عبرة للخلق و دليلاً على ما مسح على خلقه و صورته و جعل فيه شبهة من الانسان ليدلّ على أنّه من الخلق المغضوب عليهم.

و كتب الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان فيما كتب إليه من جواب مسائله

حدیث (۲)

پدرم علیه السلام از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعاً از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن عذافر، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتی مانند روایت اول را نقل نموده.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی کوفی، از عبدالرحمن بن سالم، از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: بیان فرمایید چرا خداوند تعالی خوک را حرام فرموده؟ حضرت فرمودند:

خداوند متعال طائفه‌ای را در شکلهای مختلف همچون خوک و بوزینه و خرس مسخ فرموده و سپس از تناول گوشت حیوانات مماثل و هم‌شکل آنها نهی نمود تا آنها مورد استفاده قرار نگرفته و به عقوبت و بلایی که مبتلا به آن شده‌اند استخفافی واقع نگردد.

حدیث (۴)

علی بن احمد بن محمد علیه السلام، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در مکتوبی به من در جواب مسائلم فرمودند: خوک به خاطر این حرام شده که حیوانی است بسیار کریه و زشت، حق تبارک و تعالی این زشتی را وسیله پند و عبرت خلایق و سبب خوف و بیم مردمان و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است. *موسم علوم اسلامی* و دلیل دیگر بر حرمتش آن است غذاء این حیوان ناپاک‌ترین ناپاکی‌ها است و علل بسیار دیگر که نامی از آنها در اینجا پرده نشده.

و همچنین بوزینه نیز حرام است زیرا همچون خوک از ممسوخات بوده و حق تعالی زشتی این حیوان را نیز وسیله عبرت خلایق و نشانه وقوع مسخ بر خلقتش قرار داده است.

ناگفته نماند که حق جل و علی یک شباهتی از انسان در این حیوان گذارده تا مردم بدانند که این موجود از مخلوقات است که مورد غضب و سخط الهی واقع شده است.

و نیز حضرت رضا علیه السلام در مکتوبی به محمد بن سنان در جواب مسائلم مرقوم

حرّمت الميتة لما فيها من فساد الأبدان والآفة و لما أراد الله تعالى أن يجعل التسمية سبباً للتحليل و فرقاً بين الحلال والحرام.
و حرّم الله تعالى الدم كتحرّيم الميتة لما فيه من فساد الأبدان و لأنّه يورث الماء الأصفر و يبخر القم و يتتن الريح و يسيء الخلق و يورث القسوة للقلب و قلّة الرأفة والرحمة حتّى لا يؤمن أن يقتل ولده و والده و صاحبه.

و حرم الطحال لما فيه من الدّم، و لأنّ علّته و علّة الدّم والميتة واحدة؛ لأنّه يجري مجريها في الفساد.

٥- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رحمته الله عن عمّه محمّد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن محمّد بن أسلم الجبلي عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل يحلّ أكل لحم الفيل؟ فقال: لا.

فقلت: لِمَ؟

قال: لأنّه مثله وقد حرّم الله تعالى لحوم الأمساخ ولحوم ما مثل به في صورتها.

مرکز تحقیقات کامیاب علوم اسلامی
باب ٢٣٨

العلّة التي من أجلها يكره أكل لحم الغراب

١- حدّثنا أبي عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمّد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن إبراهيم عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه كره أكل لحم الغراب؛ لأنّه فاسق.

فرمودند: مردار حرام است زیرا تغذیه از آن موجب فساد و تباه شدن ابدان و پیدا شدن آفت در آنها می باشد و وجه دیگر برای حرمت آن این است که حق تعالی بدین وسیله خواسته است هشدار دهد که تسمیه (گفتن بسم الله در وقت ذبح) سبب است برای حلال شدن مذبح و ترکش باعث حرام بودن آن می باشد. و حق تعالی خون را نیز همچون مردار حرام فرموده زیرا تغذیه از آن سبب فساد ابدان و موجب پیدا شدن آب زرد و بوی متعفن دهان و بدبو شدن شخص و بدخلق شدن وی و سخت دل شدن و کم مهر گردیدن نسبت به دیگران می گردد حتی کار بجایی می رسد که فرزند به واسطه تغذیه از آن پدر و دوست و همسرش را به قتل می رساند.

و نیز حق عزوجل طحال و سپرز را حرام فرمود زیرا در آن خون می باشد و از طرفی علت تحریم آن با علت تحریم خون و مردار یکی می باشد چه آنکه طحال در فساد به منزله آنها می باشد.

حدیث (۵)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله، از عمرویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی از محمد بن اسلم جبلی، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام پرسیدم: آیا تناول گوشت فیل حلال است؟ حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: چرا؟

فرمودند: زیرا این حیوان مماثل فیل است و حق تعالی گوشت مسوخات و گوشت آنچه که مثل آنها هستند را حرام فرموده.

باب دویست و سی و هشتم

سر مکروه بودن تناول گوشت کلاغ

حدیث (۱)

پدرم رحمته الله از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت تناول گوشت کلاغ را خوش نداشتند زیرا فاسق و بدکار است.

باب ٢٣٩

علل المسوخ و أصنافها

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مهران عن محمد بن الحسن بن علان قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن المسوخ؟

فقال: اثني عشر صنفاً ولها علل:
فأما الفيل فإنه مسخ؛ لأنه كان ملكاً زناً لوطياً.
و مسخ الذئب؛ لأنه كان رجلاً ديوثاً.
و مسخت الارنب؛ لأنها كانت امرأة تخون زوجها ولا تغتسل من حيض ولا جنابة.

و مسخ الوطواط؛ لأنه كان يسرق تمر الناس.
و مسخ سهيل؛ لأنه كان عشاراً باليمن.
و مسخت الزهرة؛ لأنها كانت امرأة فتن بها هاروت و ماروت.
و أما القردة والخنازير فإنهم قوم من بني إسرائيل اعتدوا في السبت.
و أما الجري والضَّب ففرقة من بني إسرائيل حين نزلت المائدة على عيسى لم يؤمنوا به فتأهوا، فوَقَعَتْ فرقة في البحر و فرقة في البر.
و أما العقرب فإنه كان رجلاً نماماً.
و أما الزنبور فكان لحاماً يسرق في الميزان.

٢ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد رحمه الله قال:
حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال:

باب دویست و سی و نهم اسرار ممسوخات و اقسام آنها

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن الحسن بن علان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مسخ شده ها سؤال کردم؟ حضرت فرمودند:

ممسوخ دوازده صنف بوده و برایشان اسراری است:
اما فیل: این حیوان مسخ شده؛ زیرا در اصل سلطانی بوده که زنا و لواط می کرده.
خرس: این حیوان نیز از ممسوخ است؛ زیرا در اصل مردی دیوث^(۱) بوده.
خرگوش: حیوانی است که مسخ شده؛ زیرا در اصل زنی بوده که به شوهرش خیانت می نمود و از حیض و جنابت غسل نمی کرد.
خفاش: حیوانی است مسخ شده؛ زیرا خرماهای مردم را سرقت می کرد.
سهیل: ستاره ای است مسخ شده؛ زیرا در یمن به شغل گمرگچی بودن اشتغال داشت.

زهرة: ستاره ای است مسخ شده؛ زیرا زنی بود که به واسطه اش هاروت و ماروت گول خوردند.

و اما بوزینه ها و خوکها: اینها طائفه ای از بنی اسرائیل بوده که در روز شنبه ظلم و ستم کردند.

و اما جرّی (نوعی ماهی است) و سوسمار: زمانی که مائده آسمانی برای جناب عیسی علیه السلام نازل شد گروهی از بنی اسرائیل به آن حضرت ایمان نیاوردند در نتیجه به سرگردانی مبتلا شدند پس برخی در دریا افتاده و بعضی در خشکی ماندند آنها که در دریا افتادند به صورت جرّی درآمدند و آنانکه در خشکی ماندند به شکل سوسمار شدند.

اما عقرب، در اصل مردی سخن چین بود پس مسخ شد و به این شکل درآمد.
اما زنبور، در اصل گوشت فروش بود و در وقت فروش از ترازو کم می گذاشت.

حدیث (۲)

علی بن احمد بن محمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله کوفی از

حدَّثنا محمد بن أحمد بن إسماعيل العلوي، حدَّثني علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال: حدَّثنا علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عن جعفر بن محمد عليهم السلام قال: المسوخ ثلاثة عشر: الفيل والدب والارنب والعقرب والضَّبَّ والعنكبوت والدَّعموص والجُرِّي والوطواط والقرد والخنزير والزهرة وسهيل.

قيل: يا ابن رسول الله ما كان سبب مسخ هؤلاء؟
قال: أمَّا الفيل فكان رجلاً جبَّاراً لو طياً لا يدع رطباً ولا يابساً.
و أمَّا الدب فكان رجلاً مخنثاً يدعو الرجال إلى نفسه.
و أمَّا الارنب فكانت امرأة قذرة لا تغتسل من حيض ولا جنابة، ولا غير ذلك.

و أمَّا العقرب فكان رجلاً همّازاً لا يسلم منه أحد.
و أمَّا الضَّبَّ فكان رجلاً اعرابياً يسرق الحاج بمحجنه.
و أمَّا العنكبوت فكانت امرأة سحرت زوجها.
و أمَّا الدَّعموص فكان رجلاً نماماً يقطع بين الأحبة.
و أمَّا الجُرِّي فكان رجلاً ديوثاً يجلب الرجال على حلاله.
و أمَّا الوطواط فكان رجلاً سارقاً يسرق الرطب من رؤوس النخل.
و أمَّا القردة فاليهود اعتدوا في السبت.
و أمَّا الخنازير فالنصارى حين سألوها المائدة فكانوا بعد نزولها أشد ما كانوا تكذيباً.

و أمَّا سهيل فكان رجلاً عشّاراً باليمن.
و أمَّا الزهرة فإنها كانت امرأة تسمى ناهيد وهي التي تقول الناس:

محمد بن احمد بن اسماعیل علوی، علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر، از حضرت جعفر بن محمد علیهم السلام، حضرت فرمودند:

مسخ شده‌ها سیزده تا است:

فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرم سیاه، سگ ماهی، خفاش، بوزینه، خوک، زهره و سهیل.

محضر مبارکش عرض شد: ای فرزند رسول خدا سبب مسخ شدن آنها چه بود؟ حضرت فرمودند: اما فیل: مردی ستمگر و لواطه کن بود از رطب و یابس نمی‌گذشت (یعنی به هر کس دست می‌یافت این عمل شنیع را مرتکب می‌شد) و اما خرس: مردی بود که حالت زنانگی در او بود و مردان را به خود دعوت می‌کرد.

و اما خرگوش: زنی بود آلوده که نه از حیض غسل می‌کرد و نه از جنابت و نه از غیر این دو.

و اما کژدم: مرد هرزه‌گویی بود که احدی از او و آزارش در امان نبود.

و اما سوسمار: مردی بیابانی بود که با عصای خویش اموال حاجیان را می‌دزدید.

و اما عنکبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت نمود.

و اما کرم سیاه: مرد سخن‌چینی بود که بین دوستان جدایی می‌انداخت.

و اما سگ ماهی: مرد دیوثی بود که مردان اجنبی را به همسران خود دعوت می‌کرد.

و اما خفاش: مرد دزدی بود که از سر درختان خرما، خرمای مردم را می‌دزدید.

و اما بوزینه: یهود در روز شنبه خیانت و ستم کردند لذا به بوزینه مسخ شدند.

و اما خوکها: جمعی از نصاری از پروردگار درخواست کردند برایشان مائده نازل کند، بعد از نزول مائده در تکذیب پیامبر خود سخت‌تر شدند.

و اما سهیل: مردی گمرک‌چی در یمن بود.

و اما زهره: زنی بود موسوم به ناهید و او همان زنی است که مردم درباره‌اش

إنه افتنن بها هاروت وماروت.

٣ - حدثنا علي بن عبد الله الوراق رحمته الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا عباد بن سليمان عن محمد بن سليمان الديلمي عن الرضا عليه السلام أنه قال: كانت الخفّاش امرأة سَحَرَتْ ضُرَّةً لها فمسخها الله تعالى خفّاشاً، وإنّ الفأر كان سبطاً من اليهود غضب الله عليهم فمسخهم فأراً، وأنّ البعوض كان رجلاً يستهزئ بالأنبياء عليهم السلام و يشتمهم ويكلح في وجوههم ويصفق بيديه فمسخه الله تعالى بعوضاً وإنّ القملة هي من الجسد وأنّ نبياً من انبياء بني إسرائيل كان قائماً يصلي إذ أقبل إليه سفيه من سُفَهَاء بني إسرائيل فجعل يهزأ به ويكلح في وجهه فما برح من مكانه حتّى مسخه الله سبحانه و تعالى قملة، وإنّ الوزغ كان سبطاً من أسباط بني إسرائيل يَسُبُّون أولاد الأنبياء و يبغضونهم، فمسخهم الله اوزاغاً وأمّا العنقاء، فَمِنْ غضب الله تعالى عليه، فمسخه و جعله مثله فنعوذ بالله من غضب الله و نقمته.

٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمته الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن أسباط عن علي بن جعفر عن مغيرة عن أبي عبد الله عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال: المسوخ من بني آدم ثلاثة عشر صنفاً: منهم القردة والخنازير والخُشَاف والضبّ والدبّ والفيل والدعموص والجريّ والعقرب و سهيل والقنفذ والزهرة والعنكبوت.

می گفتند هاروت و ماروت به واسطه اش فریفته شدند.

حدیث (۳)

علی بن عبداللّه و زاق رضی اللّٰه عنہ از سعد بن عبداللّه، از عباد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان دیلمی، از حضرت رضاء رضی اللّٰه عنہ نقل کرده که حضرتش فرمودند:
خفّاش (شب پره) زنی بود که رقیب خود را سحر کرد لذا حق تعالی او را به صورت خفّاش مسخ نمود و موش یکی از اسباط یهود بود که مورد غضب خدا واقع شدند و آنها را به صورت موش مسخ فرمود و پشه مردی بود که انبیاء علیهم السّلام را مسخره می کرد و ناسزا به ایشان می گفت و با ایشان روترش نموده و در مقابلشان کف می زد، حق تعالی او را به صورت پشه مسخ فرمود.
و شپش حیوانی است که منشاء ایجاد و هستی آن جسد می باشد و شرح مسخ شدن آن این است که:

پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل ایستاده بود و نماز می گذارد در این هنگام نادانی از نادانان بنی اسرائیل جلو آمد و او را به استهزاء گرفت و رو به آن جناب ترش کرد، پس از جایش برنخواست مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را به صورت شپش مسخ فرمود.

و مارمولک سبطی از اسباط بنی اسرائیل بود که اولاد انبیاء را سبّ و نفرین کرده و ایشان را مورد بغض و کینه قرار می دادند، پس حق تعالی آنها را به صورت مارمولک مسخ فرمود.

اما عنقاء از ناحیه غضب خداوند تبارک و تعالی به این صورت درآمد و حق تعالی این مبعوض را مثل عنقاء و به صورت آن مسخ فرمود، پناه می بریم به خدا از غضب و سخط او.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه رضی اللّٰه عنہ از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب، از علی بن اسباط از علی بن جعفر، از مغیره، از حضرت ابی عبداللّه، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، حضرت فرمودند:

مسخ شده از بین انسانها سیزده صنف است به این شرح:
بوزینه، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه، سگ ماهی، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت.

فأما القردة فكانوا قوماً ينزلون بلدة على شاطئ البحر اعتدوا في السبت فصادوا الحيتان فمسخهم الله تعالى قردة.

و أما الخنازير فكانوا قوماً من بني إسرائيل دعا عليهم عيسى بن مريم عليه السلام فمسخهم الله تعالى خنازيراً.

و أما الخشاف، فكانت امرأة مع ضرة لها فسحرتها فمسخها الله تعالى خشافاً.

و أما الضب فكان أعرابياً بدوياً لا يرع عن قتل من مرّ به من الناس فمسخه الله تعالى ضباً.

و أما الفيل فكان رجلاً ينكح البهائم فمسخه الله تعالى فيلاً.
و أما الدعوص فكان رجلاً زاني الفرج لا يرع من شيء فمسخه الله تعالى دعوصاً.

و أما الجري فكان رجلاً نماماً فمسخه الله تعالى جرياً.
و أما العقرب فكان رجلاً هماًزاً لئماً فمسخه الله عقرباً.
و أما الدب فكان رجلاً يسرق الحاج فمسخه الله تعالى دباً.
و أما سهيل فكان رجلاً عشّاراً صاحب مكّاس فمسخه الله تعالى سهيلاً.

و أما الزهرة فكانت امرأة فتن بها هاروت و ماروت فمسخها الله تعالى زهرة.

و أما العنكبوت فكانت امرأة سيّئة الخلق عاصية لزوجها مؤذية عنه

باب دویست و سی و نهم ۵۶۱

اما بوزینه: طائفه‌ای در شهری کنار دریا فرود آمده و آن‌جا می‌زیستند، این مردم در روز شنبه مرتکب عصیان و تعدی شده و ماهی‌ها را که از صیدشان در این روز ممنوع بودند شکار می‌کردند در نتیجه حق تعالی آنها را به صورت بوزینه مسخ فرمود.

و اما خوکها: قومی از بنی اسرائیل مورد نفرین حضرت عیسی بن مریم واقع شده در نتیجه حق تعالی ایشان را به هیئت خوکها مسخ فرمود.

و اما شب پره: زنی با رقیب خود می‌زیست ولی در حقش خیانت و سحر نمود، حق تعالی او را به صورت شب پره مسخ فرمود.

و اما سوسمار: مرد بیابانی بود که هر کس به او می‌گذشت وی رعایتش را نکرده و او را می‌کشت از این رو حق تعالی او را به صورت سوسمار مسخ فرمود.

و اما فیل: مردی بود که با بهائم جمع می‌شد لذا حق تعالی او را به صورت فیل مسخ فرمود.

و اما کرم خاکی: مردی بود زناکار که از هیچ چیز نمی‌گذشت و رعایت آن را اصلاً نمی‌نمود پس حق تعالی او را به صورت کرم خاکی مسخ فرمود.

و اما سگ ماهی: مردی بود سخن چین، حق تعالی او را به صورت سگ ماهی مسخ نمود.

و اما کژدم: این حیوان مردی عیب جوی و هرزه زبان بود، خداوند متعال وی را به صورت عقرب مسخ فرمود.

و اما خرس: در اصل مردی بود که اموال حاجی‌ها را می‌ربود، خدای تبارک و تعالی او را به صورت خرس مسخ نمود.

و اما سهیل: مردی بود گمرک‌چی و ندیم و همدم کسی که از مردم باج می‌گرفت محسوب می‌شد، حق تعالی او را به صورت سهیل مسخ فرمود.

و اما زهره: زنی بود که هاروت و ماروت به واسطه‌اش فریفته شدند، خداوند او را به صورت زهره مسخ فرمود.

و اما عنکبوت: زنی بود بدخلق و نافرمان نسبت به شوهرش و پشت به او

فمسخها الله تعالى عنكبوتاً، و أما القنفذ فكان رجلاً سيئ الخلق فمسخه الله تعالى قنفذاً.

٥ - حدثنا ابوالحسن علي بن عبد الله الاسواري قال: حدثنا مكسي بن أحمد بن سعدويه البرذعي قال: حدثنا أبو زكريا بن يحيى بن عبيد العطار بدمياط قال: حدثنا القلانسي قال: حدثنا عبدالعزيز بن عبد الله الأويسى قال: حدثنا علي بن جعفر عن معتب مولى جعفر عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: سئل رسول الله ﷺ عن المسوخ قال: هم ثلاثة عشر: الفيل والدب والخنزير والقرد والجري والضب والوطواط والدعموص والعقرب والعنكبوت والارنب والزهرة والسهيل.

ف قيل: يا رسول الله ما كان سبب مسخهم؟
قال: أما الفيل: فكان رجلاً لوطياً لا يدع رطباً ولا يابساً.
و أما الدب فكان رجلاً مختشاً يدعو الرجال إلى نفسه.
و أما الخنزير فقوم نصارى سألوا ربهم تعالى أن ينزل المائدة عليهم، فلما نزلت عليهم كانوا أشد كفراً وأشد تكذيباً.
و أما القردة فقوم اعتدوا في السبوت.
و أما الجري فكان ديوثاً يدعو الرجال إلى أهله.
و أما الضب فكان أعرابياً يسرق الحاج بمحجنه.
و أما الوطواط فكان يسرق الثمار من رؤوس النخل.
و أما الدعموص فكان نماماً يفرق بين الأحبة.
و أما العقرب فكان رجلاً لذاعاً لا يسلم من لسانه أحد.
و أما العنكبوت فكانت امرأة سحرت زوجها.

می نمود حق تبارک و تعالی وی را به صورت عنکبوت مسخ فرمود.
و اما خارپشت: مردی بدخلق بود که حق تبارک و تعالی به صورت خارپشت
مسخش نمود.

حدیث (۵)

ابوالحسن علی بن عبدالله اسواری از مکی بن احمد بن سعدویه برذعی از
ابوزکریا بن یحیی بن عبید عطار بدمیاط از قلاتسی، از عبدالعزیز بن عبدالله اویسی،
از علی بن جعفر از معتب غلام حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از آن حضرت، از پدر
گرامش، از جد بزرگوارش، از علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل کردند که، حضرت
فرمودند:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به مسوخ سؤال نمودند؟
حضرت فرمودند: مسوخ سیزده تا می باشند به این شرح:
فیل، خرس، خوک، بوزینه، سگ ماهی، تمساح، خفاش، کرم سیاه، کژدم،
عنکبوت، خرگوش، زهره و سهیل.

محضر مبارکش عرض شد: ای رسول خدا سبب مسخ شدن ایشان چه بود؟
حضرت فرمودند: اما فیل: مردی بود اهل لواط از هیچ موردی نمی گذشت و
هیچ تر و خشکی را رها نمی نمود.

و اما خرس: مردی بود مخنث و اُبْنه ای، مردان را به خود دعوت می کرد.
و اما خوک: نصاری از پروردگار تبارک و تعالی درخواست کردند که برایشان
مائده ای نازل فرماید و وقتی این مائده نازل شد به جای ایمان آوردن و متنبه شدن بر
کفر و تکذیبشان افزودند از این رو حق تعالی ایشان را به صورت خوک مسخ نمود.
و اما بوزینه: طائفه ای بودند که روز شنبه ستم و ظلم نمودند.

و اما سگ ماهی: مردی دیوث بود که مردان را به اهل و خویشان مؤث خود
دعوت می کرد.

و اما تمساح: مرد بیابانی بود که با عصایش اموال حجاج را می ربود.
و اما خفاش: شخصی بود که از روی درختان خرما، میوه ها را سرقت می کرد.
و اما کرم سیاه: کسی بود که بین دوستان سخن چینی و نمایی می نمود.
و اما کژدم: مردی بود که با زبانش دیگران را نیش می زد و احدی از زبان او در
امان نبود.

و اما عنکبوت: زنی بود که همسرش را مسحور نمود.

وَأَمَّا الْارَنْبُ فَكَانَتْ امْرَأَةً لَا تَطْهَرُ مِنْ حَيْضٍ وَلَا غَيْرِهِ.

وَأَمَّا سَهِيلٌ فَكَانَ عَشَّارًا بِالْيَمَنِ.

وَأَمَّا الزَّهْرَةُ فَكَانَتْ امْرَأَةً نَصْرَانِيَّةً وَكَانَتْ لِبَعْضِ مَلُوكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَهِيَ الَّتِي فَتَنَ بِهَا هَارُوتُ وَمَارُوتُ وَكَانَ اسْمُهَا نَاهِيلَ وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: نَاهِيد.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: إِنَّ النَّاسَ يَغْلُطُونَ فِي الزَّهْرَةِ وَسَهِيلٍ، وَيَقُولُونَ: إِنَّهُمَا كُوكَبَانِ، وَلَيْسَا كَمَا يَقُولُونَ وَلَكِنَّهُمَا دَابَّتَانِ مِنَ دَوَابِّ الْبَحْرِ سَمَّيْتَا بِكُوكَبَيْنِ.

كَمَا سُمِّيَ الْحَمَلُ وَالثَّوْرُ وَالسَّرَطَانُ وَالْأَسَدُ وَالْعَقْرَبُ وَالْحَوْتُ وَالْجَدْيُ، وَهَذِهِ حَيَوَانَاتٌ سَمَّيَتْ عَلَى أَسْمَاءِ الْكُوكَبِ، وَكَذَلِكَ الزَّهْرَةُ وَسَهِيلٌ. وَإِنَّمَا غَلَطَ النَّاسُ فِيهِمَا دُونَ غَيْرِهِمَا لِتَعَذُّرِ مَشَاهِدَتِهِمَا وَالنَّظَرِ إِلَيْهِمَا؛ لِأَنَّهُمَا مِنَ الْبَحْرِ الْمُطِيفِ بِالْدُّنْيَا بِحَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ سَفِينَةٌ وَلَا تَعْمَلُ فِيهِ حِيلَةٌ، وَمَا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَسْخِ الْعَصَاةِ أَنْوَاراً مُضِيئَةً فَيُبْقِيهِمَا مَا بَقِيَتْ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ، وَالْمَسْوَخُ لَمْ تَبْقَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ حَتَّى مَاتَتْ، وَهَذِهِ الْحَيَوَانَاتُ الَّتِي تَسْمَى الْمَسْوَخُ فَالْمَسْوَخِيَّةُ لَهَا اسْمٌ مُسْتَعَارٌ مُجَازِي، بَلْ هِيَ الْمَسْوَخُ الَّذِي حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ أَكْلَ لَحُومِهَا. لِمَا فِيهِ مِنَ الْمَضَارِّ. وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عليه السلام: نَهَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَكْلِ الْمِثْلَةِ لِكَيْلَا يَنْتَفِعَ بِهَا وَلَا يَسْتَخْفَ بِعَقُوبَتِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَارٍ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمَظْفَرِيُّ أَحْمَدُ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ الْكُوفِيَّ يَقُولُ فِي سَهِيلٍ وَالزَّهْرَةِ

و اما خرگوش: زنی بود که نه از حیض و نه از غیر آن غسل می کرد.

و اما سهیل: شخصی بود که در یمن گمرکچی بود.

و اما زهره: زن نصرانیّه ای بود که تعلق به برخی از سلاطین بنی اسرائیل داشت و به واسطه اش هاروت و ماروت مفتون و فریفته شدند، اسمش ناهیل بود ولی مردم به او ناهید می گویند.

محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب می گوید:

مردم درباره زهره و سهیل اشتباه کرده و می گویند: این دو، دو ستاره اند ولی این طور نیست چه آنکه این دو، دو موجود زنده دریایی بوده که به نام این دو ستاره موسوم می باشند.

چنانچه حمل (بزه) و ثور (گاو) و سرطان (خرچنگ) و اسد (شیر) و عقرب (کژدم) و حوت (ماهی) و جدی (بزغاله) حیواناتی هستند که نام ستارگان را روی آنها گذارده اند و راجع به آنها کسی مرتکب اشتباه و غلط نشده.

و سرّ این که مردم تنها نسبت به این دو (سهیل و زهره) به اشتباه افتاده اند نه غیر آنها، آن است که: مشاهده این دو حیوان ممکن نبوده و نمی توان آنها را شناخت؛ زیرا آنها دو جانوری هستند که در اقیانوسی زندگی می کنند که برگرد جهان می چرخد، به طوری که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی کند.

نمی توان گفت: خدای عز و جل گناهکاران را ستاره تابناکی نموده که در بیابان و دریا وسیله هدایت باشند و تا آسمان و زمین برپا هستند بمانند.

عاصیان و مجرمانی که مسخ می شدند بیشتر از سه روز زنده نبوده و پس از آن می مردند، از آنها فرزندی باقی نماند.

این جانورانی که مسوخ نامیده شده اند، اسامی آنها مجاز و از باب استعاره است، این حیوانات مسوخاتی بوده که حق تعالی تناول گوشت آنها را حرام کرده؛ زیرا در آنها مضار و فساد است.

حضرت ابو جعفر الباقری علیه السلام فرمودند:

سرّ این که حق تعالی از تناول گوشت حیوان مثله شده نهی فرموده آن است که از آن استفاده نشود و دیگر این که عقوبت و تنبیهش سبک نگردد.

محمد بن علی بن بشار قزوینی از ابوالفرج مظفر بن احمد قزوینی نقل کرده که وی گفت: از ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی کوفی شنیدم که درباره سهیل و زهره می گفت:

أَنَّهُمَا دَابَّتَانِ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ الْمَظِيفِ بِالدُّنْيَا فِي مَوْضِعٍ لَا تَبْلُغُهُ سَفِينَةٌ وَلَا تَعْمَلُ فِيهِ حِيلَةٌ، وَهُمَا الْمَسْخَانُ الْمَذْكُورَانِ فِي أَصْنَافِ الْمَسْوُوحِ، وَيَغْلُظُ مِنْ يَزْعَمُ أَنََّّهُمَا الْكُوكِبَانِ الْمَعْرُوفَانِ بِسَهِيلٍ وَالزُّهْرَةُ، وَإِنَّ هَارُوتَ وَمارُوتَ كَانَا رُوحَانِيَيْنِ قَدْ هُيِّئَا وَرُشِّحَا لِلْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَبْلُغْ بِهِمَا حَدُّ الْمَلَائِكَةِ فَاخْتَارَا الْمُحَنَةَ وَالْإِبْتِلَاءَ فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمَا مَا كَانَ، وَلَوْ كَانَا مُلْكَيْنِ لَعَصَمَا فَلَمْ يَعْصِيَا وَإِنَّمَا سَمَّاهُمَا اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ مُلْكَيْنِ بِمَعْنَى أَنََّّهُمَا خُلِقَا لِيَكُونَا مُلْكَيْنِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ بِمَعْنَى سَتَكُونُ مَيِّتًا وَيَكُونُونَ مَوْتَى.

باب ٢٤٠

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا قَدْ

يُرْتَكَبُ الْمُؤْمِنُ الْمُحَارِمُ وَيَعْمَلُ الْكَافِرُ الْحَسَنَاتُ

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ ﷺ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدُ آبَادِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ الْقَمِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمُؤْمِنِ يَزْنِي؟ قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَيُلُوطُ؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَيَشْرَبُ الْمُسْكِرَ؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَيَذْنِبُ؟

باب دویست و چهارم ۵۶۷

این دو، دو جانور از جانوران دریایی بوده که دور دنیا جریان دارد، آن دریا در جایی می باشد که کشتی بدان نرسیده و تدبیری در آن کار نمی کند.

این دو از اصناف مسوخ شمرده شده اند و آنانکه پنداشته اند: سهیل و زهره همان دو ستاره معروف می باشند اشتباه کرده اند، چنانچه اعتقاد به فرشته بودن هاروت و ماروت نیز خطاء است چه آنکه این دو، دو موجود روحانی بوده که آفریده و آماده شده بودند برای فرشته شدن ولی نرسیدند به حد فرشتگان، رنج و محنت و گرفتاری را پذیرفتند و خود را در بوتۀ امتحان قرار دادند، پس واقع شد درباره آنها آنچه واقع شد، اگر ایشان فرشته بودند از ارتکاب گناه برکنار می ماندند و عصیان و نافرمانی نمی کردند درحالی که از این ابتلاء به سلامت بیرون نیامدند، و این که خداوند متعال در کتابش (قرآن) این دو را ملک خوانده مراد این است که: ایشان را آفریدیم تا ملک و فرشته شوند نه آنکه بالفعل فرشته می باشند چنانچه حق تعالی به پیامبرگرامیش می فرماید:

اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّ اَنْهُمْ مَيِّتُونَ (پیامبر تو مرده و ایشان نیز مردگانند) یعنی به زودی تو و ایشان می میرید نه این که بالفعل از مردگان هستید.

باب دویست و چهارم

سز این که مؤمن گاهی مرتکب محرمات شده و کافر زمانی

حسنات را انجام می دهد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از عبد الله بن محمد همدانی، از اسحاق قمی نقل کرده که وی گفت: بر حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام وارد شده محضرش عرض کردم: فدایت شوم، بیان فرمایید: آیا مؤمن زنا می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا مسکر و شراب می آشامد؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: مرتکب گناه می شود؟

قال: نعم.

قلت: جعلت فداك لا يزني ولا يلوط ولا يرتكب السيئات، فأَيُّ شيء ذنبه؟

فقال: يا اسحاق قال الله تبارك و تعالى: (الذين يجتنبون كبائر الإثم والفواحش إلا اللمم)^(١) وقد يلمّ المؤمن بالشيء الذي ليس فيه مراد. قلت: جعلت فداك أخبرني عن الناصب لكم يظهر بشيء أبداً؟ قال: لا.

قلت: جعلت فداك قد أرى المؤمن الموحد الذي يقول بقولي ويدين بولايتكم وليس بيني وبينه خلاف، يشرب المسكر ويزني ويلوط و آتية في حاجة واحدة فأصيبه معبس الوجه كالح اللون ثقيلاً في حاجتي بطيئاً فيها.

وقد أرى الناصب المخالف لما آتي عليه و يعرفني بذلك فآتية في حاجة فأصيبه طلق الوجه حسن البشر متسرّعاً في حاجتي فرحاً بها يحبّ قضائها كثير الصلاة، كثير الصوم، كثير الصدقة يؤدي الزكاة و يستودع فيؤدي الأمانة؟

قال: يا اسحاق ليس تدرّون من أين أوتيتم؟ قلت: لا والله جعلت فداك إلا أن تخبرني.

فقال: يا اسحاق، إنّ الله تعالى لما كان متفرّداً بالوحدانية ابتداء الأشياء لا من شيء، فأجرى الماء العذب على أرض طيبة طاهرة سبعة أيّام بلياليها، ثم نضب الماء عنها فقبض قبضة من صفوة ذلك الطين، وهي

باب دویست و چهلیم:..... ۵۶۹
فرمودند: آری.

عرض کردم: فدایت شوم اگر زنا و لواط نکرده و مرتکب سیئات و بدیها نمی شود، پس گناهی که مرتکب می شود چیست؟
فرمودند: ای اسحاق حق تبارک و تعالی فرموده: آنانکه از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند مگر از لَمَم و گناه صغیره.

مؤمن گاهی گناه صغیره ای که قصدش را نداشته انجام می دهد.
عرض کردم: فدایت شوم، بفرمایید: آیا کسی که نصب عداوت شما نموده و سبّ خاندان رسالت را می نماید با چیزی پاک و تطهیر می شود؟
فرمودند: خیر.

عرض کردم: فدایت شوم گاهی می بینم مؤمن یکتاپرستی را که اعتقادش همچون اعتقاد من بوده و به ولایت و محبت شما خاندان پابند بوده و بین من و او هیچ اختلافی نیست با این حال شرب خمر نموده و زنا و لواط کرده و وقتی برای یک حاجت نزدش می روم و به او عرضه می کنم با روی گرفته و ترش کرده اش مواجه شده و مشاهده می کنم در برآوردن حاجتم کند و سخت می باشد.

و از آن طرف گاهی ناصبی که در اعتقاد با من مخالف است دیده می شود وقتی برای حاجتی نزدش می روم و مرا می شناسد که در عقیده با او مخالف هستم با این حال با روی گشاده و باز با من برخورد کرده و سریعاً به حاجت من پرداخته و با نشاط و سرور که حاکی از دوست داشتنش در روا کردن نیاز من هست اقدام به آن می کند، مشاهده می کنم که نماز بسیار می خواند و روزه زیاد می گیرد و صدقه و زکات فراوان می دهد و در امانتی که نزدش می گذارند خیانت نکرده و آن را رد می نماید، سرّ این دو حرکت چیست؟

حضرت فرمودند: آیا نمی دانید که از کجا و به چه سبب گناه و عصیان از شما سر می زند؟

عرض کردم: خیر به خدا قسم فدایت شوم، مگر آنکه شما، آگاهم نمایید.
حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چون در یگانگی متفرد و منحصر بود لاجرم تمام اشیاء را آفرید ولی نه از چیزی و ماده ای بلکه شرح آفرینش چنین است:

آب شیرین را بر زمین پاک و پاکیزه هفت شبانه روز جاری نمود، سپس آب را بند آورد و یک مشت از خاک پاک و طاهری که گل شده بود را برداشت، این مشت گل،

طينة أهل البيت، ثم قبض قبضة من أسفل ذلك الطين وهي طينة شيعتنا، ثم اصطفانا لنفسه، فلو أن طينة شيعتنا تركت كما تركت طينتنا لما زنى أحد منهم ولا سرق ولا لاط ولا شرب المسكر ولا اكتسب شيئاً ممّا ذكرت، ولكن الله تعالى أجرى الماء المالح على أرض ملعونة سبعة أيام ولياليها، ثم نضب الماء عنها، ثم قبض قبضة وهي طينة ملعونة من حمأ مسنون.

وهي طينة خبال وهي طينة أعدائنا، فلو أن الله عز وجل ترك طينتهم كما أخذها لم تروهم في خلق الآدميين، ولم يقرؤوا بالشهادتين ولم يصوموا ولم يصلوا ولم يزكوا ولم يحجوا البيت ولم تروا أحداً منهم بحسن خلق، ولكن الله تبارك وتعالى جمع الطينتين طينتكم و طينتهم فخلطهما و عركهما عرك الاديم و مزجهما بالمائين، فما رأيت من أخيك المؤمن من شر لفظ أو زنا أو شيء ممّا ذكرت من شرب مسكر أو غيره، فليس من جوهريته، ولا من إيمانه، إنما هو بمسحة الناصب اجترح هذه السيئات التي ذكرت، وما رأيت من الناصب من حسن وجه و حسن خلق، أو صوم، أو صلاة أو حج بيت أو صدقة، أو معروف، فليس من جوهريته، إنما تلك الأفاعيل من مسحة الايمان، اكتسبها وهو إكتساب مسحة الايمان.

قلت: جعلت فداك فإذا كان يوم القيامة فمه؟

قال لي: يا اسحاق أيجمع الله الخير والشر في موضع واحد؟ إذا كان يوم القيامة نزع الله تعالى مسحة الايمان منهم فردّها إلى شيعتنا و نزع مسحة الناصب بجميع ما اكتسبوا من السيئات فردّها إلى أعدائنا و عاد كل شيء إلى عنصره الأول الذي منه ابتداء أما رأيت الشمس إذا هي بدت، ألا ترى لها شعاعاً زاجراً

طینت و گل اهل بیت عصمت و طهارت بود، سپس از زیر آن گل، مشتی دیگر برداشت و آن گل و طینت شیعیان ما بود، سپس ما را برای خودش اختیار فرمود و اگر طینت و گل شیعیان را همچون طینت ما به خود وامی‌گذارد هرگز احدی از ایشان مرتکب زنا و سرقت و لواط و شرب مسکر و افعال قبیحه‌ای که نام بردی نمی‌شد ولی این طور نشد بلکه حق تعالی هفت شبانه‌روز آب شور را بر روی زمین ملعونه و ناپاک جاری فرمود سپس آن را قطع کرد و پس از آن مشتی از آن گل را که گل ملعونه و به واسطه طول مجاورتش با آب تغییر یافته و سیاه‌رنگ شده بود (لَجَن) برداشت. این مشت گل طینت آلوده و فاسد بود که عبارت باشد از طینت دشمنان ما اگر خداوند عز و جل طینت دشمنان ما را به حال خود می‌گذارد هرگز آنها را در میان انسانها نمی‌دید و ابداً به شهادتین اقرار نکرده و روزه نگرفته و نماز نخوانده و زکات نداده و حج بیت‌الله نرفته و هیچگاه ایشان را با حسن خلق ملاقات نمی‌کردی ولی حق تبارک و تعالی طینت شما و ایشان را جمع نمود و با هم مخلوط کرد و به هم مالید همچون مالیدن پوست و سپس آن دو را با هم در آب ممزوج فرمود، پس هر لفظ ناهنجار یا عمل زنا یا افعال قبیحه‌ای که یاد کردی از قبیل شرب مسکر یا غیر آن از برادر مؤمن خود مشاهده می‌کنی ناشی از جوهریت و طینت و یا از ایمان او نیست بلکه به واسطه تماسی که ناصبی با طینت او پیدا کرده وی برانجام این سیئات و قبائح اقدام و مبادرت می‌کند چنانچه هر فعل نیکو و خلق زیبا و یا روزه و نماز یا حج بیت‌الله یا صدقه یا معروفی از ناصبی سر می‌زند مستند به جوهریت و طینت او نبوده بلکه تماسش با ایمان سبب اکتساب این افعال پسندیده و صدورش در خارج گردیده است.

عرض کردم: فدایت شوم، وقتی قیامت بپا شود چه خواهد شد؟

حضرت به من فرمودند: ای اسحاق آیا خداوند خیر و شر را در یک جا جمع خواهد فرمود؟

وقتی قیامت شود حق تعالی آنچه از ایمان را که با طینت ناصبی‌ها اضابت کرده و منشأ افعال حسنه شده از ایشان گرفته و به شیعیان ما رد نموده و به عکس آنچه از خبائث ناصبی با طینت شما مقرون گردیده و باعث صدور قبایح گردیده است را از شما گرفته و به ایشان برمی‌گرداند و اساساً هر چیزی به عنصر اولی که ابتدائش بوده برمی‌گردد.

مگر خورشید در هنگامی که ابتداء طلوعش هست را ندیدی، آیا شعاع محرک و

متصلاً بها أو مبيناً منها؟

قلت: جعلت فداك الشمس إذا هي غربت بدأ إليها الشعاع كما بدأ منها ولو كان بايناً منها لما بدأ إليها.

قال: نعم يا اسحاق كل شيء يعود إلى جوهره الذي منه بدأ.

قلت: جعلت فداك تؤخذ حسناتهم فتردّ إلينا و تؤخذ سيئاتنا فتردّ إليهم؟

قال: أي والله الذي لا إله إلا هو.

قلت: جعلت فداك أجدها في كتاب الله تعالى؟

قال: نعم يا اسحاق.

قلت: في أي مكان؟

قال لي: يا اسحاق أما تتلو هذه الآية (أولئك يبدّل الله سيئاتهم

حسنات و كان الله غفوراً رحيماً) (١) فلم يبدّل الله سيئاتهم حسنات إلا لكم والله يبدّل لكم.

باب ٢٢١

علة العليب وسببه

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن

الصفار عن علي بن حسان الواسطي عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام

قال: أهبط آدم من الجنة على الصفا، و حواء على المروة وقد كانت امتشطت في الجنة،

نیروبخشش متصل به آن است یا باین و جدا از گره آفتاب می باشد؟
عرضه داشتم: فدایت شوم؛ خورشید وقتی غروب می کند شعاع به آن
برمی گردد همان طوری که از آن صادر و خارج گشته بود و این خود دلیل است که
شعاع از گره جدا نیست والا نباید به آن بازگردد.
حضرت فرمودند: آری، هر چیزی به جوهره خود که از آن صدور یافته باز
می گردد.

عرضه داشتم: فدایت شوم آیا حسنات و افعال نیک ناصبی ها را گرفته و به ما
برمی گردانند و به عکس افعال قبیح و ناپسند ما را به ایشان ارجاع می دهند؟
حضرت فرمودند: آری به خدایی که غیر از او معبودی نیست امر چنین می باشد.
عرض کردم: فدایت شوم در کتاب خدا آیه ای که شاهد بر این گفتار باشد می یابم
یا نه؟

حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: در کدام آیه این مضمون می باشد؟

فرمودند: آیا این آیه را تلاوت نکرده ای؟

اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیماً^(۱) (آن کسانی که از
گناه توبه کنند و با ایمان به خدا عمل صالح به جای آورند خدا گناهان آنها را به ثواب
بدل گرداند چه آنکه خداوند در حق بندگان بسیار مهربان و آمرزنده است).
خداوند متعال تنها سیئات شما را که دوستان ما هستید به حسنات مبدل
می فرماید.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب دویست و چهل و یکم

سز بوی خوش و سبب آن

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن حسان
واسطی، از برخی اصحابش، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب
فرمودند: حضرت آدم علیه السلام از بهشت به کوه صفا و حواء به کوه مروه هبوط داده
شدند و این در حالی بود که حواء در بهشت موهایش را شانه زده بود،

فلَمَّا صارت في الأرض قالت: ما أرجو من المشط و أنا مسخوط عليّ،
فحلّت مشطتها فانتشر من مشطتها العطر الذي كانت امتشطت به في الجنة،
فطارت به الريح فألقت أثره في الهند فلذلك صار العطر بالهند.

وفي حديث آخر إنّها حلّت عقيصتها فأرسل الله تعالى على ما كان فيها
من ذلك الطيب ريحاً فهبت به في المشرق والمغرب.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عليّ بن سليمان الرازي قال: حدثنا
محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي الحسن الرضا عليه السلام
قال: قلت: كيف كان أول الطيب؟

قال: فقال لي: ما يقول من قبلكم فيه؟

قلت: يقولون: إنّ آدم لمّا هبط إلى أرض الهند فبكى على الجنة حتّى
سالت دموعه فصارت عروقاً في الأرض فصارت طيباً، فقال: ليس كما
يقولون، ولكن حواء كانت تغلف قرونها من أطراف شجر الجنة فلَمَّا هبطت
إلى الأرض و بليت بالمعصية رأت الحيض فأمرت بالغسل فنفضت قرونها
فبعث الله تعالى ريحاً طارت به وحفظته فذرت حيث شاء الله عزّ وجلّ
فمن ذلك الطيب.

مركز تحقيق كتاب مستدرج
باب ٢٤٢

العلّة التي من أجلها أبي الله

عزّ وجلّ لصاحب الخلق السيّ بالتوبة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد بن محمد عن أبيه

هنگامی که در زمین قرار گرفت گفت: درحالی که مورد غضب و سخط الهی می باشم از شانه شدن موهایم خشنود نبوده و به آن دلبستگی ندارم، لذا آرایش موها را بهم ریخت و آنها را از هم گشود، موها پراکنده و منتشر شدند و از انتشارشان عطری که از ناحیه شانه زدن در بهشت در موها پدید آمده بود متصاعد شد باد آنرا برد و در هند متمرکز ساخت از این رو عطر و بوی خوش در هند پدید آمد.

و در حدیث دیگر آمده: وقتی حوا گیسوان بافته خود را گشود حق تبارک و تعالی باد را فرستاد تا به موهای پریشان و گشوده او وزیده و بوی عطر آنرا در مشرق و مغرب پراکنده ساخت.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن سلیمان رازی از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: ابتداء پیدایش و کیفیت بروز عطر و بوی خوش چه وقت و چگونه واقع شد؟

حضرت فرمودند: کسانی که قبل از شما بودند در این باره چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: آدم علیه السلام وقتی به زمین دنیا هبوط کرد به هند فرود آمد و به خاطر فراقش از بهشت آنقدر در این سرزمین گریست که اشکهایش در زمین به صورت نهر جاری شد و همین اشکها فضای عالم را خوشبو نمودند.

حضرت فرمودند: آن طوری که ایشان می گویند نیست، بلکه سبب و کیفیت پیدایش عطر در دنیا آن بود که حوا زمانی که در بهشت بود گیسوانش را در غلافی از سرشاخه های درختان بهشتی قرار داده بود و هنگامی که به زمین فرود آمد و به لغزش مبتلا شد خون حیض دید و مأمور شد به غسل کردن بناچار گیسوانش را تکانید تا غلافها از گیسوانش جدا شدند حق تعالی بادی را فرستاد تا این غلافها را به صورت ذراتی به هر کجاکه حضرتش خواست ببرند و از اینجا بود که عطر و بوی خوش در دنیا پدید آمد و در همه نواحی پراکنده شد.

باب دویست و چهل و دوم

امتناع حق عزوجل از پذیرفتن توبه شخص بدخلق

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد بن محمد، از پدرش،

عن يونس بن عبد الرحمن عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أباي الله تعالى لصاحب الخلق السيئ بالتوبة.

قيل: وكيف ذاك؟

قال: لأنه لا يخرج من ذنب حتّى يقع فيما هو أعظم منه.

باب ٢٤٣

العلّة التي من أجلها لا يقبل توبة صاحب البدعة

١ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن معلى بن محمد عن محمد بن جمهور العمي بأسناده رفعه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أباي الله لصاحب البدعة بالتوبة.

قيل: يا رسول الله وكيف ذاك؟

قال: إنه قد أشرب قلبه حُبّها.

٢ - أباي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: أيوب بن نوح قال: حدثنا محمد بن أبي عمير عن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رجل في الزمن الأوّل طلب الدنيا من حلال فلم يقدر عليها وطلبها من حرام فلم يقدر عليها فأتاه الشيطان فقال له: يا هذا إنك قد طلبت الدنيا من حلال فلم تقدر عليها وطلبتها من حرام فلم تقدر عليها، أفلا أدلك على شيء تكثر به دنياك و يكثر به تبعك؟

قال: بلى.

قال: تبتدع ديناً و تدعوا إليه الناس ففعل فاستجاب له الناس فأطاعوه و أصاب من الدنيا ثم أنّه فكر فقال: ما صنعت ابتدعت ديناً و دعوت الناس ما أرى لي توبة إلا آتي من دعوته إليه فارده عنه فجعل يأتي أصحابه الذين أجابوه فيقول:

باب دوست و چهل و سوّم ۵۷۷
از یونس بن عبدالرحمن از کسی که یادش کرده، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام،
حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی امتناع دارد از این که توبه شخص بدخلق را بپذیرد.
محضر مبارکش عرض شد: چرا؟
حضرت فرمودند: زیرا این شخص از گناهی بیرون نمی آید مگر آنکه در آنچه
بزرگتر از آن است واقع می شود.

باب دویست و چهل و سوّم

سز پذیرفته نشدن توبه بدعت گذار در دین

حدیث (۱)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه، از حسین بن محمد بن عامر، از
معلى بن محمد از محمد بن جمهور العمی با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که
رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال امتناع دارد که توبه بدعت گذار را
بپذیرد.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله چرا چنین می باشد؟
فرمودند: زیرا محبت و وابستگی به بدعت در قلبش رسوخ کرده.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر از
هشام بن حکم، از حضرت ابی عبداللّه علیّه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
در زمانهای اول و پیش مردی بود که دنیا را از راه حلال طلب نمود و بر آن دست
نیافت سپس از طریق حرام پیگیری کرد باز به آن نرسید، شیطان نزدش آمد و به او
گفت: فلانی دنیا را از راه حلال و حرام طلب کردی و به آن نرسیدی اکنون
می خواهی تو را به چیزی راهنمایی کنم که دنیای تو آباد و فراوان شود؟
آن مرد گفت: آری.

شیطان گفت: دینی جدید اختراع کن و مردم را به آن دعوت نما.
آن مرد چنین کرد و مردم دعوتش را پذیرفته و اطاعتش کردند، مدتی گذشت و
دنیای آن مرد آباد و ثروت فراوان نصیبش گردید ولی ناگهان به خود آمد و گفت:
این دینی که اختراع کرده و مردم را به آن دعوت کرده ام توبه ای برایش نمی بینم
مگر آنکه نزد کسانی که منحرفشان کرده ام رفته و آنان را از دینی که به آنها دعوتشان
کرده ام برگردانم، لذا پیش یاران و اصحابش رفت و گفت:

إِنَّ الَّذِي دَعَوْتَكُمْ إِلَيْهِ بَاطِلٌ وَإِنَّمَا ابْتَدَعْتَهُ، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: كَذَّبْتَ وَهُوَ الْحَقُّ وَلَكِنَّكَ شَكَّكَتَ فِي دِينِكَ فَرَجَعْتَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَمِدَ إِلَى سُلْسَلَةٍ فَوَتَدَ لَهَا وَتَدَأً، ثُمَّ جَعَلَهَا فِي عُنُقِهِ وَقَالَ: لَا أَحِلُّهَا حَتَّى يَتُوبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ: وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقُطَعَ أَوْصَالُكَ مَا اسْتَجَبْتُ لَكَ حَتَّى تَرُدَّ مِنْ مَاتَ إِلَى مَا دَعَوْتَهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ.

بَاب ٢٤٤

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ

الْخُطَافُ لَا يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ وَسُكْنُ الْبُيُوتِ

١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَةَ الْوَاعِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الطَّائِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ: مَا بَالُ الْخُطَافِ لَا يَمْشِي قَالَ: لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ فَطَافَ حَوْلَهُ أَرْبَعِينَ عَامًا يَبْكِي عَلَيْهِ وَلَمْ يَزَلْ يَبْكِي مَعَ آدَمَ عليه السلام فَمِنْ هُنَاكَ سَكَنَ الْبُيُوتَ وَمَعَهُ تِسْعَ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّا كَانَ آدَمُ يَقْرَأُ فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ مَعَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْكَهْفِ، وَثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ سُبْحَانَ، وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ، وَثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ يَسْ (وَجَعَلْنَا

باب دویست و چهل و چهارم ۵۷۹
 آنچه شما را به آن دعوت کرده‌ام و شما نیز آن را پذیرفتید باطل بوده و از
 ساخته‌های خود من است نه دین خدا.
 آنها گفتند: دروغ می‌گویی و حق همان است و تو در دینت شک و تردید کرده و
 از آن برگشته‌ای.

وقتی آن مرد چنین دید زنجیری تهیه نمود و میخی به آن نصب کرد و زنجیر را به
 گردنش انداخت و میخ را به زمین کوبید و گفت: زنجیر را از گردنم نمی‌گشایم تا حق
 تعالی توبه مرا بپذیرد.

حق تعالی به پیامبری از پیامبران آن عصر وحی فرمود که به فلانی بگو:
 سوگند به عزّت و بزرگی خود اگر آنقدر مرا بخوانی که مفاصل استخوانهایت از
 هم جدا شوند جوابت را نداده مگر تمام آنانکه به دین تو از دنیا رفته‌اند را زنده کنی
 و از دین باطل و اختراعی خود آنان را برگردانی.

باب دویست و چهل و چهارم

سرّ این که شب‌پره روی زمین راه نرفته و در خانه‌ها ساکن

می‌شود

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابوعبداللّه محمد بن
 عبداللّه بن احمد بن جبلة واعظ از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر الطایبی از
 پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن
 محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن
 علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حضرت فرمودند:

مردی از اهل شام از مسائلی چند سؤال کرد و در ضمن سؤالاتش اظهار نمود:
 چرا شب‌پره روی زمین راه نمی‌رود؟

حضرت فرمودند: زیرا این حیوان دور بیت المقدس نوحه می‌کرد و به مدّت
 چهل سال گریه نمود و با جناب آدم علیه السلام اشک ریخت و به همین خاطر در خانه‌ها
 سکونت گزید درحالی که با او نه آیه از آیات قرآنی که آدم علیه السلام آنها را در بهشت
 قرائت می‌نمود بود، این آیات تا روز قیامت با این حیوان هستند آیات مزبور عبارتند
 از: سه آیه از اوّل سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان الذی اسری و این سه آیه از «واذا
 قرأت القرآن جعلنا بینک الخ» شروع می‌شود و سه آیه از سوره یس و آنها از وجعلنا

من بين أيديهم سدّاً و من خلفهم سدّاً^(١).

باب ٢٤٥

العلّة التي من أجلها صار

الثور غاضاً طرفه لا يرفع رأسه إلى السماء

١ - حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن عليّ بن عبد الله البصري قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ، قال: حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدثنا أبي قال: حدثنا عليّ بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام أنه سأله رجل من أهل الشام عن مسائل فكان فيما سأله عن الثور ما باله غاض طرفه لا يرفع رأسه إلى السماء؟

قال: حياء من الله عزّ وجلّ لما عبد قوم موسى العجل فكس رأسه.

٢ - حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن عليّ بن عبد الله البصري قال: حدثنا أبو اسحاق إبراهيم بن حماد بن عمر النهاوندي بنهاوند قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن المستثنى بن أبي الخصيب بالمصيصة بالليل، قال: حدثنا موسى بن الحسن بمدينة الرسول ﷺ قال: حدثنا إبراهيم بن شريح الكندي قال: حدثنا ابن وهب عن يحيى بن أيوب عن جميل بن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: أكرموا البقر فإنها سيّد البهائم ما رفعت طرفها إلى السماء حياء من الله عزّ وجلّ منذ عبّد العجل.

باب ٢٤٦

العلّة التي من أجلها صارت الماعز مفرقة الذنب

بادية الحياء والعورة و صارت النعجة مستورة الحياء والعورة

١ - حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن عليّ بن عبد الله البصري قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي قال:

باب دویست و چهل و پنجم

سز این که گاو چشم برهم می‌نهد و سرش را به آسمان بلند
 نمی‌کند

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبیدالله بصری از ابو عبدالله محمد بن
 عبدالله بن احمد بن جبلة الواعظ، از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی از
 پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر بزرگوارش، از آباء گرامش، از
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت فرمودند: مردی از اهل شام راجع به
 مسائلی از من سؤال نمود و در ضمن سوالاتش پرسید: چرا گاو چشم‌هایش را برهم
 می‌نهد و سر به آسمان بلند نمی‌کند؟

حضرت فرمودند: به جهت شرم از خدا زیرا هنگامی که قوم موسی گوساله
 پرستیدند این حیوان سرش را بزرگ افکند.

حدیث (۲)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری از ابواسحاق ابراهیم بن
 حماد بن عمر نهاوندی در نهانند از ابوبکر احمد بن محمد بن مستثنی بن
 ابی الخصیب در مصیبه، از موسی بن حسن در مدینه الرسول صلی الله علیه و آله از ابراهیم بن
 شریح کندی از ابن وهب، از یحیی بن ایوب، از جمیل بن انس نقل کرده که وی گفت:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر حقیقت که پیر علوم علیه السلام
 گاو را اکرام کنید زیرا بزرگ و سرور چهارپایان است، این حیوان از شرم و حیا
 نسبت به خداوند متعال از زمانی که گوساله پرستیده شد سر به آسمان بلند نکرد.

باب دویست و چهل و ششم

سز این که بز دمش بالا و عورتش آشکار بوده
 ولی گوسفند عورتش مستور و پنهان است

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری از ابو عبدالله محمد بن
 عبدالله بن احمد بن جبلة الواعظ از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی از

حدَّثنا أبي قال: حدَّثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه سئل ما بال الماعز مفرقة الذنب بادية الحياء والعورة؟ فقال: لأنَّ الماعز عصت نوحاً عليه السلام لما أدخلها السفينة فدفعها فكسر ذنبها، والنَّعْجَة مستورة الحياء والعورة لأنَّ النعجة بادرت بالدخول إلى السفينة، فمسح نوح عليه السلام يده على حياؤها وذنبيها فاستوت الألية.

باب ٢٤٧

علة الكي على أيدي الدواب ونتاج البغل

١ - حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل عليه السلام قال: حدَّثنا علي بن الحسين السَّعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن محمد بن يحيى عن حماد بن عثمان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنا نرى الدوابَّ في بطون أيديها الرقعتين مثل الكي، فمن أي شيء ذلك؟ فقال: ذلك موضع منخريه في بطن أمه وابن آدم منتصب في بطن أمه، وذلك قول الله تعالى (لقد خلقنا الانسان في كبد)^(١) و ما سوى ابن آدم فرأسه في دبره و يدها بين يديه.

٢ - وبهذا الإسناد عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن يونس بن عبد الرحمن عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ الشيء اذا اختلف لم يلقح:

قلت: فإنَّ النَّاس يزعمون أنَّ الطير الراعي أحد أبويه ورشان، وقد نراه يبيض و يفرخ؟

پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال شد: چرا دم بز بالا و فرج و عورتش نمایان است؟
حضرت فرمودند:

زیرا وقتی حضرت نوح علیه السلام بز را داخل کشتی نمودند به مدافعه و مبارزه پرداخت در نتیجه دمش شکست و به این صورت که ملاحظه می شود درآمد ولی گوسفند خودش به داخل شدن در کشتی مبادرت نمود و نوح دست بر فرج و دمش کشید در نتیجه کپل هایش هم آمد و بدین ترتیب عورتش پنهان و مخفی گشت.

باب دویست و چهل و هفتم

سر نشان داغ بودن بر دست های چهارپایان و بچه قاطرها

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش، از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: در میان دست های چهارپایان نشانی می بینیم مانند نشان داغ، این جهتش چیست؟
حضرت فرمودند: آن نشان دو طرف سوراخ بینی آنها است چه آنکه چهارپایان در شکم مادر سرنگونند و اطراف بینی آنها در میان دست های آنها چسبیده و از این جهت نشانی در آن جا بهم رسیده به خلاف آدمی که در شکم مادر مستوی القامه و راست می باشد و به خاطر همین است که حق تعالی در قرآن می فرماید: لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی: ما انسان را در شکم مادر مستوی القامه آفریدیم.
و غیر فرزند آدم، اولاد حیوانات در شکم مادر سرشان در پشت و دو دستشان مقابلشان می باشد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از یونس بن عبدالرحمن، از عبداللّه بن مسکان، از ابوعبداللّه علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هرگاه حیوانی از دو جنس مختلف متولد شود عقیم بوده و تولید مثل نمی کند.
این مسکان می گوید: محضرش عرضه داشتم: مردم معتقدند که کبوتر راعبی (خواننده) یکی از پدر و مادرش قمری است و دیگری حیوان دیگر و با این حال می بینیم که تخم گذارده و تخمش جوجه می شود؟

قال: كذبوا إنَّه قد يلقي الورشان على الطير، فيتزاوج و يبيض و يفرخ
ولا يفرخ نسله أبداً.

باب ٢٤٨

علّة خلق الهزّ والخنزير

١ - أخبرنا أبو عبد الله محمد بن شاذان بن أحمد بن عثمان البرواذي،
قال: حدثنا أبو عليّ محمد بن محمد بن الحارث بن سفيان الحافظ
السمرقندي قال: حدثنا صالح بن سعيد الترمذي عن عبد المنعم بن إدريس
عن أبيه عن وهب بن منبه اليماني قال: لما ركب نوح ﷺ السفينة ألقى الله
تعالى السكينة على ما فيها من الدوابّ والطير والوحش فلم يكن شيء منها
يضر شيئاً كانت الشاة تحك بالذئب، والبقرة تحك بالأسد، والعصفور يقع
على الحية فلا يضر شيء شيئاً، ولا يهيجه ولم يكن فيها ضجر ولا صخب
ولا سبّ ولا لعن قد اهتمهم أنفسهم وأذهب الله تعالى حمة كل ذي حمة
فلم يزالوا كذلك في السفينة حتى خرجوا منها وكان الفأر قد كثر في السفينة
والعذرة فأوحى الله تعالى إلى نوح ﷺ أن يمسح الاسد فمسحه فعطس
فخرج من منخريه هران ذكر واثني فخفف الفأر و مسح وجه الفيل فعطس
فخرج من منخريه خنزيران ذكر واثني فخفف العذرة.

باب ٢٤٩

العلّة التي من أجلها خلق الله تعالى الذباب

١ - حدثنا محمد بن عليّ ما جيلويه رحمته الله عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن

حضرت فرمودند: مردم دروغ می‌گویند، قمری گاهی روی پرنده و کبوتری رفته و با آن جفت‌گیری نموده و تخم گذارده و تخمش جوجه می‌شود ولی این جوجه که نسل قمری است هرگز صاحب نسل نخواهد شد.

باب دویست و چهل و هشتم

سر آفرینش گربه و خوک

حدیث (۱)

ابو عبد الله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان پروازی، از ابوعلی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی نقل کرده که وی گفت: هنگامی که جناب نوح علیه السلام سوار کشتی شد حق تعالی آرامشی بر اهل و سکنه کشتی حاکم فرمود به طوری که تمام حیوانات وحشی و چهارپایان و پرندگان بدون کوچکترین جنبشی در آن به سر می‌بردند و هیچ یک متعرض دیگری نمی‌شدند حتی گوسفند نزدیک گاو و گاو در جنب شیر و گنجشک روی مار قرار گرفته بود و با این حال به هیچ یک آزاری متوجه نمی‌شد و اساساً در آن کشتی نه دلتنگی و نه فریاد و نه ناسزا و دشنام و نه لعن و نفرینی وجود داشت، هر یک به خود مشغول بوده و آهنگ دیگری را نمی‌نمود و حق تبارک و تعالی قصد و نیت هر قاصدی را نسبت به دیگری محو و معدوم فرموده بود، باری پیوسته در کشتی به همین منوال بودند تا از آن پیاده شدند و به واسطه طول مکث مسافران در کشتی قاذورات و عذرات زیادی در کشتی انباشته شد و از طرفی وجود بعضی از مطعومات و اشیاء دیگر سبب فراوان شدن موشها گردیده بود. تحقیق که موشها عموماً در کشتی از این رو حق تعالی به جناب نوح علیه السلام وحی فرمود که شیر را مسح نماید و پس از آن شیر عطسه‌ای نمود و از مجرای بینی آن دو گربه نر و ماده بیرون آمده و با خوردن بسیاری از موشها تعدادشان کم شد و نیز صورت فیل را مسح فرمود و با یک عطسه از بینی آن نیز دو خوک نر و ماده بیرون آمده و با خوردن قاذورات آنها را تخفیف و کاهش دادند.

باب دویست و چهل و نهم

سر آفرینش و خلقت مگس

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمته الله، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن

أبي عبد الله البرقي عن أبيه عمّن ذكره عن الربيع صاحب المنصور قال: قال المنصور يوماً لأبي عبد الله عليه السلام وقد وقع على المنصور ذباب فذّبه عنه ثمّ وقع عليه فذّبه عنه، ثمّ وقع عليه فذّبه عنه، فقال: يا أبا عبد الله لأيّ شيء خلق الله تعالى الذباب؟ قال: لينذّر به الجّبارين.

٢- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس عليه السلام قال: حدثنا أبي عن محمد بن أبي الصهبان عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لولا ما يقع من الذّباب على طعام النّاس ما وجد فيهم إلاّ مجذوماً.

باب ٢٥٠

علة خلق الكلب

١- حدّثنا أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن أسباط قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن زياد القطّان قال: حدّثنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدّثني عيسى بن جعفر العلوي العمري عن آبائه عن عمر بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليه السلام: أن النّبيّ ﷺ سئل ممّا خلق الله تعالى الكلب؟

قال: خلقه من بزاق إبليس. *بسم الله الرحمن الرحيم*
 قيل: وكيف ذاك يا رسول الله؟

قال: لما أهبط الله تعالى آدم وحواء إلى الأرض أهبطهما كالفرخين المرتعشين، فعدا إبليس الملعون إلى السّباع وكانوا قبل آدم في الأرض فقال لهم: إنّ طيرين قد وقعا من السّماء لم ير الرّاؤون أعظم منهما، تعالوا فكلوهما فتعادت السّباع معه وجعل إبليس بحثهم ويصيح ويعدّهم بقرب المسافة فوق من فيه من عجلة كلامه بزاق فخلق الله تعالى من ذلك البزاق كلبين أحدهما ذكر والآخر أنثى فقاما حول آدم وحواء،

ابی عبدالله برقی، از پدرش، از کسی که ذکرش نموده، از ربیع ندیم و صاحب منصور دوانیقی، وی می گوید: روزی منصور در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بود مگسی بر او نشست، منصور آن را پراند، باز بر وی نشست و منصور برای بار دوم آن را پراند، مگس برای مرتبه سوم بر او نشست، وی به امام علیه السلام عرض کرد: برای چه خداوند متعال مگس را آفریده است؟

حضرت فرمودند: برای این که به واسطه اش ستمگران را خوار و ذلیل کند.

حدیث (۲)

حسین بن احمد بن ادریس رحمته الله از پدرش، از محمد بن ابی صهبان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

اگر مگس بر روی طعام مردم نمی نشست تمام آنها مبتلا به جذام می شدند.

باب دویست و پنجاهم

سز آفرینش سگ

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمته الله، از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدرش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: خداوند سگ را از چه آفرید؟ حضرت فرمودند: حق تعالی آن را از آب دهان ابلیس آفرید.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول الله چگونه؟

حضرت فرمودند: هنگامی که خداوند متعال آدم و حوا را به زمین هبوط داد، آن دو همچون دو جوجه لرزان می لرزیدند، ابلیس نزد درندگانی که پیش از آدم در زمین بودند رفت و به آنها گفت: دو پرنده از آسمان به زمین آمده اند که تا به حال بزرگتر از آنها دیده نشده، بروید و آنها را بخورید.

درندگان به طرف ایشان حرکت کردند و ابلیس پیوسته ایشان را تحریص و ترغیب می کرد و فریاد می زد و درندگان را به مسافتی نزدیک آدم و حوا آورده بود، از سرعت و شتاب در کلامش آب دهان او بیرون ریخت و خداوند متعال از آن آب دو سگ آفرید، یکی نر و دیگری ماده، این دو سگ در اطراف آدم و حوا ایستادند سگ

الكلبة بجدة، والكلب بالهند فلم يتركوا السباع أن يقربوهما، و من ذلك اليوم الكلب عدو السبع، والسبع عدو الكلب.

باب ٢٥١

علة خلق الذر

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني رحمه الله قال: حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان، قال: حدثني أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله، قال: حدثني عيسى بن جعفر العلوي العمري، عن آبائه، عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام أنه سئل: ممّا خلق الله الذر الذي يدخل في كوة البيت؟

فقال: إن موسى عليه السلام لما قال: ربّي أرني أنظر إليك.

قال الله تعالى: إن استقرّ الجبل لنوري فإنك ستقوى على أن تنظر إليّ، وإن لم يستقرّ فلا تطيق أبصاري لضعفك، فلما تجلّى الله تبارك وتعالى للجبل تقطّع ثلاث قطع، قطعة ارتفعت في السماء، و قطعة غاصت تحت الأرض، و قطعة تفتّت فهذا الذر من ذلك الغبار، غبار الجبل.

باب ٢٥٢

علة خلق الوجه من غير كبر

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني عليه السلام قال: حدثنا محمد بن إبراهيم بن اسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان، قال: حدثني أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثني عيسى بن جعفر العلوي العمري عن آبائه عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام إن النبي صلى الله عليه وآله قال: مرّ أخى عيسى عليه السلام بمدينة وفيها رجل وامرأة

باب دویست و پنجاه و دوم ۵۸۹
ماده در جدّه و سگ نر در هند و نگذارند که درندگان نزدیک آن دو شوند و از همان روز سگ دشمن درندگان و درندگان نیز دشمن سگ گردیدند.

باب دویست و پنجاه و یکم

سر پیدایش ذرات منتشر در فضا

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمة الله علیه، از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، از حضرت سؤال شد: خداوند ذراتی را که داخل در روزنه های خانه می باشند از چه آفریده؟

حضرت فرمودند: هنگامی که موسی علیه السلام به حضرت پروردگار عرض نمود: پروردگارا خود را به من بنما تا به تو نظر کنم.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: اگر این کوه به خاطر نور من پابرجا ماند البته قدرت خواهی داشت به من نظر کنی و اگر پابرجا نماند ضعف دیدگانت مانع می شوند از این که قدرت نظر به من را داشته باشی، باری وقتی حق جلّت عظمت بر کوه تجلّی نمود، کوه سه قطعه شد، یک بخش آن به آسمان بالا رفت و بخش دیگرش به زمین فرورفت و یک قطعه دیگرش ذره، ذره شد و در فضا منتشر گردید، این ذرات داخل در روزنه خانه ها از غبار آن کوه می باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب دویست و پنجاه و دوم

سر فرسوده و شکسته شدن صورت بدون رسیدن پیری

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی علیه السلام از محمد بن ابراهیم بن اسباط نقل کرده که وی گفت:

احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برادر من عیسی علیه السلام به شهری عبور نمود که در آن مرد وزنی

يتصايحان، فقال: ما شأنكما؟

قال: يا نبي الله هذه امرأتي وليس بها بأس صالحة ولكنني أحبّ فراقها.

قال: فأخبرني على كل حال ما شأنها؟

قال: هي خَلِقة الوجه من غير كِبَر.

قال: يا امرأة أتحيين أن يعود ماء وجهك طرياً؟

قالت: نعم.

قال لها: إذا أكلت فأيتاك أن تشبعين لأنّ الطعام إذا تكاثر على الصدر

فزاد في القدر ذهب ماء الوجه، ففعلت ذلك فعاد وجهها طرياً.

باب ٢٥٣

علّة علامات الصبر

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني رحمته الله قال: حدثنا

محمد بن إبراهيم بن أسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان قال:

حدثنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثني عيسى بن جعفر

العلوي العمري عن آبائه عن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله

قال: علامة الصابر في ثلاث، أولها أن لا يكسل، والثانية أن لا يضجر،

والثالثة أن لا يشكو من ربه تعالى؛ لأنّه إذا كسل فقد ضيّع الحقّ وإذا ضجر

لم يؤدّ الشكر وإذا شكى من ربه عزّ وجلّ فقد عصاه.

فریاد می‌کردند، حضرت به آنها فرمود:

شما را چه می‌شود و چرا فریاد می‌کنید؟

آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا، این همسر من است و هیچ بدی هم ندارد بلکه زنی است صالحه ولی در عین حال دوست دارم از او جدا شوم.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: به هر حال بگو چه نقصی در او است که می‌خواهی از وی جدا شوی؟

آن مرد عرضه داشت: بدون این‌که پیر شده باشد صورتش شکسته و فرسوده شده.

حضرت به آن زن فرمود: ای زن دوست داری طراوت صورتت به تو برگردد؟ آن زن عرضه داشت: آری.

حضرت فرمود: هرگاه غذا تناول می‌کنی، زنهار پیش از سیر شدن از آن دست بکش زیرا طعام وقتی در شکم و معده زیاد شد طراوت و نشاط صورت را می‌برد. زن به این دستور عمل نمود، طراوت صورتش دوباره بازگشت.

باب دویست و پنجاه و سوم

علامات صبر و شکیبایی

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمته الله از محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله نقل کرده که وی گفت:

عیسی بن جعفر علوی عمری از پدرانش، از عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

علامت شخص صابر و شکیبا سه چیز است:

اول: آنکه سست و بی‌حال نیست.

دوم: آنکه ملول و محزون نمی‌باشد.

سوم: آنکه از پروردگار متعال شکایت نمی‌کند.

زیرا شخص وقتی کسل و سست شد حقوق دیگران را ضایع نموده و وقتی ملول و محزون گردید اداء شکر نمی‌کند و هرگاه از پروردگار شاکی شد عصیان را می‌نماید.

باب ٢٥٤

العلّة التي من أجلها صارت همّة النساء في الرجال

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن أبي إبراهيم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ المرأة خلقت من الرجل، وإنّما همّتها في الرجال، فاحبسوا نساءكم، وإنّ الرجل خلق من الأرض، وإنّما همّته في الأرض.

باب ٢٥٥

العلّة التي من أجلها جُعِلَ الشّهادة في النكاح

١ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم عمّن ذكره عن درست بن أبي منصور عن محمد بن عطية عن زرارة قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما جُعِلَ الشّهادة في النكاح للميراث.

باب ٢٥٦

العلّة التي من أجلها حُرِّمَ الجمع بين الأختين

١ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حدّثنا حمدان بن الحسين عن الحسن بن الوليد عن مروان بن دينار قال: قلت لأبي إبراهيم عليه السلام: لأيّ علّة لا يجوز للرجل أن يجمع بين الأختين، فقال: لتحسين الإسلام، سائر الأديان ترى ذلك.

باب ٢٥٧

العلّة التي من أجلها

نهى عن تزويج المرأة على عمّتها وخالتها

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن

باب دویست و پنجاه و چهارم

سرّ این که زنها قصد و توجهشان به مردان است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن یحیی خزاز، از غیاث بن ابی ابراهیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

زن از مرد آفریده شده ^(۱) لذا قصد و توجه زنها به مردان معطوف است از این رو آنها را در خانه ها حبس و حفظ نمایید ولی مرد چون از زمین خلق شده ^(۲) تمام همّت و قصد او به خاک متوجه می باشد.

باب دویست و پنجاه و پنجم

سرّ مشروع شدن شاهد قرارداد بر وقوع نکاح

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از کسی که ذکرش نموده از درست بن ابی منصور، از محمد بن عطیه، از زرارہ، وی می گوید: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: قرار دادن شاهد بر وقوع نکاح به منظور میراث و حفظ آن مشروع شده است.

باب دویست و پنجاه و ششم

سرّ حرام بودن جمع بین دو خواهر در ازدواج

حدیث (۱)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از مروان بن دینار، وی می گوید: متحضر مبارک حضرت ابی ابراهیم علیه السلام (امام هفتم علیه السلام) عرض کردم: چرا مرد نمی تواند بین دو خواهر جمع کرده و با هر دو ازدواج کند؟ حضرت فرمودند: برای حفظ اسلام چه آنکه سائر ادیان آن را تجویز می کنند.

باب دویست و پنجاه و هفتم

سرّ نهی شدن مرد از ازدواج با زنی که عمه یا خاله اش همسر اوست

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از

۱. اشاره است به خلقت حواء از جناب آدم علیه السلام

۲. اشاره است به آفرینش حضرت آدم علیه السلام از خاک

عليّ بن العباس عن عبدالرحمن بن محمد الأسدي عن أبي أيوب الخزاز عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن تزويج المرأة على عمّتها وخالتها إجلالاً للعمّة والخالة فإذا أذنت في ذلك فلا بأس.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبدالله قال: حدثنا أحمد بن محمد عن الحسن بن عليّ بن فضال عن ابن بكير عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا تنكح ابنة الأخ ولا ابنة الأخت على عمّتها ولا على خالتها و تنكح العمّة والخالة على ابنة الأخ والأخت بغير اذنهما.

باب ٢٥٨

العلة التي من أجلها صار مهر السنّة خمسمائة

درهم

١ - حدثنا محمد بن عليّ ماجيلويه قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عليّ بن معبد عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن مهر السنّة كيف صار خمسمائة درهم؟

فقال: إنّ الله تبارك وتعالى أوجب على نفسه أن لا يكبره مؤمن مائة تكبيرة و يحمده مائة تحميدة و يسبحه مائة تسبيحة و يهلّله مائة تهليلة و يصليّ على محمد و آل محمد مائة مرة ثمّ يقول: اللهم زوّجني من الحور العين إلّا زوّجه الله حوراء من الجنّة و جعل ذلك مهرها فمن ثمّ أوحى الله إلى نبيّه صلى الله عليه وآله أن يسنّ مهور المؤمنات خمسمائة درهم ففعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله.

٢ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن أحمد بن محمد عن عيسى عن ابن أبي نصر عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: جُعِلَتْ فِدَاكَ كيف صار مهر النساء خمسمائة درهم اثني عشر أوقية ونش،

علی بن عباس، از عبدالرحمن بن محمد اسدی، از ابی ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ازدواج با زنی که عمّه یا خاله اش همسر مرد است نهی فرمودند و این به خاطر بزرگداشت عمّه و خاله می باشد و هرگاه عمّه و خاله اذن دادند البته ازدواج با آن زن بلا اشکال می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال از ابن بکیر، از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: با زنی که دختر برادر یا دختر خواهر همسرت هست و بدین ترتیب همسرت عمّه یا خاله آن زن می شود ازدواج مکن ولی با عمّه و یا خاله همسرت بدون اذن همسرت می توانی ازدواج کنی.

باب دویست و پنجاه و هشتم

سز این که مهرالسنه مبلغ پانصد درهم گردیده است

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علیه السلام راجع به مهرالسنه سؤال کرده و پرسیدم: چگونه پانصد درهم گردیده است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نمود که هرگاه مؤمنی صد بار الله اکبر و صد بار الحمد لله و صد بار سبحان الله و صد بار لا اله الا الله و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده و سپس بگوید: اللهم زوجنی من الحور العين (خدایا حورالعین را به تزویج من در بیاور) حتماً یک حوری از حوریهای بهشتی را به تزویجش درمی آورد و این اذکار را مهر آن قرار داده است سپس به پیامبرش وحی فرمود که مهریه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین کردند.

حدیث (۲)

حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از احمد بن محمد، از عیسی، از ابن ابی نصر از حسین بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم فدایت شوم چگونه مهریه زنان پانصد درهم یعنی دوازده وقیه (۱) و یک نش (۲) می باشد؟

۱- وقیه چهل درهم است قهراً دوازده وقیه چهارصد و هشتاد درهم می شود.

۲- نش بیست درهم است در نتیجه مجموع دوازده وقیه و یک نش پانصد درهم می گردد.

قال: إِنَّ اللَّهَ أَوْجِبَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَكْبِرَهُ مُؤْمِنٌ مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ يَسْبِّحَهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ يَحْمَدُهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ يَهْلِلُهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ يَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ إِلَّا زَوْجَهُ اللَّهُ فَمَنْ تَمَّ جُعِلَ مَهْرُ النِّسَاءِ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ أَيْمَانُ مُؤْمِنٍ خُطِبَ إِلَى أَخِيهِ حَرَمَهُ فَبِذَلْ لَهُ خَمْسَمِائَةِ دِرْهَمٍ وَلَمْ يَزَوِّجْهُ فَقَدْ عَقَّه وَ اسْتَحَقَّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ لَا يَزَوِّجَهُ حُورَاءً.

باب ٢٥٩

العلة التي من أجلها صار مهر

النساء عند المخالفين أربعة آلاف درهم

١ - أبي رحمه الله قال: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: أَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ صَارَ مَهْرُ النِّسَاءِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ؟

قلت: لا.

قال: إِنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سَفْيَانَ كَانَتْ بِالْحَبَشَةِ فَخَطَبَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَسَاقَ عَنْهُ النَّجَاشِيُّ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَمِنْ ثَمَّ هَؤُلَاءِ يَأْخُذُونَ بِهِ فَأَمَّا الْمَهْرُ فَائْتَنِي عَشْرَ أَوْقِيَةِ وَنَشْ.

مركز تحقيق كتاب مآثر علوم اسلامی

باب ٢٦٠

العلة التي من أجلها يجوز

للرجل أن ينظر إلى امرأة يريد تزويجها

١ - أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن البرزطي عن يونس بن يعقوب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرَّجُلُ يَرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ يَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی بر خود واجب نموده که هرگاه مؤمنی صد بار الله اکبر و صد بار الحمد لله و صد بار سبحان الله و صد بار لا اله الا الله گفته و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده و سپس بگوید: اللهم زوِّجني من الحورالعین حتماً یک حوری از حوری‌های بهشتی را به تزویجش دریاورد و به خاطر همین مهریه زنان را پانصد درهم قرار داده.

و هر مؤمنی که نزد برادر ایمانی خود از حرم او خواستگاری کرده و پانصد درهم برایش بیاورد و او آن حَرَم را به تزویج وی در نیاورد محققاً با این عملش برادر مؤمن را آزرده و مستحق است که حق تعالی حوری بهشتی را به تزویجش در نیاورد.

باب دویست و پنجاه و نهم

سز این که مهریه زنان نزد مخالفین شیعه چهار هزار درهم

گردیده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله از سیّاری، از کسی که ذکرش نموده، از حمّاد، از حرّیز، از محمد بن اسحاق، وی می‌گوید: حضرت ابو جعفر علیّه السلام فرمودند: آیا می‌دانی از کجا مهریه زنان چهار هزار درهم شده است؟

عرض کردم: خیر.

فرمود: ام حبیبه دختر ابوسفیان در حبشه بود، نبی اکرم ﷺ از او خواستگاری فرمود و نجاشی از طرف پیامبر ﷺ چهار هزار درهم فرستاد از این رو مخالفین به این مبلغ اخذ کرده و آنرا مهریه زن قرار دادند ولی مهرالسنّه در واقع همان دوازده اوقیه و یک نش که مجموعاً پانصد درهم است می‌باشد.

باب دویست و شصتم

سز این که مرد می‌تواند به زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند

نگاه نماید

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از بزنی، از یونس بن یعقوب، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیّه السلام عرض کردم: آیا مردی که با زنی می‌خواهد ازدواج کند می‌تواند به او نگاه کند؟

قال: نعم و ترقق له الثياب؛ لأنه يريد أن يشتريها بأغلا ثمن.

باب ٢٦١

العلّة التي من أجلها إذا قال الرجل

لامراته ما أتيتني و أنت عذراء لم يكن عليه حدّ

١ - أبي رحمه الله عن عبد الله بن جعفر الحميري عن إبراهيم بن هاشم
عن صفوان عن موسى بن بكير عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في رجل قال
لامراته: ما أتيتني و أنت عذراء؟
قال: ليس عليه شيء قد تذهب العذرة من غير جماع.

باب ٢٦٢

علّة المهر و وجوبه على الرجال

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله عن
محمّد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع
الصخّاف عن محمّد بن سنان أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه
في ما كتب من جواب مسائله قال: علّة المهر و وجوبه على الرجال ولا
يجب على النساء أن يعطين أزواجهنّ، قال: لأنّ على الرجال مؤنة المرأة،
لأنّ المرأة بايعة نفسها، والرجل مشتري، ولا يكون البيع بلا ثمن ولا شراء
بغير اعطاء الثمن مع أنّ النساء محظورات عن التعامل والمتّجر مع علل
كثيرة.

حضرت فرمودند: آری بلکه آن زن می تواند برای او لباس نازک و بدن نما نیز بپوشد تا او وی را به خوبی مشاهد کند زیرا آن مرد می خواهد او را با ثمنی گران و سنگین بخرد.

باب دویست و شصت و یکم

سز این که اگر مرد به همسرش بگوید: وقتی پیش من آمدی

باکره نبودی، حدّ بر او نیست

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر جمیری، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان، از موسی بن بکیر، از زراره، از حضرت ابی جعفر علیه السلام درباره مردی که به همسرش گفت: وقتی پیش من آمدی باکره نبودی، آن حضرت فرمودند: بر مرد حدّی نیست زیرا گاهی پرده بکارت بدون جماع و عمل نزدیکی زائل می شود پس کلام مرد دلالت بر نسبت ناروا به زن ندارد تا حدّ بر او ثابت شود.

باب دویست و شصت و دوم

سز مشروعیت مهر و وجوبش بر مردان

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام در جواب مسائلی از جمله این مسئله که چرا مهر بر مردان واجب بوده ولی بر زنان واجب نیست به مردان اعطاء کنند فرمودند:

علتش آن است که: بر مردان هزینه اداره زنان واجب است چه آنکه زن نفس خود را فروخته و مرد مشتری آن است و بدون شک بیع بدون ثمن نبوده و اساساً خرید بدون پرداخت ثمن تحقق نمی یابد.

از این گذشته زنان از معامله و تجارت ممنوع هستند لذا بر آنها پرداخت ثمن و مهر مشروع نمی باشد و از این بیان که بگذریم علت های بسیاری وجود دارد که مهر بر مرد واجب بوده نه بر زن.

باب ٢٦٣

العلّة التي من أجلها يُكره

أن يكون المهر أقلّ من عشرة دراهم

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن وهب بن وهب عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال علي عليه السلام: إنّي لأكره أن يكون المهر أقلّ من عشرة دراهم لئلا يشبه مهر البغي.

قال محمد بن عليّ مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته في هذا المكان لما فيه من ذكر العلّة، والذي اعتمده وأفتى به أن المهر هو ما تراضيا عليه ما كان ولو تمثال سُكرة.

٢ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن أبي أيّوب الخراساني عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: أدنى ما يجزي من المهر؟ قال: تمثال من سُكرة.

باب ٢٦٤

العلّة التي من أجلها إذا زنى

الرجل قبل الدخول بأهله فُرّق بينهما

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن يحيى الخزاز عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام

باب دویست و شصت و سوم

سرّ این که مکروه است مهر کمتر از ده درهم باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از وهب بن وهب، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش علیهم السلام، از علی علیه السلام، حضرت فرمودند: من خوش ندارم که مهر را کمتر از ده درهم کنند بلکه بیشتر از آن قرار دهند تا به مهر زن نابکار (زانیه) شباهت پیدا نکند.

مقاله مؤلف

مؤلف محمد بن علی (صدوق) می گوید: حدیث مذکور به همین بیانی که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر علت حکم آن را در اینجا ذکر نمودم ولی آنچه در این حکم معتمد من بوده و به آن فتوی می دهم آن است مهر هر چیزی است که زن و مرد هر دو رضایت به آن داشته اگرچه عکس سُکره^(۱) باشد و شاهد این ادّعاء حدیث دوم است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفّار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی ایوب خراسانی، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین مالی که برای مهر قراردادن مجزی است چقدر می باشد؟

حضرت فرمودند: عکسی از سُکره پتیر علوم اسلامی

باب دویست و شصت و چهارم

سرّ این که اگر مردی پیش از تماس با همسرش زنا کند

بین او و همسرش جدایی می اندازند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن یحیی خزاز، از طلحه بن زید، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارش نقل

۱- کلمه «سُکره» به ضم سین به معنای کاسه سفالی است و به معنای دانه تلخه در گندم نیز آمده است.

قال: قرأت في كتاب علي عليه السلام أن الرجل إذا تزوج بالمرأة فزنى قبل أن يدخل بها لم تحلّ له، لأنه زانٍ و يفرّق بينهما و يعطيها نصف الصداق.

قال مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته لما فيه من العلة والذي أفتي به و أعتمد عليه في هذا المعنى ما حدّثني به محمد بن الحسن رحمه الله عن محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير و فضالة بن أيّوب عن رفاعة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يزني قبل أن يدخل بأهله أيرجم؟

قال: لا.

قلت: يفرّق بينهما إذا زنى قبل أن يدخل بها؟

قال: لا.

و زاد فيه ابن أبي عمير: ولا يحسن بالأمة.

کرده‌اند که آن حضرت فرمودند: در کتاب علی علیه السلام خواندم که مرد هرگاه با زنی ازدواج نمود و پیش از هم‌بستر شدن با او با زنی دیگر زنا کرد زنی که به ازدواجش درآمد بر او حلال نیست چون وی زناکار است و بینشان جدایی انداخته و نصف مهر را هم باید به زن پردازد.

مقاله مرحوم مؤلف

مؤلف این کتاب (صدوق) می‌گوید: حدیث مذکور به همین نحو که نقل شد روایت گردیده و به خاطر اشتمالش بر ذکر علت آن را در اینجا آوردم ولی آنچه مورد اعتماد من بوده و به آن فتوی می‌دهم مضمون حدیثی است که ذیلاً نقل می‌کنم: محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و فضالة بن ایوب، از رفاعه نقل کرده که وی گفت:

از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی پیش از آنکه با همسرش هم‌بستر شود مرتکب زنا گردیده آیا او را سنگسار می‌کنند؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: وقتی قبل از تماس با همسرش مرتکب زنا شد بین وی و حلیله‌اش جدایی می‌اندازند؟

حضرت فرمودند: خیر.

ابن ابی عمیر دنبال حدیث اضافه کرده و گفته است: احصان^(۱) با داشتن کنیز حاصل نمی‌شود.

مرکز تحقیقات کامیونر علوم اسلامی

۱- در تحقق احصان به اصطلاح فقهی شش شرط معتبر است:

الف: مرد بالغ باشد.

ب: مرد عاقل باشد.

ج: مرد آزاد باشد.

د: مرد در فرجی (مقصود قبیل می‌باشد) که به عقد دائم یا رقیّت مملوکش هست دخول نموده باشد.

ه: این دخول با اقرار یا شهادت عدول ثابت و محرز باشد.

و: هر صبح و شام یعنی اول روز و آخر آن از چنین دخولی تمکّن داشته باشد.

و عیناً در احصان زن نیز این شش شرط معتبر می‌باشد و پس از تحقق شروط اگر هر کدام از زن و مرد مرتکب زنا شوند حدّشان سنگسار می‌باشد و شرح آن در کتب فقهی آمده است.

از حدیث دوم در اینجا این طور برمی‌آید که زنا مزبور موجب سنگسار کردن مرد نبوده و احصان محقق نشده است و همین معنا مختار مرحوم صدوق است چنانچه ابن ابی عمیر فرموده داشتن کنیز موجب تحقق احصان نیست بلکه در تحققش داشتن زن عقدی با شرائط دیگر معتبر می‌باشد.

باب ٢٦٥

العلّة التي من أجلها إذا زنت المرأة قبل

دخول الزوج بها فَرَّقَ بينهما ولم يكن لها صداق

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن عبد الله بن محمد بن عيسى عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن إسماعيل بن أبي زياد عن جعفر بن محمد عن أبيه عن عليّ عليه السلام في المرأة إذا زنت قبل أن يدخل بها قال: يفرّق بينهما ولا صداق لها؛ لأنّ الحدث كان من قبيلها.

باب ٢٦٦

العلّة التي من أجلها يجوز

أن يتزوج في الشكّ ولا يجوز أن يتزوجوا

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن صفوان عن موسى بن بكير عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تزوّجوا في الشكّ ولا تزوّجوه؛ لأنّ المرأة تأخذ من أدب زوجها ويطهرها على دينه.

باب ٢٦٧

العلّة التي من أجلها لا يجوز

أن يجامع الرجل وفي البيت صبي

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمد

باب دویست و شصت و پنجم

سز این که اگر زن پیش از دخول شوهرش به او
مرتکب زنا شود بین او و شوهرش جدایی انداخته و
مستحق مهر نیز نمی باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از
پدرش از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
از پدر بزرگوارش از حضرت علی علیه السلام درباره زنی که پیش از دخول شوهرش به او
مرتکب زنا شده بود حضرت فرمودند:
بین او و شوهرش جدایی باید انداخت و مستحق مهر هم نیست زیرا این حادثه
از ناحیه او رخ داده است.

باب دویست و شصت و ششم

سز این که جایز است با زن شکاک^(۱) ازدواج نمود ولی
جایز نیست به مرد شکاک زن داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح، از صفوان، از موسی بن
بکیر، از زرارہ، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: با زنان
شکاک ازدواج نکنید ولی زنان را به ازدواج مردان شکاک در نیاورید زیرا زن از ادب
زوجش اخذ کرده و شوهر او را بر دین خود مقهور می کند.

باب دویست و شصت و هفتم

سز این که اگر پسریچه ای در اطاق باشد مجامعت و
هم بستر شدن مرد با زن جایز نیست

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد،

۱- در تفسیر شکاک تعبیرهای مختلفی در روایات آمده، در برخی شکاک را به ضالین و منحرفین و در بعضی به
غیر عارف به امام علیه السلام و در دسته ای به مستکبرین و در طائفه ای به معانی دیگر تفسیر گردیده است و قدر جامع
و معنای عامش همان منحرف و گمراه می باشد.

عن أبيه عن القاسم بن محمد الجوهري عن اسحاق بن إبراهيم عن حنان بن سدير عن أبيه قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لا يجامع الرجل امرأته ولا جاريته وفي البيت صبي فإن ذلك يورثه الزنا.

باب ٢٦٨

علة استبراء الجوّاري

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله الجارية من الرجل المأمون فيخبرني أنّه لم يمسه منذ طمشت عنده و طهرت؟
قال: ليس بجائز لك أن تأتيها حتّى تستبريها بحيضة ولكن يجوز لك ما دون الفرج إنّ الذين يشترون الإماء ثمّ يأتونهن قبل أن يستبروهن فأولئك الزّناة بأموالهم.

باب ٢٦٩

العلة التي من أجلها إذا كان للرجل امرأتين كان جائزاً له أن يفضل أحديهما على الأخرى

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن مسكان عن الحسن بن زياد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل له امرأتان أحديهما أحبّ إليه من الأخرى، أله أن يفضلها بشيء؟
قال: نعم له أن يأتيها ثلاث ليال والأخرى ليلة

از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از اسحاق بن ابراهیم، از حنان بن سدر، از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر پسریچه ای در اطاق هست مرد با همسر یا کنیزش مجامعت نکند زیرا این عمل موجب زناکار شدن آن پسریچه می گردد.

باب دویست و شصت و هشتم

سر استبراء^(۱) نمودن کنیزان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: کنیزی تعلق به مردی دارد که مورد وثوق و اطمینان است و من او را از وی خریده ام حال اگر وی خبر دهد که از وقت حیض دیدن کنیز و پاک شدنش با وی تماس نگرفته آیا می توانم با او تماس برقرار کنم؟ حضرت فرمودند: برای شما جایز نیست قبل از استبراء نمودن کنیز با یک بار حیض شدن نزد او بروید ولی از غیر فرجش می توانید استفاده کنید و علت این حکم آن است که:

آنانکه کنیز می خرنند و پیش از استبراء نمودن کنیزان با آنها نزدیکی می کنند با اموالشان زنا نموده اند.

باب دویست و شصت و نهم

سر این که مرد دو زن دار می تواند یکی را بر دیگر برتری دهد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از حسن بن زیاد، وی می گوید: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی که دو همسر دارد و یکی از آن دو نزدش محبوب تر است آیا می تواند او را بر دیگری برتری دهد؟

حضرت فرمودند: آری، وی می تواند سه شب را نزد او رفته و یک شب را پیش

۱- مقصود آن است که مشتری بعد از خریدن کنیز صبر کند تا وی یکبار حیض ببیند و سپس با او تماس پیدا کند.

لأنَّ له أن يتزوَّج اربع نسوة فليلته يجعلها حيث يشاء.

٢ - و بهذا الإسناد عن الحسن بن زياد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: للرجل أن يفضل بعض نسائه على بعض مالم يكن نساؤه أربع.

٣ - حدَّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن عقبة عن رجل عن أبي عبد الله عن الرجل يكون له امرأتان، أله أن يفضل احديهما بثلاث ليال؟
قال: نعم.

باب ٢٧٠

العلقة التي من أجلها لا يجوز

للأسير أن يتزوَّج مادام في أيدي المشركين

١ - أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود عن عيسى بن يونس عن الأوزاعي عن الزهري عن علي بن الحسين عليه السلام قال: لا يحل للأسير أن يتزوَّج مادام في أيدي المشركين مخافة أن يولد له فيبقى ولده كافراً في أيديهم.

دیگری بسربرد زیرا وی حق دارد چهار همسر اختیار کند و هر شب را به یکی اختصاص دهد پس در هر چهار شب، یکی از شبها مال آن زنی است که دیگری بر او برتری دارد و مرد آن یک شب را در هر کجا که بخواهد می تواند قرار دهد، لذا جایز است شب اول را پیش او رفته و سه شب دیگر را متوالیاً نزد آن دیگری که نزدش محبوب تر است برود.

حدیث (۲)

و با همین اسناد، از حسن بن زیاد، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

مرد می تواند برخی از زنانش را بر بعضی دیگر برتری دهد مثلاً نزد یکی از آنها شبها بیشتر رود مشروط به این که چهار همسر نداشته باشد چه آنکه در این فرض حق تفضیل نداشته و می باید بین تمام بالسویه رفتار کند.

حدیث (۳)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید:

محمّد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از مردی، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام راجع به مردی که دو همسر دارد می پرسد: آیا می تواند یکی را بر دیگری تفضیل داده و سه شب را نزد او و یک شب را نزد دیگر برود؟
حضرت می فرمایند: آری.



باب دویست و هفتادم

سز جایز نبودن ازدواج اسیر تا مادامی که در دست مشرکین

اسیر است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبداللّه، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین علیه السلام حضرت فرمودند: برای اسیر جایز نیست تا مادامی که در دست مشرکین اسیر است ازدواج کند زیرا بیم آن هست که فرزندی از او بهم رسد و در دست مشرکین به حالت کفر باقی بماند.

باب ٢٧١

العلّة التي من أجلها أحلّ للرجل أن يتزوَّج أربع نسوة
ولم يحلّ له أكثر من ذلك. والعلّة التي من أجلها لا
يجوز أن تتزوَّج المرأة إلاّ زوجاً واحداً. والعلّة التي
من أجلها يتزوَّج العبد باثنتين

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله عن محمّد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصخّاف عن محمّد بن سنان أنّ الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله: علّة تزويج الرجل أربع نسوة و تحرم أن تتزوَّج المرأة أكثر من واحد؛ لأنّ الرجل إذا تزوّج أربع نسوة كان الولد منسوباً إليه والمرأة لو كان لها زوجان أو أكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن هو إذ هم المشتركون في نكاحها، وفي ذلك فساد الأنساب والمواريث والمعارف.

قال: محمّد بن سنان: ومن علل النساء الحراير و تحليل أربع نسوة لرجل واحد؛ لأنّهن أكثر من الرجال فلمّا نظر (والله أعلم) لقول الله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع فلذلك تقدير قدره الله تعالى ليتّسع فيه الغني والفقير فيتزوَّج الرجل على قدر طاقته، وسع ذلك في ملك اليمين ولم يجعل فيه حدّاً لأنّهن مال و جلب فهو يسع أن يجمعوا من الأموال.

و علّة تزويج العبد اثنتين لا أكثر إنّهُ نصف رجل حرّ في الطلاق والنكاح،

باب دویست و هفتاد و یکم

سرّ این که مرد می تواند چهار زن بگیرد و بیش از آن جایز نیست و سرّ این که زن بیش از یک شوهر نمی تواند بکند و علت این که بنده دو همسر می تواند بگیرد

حدیث (۱)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائلی فرمودند:

سرّ این که مرد می تواند چهار زن گرفته ولی بر زن حرام است بیش از یک شوهر نماید آن است که اگر مرد چهار همسر داشته باشد فرزند از هر کدام که بهم رسد به مرد منسوب است ولی اگر زن دو شوهر یا بیشتر داشته باشد و از وی فرزندی متولد گردد معلوم نیست که فرزند از کدام شوهر می باشد چه آنکه جملگی در این که با زن نکاح کرده و با وی هم بستر شده اند با هم مشترک می باشند و بدون تردید این امر موجب فساد نسب و میراث و معارف شرعی خواهد گردید.

مقاله محمد بن سنان

محمد بن سنان می گوید: یکی از علل و اسرار حلال بودن چهار زن برای یک مرد آن است که تعداد زنان از مردان بیشتر می باشد چنانچه حق تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: فَاَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ (ای مؤمنین نکاح کنید با زنانی که برای شما حلال هستند و آنها را به ازدواج خود درآورید دوتا و سه تا و چهارتا...)

تقدیر این آیه آن است که اگر خواستید با دوتا و در صورتی که بخواهید با سه یا چهارتا از زنان اهل ایمان ازدواج کنید و با این تقدیر حق عروجل غنی و فقیر را در توسعه قرار داده و فرموده مرد می تواند به مقدار توان و طاقتش اقدام به امر ازدواج کند ولی حدّ آن تزویج دائمی چهار زن بوده نه بیشتر ولی در گرفتن و خریدن کنیز توسعه بیشتری داده و حدّی برایش ذکر نفرموده زیرا کنیز مال و جلب ثروت است و مرد می تواند هر مقدار از مال که بخواهد جمع نماید.

و سرّ این که عبد تنها با دو زن می تواند ازدواج کند نه بیشتر از آن این است که وی در باب طلاق و نکاح از نظر شارع مقدّس نصف مرد آزاد محسوب می شود و چون مرد آزاد با چهار زن می تواند ازدواج کند قهراً بنده با دوتا فقط حق ازدواج دارد،

لا يملك نفسه ولا له مال إنما ينفق عليه مولاه وليكون ذلك فرقاً بينه وبين الحرّ، وليكن أقلّ لاشتغاله عن خدمة موالیه.

باب ٢٧٢

العلّة التي من أجلها جعل

الله تعالى الغيرة للرجال ولم يجعلها للنساء

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن محمّد بن الفضل عن سعد الجلاب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تعالى لم يجعل الغيرة للنساء، إنّما تغار المنكرات منهنّ، فأما المؤمنات فلا، وإنّما جعل الله تعالى الغيرة للرجال؛ لأنّ الله تعالى قد أحلّ له أربعاً، وما ملك يمينه ولم يجعل للمرأة إلا زوجها وحده، فإن بغت معه غيره كانت زانية.

باب ٢٧٣

علّة حلق شعر المولود

١ - حدّثنا أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عمّن حدّثه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل ما العلّة في حلق رأس المولود؟

قال: تطهير من شعر الرحم.

وی نه مالک خود بوده و نه مالی دارد بلکه آقايش بر او اتفاق می‌کند.
و علت دیگرش آن است که این حکم را برای بنده قرار داده‌اند تا بین او و مرد آزاد فرق باشد.

و جهت دیگر آن است همسران او باید از همسران مرد آزاد کمتر باشد؛ زیرا در غیر این صورت از خدمت نمودن برای آقايش بازمانده و مشغول به همسرانش می‌گردد.

باب دویست و هفتاد و دوم

سز این که حق تعالی غیرت را برای مردان قرار داده نه برای

زنان

حدیث (۱)

محمد بن الحسن، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از محمد بن فضل، از سعد جلاب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام، حضرت فرمودند: خداوند متعال برای زنان غیرت را قرار نداده است، فقط منکرات و افعال قبیح از ایشان سر می‌زند، البته زنان مؤمنه این طور نیستند، خدای متعال غیرت را برای مردان قرار داده؛ زیرا برای ایشان ازدواج دائم با چهار زن را حلال و تملک کردن کنیزان بی حد و بی شمار را در حقشان مباح نموده در حالی که برای زن تنها یک شوهر را حلال قرار داده و چنانچه با داشتن شوهر مرتکب فحشاء شده و با دیگری تماس برقرار نماید زانیه محسوب می‌گردد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب دویست و هفتاد و سوم

سز تراشیدن موی نوزاد

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش حدیث نقل نموده، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام می‌پرسد: علت تراشیدن موی سر نوزاد چیست؟

حضرت فرمودند: علتش پاک نمودن سر نوزاد است از موی رحم.

باب ٢٧٤

علة الختان

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب جميعاً عن الحسن بن محبوب عن محمد بن قزعة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن من قبلنا يقولون: إن إبراهيم خليل الرحمن ختن نفسه بقدم علي دن.

فقال: سبحان الله ليس كما يقولون كذبوا على إبراهيم عليه السلام فقلت له: صف لي ذلك.

فقال: إن الأنبياء عليهم السلام كانت تسقط عنهم عُلقُهم مع سُرِّهم يوم السابع.

فلما ولد لإبراهيم إسماعيل من هاجر عيّرتها سارة بما تعير به الاماء، فقال: فبكت هاجر واشتد ذلك عليها، فلما رآها إسماعيل تبكي بكى لبكاؤها قال: فدخل إبراهيم عليه السلام فقال: ما يبكيك يا إسماعيل؟

فقال: إن سارة عيّرت أمي بكذا وكذا فبكت فبكت لبكاؤها. فقام إبراهيم عليه السلام إلى مصلاه فنادى ربه عز وجل فيه وسأله أن يلقي ذلك عن هاجر، قال: فألقاه الله عز وجل عنها، فلما ولدت سارة اسحاق وكان يوم السابع سقطت من اسحاق سُرته ولم تسقط غلفته، قال: فجزعت من ذلك سارة فلما دخل عليها إبراهيم عليه السلام قالت: يا إبراهيم ما هذا الحادث الذي قد حدث في آل إبراهيم وأولاد الأنبياء!

باب دویست و هفتاد و چهارم

سر مشروعت ختان

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب جمیعاً از حسن بن محبوب، از محمد بن قزعه (۱)، وی گفت: محضر حضرت ابی عبد الله علیه عرض کردم: پیشینیان ما می گفتند: حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه با تیشه ای بر سر ختم بزرگی خود را ختنه نمود.

حضرت فرمودند: عجباً! این طور نیست که آنها می گفتند، آنها بر ابراهیم علیه دروغ بسته اند.

عرض کردم: شما این قضیه را برایم بیان فرمایید که واقع چه بوده؟ حضرت فرمودند: در انبیاء عظام علیهم السلام روز هفتم از ولادت غلاف نرینه و نافشان می افتد.

و زمانی که خداوند منان از هاجر اسماعیل را به حضرت ابراهیم علیه عنایت فرمود ساره که همسر حره و آزاده جناب ابراهیم بود هاجر را به جرم کنیز بودن مورد سرزنش قرار داد هاجر متأثر شد و گریست، اسماعیل که حال دگرگون مادر را دید او نیز به گریه درآمد در این وقت جناب ابراهیم داخل شد و آن منظره را که دید فرمود:

پسرم چرا گریه می کنی؟

اسماعیل عرضه داشت: ساره مادرم را با الفاظ کذا و کذا مورد ملامت قرار داد و او گریست من نیز به خاطر گریستن او گریه نمودم.

حضرت ابراهیم علیه به نمازخانه خود رفت و به مناجات با پروردگار پرداخت و از حضرتش خواست تا نظریه ساره را نسبت به هاجر عوض کرده و دیگر او را مورد ایذاء و شماتت قرار ندهد.

حق تعالی دعایش را مستجاب نمود و ساره را از این معنا منصرف کرد، چنانچه آنکه اسحاق از ساره متولد شد روز هفتم ولادتش ناف اسحاق افتاد ولی غلاف نرینه او ساقط نشد، ساره از این رهگذر به جزع و فزع درآمد، ابراهیم در این حال داخل شد، ساره عرضه داشت: این چه اتفاقی است که در آل و دودمان ابراهیم واقع

۱- وی به گفته مرحوم معانی امامی است ولی مجهول الحال می باشد.

هذا إبنك اسحاق قد سقطت عنه سرته ولم تسقط عنه غلفته.
 فقام إبراهيم عليه السلام إلى مصلاه فناجى ربه عز وجل، قال: يا رب ما هذا
 الحادث الذي قد حدث في آل إبراهيم وأولاد الأنبياء هذا اسحاق ابني قد
 سقطت سرته ولم تسقط عنه غلفته قال: فأوحى الله تعالى إلى إبراهيم هذا
 لما عيّرت سارة هاجر فأليت أن لا اسقط ذلك عن أحد من أولاد الأنبياء
 بعد تعييرها لهاجر فاختن اسحاق بالحديد واذقه حر الحديد، قال: فختن
 إبراهيم عليه السلام اسحاق بحديدة فجرت السنة بالختان في الناس بعد ذلك.
 ٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن محمد بن
 أبي عمير عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام في قول سارة: اللهم لا
 تؤاخذني بما صنعت بهاجر، إنها كانت خفضتها فجرت السنة بذلك.

باب ٢٧٥

العة التي من أجلها لا يقع

الطلاق إلا على الكتاب والسنة

١ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب
 قال: حدثنا تميم بن بهلول عن أبيه عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي قال:
 قال أبو عبد الله عليه السلام: لا يقع الطلاق إلا على الكتاب والسنة؛ لأنه حد من
 حدود الله عز وجل يقول: (إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا
 العدة) (١)

و يقول: (و أشهدوا ذوي عدل منكم) (٢)

شده!! اسحاق پسر تو است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه اش ساقط نگردیده؟
 ابراهیم علیه السلام به نمازخانه رفت و با پروردگارش به مناجات مشغول شد و عرض کرد: پروردگارا این چه اتفاقی است که در دودمان ابراهیم و فرزندان پیامبرانت واقع شده اسحاق پسر من است، نافش افتاده ولی غلاف نرینه اش ساقط نگردیده.
 حق تعالی به جناب ابراهیم وحی نمود: این حادثه به خاطر ملامت و سرزنشی است که ساره نسبت به هاجر مرتکب شد و من قسم خورده‌ام که از هیچ یک از فرزندان انبیاء پس از این عمل هاجر غلاف نرینه اش را ساقط نکنم، بنابراین با آهن اسحاق را ختنه کن و به او حرارت و سوزش آهن را بچشان.
 ابراهیم علیه السلام با آهنی اسحاق را ختنه کرد و بعد از آن ختنه با آهن بین مردم سنت شد.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از معاویه بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
 ساره پس از آن حرکت زشتی که نسبت به هاجر مرتکب شد به درگاه الهی عرضه داشت: اللهم لا تؤاخذنی بما صنعت بهاجر (خدایا به واسطه آنچه نسبت به هاجر انجام دادم مرا مورد مؤاخذة قرار مده)
 در این کلام ساره برای هاجر فروتنی نمود و پس از آن این نوع از فروتنی سنت شد.

باب دویست و هفتاد و پنجم

سر این که طلاق منحصر بر طبق کتاب و سنت واقع می‌شود

حدیث (۱)

احمد بن الحسن القطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول از پدرش، از اسماعیل بن فضل هاشمی، وی می‌گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: طلاق منحصر بر طبق کتاب و سنت واقع می‌شود زیرا حدی است از حدود خداوند عزوجل و خدا در قرآنش فرموده:
 اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة (هرگاه زنان را طلاق دادید به وقت عده اشان طلاق داده و زمان عده را بشمارید).
 و نیز می‌فرماید: واشهدوا ذوی عدل منکم (در وقت خواندن طلاق دو نفر عادل از خودتان را شاهد قرار دهید).

ويقول: (و تلك حدود الله و من يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه) (١).
و إنّ رسول الله ﷺ ردّ طلاق عبد الله بن عمر؛ لأنّه كان خلافاً للكتاب
والسنة.

باب ٢٧٦

علة طلاق العدة والعلة التي من أجلها لا تحل
المرأة لزوجها بعد تسع تطليقات. والعلة التي من
أجلها صار طلاق المملوك اثنتين

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله عن
محمد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع
الصحّاف عن محمد بن سنان أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه
فيما كتب من جواب مسائله علة الطلاق ثلاثاً لما فيه من المهلة فيما بين
الواحدة إلى الثلاث لرغبة تحدث أو سكون غضب إن كان وليكون ذلك
تخويفاً و تأديباً للنساء و زجراً لهنّ عن معصية أزواجهنّ فاستحقّت المرأة
الفرقة والمباينة لدخولها فيما لا ينبغي من معصية زوجها.
و علة تحريم المرأة بعد تسع تطليقات فلا تحلّ له أبداً عقوبة لئلاّ
يتلاعب بالطلاق ولا تستضعف المرأة وليكون ناظراً في أموره متيقظاً
معتبراً وليكون يائساً لها من الاجتماع بعد تسع تطليقات. و علة طلاق
المملوك اثنتين؛ لأنّ طلاق الأمة على النصف وجعله اثنتين احتياطاً لكمال
الفرائض وكذلك في الفرق في العدة للمتوفّي عنها زوجها.

٢ - حدّثنا محمد بن إبراهيم بن اسحاق الطالقاني
قال: حدّثنا أحمد بن محمد الهمداني عن عليّ بن

و نیز می‌فرماید: و تلك حدود الله و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه (این احکام حدود شرع خدا است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند بر خویش ستم نموده) و رسول خدا ﷺ طلاق عبداللّه بن عمر را به خاطر آن که برخلاف کتاب و سنت بود ردّ فرمود.

باب دویست و هفتاد و ششم

سرّ مشروع شدن طلاق عدّی و سرّ این که بعد از وقوع نه طلاق

زن به مرد حلال نبوده و سرّ این که طلاق مملوک دوبار است

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عبّاس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت علی بن موسی الرضا علیّه السلام در ضمن مکتوبی در جواب مسائلی مرقوم فرمودند:

سرّ این که سه بار طلاق مشروع شده آن است که بین طلاق اوّل و سوّم مهلتی باشد شاید در اثناء آن میل و رغبت در مرد پیدا شود و از جدایی منصرف گردد یا غضبش ساکن و برطرف شود و دوباره با همسرش زندگی را ادامه دهد و نیز سرّ دیگرش آن است که بدین وسیله زن ادب شده و از نافرمانی نسبت به شوهرش برحذر داشته شود چه آنکه زنان به خاطر اقدامشان بر کاری که شایسته نیست و نافرمانی شوهر محسوب می‌گردد مستحقّ جدایی می‌باشند.

و سرّ این که زن بعد از وقوع نه طلاق بر مرد حرام شده و دیگر تا ابد حلال نیست آن است که: اوّل: مرد با طلاق بازی نکرده و زن را ضعیف نشمرد و نپندارد هر وقت که خواست می‌تواند او را طلاق دهد و دوباره با وی زندگی نماید.

ثانیاً: در امور و کارهایش دقت کند و بیدار شده و عبرت گیرد.

ثالثاً: مأیوس شود از این که بتواند بعد از نه طلاق با زن، دیگر زندگی نماید.

و سرّ این که طلاق مملوک دوبار است نه بیشتر آن است که طلاق کنیز نصف طلاق زن حرّه و آزاد می‌باشد و چون در زن حرّه طلاق سه تا است در کنیز دو تا قرار داده‌اند نه یک طلاق و نیم زیرا در فرائض و واجبات احتیاط مقتضی است که آنها را کامل بیاوریم نه نصف و همچنین است فرق بین حرّه و کنیز در عده و فوات زیرا عده و فوات در حرّه چهار ماه و ده روز بوده و در کنیز دو ماه و پنج روز می‌باشد.

حدیث (۲)

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی علیّه السلام از احمد بن محمد همدانی، از علی بن

الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال: سألت الرضا عليه السلام عن العلة التي من أجلها لا تحل المطلقة للعدة لزوجها حتى تنكح زوجاً غيره فقال: إن الله تبارك و تعالى إنما أذن في الطلاق مرتين فقال تعالى: (الطلاق مرتان فامسك بمعروف أو تسريح بإحسان)^(١) يعني في التطليقة الثالثة. ولدخوله فيما كره الله تعالى له من الطلاق الثالث حرّمها عليه فلا تحلّ له حتى تنكح زوجاً غيره لئلا يوقع الناس الاستخفاف بالطلاق ولا تضار النساء.

باب ٢٧٧

العدة التي من أجلها صار عدة المطلقة ثلاثة أشهر أو ثلاث حيض. و عدة المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر وعشرة

أيام

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن محمد بن خالد عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبي الهيثم قال: سألت أبا الحسن الثاني عليه السلام كيف صارت عدة المطلقة ثلاث حيض أو ثلاثة أشهر وعدة المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر وعشراً؟ قال: أما عدة المطلقة ثلاث حيض أو ثلاثة أشهر فلاستبراء الرّحم من الولد، و أمّا المتوفى عنها زوجها، فإنّ الله تعالى شرط للنساء شرطاً فلم يحابهنّ فيه و فيما شرط عليهنّ، بل شرط عليهنّ مثل ما شرط لهنّ،

الحسن بن علی بن فضال، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت رضاع‌اللهیه پرسیدم سزا این که زن وقتی سه طلاق داده شد دیگر بر همسرش حلال نیست مگر شوهر دیگری نموده و از او طلاق بگیرد چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی اذن داده که مردان دوبار همسرشان را طلاق دهند چنانچه در قرآن فرموده: الطَّلَاق مَرَّتَانِ فَمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيعٍ بِاِحْسَانٍ (طلاقى که شوهر رجوع در آن تواند کرد دو مرتبه است پس چون طلاق داد یا رجوع کند و به خوشی و سازگاری زن را نگهدارد و یا به نیکی و خیراندیشی او را رها نماید)

مقصود از رها کردن بعد از «مَرَّتَانِ» طلاق سوّم است. و چون مرد بعد از اقدام به طلاق سوّم مکروه حق تعالی را که طلاق باشد انجام داده از این روی تعالی مطلقه را بر وی حرام نموده و این زن بر او حلال نمی شود مگر آنکه شوهر کرده و بعد از طلاق از شوهر دوّم با وی ازدواج کند و این حکم به خاطر آن است که مردم طلاق را امر سبکی نشمرند و با اقدام به آن به زنان ضرر نرسانند.

باب دویست و هفتاد و هفتم

سزا این که عده مطلقه سه ماه یا دیدن سه حیض بوده و

عده وفات چهار ماه و ده روز است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن خالد از محمد بن سلیمان دیلمی، از ابی الهیثم نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن ثانی علیه السلام پرسیدم: چگونه عده مطلقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده و عده وفات چهار ماه و ده روز؟

حضرت فرمودند: اما این که عده مطلقه سه حیض یا سه ماه قرار داده شده به خاطر آن است که با این وسیله رحم زن از بودن نطفه در آن استبراء و پاک می شود و اما این که عده زنی که شوهرش وفات کرده چهار ماه و ده روز است، جهتش آن است که خداوند متعال به نفع زنان شرطی نموده که در آن و در شرطی که بر علیه آنها فرموده تقصیر نکرده بلکه در شرط بر آنها همچون شرط به نفعشان جانب مصلحت

فأما ما شرط لهنّ فإنه جعل لهنّ في الإيلاء أربعة أشهر؛ لأنه علّم أنّ ذلك غاية صبر النساء.

فقال عزّوجلّ: (للذين يؤلون من نسائهم تربّص أربعة أشهر) فلم يجز للرجل أكثر من أربعة أشهر في الإيلاء؛ لأنه علم أنّ ذلك غاية صبر النساء عن الرجال، وأما ما شرط عليهن، فقال: (عدّتهنّ أربعة أشهر و عشرًا) يعني: إذا توفّى عنها زوجها فأوجب عليها إذا أصيبت بزوجها وتوفّى عنها مثل ما أوجب عليها في حياته إذا آلى منها، و علم أنّ غاية صبر المرأة أربعة أشهر في ترك الجماع فمن ثمّ أوجب عليها ولها.

٢ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمّد عن حمّد بن حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن محمّد بن بكير عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: لأيّ علة صار عدّة المطلقة ثلاثة أشهر وعدّة المتوفّى عنها زوجها أربعة أشهر وعشرًا؟ قال: لأنّ حرقة المطلقة تسكن في ثلاثة أشهر، و حرقة المتوفّى عنها زوجها لا تسكن إلا أربعة أشهر وعشرًا.

باب دویست و هفتاد و هفت ۶۲۳
را رعایت نموده است.

اما شرطی که به نفع آنها است: خداوند متعال در مورد ایلاء^(۱) به نفع زنان چهار ماه را تعیین نموده زیرا می‌داند که نهایت صبر ایشان تا این مدت است. خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید: **لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ** (و آنانکه با زنان خود ایلاء می‌کنند چهار ماه انتظار بکشند....).

پس در ایلاء خداوند متعال مرد را مجاز قرار نداده بیشتر از چهار ماه ترک مباشرت با همسرش را بکند زیرا می‌داند که این مدت نهایت صبر زنان بوده که می‌توانند خود را از مردان باز دارند.

و اما شرطی که علیه آنها است: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: **عِدَّتُهُنَّ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا** (عده زنانی که شوهرشان فوت کرده چهار ماه و ده روز است) یعنی هرگاه زنی شوهرش فوت نمود خداوند بر او واجب کرده به مقداری که در زمان حیات شوهرش در صورت ایلاء صبر می‌کرد (چهار ماه) حال نیز صبر کند چه آنکه خدا می‌داند نهایت صبر زن بر ترک مباشرت چهار ماه است از این رو حق تعالی این مدت را بر او و علیه او شرط کرده است.

حدیث (۲)

علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از محمد بن بکیر، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه عده زن مطلقه سه ماه بوده و عده زنی که شوهرش فوت نموده چهار ماه و ده روز می‌باشد؟ حضرت فرمودند: زیرا سوزش زن مطلقه در ظرف سه ماه تمام می‌شود ولی سوزش زن شوهر مرده تمام نمی‌شود مگر بعد از چهار ماه و ده روز.

۱- ایلاء عبارت است از این که مرد قسم بخورد که با همسر دائمی خود به طور دائم یا به مدت بیش از چهار ماه هم‌بستر نشود و مقصودش از این قسم اضرار به زن باشد و حکم آن این است که اگر زن به حاکم شکایت نمود حاکم به مرد چهار ماه مهلت می‌دهد و پس از آن وی را مجبور می‌کند که یا از قسمی که خورده شده برگردد و کفاره دهد یا همسرش را طلاق بدهد.

باب ٢٧٨

العلة التي من أجلها لا تحلّ

الملاعنة لزوجها الذي لا عنها أبداً

١ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: أخبرنا القاسم بن محمّد عن حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن مروان بن دينار عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال: قلت: لأيّ علة لا تحلّ الملاعنة لزوجها الذي لا عنها أبداً؟

قال: لتصديق الايمان لقولهما بالله.

باب ٢٧٩

العلة التي من أجلها لا تقبل

شهادة النساء في الطلاق ولا في رؤية الهلال

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله عن محمّد بن إسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمّد بن سنان أنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله

باب دویست و هفتاد و هشتم

سز حرام ابدی شدن زنی که با شوهرش لعان^(۱) نموده

حدیث (۱)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین از حسین بن ولید، از مروان ابن دینار، از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام، راوی می گوید:
محضر امام علیه السلام عرض کردم: برای چه زنی که با شوهرش لعان نموده برای ابد و همیشه با هم حرام می شوند؟
حضرت فرمودند: به خاطر آنکه قسم هایی که به ذات جلاله خورده اند قولشان را تصدیق و تثبیت می کند زیرا لفظ و قولشان اقتضاء دارد برای همیشه از هم جدا شوند و بدیهی است قسم هایی که هر دو خورده اند این معنا را ثابت می نماید.

باب دویست و هفتاد و نهم

سز پذیرفته نشدن شهادت زنان در مورد طلاق و دیدن هلال

حدیث (۱)

علی بن احمد، از محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، وی می گوید: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائلی فرمودند:

۱- مقصود از «لعان» آن است که وقتی مردی فرزندی که همسرش زاینده را از خود نفی نمود یا نسبت فحشاء به متعلقه اش داد و شاهی برای اثبات آن نداشت حکم آن است که مرد برای حدی که به واسطه این نسبت به او مترجه شده می تواند لعان کند یعنی چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که در نسبتی که داده صادق است یعنی چهار مرتبه بگوید: اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اَنْیَ لِمَنْ الصّٰدِقِیْنَ فِیْمَا رَمٰیْتُهَا بِهٖ سَبَسْ در مرتبه پنجم بگوید: اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلٰی اَنْ کُنْتُ مِنَ الْکٰذِبِیْنَ.

سپس زن چهار مرتبه بگوید: اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اَنَّهُ لِمَنْ الْکٰذِبِیْنَ فِیْمَا رَمٰنِیْ بِهٖ و بعد در مرتبه پنجم بگوید: اِنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلٰی اَنْ کَانَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ

علّة ترك شهادة النّساء في الطّلاق. والهلال لضعفهنّ عن الرؤية و محاباتهم
النساء في الطلاق، فلذلك لا يجوز شهادتهنّ إلا في موضع ضرورة مثل
شهادة القابلة، وما لا يجوز للرجال أن ينظروا إليه كضرورة تجويز شهادة
أهل الكتاب إذا لم يوجد غيرهم، وفي كتاب الله تبارك وتعالى: (اثنان
ذوا عدل منكم)^(١) مسلمين (أو آخران من غيركم) كافرين ومثل
شهادة الصبيان على القتل إذا لم يوجد غيرهم.

باب ٢٨٠

العلّة في شهادة رجل وامرأتين

باب ٢٨١

العلّة التي من أجلها تعتدّ المطلقة من يوم طلقها

زوجها والمتوفّي عنها زوجها تعتدّ حين يبلغها الخبر

١- أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن
أحمد بن محمد بن أبي نصر البرنطي عن أبي الحسن الرضا عليه السلام: في المطلقة
إن قامت البيّنة أنّه طلقها منذ كذا وكذا وكان عدّها انقضت
فقد بانّت. والمتوفّي عنها زوجها تعتدّ حين يبلغها (الخبر)

علّت نپذیرفتن شهادت زنان در طلاق و ثبوت هلال این است که: زنان دیدشان از رؤیت هلال ضعیف و ناتوان است و نیز در رابطه با طلاق کمک و یاور هم جنس های خود بوده از این رو شهادتشان اگر قبول شود بسا حق مردان در اینجا ضایع می گردد فلذا شهادت ایشان نافذ نیست مگر در مورد ضرورت همچون شهادت قابله و مواردی که جایز نیست مردان به صحنه و منظره ای بنگرند که در این قبیل موارد چاره ای نیست از پذیرفتن شهادت زنان چنانچه در برخی مواضع ضرورت ایجاب می کند شهادت اهل کتاب را بپذیریم مانند آن جایی که غیر از ایشان کسی نبوده تا صحنه را تحمل کرده و ملاحظه نموده باشد چنانچه حق تعالی در قرآن به آن گوشزد نموده و می فرماید:

اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم (برای وصیت خود دو شاهد عادل را که از خود شما مسلمانان باشد گواه بگیرید یا دو نفر از غیر خودتان که کافر می باشند).

و نظیر شهادت اطفال بر وقوع قتل که در صورت نبودن کسی غیر از ایشان شهادتشان پذیرفته می شود.

باب دویست و هشتادم

سز پذیرفته شدن شهادت یک مرد با دو زن

مترجم گوید: در ذیل این عنوان روایتی را مرحوم صدوق نقل نکرده است.

باب دویست و هشتاد و یکم

سز این که بر مطلقه واجب است از روز وقوع طلاق عده

نگه داشته ولی زن شوهر مرده از وقتی که خبر مرگ شوهر به او

رسید می باید عده وفات نگه دارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حضرت رضا علیه السلام:

حضرت درباره مطلقه فرمودند: اگر شاهد عادل قائم شد که مرد در فلان روز همسرش را طلاق داده و از آن تاریخ تا حال عده اش منقضی و سپری گردیده باشد زن از مرد جدایی گردد ولی زنی که شوهرش فوت کرده باید از زمانی که خبر مرگ را

لأنها تريد أن تحدّ له.

باب ٢٨٢

العلّة التي من أجلها جعل في الزنا

أربعة من الشهود وفي القتل شاهدان

١ - أبي رحمه الله عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن اشميم عن روه من أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قيل له: لِمَ جُعِلَ في الزنا أربعة من الشهود، وفي القتل شاهدان؟ فقال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّ لَكُمْ الْمَتْعَةَ وَ عَلَّمَ أَنَّهَا سَتْنُكُمْ فَجَعَلَ الْأَرْبَعَةَ الشُّهُودَ احْتِيَاظًا لَكُمْ لَوْلَا ذَلِكَ لَأَتَى عَلَيْكُمْ وَقَلَّ مَا يَجْتَمِعُ أَرْبَعَةٌ عَلَى شَهَادَةٍ بِأَمْرٍ وَاحِدٍ.

٢ - حدّثنا علي بن أحمد قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصخاف عن محمد بن سنان: أَنَّ الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: جعلت شهادة أربعة في الزنا واثنان في سائر الحقوق لشدة حصص المحصن، لأنّ فيه القتل فجعلت الشّهادة فيه مضاعفة

شنید عده نگه دارد؛ زیرا می خواهد به پاس احترام شوهرش که از دنیا رفته زینت نمودن را ترک نماید پس می باید از همان هنگام شنیدن خبر مرگ ترک زینت کند اگرچه مرگ شوهر در زمانی بسیار قبل اتفاق افتاده باشد.

باب دویست و هشتاد و دوم

سر این که در ثبوت زنا چهار شاهد لازم است ولی

در ثبوت قتل دو شاهد کافی است

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن اشیم از اصحابی که آن را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده اند: به حضرت عرض شد: چرا در زنا چهار شاهد لازم بوده ولی در قتل دو شاهد کافی است؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی متعه و ازدواج موقت را برای شما حلال نموده و چون می دانست این ازدواج مورد انکار قرار می گیرد لاجرم به منظور احتیاط و مصلحت شما چهار شاهد را برای ثبوت زنا اعتبار فرمود و اگر چنین حکمی نمی نمود بسا در موردی که شما نکاح موقت نموده اید مورد نسبت سوء واقع می شدید و زانی تلقی می گردیدید و حکم آن بر شما اجراء می شد ولی بعد از اعتبار قیام چهار شاهد چون کمتر اتفاق می افتد که چهار شاهد عادل بر وقوع امری (زنا) متفقاً به توانند شهادت دهند لاجرم از پیامدهای سوء آن بدین ترتیب محفوظ گردیده اید.

حدیث (۲)

علی بن احمد از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائلی در مکتوبی مرقوم فرمودند:

در زنا چهار شاهد عادل و در سایر حقوق دو شاهد کافی است، زیرا سنگسار کردن محصن (مرد زن دار و زن شوهر دار با شرائطی که در کتب فقهی مذکور است) امر سخت و سنگینی است چه آنکه در آن قتل نفس بوده لاجرم شهادت در آن دو برابر

مغلطة لما فيه من قتل نفسه و ذهاب نسب ولده وفساد الميراث.

٣ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن علي بن أحمد بن محمد عن أبيه عن إسماعيل بن حماد بن أبي حنيفة عن أبيه حماد عن أبيه أبي حنيفة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أيهما أشد الزنا أم القتل؟ قال: فقال: القتل.

قال: فقلت: فما بال القتل جاز فيه شاهدان ولا يجوز في الزنا إلا أربعة؟ فقال لي: ما عندكم فيه يا أبا حنيفة؟

قال: قلت: ما عندنا فيه إلا حديث عمر: أن الله أخرج في الشهادة كلمتين على العباد قال: قال: ليس كذلك يا أبا حنيفة ولكن الزنا فيه حدان ولا يجوز أن يشهد كل اثنين على واحد؛ لأن الرجل والمرأة جميعاً عليهما الحد، والقتل إنما يقام الحد على القاتل ويدفع عن المقتول.

باب ٢٨٣ من تحقيق كتاب الإرث

العلة التي من أجلها إذا طلق

الرجل امرأته في مرضه ورثته ولم يرثها

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن صالح بن سعيد وغيره

و شدیدتر از موارد دیگر (سایر حقوق) می باشد و جهت شدیدتر بودنش آن است که:
در آن قتل نفس و تباه شدن نسب فرزند و فساد میراث می باشد^(۱)

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن احمد بن محمد، از پدرش، از اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه، از پدرش حماد، از پدرش ابی حنیفه، وی می گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد الله علیه عرض کردم: زنا شدیدتر است یا قتل نفس؟ حضرت فرمود: قتل.

عرض کردم: پس چرا در قتل دو شاهد کافی است ولی در زنا غیر از چهار شاهد کفایت نمی کند؟

حضرت به من فرمودند: ای ابوحنیفه در این باره چه مأخذ و مدرکی شما دارید؟ ابوحنیفه می گوید: عرض کردم: ما تنها حدیثی که داریم این خبر است که عمر گفت: خداوند در شهادت دو کلمه بر بندگان اظهار نموده است.

حضرت فرمودند: ای ابوحنیفه این طور نیست ولی بدان که در زنا دو حد است (حدی تعلق به مرد داشته و حدی دیگر متعلق است به زن) و برای هر کدام دو شاهد منظور گردیده که مجموعاً چهار شاهد اعتبار شده منتهی جایز نیست که چهار شاهد توزیع و تقسیم گشته و هر دو نفر بر یک حد شهادت دهند زیرا مرد و زن جملگی یک حد دارند و به عبارت دیگر حد زنا اگرچه در واقع دو حد است ولی تشریعاً یک حد بسیطی است که مثبت آن شهادت چهار شاهد عادل می باشد و اما در قتل یک حد است به حسب واقع و به ملاحظه شرع و آن حدی است که با شهادت عدلین بر قاتل ثابت شده و از مقتول ساقط می گردد.

باب دویست و هشتاد و سوم

سز این که هرگاه مردی همسرش را در مرض وفات طلاق داد و با همان مرض از دنیا رفت یا زن زودتر فوت کرد زن از مرد ارث می برد ولی مرد از زن ارث نمی برد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید و غیرش که

۱. اما قتل نفس زیرا با سنگباران نمودن مجرم کشته می شود و تباه شدن نسب فرزند به خاطر آن است که فرزند متولد شده از زنا نه پدر دارد و نه مادر و فساد میراث به خاطر آن است که نسب وقتی فاسد و تباه شد میراث نیز منتفی است.

علل الشرايع / ج ٢ ٦٣٢
 من أصحاب يونس عن يونس عن رجال شتى عن أبي عبد الله عليه السلام: قال:
 قلت: ما العلة التي إذا طلق الرجل امرأته و هو مريض في حال الاضرار
 ورثته ولم يرثها و ما حد الاضرار، قال: هو الاضرار و معنى الاضرار منعه
 إياها ميراثها منه فالزم الميراث عقوبة.

باب ٢٨٤

العلة التي من أجلها لا يحل طلاق الشيعة الثلاث

لمخالفهم و طلاق مخالفهم يحل لهم

١ - حدثنا محمد بن ماجيلويه رحمه الله عن محمد بن يحيى عن
 أحمد بن محمد عن جعفر بن محمد الأشعري عن أبيه قال: سألت أبا الحسن
 الرضا عليه السلام عن تزويج المطلقات ثلاثاً؟
 فقال لي: أن طلاقكم الثلاث لا يحل لغيركم، و طلاقهم يحل لكم

مركز تحقيق كاتبة علوم إسلامي

از اصحاب یونس است از یونس از رجال بسیاری به طور پراکنده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده:

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: علت چیست که هرگاه مردی همسرش را در حالی که مریض است به قصد اضرار طلاق دهد اگر مرد زودتر فوت نمود زن از او ارث می برد ولی اگر زن قبل از مرد از دنیا رفت مرد از وی ارث نمی برد و حد و میزان اضرار چیست؟

حضرت فرمودند: همین طلاق اضرار می باشد و معنای اضرار این است که: مرد با دادن طلاق قصدش این باشد که زن را از ارث ممنوع و محروم کند ولی خداوند متعال مرد را این طور عقوبت نموده که اگر از دنیا رفت زن ارث خود را برده ولی در صورتیکه زن جلوتر از دنیا رفت مرد از ارث محروم می باشد.

باب دویست و هشتاد و چهارم

سزا این که اگر زنان شیعه در یک مجلس بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق

بگیرند برای مخالفین و اهل سنت حلال نبوده ولی

اگر زنان اهل سنت چنین طلاق بگیرند برای شیعه حلال هستند (۱)

حدیث (۱)

محمد بن ماجیلویه رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد اشعری، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام از ازدواج با زنانی که در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق گرفته اند پرسیدم؟

حضرت به من فرمودند: شما اگر زنان را سه طلاق دهید مخالفین شما با این زنان نمی توانند ازدواج کنند ولی اگر مخالفین همسرانشان را مطابق مذهب خودشان سه طلاق دهند برای شما حلال است که با این زنان نکاح و ازدواج کنید

۱- حکم مذکور را در جایی باید فرض کرد که مرد شیعی همسرش را در یک مجلس و بدون فاصله شدن رجوع سه طلاق بدهد این زن مطابق مذهب شیعه (برخی از فقهاء) از شوهرش جدا نشده و طلاقش باطل است لذا با مردی که از اهل سنت است حق ندارد ازدواج کند و برای آن مرد جایز نیست با وی نکاح کند ولی اگر مرد سنی مذهب همسرش را چنین طلاق دهد آن زن سنی می تواند با شیعه ازدواج کند و مرد شیعی برایش نکاح این زن حلال است چون به عقیده زن طلاق صحیح بوده و ازدواجش با مرد شیعی بلامانع است مترجم گوید: البته بطلان سه طلاق در یک مجلس مذهب برخی از فقهاء شیعه است و جماعت بسیاری آن را صحیح دانسته و می گیرند یک طلاق واقع می شود و مطابق رأی ایشان روایت مذکور فرض ندارد.

لأنكم لا ترون الثلاث شيئاً وهم يوجبونها.

باب ٢٨٥

علة تحصين الأمة الحرّة

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي عن الحسن بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن الرّجل إذا هو زنا وعنده السّريّة والأمة يطأهما تحصنه الأمة تكون عنده؟ فقال: نعم إنّما ذاك لأنّ عنده ما يغنيه عن الزّنا.

قلت: فإن كانت عنده امرأة متعة تحصنه؟

فقال: لا إنّما هو على الشّيء الدّائم عنده.

قال محمد بن عليّ مصنّف هذا الكتاب: جاء هذا الحديث هكذا فأوردته كما جاء في هذا الموضع لما فيه من ذكر العلة، والذي أفتى به وأعتمد عليه في هذا المعنى ما حدّثني به محمد بن الحسن عليه السلام عن محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يحصن الحرّ المملوك ولا المملوك الحرّة.

زیرا چنین طلاق از نظر شما حکمی نداشته و باطل است از این رو همسران شما از شما با این طلاق جدا نمی شوند لاجرم حرام است با دیگران ازدواج کنند حتی با اهل خلاف که این طلاق را صحیح می دانند ولی چون به عقیده آنها این طلاق موجب جدایی زن از شوهرش می باشد از این رو با زنان ایشان که چنین طلاق گرفته اند و به عقیده خودشان از شوهرشان جدا شده اند برای شما ازدواج با ایشان حلال است.

باب دویست و هشتاد و پنجم

سر محسن شدن مرد آزاد به واسطه داشتن کنیز

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسن بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا ابراهیم علیه السلام پرسیدم: مردی با داشتن کنیزک فراشی و خدمتکار که با هر دو تماس و نزدیکی می کند مرتکب زنا شده، آیا بودن کنیزک نزد وی او را محسن کار قرار می دهد تا زنا از قبیل زنا محسن باشد یا نه؟ حضرت فرمودند: آری زیرا این مرد کسی نزدش هست که نیاز به ارتکاب زنا نداشته باشد.

عرض کردم: اگر همسر موقت داشته باشد آیا محسن محسوب می شود؟ حضرت فرمودند: خیر، احصان در صورت داشتن حلیله دائمی تحقق پیدا می کند.

مرکز تحقیقات کاتب نور علوم اسلامی
مقاله مرحوم مصنف

مصنف این کتاب محمد بن علی (صدوق) می گوید:

این حدیث به همین نحوی که ذکر شد نقل گردیده و من نیز مطابق آنچه وارد شده آن را در اینجا آوردم زیرا حدیث مشتمل است بر ذکر علت و سبب ولی آنچه فتوای من بوده و در این حکم مورد اعتماد می باشد سه حدیثی است که در این باب به شرح زیر وارد شده است:

۱- محمد بن الحسن علیه السلام از محمد بن الحسن الصفار، از احمد و عبدالله فرزندان مس محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حماد، از حلیبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: نه مملوک و کنیز مرد آزاده را محسن قرار می دهد و نه عبد زن آزاده را در شمار محسنین می آورد.

و ما رواه أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يزني ولم يدخل بأهله يحصن، قال: لا ولا يحصن بالأمة و ما حدثني به محمد بن موسى بن المتوكل عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن العلاء بن رزين وابن بكير عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يأتي وليدة امرأته بغير إذنها فقال عليه السلام: عليه ما على الزاني يجلد مائة جلدة قال: ولا يرجم ان زنا بيهودية أو نصرانية أو أمة.

ولا تحصنه الأمة واليهودية والنصرانية إن زنا بالحرّة، وكذلك لا يكون حدّ المحصن إذا زنى بيهودية أو نصرانية أو أمة و تحته حرّة.

باب ٢٨٦

العلّة التي من أجلها فضّل الرجال على النساء

١ - حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن عمّه عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الحسن البرقي عن عبد الله بن جبلة عن معاوية بن عمّار عن الحسن بن عبد الله عن آبائه عن جدّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال له: ما فضّل الرجال على النساء؟

فقال النبي صلى الله عليه وآله: كفضل السماء على الأرض: وكفضل الماء على الأرض، فالماء يُحيي الأرض، وبالرجال تُحيي النّساء لولا الرجال ما خلقت النساء يقول الله عزّ وجلّ: (الرّجال قوّامون على النّساء بما فضّل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم) (١)

۲ - پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام پرسیدم: مردی مرتکب زنا شده و با همسرش هم بستر نشده آیا وی محصن می باشد؟

حضرت فرمودند: خیر و یا داشتن کنیز نیز محصن محسوب نمی شود.

۳ - محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین و ابن بکیر، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام پرسیدم: مردی بدون اذن همسرش با کنیز وی نزدیکی می کند حکمش چیست؟

حضرت می فرمایند: حد زانی که صد تازیانه باشد به او می زنند، سپس فرمودند: اگر این مرد با زن یهودیه یا نصرانیه و یا کنیز زنا کند سنگسارش نمی کنند، چنانچه با داشتن کنیز و زن یهودیه یا نصرانیه اگر با زن حرّی زنا کند، این زنا، زنا محصنه محسوب نمی گردد و نیز اگر همسری حرّی و آزاده داشته و با این حال با زن یهودیه یا نصرانیه یا کنیز زنا کند، زنا محصنه مرتکب نشده است.

باب دویست و هشتاد و ششم

سر برتری داده شدن مردان بر زنان

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد بن ابی عبدالله، از ابی الحسن برقی، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، حضرت فرمودند: گروهی از یهود محضر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، اعلم و داناترین ایشان مسائلی چند از آن حضرت پرسید و در بین این سوالات عرض نمود: برتری مردان بر زنان چیست؟ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فضل و برتری مردان بر زنان همچون برتری آسمان است بر زمین و مانند برتری آب است بر خاک و همان طوری که آب خاک و زمین را زنده می کند مردان نیز زنان را احیاء می نمایند، اگر مردان نبودند زنان را خداوند نمی آفرید، خداوند عزّوجلّ می فرماید:

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا انْفَقَوْا مِنْ

قال اليهودي: لأي شيء كان هكذا؟

فقال النبي ﷺ: خلق الله تعالى آدم من طين، ومن فضله وبقية خلقت حواء، وأول من أطاع النساء آدم، فأنزله الله تعالى من الجنة، وقد بين فضل الرجال على النساء في الدنيا ألا ترى إلى النساء كيف يحضن ولا يمكنهن العبادة من القذارة، والرجال لا يصيبهم شيء من الطمث، قال اليهودي: صدقت يا محمد.

باب ٢٨٧

العلقة التي من أجلها لا تحصن المتعة الحر

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن أبي عمير عن هشام و حفص بن البختري عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: في الرجل يتزوج المتعة اتحصنه؟

قال: لا إنما ذلك على الشيء الدائم.

باب ٢٨٨

العلقة التي من أجلها نهى عن طاعة النساء

١ - حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي رحمه الله قال: حدثني أبي عن جده أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن غير واحد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال:

باب دویست و هشتاد و هشتم ۶۳۹
 اموالهم (مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خدا
 بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه
 دهند....).

یهودی عرض کرد: چرا چنین می باشد؟

نبی اکرم ﷺ فرمودند:

خداوند متعال آدم علیهِ السلام را از گِل آفرید و از زیادی و باقیمانده آن حوّا را خلق
 فرمود و اوّل کسی که اطاعت زنان را نمود جناب آدم علیهِ السلام بود پس حق تعالی او را از
 بهشت به زمین هبوط و نزول داد و برتری مردان بر زنان در دنیا را بیان فرمود و آن
 این است که: مگر نمی بینی زنان حیض می بینند و در آن حال ناپاکی امکان ندارد به
 نماز بایستند ولی مردان اصلاً به این ناپاکی مبتلا نمی گردند.
 یهودی عرضه داشت: راست فرمودی یا محمد ﷺ.

باب دویست و هشتاد و هفتم

سرّ این که مرد با داشتن متعه و همسر موقت محصن نمی شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از
 حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام و حفص بن بختری از کسی که
 ذکرش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیهِ السلام، راوی می گوید: از حضرتش پرسیدم: مرد
 با ازدواج موقت و گرفتن متعه آیا محصن می شود؟
 حضرت فرمودند: خیر، فقط تحقق پیدا کردن احصان با گرفتن همسر دائم
 می باشد.

باب دویست و هشتاد و هشتم

سرّ این که مردان نهی شده اند از اطاعت کردن زنان

حدیث (۱)

علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی رحمه الله علیه، از پدرش،
 از جدّش از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر از جماعتی از
 حضرت صادق جعفرین محمد از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام، حضرت
 فرمودند:

شكى رجل من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام نسائه، فقام عليه السلام خطيباً، فقال: معاشر الناس لا تطيعوا النساء على حال، ولا تأمنوهن على مال، ولا تذروهن يدبرن أمر العيال فإنهن ان تركن و ما أردن أوردن المهالك، و عصين أمر المالك فإنا وجدناهن لا ورع لهن عند حاجتهن ولا صبر لهن عند شهوتهن، البذخ لهن لازم و إن كبرن والعجب لهن لاحق و إن عجزن يكون رضاهن في فروجهن لا يشكرن الكثير، إذا منعن القليل ينسين الخير و يذكرن الشر يتهافتن بالبهتان و يتمادين في الطغيان و يتصدّين للشيطان فداروهن على كلّ حال و أحسنوا لهنّ المقال لعلهنّ يحسنّ الفعال.

باب ٢٨٩

علل نواذر النكاح

١ - حدّثنا محمد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن الحسين بن زرارة عن أبيه قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل تزوّج امرأة على حكمها؟ قال: فقال لا يتجاوز بحكمها مهور آل محمد عليهم السلام اثنتا عشرة أوقية ونش و هو وزن خمسمائة درهم من الفضة، قلت: رأيت أن تزوّجها على حكمه و رضيت بذلك، فقال: ما حكم بشيء فهو جاز عليها قليلاً كان أو كثيراً، قال: فقلت له: كيف لم تجز حكمها عليه واجزت حكمه عليها؟

مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام از همسرانش شکایت نمود، علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: در هیچ حال اطاعت زنان را نکنید و ایشان را بر مال خود امین ندانید و وامگذاریدشان که امر واجب النفقه هایتان را بعهده گرفته و آنها را اداره کنند چه آنکه ایشان را اگر با اراده خودشان واگذارید به مهالك کشیده شده و از مالک سرپیچی می کنند زیرا ما ایشان را این طور یافته ایم که در هنگام نیاز تقوی و ورع نداشته و هنگام طغیان شهوت صبر و شکیبایی ندارند تکبر و فخر ملازم ایشان بوده اگرچه بزرگ باشند، عجب و خودپسندی همراهشان است اگرچه عاجز و ناتوان به نظر بیایند ^(۱) هنگامی که از نعمت کم ممنوع شوند شکر نعمت زیاد بجا نیاورند، خیر را فراموش کرده و شر را نگاه می دارند، پیوسته گرفتار بهتان بوده و متصل و به طور مستمر در طغیان و سرکشی به سر برده و در خدمت شیطان روزگار سپری می کنند ولی باین حال در هر حال با ایشان مدارا کرده و سخن نیکو به آنها بگویید شاید بدین وسیله کردارشان پسندیده شود.

باب دویست و هشتاد و نهم

اسرار احکام نادره نکاح

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حسین بن زراره، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی جعفر علیه السلام پرسیدم: اگر مردی با زنی ازدواج کند و تعیین مقدار مهر را موکول به حکم زن نماید چه صورت دارد؟ حضرت فرمودند: به حکم زن از مهر آل محمد تجاوز نکند، مهر ایشان دوازده اوقیه و نیم که معادل پانصد درهم نقره است می باشد. عرض کردم: چه می فرمایید اگر زن با مرد ازدواج نمود و راضی شد هرچه مرد حکم نماید همان مضمی باشد. حضرت فرمودند: آنچه مرد حکم کند بر زن نافذ بوده کم باشد یا زیاد. عرض کردم: چرا حکم زن را بر مرد نافذ قرار ندادید ولی حکم مرد را بر زن مضمی دانستید؟

۱- رضایت و خشنودی ایشان در اداره نمودن فرویشان می باشد.

قال: فقال: لأنه حكمها فلم يكن لها أن تجوز ما سنّ رسول الله ﷺ و تزوج عليه نساؤه فرددتها إلى السنة واجزت حكم الرجل لأنها هي حكمت و جعلت الأمر في المهر إليه و رضيت بحكمه في ذلك فعليها أن تقبل حكمه في ذلك قليلاً كان أم كثيراً.

٢- و روي في خبر آخر أن الصادق عليه السلام قال: إنما صار الصداق على الرجل دون المرأة و إن كان فعلهما واحداً، فإن الرجل إذا قضى حاجته منها قام عنها ولم ينتظر فراغها فصار الصداق عليه دونها لذلك.

٣- حدثنا محمد بن علي (الشامي) أبو الحسين الفقيه بمرور، قال: حدثنا أبو حامد أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين قال: حدثنا أبو الحسن أحمد بن خالد الخالدي قال: حدثنا محمد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدثنا أبي أحمد بن صالح التميمي قال: حدثنا محمد بن حاتم العطار عن حماد بن عمرو عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه عن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث طويل يذكر فيه وصيّة النبي ﷺ، و يقول فيها: إن رسول الله ﷺ كره أن يغشى الرجل امرأته و هي حائض فإن فعل و خرج الولد مجذوماً، أو به برص فلا يلومنّ إلا نفسه و كره أن يأتي الرجل أهله وقد احتلم حتى يغتسل من الاحتلام، فإن فعل ذلك خرج الولد مجنوناً فلا يلومنّ إلا نفسه.

٤- حدثنا محمد بن أحمد السناني رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا سهيل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال: حدثني علي بن محمد العسكري عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن أبيه عليهم السلام قال: يكره للرجل أن يجامع في أوّل ليلة من الشهر و في وسطه و في آخره

حضرت فرمودند: زیرا زن حق ندارد از آنچه رسول خدا سنت قرار داده و زنان و همسرانش را با آن عقد فرموده تجاوز کند لذا در صورت تجاوز از آن به مهرالسنه برگردانده می شود ولی حکم مرد از این جهت نافذ است که خود زن امر مهر را به او واگذار کرده و به حکمش راضی گشته لاجرم به آنچه وی حکم کند زن باید قبول کند کم بوده یا زیاد باشد.

حدیث (۲)

در خبر دیگر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: سرّ این که مهر بر عهده مرد است نه زن با این که فعل هر دو یکی می باشد آن است که: مرد وقتی نیازش از زن برطرف شد (مقصود اشباع شدن مرد از زن است در وقت عمل نزدیکی) از او جدا شده و منتظر برطرف حاجت زن نمی گردد از این رو مهر بر عهده او است نه بر ذمه زن.

حدیث (۳)

محمد بن علی (شبابی) ابوالحسن فقیه در مرور از ابوحامد احمد بن محمد بن احمد بن الحسین، از ابوالحسن احمد بن خالد خالدی از محمد بن احمد بن صالح تمیمی از ابواحمد صالح تمیمی از محمد بن حاتم عطار، از حماد بن عمرو، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام:

حضرت در حدیث طولانی وصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را ذکر نموده و می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار کراهت کردند از این که مرد با زن در حال حیض هم بستر شود و اگر چنین کرد و فرزندی مبتلا به جذام یا برص متولد شد کسی غیر از خود را ملامت نکند و نیز ناپسند دانستند که مرد در حالی که محتلم شده و غسل نکرده با همسرش نزدیکی کند و اگر مرتکب این عمل شد و فرزندی متولد گشت که دیوانه بود غیر از خود کس دیگری را سرزنش نکند.

حدیث (۴)

محمد بن احمد سنائی رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهیل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی، از حضرت علی بن محمد العسکری، از پدر بزرگوارش حضرت محمد بن علی، از پدر گرامش حضرت رضا (علی بن موسی) از پدرش موسی، از پدرش جعفر از پدرش علیهم السلام، حضرت فرمودند: مکروه است که مرد در شب اول و وسط و آخر ماه با همسرش نزدیکی کند و اگر

فإنه من فعل ذلك خرج الولد مجنوناً ألا ترى أن المجنون أكثر ما يصرع في أول الشهر ووسطه و آخره.

وقال عليه السلام: من تزوج والقمر في القرب لم ير الحسنی.

وقال عليه السلام: من تزوج في محاق الشهر فليسلم لسقط الولد.

٥ - حدثنا محمد بن إبراهيم أبو العباس الطالقاني رحمه الله قال: حدثنا أبو سعيد الحسن بن علي العدوي قال: حدثنا يوسف بن يحيى الأصبهاني أبو يعقوب قال: حدثنا أبو علي أسماعيل بن حاتم قال: حدثنا أبو جعفر أحمد بن صالح بن سعيد المكي قال: حدثنا عمر بن حفص عن اسحاق بن نجيع عن حصين عن مجاهد عن أبي سعيد الخدري قال: أوصى رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: يا علي إذا دخلت العروس بيتك فاخلع خفها حين تجلس وأغسل رجليها وصب الماء من باب دارك إلى أقصى دارك فإنك إذا فعلت ذلك أخرج الله من دارك سبعين لونا من الفقر وأدخل فيها سبعين لونا من البركة وأنزل عليك سبعين رحمة ترفرف على رأس العروس حتى تنال بركتها كل زاوية في بيتك وتأمين العروس من الجنون والجذام والبرص أن يصيبها ما دامت في تلك الدار، وامنع العروس في أسبوعها من الألبان والخل والكزبرة والتفاحة الحامضة من هذه الأربعة الأشياء. فقال عليه السلام: يا رسول الله ولأي شيء امنعها هذه الأشياء الأربعة؟

قال: الرحم تعقم وتبرد من هذه الأربعة الأشياء عن الولد وحصيرة في ناحية البيت خير من امرأة لا تلد، فقال عليه السلام: يا رسول الله فما بال الخل تمنع منها؟

قال: إذا حاضت على الخل لم تطهر أبداً بتمام، والكزبرة تشير الحيض في بطنها وتشدد عليها الولادة، والتفاحة الحامضة تقطع حيضها، فيصير داء عليها.

قال: يا علي لا تجامع امرأتك في أول الشهر ووسطه و آخره، فإن الجنون والجذام والخل يسرع إليها وإلى ولدها.

چنین نمود فرزند دیوانه متولد می شود، مگر نمی بینی اکثر اوقاتی که صرع بر مجانین عارض می شود اول و وسط و آخر ماه می باشد.

و نیز فرمودند: کسی که ازدواج کرده و قمر در عقرب باشد خوبی نخواهد دید و همچنین فرمودند: کسی که در آخر ماه و وقت محاق ازدواج کند باید تسلیم سقط شدن فرزند باشد.

حدیث (۵)

محمد بن ابراهیم ابوالعباس الطالقانی رحمه الله علیه می گوید: ابوسعید الحسن بن علی العدوی از یوسف بن یحیی اصفهانی از ابویعقوب، از ابوعلی اسماعیل بن حاتم نقل کرده که وی گفت:

ابوجعفر احمد بن صالح بن سعید مکی از عمر بن حفص، از اسحاق بن نجیح، از حصین از مجاهد، از ابوسعید خدری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت نموده و فرمودند:

ای علی، وقتی عروس داخل اطاق شد وقتی که می نشیند کفشهایش را دریاور و پاهایش را بشوی و آب جمع شده را از درب خانه ات تا دورترین موضع خانه ات که حد آن است بریز و وقتی چنین نمودی خداوند هفتاد نوع فقر را از خانه ات دور و هفتاد نوع برکت به جای آن داخل منزلت نموده و هفتاد رحمت بر تو نازل کرده که بالای سر عروس قرار می گیرند و از آن جا به هر گوشه ای از خانه ات توزیع شده و تا مادامی که این رحمت ها و برکاتشان در این خانه می باشند عروس از جنون و جذام و برص در امان است.

سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای علی در هفته اول ازدواج عروس را از تناول شیرها و سرکه و خربزه و سیب ترش بازدار.

علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله برای چه او را از تناول این چهار تا بازدارم؟ حضرت فرمودند: در اثر تناول این چهار تا رحم عقیم شده و از پرورش و نشو و نما نمودن فرزند در آن سرد می شود و یک حصیر و بوریا که در گوشه ای از خانه افتاده باشد بهتر است از زنی که عقیم بوده و نازا است.

علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله، چطور سرکه را از او منع نمایم؟ حضرت فرمودند: زیرا زنی که سرکه خورده اگر حیض شود هرگز به طور کلی پاک نمی شود و خربزه نیز خون حیض را در شکم زن زیاد نموده و کار ولادت را دشوار می سازد چنانچه سیب ترش حیض را بند آورده و مورث مرض و بیماری می شود.

يا علي لا تجامع امرأتك بعد الظهر، فإنه إن قضى بينكما ولد في ذلك الوقت يكون أحول والشیطان يفرح بالحوّل في الإنسان.

يا علي لا تتكلّم عند الجماع كثيراً فإنه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون أخرس، ولا تنظر إلى فرج امرأتك و غَضّ بصرک عند الجماع، فإنّ النظر إلى الفرج يورث العمى - يعني في الولد -

يا علي لا تجامع امرأتك بشهوة امرأة غيرك فأنّني أخشى إن قضى بينكما ولد أن يكون مخنثاً مؤنثاً بخيلاً.

يا علي إذا كنت جنباً في الفراش مع امرأتك فلا تقرأ القرآن، فإنّني أخشى أن ينزل عليكم نار من السماء فتحرقكما.

يا علي لا تجامع امرأتك إلا و معك خرقه و مع امرأتك خرقه ولا تمسحاً بخرقه واحدة، فتقع الشهوة على الشهوة، وإنّ ذلك يعقب العداوة بينكما ثم يؤدّيكما إلى الفرقة والطلاق.

يا علي لا تجامع امرأتك من قیام فإنّ ذلك من فعل الحمير و إن قضى بينكما ولد يكون بوّالاً في الفراش كالحمير البوّالة في كلّ مكان.

يا علي لا تجامع امرأتك في ليلة الفطر فإنه إن قضى بينكما ولد فيكبر ذلك الولد ولا يصيب ولداً إلا على كبر السنّ.

يا علي لا تجامع امرأتك ليلة الاضحى فإنه إن قضى بينكما ولد يكون له ستّ أصابع أو أربع.

يا علي لا تجامع امرأتك تحت شجرة مثمرة فإنه إن قضى بينكما ولد يكون جلّاداً قتّالاً عريفاً.

يا علي لا تجامع امرأتك في وجه الشمس و تلالؤها إلا أن ترخي عليكما سترأ، فإنه إن قضى بينكما ولد لا يزال في بؤس و فقر

نبی اکرم ﷺ فرمودند: یا علی در اوّل و وسط و آخر ماه با همسرت نزدیکی مکن چه آنکه به واسطه هم‌بستر شدن در این اوقات جنون و جذام و بیماری فلجی به زن و فرزندش متوجّه می‌گردد.

یا علی بعد از ظهر با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی بین شما مقدر شده باشد دو بین می‌گردد و شیطان از بیمار مزبور در انسان مسرور و خوشحال می‌گردد. یا علی هنگام نزدیکی زیاد سخن مگو زیرا اگر فرزندی متولد شود از مرض لالی در امان نیست و هنگام نزدیکی به فرج و آلت همسرت نگاه مکن و دیدگانت را پویشان زیرا نظر به عورت موجب کوری می‌باشد (یعنی کوری فرزند) یا علی با تمایل و شهوت به زن دیگران با همسرت نزدیکی مکن زیرا بیم آن دارم که فرزندت مخنث^(۱) و زن صفت و بخیل گردد.

یا علی هرگاه در بستر با همسرت بودی و جنب گردیدی قرآن مخوان زیرا خوف دارم که آتش از آسمان بر شما ببارد و بسوزاند شما را.

یا علی با همسرت نزدیکی مکن مگر آنکه با تو و در بدنت جبّه‌ای و در تن همسرت نیز لباسی باشد و با یک خرقه و پارچه هر دو خود را پاک نکرده و استفاده نکنید چه آنکه شهوت بر شهوت واقع شده و به دنبال آن بین شما عداوت حاکم می‌گردد و این منجر به جدایی و طلاق خواهد شد.

یا علی، در حال ایستاده مجامعت مکن زیرا این فعل درازگوش بوده و اگر فرزندی از شما متولد گردد در بسترش ادرار کرده همچون درازگوش که در هر مکانی بول می‌کند.

یا علی، در شب عید فطر مجامعت مکن زیرا اگر خداوند فرزندی نصیب شما کرده باشد این فرزند بزرگ که شد خداوند به او فرزندی نمی‌دهد مگر در کبر سن یا علی در شب عید قربان با همسرت نزدیک مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود شش یا چهار انگشتی می‌باشد.

یا علی زیر درخت میوه‌دار با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی به دنیا بیاید جلاد و قاتل و کاهن می‌گردد.

یا علی مقابل قرص خورشید و شعاع آن مجامعت مکن مگر بین شما و آفتاب سائر و پرده‌ای باشد زیرا اگر چنین نمودی و فرزندی متولد شد پیوسته در فقر و فاقه

۱- مقصود از «مخنث» مردی است که تمایل به مفعول واقع شدن دارد همچون زنان لذا کلمه «مؤنثاً» در متن روایت عطف تفسیر است برای آن.

حتى يموت.

يا عليّ لا تجامع أهلك بين الأذان والإقامة، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون حريصاً على إهراق الدماء.

يا عليّ إذا حملت امرأتك فلا تجامعها إلا و أنت على وضوء، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون أعمى القلب، بخيل اليد.

يا عليّ لا تجامع أهلك في النصف من شعبان، فإنه إن قضي بينكما ولد يكون مشوهاً ذا شامة في شعره ووجهه.

يا عليّ لا تجامع أهلك في آخر درجة منه - يعني إذا بقي يومان - فإنه إن قضي بينكما ولد كان مُقَدِّماً.

يا عليّ لا تجامع أهلك على شهوة أختها فإن قضي بينكما ولد يكون عشاراً أو عوناً للظالم ويكون هلاك فئام من الناس على يديه.

يا عليّ لا يجامع أهلك على سقوف البنيان فإنه إذا قضي بينكما ولد يكون منافقاً ممارياً مبتدعاً.

يا عليّ وإذا خرجت في سفر فلا تجامع أهلك تلك الليلة فإنه إن قضي بينكما ولد، فإنه ينفق ماله في غير حق. وقرأ رسول الله ﷺ: (إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ) (١).

يا عليّ لا تجامع أهلك إذا خرجت إلى مسيرة ثلاثة أيام ولياليهن فإنه إن قضي بينكما ولد يكون عوناً لكل ظالم عليك.

يا عليّ عليك بالجماع ليلة الاثنين فإنه إن قضي بينكما ولد يكون حافظاً لكتاب الله راضياً بما قسم الله عز وجل.

يا عليّ إن جامعت أهلك في ليلة الثلاثاء، فإنه يبرزق الشهادة بعد شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ولا يعذبه الله عز وجل مع المشركين ويكون طيب النكهة من الفم رحيم القلب سخي اليد طاهر اللسان من الغيبة، والكذب والبهتان.

خواهد بود تا از دنیا برود.

یا علی بین اذان و اقامه با همسرت نزدیکی مکن زیرا اگر فرزندی متولد شد بر ریختن خون مردم حریص می باشد.

یا علی هرگاه همسرت حامله و باردار بود بدون وضوء با او جماع مکن زیرا اگر فرزند متولد شود کور باطن و بخیل و ممسک می گردد.

یا علی در نیمه شعبان با همسرت وقاع مکن زیرا اگر فرزند متولد شود زشت و بدمو و بد صورت خواهد بود.

یا علی در آخر درجه و آخرین اوقات ماه شعبان (یعنی هنگامی که دو روز از آن باقی مانده) با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود احمق و کم فهم می گردد.

یا علی با همسرت به عشق خواهرش مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود عشار (گمرکچی) یا مددکار ظالم شده و گروهی از مردم به دستش هلاک می گردند.

یا علی روی سقف ساختمان با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود منافق و مخاصم و مبدع می گردد.

یا علی وقتی به سفر رفتی در آن شب با همسرت هم بستر مشو زیرا اگر فرزندی متولد شود مالش را در راه باطل و غیر حق صرف می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمود:

اِنَّ الْمُبْذَرِّينَ كَانُوا اخِوانَ الشَّيَاطِينِ (تبذیر کنندگان هم بستگان و یاوران شیاطین هستند)!!

یا علی هرگاه به سفری که سه شبانه روز می باشد رفتی با همسرت مجامعت مکن زیرا اگر فرزندی متولد شود مددکار ظالمی که به تو ستم می کند می گردد.

یا علی بر تو باد که شب دوشنبه مبادرت به جماع نمایی زیرا فرزندی که متولد می شود حافظ قرآن بوده و به آنچه حق عزوجل تقسیم کرده خشنود و راضی می باشد.

یا علی اگر با اهل خود در شب سه شنبه هم بستر شوی و فرزندی متولد شود به وحدانیت حق تعالی و رسالت محمد مصطفی شهادت داده و به فیض شهادت نائل خواهد گشت، حق عزوجل او را در آخرت با مشرکین عذاب نمی کند دهانش خوشبو و قلبش مهربان و سخی الید و زیانش از غیبت و دروغ و بهتان منزّه می باشد.

يا عليّ وإن جامعته أهلك ليلة الخميس فقضى بينكما ولد فإنه يكون حاكماً من الحكّام أو عالماً من العلماء وإن جامعته يوم الخميس عند زوال الشمس عن كبد السماء فقضى بينكما ولد فإن الشيطان لا يقربه حتى يشيب، و يكون فهماً، و يرزقه الله السلامة في الدين والدنيا، وإن جامعته ليلة الجمعة و كان بينكما ولد يكون خطيباً قوَّالاً مفوَّهاً. وإن جامعته يوم الجمعة بعد العصر فقضى بينكما ولد فإنه يكون معروفاً مشهوراً عالماً. وإن جامعته ليلة الجمعة بعد العشاء الآخرة فإنه يُرجى أن يكون الولد بدلاً من الأبدال إن شاء الله.

يا عليّ لا تجامع أهلك في أوّل ساعة من الليل فإنه إن قضي بينكما ولد لا يؤمن أن يكون ساحراً مؤثراً للدنيا على الآخرة يا عليّ احفظ وصيّتي هذه كما حفظتها عن جبرئيل عليه السلام.

٦- حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصقّار رحمه الله عن إبراهيم بن هاشم عن صالح بن سعيد وغيره من أصحاب يونس عن يونس عن أصحابه عن أبي جعفر عليه السلام و أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: رجل لحقت امرأته بالكفار، وقد قال الله عزّ وجلّ في كتابه: (و إن فاتكم شيء من أزواجكم إلى الكفار فعاقبتهم فأتوا الذين ذهبوا أزواجهم مثل ما أنفقوا)^(١) ما معنى العقوبة ها هنا؟ قال: إنّ الذي ذهب امرأته فعاقب على امرأة أخرى غيرها - يعني تزوّجها - فإذا هو تزوّج امرأة أخرى غيرها فعلى الإمام أن يعطيه مهر امرأته الذاهبة.

فسألته فكيف صار المؤمنون يرّدون على زوجها المهر بغير فعل منهم في ذهابها

یا علی اگر در شب پنجشنبه با همسرت نزدیکی نمودی و خدا فرزندى به شما عنایت فرمود فرمانروایی از فرمانروایان یا عالمی از علماء خواهد شد و اگر در روز پنجشنبه هنگام زوال آفتاب واقعه نمودی و فرزندى متولد شد تا زمانی که این فرزند پیر شود شیطان نزدیکش نرفته و شخصی بافهم بوده و سلامت در دین و دنیا را خداوند نصیبش می فرماید و اگر شب جمعه مجامعت نمودی و فرزندى متولد شد خطیب و سخنور می گردد و اگر روز جمعه بعد از عصر واقعه نمودی و فرزندى متولد گردید معروف و مشهور می شود.

و اگر در شب جمعه بعد از عشاء مجامعت نمودی امید می رود که فرزند بدلى از ابدال گردد.

یا علی در اول ساعت از شب با اهل خود مجامعت مکن زیرا اگر فرزندى به دنیا بیاید ساحر گشته و دنیا را بر آخرت برمی گزیند.

یا علی این وصایا و سفارشات را از من حفظ نما همان طوری که من از جبرئیل علیه السلام حفظ نمودم.

حدیث (۶)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید^(۱) و غیرش از اصحاب یونس، از یونس، از اصحابش از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام، راوی می گوید: محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم مردی همسرش به کفار ملحق شده و حق تعالی در کتابش می فرماید: **و ان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتهم فاتوا الذین ذہبت ازواجهم مثل ما انفقوا** (و اگر از زنان شما کسانی به سوی کافران رفتند پس ایشان را عقوبت کرده و به شوهرهای ایشان به قدر همان مهر و نفقه ای که خرج کرده اند بدهید).

معنای عقوبت در اینجا چیست؟

حضرت فرمودند: مردی که همسرش رفته و به کفار ملحق شده او را عقوبت کند یعنی همسری دیگر اختیار کند و وقتی ازدواج نمود بر امام واجب است که مهریه زنی را که رفته است به مرد بپردازد.

پرسیدم: پس چگونه است که مؤمنین مهر را به همسر آن زن رد نموده با این که ایشان هیچ عملی که موجب رفتن آن زن به بلاد اهل کفر باشد مرتکب نشده اند و نیز

۱- صالح بن سعید، ابر سعید قماط، مرحوم مقانی در رجال فرموده که وی حسن است.

و على المؤمنين أن يردّوا على زوجها ما أنفق عليها ممّا يصيب
المؤمنون؟

قال: يردّ الإمام عليه أصابوا من الكفّار أو لم يصيبوا؛ لأنّ على
الإمام أن يجبر حاجته من تحت يده وإن حضرت القسمة فله أن
يسدّ كلّ نائبة تنوبه قبل القسمة وإن بقي بعد ذلك شيء قسمه بينهم و
إن لم يبق لهم شيء فلا شيء لهم.

٧- أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني
محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن جميل عن أبي عبيدة
عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يتزوّج المرأة البكر أو الثيب فيرخي
عليه و عليها الستر أو يغلق عليه و عليها الباب، ثمّ يطلقها فتقول: لم
يمسّني و يقول هو لم امسّها؟

قال: لا يُصدّقان؛ لأنّها تدفع عن نفسها العدة والرجل يدفع عن
نفسه المهر.

٨- أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا
محمد بن أحمد عن إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن الحسن القزويني عن
سليمان بن جعفر البصري عن عبد الله بن الحسين بن زيد بن عليّ بن
أبي طالب عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام

چگونه است که مؤمنین از غنائمی که به دستشان رسیده نفقه‌ای را که شوهر بر آن زن خرج کرده به وی می‌دهند؟

حضرت فرمودند: امام مسلمین بر شوهر زن مزبور مهریه و نفقات خرج شده را رد می‌کند اعم از آنکه مسلمانان غنیمتی از کفار به دست آورده یا به دست نیاورده باشند زیرا بر امام واجب است که از آنچه در دست دارد حاجت این مرد را ترمیم و جبران کند و هنگامی که غنائم را تقسیم می‌کنند امام علیه السلام به کسانی که پیش از قسمت از طرفش نائب بودند از غنیمت داده و رفع نیازشان را می‌نمایند و اگر بعد از آن چیزی از غنائم باقی ماند بین مؤمنین تقسیم نموده و در صورتی که باقی نماند دیگر آنها نصیبی ندارند^(۱)

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل، از ابی عبیده، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم:

مردی با دختری باکره یا زنی ثیب ازدواج می‌کند سپس بر آن مرد وزن و بینشان ستر و حاجبی فاصله شده یا درب به روی آنها بسته می‌شود (مقصود آن است که بینشان بغض و کینه واقع شده و از هم منزجر می‌گردند) در نتیجه مرد زن را طلاق می‌دهد، زن می‌گوید مرد با من تماس پیدا نکرده و مرد نیز مدعی است که با زن نزدیکی نکرده حکم چیست؟

حضرت فرمودند: آن دو را نباید تصدیق کرد زیرا زن مدعی است که مدخول بها نیست تا تکلیف نگه داشتن عده در عهده‌اش نیاید و مرد نیز مدعی است با او نزدیکی نکرده تا تمام مهر در ذمه‌اش نیاید.

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن الحسن القزونی، از سلیمان بن جعفر بصری، از عبدالله بن الحسین بن زید بن علی بن ابی طالب از

۱- از احکام زنان مهاجر آن است که: اگر زنی از کفار به مسلمین ملحق شد ابتداء او را امتحان نموده و سرگندش می‌دهند که بغض شوهر او را به هجرت وادار نکرده چنانچه عشق و علاقه به مرد مسلمانی او را به دارالاسلام نکشاند بلکه صرفاً به خاطر اسلام پناهنده به مسلمین شده است و پس از خوردن چنین سرگندی امام مسلمین مهریه‌اش را به شوهرش که در دارالکفر مانده می‌پردازد، حال اگر زنی از مسلمین به کفار ملحق شد حکم آن است که بر امام علیه السلام واجب است مهریه و هزینه‌هایی را که شوهرش متحمل شده را به شوهر بپردازد اعم از آنکه غنائمی از کفار به دست آمده یا به دست نیامده است و مدرک این حکم آیه شریفه «و ان فاتکم شی من ازواجکم....» است و سبب نزول آن این بود که عمر بن خطاب شوهر قاطبه دختر ابی امیه بود و وقتی عمر از بلاد شرک هجرت نمود و به دارالاسلام ملحق شد همسرش از مهاجرت با او کراهت داشت و نیامد و معاویه با او ازدواج کرد، حق تعالی رسولش را امر فرمود که مهریه او را به عمر بدهند.

قال: قال رسول الله ﷺ: إذا تجمّع الرجل والمرأة فلا يتعرّيان فعل
الحمارين فإنّ الملائكة تخرج من بينهما إذا فعلا ذلك.

باب ٢٩٠

العلّة التي من أجلها يكره النفخ في القدح

١ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: حدّثنا محمّد بن جعفر بن الحسين
المخزومي قال: حدّثنا محمّد بن عيسى بن زياد عن الحسن بن عليّ بن
فضال عن ثعلبة عن بكار بن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبد الله عليه السلام
في الرجل ينفخ في القدح، قال: لا بأس وإنّما يكره ذلك إذا كان معه غيره
كراهة أن يعافه و عن الرجل ينفخ في الطعام. قال: أليس إنّما يريد يبرده؟
قال: نعم.

قال: لا بأس.

قال مؤلّف هذا الكتاب: الذي أفقته به وأعتمده هو أنّه لا يجوز النفخ
في الطعام والشراب سواء كان الرجل وحده أو مع غيره ولا أعرف هذه
العلّة إلّا في (هذا) الخبر.

مركز تحقيق كتاب ترمذ علوم اسلامی

باب ٢٩١

العلّة التي من أجلها لا يجوز للرجل أن يؤاجر

الأرض بحنطة وشعير و يزرعها الحنطة والشعير

و يجوز له أن يؤاجرها بالذهب والفضّة

١ - حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن
الصفّار عن إبراهيم بن هشام عن إسماعيل بن مرار عن
يونس بن عبد الرحمن عن غير واحد عن أبي عبد الله عليه السلام

پدرش، از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش، از آباء گرامش علیهم السّلام، حضرت فرمود:
رسول خدا ﷺ فرمودند:
هرگاه مرد و زن مجامعت می نمایند همچون دو درازگوش عریان نشوند زیرا در
این صورت فرشتگان از بین ایشان می روند.

باب دویست و نودم

سز مکروه بودن دمیدن به ظرف طعام

حدیث (۱)

علی بن حاتم می گوید: محمد بن جعفر بن حسین مخزومی، از محمد بن عیسی بن زیاد، از
حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه، از بکار بن ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبد الله علیه
می پرسد: شخصی به قدح و ظرف طعامش می دمدم این چه صورت دارد؟
حضرت می فرماید: اشکالی ندارد فقط مکروه است مشروط به این که با شخص
دیگری باشد زیرا مکروه است با دمیدن هم غذای خود را از تناول معاف دارد.
و نیز پرسید فوت کردن شخص در طعام چه صورت دارد؟
فرمود: مگر قصدش این نیست که غذا سرد شود؟
عرض کرد: آری.
فرمود: اشکالی ندارد.

مقاله مرحوم مؤلف

مؤلف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید: آنچه به آن فتوی داده و اعتماد دارم
این است که:
دمیدن و فوت کردن به غذا و آب جایز نیست چه شخص تنها بوده و ظرف طعام
و شراب اختصاص به خودش داشته باشد و چه با دیگری بوده و ظرف مشترک بین
آنها باشد و علتی که در این روایت آمده تنها در همین خبر است و در هیچ حدیث و
خبری دیده نشده.

باب دویست و نود و یکم

سز این که جایز نیست زمینی که در آن گندم و جو می کارند به گندم و جو
اجاره دهند ولی جایز است به طلا و نقره آن را اجاره دهند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هشام، از اسماعیل بن
مرار، از یونس بن عبد الرحمن از جماعتی، از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیه

أَنَّهُمَا سُئِلَا: مَا الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَاجَرَ الْأَرْضُ بِالطَّعَامِ، وَ يُؤَاجَرَهَا بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؟
 قَالَ: الْعَلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهَا حَنْطَةٌ وَ شَعِيرٌ وَلَا يَجُوزُ إِجَارَةُ حَنْطَةٍ بِحَنْطَةٍ وَلَا شَعِيرٍ بِشَعِيرٍ.

بَاب ٢٩٢

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا يَجُوزُ

تَطْوِيلُ شَعْرِ الشَّارِبِ وَالْإِبْطِ وَالْعَانَةِ

١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلُوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَطْوِلَنَّ أَحَدُكُمْ شَارِبَهُ وَلَا عَانَتَهُ وَلَا شَعْرَ إِبْطِيهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهَا مَخَابِئًا يَسْتَرِبُهَا.

بَاب ٢٩٣

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا صَارَ مَوْلَى الرَّجُلِ مِنْهُ

١ - أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّيَّارِيُّ عَنِ الْعَمْرِكِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: لِمَ قُلْتُمْ مَوْلَى الرَّجُلِ مِنْهُ؟
 قَالَ: لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ طِينَتِهِ، ثُمَّ فُرِقَ بَيْنَهُمَا فَرَدَّ السَّبِيَّ إِلَيْهِ فَعَطَفَ عَلَيْهِ مَا كَانَ فِيهِ مِنْهُ فَاعْتَقَهُ فَلِذَلِكَ هُوَ مِنْهُ.

بَاب ٢٩٤

عَلَّةُ النَّهْيِ عَنِ الْقِرَاطِ بَيْنَ الْفَوَاكِهَةِ

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ

باب دویست و نود و چهارم ۶۵۷
 سؤال شد: سرّ این که جایز نیست زمین را به طعام (گندم و جو) اجاره دهند ولی می توان به طلا و نقره اجاره داد چیست؟
 فرمودند: جهتش آن است که آنچه از زمین مزبور می روید گندم و جو است و جایز نیست گندم به گندم و جو به جو اجاره داده شود.

باب دویست و نود و دوم

سرّ این که جایز نیست موی شارب و زیر بغل و زهار را بلند نگاه دارند

حدیث (۱)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم^(۱)، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچ یک از شما موی شارب و زهار و زیر بغلش را بلند نکند زیرا شیطان این مواضع را مخفیگاه قرار داده و به وسیله موی آنها خود را مستور می نماید.

باب دویست و نود و سوم

سرّ این که مملوک شخص از او می باشد

حدیث (۱)

علی بن حاتم از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیّاری، از عمرکی، از کسی که یادش نموده، وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: سر این که فرمودید مملوک شخص از او است چیست؟
 حضرت فرمودند: زیرا مملوک انسان از طینت آقایش آفریده شده سپس بینشان جدایی افتاده و اسارت او را به آقایش رسانده پس معطوف نموده به او آنچه را که از او بوده و پس از آن آقا او را آزاد می نماید و به همین خاطر مملوک از آقا و جزء او محسوب می شود.

باب دویست و نود و چهارم

سرّ نهی از جمع بین میوه ها در وقت خوردن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از

۱- اسماعیل بن مسلم مکی، مرحوم مقانی در رجال فرموده وی مجهول می باشد.

قال: حدثنا موسى بن القاسم البجلي قال: حدثنا علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن القران بين التين والتمر و سائر الفواكه قال: نهى رسول الله ﷺ عن القران، فإن كنت وحدك فكل كيف أحببت، وإن كنت مع قوم مسلمين فلا تقرن.

باب ٢٩٥

علة كراهية الثوم والبصل والكراث

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن الحسن عن ابن أبي عمير عن ابن اذنية عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن الثوم: فقال: إنما نهى رسول الله ﷺ عنه لريحه، فقال: من أكل هذه البقلة المنتنة فلا يقرب مسجدنا، فأما من أكله ولم يأت المسجد فلا بأس.

٢ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا محمد بن جعفر الرزاز قال: حدثنا عبد الله بن محمد بن خلف عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن سنان، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أكل البصل والكراث، فقال: لا بأس بأكله مطبوخاً و غير مطبوخ، ولكن إن أكل منه ماله اذى فلا يخرج إلى المسجد كراهية أذاه على من يجالس.

٣ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن فضالة عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن جعفر می گوید: از حضرت امام موسی علیه السلام راجع به جمع کردن بین انجیر و خرما و سایر میوه ها سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمع بین میوه ها و اختلاطشان با هم نهی فرمودند حال اگر تنها بودی و کسی با تو مصاحبت نداشت میوه ها را هر طوری که خواستی تناول کن و اگر با طائفه ای از مسلمین بودی البته میوه ها را با هم جمع مکن.

باب دویست و نود و پنجم

سز مکروه بودن سیر و پیاز و تره

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسن، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام، محمد بن مسلم می گوید: از امام علیه السلام راجع به سیر پرسیدم؟ حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر بویش از آن نهی نموده و فرمودند: کسی که این گیاه بدبوی را تناول کند به مسجد ما نزدیک نشود ولی اگر آن را خورد ولی به مسجد نیاید اشکالی ندارد

حدیث (۲)

علی بن حاتم می گوید: محمد بن جعفر رزاز از عبدالله بن محمد بن خلف، از حسن بن علی و شاء، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: راجع به خوردن پیاز و تره از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم؟ حضرت فرمودند: این دورا چه پخته و چه خام بخورند اشکالی ندارد منتهی اگر بودار اینها را شخص خورد به مسجد نرود زیرا بوی آن هم نشینان شخص در مسجد را اذیت می کند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از فضاله، از داود بن وقد، از ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمود:

قال رسول الله ﷺ: من أكل هذه البقلة فلا يقرب مسجدنا. ولم يقل: إنها حرام.

باب ٢٩٦

العلّة التي من أجلها سُمّي تبع تبعاً

١ - حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله البصري قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدثنا أبي عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أن علي بن أبي طالب ﷺ سئل لم سُمّي تبع تبعاً؟ قال: لأنه كان غلاماً كاتباً وكان يكتب لملك كان قبله وكان إذا كتب: بسم الله الذي خلق ضحاً وريحاً.

فقال الملك: أكتب وابدأ باسم ملك الرعد، فقال: لا ابدأ إلا باسم إلهي، ثم اعطف على حاجتك، فشكر الله تعالى له ذلك فأعطاه ملك ذلك الملك فتابعه الناس على ذلك فسُمّي تبعاً.

باب ٢٩٧

العلّة التي من أجلها نهى عن الفرار من الوباء

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله عن ابن محبوب عن عاصم بن حميد عن علي بن المغيرة قال: قلت لأبي عبد الله ﷺ: القوم يكونون في البلد يقع فيها الموت ألهم أن يتحولوا عنها إلى غيرها؟

باب دویست و نود و هفتم ۶۶۱
 رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس این سبزی را خورد به مسجد نرود و
 نفرمودند که حرام است.

باب دویست و نود و ششم

سر نامیده شدن تبع به تبع

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبداللّه بصری از ابوعبداللّه محمد بن
 عبداللّه بن احمد بن حنبله الواعظ، از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر طایی از
 پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدر بزرگوارش، از پدران گرامیش
 علیهم السلام فرمودند:

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند: چرا به تبع، تبع گفته اند؟
 حضرت فرمودند: زیرا وی غلامی کاتب بود و برای سلطانی که پیش از وی
 سلطنت می کرد کتابت می نمود و هرگاه به نوشتن مکتوبی آغاز می کرد ابتداء
 می نوشت:

بسم الله الذي خلق ضحاً و ريحاً (به نام خداوندی که آفرید آنچه را که خورشید
 بر آن می تابد و باد بر آن می وزد)

سلطان گفت: بنویس ولی ابتداء کن به اسم سلطان رعد (نام همان سلطان بود)
 غلام گفت: ابتداء نمی کنم مگر به نام پروردگارم، پس از آن به خواسته تو توجه
 می نمایم، حق تعالی از او تشکر نمود و ملک و پادشاهی آن سلطان را به غلام داد و
 مردم متابعتش را نمودند از این رو به نام «تبع» معروف گشت.

باب دویست و نود و هفتم

سر این که فرار و گریختن از وباء منهی می باشد

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن الحسین السعد آبادی، از
 احمد بن ابی عبداللّه از ابن محبوب، از عاصم بن حمید، از علی بن مغیره نقل کرده که
 وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم: مردم در شهر بوده و
 مرگ در بینشان واقع می شود مثل این که مرض وباء در بین ایشان شایع می گردد و
 آنها را از پای درمی آورد آیا می توانند از آن شهر گریخته و جای دیگر بروند؟

قال: نعم.

قلت: بلغنا أن رسول الله ﷺ عاب قومًا بذلك.

فقال: أولئك كانوا رتبة بإزاء العدو، فأمرهم رسول الله ﷺ أن يشبتوا في مواضعهم، ولا يتحولوا منه إلى غيره، فلمَّا وقع فيهم الموت تحولوا من ذلك المكان إلى غيره، فكان تحويلهم من ذلك المكان إلى غيره كالفرار من الزحف.

٢ - وبهذا الإسناد عن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن أبي مريم عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: (و أرسل عليهم طيراً أبابيل ترميهم بحجارة من سجيل) ^(١) فقال: هؤلاء أهل مدينة كانت على ساحل البحر إلى المشرق فيما بين اليمامة والبحرين يُخيفون السبيل و يأتون المنكر، فأرسل عليهم طيراً جائتهم من قبل البحر رؤوسها كأمثال رؤوس السباع، و أبصارها كأبصار السباع من الطير مع كل طير ثلاثة أحجار، حجران في مخالفته، و حجر في منقاره، فجعلت ترميهم بها حتى جذرت أجسادهم فقتلهم الله تعالى بها، و ما كانوا قبل ذلك رأوا شيئاً من ذلك الطير ولا شيئاً من الجذري، و من أفلت منهم انطلقوا حتى بلغوا حضر موت واد باليمن أرسل الله تعالى عليهم سيلاً ففرقهم، و لا رأوا في ذلك الوادي ماء قبل ذلك فلذلك سمي حضر موت حين ماتوا فيه.

باب دویست و نود و هفتم ۶۶۳
حضرت فرمودند: آری.

عرضه داشتم: به ما رسیده که رسول خدا ﷺ گروهی را به خاطر این کار ملامت و سرزنش کردند؟

حضرت فرمودند: آنها گروهی بودند در مقابل دشمن که رسول خدا ﷺ مأمورشان کرده بودند در جای خود مانده و به جای دیگری نروند، وقتی مرگ و هلاکت در بینشان واقع شد از آن مکان به جای دیگری گریختند و این گریز به مثابه این بود که از صحنه نبرد جهاد گریخته بودند از این رو مورد نهی و ملامت قرار گرفتند.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابی مریم^(۱) نقل شده که وی گفت:

در ذیل فرموده حق تعالی: و ارسل علیهم طیاراً ابابیل، ترمیهم بحجارة من سخیل^(۲) (و مرغان ابابیل را برای هلاکت ایشان فرستاد، آن مرغان آن قوم را با سنگ های سخیل سنگباران کردند) حضرت ابی جعفر علیّه السلام فرمودند:

این مردم از اهل مدینه بوده که در ساحل دریا به طرف مشرق بین یمامه و بحرین قرار داشتند، ایشان راهزنی کرده و به فعل منکرات مشغول بودند، حق تعالی پرندگانی را بر ایشان مسلط کرد که از طرف دریا آمده و روی سر ایشان قرار گرفتند، سرهای این پرندگان همچون سر درندگان و چشمهایشان نظیر چشم های پرندگان درنده بود، با هر کدام سه سنگ بود، دو سنگ در دو چنگشان و یک سنگ در منقار آنها بود، این پرندگان آن مردم را سنگباران کرده تا جایی که اجساد و ابدان شان آبله دار گردید و بدین ترتیب حق تعالی آنها را به واسطه این پرندگان هلاک فرمود، قبل از آن این پرندگان را کسی ندیده و اثری از آبله در بینشان نبود و جماعتی از آن مردم که گریخته و از ترس جان فرار کرده بودند به حضرموت که وادی است در یمن رسیدند حق تعالی سیلی فرستاد و غرقشان نمود در حالی که قبل از این حادثه اصلاً در آن وادی آب نبود و به همین خاطر آن وادی را حضرموت نام گذاردند یعنی وادی که آن گروه در آن مردند.

۱- ابو مریم انصاری نامش عبدالغفار بن قاسم است و به فرموده مرحوم علامه در خلاصه ثقه می باشد.

۲- سوره فیل آیه (۳)

باب ٢٩٨

العلّة التي من أجلها يؤخّر الله

عزّ وجلّ العقوبة عن العباد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن العمري عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عن أبيه عن عليّ بن أبي حمزة قال: إنّ الله تعالى إذا أراد أن يصيب أهل الأرض بعذاب، قال: لولا الذين يتحابّون بجلالي و يعمرّون مساجدي و يستغفرون بالأسحار لأنزلت عذابي.

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكّل قال: حدثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن سعد بن طريف عن الأصمغيني عن نباتة قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ الله تعالى ليهم بعذاب أهل الأرض جميعاً حتى لا يريد أن يحاشي منهم أحداً إذا عملوا بالمعاصي و أجتروا السيئات، فإذا نظر إلى الشيب ناقلي أقدامهم إلى الصلوات والولدان يتعلّمون القرآن رحمهم و آخر عنهم ذلك.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: قال أبي عليه السلام: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أنّ الله جلّ جلاله إذا رأى أهل قرية قد أسرفوا في المعاصي و فيها ثلاثة نفر من المؤمنين ناداهم جلّ جلاله و تقدّست أسماؤه يا أهل معصيتي لولا ما فيكم من المؤمنين المتحابّين بجلالي العامرين بصلاتهم أرضي و مساجدي المستغفرين بالأسحار خوفاً منّي لأنزلت بكم عذابي ثم لا أبالي.

باب دویست و نود و هشتم

سرّ این که خداوند متعال عقوبت بندگان را تأخیر می‌اندازد

حدیث (۱)

پدرم رحمة الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از عمرکی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت علی علیهم السلام، حضرت فرمودند:

خداوند متعال هنگامی که بخواهد اهل زمین را به عذابی مبتلا نماید می‌فرماید: اگر نبودند آنانکه مشتاق جلال من بوده و مساجد مرا آباد کرده و در بامدادان استغفار می‌کنند البته عذابم را فرومی‌فرستادم.

حدیث (۲)

محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین السعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله البرقی، از علی بن الحکم، از سیف بن عمیره، از سعد بن طریف^(۱)، از اصبح بن نباته نقل کرده که وی گفت:
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

حق تبارک و تعالی وقتی می‌بیند اهل زمین مرتکب معاصی شده و به قبائح مبادرت می‌ورزند قصد می‌کند تمام ایشان را عذاب کند حتی یک نفر را هم باقی نگذارد ولی چون نظرش به پیران می‌افتد که به طرف نماز گام برمی‌دارند و اطفال که قرآن می‌آموزند به ایشان ترحم نموده و عذابشان را تأخیر می‌اندازد.

حدیث (۳)

پدرم رحمة الله علیه، از عبد الله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از سعده بن صدقه، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، حضرت فرمود: پدرم علیه السلام فرمود:
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند جلّ جلاله هنگامی که ببیند اهل قریه‌ای در معاصی اسراف و زیاده روی می‌کنند و حال آنکه در بین ایشان سه نفر از اهل ایمان می‌باشند آنان را خوانده و می‌فرماید: ای اهل عصیان اگر میان شما مؤمنینی که مشتاق جلال من هستند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد نموده و در سحرها از خوف من استغفار و طلب آمرزش می‌کنند نبودند عذابم را بر شما فرومی‌فرستادم و باکی هم نداشتیم.

۱- سعد بن طریف الحنظلی معروف به سعد الخفاف، وی صحیح الحدیث می‌باشد.

٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الهمداني عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أما إن الناس لو تركوا حج هذا البيت لنزل بهم العذاب وما أنظروا.

٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن ابن عباس عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن قوماً أصابوا ذنباً فخافوا منها واشفقوا فجاءهم قوم آخرون، فقالوا لهم: ما لكم؟ فقالوا: إنا أصبنا ذنباً فخفنا منها واشفقنا.

فقالوا لهم: نحن نحملها عنكم.

فقال الله تبارك و تعالی: يخافون و يجترؤون علي، فأنزل الله عليهم العذاب.

٦ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر قال: حدثنا هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: أيها الناس إن الله تعالى لا يعذب العامة بذنب الخاصة إذا عملت الخاصة بالمنكر سرّاً من غير أن تعلم العامة، فإذا عملت الخاصة بالمنكر جهاراً، فلم تغیر ذلك العامة استوجب الفريقان العقوبة من الله تعالى.

٧ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أحمد بن محمد العاصمي و علي بن محمد بن يعقوب العجلي قالا: حدثنا علي بن الحسين عن العباس بن علي مولا لأبي الحسن موسى عليه السلام قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: كلما أحدث العباد من الذنوب مالم يكونوا يعلمون أحدث الله لهم من البلاء مالم يكونوا يعرفون.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی همدانی، از علی بن ابی حمزه، از ابویصر نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر مردم زیارت این بیت (بیت الله) را ترک می کردند قطعاً حق تعالی عذاب برایشان نازل می فرمود و مهلتشان هم نمی داد.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابن عباس، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند: مردمی مرتکب گناهای شدند و از این بابت در هراس و وحشت افتادند پس مردمی دیگر نزدشان آمده و به آنها گفتند: شما را چه می شود؟

آنها گفتند: گناهای مرتکب شده و از این جهت بیمناک هستیم.

ایشان گفتند: ما گناهان شما را به عهده می گیریم.

حق تبارک و تعالی فرمود: آنها خوف داشته و ایشان جرئت، و هراسی از عذاب من ندارند!! در ساعت عذابش را بر آنها نازل فرمود.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، حضرت فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

ای مردم، خداوند متعال عموم را به واسطه گناه خصوصی از مردم عذاب نمی کند مشروط به این که گناه کنندگان پنهانی و بدون اطلاع عموم مبادرت به عصیان نمایند ولی اگر علنی و در حضور عموم مرتکب نافرمانی خدا شوند و عامه مردم نیز از اعمال ایشان متأثر نشده و آنها را از گناه بازدارند البته هر دو گروه مستحق عقوبت خداوند متعال می شوند.

حدیث (۷)

علی بن حاتم، از احمد بن محمد عاصمی و علی بن محمد بن یعقوب عجل، این دوازده علی بن الحسین، از عباس بن علی غلام حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام نقل کرده اند که وی گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه بندگان مرتکب گناهان شناخته نشده ای شوند حق تعالی آنها را به بلاهای غیر شناخته شده ای مبتلا می کند.

باب ٢٩٩

العلّة التي من أجلها يُخلّد مَنْ

يُخلّد في الجنّة و يُخلّد مَنْ يُخلّد في النار

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا القاسم بن محمد عن سليمان بن داود الشاذكوني عن أحمد بن يونس عن أبي هاشم قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الخلود في الجنّة والنار قال: إنّما خلّد أهل النار في النار، لأنّ نيّاتهم كانت في الدنيا لو خلّدوا فيها أن يعصوا الله أبداً. و إنّما خلّد أهل الجنّة في الجنّة؛ لأنّ نيّاتهم كانت في الدنيا لو بقوا أن يطيعوا الله أبداً ما بقوا فالنيّات تخلّد هؤلاء و هؤلاء، ثم تلا قوله تعالى: (قل كلّ يعمل على شاكلته) قال: على نيّته.

باب ٣٠٠

العلّة التي من أجلها سُمّي المؤمن مؤمناً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عليّ بن فضال عن المفضل بن عمر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّما سُمّي المؤمن مؤمناً؛ لأنّه يؤمن على الله فيجيز أمانه.

باب دویست و نود و نهم

سر جاودانی بودن اهل بهشت در آن و مخلد بودن اهل دوزخ

در دوزخ

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود شاذکونی از احمد بن یونس، از ابی هاشم، وی می گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام راجع به خلود اهل بهشت در بهشت و جاودانی بودن اهل دوزخ در دوزخ پرسیدم؟ حضرت فرمودند:

اهل دوزخ به خاطر این در دوزخ مخلد هستند که نیتشان این بود که اگر برای همیشه در دنیا باشند عصیان و نافرمانی حق تعالی را بنمایند.

و اهل بهشت به این جهت در بهشت جاودانی هستند که نیتشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی بمانند پیوسته اطاعت خداوند را نمایند پس نیت این دو گروه باعث مخلد بودنشان در بهشت و دوزخ گردیده، سپس آن جناب فرموده حق تعالی را تلاوت فرمود:

قل کُلّ يعمل علی شاکلته^(۱) (ای پیامبر تو به خلق بگو که هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد)

بعد حضرت دنبال آیه فرمودند: یعنی بر حسب نیت و قصد خود.

باب سیصد

سر موسوم شدن مؤمن به مؤمن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از علی بن فضال، از مفضل بن عمر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مؤمن را به این خاطر مؤمن می گویند که در دنیا و آخرت برای غیر دعاء نموده و از آنها شفاعت می کند پس حق تعالی نیز دعایش را مستجاب و شفاعتش را قبول می کند

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر قال: حدّثنا هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: من أكرم أخاه المؤمن بكلمة يلطفه بها أو قضى له حاجة أو فرّج عنه كربة لم تزل الرحمة ظلاً عليه ممدوداً ما كان في ذلك من النظر في حاجته، ثم قال: ألا انبئكم لِمَ سُمّي المؤمن مؤمناً لإيمانه الناس على أنفسهم وأموالهم: ألا انبئكم من المسلم من سلم الناس من يده ولسانه، ألا انبئكم بالمهاجر من هجر السيئات وما حرّم الله عليه و من دفع مؤمناً دفعة ليدّله بها، أو لطمه لطمه أو أتى إليه أمراً يكرهه لعنته الملائكة حتى يرضيه من حقّه و يتوب و يستغفر فأياكم والعجلة، إلى أحد فلعله مؤمن و أنتم لا تعلمون و عليكم بالآناة واللين، والتسرّع من سلاح الشياطين، و ما من شيء أحبّ إلى الله من الآناة واللين.

باب ٣٠١

مركزية الحسين عليه السلام
العلة التي من أجلها

صارت نية المؤمن خيراً من عمله

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا حبيب بن الحسين الكوفي قال: حدّثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: حدّثنا أحمد بن صبيح الأسدي عن زيد الشحام قال:

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از حضرت جعفر بن محمد عليه السلام، حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که برادر مؤمنش را با کلمه‌ای که به واسطه‌اش اظهار لطف می‌نماید اکرام کرده یا حاجتش را برآورد و یا حزن و اندوهی را از او برطرف کند پیوسته در ظل حمایت حق تعالی بوده و تا مادامی که به اکرام و برآوردن حاجت او مشغول است رحمت حق تعالی بر او نازل می‌گردد.

سپس فرمود:

آیا خبر بدهم شما را که چرا به مؤمن، مؤمن می‌گویند، جهتش آن است که مردم او را بر نفس و مال خود امین و مطمئن می‌دانند.

آیا خبر بدهم شما را که چرا به مسلمان، مسلمان می‌گویند، سببش آن است که مسلمان کسی است که مردم از دست و زبانش سالم باشند.

آیا خبر بدهم شما را از مهاجر که چرا به او مهاجر می‌گویند، جهتش آن است که مهاجر کسی است که از وادی سیئات و قبايح هجرت کرده و از آنچه بر او خدا حرام فرموده دوری گزیند سپس فرمودند:

کسی که مؤمنی را دفع کرده تا بدین وسیله او را ذلیل و خوار نماید یا لطمه و سیلی به او زند یا امر مکروهی را به او وارد نماید فرشتگان وی را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند تا مادامی که آن مؤمن را خشنود کرده و حقش را ترمیم نموده و توبه و طلب آمرزش نماید.

پس از آن فرمودند:

بر حذر باش از تندی به کسی؛ زیرا شاید او مؤمن بوده و شما مطلع نباشید. و بر شما باد به نرمی و آرامی و فرار از سلاح شیطان، چه آنکه چیزی نزد خدا محبوب‌تر از آرامی و نرمش نمی‌باشد.

باب سیصد و یکم

سر این که نیت مؤمن بهتر از عملش می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از حبیب بن الحسین الکوفی از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، از احمد بن صبیح الاسدی، از زید شحام نقل کرده که وی گفت:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني سمعتك تقول: نية المؤمن خير من عمله، فكيف تكون النية خيراً من العمل؟

قال: لأن العمل ربّما كان رياء للمخلوقين، والنية خالصة لرب العالمين، فيعطي تعالى على النية ما لا يعطي على العمل.

قال أبو عبد الله عليه السلام: إن العبد لينوي من نهاره أن يصلي بالليل فتغلبه عينه فينام فيثبت الله له صلاته و يكتب نفسه تسبيحاً و يجعل نومه عليه صدقة.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد

قال: حدثنا عمران بن موسى عن الحسن بن علي بن النعمان عن الحسن بن الحسين الأنصاري عن بعض رجاله عن أبي جعفر عليه السلام أنه كان يقول: نية المؤمن أفضل من عمله و ذلك لأنه ينوي من الخير ما لا يدركه، و نية الكافر شرّ من عمله و ذلك لأن الكافر ينوي الشرّ و يأمل من الشرّ ما لا يدركه.

باب ٣٠٢

علة تحليل مال الولد للوالد

١- حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا عمير بن أبي عبد الله عن

محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع

الصخاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من

جواب مسأله علة تحليل مال الولد للوالد بغير إذنه و ليس ذلك للولد؛

لأن الولد موهوب للوالد في قول الله تعالى (يهب لمن يشاء إناثاً و

يهب لمن يشاء الذكور) (١)

محضر مبارک حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام عرض کردم: شنیده‌ام که فرموده‌اید: نیت مؤمن از عملش بهتر است. سؤال این است که چگونه نیت بهتر از عمل می‌باشد؟ حضرت فرمودند: زیرا عمل بسا از روی ریا صورت گرفته درحالی که نیت خالص برای پروردگار می‌باشد از این رو حق تعالی در مقابل نیت چیزی عطاء می‌فرماید که در قبال عمل منظور نمی‌کند.

حضرت امام صادق علیہ السلام به عنوان شاهد این گفتار فرمودند:

بنده در روز نیت می‌کند که در شب نماز نافله بخواند ولی به واسطه غلبه خواب این عبادت از او فوت می‌شود، حق تبارک و تعالی برایش نماز ثبت و ضبط فرموده و نفسش را تسبیح و خوابش را صدقه محسوب می‌فرماید.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از عمران بن موسی، از حسن بن علی بن نعمان، از حسن بن حسین انصاری، از برخی رجالش، از حضرت ابی جعفر علیہ السلام آن جناب فرمودند:

نیت مؤمن از عملش برتر است زیرا وی نیت کار خیری را می‌کند ولی درکش نمی‌نماید و نیت کافر از عملش بدتر است چه آنکه کافر نیت کار شری را می‌کند و آرزوی انجامش را داشته ولی به آن نمی‌رسد.

باب سیصد و دوم

سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر

علی بن احمد رحمه الله علیه، از عمیر بن ابی عبداللہ، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیہ السلام در جواب مسائل او مرقوم فرمودند: سرّ حلال بودن مال فرزند برای پدر بدون اذن او و حلال نبودن مال پدر بدون اذنش برای فرزند این است که:

فرزند در فرموده حق تعالی بخشیده شده به پدر معرفی شده، خداوند فرموده: یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور (خدا به هر کس که بخواهد مؤنث بخشیده و به آن کس که دوست داشته باشد مذکر هبه می‌کند) و بدیهی است وقتی خود فرزند بخشیده شده به پدر باشد مالش به طریق اولی موهوب او محسوب می‌گردد.

مع أنه المأخوذ بمؤنته صغيراً وكبيراً والمنسوب إليه والمدعوله لقول الله عز وجل: (ادعوهم لأبائهم هو أقسط عند الله) (١).

وقول النبي ﷺ: أنت و مالك لأبيك وليس الوالدة كذلك لا تأخذ من ماله إلا بإذنه أو بإذن الاب؛ لأن الاب مأخوذ بنفقة الولد ولا تؤخذ المرأة بنفقة ولدها.

باب ٣٠٣

العلقة التي من أجلها حرم

على الرجل جارية ابنه وأحل له جارية ابنته

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن الحسين عن محمد بن إسماعيل عن صالح بن عقبة عن عروة الحنّاط عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لِمَ يَحْرُمُ على الرجال جارية ابنه وإن كان صغيراً، وأحلّ له جارية ابنته؟

قال: لأنّ الابنة لا تنكح، والابن ينكح، ولا تدري لعلّه ينكحها ويخفي ذلك على ابنه ويشب ابنه فينكحها فيكون وزره في عنق أبيه.

قال مؤلف هذا الكتاب: جاء هذا الخبر هكذا وهو صحيح، ومعناه أنّ الأصلح للأب أن لا يأتي جارية ابنه وإن كان صغيراً، وقد يجوز له أن يأتي جارية الابن

از این گذشته پدر مسئول مؤنه فرزند است در حال صغر و کبر و از این نظر مورد مواخذة واقع می شود چنانچه فرزند را به او نسبت داده و به مقتضای فرموده حق تعالی او را برای پدر می خوانند حق تعالی در قرآن می فرماید:

ادعوهم لأبائهم هو اقسط عند الله (شما پسر خوانده ها را به پدرانشان نسبت دهید که این نزد خدا به عدل و راستی نزدیک تر است).

و دلیل دیگر بر این که پدر می تواند مال فرزند را بدون اذنش بردارد فرموده نبی اکرم ﷺ است که می فرماید:

انت و مالك لا ینک (تو و مالت، مال پدرت می باشی).

ولی مادر این طور نبوده و حق ندارد از مال فرزندش بدون اذن او یا اذن پدرش بردارد چه آنکه پدر در ارتباط با نفقه فرزند مورد مواخذة است نه مادر.

باب سیصد و سوم

سر این که کنیز پسر بر پدر حرام بوده ولی کنیز دختر برای

او حلال می باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن الحسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عروة الحنطی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، وی می گوید: محضر مبارک امام علی علیه السلام عرض کردم: چرا کنیز پسر برای پدر حرام است اگرچه پسر صغیر باشد ولی کنیز دختر برای پدر حلال است؟

حضرت فرمودند: زیرا دختر با کنیز نکاح و نزدیکی نمی کند ولی پسر با او تماس برقرار می نماید و اگر پدر با کنیز پسر نزدیکی کند بسا این امر بر پسر مخفی مانده و وی پس از رسیدن به جوانی با این کنیز که متعلق به خودش هست تماس پیدا کند و او را نکاح نماید و ضرر و وبال این عمل و پیامدهای غیر مطلوبش در عهده پدر می باشد که قبلاً با این کنیز نکاح نموده بود.

مقاله مؤلف کتاب

مؤلف این کتاب (مرحوم صدوق) می گوید:

این خبر همان طوری که نقل شد روایت گردیده و مضمونش صحیح می باشد و آن این است که برای پدر اصلح و شایسته تر آن است که با کنیز پسرش هم پستر نشود اگرچه پسر صغیر و کودک باشد و گاهی مجامعت پدر با کنیز پسر جایز می باشد و آن

ماله يدخل بها الابن لآته و ماله لأبيه، فإن كان قد دخل بها الابن فليس له أن يدخل بها، والذي افتي به أن جارية الابنة لا يجوز للأب أن يدخل بها.

باب ٣٠٤

العلّة التي من أجلها سُمّي الطبيب طبيباً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي بإسناده يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: كان يُسمّى الطبيب، المعالج، فقال موسى بن عمران: يا ربّ ممّن الداء؟

قال: منّي.

قال: ممّن الدواء؟

قال: منّي.

قال: فما يصنع الناس بالمعالج؟

قال: يطيب بذلك أنفسهم. فسُمّي الطبيب لذلك.

مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

باب ٣٠٥

العلّة التي من أجلها أنظر

الله ابليس إلى يوم الوقت المعلوم

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن عطية قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: حدّثني كيف قال الله لابليس: فإنك من المُستظرين إلى يوم الوقت المعلوم؟

وقتی است که پسر با کنیز مواجهه نکرده است و علت جواز آن است که پسر و آنچه مال او است مال پدر می باشد ولی در صورتی که پسر به کنیز دخول نموده باشد البته برای پدر هم بستر شدن با کنیز مشروع نیست.
و آنچه من به آن فتوی می دهم آن است که کنیز دختر نیز برای پدر جایزالدخول نمی باشد.

باب سیصد و چهارم

سر نامیدن طبیب به طبیب

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی با اسنادش به طور مرفوعه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: طبیب را قبلاً معالج می خواندند، حضرت موسی بن عمران علیه السلام به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، درد از کیست؟
خدا فرمود: از من.

جناب موسی عرضه داشت، دواء از کیست؟
خدا فرمود: از من

عرض کرد: پس مردم با معالج چکار دارند که به وی مراجعه می نمایند؟
خدا فرمود: با مراجعه به او فقط دلشان خوش می شود.
سپس امام علیه السلام فرمود: بعد از این سخن طبیب را طبیب گفتند (یعنی موجب دلخوشی)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب سیصد و پنجم

سر این که حق تعالی ابلیس را تا وقتی معلوم مهلت داده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از حسن بن عطیه^(۱) نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: بفرمایید چرا و برای چه خداوند عزوجل به ابلیس فرمود تو از مهلت داده شدگانی تا وقت معلوم؟

۱- حسن بن عطیه حناط کوفی، به فرموده نجاشی نقه می باشد.

قال: لشيء كان تقدّم شكره عليه.

قلت: وما هو؟

قال: ركعتان ركعهما في السماء في ألفي سنة، أو في أربعة آلاف سنة.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن حسان عن علي بن عطية قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ إبليس عبد الله في السماء سبعة آلاف سنة في ركعتين، فأعطاه الله ما أعطاه ثواباً له بعبادته.

باب ٣٠٦

العلّة التي من أجلها سُمّي الرجيم رجيماً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد عن الحلبي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام: لِمَ سُمّي الرجيم رجيماً؟ فقال: لأنّه يُرْجَم.

فقلت: فهل ينفلت إذا رُجم؟

قال: لا ولكنّه يكون في العلم مرجوماً.

مركز بحوث ودراسات إسلامية

باب ٣٠٧

العلّة التي من أجلها سُمّي الخناس خناساً

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سأله عن الخناس؟ قال: إنّ إبليس يلتقم القلب، فإذا ذكّر الله خنس فلذلك سُمّي الخناس.

حضرت فرمودند: برای چیزی که خداوند متعال خواست از آن تشکر بجا آورد.
عرض کردم: آن چه بود؟

حضرت فرمودند: دو رکعت نماز بود که ابلیس آن را در آسمان بجا آورد و دو یا
چهار هزار سال طول کشید.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن
حسان، از علی بن عطیه^(۱) نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند:
ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را ظرف هفت هزار سال بجا آورد و حق تعالی در
مقابل عبادتش ثواب آنرا اعطاء کرد به او آنچه اعطاء فرمود.

باب سیصد و ششم

سز نامیدن رجیم به رجیم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد، از حلبی نقل کرده که
وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: برای چه رجیم به رجیم نامیده شده
است؟

حضرت فرمودند: زیرا رجیم و سنگباران شد.
عرض کردم: پس از رجیم شدن آیا مرد؟
فرمود: خیر ولی در علم خدا بود که ابلیس رجیم و سنگباران می شود.

باب سیصد و هفتم

سز نامیدن خناس به خناس

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابی بصیر، از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید از آن جناب راجع به خناس پرسیدم؟
حضرت فرمودند: ابلیس بر قلب و دل مسلط می شود و وقتی ذکر خدا در آن
شود می گریزد. لذا به خاطر همین است که به آن خناس یعنی گریزنده می گویند.

۱- علی بن عطیه، مرحوم ممقانی در رجال فرموده وی امامی و مجهول الحال می باشد.

باب ٣٠٨

العلّة التي من أجلها نُهي عن مخالطة المحارف

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ صَبِيحٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا وَلِيدُ لَا تَشْتَرِي لِي مِنْ مُحَارِفٍ شَيْئاً فَإِنْ خَلَطْتَهُ لَا بَرَكَةَ فِيهَا.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا تَخَالَطُوا وَلَا تَعَامَلُوا إِلَّا مَنْ نَشَأَ فِي خَيْرٍ.

باب ٣٠٩

العلّة التي من أجلها يُكره معاملة أصحاب العاهدات

١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام احذَرُوا مَعَامِلَةَ أَصْحَابِ الْعَاهَدَاتِ فَإِنَّهُمْ أَظْلَمُ شَيْءٍ.

باب ٣١٠

العلّة التي من أجلها يُكره مخالطة الأكراد

١ - أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي الرِّبِّيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا أَقْوَاماً مِنَ الْأَكْرَادِ يَجِئُونَا بِالْبَيْعِ وَنَبَايَعُهُمْ

باب سیصد و هشتم

سز نهی شدن از آمیزش و معامله با اشخاص کم‌روزی

و بی‌بخت

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عباس بن ولید، از صبیح، از پدرش نقل کرده که وی گفت:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ولید از کسی که کم‌روزی و بداقبال است برای من چیزی نخر زیرا در معامله با ایشان هیچ برکتی نیست.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن، از محمد بن الصقار، از عباس بن معروف، از حسن بن علی بن فضال، از ظریف بن ناصح نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: معامله نکنید مگر با کسی که نشو و نمایش در خیر و برکت بوده.

باب سیصد و نهم

سز مکروه بودن معامله با صاحبان آفت و بلا

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمد با اسنادش به طور مرفوعه نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

از معامله با صاحبان آفت و بلا دوری کنید زیرا ایشان عقده‌ای هستند.

باب سیصد و دهم

سز مکروه بودن معامله با کردها

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الریبع الشّامی، وی می‌گوید: از حضرت ابی عبدالله علیه السلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرضه داشتم: گروهی از کردها هستند که نزد ما بوده و به منظور بیع و شراء با ما تماس گرفته و ما هم با ایشان خرید و فروش می‌کنیم آیا این کار را بکنیم یا نه؟

فقال: يا ربيع لا تخالطهم فإن الأكراد حي من الجن كشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطهم.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا الحسن بن متيل عن محمد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن حفص عن حدث عن أبي الربيع الشامي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام فقلت: إن عندنا قوماً من الأكراد، وإنهم لا يزالون يجيئوننا بالبيع فنخالطهم ونباعهم؟ فقال: يا أبا الربيع لا تخالطهم فإن الأكراد من الجن كشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطهم.

باب ٣١١

العلة التي من أجلها يكره مخالطة السفلة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن يقطين عن الحسين بن مياح عن عيسى قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إياك ومخالطة السفلة فإن السفلة لا تؤل إلى خير.

باب ٣١٢

العلة التي من أجلها يكره الدين

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهم السلام، أنه قال: قال رسول الله ﷺ: إياكم والدين فإنه هم بالليل وذل بالنهار.

٢ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن ميمون عن

حضرت فرمودند: ای ربیع با ایشان معامله مکن؛ زیرا این جماعت گروهی از طائفه جن بوده که حق تعالی آشکارشان فرموده است.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از حسن بن متیل، از محمد بن الحسین، از جعفر بن بشیر، از حفص از کسی که برایش حدیث گفته از ابی الربیع شامی، وی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرده و محضر مبارکش عرض کردم: گروهی از کردها نزد ما هستند و پیوسته با ما تماس پیدا کرده و به منظور خرید و فروش به ما مراجعه می کنند ما هم با آنها معامله می کنیم، این کار چه صورت دارد؟ حضرت فرمودند: ای اباربیع با ایشان معامله مکن زیرا کردها طائفه ای از جن هستند که خداوند آشکارشان فرموده است.

باب سیصد و یازدهم

سز مکروه بودن معامله با افراد فرومایه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از حسین بن میاح از عیسی، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: از معامله با فرومایگان دوری کنید زیرا مال کارشان به خیر و برکت نیست.

باب سیصد و دوازدهم

سز مکروه بودن قرض

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفّار، از احمد بن محمد، از پدرش از ابن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام، حضرت فرمودند:

رسول خدا فرمودند:

از قرض گرفتن و پیدا شدن دین اجتناب کنید زیرا موجب حزن و غم در شب و ذلت و خواری در روز می شود.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن میمون، از

جعفر بن محمد عن أبيه عن عليٍّ عليه السلام قال: إيتاكم والدين فإنه مَذَلَّةٌ بالنهار ومَهْمَةٌ بالليل وقضاءٌ في الدنيا وقضاءٌ في الآخرة.

٣ - حدثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن محمد بن أحمد عن يوسف بن الحارث عن عبد الله بن يزيد عن حياة بن شريح قال: حدثني سالم بن غيلان عن درّاج عن أبي الهيثم عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالدِّينِ. قيل: يا رسول الله اتعدل الدين بالكفر؟

قال: نعم.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن الحسن بن محبوب عن حنان بن سدير عن أبيه أبي جعفر عليه السلام قال: كُلُّ ذَنْبٍ يُكْفَرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا الدِّينَ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا آدَاؤُهُ أَوْ يَقْضَى عَنْهُ صَاحِبُهُ أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ.

٥ - حدثنا الحسين بن أحمد عن أبيه عن محمد بن أحمد قال: حدثني أبو عبد الله الرازي عن الحسن بن عليٍّ بن أبي عثمان عن حفص بن غياث عن ليث قال: حدثني سعد عن عمر بن أبي سلمة عن أبي هريرة عن النبي ﷺ قال: لا تزال نفس المؤمن معلقة ما كان عليه الدين.

٦ - وبهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن بعض أصحابنا رفعه عن أحدهم عليه السلام قال: يُوْتَى يوم القيامة بصاحب الدين يشكو الوحشة فإن كانت له حسنات أخذت منه لصاحب الدين قال: وإن لم يكن له حسنات القي عليه من سيئات صاحب الدين. إنَّ عَلَى عهد رسول الله ﷺ مات رجل و عليه ديناران

حضرت جعفر بن محمد از پدرش، از حضرت علی علیه السلام، حضرت فرمودند:

از قرض کردن دوری کنید زیرا موجب ذلت در روز و حزن در شب و پرداختن آن در دنیا و آخرت می باشد.

حدیث (۳)

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد، از یوسف بن حارث از عبدالله بن یزید، از حیاة بن شریح از سالم بن غیلان از دراج، از ابی الهیثم، از ابی سعید خدری، وی می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند: پناه به خدا می برم از کفر و قرض.

محضر مبارکش عرض شد: آیا قرض را معادل و در عرض کفر قرار می دهید؟ فرمودند: آری.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصقار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنان بن سدير، از پدرش، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند: هر گناهی را کشته شدن در راه خدا جبران می کند مگر قرض که هیچ جابر و کفاره ای ندارد مگر آنکه بدهکار آن را پرداخته یا رفیقش از جانب او پرداخت کند و یا صاحب قرض وی را ببخشد.

حدیث (۵)

حسین بن احمد از پدرش، از محمد بن احمد از ابو عبدالله الرازی از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حفص بن غیاث، از لیث نقل کرده که وی گفت: سعد از عمر بن ابی سلمه از ابوهریره نقل کرده که وی گفت: نبی اکرم ﷺ فرمودند: تا مادامی که مؤمن قرض دارد نفسش گرفتار و ناراحت است.

حدیث (۶)

حسین بن احمد با همین اسناد از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید از برخی اصحاب به طور مرفوعه از یکی از ائمه علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: روز قیامت بدهکار را در حالی که از هم و حزن شکایت می کند می آورند، در صورتی که اعمال حسنه داشته باشد آنها را برای طلبکارش منظور می کنند و اگر افعال و اعمال نیک نداشته باشد سیئات و قبایح طلبکار را برای وی حساب می نمایند. در زمان رسول خدا ﷺ مردی که در عهده اش دو دینار قرض بود از دنیا رفت به

فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَبَى أَنْ يَصَلِّيَ عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِكَيْلَا يَجْتَرُوا عَلَى الدِّينِ. وَقَالَ: قَدِمَاتِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ دِينٌ وَقَتْلُ عَلِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ دِينٌ وَمَاتِ الْحَسَنُ ﷺ وَعَلَيْهِ دِينٌ، وَقَتْلُ الْحُسَيْنِ ﷺ وَعَلَيْهِ دِينٌ.

٧- وبهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن ابن عيسى عن عثمان بن سعيد قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ الهمداني عن أبي ثمامة قال: دخلتُ على أبي جعفر ﷺ وقلتُ له: جعلتُ فداك إنِّي رجلٌ أريدُ أنْ أُلَازِمَ مَكَّةَ. وعلَيَّ دينٌ للمرجئة فما تقول؟

قال: قال: ارجع إلى مؤدِّي دينك وأنظر أن تلقى الله تعالى وليس عليك دين فإن المؤمن لا يخون.

٨- وبهذا الإسناد عن محمد بن عيسى عن الهيثم عن ابن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن الوليد بن صبيح قال: جاء رجلٌ إلى أبي عبد الله ﷺ يدَّعي على المعلي بن خنيس ديناً عليه، قال: فقال: ذهب بحقِّي، قال: فقال له ذهب بحقِّك الذي قتله، ثم قال للوليد: قم إلى الرجل فاقضه من حقِّه فإنِّي أريدُ أنْ أبرد عليه جلده وإن كان بارداً.

رسول گرامی ﷺ خبر دادند، آن جناب از خواندن نماز بر او امتناع فرمودند. سپس امام علیؑ فرمودند: البته این عمل از رسول خدا ﷺ به خاطر این بود که مردم برگرفتن قرض جرئت پیدا نکنند نه این که واقعاً دین و قرض حرام باشد چه آنکه رسول اکرم ﷺ از دنیا رفتند و در عهده اشان قرض بود و همچنین علیؑ در حالی که قرض دار بودند شهید شدند چنانچه امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام با داشتن دین از دنیا رحلت نمودند و بالاخره حضرت سیدالشهداء وقتی شهید شدند در عهده اشان قرض بود.

حدیث (۷)

حسین بن احمد با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابن عیسی، از عثمان بن سعید از عبدالکریم همدانی، از ابو ثمامه نقل کرده که گفت: محضر مبارک حضرت ابوجعفر علیؑ رسیده و عرضه داشتم: فدایت شوم، من مردی هستم که می خواهم ملازم مکه شده و آن جا بمانم و در عهده ام دینی می باشد که صاحبش شخصی است از فرقه مرجئه چه می فرماید؟ حضرت فرمودند:

نزد دهنده قرض برو و صبر و تأمل کن تا دین او را پرداخته آنگاه بدون این که در عهده ات قرض باشد خدا را ملاقات کنی چه آنکه مؤمن خیانت نمی کند.

حدیث (۸)

حسین بن احمد با همین اسناد از محمد بن عیسی، از هشتم، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان از ولید بن صبیح نقل کرده که وی گفت: مردی محضر ابی عبدالله علیؑ رسید و ادعای می کرد که در عهده معلی بن خنیس^(۱) دین دارد، وی می گفت: معلی بن خنیس حق مرا برده و تلف کرده است. امام علیؑ فرمودند: حق تو را کسی تلف کرده که معلی بن خنیس را کشته است پس از آن حضرت به ولید فرمودند: پیش این مرد مدعی برو و حقش را اداء کن چون دوست دارم معلی بن خنیس را خنک کنم اگرچه خنک می باشد.

۱- معلی بن خنیس المدنی، وی آزاد کرده حضرت امام صادق علیهما السلام بود و درباره وی اختلاف است برخی او را ضعیف و گروهی او را ثقه و مدوح می دانند و از عباراتی که دلالت بر وثاقت و مدح او دارد کلام کشی است که می فرماید: وقتی خبر قتل معلی بن خنیس را به امام صادق علیهما السلام دادند حضرت فرمودند: به خدا سوگند او داخل بهشت شد و نیز منقول است که وقتی داود بن علی او را کشت حضرت با حالتی غضبناک بر او وارد شده در حالی که اسماعیل فرزندشان به دنبال آن حضرت بود، فرمود: ای داود غلام مرا کشتی، او گفت من نکشتم و شرطه من او را کشت، حضرت فرمود: با اذن تو بود یا بدون اذن، گفت: بدون اذن من بود حضرت به اسماعیل فرمود: سزایش را بده، اسماعیل با شمشیر برهنه به سراغ شرطه رفت و او را کشت.

٩ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن سعدان قال: حدثنا أبو الحسن الليثي عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام أن رسول الله ﷺ قال: ما الوجد إلا وجع العين و ما الجهد إلا جهد الدين.

١٠ - و بهذا الإسناد قال: قال رسول الله ﷺ: الدين راية الله تعالى في الأرض، فإذا أراد أن يذلّ عبداً وضعه في عنقه.

باب ٣١٣

العلقة التي من أجلها لا تباع الدار والخادم في الدين

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن النضر بن سويد عن رجل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تباع الدار ولا الجارية في الدين و ذلك أنه لا بدّ للرجل المسلم من ظلّ يسكنه و خادم يخدمه.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه قال: كان ابن أبي عمير رجلاً بزازاً، و كان له على رجل عشرة آلاف درهم فذهب ماله و افتقر، فجاء الرجل فباع داراً له بعشرة آلاف درهم و حملها إليه فدقّ عليه الباب فخرج إليه محمد بن أبي عمير رحمه الله فقال له الرجل: هذا مالك الذي لك عليّ فخذ.

فقال ابن أبي عمير: فمن أين لك هذا المال و رثته؟ قال: لا.

قال: و هب لك؟

قال: لا و لكنّي بعت داري الفلاني لأقضي ديني.

فقال ابن أبي عمير رحمه الله: حدثني ذريح المحاربي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از سعدان نقل کرده که وی گفت: ابوالحسن لثی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دردی نیست مگر درد چشم و رنج و تعب نیست مگر تعب و رنج قرض، و با همین اسناد نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قرض و دین علامت خدای تعالی در زمین است و وقتی خدا بخواهد بنده‌ای را ذلیل کند آن را در گردنش قرار می‌دهد.

باب سیصد و سیزدهم

سرّ این که خانه و خادم را برای پرداخت دین نمی‌فروشند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از نضر بن سوید از مردی از خلبی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، آن حضرت فرمودند: برای پرداخت قرض و دین خانه و کنیز را نباید فروخت زیرا برای مرد مسلمان سرپناهی لازم است که در آن ساکن شده و خادمی که خدمتش را بنماید.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: ابن ابی عمیر مردی بزاز بود و از شخصی ده هزار درهم می‌خواست، اموال ابن ابی عمیر تلف شد و فقیر گردید آن شخص بدهکار خانه‌اش را به ده هزار درهم فروخت و پولها را برداشت و به نزد ابن ابی عمیر برد به منزل او که رسید دق الباب نمود، محمد بن ابی عمیر رحمه الله علیه بیرون آمده، آن مرد گفت: این مالی است که از من می‌خواستی، بگیر.

ابن ابی عمیر گفت: این مال را از کجا آورده‌ای، آیا ارثی به تو رسیده؟
آن مرد گفت: خیر.

ابن ابی عمیر گفت: کسی به تو بخشیده؟

گفت: خیر، خانه‌ام را فروخته‌ام تا بدهی خویش را بپردازم.

ابن ابی عمیر گفت: ذریع محاربی از امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که حضرت فرمودند:

لا يخرج الرجل من مسقط رأسه بالدين، ارفعها فلا حاجة لي فيها، والله
إنني محتاج في وقتي هذا إلى درهم و ما يدخل ملكي منها درهم.

باب ٣١٤

علل الصناعات المكروهة

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أحمد بن محمد عن جعفر بن يحيى الخزاعي عن يحيى بن
أبي العلا عن اسحاق بن عمار قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فخبرتة أنه
ولد لي غلام فقال: ألا سميتة محمدا؟
قلت: قد فعلت.

قال: فلا تضرب محمداً ولا تشتمته، جعله الله قرّة عين لك في حياتك و
خلف صدق بعدك.

قال: قلت جعلت فداك وفي أي الأعمال اضعه؟

قال: إذا عزلته عن خمسة أشياء فضعه حيث شئت لا تسلّمه إلى صيرفي
فإن الصيرفي لا يسلم من الربا ولا إلى بيّاع الأكفان فإن صاحب الأكفان
يسره الوباء ولا إلى صاحب طعام فإنه لا يسلم من الاجتكار ولا إلى جزار
فإن الجزار تسلب منه الرحمة ولا تسلّمه إلى نخّاس فإن رسول الله صلى الله عليه وآله
قال: شرّ الناس من باع الناس بما يبيعونهم

٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن
الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن عيسى عن
عبيد الله الدهقان عن درست بن أبي منصور الواسطي عن
إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال:

به خاطر دین و قرض شخص را از ماوی و منزلش بیرون نمی‌کنند (مقصود این است که خانه شخص را به منظور وصول قرض و پرداخت دینش از او نگرفته و آن را نباید فروخت) این پولها را بردار من احتیاجی به آنها ندارم، به خدا سوگند در این زمان به یک درهم از آن نیازمند ولی در عین حال یک درهمش را بر نمی‌دارم.

باب سیصد و چهاردهم

سز مکروه بودن پاره‌ای از حرفه‌ها

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد از جعفر بن یحیی نخزاعی، از یحیی بن ابی العلاء، از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم خداوند فرزندی به من عطاء فرموده.

حضرت فرمودند: آیا نامش را محمد گذاشتی؟

عرض کردم: چرا، او را به این نام موسوم کردم.

حضرت فرمودند: محمد را زن و دشنامش نده، خداوند او را در هنگام حیات نور چشمت و بعد از مماتت خلف و جانشین صالحی قرار داده است.

عرضه داشتم: فدایت شوم، او را به چه شغل و حرفه‌ای مشغول نمایم؟

حضرت فرمودند: از پنج حرفه بازش دار و به هر شغل دیگری که مشغولش نمودی اشکالی ندارد.

او را به زرگر مسپار و به این حرفه سرگرمش مکن زیرا زرگر از ربا سالم نمی‌ماند و نیز او را نزد کفن فروش مگذار زیرا از مبتلا شدن مردم به مرض وبا و مردن آنها مسرور می‌شود و همچنین وی را به طعام فروش مسپار چه آنکه این گروه از سوداگران از اجتنکار سالم نیستند و به سلاخ نیز او را تسلیم مکن زیرا مهربانی از ایشان سلب شده و قساوت قلب دارند و بالاخره او را نزد برده فروش مگذار؛ زیرا رسول خدا فرمودند: بدترین مردم کسانی هستند که مردم را می‌فروشند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن ابی عبد الله، از محمد بن عیسی از عبید الله دهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام، حضرت فرمودند:

جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله قد علّمت ابني هذا الكتابة ففي أي شيء أسلمه؟

فقال: سلّمه، لله أبوك ولا تسلمه في خمس، لا تسلمه سيّئاً ولا صايغاً ولا قصاباً ولا حنّاطاً ولا نخّاساً.

فقال: يا رسول الله ما السيّاء؟

قال: الذي يبيع الأكفان و يتمنى موت أمّتي ولمولود من أمّتي أحبّ إليّ ممّا طلعت عليه الشمس و أما الصايغ فإنّه يعالج غبن أمّتي، و أمّا القصّاب فإنّه يذبح حتّى تذهب الرحمة من قلبه، و أمّا الحنّاط فإنّه يحتكر الطّعام على أمّتي ولأنّ يلقي الله العبد سارقاً أحبّ إليّ من أن يلقاه قد احتكر طعاماً أربعين يوماً. و أمّا النخّاس فإنّه أتاني جبرئيل فقال: يا محمّد إنّ شرار أمّتك الذين يبيعون النّاس.

٣ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن محمد بن يحيى الخزاز عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهم السلام قال:

قال رسول الله ﷺ: إنّي أعطيت خالتي غلاماً ونهيتهما أن تجعله حجاباً أو قصّاباً أو صايغاً.

مركز تحقيق كتاب توحيد علوم إسلامي

باب ٣١٥

العلّة التي من أجلها يجب

الأخذ بخلاف ما تقوله العامّة

١ - حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن أبي إسحاق

الارجاني رفعه قال: قال أبو عبد الله ﷺ:

مردی محضر مبارک نبی اکرم ﷺ مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله به فرزندم کتابت و نوشتن را تعلیم کرده‌ام پس از آن به چه حرفه و شغلی او را وادارم؟ حضرت فرمودند: خدا پدرت را رحمت کند او را به هر کاری که خواستی مشغول کن فقط به پنج حرفه وادارش ننما و به دست پنج گروه مسپار، این پنج گروه عبارتند از:

سیاء، صائغ، قصاب، حنّاط و نخّاس.

آن مرد عرضه داشت: یا رسول الله، سیاء کیست؟

حضرت فرمودند: کفن فروش بوده که مرگ امت من را آرزومند است درحالی که یک مولود از امت من برایم بهتر است از آنچه خورشید بر او می تابد.

و اما صائغ (زرگر): وی در فکر مغبون ساختن امت من می باشد و قصاب حیوانات را سر می برد و این باعث سنگدل شدنش می گردد و طعام فروش غذای امت من را احتکار و حبس می کند و محققاً اگر خدا با بنده سارق ملاقات کند بهتر است تا با محتکری که چهل روز طعام و غذای امت را حبس نموده باشد و راجع به بنده فروش جبرئیل به من گفت: ای محمد بدترین افراد امت من کسانی هستند که مردم را می فروشند.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خزاز، از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمد از پدرش طلحه نقل کرده که آن حضرت فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: پسر بچه‌ای را به دست خاله‌ام سپرده و سفارش کردم او را حجّام یا قصاب یا زرگر نکند.

باب سیصد و پانزدهم

سرّ این که واجب است به خلاف آنچه اهل سنت می گویند اخذ نمود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از ابواسحاق ارجانی حدیث را به طور مرفوعه نقل کرده، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

أتدري لِمَ أَمَرْتُم بِالْأَخْذِ بِخِلَافِ مَا تَقُولُ الْعَامَّةُ؟

فقلت: لا ندري.

فقال: إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمْ يَكُنْ يَدِينُ اللَّهَ بِدِينِ إِلَّا خَالَفَ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى غَيْرِهِ إِرَادَةً لِإِبْطَالِ أَمْرِهِ وَكَانُوا يَسْأَلُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنِ الشَّيْءِ الَّذِي لَا يَعْلَمُونَهُ فَإِذَا أَفْنَاهُمْ جَعَلُوا لَهُ ضِدًّا مِنْ عِنْدِهِمْ لِيَلْبِسُوا عَلَى النَّاسِ.

٢ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَعَاذٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي أَجْلِسُ فِي الْمَجْلِسِ فَيَأْتِينِي الرَّجُلُ فَإِذَا عَرَفْتُ أَنَّهُ يَخَالِفُكُمْ أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ غَيْرِكُمْ، وَإِنْ كَانَ مِمَّنْ يَقُولُ بِقَوْلِكُمْ أَخْبَرَهُ بِقَوْلِكُمْ فَإِنْ كَانَ مِمَّنْ لَا أَدْرِي أَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِكُمْ وَقَوْلِ غَيْرِكُمْ فَيَخْتَارُ لِنَفْسِهِ؟ قَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ هَكَذَا فَاصْنَعِ.

٣ - حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا كُنْتُمْ فِي أُمَّةٍ الْجَوْرُ فَأَمْضُوا فِي أَحْكَامِهِمْ، وَلَا تَشْهَرُوا أَنْفُسَكُمْ فَتَقْتُلُوا، وَإِنْ تَعَامَلْتُمْ بِأَحْكَامِهِمْ كَانَ خَيْرًا لَكُمْ.

٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ (يَعْنِي الرِّضَا عليه السلام): حَدَّثَ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي لَا أَجِدُ بُدًّا مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَلَيْسَ فِي الْبَلَدِ الَّذِي أَنَا فِيهِ أَحَدٌ أَسْتَفْتِيهِ مِنْ مَوَالِيكَ، قَالَ: فَقَالَ: آيَةُ فُقِيهِ الْبَلَدِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاسْتَفْتِيهِ فِي أَمْرِكَ، فَإِذَا أَفْتَاكَ بِشَيْءٍ فَخُذْ بِخِلَافِهِ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ.

آیا می‌دانی چرا به شما فرمان دادیم به خلاف آنچه عامّه (اهل سنت) می‌گویند
 اخذ کنید؟

عرضه داشتیم: نمی‌دانیم.

فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنچه معتقد و متدین بود امت (عامه) خلافتش را گفته و غیر آن را دین خود قرار داده‌اند و غرضشان از آن این است که امامت و ولایت حضرتش را باطل کنند و بسیار بود که چیزی را نمی‌دانستند و از آن جناب می‌پرسیدند و وقتی حضرت جوابشان را می‌دادند از پیش خود ضدّ آن را جعل می‌کردند تا بدین ترتیب امر را بر مردم مشتبه نمایند.

حدیث (۲)

جعفر بن علی، از علی بن عبدالله، از معاذ نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مجلس و محفلی می‌نشینم، شخصی وارد می‌شود اگر بدانم که از مخالفین شما است رأی و نظریه مخالفین شما را ابراز و اظهار می‌کنم و اگر از کسانی است که به رأی و نظریه شما قایل است من نیز رأی شما را ابراز می‌کنم و اگر او را نشناسم هم نظریه شما و هم رأی مخالفین شما را اظهار کرده تا او به هر کدام که قایل است برای خود اختیار نماید.

حضرت فرمودند: خدا تو را رحمت کند این چنین عمل نما.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از عمرو بن ابی المقدام، از علی بن الحسین، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، حضرت فرمودند:
 هرگاه در تحت سلطه ائمه جور و سلاطین ظلم بودید به احکام ایشان مشی و رفتار کنید و بر حذر باشید که خود را مشخص و نمایان کنید که گشته می‌شوید و هرگاه به احکام ایشان معامله نمایید برای شما البته بهتر است.

حدیث (۴)

علی بن احمد، از احمد بن ابی عبدالله، از علی بن أسباط نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک او یعنی حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: امری برایم اتفاق می‌افتد که باید حکمش را بدانم و در شهر از دوستان شما کسی نیست که از وی آن را سؤال کنم تکلیفم چیست؟

حضرت فرمودند: نزد فقیه شهر (یعنی فقیه عامّه) برو و از او استفتاء نما و وقتی به چیزی فتوی داد تو خلاف آن را بگیر زیرا حق در خلاف آن می‌باشد.

باب ٣١٦

علة هتك الستر

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم البصري عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام رفع الحديث إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما من عبد إلا و عليه أربعون جنة حتى يعمل أربعين كبيرة فإذا عمل أربعين كبيرة انكشفت عنه الجن، فتقول الملائكة من الحفظة الذين معه: يا ربنا هذا عبدك قد انكشفت عنه الجن، فيوحي الله تعالى إليهم أن استروا عبيد باجنحتكم فتستره الملائكة بأجنحتها، فما يدع شيئاً من القبيح إلا قارفه حتى يتمدح إلى الناس بفعله القبيح، فتقول الملائكة: يا رب هذا عبدك ما يدع شيئاً إلا ركب، وإنا لنستحي مما يصنع فيوحي الله إليهم أن ارفعوا اجنحتكم عنه، فإذا أخذ في بغضنا أهل البيت فعند ذلك يهتك الله ستره في السماء و يستره في الأرض فتقول الملائكة: يا رب هذا عبدك قد بقي مهتوك الستر فيوحي الله إليهم لو كان لي فيه حاجة ما أمرتكم أن ترفعوا أجنحتكم عنه.

باب ٣١٧

علة النهي عن أكل الطين

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله عن الحسن بن

باب سیصد و شانزده

سز گسیخته شدن پرده و آشکار شدن راز بنده

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم بصری، از عبد الله بن مسکان، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت را مرفوعاً به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسانده و نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه بر او چهل پرده و پوشش احاطه کرده است تا هنگامی که چهل معصیت کبیره از او صادر شود و پس از انجام چهل کبیره پرده‌ها گسیخته می‌شوند و فرشتگانی که حافظ و نگهبان او بوده و با وی می‌باشند می‌گویند: پروردگارا، این بنده تو است که پرده‌ها و پوشش‌ها از او کنار رفته است، حق تعالی به ایشان وحی می‌فرماید که بنده‌ام را با بالهایتان مستور کنید، فرشتگان حسب الامر باری تعالی با بالهای خود او را می‌پوشانند، وی هیچ قبیح و عمل منکری نیست مگر آنکه مرتکبش می‌شود و به انجام آنها نزد مردم افتخار نیز می‌کند.

فرشتگان به درگاه پروردگار عرضه می‌دارند: بارالها، این بنده‌ات فعل قبیح و منکری نیست مگر آنکه انجامش داده و ما از کردار او شرمسار می‌باشیم.

حق تعالی به آنها وحی می‌فرماید: بالهای خود را از او بردارید، هنگامی که این عبد عاصی به ما اهل بیت بغض ورزید و نسبت به ما شروع به اظهار عداوت نمود حق تبارک و تعالی پرده‌ها و حجاب‌ها را که قبیح او را مستور نموده بودند در آسمان کنار زد و آنها را بر اهل آن ظاهر و روشن ساخت ولی در زمین منکرات و کردار زشت او را همچنان بر اهل زمین مستور نگاه داشت، فرشتگان عرضه داشتند: پروردگارا، این بنده گنهکارت همچنان مهتوک السّتر مانده و حجاب از اعمال زشتش کنار نرفته است.

خداوند به ایشان وحی فرمود: اگر حاجت و نیاز به او می‌داشتم فرمان نمی‌دادم که بالهای خود را از او بردارید.

باب سیصد و هفدهم

سز نهی از خوردن گِل

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از حسن بن

عليّ عن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تعالى خلق آدم من طين فحرم أكل الطين على ذريته.

٢- أبي رحمه الله قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن عيسى عن أبي يحيى الواسطي عن رجل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: الطين حرام أكله كلحم الخنزير، ومن أكله ثمّ مات منه لم أصلّ عليه إلا طين قبر الحسين عليه السلام فإنّ فيه شفاء من كلّ داءٍ ومن أكله لشهوة لم يكن فيه شفاء.

٣- حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر قال: حدّثنا أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن إبراهيم بن مهزم عن طلحة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من انهمك في أكل الطين فقد شرك في دم نفسه.

٤- حدّثنا محمد بن الحسن قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار عن عليّ بن حسان الهاشمي قال: حدّثنا عبد الله بن كثير عن يحيى بن عبد الله بن الحسن عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أكل طين الكوفة فقد أكل لحوم الناس لأنّ الكوفة كانت اجمّة، ثمّ كانت مقبرة ما حولها وقد قال أبو عبد الله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أكل الطين فهو ملعون.

٥- حدّثنا محمد بن موسى قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله عن عليّ بن الحكم عن إسماعيل بن محمد بن أبي زياد عن جدّه زياد عن أبي جعفر عليه السلام

أنّ من عمّل الوسوسة وأكثر مصائد الشيطان أكل الطين، إنّ أكل الطين يورث السقم في الجسد ويهيج الداء ومن أكل الطين فضعفت قوته التي كانت قبل أن يأكله و ضعف عن عمله الذي كان يعمل حوسب على ما بين ضعفه وقوّته وعذب عليه.

علی، از هشام بن حکم، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام، حضرت فرمودند:
خداوند متعال آدم را از گل آفرید از این رو خوردن طین و گل را بر ذریه آدم حرام نمود.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن عیسی، از ابی یحیی
واسطی، از مردی، وی می گوید: حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام فرمودند:

گل مانند گوشت خوک حرام است و کسی که آن را بیاشامد و سپس بمیرد من بر
او نماز نمی گذارم مگر گل قبر حضرت امام حسین علیہ السلام که در آن شفاء از هر دردی
است و کسی که آن را با میل بخورد نه به قصد استشفاء البته در آن شفاء نمی باشد.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبداللہ بن جعفر از احمد بن محمد،
از ابن محبوب، از ابراهیم بن مهزم از طلحة، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که
آن جناب فرمودند:

کسی که سعی کند در خوردن گل و خاک در خون خود شریک می باشد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از علی بن حسان هاشمی از
عبداللہ بن کثیر، از یحیی بن عبداللہ بن الحسن، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده
که آن جناب فرمودند:

کسی که خاک کوفه را بخورد گوشت مردم را خورده زیرا کوفه ابتداء نیزار و بیشه
بوده سپس به قبرستان مبدل گشت پس خاک آن، خاک مردگان است و حضرت
ابی عبداللہ علیہ السلام فرمود که رسول خدا ﷺ فرمودند:
هر کسی که خاک بخورد ملعون و از رحمت خدا به دور می باشد.

حدیث (۵)

محمد بن موسی از علی بن الحسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبداللہ، از
علی بن حکم، از اسماعیل بن محمد بن ابی زیاد از جدش زیاد از حضرت
ابی جعفر علیہ السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خوردن خاک کرداری ناهنجار بوده و بیشترین مورد دام شیطان محسوب
می شود، خوردن خاک باعث پیدایش بیماری در جسد بوده و مہیج مرض
می باشد، کسی که خاک بخورد نیروی قبل از خاک خوردنش ضعیف و از عملی که
انجام می دهد ناتوان می گردد و بر آنچه از او در بین ضعف و قوتش صادر شده
محاسبه شده و عذاب می گردد.

وقد أخرجت الاخبار التي رويتها في هذا المعنى في كتاب المناهي من كتاب عقاب الأعمال.

باب ٣١٨

العلة التي من أجلها يكره

التخلل بالريحان وبقضيب الرمان

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن درست الواسطي عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن عليه السلام قال: لا تخللوا بعود الریحان ولا بقضيب الرمان فإنهما يهيجان عرق الجذام.

باب ٣١٩

العلة من أجلها يكره لبس النعال الملبس

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله بن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي عن جده عن آبائه أن أمير المؤمنين عليه السلام قال: لا تتخذوا الملبس فإنه خذاء فرعون وهو أول من أخذ الملبس.

باب ٣٢٠

العلة التي من أجلها لا تُرجم

المرأة إذا زنى بها غلام وإن كانت محصنة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن أيوب عن سليمان بن خالد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام سئل في غلام صغير لم يدرك ابن عشر سنين زنا بامرأة؟

باب سیصد و بیستم ۷۰۱
اخباری را که در این باب نقل کردم در مبحث مناهی از کتاب عقاب الاعمال
آورده‌ام.

باب سیصد و هیجدهم

سز مکروه بودن خلال کردن با چوب ریحان و شاخه انار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از درست واسطی،
از ابراهیم بن عبدالحمید از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید زیرا این دو رنگ جذام را تحریک و تهییج
می‌کنند.

باب سیصد و نوزدهم

سز مکروه بودن پوشیدن کفش‌های نرم

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله بن محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن
یحیی، از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که
آن جناب فرمودند: پدرم از جدش از پدرانش نقل فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند:

کفش نرم برای خود انتخاب مکنید زیرا آن کفش فرعون بوده و وی اولین کسی
است که کفش نرم را برگزید.

باب سیصد و بیستم

سز این که در صورت وقوع زنا بین جوان نابالغ و زن، زن را

سنگسار نمی‌کنند اگرچه شوهر هم داشته باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از هشتم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن
محبوب، از ایوب از سلیمان بن خالد از ابی بصیر، وی می‌گوید: از حضرت امام
صادق علیه السلام سؤال شد: طفل نابالغی که ده ساله است با زنی زنا نموده حکمش
چیست؟

قال: يجلد الغلام دون الحد، و تجلد المرأة الحد كاملاً.
قيل: فإن كانت محصنة. قال: لا ترجم لأن الذي نكحها ليس بمدرک ولو
كان مدرکاً لرجمت.

باب ٣٢١

العلّة التي من أجلها يجلد قاذف المستكرهة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن
عيسى عن الحسن بن محبوب عن بعض أصحابه رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام
أنه سئل عن رجل وقع على جارية لأمه فأولدها فقذف رجل ابنها، فقال:
يضرب القاذف الحد لأنها مستكرهة.

باب ٣٢٢

العلّة التي من أجلها لا

يجلد الغلام الذي لم يحتلم إذا قذف

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن
العبّاس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن النضر بن
سويد عن القاسم بن سليمان عن أبي مريم الأنصاري، قال: سألت
أبا جعفر عليه السلام عن الغلام لم يحتلم يقذف الرجل هل يجلد؟
قال: لا وذلك لو أن رجلاً قذف الغلام لم يجلد.

باب سیصد و بیست و دوم ۷۰۳
حضرت فرمودند: طفل را کمتر از مقدار حد^(۱) تازیانه زده و زن را حد کامل می زنند.

محضر مبارکش عرض شد: اگر زن محصنه باشد چه حکمی دارد؟
حضرت فرمودند: زن را رجم و سنگسار نمی کنند؛ زیرا کسی که با او نزدیکی نموده بالغ نبوده و اگر بالغ می بود البته زن را سنگسار می کردند.

باب سیصد و بیست و یکم

سرّ اجراء حدّ بر کسی که زن اکراه شده را نسبت به زنا دهد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از بعضی اصحابش حدیث را مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده و گفته است:

از آن جناب سؤال شد: مردی با کنیز مادرش نزدیکی کرده و او را صاحب فرزند نموده حال شخصی به فرزند کنیز نسبت ناروا^(۲) می دهد حکمش چیست؟
حضرت فرمودند: نسبت دهنده را باید حدّ زد زیرا کنیز مورد اکراه واقع شده و از روی میل اقدام به زنا نکرده.

باب سیصد و بیست و دوم

سرّ جاری نکردن حدّ بر جوان نابالغی که نسبت ناروا به کسی داده

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصّفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از نصر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از ابی مریم انصاری نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا جوان نابالغی که به مردی نسبت ناروا داده است را حدّ می زنند؟
حضرت فرمودند: خیر زیرا اگر آن مرد به این جوان نسبت ناروا می داد حدّ نمی خورد.

۱- مقصود حدّ کافی است که صد تازیانه می باشد.

۲- مثلاً می گوید ولد زنا است.

٢- وبهذا الإسناد عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقذف الجارية الصغيرة؟ فقال: لا يجلد إلا أن يكون قد أدركت أو قاربت.

باب ٣٢٣

العلة التي من أجلها لا يقطع

المعترف بالسرقة تحت الضرب إذا لم يأت بالسرقة

١- حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار رحمه الله عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن النضر بن سويد و محمد بن خالد عن ابن أبي عمير جميعاً عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل سرق سرقة، فكافر عنها فُضِرَ فجاء بها بعينها، هل يجب عليه القطع؟ قال: نعم، ولكن لو اعترف ولم يجئ بالسرقة لم تقطع يده؛ لأنه اعترف على العذاب.

باب ٣٢٤

العلة التي من أجلها لا

يقطع الأجير والضيف إذا سرقا

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يقطع الأجير والضيف إذا سرق؛ لأنهما مؤتمنان.

٢- حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن

حدیث (۲)

و با همین اسناد از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوعبداللہ علیہ السلام پرسیدم: اگر مردی دختر بچه نابالغی را قذف کند و مورد نسبت ناروا قرار دهد آیا حد می خورد؟ حضرت فرمودند: او را حد نمی زنند مگر آنکه آن دختر بالغ شده یا نزدیک به بلوغ رسیده باشد.

باب سیصد و بیست و سوم

سز قطع نکردن دست سارقی که زیر شکنجه اعتراف به سرقت کرده ولی مال مسروق را نیاورده است

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید، از نضر بن سوید و محمد بن خالد، از ابن ابی عمیر جمیعاً از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوعبداللہ علیہ السلام پرسیدم مردی مالی را سرقت کرده ولی انکار می کند، او را می زنند تا وی مال را حاضر می کند آیا دستش را قطع می نمایند؟ حضرت فرمودند: بلی ولی اگر اعتراف به سرقت نمود و مال مسروق را نیاورد دستش را قطع نمی کنند زیرا اعترافش به خاطر شکنجه بوده و تا مال را نیاورد سرقت مال ثابت نمی گردد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب سیصد و بیست و چهارم

سز قطع نکردن دست اجیر و میهمانی که مال مستاجر و میزبان را سرقت کرده اند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: دست اجیر و میهمانی که مال مستاجر و میزبان را سرقت کرده اند قطع نمی کنند زیرا ایندو امین می باشند.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از

سماعة قال: سألته عن رجل استأجر أجيراً فأخذ الأجير متاعه؟
فقال: هو مؤتمن، ثم قال: الأجير والضيف أمينان ليس يقع عليهما حدّ
السرقه.

٣ - حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدّثنا علي بن
الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن الحسن بن
محبوب عن علي رثاب عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: الضيف
إذا سرق لم يقطع وإن أضاف الضيف ضيفاً فسرق قطع ضيف الضيف.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني
محمد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام
قال: في رجل استأجر أجيراً فأقعه على متاعه فسرقه، قال: هو مؤتمن، و
قال في رجل أتى رجلاً فقال: أرسلني فلان إليك لترسل إليه بكذا وكذا
فأعطاه و صدّقه، قال: فلقني صاحبه فقال له: إنّ رسولك أتاني فبعثت معه
بكذا وكذا فقال: ما أرسلته إليك و ما أتاني بشيء و زعم الرسول أنّه قد
أرسله، وقد دفعه إليه، قال إن وجد عليه بيّنة أنّه لم يرسله قطعت يده ومعنى
ذلك أن يكون الرسول قد اقرّ مرة أنّه لم يرسله و إن لم يجد بيّنة فيمينه بالله
ما أرسلت و يستوفي الآخر من الرسول المال.

سماعه نقل کرده که وی گفت: از او پرسیدم: مردی اجیری گرفته، اجیر متاع مستأجر را برمی دارد حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اجیر امین است سپس فرمودند:
اجیر و میهمان امین بوده و حدّ سرقت را بر آنها جاری نمی کنند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از حسن بن محبوب از علی بن رثاب از محمد بن قیس، از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: میهمان هرگاه مال میزبان را سرقت کند دستش را قطع نمی کنند ولی اگر میهمان شخص دیگری را به خانه میزبان خود ضیافت کند و آن شخص مالی را از آن خانه سرقت نماید دست میهمان میهمان را قطع می کنند.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر از حماد، از حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام می پرسد: مردی اجیری می گیرد و او را بر متاع و مالش می نشاند و می رود، اجیر متاع را می دزدد حکمش چیست؟

حضرت می فرماید: اجیر امین است.

سپس راوی از امام علیه السلام می پرسد: اگر شخصی نزد دیگری آمد و گفت: فلانی که دوست تو است مرا فرستاده است که مال کذابی را به من دهی تا به دستش برسانم. و آن شخص مال را به او داد و قصد پیش کرد که فرستاده دوست او است سپس دوست خود را ملاقات کرد و گفت: فرستاده ات پیش من آمد و مال کذابی را به او دادم که به دستت برساند.

آن دوست گفت: من کسی را نزد تو نفرستاده و هیچ کس چیزی به دست من نفرستاده است اکنون در اینجا حکم چیست؟

حضرت فرمودند: اگر بینه ای قائم شود که او رسول را نفرستاده البته دست آن رسول سارق را قطع می کنند.

و معنای این کلام آن است که رسول یک بار اقرار نموده که آن شخص وی را نفرستاده سپس حضرت اضافه کرده و فرمودند: و اگر بینه قائم نشد آن شخص باید قسم به خدا بخورد که وی را نفرستاده، در این صورت صاحب مال، مالش را از رسول می گیرد.

قلت: رأيت إن زعم أنه إنما جملة على ذلك الحاجة؟
قال: يقطع لأنه سرق مال الرجل.

باب ٣٢٥

العلّة التي من أجلها صار

لا يزداد السارق على قطع اليد والرجل

١ - حدّثنا محمد بن الحسن. رحمه الله قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: قضى أمير المؤمنين عليه السلام: في السارق إذا سرق قطعت يمينه وإذا سرق مرّة أخرى قطعت رجله اليسرى، ثم إذا سرق مرّة أخرى سجنه وترك رجله اليمنى يمشي عليها إلى الغائط ويده اليسرى يأكل بها ويستنجي بها وقال: إنني أستحيي من الله تعالى أن أتركه لا ينتفع بشيء ولكن أسجنه حتى يموت في السجن وقال: ما قطع محمد عليه السلام من سارق بعد قطع يده ورجله.

٢ - وبهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن أبان بن عثمان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام لا يزيده على قطع اليد والرجل ويقول: إنني لاستحيي من ربي أن ادعه ليس ما يستنجي به أو يتطهر به.

قال: وسألته إن هو سرق بعد قطع اليد والرجل

باب سیصد و بیست و پنجم ۷۰۹
 راوی می گوید: عرض کردم چه می فرمایید: اگر رسول ادّعاء کند احتیاج و نیاز او را وادار به این عمل کرده است؟
 حضرت فرمودند: دستش را قطع می کنند زیرا مال آن شخص را سرقت کرده است.

باب سیصد و بیست و پنجم

سرّ این که سارق را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کنند

حدیث (۱)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب

فرمودند: حضرت امیر المؤمنین علیّه درباره سارق چنین حکم فرمودند:

هرگاه سارقی سرقت کرد ابتداء دست راستش را قطع کرده و اگر بار دوم به سرقت مبادرت نمود پای چپ او را قطع می نمایند و سپس اگر بار دیگر مرتکب سرقت شد زندانش کرده و پای راستش را قطع نمی کنند بلکه آن را به حال خود گذارده که با آن راه رفته و برای قضاء حاجت بتواند خود را به بیت التخلیه برساند و نیز دست چپش را قطع نکرده و به حال خود می گذارند تا با آن غذا خورده و نیز بتواند استنجاء کند.

سپس حضرت فرمودند: من از خدا شرم می کنم سارق را به حالی قرار دهم که نتواند از هیچ چیز استفاده نموده و بهره ببرد ولی در عین حال زندانش می کنم تا در زندان بمیرد و نیز فرمودند: حضرت محمد ﷺ بعد از قطع دست و پای سارق هیچ عضو دیگری را از او قطع نمی فرمودند.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان، از زراره از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت امیر المؤمنین علیّه هیچ سارقی را بر بیش از قطع دست و پا شکنجه نمی کرده و می فرمودند: از پروردگارم شرم می کنم که سارق را به حالی رها کنم که نتواند استنجاء کرده یا خود را تطهیر نماید.

راوی می گوید: و از آن حضرت پرسیدم: اگر سارق پس از قطع دست و پایش دوباره سرقت کرد با او چه خواهید نمود؟

قال: استودعه السجن واغني عن الناس شرّه.

٣ - و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام هل كان علي عليه السلام يحبس أحداً من أهل الحدود؟

فقال: لا، إلا السارق فإنه كان يحبسه في الثالثة بعد ما يقطع يده ورجله.

٤ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن

الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن

عثمان بن عيسى عن سماعة قال: سألته عن السارق وقد قطعت يده؟

فقال: تقطع رجله بعد يده فإن عاد حبس في السجن، وانفق عليه من

بيت مال المسلمين.

٥ - و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن

اسحاق بن عمار عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: تقطع يد السارق و يترك إبهامه و

صدر راحته، و تقطع رجله و يترك له عقبه يمشي عليها.

٦ - حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر

الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن ابن

سنان عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل أشل اليد اليمنى أو أشل الشمال سرق،

قال: تقطع يده اليمنى على كل حال.

باب سیصد و بیست و پنجم ۷۱۲
حضرت فرمودند: او را در زندان گذارده و بدین وسیله مردم را از شر او در امان
قرار می‌دهم.

حدیث (۳)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از
عبید بن زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: آیا
علی علیه السلام کسی را که حد بر او واجب بود حبس می‌فرمودند؟
حضرت فرمودند: خیر، مگر سارق را که اگر بعد از قطع دست و پا برای بار سوم
سرقت می‌نمود به حبس می‌فرستادند.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن
معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل
کرده که وی گفت: از او پرسیدم: سارقی که دستش را قطع کرده‌اند و باز سرقت
نموده چه باید نمود؟
حضرت فرمودند: بعد از دست، پایش را قطع می‌کنند و اگر بار سوم سرقت
نمود در زندان، او را زندانی می‌کنند و از بیت‌المال مسلمین بر او انفاق کرده و
اداره‌اش می‌نمایند.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از
حضرت ابی‌ابراهیم علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
دست سارق را قطع می‌کنند و انگشت شصت و گودی کف دستش را باقی
می‌گذارند چنانچه پایش را قطع کرده ولی پاشنه پا را به حال خود گذارده تا روی آن
بتواند راه پرود.

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن
عیسی، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام پرسید:
مردی که دست راست یا دست چپش شل می‌باشد اگر سرقت کند حکمش
چیست؟

حضرت فرمودند: در هر حال دست راستش را باید قطع نمود.

٧- و بهذا الإسناد عن الحسن بن محبوب عن العلا عن محمد بن مسلم و علي بن رثاب عن زرارة جميعاً عن أبي جعفر عليه السلام في رجل أشل اليد اليمنى سرق، قال: تقطع يمينه شلاء كانت أو صحيحة فإن عاد فسرق قطعت رجله اليسرى فإن عاد خُلد في السجن و أجرى عليه طعامه من بيت مال المسلمين، يكف عن الناس شره.

٨- حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أتى أمير المؤمنين عليه السلام برجال قد سرقوا فُقطع أيديهم ثم قال: إن الذي بان من أجسادهم قد يصل إلى النار، فإن تتوبوا تجرّوها، وإن لا تتوبوا تجرّكم.

باب ٣٢٦

علل نواذر الحدود

١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن موسى بن بكير عن علي بن سعيد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل اكرى حماراً، ثم أقبل به إلى أصحاب الثياب فابتاع منهم ثوباً أو ثوبين، وترك الحمار؟ قال: يرد الحمار إلى صاحبه و يتبع الذي ذهب بالثوبين وليس عليه قطع إنما هي خيانة.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم و علی بن رثاب، از زرارہ جملگی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده اند که آن جناب درباره مردی که دست راستش شل بود و سرقت کرد فرمودند:

دست راست او را قطع باید کرد اعم از آنکه صحیح بوده یا فاسد و شل باشد و اگر دوباره سرقت نمود پای چپش را می برند و در صورتی که بار سوم مرتکب آن شد وی را زندان ابد می کنند و از بیت المال مسلمانان طعامش را تهیه کرده و به وی می دهند و بدین وسیله شر او را از سر مردم کم می کنند.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند:

مردانی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که جملگی سارق بوده فلذا دستهایشان را قطع کرده بودند، حضرت به آنها فرمودند: اعضاء و جوارحی را که از شما باقی مانده و دیده می شوند به آتش دوزخ رسیده اند اگر از کردار خود توبه کنید شما آنها را از آتش دور کرده و نجاتشان می دهید و اگر توبه نکنید آنها شما را به آتش می کشانند.

باب سیصد و بیست و ششم

اسرار نادره حدود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:

سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله، از موسی بن بکیر، از علی بن سعید نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوعبدالله علیه السلام پرسیدم: مردی درازگوشی را کرایه می کند و با آن به نزد لباس فروشان رفته و از آنها یک یا دو جامه می خرد و سپس درازگوش را رها کرده و جامه را با خود می برد بدون این که ثمن آن را بپردازد حکم در اینجا چیست؟

حضرت می فرمایند: درازگوش را باید به صاحبش برگرداند و آن کس که جامه را برده تعقیب کنند و او را بگیرند ولی دستش را قطع نباید کرد چون فعل او سرقت نبوده بلکه خیانت می باشد.

٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمار عن أبي بصير قال: سمعته يقول من افتري على مملوك عز لحرمة الإسلام.

٣- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن اسحاق بن حريز عن سدير عن أبي جعفر عليه السلام في رجل يأتي البهيمة، قال: يجلد دون الحدّ و يغرم قيمة البهيمة لصاحبها لأنّه أفسدها عليه و تُذبح و تُحرق و تُدفن إن كانت ممّا يؤكل لحمه و إن كانت ممّا يُركب ظهره أغرم قيمتها و جُلّد دون الحدّ و أخرجها من البلد الذي فعل ذلك بها حيث لا تعرف فيبيعها فيها كي لا يعير بها.

٤- حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال: حدثنا العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن محمد بن يحيى عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام التعزير؟ فقال: دون الحدّ.

قال: قلت دون ثمانين؟
قال: فقال لا ولكنه دون الأربعين فإنها حدّ المملوك.
قال: قلت وكم ذاك؟

قال: قدر ما يراه الوالي من ذنب الرجل و قوّة بدنه.

٥- و بهذا الاسناد عن محمد بن مسلم قال: سألته عن الشارب؟

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: کسی که بر مملوکی افتراء ببندد تعزیرش می کنند زیرا اسلام احترام دارد و باید حرمتش را نگاه داشت.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب، از اسحاق بن حریر، از سدید، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب درباره مردی که با چهارپایی نزدیکی کرده بود فرمودند:

او را باید به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس قیمت چهارپا را از وی گرفت و به صاحب حیوان داد زیرا او حیوان را فاسد کرده و بدین ترتیب به صاحبش ضرر زده است آنگاه حیوان را باید سر برید و جسدش را سوزاند و خاکسترش را دفن کرد مشروط به این که حیوان مأکول اللحم باشد و اگر حیوانی باشد که به منظور سواری از او استفاده می کنند باید از جانی قیمتش را گرفت و وی را به مقدار کمتر از حدّ تازیانه زد و سپس حیوان را از شهری که در آن این جنایت با او شده بیرون نموده و بجایی ببرد که شناخته نشود آنگاه آن را آنجا بفروشند تا صاحبش مورد ملامت قرار نگیرد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: تعزیر چیست؟

حضرت فرمودند: تازیانه به کمتر از حدّ.

عرضه داشتم: کمتر از هشتاد؟

فرمود: خیر، کمتر از چهل؛ زیرا چهل حدّ مملوک است.

عرض کردم: چه مقدار باید باشد؟

فرمود: به مقداری که والی از حیث گناه شخص و نیروی بدن او صلاح می داند.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از محمد بن مسلم نقل شده که وی گفت: از آن حضرت راجع به شارب خمر سؤال کردم؟

فقال: أيما رجل كانت منه زلة فإني معزّره، وأما الذي يُدمن فإني كنت منهكه عقوبة؛ لأنه يستحلّ الحرمات كلّها ولو ترك الناس في ذلك لفسدوا.
٦- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل شرب حسوة خمرة، قال: يجلد ثمانين جلدة، قليلها وكثيرها حرام.

٧- و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتني عمر بن الخطاب بقدامة بن مظعون قد شرب الخمر، فقامت عليه البيّنة فسأل علياً عليه السلام فأمره أن يجلده ثمانين جلدة، فقال قدامة: يا أمير المؤمنين ليس عليّ جلد أنا من أهل هذه الآية (ليس على الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح في طعموا) ^(١) فقرء الآية حتى أتمّها، فقال له عليّ عليه السلام فانت لست من أهل فيما طعم أهلها و هو لهم حلال، قال: وقال عليّ عليه السلام: إنّ الشارب إذا شرب لم يدر ما يأكل ولا ما يصنع فاجلدوه ثمانين جلدة.

٨- حدثنا محمد بن الحسن عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام و سمعتهم يقولونه: أنّ علياً عليه السلام قال: إذا شرب الرجل الخمر فسكر هذّى، فإذا هذّى أفترى، فإذا فعل ذلك فاجلدوه حدّ المفترى ثمانين.

فرمودند: هر شخصی که لغزشی از او سر بزند من وی را تعزیر می‌کنم، اما کسی که پیوسته و دایم مرتکب شرب خمر شود در عقوبتش سعی خواهم نمود؛ زیرا وی محرمات الهی را حلال می‌شمرد و به آنها مبادرت می‌ورزد و اگر مردم را همچنان به حال خود واگذارده شوند و مجازات نگردند فساد خواهند نمود

حدیث (۶)

محمد بن موسی بن متوکل از اسحاق بن عمار نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام راجع به کسی که یک دهان پر کردن شراب آشامیده سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: او را باید هشتاد ضربه تازیانه زد؛ زیرا شراب چه کم و چه زیاد حرام است.

حدیث (۷)

و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: قدامه بن مظعون شرب خمر کرده بود و وی را نزد عمر بن خطاب آوردند، بینه بر آن قایم شد و شهادت داد که وی شرب خمر کرده است. عمر از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد که چه باید بکند، امیر علیه السلام به او فرمود که آن مرد را هشتاد تازیانه بزند، قدامه محضر مبارک امیر علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین بر من تازیانه نیست زیرا من از اهل این آیه هستم: لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا (جناح و ایرادی نیست بر کسانی که ایمان آورده و عمل پسندیده انجام می‌دهند در آنچه تناول کنند) پس آیه را خواند تا به اتمام رساند. علی علیه السلام به او فرمود: تو از کسانی که اهل این آیه بوده و طعامی را که بر ایشان حلال است می‌خورند نیستی، سپس حضرت فرمودند: شارب خمر وقتی خمر آشامید و مست شد دیگر نمی‌داند چه می‌خورد و چه انجام می‌دهد، باری به فرمان حضرت هشتاد ضربه تازیانه به او زدند.

حدیث (۸)

محمد بن الحسن، از زراره نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابوجعفر علیه السلام شنیدم و نیز از حضرات شنیدم که می‌فرمودند: علی علیه السلام فرمود: وقتی شخص شراب آشامید مست می‌شود و وقتی مست شد هذیان می‌گوید و وقتی هذیان گفت افتراء می‌بندد پس در این هنگام او را به مقدار حد افتراء زننده

قال أبو جعفر عليه السلام: إذا سكر من النبيذ المسكر والخمر جلد ثمانين.

٩- وبهذا الإسناد عن أحدهما عليه السلام قال: كان علي عليه السلام يضرب في الخمر والنبيذ ثمانين جلدة، الحر والعبد واليهودي والنصراني، فقال: ليس لهم أن يظهروا شربه يكون ذلك في بيوتهم، قال: سمعته يقول: من شرب الخمر فاجلدوه فإن عاد فاجلدوه، فإن عاد فاقتلوه في الثالثة.

١٠- حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل عن عبد الله بن جعفر الحميري عن عنبسة بن مصعب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كانت لي جارية فشربت فرأيت أحدها؟

قال: نعم ولكن ذلك في ستر لحال السلطان.

١١- وروي عن أبي جعفر عليه السلام في قذف محصنة حرّة قال: يجلد ثمانين؛ لأنّه إنّما يجلد بحقها.

١٢- أبي رحمه الله عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي الحسن الحذاء، قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسألني رجل وقال: ما فعل غريمك؟

قلت: ذاك ابن الفاعلة، فنظر إليّ أبو عبد الله عليه السلام نظراً شديداً.

قال: قلت: جعلت فداك إنّه مجوسي ينكح أمّه وأخته، قال: أوليس ذلك في دينهم نكاح.

یعنی هشتاد ضربت تازیانه بزنیید حضرت ابو جعفر علیّه السلام فرمودند: هرگاه شخص از نبیند و شراب انگور مست شد هشتاد تازیانه باید بخورد.

حدیث (۹)

و با همین اسناد از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام منقول است که فرمودند: علی علیّه السلام به کسی که خمر یا شراب انگور می آشامید هشتاد تازیانه می زدند و فرقی نمی گذاشتند بین این که شارب آزاد بوده یا بنده باشد، یهودی بوده یا نصرانی باشد و سپس می فرمودند:

ایشان (یهود و نصاری) حق ندارند علنی شرب مسکر کنند، باید در خانه هایشان بیاشامند نه در شوارع و ملاً عام.

سپس زراره می گوید: شنیدم که حضرت باقر علیّه السلام فرمودند: کسی که خمر بیاشامد او را تازیانه بزنیید پس اگر تکرار کرد باز تازیانه اش بزنیید و اگر برای بار سوّم مبادرت به آن نمود وی را بکشید.

حدیث (۱۰)

محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری از عنبسه بن مصعب نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیّه السلام عرضه داشتم: کنیزی دارم که شرب خمر نموده و من خود دیدم آیا او را حدّ بزنیم؟ حضرت فرمودند: آری ولی در خفا حدّ بزنی تا به سمع والی و سلطان نرسد.

حدیث (۱۱)

و از حضرت ابی جعفر علیّه السلام در مورد نسبت ناروا دادن به زن محصنه آزاد روایت شده که آن جناب فرمودند: نسبت دهنده را هشتاد تازیانه باید زد؛ زیرا این مقدار از تازیانه حق آن زن می باشد.

حدیث (۱۲)

پدرم رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابی الحسن حدّاء نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیّه السلام بودم، مردی از من سؤال کرد و گفت: غریم و بدهکارت چه کرد؟

من گفتم: ای پسر زن زانیه بدهکارم او است، در این هنگام حضرت ابو عبدالله علیّه السلام نظر تندی به من فرمود، من عرض کردم: فدایت شوم: این مرد زرتشتی بوده و با مادر و خواهر ازدواج می کند.

حضرت فرمودند: مگر این نکاح در دین ایشان نیست؟!

١٣ - أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله رفعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة؛ لأنهما قد قضيا شهوتهما. وعلی المحصن والمحصنة الرجم.

١٤ - حدثنا محمد بن الحسن عن الحسن بن الحسن بن أبان عن إسماعيل بن خالد قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: في القرآن الرجم؟ قال: نعم، قال الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة فإنهما قد قضيا الشهوة.

١٥ - وبهذا الإسناد عن الحسن بن كثير عن أبيه قال: خرج أمير المؤمنين عليه السلام بشراحة الهمدانية، فكاد الناس يقتل بعضها بعضاً من الزحام، فلما رأى ذلك أمر بردها حتى إذا خفت الزحمة أخرجت وأغلق الباب، قال: فرموها حتى ماتت.

قال: ثم أمر بالباب ففتح، قال: فجعل من يدخل يلعنها، قال: فلما رأى ذلك نادى مناديه أيها الناس ارفعوا السنتكم عنها فإنه لا يقام حدٌ إلا كان كفارة ذلك الذنب كما يجزي الدين بالدين قال: فوالله ما تحرك شفة لها.

١٦ - وروي عن أبي جعفر عليه السلام يقول: قضى علي عليه السلام في رجل تزوج امرأة رجل أنه ترجم المرأة ويضرب الرجل الحد،

حدیث (۱۳)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله به طور مرفوعه این حدیث را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: پیرمرد و پیرزن هرگاه مرتکب زنا شوند البته ایشان را سنگسار کنید زیرا این دو شهوتشان منقضی شده و نمی باید به این عمل مبادرت می ورزیدند و بر مرد محصن و زن محصنه که زنا کرده باشند سنگسار شدن واجب است.

حدیث (۱۴)

محمد بن الحسن، از حسن بن الحسن بن ابان از اسماعیل بن خالد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتم: آیا در قرآن سنگسار آمده است؟

حضرت فرمودند: آری، بعد فرمودند:

پیرمرد و پیرزن هرگاه زنا کردند سنگسارشان کنید زیرا دوران شهوت ایشان سپری شده است.

حدیث (۱۵)

و با همین اسناد از حسن بن کثیر، از پدرش نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام دستور دادند شراحه همدانیّه را از خانه خارج کردند، مردم به قدری ازدحام کرده بودند که به واسطه کثرت جمعیت برخی تلف شدند وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این صحنه را مشاهده نمودند فرمان دادند شراحه را به خانه برگرداند تا ازدحام و تراکم جمعیت آرام شود و پس از آن او را از خانه بیرون آورده و درب را بستند سپس فرمود: او را سنگسار کنید، مردم آن قدر به او سنگ زدند تا مرد سپس حضرت دستور داد درب را گشودند و او را داخل کردند، هر کس که داخل خانه می شد شراحه را لعنت می کرد وقتی حضرت امیر چنین دیدند فرمان داد منادی ندا کند ای مردم زبان از لعن فروبندید؛ زیرا حدّ وقتی بر مجرمی جاری شد همان کفّاره گناهش هست

راوی می گوید: به خدا قسم پس از آن هیچ لبی حرکت نکرد و او را لعن ننمود.

حدیث (۱۶)

و از حضرت ابو جعفر علیه السلام مروی است که فرمودند:

علی علیه السلام درباره مردی که با همسر مردی دیگر ازدواج کرده بود حکم نمودند او را حدّ زده و زن را سنگسار کنند و بعد به آن مرد زانی فرمودند:

وقال: لو علمت أنك علمت به لفضخت رأسك بالحجارة.

١٧ - و بهذا الإسناد عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يرحم رجل ولا امرأة حتى يشهد عليهما أربعة شهود على الإيلاج والإخراج، قال: قال لا أحب أن أكون أول الشهود الأربعة أخشى أن ينكل بعضهم فأجلد.

١٨ - و بهذا الإسناد عن أبي جعفر عليه السلام أن أول ما استحلّ الأمراء العذاب لكذبة كذبتها أنس بن مالك على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سمر يد رجل إلى الحائط و من ثم استحلّ الأمراء العذاب.

١٩ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن موسى البجلي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أمير المؤمنين عليه السلام ضرب رجلاً مع امرأة في بيت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطين.
قلت: بلا بيّنة؟

قال: ألا ترى أنه، قال: ادروا لو كانت البيّنة لاتممه.

مركز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب ٣٢٧

العة التي من أجلها لا يكون بين أهل الذمة معاقلة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي ولاد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ليس بين أهل الذمة معاقلة فيما يجنون من قتل أو جراح إنما يؤخذ ذلك من أموالهم،

باب سیصد و بیست و هفتم ۷۲۳

اگر می دانستم که تو می دانی آن زن شوهردار است سرت را با سنگ می شکستم.

حدیث (۱۷)

و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زن و مرد را سنگسار نمی کنند مگر آنکه چهار شاهد بر ادخال و اخراج (ادخال آلت مرد در فرج زن و اخراجش از آن) شهادت دهند، سپس فرمودند: من خوش ندارم اولین نفر از شهود چهارگانه باشم زیرا خوف دارم آن شهود دیگر نکول کرده و شهادت ندهند در نتیجه من تازیانه بخورم.

حدیث (۱۸)

و با همین اسناد از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که فرمودند: اول چیزی را که امراء و حکام حلال شمردند شکنجه بود به خاطر افتراء و دورغی که انس بن مالک بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بست و آن این بود که گفت: «رسول خدا قطع کرد دست مردی را و نگذاشت وارد بستان شود» و از آن به بعد امراء و والیان عذاب و شکنجه را حلال شمردند.

حدیث (۱۹)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از موسی بجلی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را که با زنی در یک اطاق بود نود و نه یا نود و هشت تازیانه زدند. راوی می گوید: عرض کردم: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام بدون پینه تازیانه زدند؟ حضرت فرمود: بلی، مگر نمی بینی که آن جناب فرمودند: اگر پینه قایم بشود حدّ تمام خواهم زد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب سیصد و بیست و هفتم

سزای آن که بین اهل ذمه معاقله و تحمّل جور از همدیگر وجود

ندارد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی ولاد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: بین اهل ذمه نسبت به جنایاتی که مرتکب می شوند از قبیل قتل یا جرح معاقله یعنی تحمّل جور از همدیگر وجود ندارد بلکه ضمان جنایاتشان را از اموالشان

فإن لم يكن لهم أموال رجعت الجناية إلى إمام المسلمين لأنهم يؤدّون الجزية إليه كما يؤدّي العبد الضريبة إلى سيّده، قال: وهم ممالك للإمام فمن أسلم منهم فهو حرّ.

باب ٣٢٨

العلّة التي من أجلها جعل البيّنة على المدّعي واليمين

على المدّعي عليه في الأموال و جعل في الدماء البيّنة

على المدّعي عليه و عليه القسامة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله: حدثنا محمد بن الحسين عن ابن أبي عمير عن ابن اذينة عن بريدة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن القسامة.

فقال: الحقوق كلها البيّنة على المدّعي واليمين على المدّعي عليه إلا في الدماء خاصّة فإن رسول الله ﷺ بينما هو بخيبر إذ فقدت الأنصار رجلاً منهم فوجدوه قتيلاً، فقالت الأنصار: فلان اليهودي قتل صاحبنا.

فقال رسول الله ﷺ للطالبيين: أقيموا رجلين عدلين من غيركم اقده برمّته، فإن لم تجدوا شاهدين فأقيموا قسامة خمسين رجلاً اقده به برمّته.

فقالوا: يا رسول الله ﷺ ما عندنا شاهدان من غيرنا وإنّا لنكره أن نقسم على ما لم نره فودّاه رسول الله ﷺ من عنده.

ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ رسول الله ﷺ إنّما حقن دماء المسلمين بالقسامة

ترمیم می‌کنند و اگر مال نداشته باشند صاحب حق به امام علیه السلام مراجعه می‌کند زیرا ایشان جزیه را به امام می‌دهند پس برای دریافت حق الجنایة نیز باید به آن جناب رجوع گردد همان طوری که بنده ضریبه^(۱) را به مولایش می‌دهد و مولی هم در عوض جنایات او را جبران و ترمیم می‌کند و اهل ذمه در واقع مالیک امام علیه السلام می‌باشند پس هر کدام از آنها که اسلام آورند آزاد می‌باشند.

باب سیصد و بیست و هشتم

سرّ این که در مورد اموال بر مدعی بینه واجب بوده

و بر مدعی علیه قسم و در مورد دماء بر

مدعی علیه بینه و بر مدعی قسامه می‌باشد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بریده، از ابی عبدالله علیه السلام راجع به قسامه می‌پرسد؟

حضرت فرمودند: در تمام حقوق بر مدعی لازم است اقامه بینه کرده و بر مدعی علیه خوردن قسم واجب است مگر در خصوص دماء زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که در وادی خیبر بودند انصار مردی از خود را گم کرده و پس از چندی او را مقتول یافتند، پس گفتند: فلان یهودی او را کشته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طالبین خونش فرمودند:

دو مرد عادل از غیر خودتان بیاورید که شهادت دهند فلان یهودی او را کشته و اگر چنین شهودی نیافتید بشجاء نفر از شما باید قسم بخورند که او قاتل این مرد انصاری است.

انصار عرضه داشتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : اولاً: دو شاهد عادل که از ما نباشد و چنین شهادتی دهد را نداشته و ثانیاً: چیزی را که ما خود ندیده ایم چگونه قسم بر آن بخوریم، حضرت دیه مقتول را از مال خودشان به انصار دادند. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون مسلمین را به واسطه قسامه حفظ فرمودند؛ زیرا وقتی فاجرو

۱- مقصود از ضریبه آن است که مملوک با مولا قرار می‌گذارند در بیست و چهار ساعت مثلاً پانزده ساعت بنده برای مولا کار کند و نه ساعت باقیمانده هرچه کسب کرد مال خودش باشد حال آنچه در پانزده ساعت کسب می‌کند ضریبه نام دارد.

لكي إذا رأى الفاجر الفاسق فرصة من عدوه حجزه مخافة القسامة أن يقتل به، فيكف عن قتله وإلّا حلف المدعى عليهم قسامة خمسين رجلاً ما قتلنا ولا علمنا قاتلاً ثم أغرموا الدية إذا وجدوا قتيلاً بين أظهرهم إذا لم يقسم المدعون.

٢ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصخاف عن محمد بن سنان أن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله، العلة في البيّنة في جميع الحقوق على المدعي، واليمين على المدعى عليه ما خلا الدم؛ لأن المدعى عليه جاحد ولا يمكنه إقامة البيّنة على الجحود؛ لأنه مجهول.

و صارت البيّنة في الدم على المدعى عليه واليمين على المدعى؛ لأنه حوط يحتاط به المسلمون لئلا يبطل دم امرئ مسلم وليكون ذلك زاجراً و ناهياً للقاتل لشدة إقامة البيّنة عليه؛ لأن من شهد على أنه لم يفعل قليل. و أما علة القسامة أن جعل خمسين رجلاً، فلما في ذلك من التغليب والتشديد والاحتياط لئلا يهدر دم امرئ مسلم.

٣ - أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن أبي نجران عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن القسامة،

فاسقی موقعیتی یافته که دشمن خود را از پا درآورده و او را بکشد تصوّر این معنا که با قیام قسامه فعلش آشکار شده و او را در عرض خواهند کشت وی را از انجام آن باز می‌دارد و بدین ترتیب خون هر دو محفوظ می‌ماند و اگر قسامه‌ای نبود مدّعی‌علیه‌هم قسم می‌خوردند که ما این مقتول را نکشته و از قاتلش اطلاعی نداریم و بدین ترتیب قصاب را از خود دفع می‌کنند و در صورتی که مقتول را بین قومی از آنها بیابند و مدّعی قتل نتواند افراد قسامه را برای خوردن قسم فراهم کند. مدّعی‌علیه‌هم دیه مقتول را می‌پردازند و در نتیجه خون مقتول محفوظ نمانده و پایمال می‌شود درحالی که اگر قسامه را مشروع بدانیم به بیان یاد شده خون آحاد و نفرات مسلمین محفوظ می‌ماند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند:

سرّ این که در تمام حقوق باستثناء خون بیّنه بر مدّعی بوده و قسم بر مدّعی‌علیه واجب می‌باشد این است که: مدّعی‌علیه منکر بوده و بدین ترتیب نمی‌تواند بز امر مورد انکارش بیّنه اقامه کند زیرا انکار مجهول و غیر معلوم است از این رو وی را مکلف به خوردن قسم نموده‌اند.

و اما در مورد دم که بیّنه را در عهده مدّعی‌علیه و قسم را وظیفه مدّعی قرار داده‌اند جهتش آن است که خون ریسمانی است که به واسطه‌اش مسلمانان حفظ می‌شوند تا خون احدی از افراد مسلمانان باطل نشود.

و جهت دیگرش آن است که این امر سبب می‌شود قاتل از کشتن و قتل نفس خود را بازدارد؛ زیرا اقامه بیّنه برای او بسیار مشکل و سخت است به خاطر آنکه کسی که شهادت دهد وی این کار را انجام نداده قلیل و اندک می‌باشد.

و اما علّت و سبب قسامه یعنی پنجاه نفر قسم بخورند و این که چطور این گونه از تغلیظ و تشدید و احتیاط منظور گردیده جهتش آن است که خون مسلمان هدر نرود.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبد الله بن سنان نقل کرده که وی گفت: راجع به قسامه از حضرت

قال: هي حقّ ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً ولم يكن بشيء، وإنّما القسامة حوط يحتاط به الناس.

٤ - حدثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رحمه الله عن محمد بن يحيى العطار عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن ابن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنّما وضعت القسامة لعلّة الحوط يحتاط على الناس لكي إذا رأى الفاجر عدوّه فرّ منه مخافة القصاص.

باب ٣٢٩

العلّة التي من أجلها لا يقاد للمجنون من قاتله

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رثاب عن أبي بصير قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قتل رجلاً مجنوناً، قال: إن كان المجنون أراد فدفعه عن نفسه فقتله فلا شيء من قود ولا دية وتعطي ورثته من بيت مال المسلمين، قال: وإن كان من غير أن يكون المجنون أراد فلاقود لمن لا يقاد منه وأرى أن عليّ قاتله الدية في ماله يدفعها إلى ورثة المجنون ويستغفر الله ويتوب إليه.

باب ٣٣٠

العلّة التي من أجلها صارت دية الميّت

إذا قطع راسه تجعل في أبواب البرّ للميّت ولا

تجعل للورثة كما تجعل دية الجنين

١ - أبي رحمه الله قال:

ابی عبد الله عليه السلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: قسامه حق است و درست و اگر نبود مردم یکدیگر را می‌کشتند و اتفاقی هم نمی‌افتاد، قسامه ریسمانی است که به واسطه‌اش مردم نگاه داشته می‌شوند.

حدیث (۴)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از ابن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: قسامه برای نگهداری و حفاظت مردم وضع گردیده چه آنکه فاجر وقتی دشمن خود را دید نه تنها او را نمی‌کشد بلکه از وی فرار می‌کند زیرا اگر وی را به قتل رساند به واسطه قیام قسامه فعلش آشکار شده و قصاصش می‌کنند.

باب سیصد و بیست و نهم

سز این که قاتل مجنون را قصاص نمی‌کنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: شنیدم که حضرت ابوجعفر عليه السلام درباره مردی که دیوانه‌ای را کشته برد فرمودند: اگر دیوانه قصد کشتن وی را کرده و او در مقام دفع دیوانه وی را کشته چیزی در عهده‌اش نیست نه قصاص و نه دیه بلکه دیه دیوانه را از بیت‌المال مسلمین به ورثه‌اش می‌دهند و اگر بدون این که مجنون به او حمله کند وی را کشته البته قاتل را قصاص نمی‌کنند ولی باید از مال خود دیه مجنون را به ورثه‌اش بدهد و علاوه بر آن از خدا طلب آمرزش نماید.

باب سیصد و سیام

سز این که وقتی سر میتی را ببرند دیه‌اش را باید صرف وجوه بر
برای میت نمود نه آنکه به ورثه‌اش بدهند چنانچه دیه جنین را
به ورثه او می‌دهند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:

حدثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدثنا محمد بن أحمد عن إبراهيم بن هاشم عن عمر بن عثمان عن بعض أصحابه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: دية الجنين إذا ضُربت أمه فسقط من بطنها قبل أن ينشأ فيه الروح مائة دينار، فهي لورثته ودية الميت إذا قطع رأسه وشق بطنه فليس هي لورثته، إنما هي له دون الورثة، فقلت له، وما الفرق بينهما؟ فقال: إن الجنين أمر مستقبل مرجي نفعه، وإن هذا أمر قد مضى وذهب منفعته فلمّا مثل به بعد وفاته صارت دية المثلّة له لا لغيره يحجّ بها عنه و يفعل به أبواب البرّ من صدقة و غير ذلك.

باب ٣٣١

العلة التي من أجلها يجلد

الزاني مائة جلدة و شارب الخمر ثمانين

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبد الله الرازي عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي عبد الله المؤمن عن اسحاق بن عمّار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الزنا أشرّ من شرب الخمر؟ قال: الخمر.

قلت: فكيف صار الخمر ثمانين وفي الزنا مائة؟

قال: يا اسحاق الحدّ واحد أبداً، وزيد هذا لتضييعه النطفة ولوضعه إيّاها في غير موضعها الذي أمر الله به.

٢ - حدثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن

محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابراهیم بن هاشم، از عمر بن عثمان، از برخی اصحابش از حسین بن خالد، از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

دیه جنین در صورتیکه مادرش را بزنند پس وی بچه‌اش را از شکم سقط کند پیش از آنکه در آن روح دمیده شده باشد صد دینار است که این مال تعلق به ورثه‌اش دارد ولی دیه می‌تی که سرش را بریده و شکمش را شکافته‌اند به ورثه‌اش تعلق نداشته بلکه مال خودش می‌باشد.

محضر مبارکش عرض کردم: چه فرقی بین جنین و میّت می‌باشد؟ فرمودند: جنین موجودی است که در آینده انتظار نفع از آن دارند ولی میّت امرش منقضی شده و حیاتش سپری گشته و منفعتش تمام شده و رفته است لذا وقتی او را بعد از مرگش مثله کنند دیه مثله از آن خودش بوده نه دیگری در نتیجه لازم است مال دیه را صرف انجام حجّ از طرف او نموده و با آن وجوه برّ از قبیل صدقات و غیر آن را بجا آورد.

باب سیصد و سی و یکم

سرّ این که زانی را صد تازیانه و شارب خمر را هشتاد تازیانه

می‌زنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابی عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی عبدالله مؤمن، از اسحاق بن عمار نقل کرده که گفت:

محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زنا بدتر است یا شرب خمر؟ حضرت فرمودند: شرب خمر.

عرض کردم: پس چرا شارب خمر را هشتاد تازیانه و زانی را صد تازیانه می‌زنند؟ حضرت فرمودند: ای اسحاق حدّ همیشه یکی است و این که در زنا اضافه می‌باشد به خاطر آن است که زانی نطفه را تباه کرده و آن را در غیر موضعی که خدا امر نموده در آن بریزند، ریخته است.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از

علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علة ضرب الزاني على جسده بأشدّ الضرب لمباشرة الزنا واستلذاذ الجسد كله به فجعل الضرب عقوبة له و عبرة لغيره و هو أعظم الجنايات.

باب ٣٣٢

العلقة التي من أجلها لا يقطع الطرار والمختلس

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن أبان بن محمد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي عليه السلام قال: ليس على الطرار والمختلس قطع لأنها دعارة معلنة ولكن يقطع من يأخذ ويخفي.

باب ٣٣٣

العلقة التي من أجلها يجلد

ظل الذي يزعم أنه احتلم بأم غيره

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن رجلاً لقي رجلاً على عهد أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: إنني احتلمت بأمك، فرفع إلى أمير المؤمنين فقال: إن هذا افتري علي.

فقال: وما قال لك؟

قال: زعم أنه احتلم بأمي.

علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن علیه السلام در جواب مسائل من مرقوم فرمودند: علت این که تازیانه را به بدن زانی شدید و سخت می زنند آن است که وی مباشرت و مبادرت به زنا نموده و تمام بدنش با این فعل منکر التذاذ پرده اندازد این رو به منظور عقوبت وی و عبرت گرفتن دیگران تازیانه را به بدن وی می زنند و این فعل قبیح از اعظم جنایات می باشد.

باب سیصد و سی و دوم

سز این که دست طزار و اختلاس کننده را نمی برند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابان بن محمد، از پدرش، از ابن مغیره از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، از حضرت علی علیه السلام، آن حضرت فرمودند: دست جیب بر و رباینده مال را قطع نمی کنند زیرا فعل این دو یک فساد و عمل ناهنجار علنی است اما آن کس که مال دیگری را مخفیانه برمی دارد دستش را نمی برند.

باب سیصد و سی و سوم

سز این که به سایه کسی که پنداشته با مادر دیگری محتلم

گرددیده تازیانه می زنند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

در زمان علی علیه السلام مردی با شخصی مواجه شد و به او گفت: من با مادرت در خواب محتلم شده ام.

آن شخص نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد و عرض نمود: این مرد به من افتراء زده.

حضرت فرمودند: چه به تو گفته است؟

عرض کرد: پنداشته که با مادرم در خواب محتلم شده است.

فَقَالَ أمير المؤمنين: في العدل إن شئت اقمته لك في الشمس و جلدت ظلّه، فإن الحلم مثل الظلّ ولكنّا سنضربه. إذا آذاك حتى لا يعود يؤذي المسلمين.

باب ٣٣٤

العلّة التي من أجلها لا يقام الحدّ بأرض العدو

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد عن محمد بن محمد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن إبراهيم عن أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا أقيم على أحد حدّاً بأرض العدو، حتى يخرج منها، لئلا تلحقه الحميّة فيلحق بالعدوّ.

باب ٣٣٥

العلّة التي من أجلها صار

حدّ القاذف و شارب الخمر ثمانين

١ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علّة ضرب القاذف و شارب الخمر ثمانين جلدة؛ لأنّ في القذف نفي الولد و قطع النسل و ذهاب النسب، وكذلك شارب الخمر إذا شرب هذى، وإذا هذى افتري وإذا افتري جلد، فوجب عليه حدّ المفترى.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر بخواهی او را در آفتاب نگه می دارم و بر سایه اش تازیانه می زنم، زیرا خواب مانند سایه است ولی او را به خاطر ایذاء تو خواهم زد تا باز دیگر مسلمانان را اذیت نکند.

باب سیصد و سی و چهارم

سز عدم اقامه حد در زمین دشمن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی الخزاز، از غیاث بن ابراهیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بر احدی در سرزمین دشمن حد نخواهم زد مگر از آن جا خارج شود زیرا در صورت اجراء حد بر مجرم در ارض دشمن غیرت او را ملحق به دشمن می کند.

باب سیصد و سی و پنجم

سز این که حد قاذف و شارب خمر هشتاد تازیانه است

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:

علت این که قاذف (نسبت ناروادهنده) و شارب خمر را هشتاد تازیانه می زنند آن است که: در قذف هم فرزند نفی شده و هم نسل قطع می گردد و هم نسب زایل می شود و همچنین است شارب خمر زیرا وقتی شخص شرب خمر کرد، هذیان گفته و وقتی هذیان گفت افتراء می زند و زمانی که افتراء بست حد می خورد پس واجب است حد افتراء زننده را بخورد.

باب ٣٣٦

العلّة التي من أجلها إذا قذف الزوج امرأته كانت

شهادته أربع شهادات وإذا قذفها غير الزوج جلد الحدّ

١ - حدثنا الحسين بن أحمد عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن أسلم الجبلي عن بعض أصحابه قال: سألت الرضا عليه السلام فقلت: كيف صار الزوج إذا قذف امرأته كانت شهادته أربع شهادات بالله و إذا قذفها غير الزوج جُلّد الحدّ، وإن كان أباه أو أخاه؟

قال: سئل جعفر بن محمد عليه السلام عن هذا؟

فقال: لأنّه إذا قذف الزوج امرأته قيل له كيف علمت أنّها فاعلة؟ فإن قال رأيت ذلك بعيني كانت شهادته أربع شهادات بالله و ذلك أنّه يجوز للزوج أن يدخل المداخل في الخلوات التي لا تصلح لغيره أن يدخلها ولا يشهدا ولد ولا والد في الليل والنهار فلذلك صارت شهادته أربع شهادات بالله إذا قال: رأيت ذلك بعيني فإن قال: لم أعاين ذلك صار قاذفاً و ضُربَ الحدّ إلا أن يقيم عليها البينة و غير الزوج إذا قذفها وادّعى أنّه رأى ذلك قيل له كيف رأيت ذلك و ما أدخلك ذلك المدخل الذي رأيت فيه هذا وحدك و أنت متّهم في رؤياك، فإن كنت صادقاً فأنت في حدّ التّهمة فلا بُدّ من أدبك الذي أوجبه الله عليك و إنّما صار شهادة الزوج أربع شهادات بالله لمكان الأربعة شهداء مكان كلّ شاهد يمين.

باب سیصد و سی و ششم

سر این که مرد وقتی به همسرش نسبت ناروا داد

باید چهار بار شهادت دهد ولی اگر

غیر شوهر این نسبت را دهد حد می خورد

حدیث (۱)

حسین بن احمد، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن اسلم جبلی، از برخی اصحابش نقل کرده که گفت:

از حضرت رضاعی^(ع) سؤال کرده و محضرش عرضه داشتم: چرا مرد وقتی همسرش را مورد قذف قرار دهد چهار بار باید شهادت دهد و اگر غیر شوهر این نسبت را بدهد او را مورد حد قرار می دهند اگرچه پدر یا برادر آن زن باشد؟ حضرت فرمودند: از حضرت جعفر بن محمد^(ع) همین سؤال را کردند، آن جناب در جواب فرمودند: علتش آن است که شوهر وقتی همسرش را مورد قذف و نسبت ناروا قرار داده او می گویند: چگونه دانستی که همسرت مرتکب فحشاء شده؟ اگر بگویند آن را با چشم خود از او دیدم، پس موظف است چهار بار خدا را شاهد بگیرد این معنا را شهادت دهد.

و این که چطور می تواند بگوید این فعل را با چشم خود از او دیدم، جهتش آن است که برای شوهر جایز است در مواضع پنهانی که دیگران حق ورود به آن جا را ندارند داخل شده و همسرش را زیر نظر بگیرد در حالی که این معنا بر احدی حتی فرزند و پدر زن جایز نیست نه در شب و نه در روز از این رو وقتی ادعاء رؤیت با چشم نمود می باید چهار مرتبه خدا را بر آن گواه و شاهد قرار دهد و به ذات او قسم بخورد و اما اگر گفت: با چشم خود این را ندیده ام، در این فرض قاذف محسوب شده و بدین ترتیب به او حد می زنند مگر آنکه بینه عادل اقامه کند.

و اما اگر غیر شوهر این نسبت را دهد و ادعا کند که فعل مزبور را از زن دیده، به او می گویند: چگونه دیدی و چطور در پنهانی او را زیر نظر قرار دادی در حالی که در دیدنت متهم می باشی؟ پس اگر صادقی، در مرتبه تهمت بوده به ناچار باید تو را تأدیب نمود.

و اما این که شوهر باید چهار مرتبه قسم بخورد جهتش آن است که هر یک بار به جای یک شاهد عادل محسوب می شود.

باب ٣٣٧

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُضْرَبُ

الْعَبْدُ فِي الْحَدِّ نِصْفَ مَا يُضْرَبُ الْحَرُّ

١ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن الأصمعي بن نباتة قال: حدثنا محمد بن سليمان المصري عن مروان بن مسلم عن عبيد بن زرارة أو عن بريد العجلي «الشك من محمد بن سليمان»، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: عبد زنا؟ قال: يضرب نصف الحد.

قلت: فإن عاد؟

قال: لا يزداد على نصف الحد.

قال: قلت فهل يجري عليه الرجم في شيء من فعله؟

قال: نعم يقتل في الثامنة إن فعل ذلك ثمان مرات.

قلت: فما الفرق بينه وبين الحر وإنما فعلهما واحد؟

قال: لأن الله تبارك وتعالى رحمه أن يجعل عليه ربق الرق وحد الحر،

قال: ثم قال: وعلى إمام المسلمين أن يدفع ثمنه إلى مولاه من سهم الرقاب.

باب ٣٣٨

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُقْتَلُ

سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ وَلَا يُقْتَلُ سَاحِرُ الْكُفَّارِ

١ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن

باب سیصد و سی و هشتم

سز این که حدّ بنده نصف حدّ آزاد می باشد

حدیث (۱)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اصبح بن نباته از محمد بن سلیمان مصری^(۱)، از مروان بن مسلم^(۲)، از عبید بن زراره یا از برید عجلی^(۳) (تردید و شک از محمد بن سلیمان می باشد) باری راوی می گوید: محضر حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم بنده ای مرتکب زنا شده چه باید کرد؟

حضرت فرمودند: باید او را نصف حدّ آزاد زد.

عرض کردم: اگر دوباره مرتکب شد چطور؟

حضرت فرمود: بر نصف حدّ اضافه نمی زنند.

عرض کردم: آیا در صورت مرتکب شدن فعلی که موجب سنگسار است او را

سنگسار می کنند؟

حضرت فرمودند: آری، و اگر هشت بار مرتکب این فعل شد او را در مرتبه هشتم می کشند.

عرض کردم: چه فرقی است بین مملوک و آزاد با این که هر دو از نظر فعل یکی

هستند یعنی فعل هر دو زنا محسوب می گردد؟

حضرت فرمودند: علت این فرق آن است که خداوند تبارک و تعالی ترحّم

فرموده و نخواست مملوک را ریسمان بندگی و رقبت به گردنش بیاندازد ولی حدّ

آزاد را بر او جاری کند.

راوی می گوید: سپس امام علیه السلام فرمودند:

و بر امام مسلمین است که قیمت بنده را از سهم «رقاب» به مولای او پردازد و

بدین ترتیب بعد از کشتن عبد فقدانش را نزد مولای او ترمیم کند.

باب سیصد و سی و هشتم

سز این که ساحر مسلمانان را می کشند ولی ساحر کفار را نمی کشند

حدیث (۱)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از

۱- محمد بن سلیمان مصری، مرحوم مقانی در رجال فرموده وی مهمل است.

۲- مروان بن مسلم، کوفی است و ثقة می باشد.

۳- برید بن معاویه بن عجل، ثقة و فقیه بوده و به شهادت اهل رجال از اصحاب اجماع می باشد.

أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن الحسين بن يزيد النوفلي عن إسماعيل بن مسلم السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ: ساحر المسلمين يقتل و ساحر الكفار لا يقتل.

قيل: يا رسول الله ولم لا يقتل ساحر الكفار؟
قال: لأنّ الشرك أعظم من السحر؛ لأنّ السحر والشرك مقرونان.
وروي: أنّ توبة الساحر أن يحلّ ولا يعقد.

باب ٣٣٩

العلّة التي من أجلها يقتل

المحدود في الزنا و شرب الخمر في الثالثة

- ١ - حدّثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله قال: حدّثنا محمد بن إسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدّثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان أنّ أبا الحسن عليّ بن موسى عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علّة القتل في إقامة الحدّ في الثالثة لاستخفافهما وقلّة مبالاتهما بالضرب حتّى كأنهما مطلق لهما الشيء، وعلّة أخرى أنّ المستخف بالله وبالحدّ كافر فوجب عليه القتل لدخوله في الكفر.
- ٢ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: في شارب الخمر إذا شربها ضرب فإن عاد ضرب فإن عاد قتل في الثالثة،

احمد بن ابی عبداللہ البرقی، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: ساحر مسلمانان را باید کشت ولی ساحر کفار را نباید کشت.

محضر مبارکش عرض شد: یا رسول اللہ چرا ساحر کفار را نباید کشت؟ حضرت فرمودند: زیرا شرکی که دارد بزرگتر از ساحر بودنش می باشد درحالی که به خاطر شرکش او را نمی کشند چه آنکه سحر و شرک در او با هم قرین می باشند. و از معصوم مروی است که توبه ساحر آن است که مشکلات را باز کند و عقد نکرده و گره نزند.

باب سیصد و سی و نهم

سرّ این که زانی و شارب الخمر را بعد از اقامه سه یار حدّ می کشند

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبداللہ، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس،

از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:

علت این که شخص دو بار حدّ خورده را در مرتبه سوّم می کشند آن است که وی به حکم الهی استخفاف نموده و باکی از خوردن حدّ ندارد.

و علت دیگر آنکه خفیف شمارنده خدا و حدّ، کافر است لذا لازم است او را کشت چون داخل در سلک کفار می باشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبداللہ، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حضرت ابی عبداللہ علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

شارب الخمر وقتی شرب خمر نمود او را تازیانه می زنند و اگر دوباره مرتکب شد باز او را می زنند و اگر بار سوّم مرتکب شد وی را می کشند.

قال جميل: وقد روي بعض أصحابنا أنه يقتل في الرابعة، و من كان إنما يؤتى به يقتل في الرابعة.

باب ٣٤٠

علة تحريم اللواط والسحق

١ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصخاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله علة تحريم الذكران للذكران، والانات للانات لما ركب في الاناث و ما طبع عليه الذكران و لما في إتيان الذكران الذكران والانات الاناث من انقطاع النسل و فساد التدبير و خراب الدنيا.

٢ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن أبيه صلوات الله عليه قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله تعالى حين أمر آدم أن يهبط هبط آدم و زوجته، و هبط إبليس و لا زوجة له، و هبطت الحية و لا زوج لها، فكان أول من يلوط بنفسه إبليس، فكانت ذريته من نفسه و كذلك الحية و كانت ذرية آدم من زوجته فأخبرهما أنهما عدوان لهما.

٣ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا عبد الله بن جعفر عن محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن أبان بن عثمان عن أبي بصير عن أحدهما في قول لوط (إنكم لتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من أحد من العالمين)^(١) فقال: إن إبليس أتاهم في صورة حسنة، فيه تأنيث عليه ثياب حسنة

جمیل می‌گوید: برخی از اصحاب روایت کرده‌اند که او را در بار چهارم می‌کشند، در روایت آمده: کسی که مبادرت به شرب خمر کند در مرتبه چهارم کشته می‌شود.

باب سیصد و چهارم

سزای حرام بودن لواط و مساحقه

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن اسماعیل، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان، وی می‌گوید: حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرمودند:

عَلَتْ حَرَامُ بُوْدُنِ جَنْسِ ذَكَوْرٍ لِی ذَكَوْرٍ وَاِثَاثٌ لِیَاثَاثٌ اَنْ اَسْتِ کِهْ نَسْلٍ قَطْعٍ شَدِهْ وِ چاره‌جویی باطل و دنیا خراب می‌گردد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی جعفر، از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی از پدران گرامش صلوات الله علیهم نقل کرده که فرمودند:

رَسُولُ خَدَاةَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند: خدایوند متعال وقتی امر فرمود که جناب آدم به زمین هبوط کند حضرت آدم با همسرش به زمین فرود آمد، ابلیس نیز بدون داشتن همسر به زمین فرود آمد و مار نیز بدون داشتن جفت به زمین نزول کرد و اولین کسی که در زمین با خود لواط کرد ابلیس بود لذا فرزندان او هستند و همچنین است مار ولی فرزندان آدم از همسرش می‌باشند، پس حق تعالی به آدم و همسرش خبر داد که ابلیس و مار دشمنان آنها هستند.

حدیث (۳)

محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر، از محمد بن الحسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام در ذیل قول لوط که فرموده: اَنْکُم لَتَاَتُوْنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقْکُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِیْنَ (آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده بجا می‌آورد) فرمودند:

ابلیس با هیبتی زیبا درحالی که لباس‌های نیکو به تن داشت و حالت انوثیت به

فجاء إلى شبان منهم فأمرهم أن يقعوا به ولو طلب إليهم أن يقع بهم لا بوا عليه، ولكن طلب إليهم أن يقعوا به، فلما وقعوا به التذوه، ثم ذهب عنهم و تركهم، فأحال بعضهم على بعض.

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن عمران المتوكل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي بصير قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: كان رسول الله ﷺ يتعوذ من البخل، فقال: نعم يا أبا محمد في كل صباح و مساء ونحن نتعوذ بالله من البخل يقول الله: (و من يوق شح نفسه فأولئك هم القلحون)^(١) و سأخبرك عن عاقبة البخل أن قوم لوط كانوا أهل قرية اشحاء على الطعام فأعقبهم البخل داء لا دواء له في فروجهم، فقلت: و ما أعقبهم؟

فقال: إن قرية قوم لوط كانت على طريق السيارة إلى الشام و مصر، فكانت السيارة تنزل بهم فيضيفونهم، فلما كثر ذلك عليهم ضاقوا بذلك ذرعاً بخلاً ولو ما فدعاهم البخل إلى أن كانوا إذا نزل بهم الضيف فضحوه من غير شهوة بهم إلى ذلك، وإنما كانوا يفعلون ذلك بالضيف حتي ينكل النازل عنهم، فشاع أمرهم في القرية و حذرهم النازلة، فأورثهم البخل بلاء لا يستطيعون دفعه عن أنفسهم من غير شهوة لهم إلى ذلك،

خود گرفته بود نزد قوم لوط آمد و خود را به جوانان آنها رسانید و از آنها خواست که با او لواط کنند و اگر از ایشان می خواست که مفعول او واقع شوند البته نمی پذیرفتند لذا درخواست کرد که با او این عمل منکر را انجام دهند و وقتی آنها به این کار مبادرت ورزیدند لذت بردند پس از آن ابلیس از پیش آنها رفت و ایشان را ترک نمود و برخی را حواله به بعضی داد که با هم این عمل شنیع را انجام دهند.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن عمران متوکل رحمة الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله از بخل به خدا پناه می برد؟

حضرت فرمودند: بلی ای ابامحمد، در هر صبح و شام و ما نیز به خدا از آن پناه می بریم، خداوند در قرآن می فرماید: و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگهدارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند).

و به زودی تو را از عاقبت بخل باخبر خواهم نمود، قوم لوط اهل قریه ای بودند که بر طعام بخل و حرص می ورزیدند و این خوی ایشان را مبتلا نمود به بیماری در فروجهان که دواپی نداشت.

عرض کردم: بیماری که به دنبال حرص و بخل ایشان پیدا شد چه بود؟

حضرت فرمودند: قریه ای که قوم لوط در آن بودند سر راه عابرین به شام و مصر بود لذا مسافران بر این قوم وارد می شدند و ایشان هم آنها را ضیافت و پذیرایی می کردند و وقتی نفرات واردین و میهمانان زیاد گردید اهالی این قریه یعنی قوم لوط دلتنگی و بخل و فرومایگی که داشتند ایشان را در مضیقه قرار داد لذا بخل آنها را وادار کرد به این که وقتی میهمانان بر ایشان نازل می شدند با آنها عمل شنیع نموده و رسوایشان کرده بدون این که هیچ شهوتی به ایشان داشته باشند و مقصود آنها از این فعل قبیح آن بود که واردین از ایشان بیمناک گشته و نزدشان نیایند باری افعال و اعمال زشت آنها منتشر شد و بدین ترتیب مسافرین و عابرین را بازداشت از این که بر آنها وارد شوند و این بخل آنها بود که به بلایی مبتلایشان نمود که قادر بر دفع آن از خود نبوده بدون این که شهوتی به این کار داشته باشند و رفته رفته کارشان به جایی

حتى صاروا يطلبونه من الرجال في البلاد و يعطونهم عليه الجعل، ثم قال: فأَيُّ داءٍ أدأى من البخل ولا أضُرَّ عاقبة ولا أفحش عند الله تعالى، قال أبو بصير: فقلت له: جعلت فداك فهل كان أهل قرية لوط كلهم هكذا يعملون؟ فقال: نعم، إلا أهل بيت منهم من المسلمين، أما تسمع لقوله تعالى: (فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين) (١).

ثم قال أبو جعفر عليه السلام: إنَّ لوطاً لبث في قومه ثلاثين سنة يدعوهم إلى الله تعالى و يحذرهم عذابه، وكانوا قوماً لا يتنظفون من الغائط، ولا يتطهرون من الجنابة، و كان لوط ابن خالة إبراهيم، و كانت امرأة إبراهيم سارة أخت لوط، و كان لوط و إبراهيم نبيين مرسلين منذرين، و كان لوط رجلاً سخياً كريماً يقري الضيف إذا نزل به و يحذرهم قومه، قال: فلما رأى قوم لوط ذلك منه قالوا له: إنا ننهاك عن العالمين لا تقري ضيفاً ينزل بك، إن فعلت فضحنا ضيفك الذي ينزل بك و أخزيناك، فكان لوط إذا نزل به الضيف كتم أمره مخافة أن يفضحه قومه و ذلك أنه لم يكن للوط عشيرة، قال: ولم يزل لوط و إبراهيم يتوقعان نزول العذاب على قومهم، فكانت لإبراهيم وللوط منزلة من الله تعالى شريفة وأن الله تعالى كان إذا أراد عذاب قوم لوط أدركته مؤدة إبراهيم و خلته و محبة

رسید که در شهرها و قراء می‌گردیدند و از مردان می‌خواستند که به این فعل زشت مبادرت ورزند و در قبال آن به آنها عوض می‌پرداختند.

سپس امام علی (ع) می‌فرمایند: پس چه دردی دردناک‌تر از بخل و بدعاقبت‌تر و زشت‌تر از آن نزد خدا می‌تواند باشد.

ابوبصیر می‌گوید: محضر مبارک آن حضرت عرضه داشتیم: فدایت شوم تمام اهل قریه لوط چنین می‌کردند و به این عمل ناپسند مبتلا بودند؟

حضرت فرمودند: آری مگر یک خانواده از ایشان که خداپرست و مؤمن بودند، مگر نشنیده‌ای فرموده حق تعالی در قرآن را که می‌فرماید:

فَاخْرَجْنَا مِنْهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (و از اهل ایمان هر که بود از آن دیار خارج کردیم و لکن در همه آن دیار جز یک خانه لوط، دیگر مسلمان خداپرست نیافتیم).

پس از آن امام علی (ع) فرمودند:

لوط در میان قومش سی سال زیست و آنها را به خدا دعوت نمود و از عذابش بیم داد، قوم او کسانی بودند که وقتی از تخلی فارغ می‌شدند مخرج غایب را تنظیف نمی‌نموده و پس از جنب شدن غسل نمی‌کردند.

جناب لوط علی (ع) پسر خاله حضرت ابراهیم علی (ع) و همسر ابراهیم علی (ع) ساره خواهر لوط بود و این دو بزرگوار هر دو نبی و مرسل و منذر بودند.

حضرت لوط مردی با سخاوت و کریم و پذیرای میهمانانی بود که بر آن جناب وارد می‌شدند و همواره آنها را از قومش بر حذر می‌داشت.

امام علی (ع) فرمودند: وقتی قوم او چنین دیدند به لوط گفتند: ما تو را از حمایت این مردم باز می‌داریم و گوشزد می‌کنیم هیچ میهمانی را به خود راه مده و از آنها پذیرایی مکن و اگر سخنان ما را نشنوی و آنها را راه دهی هم میهمانان تو را رسوا کرده و هم تو را منکوب می‌نماییم لذا هر میهمانی که بر جناب لوط وارد می‌شد آن حضرت به خاطر خوفی که از قوم خود نسبت به آن میهمان داشت ورود او را پنهان می‌کرد و حتی الامکان سعی می‌نمود آنها از آن مطلع نشوند و چون آن حضرت قوم و خویش و عشیره‌ای نداشت که کمکش کنند به ناچار بسیار به او سخت می‌گذشت.

سپس امام علی (ع) فرمودند: جناب لوط و ابراهیم علی (ع) پیوسته منتظر نزول عذاب الهی بر قومشان بودند و آن قدر آن دو بزرگوار نزد باری تعالی منزلت داشتند که هرگاه حق تعالی می‌خواست قوم لوط را عذاب کند مودت و دوستی ابراهیم و محبت

لوط فيراقبهم فيؤخر عذابهم.

قال أبو جعفر عليه السلام: فلما اشتدَّ أسف الله على قوم لوط وقدر عذابهم وقضى أن يعرض إبراهيم من عذاب قوم لوط بغلام عليم فيسلِّي به مصابه بهلاك قوم لوط فبعث الله رسلاً إلى إبراهيم يبشرونه بإسماعيل فدخلوا عليه ليلاً يفرع منهم وخاف أن يكونوا سراقاً، فلما رأته الرسل فزعاً مذعوراً (فقالوا سلاماً قال سلام إننا منكم وجلون قالوا لا توجل إننا نرسل ربك نبشرك بغلام عليم) (١).

قال أبو جعفر عليه السلام: والغلام العليم هو إسماعيل بن هاجر.

فقال إبراهيم للرسل: ابشروني على أن مسني الكبر، فبم تبشرون؟

قالوا: بشرنك بالحق فلا تكن من القانطين.

فقال إبراهيم: فما خطبكم بعد البشارة؟

قالوا: إننا أرسلنا إلى قوم مجرمين، قوم لوط أنهم كانوا قوماً فاسقين لننذرهم عذاب رب العالمين.

قال أبو جعفر عليه السلام: فقال إبراهيم للرسل أن فيها لوطاً.

قالوا: نحن أعلم بمن فيها، لننجيَّه وأهله أجمعين إلا امرأته قدّرنا أنها لمن الغابرين.

لوط علیه السلام باعث می شد آن دو را منظور داشته و مراقبت نموده و عذاب را تأخیر بیاورد.

بعد حضرت فرمودند:

و وقتی در اثر کثرت فعل گناه غضب حق تعالی بر قوم لوط شدید شد و بر آنها عذاب مقدر فرمود و جناب ابراهیم وقتی از حکم الهی به عذاب قوم لوط مطلع شد سخت محزون و اندوهگین گردید و پروردگار مهربان به منظور تسلی خاطر پیامبرش و این که آن حضرت را از غم و اندوه بیرون آورد فرشتگانی را به رسالت نزد آن حضرت فرستاد که به او بشارت دهند به زودی فرزندی دانا به وی عنایت خواهد شد و حضرت اسماعیل را به او خواهد داد، فرشتگان بر جناب ابراهیم علیه السلام شب داخل شدند، آن حضرت ترسید و پنداشت که دزدان به خانه اش آمده اند رسولان وقتی فزع و وحشت آن حضرت را دیدند گفتند: سلام بر تو.

ابراهیم جواب سلام آنها را داده و گفت: از این که بی موقع بر من داخل شدید بیمناک هستم.

آنها گفتند: مترس ما رسولان پروردگارت بوده و آمده ایم تو را به فرزندی دانا بشارت دهیم.

حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: مقصود از «غلام علیم» حضرت اسماعیل بن هاجر می باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام به رسولان فرمود: مرا در این سن پیری مژده فرزند می دهید، نشانه این مژده چیست؟

گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا ناامید مباش. ابراهیم علیه السلام فرمود: بعد از بشارت بگوئید برای چه کار دیگر مبعوث شده اید؟ رسولان پاسخ دادند: ما را برای هلاک قومی زشتکار فرستاده اند، ایشان، قوم لوط بوده که مردمی فاسق هستند ما آمده ایم تا آنها را از عذاب پروردگار عالمیان بیم دهیم.

حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: ابراهیم علیه السلام به فرشتگان فرمود: در میان این قوم جناب لوط علیه السلام می باشد!!

فرشتگان گفتند: ما به کسی که در میان ایشان هست واقف و آگاهیم، ما او و تمام اهلس غیر از همسری که داشته و مقدر کرده ایم که با زشتکاران هلاک شود را از بلا نجات خواهیم داد.

قال: فلما جاء آل لوط المرسلون، قال: إنكم قوم منكرون.
قالوا: بل جئناك بما كانوا فيه قومك من عذاب الله يمترون و أتيناك
بالحق لتندر قومك العذاب و إنا لصادقون فأسر بأهلك يا لوط إذا مضى لك
من يومك هذا سبعة أيّام و لياليها بقطع من الليل إذا مضى نصف الليل ولا
يلتفت منكم أحد إلا امرأتك أنه مصيبيها ما أصابهم و أمضوا من تلك الليلة
حيث تؤمرون.

قال أبو جعفر عليه السلام: ففوضوا ذلك الأمر إلى لوط أن دابر هؤلاء مقطوع
مصباحين، قال أبو جعفر عليه السلام: فلما كان يوم الثامن مع طلوع الفجر قدم الله
تعالى رسلاً إلى إبراهيم يبشرونه بإسحاق ويعزّونه بهلاك قوم لوط، و ذلك
قوله: (ولقد جاءت رسلنا إبراهيم بالبشرى قالوا سلاماً قال سلام فما لبث أن جاء بعجل حنيذ) يعنى ذكياً مشوياً نضجاً (فلما رأى) إبراهيم
(أيديهم لا تصل إليه نكرهم و أوجس منهم خيفة قالوا لا تخف إنا
أرسلنا إلى قوم لوط وامراته قائمة فبشرناها بإسحاق و من وراء
إسحاق يعقوب).

فضحكت، يعنى فتعجبت من قولهم (قالت يا ويلتي أألد و أنا عجوز
و هذا بعلي شيخاً إن هذا لشيء عجيب قالوا أتعجبين من أمر الله و
رحمة الله و بركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد) ^(١).

قال أبو جعفر عليه السلام: فلما جاءت إبراهيم البشارة بإسحاق

حضرت فرمودند: وقتی فرشتگان که فرستاده حق تبارک و تعالی بودند بر لوط و خانواده اش وارد شدند لوط به آنها فرمود: شما اشخاص ناآشنایید و من هیچ شما را نمی شناسم.

فرشتگان پاسخ دادند: ما بر انجام وعده عذاب که قوم تو در آن شک و انکار داشتند فرستاده شده ایم و به حق و راستی به سوی تو آمده و به تو گوشزد می کنیم قوم خود را از عذاب الهی بیم بده و آنچه می گوییم راست و صدق محض است، مأموریم به تو بگوییم: پس از هفت شبانه روز دیگر تو و جمیع خانواده ات مگر همسری که داری شبانه از این دیار بیرون روید و احدی از شما برنگردد و در همان شب بدان سو که مأمورید به سرعت روان شوید. ..

حضرت ابو جعفر علیّه السلام فرمودند: فرشتگان این فرمان را به لوط اعلام کردند که این قوم تا آخرین نفر صبحگاه هلاک خواهند شد، بعد امام علیّه السلام اضافه فرمودند: بامداد روز هشتم خداوند متعال فرشتگانی را به سوی حضرت ابراهیم فرستاد و او را به اسحاق بشارت داده و بدین ترتیب او را به واسطه هلاکت قوم لوط تسلی دادند و آن فرموده حق تعالی است در قرآن که می فرماید:

و آنگاه فرستادگان ما بر ابراهیم خلیل به سلامتی بشارت آوردند و او را سلام گفته و از او پاسخ سلام شنیدند، آنگاه ابراهیم برای آنها از گوشت گوساله کبابی مهیا کرد.

مقصود از «عجل حنیز» گوساله ای است که سربریده و بریان و پخته باشند. باری وقتی جناب ابراهیم علیّه السلام دید که آنان به طعام دست دراز نمی کنند بیمناک شد، آنان حس کرده و گفتند: مترس که ما فرستاده خدا به قوم لوط می باشیم، در آن حال همسر ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسم گردید، پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحاق و سپس به یعقوب بشارت دادیم.

آن زن خندید یعنی از کلام ایشان تعجب کرد سپس گفت: آیا می شود از من با آنکه پیر سالخورده ام و شوهرم نیز مردی پیر و فرتوت است فرزندی پدید آید، این چیزی شگفت انگیز است!!؟

فرشتگان به او گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی، رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است، او خدایی ستوده و بزرگواری باشد. حضرت ابو جعفر علیّه السلام فرمودند: وقتی فرشتگان به ابراهیم بشارت اسحاق را داده و

و ذهب عنه الروح أقبل يناجي ربه في قوم لوط يسأله كشف البلاء عنهم، فقال الله تعالى: يا إبراهيم أعرض عن هذا إنه جاء أمر ربك وإنهم أتيهم عذابي بعد طلوع الشمس من يوم محتوم غير مردود.

٥- و بهذا الإسناد عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام أن رسول الله ﷺ سأل جبرئيل كيف كان مهلك قوم لوط؟

فقال: إن قوم لوط كانوا أهل قرية لا ينتظفون من الغائط ولا يتطهرون من الجنابة بخلاء أشحاء على الطعام وإن لوطاً لبث فيهم ثلاثين سنة وإنما كان نازلاً عليهم ولم يكن منهم ولا عشيرة له ولا قوم وإنه دعاهم إلى الله تعالى وإلى الإيمان به واتباعه ونهاهم عن الفواحش، وحثهم على طاعة الله فلم يجيبوه، ولم يطيعوه.

و إن الله تعالى لما أراد عذابهم بعث إليهم رسلاً منذرين عذراً نذراً فلما عتوا عن أمره بعث إليهم ملائكة ليخرجوا من كان في قريتهم من المؤمنين، فما وجدوا فيها غير بيت من المسلمين فأخرجهم منها، وقالوا: للوط أسر بأهلك من هذه القرية الليلة بقطع من الليل ولا يلتفت منكم أحد وأمضوا حيث تؤمرون، فلما انتصف الليل سار لوط بيناته، و تولت امرأته مدبرة فانقطعت إلى قومها تسعى لوط وتخبرهم أن لوطاً قد سار بيناته واني نوديت من تلقاء العرش لما طلع الفجر؛ يا جبرئيل حق القول من الله بحتم عذاب قوم لوط، فأهبط إلى قرية قوم لوط وما حوت فأقلعها من تحت سبع أرضين،

وحشت و هراس را از او بردند به مناجات با پروردگار پرداخت و از درگاه ربوبی تقاضا نمود که بلا و عذاب را از قوم لوط بردارد.

خداوند متعال فرمود: ای ابراهیم از این درخواست بگذر، امر حتمی پروردگار صادر شده و پس از طلوع آفتاب در آن روز معلوم عذاب حتمی من خواهد آمد و در این تقدیر برگشتی نخواهد بود.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابی حمزه ثمالی، از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط به چه کیفیتی بود؟ جبرئیل محضر مبارکش عرض کرد: قوم لوط از قریه‌ای بودند که آنها مخرج غایطشان را تنظیف نمی‌کرده و غسل جنابت نیز نمی‌نمودند و از خصوصیات دیگر آنها این بود که بر طعام حریص بودند، جناب لوط علیه السلام سی سال در بین آنها بود، بر آنها وارد شد ولی از آنها نبود، عشیره و خویشاوندی در بین آنها نداشت، پیوسته ایشان را به خدا و ایمان به او و پیروی از فرامینش دعوت می‌کرد و از انجام فواحش و قبیح بازشان می‌داشت آن حضرت قومش را بر طاعت خدا و اداری می‌کرد ولی آنها اجابتش نکرده و از حق تعالی اطاعت نمی‌نمودند.

و حق تبارک و تعالی وقتی خواست این قوم را عذاب کند رسولانی که حجّت و بیم‌دهنده بودند را فرستاد تا آنها را از کردار قبیح و زشتشان باز دارند ولی آنها همچنان به سرکشی و طغیان خود ادامه می‌دادند و چون آن قوم امر و فرمان پروردگار را اطاعت نکرده و از آن سترپیچی نمودند باری تعالی فرشتگانی را به سوی آن قوم فرستاد تا مؤمنین را از قریه آنها بیرون کنند پس تمام اهل ایمان از بین آنها خارج شده و غیر از یک خانواده از مسلمین و مؤمنین کسی دیگر در میانشان نماند، فرشتگان آن خانواده را نیز بیرون برده و به حضرت لوط عرضه داشتند در دل شب اهل خود را از این قریه خارج کن و نگذار احدی از آنها برگردند بلکه به همان مقصدی که مأمور به آن جا شده‌اند بروند، چون شب فرارسید جناب لوط دختران خود را حرکت داد ولی همسرش برگشت و به جانب خویشان خود رفت و به آنها خبر داد که لوط دخترانش را از قریه خارج کرده.

سپس جبرئیل عرضه داشت: وقتی صبح دمید به من نداء شد: ای جبرئیل عذاب قوم لوط حتمی شد، پس به نزد این گروه فرود آی و قریه ایشان و اطراف آن

ثم أعرج بها إلى السماء، فأوقفها حتى يأتيك أمر الجبار في قلبها ودع منها آية بيّنة من منزل لوط عبّرة للسيّارة، فهبطت على أهل القرية الظالمين فضربت بجناحي الأيمن على ما حوى عليه شرقيها و ضربت بجناحي الأيسر على ما حوى عليه غربيها فاقتلعتها يا محمد من تحت سبع أرضين إلا منزل لوط آية للسيّارة، ثم عرجت بها في خوافي جناحي حتى أوقفتها حيث يسمع أهل السماء زُقاء ديوكها و نباح كلابها، فلما طلعت الشمس نوديت من تلقاء العرش يا جبرئيل أقلب القرية على القوم فقلبتهم عليهم حتى صار أسفلها أعلاها وامطر الله عليهم حجارة من سجيل مسومة عند ربك و ما هي يا محمد من الظالمين من امتك ببعيد، قال: فقال له رسول الله ﷺ: يا جبرئيل و أين كانت قريتهم من البلاد؟ فقال جبرئيل: كان موضع قريتهم في موضع بحيرة طبرية اليوم وهي في نواحي الشام قال: فقال له رسول الله ﷺ: أرايتك حين قلبتها عليهم في أيّ موضع من الأرضيين وقعت القرية و أهلها؟

فقال: يا محمد وقعت فيما بين بحر الشام إلى مصر فصارت تلولاً في البحر.

٦- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان عن أبي بصير و غيره عن أحدهما قال: إنّ الملائكة لما جاءت في هلاك قوم لوط، قالوا: إنّنا مهلكوا أهل هذه القرية، قالت سارة عجبت من قلّتهم و كثرة أهل القرية، فقالت: و من يطيق قوم لوط فبشروها بإسحاق و من وراء إسحاق يعقوب، فضحكت وجهها، و قالت: عجوز عقيم وهي يومئذ ابنة تسعين سنة

را از زیر هفت زمین برکن و آن را به آسمان ببر و سپس آن را نگه دار تا امر خالق جبار برسد و به تو فرمان دهد آن را واژگون نمایی منتهی باید منزل لوط را از جا نکنی و به منظور عبرت برای عابرین به جای بگذاری، من به زمین فرود آمده و خود را به قریه ستمگران رسانده سپس بال راست را بر اطراف شرقی آن قریه زده و بعد بال چپ خود را بر مغرب آن زده و شهر را با اطرافش از بیخ کندم تنها منزل لوط را برای عبرت عابرین به جای گذاردم، پس از آن شهر را به پشت بالهایم نگه داشته به حدی که اهل آسمان بانگ خروس ها و زوزه سگهای شهر را می شنیدند در یامداد و طلوع شدن آفتاب عالمتاب از مقابل عرش به من نداء شد، ای جبرئیل شهر را بر اهلس واژگون نما.

من شهر را بر اهلس واژگون کرده به طوری که زیر را زیر و زیر را زیر نمودم بعد حق تعالی سنگ های بلا که از امر خدا نشاندار و معین بود بر سر آنها بارید، البته ای محمد این گونه بلا و هلاکت نیز از ستمگران امت تو دور نخواهد بود.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای جبرئیل قریه آنها از کدام بلاد بود؟ جبرئیل عرض کرد: جای قریه آنها در مکانی از بحیره که امروزه طبریه به آن گفته و در نواحی شام می باشد قرار داشت.

رسول خدا ﷺ به جبرئیل فرمود: وقتی شهر را بر ایشان واژگون نمودی در کدام نقطه زمین پایین آمد؟

جبرئیل عرض کرد: ای محمد بین دریای شام به طرف مصر افتاد و در بین دریا غرق گردید.

مرکز تحقیق حدیث (۶) رسدی

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابوبصیر و غیر او از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

هنگامی که فرشتگان برای هلاک قوم لوط آمدند گفتند: ما اهل این قریه را هلاک خواهیم نمود.

ساره گفت: من از کمی آنها و زیادی اهل قریه به شگفت آمدم لذا گفتم: چه کسی طاقت قوم لوط را دارد!

فرشتگان او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادند.

ساره خندید و گفت: من پیرزن و فرتوتی عقیم هستم (او در آن روز زنی نود

و إبراهيم يومئذ ابن عشرين ومائة سنة، فجادل إبراهيم عنهم،
وقال: إنَّ فيها لوطاً، قال جبرئيل: نحن أعلم بمن فيها فزاده
إبراهيم فقال جبرئيل:

يا إبراهيم أعرض عن هذا إنَّه جاء أمر ربك وإنَّهم أتيهم
عذاب غير مردود قال: وإنَّ جبرئيل لمَّا أتى لوطاً في هلاك
قومه فدخلوا عليه و جاءه قومه يهرعون اليه، قام فوضع يده
على الباب، ثم ناشدهم، فقال: اتَّقوا الله ولا تخزونني في
ضيقي، قالوا: أولم تنهك عن العالمين، ثم عرض عليهم بناته
نكاحاً، قالوا: مالنا في بناتك من حقٍّ وإنَّك لتعلم ما نريد، قال:
فما منكم رجل رشيد؟ قال: فأبوا. فقال: لو أنَّ لي بكم قوَّة أو
آوي إلى ركن شديد، قال: وجبرئيل ينظر إليهم، فقال: لو يعلم
أيُّ قوَّة له، ثم دعاه فأتاه ففتحوا الباب و دخلوا فأشار إليهم
جبرئيل بيده فرجعوا عرياناً يلتمسون الجدار بأيديهم
يعاهدون الله لأنَّ أصبحنا لا نستبقي أحداً من آل لوط،

ساله و ابراهیم مردی صد و پست ساله بود).

باری ابراهیم با فرشتگان عذاب به مجادله پرداخت و فرمود: چگونه این قوم را هلاک می‌کنید و حال آنکه در میان ایشان لوط می‌باشد؟!

جبرئیل گفت: ما از کسی که در بین این قوم هست کاملاً مطلع هستیم. ابراهیم اصرار و ابرام نمود در برداشته شدن عذاب از قوم لوط. جبرئیل گفت:

ای ابراهیم از این خواسته درگذر امر پروردگارت مبنی بر عذاب ایشان صادر شده و قطعاً عذابی که تخلفی در آن نیست بر ایشان نازل خواهد شد. سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند: هنگامی که جبرئیل و فرشتگان دیگر برای هلاکت قوم لوط نزد آن جناب آمدند قوم آن حضرت آگاه شده و به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند، لوط ایستاد و دست بر درب منزل نهاد و آنها را سوگند داد و گفت: از خدا بترسید و مرا در میان میهمانانم سرافکنده نکنید.

آنها گفتند: مگر ما تو را نهی نکرده و از پذیرفتن میهمان باز نداشتیم لوط دختران خود را برایشان عرضه کرد و پیشنهاد نمود که به جای آن عمل ناروا با ایشان ازدواج کنید.

آنها گفتند: ما را رغبت و میلی به آن دختران نیست و تو به خوبی می‌دانی که مقصود ما چیست.

حضرت لوط علی^{علیه السلام} فرمود: آیا در میان شما یک مرد خیرخواه رشید خداپرست نمی‌باشد؟

امام علی^{علیه السلام} فرمود: آنها ابا و امتناع نمودند. لوط علی^{علیه السلام} فرمود: ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود یا آنکه چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد.

حضرت فرمود: جبرئیل به ایشان می‌نگریست و پس از کلام لوط گفت: کاش می‌دانست چه اقتدار و نیرویی دارد، سپس جبرئیل لوط را خواند و آن حضرت نزد وی رفت در همین هنگام آن قوم درب را گشوده و داخل خانه شدند، جبرئیل با دست به ایشان اشاره کرد درجا نابینا شدند، پس وقتی خواستند از منزل برگردند چون درب منزل را نمی‌دیدند با دست دیوار را لمس می‌کردند تا درب را پیدا کرده و از آن خارج شوند، باری فرشتگان به خدا سوگند می‌خوردند که اگر صبح بدمد یک نفر از قوم لوط را باقی نمی‌گذاریم.

قال: لما قال جبرئيل إنا رسل ربك.

قال له لوط: يا جبرئيل عجّل.

قال: نعم.

قال: يا جبرئيل عجّل.

قال: إنّ موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب، ثم قال جبرئيل: يا لوط أخرج منها أنت و ولدك حتى تبلغ موضع كذا و كذا، قال: يا جبرئيل أنّ حمري ضعاف قال: ارتحل فأخرج منها فارتحل حتى إذا كان السحر نزل إليها جبرئيل فادخل جناحه تحتها حتى إذا استعلت قلبها عليهم ورمى جدران المدينة بحجارة من سجيل و سمعت امرأة لوط الهدّة فهلكت منها.

٧- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد

عن موسى بن جعفر السعد آبادي عن علي بن مغبد عن عبيد الله الدهقان عن درست عن عطية أخي أبي المغراء، قال: ذكرت لأبي عبد الله المنكوح من الرجال، قال: ليس يبلي الله تعالى بهذا البلاء أحداً وله فيه حاجة إنّ في أدبارهم أرحاماً منكوسة وحياء أدبارهم كحياء المرأة وقد شرك فيهم ابن لابلis يقال زوال فمن شرك فيه من الرجال كان منكوحاً و من شرك فيه من النساء كان عقيماً من المولود والعامل بها من الرجل إذا بلغ اربعين سنة لم يتركه وهم ببقية سدوم،

امام علیه السلام فرمودند: وقتی جبرئیل به لوط گفت ما فرستادگان پروردگارت هستیم. لوط به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل در عذاب این قوم شتاب کن. جبرئیل گفت: آری.

لوط علیه السلام فرمود: ای جبرئیل در عذاب ایشان تعجیل کن.

جبرئیل گفت: وعده ایشان طلوع صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟! سپس جبرئیل گفت: ای لوط خود و فرزندان از این قریه بیرون روید تا به فلان مکان برسید لوط فرمود: ای جبرئیل الاغ‌های سواری من نحیف و ناتوان هستند و نمی‌توانند ما را به سرعت از این قریه به فلان موضع ببرند.

جبرئیل گفت: وقت را مغتنم شمرده و زود از اینجا بیرون روید.

لوط با همراهانش از قریه بیرون رفتند، زمان می‌گذشت تا سحر فرارسید، جبرئیل در این هنگام به قریه ستمگران فرود آمد و بالش را زیر قریه برد تا آن را از بیخ کند و بلند نمود و سپس شهر را بر اهلش واژگون ساخت و دیوارهای شهر را با سنگ‌هایی از گل سخت شده هدف اصابت قرار داد، همسر لوط صدای مهیب و هولناکی شنید و به واسطه آن هلاک شد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر سعدآبادی، از علی بن معبد، از عبید الله دهقان، از درست، از عطیه برادر ابی المغراء، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی عبد الله علیه السلام سخن از مردان ملوط (مردانی که با آنها عمل شنیع لواط انجام می‌شود) به میان آمد، حضرت فرمودند: خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد ^(۱) به این مبتلا نمی‌سازد

در پشت این مردان رحم‌هایی است و از گون و عورت پشت آنها همچون عورت زنان است و یکی از ابناء و فرزندان ابلیس بنام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که زوال در نطفه‌اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که زوال در نطفه‌اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزنددار شدن عقیم می‌باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنش به چهل رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی‌نماید، این اشخاص از بقایای قوم سدوم

۱- مقصود از «حاجت خدا به شخص» طبق فرموده مرحوم مجلسی در مرآت العقول کنایه از آن است که آن شخص از اولیاء خدا و مطیعین او بوده و از کسانی است که حق تعالی خیر را در او می‌داند.

أما أني لست أعني بقيتهم أنهم ولده ولكن من طينتهم.
قلت: سدوم الذي قلبت عليهم.

قال: هي أربعة مدائن سدوم و صديم و لدنا و عميراً، قال: فأتاهم
جبرئيل عليه السلام وهنّ مقلوبات إلى تخوم الارضين السابعة فوضع جناحه
تحت السفلي منهن و رفعهن جميعاً حتى سمع أهل السماء الدنيا نباح
كلابهم ثم قلبها.

باب ٣٤١

العلة التي من أجلها أمر الله تبارك و تعالى عباده إذا

تدأينوا و تعاملوا أن يكتبوا بينهم كتاباً

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن
جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن مالك بن
عطيّة عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن الله تعالى عرض على
آدم أسماء الأنبياء و أعمارهم، قال آدم باسم داود النبي فإذا عمره
في العالم أربعون سنة.

فقال آدم عليه السلام: يا رب ما أقلّ عمر داود، و ما أكثر عمري، يا رب إن أنا
زدت داود من عمري ثلاثين سنة أثبت ذلك له؟
قال: يا آدم نعم. *مركز تحقيق كاميون علوم إسلامي*

قال: فأني قد زدته من عمري ثلاثين سنة فأنفذ ذلك له و اثبتها له عندك
واطرحها من عمري.

قال أبو جعفر عليه السلام: فأثبت الله تعالى لداود في عمره ثلاثين سنة،
و كانت له عند الله مثبتة، فلذلك قول الله تعالى
(يحيوا الله ما شاء و يثبت و عنده أم الكتاب) (١)

باب سیصد و چهل و یکم ۷۶۱

هستند، البته مقصود از این کلام آن نیست که ایشان اولاد سدوم هستند، بلکه منظور آن است که از طینت آنها می‌باشند.

راوی می‌گوید: محضر امام علیه السلام عرض کردم: آیا سدوم همان کسانی بودند که شهر بر آنها واژگون شد و به غضب الهی گرفتار شدند؟

حضرت فرمودند: چهار شهر بود که واژگون گردید و آنها عبارت بودند از: سدوم، صدیم، لدنا و عمیرا، جبرئیل وقتی برای عذاب و هلاکت آنها مأمور شد به زمین فرود آمد و بالش را زیر این چهار شهر برد و آنها را به آسمان بلند کرد تا جایی که اهل آسمان دنیا صدای زوزه سگ‌های ایشان را می‌شنیدند و سپس آنها را واژگون و سرنگون نمود.

باب سیصد و چهل و یکم

سر این که حق تبارک و تعالی به بندگان امر فرمود

در وقت قرض دادن و معامله کردن

نوشته‌ای بین خود تنظیم کنند

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: حق تعالی اسماء و عمرهای انبیاء را بر حضرت آدم علیه السلام عرضه داشت به اسم داود و عمر آن جناب که رسید عمرش را در دنیا چهل سال معرفی کرد.

حضرت آدم علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا چقدر عمر داود کم و چقدر عمر من زیاد است، بار خدایا آیا ممکن است سی سال از عمر من را به او ببخشی؟ خداوند فرمود: آری ای آدم.

آدم علیه السلام عرض کرد: پس از عمر من سی سال کم کن و به عمر او بیافزا. حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: خداوند متعال سی سال به عمر حضرت داود علیه السلام افزود و آن را برای حضرتش ثابت قرار داد و این امر البته نزد حق جلّت عظمته ثابت بود و فرمود حق تعالی که می‌فرماید:

یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَمَّ الْكِتَابِ (آنچه را که خدا بخواهد محو نموده و اثبات می‌کند و نزد او امّ الکتاب یعنی لوح محفوظ می‌باشد) به همین معنا اشاره دارد.

قال: فمحا الله ما كان عنده مثبتاً لآدم واثبت لداود مالم يكن عنده مثبتاً، قال: فمضى عمر آدم، فهبط عليه ملك الموت لقبض روحه، فقال له آدم: يا ملك الموت إنه قد بقي من عمري ثلاثين سنة، فقال له ملك الموت: يا آدم ألم تجعلها لابنك داود النبي و طرحتها من عمرك حين عرض عليك أسماء الأنبياء من ذريتك و عرضت عليك أعمارهم و أنت يومئذ بوادي الدخياء، قال: فقال آدم: ما أذكر هذا، قال: فقال له ملك الموت: يا آدم لا تجحد، ألم تسأل الله تعالى أن يشبثها لداود و يمحوها من عمرك فاثبتها لداود في الزبور و محاها من عمرك في الذكر.

قال آدم: حتى أعلم ذلك. قال أبو جعفر: و كان آدم صادقاً لم يذكر ولم يجحد، فمن ذلك اليوم أمر الله تبارك و تعالى العباد أن يكتبوا بينهم إذا تداينوا و تعاملوا إلى أجل مسّى لنسيان آدم و جحوده ما جعل على نفسه.

باب ٣٤٢

علة المدّ والجزر

١ - حدّثنا أبو الحسن محمد بن عمر بن عليّ بن عبد الله البصري، قال: حدّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن خالد بن جبلة الواعظ قال: حدّثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه سئل عن المدّ والجزر ما هما؟

فقال: ملك موكل بالبحار يقال له: رومان، فإذا وضع قدمه في البحر

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

بنابراین آنچه نزد حق تعالی برای آدم ثابت بود را حضرتش محو نمود و آنچه نزدش برای داود ثابت نبود را ثابت قرار داد، پس از آن حضرت فرمودند: پس عمر آدم سپری و منقضی شد و ملک الموت برای قبض روحش نزد او حاضر گردید، آدم به او گفت: ای ملک الموت هنوز سی سال از عمر من باقی مانده است.

ملک الموت گفت: روزی که تو در وادی دخیاء بودی و حق تعالی اسماء انبیاء و عمرهای ایشان را به تو عرضه کرد مگر این سی سال را از عمر خود کسر نکرده و برای فرزندت داود پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} قرار دادی؟ آدم گفت: یادم نمی آید.

ملک الموت گفت: این را انکار مکن، مگر از خدای تعالی نخواستی که آنرا برای داود ثابت کرده و از عمر تو محوش نماید، حق تعالی آنرا در زبور داود اثبات و در ذکر از عمر تو محو نمود.

آدم^{علیه السلام} گفت: تا آن را بدانم.

حضرت ابوجعفر^{علیه السلام} فرمود: آدم^{علیه السلام} راست می گفت؛ زیرا یادش نبود و انکار هم نمی کرد فلذا از آنروز به بعد حق تعالی به بندگانش امر فرمود در وقت قرض دادن یا انجام معامله و تعیین کردن وقت قرض و معامله نوشته ای مشتمل بر جزئیات معامله را بین خود تنظیم کنند زیرا آدم^{علیه السلام} آنچه را که بر خود ملتزم شده بود فراموش کرد و انکار نمود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب سیصد و چهل و دوم

سز وقوع مذ و جزر

حدیث (۱)

ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن عبدالله بصری از ابوعبدالله بن احمد بن خالد بن جبلة واعظ از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایبی از پدرش، از حضرت علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} از پدرش از آباء گرامش از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام، از آن حضرت راجع به مذ و جزر سؤال شد که این دو چه می باشند؟ حضرت فرمودند: فرشته ای موکل دریاها است به نام رومان هنگامی که گام در

فاض وإذا أخرجها غاض. - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن خلف بن حماد الأسدي عن أبي الحسن العبدى عن سليمان بن مهزيار عن عباية بن ربعي عن عبد الله بن عباس أنه سُئِلَ عن المدّ والجزر، فقال: إنّ الله تعالى وكل ملكاً بقاموس البحر، فإذا وضع رجله فيه فاض وإذا أخرجها غاض.

باب ٣٤٣

علة الزلزلة

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن بعض أصحابه عن محمد بن سنان عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تعالى خلق الأرض فأمر الحوت فحملتها، فقالت: حملتها بقوة فيبعث الله تعالى حوتاً قدر شبر فدخلت في منخرها، فاضطربت أربعين صباحاً فإذا أراد الله تعالى أن يزلزل أرضاً نزلت تلك الحوتة الصغيرة فزلزلت الأرض فرقاً.

٢ - وروي أنّ ذا القرنين لما انتهى إلى السدّ تجاوزه، فدخل في الظلمات، فإذا هو بملك قائم على جبل طوله خمسمائة ذراع، فقال له الملك: يا ذا القرنين أما كان خلفك ملك، يقال له: ذا القرنين، فقال له ذا القرنين: من أنت؟

قال: أنا ملك من ميلائكة الرحمن موكل بهذا الجبل، فليس من جبل خلقه الله تعالى إلا وله عِرْق إلى هذا الجبل

دریا می نهد آب بالا می آید و مدّ ایجاد می شود و زمانی که آن را از دریا پیرون می آورد آب پایین می رود و جزر به وقوع می پیوندد.

حدیث (۲)

محمد بن علی بن ماجیلویه رحمه الله علیه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از خلف بن حماد اسدی، از ابی الحسن العبدی، از سلیمان بن مهزیار، از عبایه بن ربیع، وی گفت: از عبد الله بن عباس راجع به مدّ و جزر سؤال شد؟

وی گفت: خداوند متعال فرشته ای را موکل وسط دریاها قرار داده، این فرشته هرگاه پا در دریا نهد آب آن بالا آمده و مدّ پیدا می شود و هنگامی که پا از آن بردارد، آب پایین رفته و جزر واقع می گردد.

باب سیصد و چهل و سوم

سز زلزله

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از برخی اصحابش، از محمد بن سنان از کسی که نامش را برده، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال زمین را آفرید سپس به ماهی امر فرمود آن را به پشت خود گرفته حمل نماید، ماهی گفت:

با نیرو و قوّت خود آن را برداشته و حمل کردم، حق تعالی سپس ماهی کوچکی به قدر یک وجب را آفرید و آن ماهی کوچک داخل منفذ بینی آن ماهی بزرگ شد، ماهی تا چهل بامداد مضطرب بود و هر وقت خداوند متعال اراده کند زمین را بلرزاند ماهی کوچک را نازل کرده و فرومی فرستد بلافاصله زمین به لرزه درمی آید.

حدیث (۲)

مروی است که وقتی ذوالقرنین به سدّ رسید از آن جا گذشت و داخل وادی ظلمات شد و در آن جا به فرشته ای برخورد که بر روی کوهی ایستاده، طول آن فرشته پانصد ذراع بود، آن فرشه به ذوالقرنین گفت: پشت سر تو سلطانی است که به او ذوالقرنین می گویند، ذوالقرنین به او گفت تو کیستی؟

گفت: فرشته ای از فرشتگان رحمن بوده و موکل این کوه می باشم، هیچ کوهی را خداوند نیافریده مگر رشته ای از آن به این کوه متصل می شود و وقتی خداوند

فإذا أراد الله عز وجل أن يزلزل مدينة أوحى إلى فززلتها.

قال محمد بن أحمد: أخبرني بهذا الحديث عيسى بن محمد عن علي بن مهزيار عن عبد الله بن عمر عن عباد بن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام.

٣ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار بأسناده رفعه إلى أحدهما عليه السلام: إن الله تبارك و تعالى أمر النحوت بحمل الأرض و كل بلدة من البلدان على فلس من فلوله، فإذا أراد الله تعالى أن يزلزل أرضاً أمر النحوت أن تحرك ذلك الفلس فتحرّكه، ولو رفع الفلس لا نقلبت الأرض بإذن الله عز وجل.

٤ - حدثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن محمد بن أحمد عن الهيثم النهدي عن بعض أصحابنا بأسناده رفعه قال: كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقرأ: (إن الله يمسك السموات والأرض أن تزولا ولئن زالتا إن أمسكهما من أحد من بعده إنه كان حليماً غفوراً) ^(١) يقولها عند الزلزلة ويقول (و يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه إن الله بالناس لرؤوف رحيم) ^(٢).

٥ - وبهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن يحيى بن محمد بن أيوب عن علي بن مهزيار عن ابن سنان عن يحيى الحلبي عن عمر بن أبان عن جابر: حدثني تميم بن جذيم، قال: كنا مع علي عليه السلام حيث توجهنا إلى البصرة،

عزوجل بخواند شهری را بلرزاند به من وحی می فرماید و من آن را به لرزه در می آورم.

محمد بن احمد می گوید: عیسی بن محمد از علی بن مهزیار، از عبدالله بن عمر، از عباد بن حماد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام این حدیث را برای من نقل کرده است.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه می گوید:

محمد بن الحسن الصفار به اسنادش به طور مرفوعه از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی ماهی را امر نمود که زمین را به پشت خود حمل کرده و هر شهری از شهرها را روی پولکی از پولک هایش قرار داد و هرگاه حق تعالی اراده نمود نقطه ای از زمین را بلرزاند ماهی را امر نمود آن پولکی که نقطه مقصود روی آن قرار گرفته است را حرکت دهد و با حرکت دادن ماهی پولک را آن نقطه از زمین به لرزه درمی آید و اگر پولک را بلند می کرد و آن قسمت از زمین به اذن خدای عزوجل زیر و زیر و واژگون می شد.

حدیث (۴)

احمد بن محمد از پدرش، از محمد بن احمد از هشتم نهدی، از برخی اصحاب به اسنادش به طور مرفوع نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در هنگام وقوع زلزله دو آیه ذیل را قرائت می فرمودند:

الف: ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان حلیمًا غفوراً (محققاً خدا آسمان ها و زمین را از این که نابود شوند نگه می دارد و اگر رو به زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت و بدانید که خدا برکیفر و گناه خلق بسیار بردبار و آمرزنده است).

ب: و يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحيم (و آسمان را او نگه داشته که بر زمین نیفتد که همانا خدا درباره بندگان بسیار رؤف و مهربان است).

حدیث (۵)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از یحیی بن محمد بن ایوب، از علی بن مهزیار، از ابن سنان از یحیی حلبی، از عمر بن ابان، از جابر نقل کرده که گفت: تمیم بن جذیم گفت: هنگامی که علی علیه السلام به طرف بصره می رفتند در محضر مبارکش بودم در وقتی که از مرکب ها پایین آمده بودیم زمین لرزید، امام علیه السلام دست بر

قال: فبينما نحن نزول إذ اضطربت الأرض، فضربها عليّ عليه السلام بيده ثم قال لها: مالك، ثم أقبل علينا بوجهه، ثم قال لنا: أمّا أنّها لو كانت الزلزلة التي ذكرها الله عزّ وجلّ في كتابه لأجابتنّي، ولكنها ليست بتلك.

٦- و بهذا الإسناد عن محمد بن خالد عن محمد بن عيسى عن عليّ بن مهزيار قال: كتبت إلى أبي جعفر عليه السلام و شكوت إليه كثرة الزلازل في الأهواز، ترى لنا التحوّل عنها؟

فكتب: لا تتحوّلوا عنها، وصوموا الأربعاء والخميس والجمعة واغتسلوا و طهّروا ثيابكم و ابرزوا يوم الجمعة، و أدعوا الله فإنّه يرفع عنكم، قال: ففعلنا فسكنت الزلازل، قال: و من كان منكم مذنب فيتوب إلى الله سبحانه و تعالى و دعا لهم بخير.

٧- و بهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن اسحاق عن محمد بن سليمان الديلمي، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الزلزلة ما هي؟ قال: آية.

قلت: و ما سببها؟ قال: إنّ الله تبارك و تعالى و كلّ بعروق الأرض ملكاً، فإذا أراد أن يزلزل أرضاً أوحى إلى ذلك الملك أن حرّك عروق كذا و كذا، قال: فيحرّك ذلك الملك عروق تلك الأرض التي أمر الله فتحرّك بأهلها. قال: قلت: فإذا كان ذلك فما اصنع؟

قال: صلّ صلاة الكسوف، فإذا فرغت خررت ساجداً و تقول في سجودك: (يا من يمسك السموات والأرض أن تزولا

زمین زده سپس به زمین فرمودند: تو را چه می شود پس از آن روی به ما آورده و فرمودند: اگر این زلزله همان زلزله ای بود که حق عزوجل در کتابش از آن یاد کرده جواب من را می داد ولی این، آن زلزله نیست.

حدیث (۶)

و با همین اسناد از محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از علی بن مهزیار نقل کرده که گفت: محضر مبارک حضرت ابو جعفر علیّه السلام مکتوبی فرستاده و در آن از کثرت زلزله در اهواز شکایت کرده و معروض داشتم آیا صلاح می دانید از آن جا به مکان دیگری منتقل شویم؟

حضرت در جواب نوشتند: از آن جا منتقل نشوید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و سپس غسل کرده و لباس های طاهر بپوشید و روز جمعه از منازل بیرون آمده و خدا را بخوانید و دعاء نمایید مسلماً حق تعالی آن را از شما برطرف می کند.

راوی می گوید: ما همین کار را کردیم پس زلزله ها ساکت شدند و نیز امام علیّه السلام فرمودند: هر کس که از شما گناه کار است توبه و انابه نماید و دعای خیر نماید.

حدیث (۷)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابا عبد الله علیّه السلام پرسیدم: زلزله چیست؟ حضرت فرمودند: آیه و نشانه ای است.

عرضه داشتم: سبب آن چیست؟

فرمودند: خداوند تبارک و تعالی برای رشته های زمین فرشته ای را موکل قرار داده و هرگاه بخواهد زمین را بلرزاند به آن فرشته وحی می کند فلان رشته و فلان رشته را حرکت بده، پس آن فرشته، رشته های زمینی را که حق تعالی امر فرموده حرکت می دهد بلافاصله زمین با اهلس به حرکت و لرزه درمی آیند.

راوی می گوید: عرضه داشتم وقتی چنین پیش آمد چکار بکنم؟

حضرت فرمود: نماز کسوف (آیات) بخوان و وقتی از نماز فارغ شدی به سجده برو و در سجودت بگو: یا من یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیمًا غفوراً امسک عنا السوء انک علی کل شی قدیر (ای کسی که آسمانها و زمین را از این که نابود شوند نگه می داری و اگر رو به

ولئن زالتا أن امسكهما من احد من يعده إنه كان حليماً غفوراً^(١)
أمسك عنا السوء إنك على كل شيء قدير.

٨ - و بهذا الإسناد عن محمد بن أحمد قال: حدثنا أبو عبد الله الرازي
عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن روح بن صالح عن هارون بن خارجة
رفعه عن فاطمة عليها السلام قالت: أصابت الناس زلزلة على عهد أبي بكر فزع
الناس إلى أبي بكر وعمر فوجدوهما قد خرجا فزعين إلى علي عليه السلام فتبعهما
الناس إلى أن انتهوا إلى باب علي عليه السلام فخرج إليهم علي عليه السلام غير مكترث لما
هم فيه فمضى واتبعه الناس حتى انتهى إلى تلة، فقع عليها وقعدوا حوله
وهم ينظرون إلى حيطان المدينة ترتج جائية و ذاهبة، فقال لهم علي عليه السلام:
كأنكم قد هلكم ما ترون قالوا: وكيف لا يهلونا ولم نر مثلها قط قالت
فحرك شفتيه، ثم ضرب الأرض بيده، ثم قال: مالك اسكني فسكنت،
فعجبوا من ذلك أكثر من تعجبهم أولاً حيث خرج إليهم، قال لهم: فإنكم قد
عجبتم من صنعتي؟
قالوا: نعم.

قال أنا الرجل الذي قال الله: (إذا زلزلت الأرض زلزالها، وأخرجت
الأرض أثقالها، وقال الإنسان ما لها)^(٢) فأنا الإنسان الذي يقول لها:

زوال نهند گذشته از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند داشت که او بردبار و آمرزنده است بدی و شر را از ما دور بدار محققاً تو بر هر چیزی قادر هستی).

حدیث (۸)

و با همین اسناد از محمد بن احمد از ابو عبد الله رازی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از روح بن صالح، از هارون بن خارجه مرفوعاً از حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر آمده، دیدند آن دو نیز با فزع و جزع محضر علی علیه السلام آمده اند، مردم به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل علی علیه السلام رساندند، علی علیه السلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد درحالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند، اندوهی نداشته و غمگین نبودند، امام علیه السلام از مردم گذشتند و مردم هم به دنبال حضرتش حرکت کردند، حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و وحشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند.

حضرت به آنها فرمودند: گویا از آنچه می بینید به هول و وحشت افتاده اید؟ عرضه داشتند: چگونه هول و وحشت نداشته باشیم و حال آنکه هرگز مثل این صحنه را ندیده ایم.

حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زده و فرمودند: تو را چه می شود آرام باش.

زمین آرام گرفت، مردم بیش از آن وقتی که حضرت از منزل خارج شد و به طرفشان آمد در شگفت شدند، باری امام علیه السلام به آنها فرمودند: از این عمل و حرکت من تعجب کردید؟

گفتند: آری.

حضرت فرمودند: من کسی هستم که خداوند متعال در قرآن راجع به او فرموده: اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا، و اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا و قَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا (هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه درآید و بارهای سنگین اسرار درون خویش همه را از دل خاک بیرون افکند، در آن روز انسان گوید: زمین را چه می شود).

من همان انسانی هستم که به زمین می گوید: تو را چه می شود.

مالك (يومئذ تحدث أخبارها) ^(١) آتاي تحدث.

باب ٣٤٤

العلّة التي من أجلها يغسل الصبيان من الغمر

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد بن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي عن جدّي عن آباه أن أمير المؤمنين عليه السلام قال: اغسلوا صبيانكم من الغمر، فإنّ الشيطان يشمّ الغمر فيفزع الصبي من رقاده و يتأذّى به الكاتبان.

ب

باب ٣٤٥

العلّة التي من أجلها صارت الغيبة أشدّ من الزنا

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدثنا محمد بن أحمد قال حدثنا أبو عبد الله الرازي عن الحسن بن عليّ بن النعمان عن أسباط بن محمد يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وآله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الغيبة أشدّ من الزنا.

فقل: يا رسول الله ولم ذلك؟

قال: صاحب الزنا يتوب فيتوب الله عليه، و صاحب الغيبة يتوب فلا يتوب الله عليه حتّى يكون صاحبه الذي اغتابه يحلّه.

باب سیصد و چهل و پنجم ۷۷۳
یومثلہ تحدث اخبارها (در آن روز زمین مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه می سازد)
منظور از «اخبارها» من هستم که زمین اخبار از من می نماید.

باب سیصد و چهل و چهارم

سز تنظیف و شستن و زدودن چربی از کودکان

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیہ السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم از جدّم از آباء و اجداد گرامش نقل کردند که امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمودند: چربی را از کودکان بکشید زیرا شیطان در خواب به سراغ آنها آمده و چربی را استشمام می کند و کودک به فزع و فریاد می آید و از طرف دیگر دو ملک نویسنده نیز از آن متأذی می گردند.

باب سیصد و چهل و پنجم

سز بدتر بودن غیبت از عمل فحشاء و زنا

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه گفت:

محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابوعبدالله رازی، از حسن بن علی بن نعمان، از اسباط بن محمد مرفوعاً از حضرت نبی اکرم ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

غیبت بدتر از زنا است.

محضر مبارکش عرض شد، یا رسول الله برای چه غیبت از زنا شدیدتر است؟ حضرت فرمود: زیرا صاحب زنا توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد ولی صاحب غیبت توبه می نماید و خداوند توبه اش را نمی پذیرد تا وقتی که شخص غیبت شده او را حلال کند.

باب ٣٤٦

العلّة التي من أجلها قد يكون المؤمن
أحد شيء وأشخ شيء وأنكح شيء والعلّة التي من
أجلها صار أشدّ في دينه من الجبال

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة الربيعي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قيل له: ما بال المؤمن أحد شيء، قال: لأنّ عزّ القرآن في قلبه ومحض الإيمان في صدره وهو لعبد مطيع لله ولرسوله مصدّق.

قيل: فما بال المؤمن قد يكون اشخ شيء؟
قال: لأنّه يكسب الرزق من حلّه ومطلب الحلال عزيز فلا يُحبّ أن يفارقه لشدة ما يعلم من عسر مطلبه وإن هو سخت نفسه لم يضعه إلا في موضعه.

قيل له: فما بال المؤمن قد يكون أنكح شيء؟
قال: لحفظه فرجه عن فروج ما لا يحلّ له، ولكن لا تميل به شهوته هكذا ولا هكذا فإذا ظفر بالحلال اكتفى به واستغنى به عن غيره. قال عليه السلام: إنّ قوّة المؤمن في قلبه ألا ترون أنّه قد تجدونه ضعيف البدن نحيف الجسم وهو يقوم الليل ويصوم النهار وقال: المؤمن أشدّ في دينه من الجبال الراسية، وذلك أنّ الجبل قد ينحت منه، والمؤمن لا يقدر أحد على أن ينحت من دينه شيئاً وذلك لضنّه بدينه وشخّه عليه.

باب سیصد و چهل و ششم

سرّ این که مؤمن گاهی از همه تیزبین تر و بخیل تر و مشتاق تر
به نکاح می باشد و علت این که مؤمن در دینش از کوه بهنخت تر
است.

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن
صدقه ربیع، از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:
محضر مبارک پدرم عرض شد: چرا مؤمن از همه افراد تیزبین تر می باشد؟
حضرت فرمودند: زیرا حدّث و باریک بینی قرآن در قلب او بوده و ایمان خالص
در سینه اش می باشد و او بنده ای است مطیع حق تعالی و تصدیق کننده رسولش.
محضرش عرض شد: چرا مؤمن از همه بخیل تر می باشد؟

فرمودند: زیرا رزق خود را سعی می کند از راه حلال تحصیل کند و بدیهی است
مطلوب حلال نزد طالب عزیز بوده لاجرم دوست ندارد آن را از خود جدا کند چه
آنکه می داند تهیه و تحصیل مطلوبش دشوار و سخت است و اگر نفسش سخاوت
و وجود نشان دهد صرفاً آن مطلوب را در موردش قرار داده و سعی می کند در جایی
که شایسته است صرفش کند.

محضر مبارکش عرض شد: چرا مؤمن گاهی از دیگران به نکاح و دفع غریزه
جنسی مشتاق تر بوده و از همه مبادرتش به آن بیشتر است؟

حضرت فرمودند: زیرا مؤمن می خواهد خود را از نامحرمان برحذر داشته و
نسبت به فروجی که بر او حرام هستند تعدی نکند لذا نمی گذارد شهوتش به هر
طرف میل کند بلکه آن را مهار می نماید ولی وقتی به حلال دست یابد به آن اکتفاء
کرده و با استفاده کامل از آن خود را از غیرش مستغنی و بی نیاز قرار می دهد.
سپس امام علیه السلام فرمودند:

قوّت و نیروی مؤمن در قلبش می باشد، لذا می بینید با این که بسا مؤمن
ضعیف البدن و نحیف الجسم است مع ذلک قائم اللیل و صائم النهار می باشد.
و نیز فرمودند:

مؤمن در دینش از کوههای راسخ استوارتر است و شاهد بر این گفتار آن است که
بسا از کوهها برخی از اجزائشان را جدا می کنند ولی احدی قادر نیست که از دین
مؤمن بکاهد و آن را تجزیه نماید و سرّش آن است که مؤمن نسبت به دینش بخیل
بوده و از آن به کسی نمی دهد.

باب ٣٤٧

العلّة التي من أجلها تقاصرت الشهور

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن حمّاد بن عيسى عن صباح بن سيّابة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الله تعالى خلق الشهور اثني عشر شهراً وهي ثلاثمائة وستون يوماً فحجر منها ستة أيام خلق فيها السموات والأرضين، فمن ثم تقاصرت الشهور.

باب ٣٤٨

العلّة التي من أجلها لم يشرب جعفر بن أبي طالب عليه السلام

خمرأ قطّ ولم يكذب ولم يزن ولم يعبد صنماً

١ - حدثنا أبي عليه السلام قال:

حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن أحمد بن النضر الخزاز عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله إني شكرت لجعفر بن أبي طالب أربع خصال، فدعاها النبي صلى الله عليه وآله فأخبره.

فقال: لولا أنّ الله تبارك وتعالى أخبرك ما أخبرتك، ما شربت خمرأ قطّ، لأنّي علمت أنّي إن شربتها زال عقلي، وما كذبت قطّ؛ لأنّ الكذب ينقص المروّة، وما زئيت قطّ؛ لأنّي خفت إني إذا عملتُ عُمل بي؛

باب سیصد و چهل و هشتم

سر پیدایش نقصان و قصور در ماهها

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از صباح بن سیابه از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند متعال ماهها را دوازده تا آفرید و مجموعاً سیصد و شصت روز می باشند، پس شش روز از آن کسر نمود و در آن آسمانها و زمین را آفرید فلذا در ماهها نقص و قصور پیدا شده است.

باب سیصد و چهل و هشتم

سر این که جعفر بن ابی طالب علیه السلام هرگز شراب نیشامید و

دروغ نگفت و زنا نکرد و عبادت بت ننمود

حدیث (۱)

پدرم علیه السلام فرمود:

سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از احمد بن نصر خزاز از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

خداوند متعال به رسول گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم وحی نمود و فرمود:

من از چهار خصلت جعفر بن ابی طالب تشکر می کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جعفر را خوانده و به او این خبر را دادند.

جعفر محضر مبارکش عرض کرد: اگر خداوند تبارک و تعالی به شما خبر نداده

بود من نیز به شما خبر آن را نمی دادم این چهار خصلت عبارتند از:

الف: هرگز شراب نیشامیدم زیرا می دانستم که اگر آن را بنوشم عقلم زایل

می شود.

ب: ابداً دروغ نگفتم زیرا دروغ مروّت و جوانمردی را کاهش می دهد.

ج: هیچگاه مرتکب زنا نشدم چون بیم داشتم اگر چنین کنم با من نیز همین بشود.

وما عبدت صنماً قط؛ لأنني علمت أنه لا يضر ولا ينفع، قال: فضرب النبي ﷺ على عاتقه وقال: حق لله تعالى أن يجعل لك جناحين تطير بهما مع الملائكة في الجنة.

باب ٣٤٩

العلة التي من أجلها يكره

أن يستشار العبد والسفلة في الأمور

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدثنا محمد بن أحمد عن موسى بن عمر عن محمد بن سنان عن عمار الساباطي قال: قال أبو عبد الله ﷺ: يا عمار إن كنت تحب أن تستتب لك النعمة وتكمل لك المودة وتصلح لك المعيشة فلا تستشر العبد والسفلة في أمرك فإنك إن اتهمتهم خانوك وإن حدثوك كذبتك وإن نكبت خذلوك وإن وعدوك موعداً لم يصدقوك.

٢ - وبهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن ابن محبوب عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله ﷺ قال: سمعته يقول: كان أبي ﷺ يقول: قم بالحق ولا تعرض لما فاتك واعتزل ما لا يعينك وتجنب عدوك واحذر صديقك من الأقوام إلا الأمين والأمين من خشى الله لا تصحب الفاجر، ولا تطلعه على شرك ولا تأتمنه على أمانتك واستشر في أمورك الذين يخشون ربهم.

باب ٣٥٠

العلة التي من أجلها يكره

مشاورة الجبان والبخل والحريص

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن آدم

د: هرگز بت نپرستیدم زیرا می دانم که بت نه نافع بوده و نه مضر.
پیامبر اکرم ﷺ دست بر شانه او زد و فرمود:
حق دارد خدای عزوجل که دو بال به تو داده تا در بهشت با فرشتگانش پرواز کنی.

باب سیصد و چهل و نهم

سرّ مکروه بودن مشاورت در امور با بنده و افراد فرومایه

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سنان از عمار سابطی، وی می گوید: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

ای عمار اگر دوست داری که نعمت برایت کامل شود و مودّت و دوستی برایت تکمیل گردد و معیشتت به صلاح گراید با بنده و اشخاص فرومایه مشورت مکن زیرا اگر آنها را امین خود قرار دهی به تو خیانت نموده و اگر سخن با تو بگویند تکذیب کرده و اگر در رنج و محنت افتی مخذولت می کنند و اگر به تو وعده دهند انجامش نمی دهند

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده و گفته: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

پدرم می فرمودند: قیام به حق کن و متعرض آنچه از تو فوت شد مشو و از کاری که برایت مهم نیست دوری نما و از دشمنیت اجتناب کن و دوستت را از مردم بر حذر دار مگر از اشخاص امین و امین کسی است که از خدا بترسد.
و با فاجر و فاسق مصاحبت مکن و او را بر سرّ خود مطلع نگردان و بر امانت امین ندان و در امور و کارهایت با کسانی که از خدا و مخالفتش هراس دارند مشورت نما.

باب سیصد و پنجاهم

سرّ مکروه بودن مشورت با ترسو و بخیل و حریص

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن آدم، از

عن أبيه بأسناده رفعه قال: قال رسول الله ﷺ: يا علي لا تشاور جبناً فإنه يضيق عليك المخرج، ولا تشاور البخيل فإنه يقصر بك عن غايتك، ولا تشاور حريصاً فإنه يزيّن لك شرّها، وأعلم يا علي أن الجبن والبخل والحرص غريزة واحدة يجمعها سوء الظنّ.

باب ٣٥١

العلّة التي من أجلها يكره إكثار وضع اليد في اللّحية

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن أحمد عن موسى بن عمر عن يحيى بن عمر عن صفوان الجمال قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تكثّر وضع يدك في لحيتك فإنّ ذلك يشين الوجه.

باب ٣٥٢

العلّة التي من أجلها أمر الإنسان أن

ينظر إلى من هو دونه ولا ينظر إلى من هو فوقه

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن هشام بن سالم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لحرمان بن أعين يا حرمان انظر إلى من هو دونك، ولا تنظر إلى من هو فوقك في المقدرة، فإنّ ذلك أقنع لك بما قسم لك وأحرى أن تستوجب الزيادة من ربّك، وأعلم أنّ العمل الدائم القليل على اليقين أفضل عند الله من العمل الكثير على غير يقين،

پدرش به اسنادش مرفوعاً نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند:
ای علی با ترسو مشورت مکن زیرا مورد درآمد و روزی را بر تو تنگ می‌کند و با
بخیل و آزمند به شور منشین به خاطر آنکه تو را از مقصد و هدف باز می‌دارد و
حریص را مشاور خود قرار مده زیرا سوء و زشتی عاقبت کار را از نظرت محو کرده و
آن را مزین می‌نماید.
ای علی بدان که ترس و بخل و حرص یک غریزه و طبیعت بوده که جامع آنها
سوء ظن می‌باشد

باب سیصد و پنجاه و یکم

سر مکروه بودن زیاد دست را داخل ریش نمودن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد، از موسی بن عمر از
یحیی بن عمر، از صفوان جمال نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام
فرمودند:
زیاد دست را داخل ریش خود مکن که این عمل موجب زشتی رو و صورت
می‌گردد.

باب سیصد و پنجاه و دوم

سر این که انسان مأمور است به پایین تر از خود بنگرد نه بالاتر

از خویش

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبد الله بن جعفر حمیری از
محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: از حضرت
ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که به حمران بن اعین فرمودند: ای حمران به کسی بنگر که
پایین تر از تو است نه آنکه از حیث روزی و رزق بالاتر از تو می‌باشد زیرا این سبب
می‌شود که به آنچه به تو داده شده قانع گشته و شایستگی پیدا کنی برای این که
پروردگارت بیش از آن به تو اعطاء کند.

بدان عمل اندکی که از روی یقین باشد به مراتب نزد خدا برتر است از عمل
زیادی که عامل آن را از روی یقین بجا نیاورده باشد.

و أعلم أنه لا ورع أنفع من تجنب محارم الله، والكف عن أذى المسلمين و
إغتيالهم، ولا عيش أهنأ من حسن الخلق، ولا مال أنفع من القنوع باليسير
المجزي ولا جهل أضر من العجب.

باب ٣٥٣

العلّة التي من أجلها صار المؤمن مكفراً

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن
الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي بأسناده يرفعه إلى
أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن المؤمن مكفر و ذلك أن معروفه يصعد إلى الله
تعالى فلا ينتشر في الناس والكافر مشهور، و ذلك أن معروفه للناس ينتشر
في الناس ولا يصعد إلى السماء.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن
السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال
رسول الله ﷺ: يد الله تعالى فوق رؤوس المكفرين ترفرف بالرحمة.

٣ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا أحمد بن محمد قال: حدثنا
محمد بن إسماعيل قال: حدثني الحسين بن موسى عن أبيه عن موسى بن
جعفر عن أبيه عن جدّه عن علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبي طالب
عليهم السلام قال: كان رسول الله ﷺ مكفراً لا يشكر معروفه ولقد كان
معروفه على القرشي والعربي والعجمي و من كان أعظم معروفاً من
رسول الله ﷺ على هذا الخلق؟

و نیز بدان که هیچ ورع و زهدی نافع تر از اجتناب از محرمات الهی و بازداشتن خود از آزار به مسلمین و دوری از پشت سرگویی دیگران نبوده و هیچ زندگانی گوارتر از حسن خلق نیست و مالی نافع تر از قناعت کردن به اندک بضاعتی که کافی بوده و رفع نیاز را نماید نبوده و هیچ جهل و نادانی زیان آورتر از عجب و خودپسندی نمی باشد.

باب سیصد و پنجاه و سوم

سر شناخته نشدن مؤمن بین مردم

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی به اسنادش مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مؤمن پنهان است زیرا محاسن و خوبی های او را نزد حق تعالی می برند در نتیجه بین مردم منتشر نمی گردد و آنها او را نمی شناسند و کافر مشهور و معروف است زیرا اعمال خوبش برای مردم است و بین آنها منتشر می باشد و به آسمان برده نمی شوند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش از آباء گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دست قدرت خدای تعالی بالای سر مؤمنین به رحمت گشوده است.

حدیث (۳)

علی بن حاتم از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل از حسین بن موسی، از پدرش، از حضرت موسی بن جعفر از پدرش، از جدش، از علی بن الحسین، از پدرش، از حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنهان شده بود و از معروف و حسن فعلش تشکر و قدردانی نمی شد در حالی که بر قرشی و عربی و عجمی افعال حسن و کردار پسندیده اش جاری و آشکار بود و چه کسی را می توان یافت که نیکو کردارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاق باشد؟

وكذلك نحن أهل البيت مكفرون لا يشكرونا وخيار المؤمنين مكفرون لا يشكر معروفهم.

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه والحسن بن علي بن فضال عن علي بن النعمان عن يزيد بن خليفة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما على أحدكم لو كان على قلّة جبل حتّى ينتهي إليه أجله، أتريدون تراؤون الناس إنّ من عَمِلَ للناس كان ثوابه على الناس وَمَنْ عَمِلَ لله كان ثوابه على الله إنّ كلّ رياء شرك.

باب ٣٥٤

العلّة التي من أجلها تعجل العقوبة للمؤمن في الدنيا

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد قال: حدثنا علي بن الحكم عن عبد الله بن جندب عن سفيان بن سمط قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا أراد الله تعالى بعبد خيراً فاذنب ذنباً تبعه بنعمة و يذكره الاستغفار، وإذا أراد الله تعالى بعبد شراً فاذنب ذنباً تبعه بنعمة لينسيه الاستغفار، و يتمادى به و هو قول الله تعالى (سنستدرجهم من حيث لا يعلمون) بالنعمة عند المعاصي.

و با این حال از آن جناب تشکر نشد و ما اهل بیت پیامبر نیز پنهان شده ایم و از افعال ما نیز تشکر نمی شود چنانچه نیکان از اهل ایمان هم پنهان بوده و از افعال پسندیده اشان شکر و قدردانی نمی شود.

حدیث (۴)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضال، از علی بن نعمان، از یزید بن خلیفه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: اگر یکی از شما روی قله کوهی باشد خطر و گزندى به او متوجه نمی شود تا این که زمان مرگ او فرا برسد بعد فرمودند: می خواهید مردم شما را ببینند؟ کسی که برای مردم عملی انجام دهد اجرش بر مردم است که به او دهند و کسی که برای خدا کاری را انجام داد البته ثوابش را خدا به او خواهد داد محققاً هر ریایی که در خارج محقق شود شرک محسوب می شود.

باب سیصد و پنجاه و چهارم

سز این که عقوبت مؤمن در دنیا است نه در آخرت

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار از احمد بن محمد بن خالد از علی بن حکم، از عبدالله بن جندب از سفیان بن سمط نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند:

هرگاه خداوند متعال برای بنده ای خیر بخواهد پس در صورتی که آن بنده گناهی مرتکب شد به دنبال آن گرفتار نعمت و عذابی او را نموده تا بدین وسیله متوجه طلب آمرزش و استغفار گردد و زمانی که برای بنده ای بدی را خواسته باشد به دنبال گناهش به او نعمتی می دهد تا استغفار را فراموش کرده و در گناه پیوسته بماند و به همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:

سنستدرجهم من حیث لا یعلمون^(۱) (به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می افکنیم از جایی که نمی دانند)

مقصود این است که هنگام انجام معاصی به ایشان نعمت می دهیم.

باب ٣٥٥

العلّة التي من أجلها أحلّ الله تعالى لحم البقر والغنم

والإبل وغير ذلك من أصناف ما يؤكل

١ - حدثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله: أحلّ الله تعالى البقر والغنم والإبل لكثرتها وإمكان وجودها، وتحليل بقر الوحش وغيرها من أصناف ما يؤكل من الوحش المحلّلة؛ لأنّ غذاءها غير مكروه ولا محرم ولا هي مضرّة بعضها ببعض ولا مضرّة بالانس ولا في خلقها تشويه.

باب ٣٥٦

العلّة التي من أجلها يكره أكل الغدد

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن شمون عن عبد الله بن عبد الرحمن عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا اشترى أحدكم اللحم فليخرج منه الغدد فإنّه يحرك عرق الجذام.

باب ٣٥٧

العلّة التي من أجلها حرّم النخاع والطحال والانشين

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمد بن خالد عن أحمد بن محمد بن محمد البرنطي عن أبان بن عثمان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف صار الطحال حراماً،

باب سیصد و پنجاه و پنجم

سرّ این که حقّ تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر و سایر
حیوانات مأکول را حلال کرده

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از
علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف، از محمد بن سنان نقل کرده که حضرت
ابا الحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائش مکتوبی فرستاده و در آن مرقوم فرمودند:
حقّ تعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال کرد چون این حیوانات زیاد بوده
و وجودشان ممکن است و نیز گاو وحشی و غیرش از انواع حیوانات وحشی
مأکول اللحم را حلال فرمود زیرا غذایی که می خورند نه حرام بوده و نه مکروه و از
طرفی این حیوانات نسبت به هم مضر نبوده چنانچه به انسان ها نیز ضرری وارد
نکرده مضافاً به این که در آفرینش آنها هیچ زشتی و قباحتی دیده نمی شود.

باب سیصد و پنجاه و ششم

سرّ مکروه بودن تناول نمودن غده ها

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد از محمد بن شمون، از
عبدالله بن عبدالرحمن از مسمع بن عبدالملک، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل
کرده که آن حضرت فرمود:
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: *تحریت کاپویر علوم اسلامی*
وقتی یکی از شما گوشت خرید غده های داخل آن را بیرون بیاورد زیرا تناول این
غده ها رگ جذام را تحریک می کند.

باب سیصد و پنجاه و هفتم

سرّ حرام بودن تناول نخاع و طحال و بیضتین

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی، از
احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن زبزی، از ابان بن عثمان نقل کرده که وی
گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: چگونه تناول طحال (سپرز)

و هو من الذبيحة؟

فقال: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام هَبَطَ عَلَيْهِ الْكَبْشُ مِنْ ثِيَرٍ وَ هُوَ جَبَلٌ بِمَكَّةَ لِيَذْبَحَهُ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ: اعْطِنِي نَصِيبِي مِنْ هَذَا الْكَبْشِ.

قال: وَ أَيُّ نَصِيبٍ لَكَ وَ هُوَ قَرْبَانٌ لِرَبِّي وَ فِدَاءٌ لَابْنِي؟
فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنَّ لَهُ فِيهِ نَصِيباً، وَ هُوَ الطَّحَالُ؛ لِأَنَّهُ مَجْمَعُ الدَّمِ وَ حَرَمُ الْخَصِيَّتَانِ؛ لِأَنَّهُمَا مَوْضِعُ لِلنِّكَاحِ وَ مَجْرَى لِلنُّطْفَةِ، فَأَعْطَاهُ إِبْرَاهِيمَ الطَّحَالُ وَالْأَنْثِيَيْنِ وَ هُمَا الْخَصِيَّتَانِ.

قال: فَقُلْتُ فَكَيْفَ حَرَمَ النَّخَاعُ؟

قال: لِأَنَّهُ مَوْضِعُ الْمَاءِ الدَّفَاقِ مِنْ كُلِّ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ هُوَ الْمَخِ الطَّوِيلُ الَّذِي يَكُونُ فِي فَقَارِ الظَّهْرِ.

قال أَبَانُ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَكْرَهُ مِنَ الذَّبِيحَةِ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ: مِنْهَا الطَّحَالُ وَالْأَنْثِيَيْنِ وَ النَّخَاعُ وَ الدَّمُ وَ الْجِلْدُ وَ الْعِظْمُ وَ الْقَرْنُ وَ الظِّلْفُ وَ الْغَدَدُ وَ الْمَذَاكِيرُ، وَ أُطْلِقَ فِي الْمَيْتَةِ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ: الصُّوفُ وَ الشَّعْرُ وَ الرِّيشُ وَ الْبَيْضَةُ وَ النَّابُ وَ الْقَرْنُ وَ الظِّلْفُ وَ الْأَنْفُوحَةُ وَ الْأَهَابُ وَ اللَّبَنُ وَ ذَلِكَ إِذَا كَانَ قَائِماً فِي الضَّرْعِ.

٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْعَامِرِيِّ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا تَأْكُلْ جَرِيّاً وَ لَا مَارَ مَاهِياً وَ لَا طَافِياً، وَ لَا إِرِيَّانَ، وَ لَا طِحَالاً؛ لِأَنَّهُ بَيْتُ الدَّمِ وَ مُضْغَةُ الشَّيْطَانِ.

حرام گشته با این که از ذبیحه محسوب می شود؟

حضرت فرمودند:

قوچی از ثبیر که کوهی است در مکه بر جناب ابراهیم علیه السلام فرود آمد تا آن حضرت ذبحش نماید، ابلیس نزد آن جناب آمد و عرض کرد: نصیب من را از این قوچ بده.

ابراهیم علیه السلام فرمود: تو چه نصیبی در این داری با این که قربانی پروردگارم و فداء برای فرزندم می باشد.

خداوند متعال به حضرتش وحی فرمود: او در این قوچ نصیبی دارد و آن طحال حیوان می باشد زیرا طحال مرکز تجمع خون است و بیضتین نیز حرام است زیرا مکان نکاح و جماع بوده و مجراع نطفه می باشد، باری ابراهیم طحال و بیضتین را به ابلیس دادند.

راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: چرا نخاع حرام شده است؟ حضرت فرمودند: زیرا محل آب جهنده (منی) بوده که در هر مذکر و مؤنثی می باشد نخاع رشته مغزی است طولانی که در مهره های پشت کشیده شده است. ابان می گوید: سپس حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند:

از حیوانی که سر بریده اند تناول ده چیز مکروه است باین شرح: طحال (سپرز) بیضتین، نخاع (مغز حرام) خون، پوست، استخوان، شاخ، سُم غده ها، آلت نرینه.

و ده چیز از میتة و مردار آزاد و غیر ممنوع است باین شرح: پشم، مو، پر، بیضه (تخم) دندان، شاخ، سُم، نافچه، پوست، شیر زمانی که در پستان حیوان باشد و حیوان بمیرد.

حدیث (۲)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصقار، از ابی طالب عبد الله بن صلت، از عثمان بن عیسی عامری از سماعة بن مهران، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

جزی (ماهی باریک و درازی است که پولک ندارد) و مارماهی و طافی (ماهی مرده که روی آب آمده) و اربیان (نوعی از ماهی است) و سپرز را نخور و علت نهی از سپرز آن است که این عضو حیوان جای خون و جویده شده شیطان می باشد.

باب ٣٥٨

العلّة التي من أجلها يكره أكل الكليتين

١ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: حدثنا الحسين بن عليّ بن زكريا، قال: حدثنا محمد بن صدقة، قال: حدثنا موسى بن جعفر عن أبيه عن محمد بن عليّ عليهم السلام قال: كان رسول الله ﷺ لا يأكل الكليتين من غير أن يحرمهما لقربهما من البول.

باب ٣٥٩

العلّة التي من أجلها نهى رسول الله ﷺ يوم خيبر

عن أكل لحوم حُمُر الأهلية وعلّة تحريم البغال

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن الحسين عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن زرارة و محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألت عن أكل الحمر الأهلية؟ فقال: نهى رسول الله ﷺ عن أكلها يوم خيبر وإنما نهى عن أكلها؛ لأنها كانت حمولة للناس، وإنما الحرام ما حرّم الله تعالى في القرآن.

٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: نهى رسول الله ﷺ عن أكل لحوم الحمر وإنما نهى عنها من أجل ظهورها مخافة أن يفتنوها وليست الحمير بحرام، ثم قرأ هذه الآية (قل لا أجد في أوحى إليّ محرّماً على طاعم يطعمه)^(١) إلى آخر الآية.

باب سیصد و پنجاه و هشتم
سز مکروه بودن تناول کلیتین (قلوه‌ها)
حدیث (۱)

علی بن حاتم از حسین بن علی بن زکریا از محمد بن صدقه، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرش، از حضرت محمد بن علی علیهم السلام نقل شده که فرمودند: رسول خدا ﷺ بدون این که حکم به تحریم تناول قلوه‌ها کنند آن را نمی‌خوردند زیرا این دو عضو نزدیک به ادرار می‌باشند.

باب سیصد و پنجاه و نهم
سز این که رسول خدا ﷺ از خوردن گوشت الاغ اهلی
در روز خیبر نهی فرمودند و
علت حرام نمودن گوشت قاطر
حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب وقتی از خوردن گوشت الاغ‌های اهلی سزا شتند؟ فرمودند: رسول خدا ﷺ روز خیبر از خوردن آنها نهی فرمودند و سز نهی از آن این است که این حیوان بارکش مردم است (یعنی حرام نیست ولی مکروه می‌باشد) چه آنکه حرام آن است که خدای متعال در قرآن حرام کرده است.

حدیث (۲)
 محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن غیسی، از حسین بن سعید، از حماد از حریر از محمد بن مسلم، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا ﷺ از تناول گوشت الاغ‌های اهلی نهی فرمودند و نهی آن حضرت به خاطر آن است که از پشت این حیوانات جهت حمل و نقل استفاده می‌شود و ذبح آنها و خوردن گوشتشان بسا آنها را در معرض فانی و نابود شدن قرار می‌دهد و باب این استفاده بسته می‌شود و الا خوردن گوشت آنها حرام نیست سپس حضرت این آیه را قرائت فرمودند:

قل لا اجد فیما اوحي الی محرماً علی طاعم یطعمه.... تا آخر آیه (بگو ای پیامبر در آنچه خدا به من وحی کرده حرامی را بر خورندگان نمی‌یابیم که خوردنش حرام باشد).

- ٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم قال: حدثنا أبو الحسن الليثي قال: حدثني جعفر بن محمد عليه السلام قال: سئل أبي عليه السلام عن لحوم الحمر الأهلية، قال: نهى رسول الله ﷺ عن أكلها؛ لأنها كانت حمولة للناس يومئذ. وإنما الحرام ما حرم الله في القرآن.
- ٤- حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان أن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: كره أكل لحوم البغال والحمر الأهلية؛ لحاجة الناس إلى ظهورها واستعمالها، والخوف من فنائها لقلتها لا لقدر خلقها ولا لقدر غذائها.

باب ٣٦٠

العلة التي من أجلها كره التصفير

- ١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قيل له: كيف كان يعلم قوم لوط إنه قد جاء لوطاً رجال؟ قال: كانت امرأته تخرج فتصفر، فإذا سمعوا التصفير جاؤوا فلذلك كره التصفير.

حدیث (۳)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم نقل کرده که وی گفت:

ابوالحسن لیشی از قول حضرت جعفر بن محمد علیه السلام حدیثی را به این شرح حکایت نمود:

حضرت فرمودند: از پدرم علیه السلام راجع به گوشت الاغ اهلی سؤال شد؟ حضرت فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خوردن این گوشت نهی فرمودند زیرا الاغ اهلی در آن روز بارکش برای مردم بود نه آنکه تناول گوشتش حرام باشد بلکه حرام صرفاً همان است که خداوند متعال در قرآن تحریم فرموده است.

حدیث (۴)

علی بن احمد رحمه الله علیه از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن العباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در مکتوبی که مشتمل بود بر جوابهای مسائل من مرقوم فرمودند: خوردن گوشت قاطر و الاغ اهلی مکروه است زیرا مردم از پشت این دو حیوان استفاده کرده و به منظور حمل و نقل محموله های خود به آن نیاز دارند لذا اگر آنها را ذبح کرده و صرف خوردن کنند خوف این هست که نسل این دو به خاطر کم بودنشان نه زشتی خلقت و یا بدخوراک بودنشان فانی و نابود شود.

باب سیصد و شصتم

سز مکروه بودن سوت زدن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از حسن بن محبوب، از سالم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که محضر مبارکش عرض شد: چگونه و چطور قوم لوط دانستند رجالی نزد حضرت لوط آمده اند؟ حضرت فرمودند: همسر لوط از خانه خارج شد و سوت زد و بانگ نمود و وقتی قوم لوط صدای سوت او را شنیدند به خانه لوط آمدند فلذا سوت زدن از آن تاریخ به بعد مکروه اعلام شد.

باب ٣٦١

العلّة التي من أجلها يكره تكليف المخالفين للحوائج

- ١ - حدّثنا أبي قال: حدّثنا أحمد بن إدريس عن حنان قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لا تسألوهم فتكلّفونا قضاء حوائجهم يوم القيامة.
- ٢ - وبهذا الإسناد قال: قال أبو جعفر عليه السلام: لا تسألوهم الحوائج فتكونوا لهم الوسيلة إلى رسول الله يوم القيامة.

باب ٣٦٢

العلّة التي من أجلها يدعى

الناس باسم أمّاتهم يوم القيامة

- ١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ الله تبارك و تعالى يدعو الناس باسم أمّاتهم يوم القيامة أين فلان بن فلانة سترأ من الله عليهم.

باب ٣٦٣

العلّة التي من أجلها لا يدخل ولد الزنا الجنّة

- ١ - حدّثنا أحمد بن محمد رحمه الله عن أبيه عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن اسحاق عن محمد بن عليّ الكوفي عن محمد بن الفضل عن سعد بن عمر الجلاب قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام:

باب سیصد و شصت و یکم

سز مکروه بودن خواستن حوائج از مخالفین

حدیث (۱)

پدرم از احمد بن ادریس، از حنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

از مخالفین حوائج خود را نخواهید و آنها را مکلف به رفع نیازمندیهای خود نکنید زیرا ایشان نیز روز قیامت ما را مکلف می کنند حوائجشان را برطرف نماییم.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از حضرت ابوجعفر علیه السلام منقول است که فرمودند: حوائج و نیازهای خود را از مخالفین نخواهید چه آنکه این وسیله ای می شود برای آنکه در روز قیامت ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه پیدا کنند.

باب سیصد و شصت و دوم

سز این که روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خوانند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابی ولاد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: خداوند تبارک و تعالی روز قیامت مردم را به اسم مادرهایشان می خواند و نداء می رسد:

کجا است فلان بن فلانه (فلانی پسر فلان زن) و این به خاطر آن است که حق تعالی ایشان را در ستر و پوشش خوانده باشد نه به طور علنی و آشکار.

باب سیصد و شصت و سوم

سز این که فرزندان زنا داخل بهشت نمی شود

حدیث (۱)

احمد بن محمد رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن فضل از سعد بن عمر جلاب نقل کرده که وی گفت:

حضرت ابی عبدالله علیه السلام به من فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً فَلَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وَلَادَتُهُ،
وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ أُمُّهُ عَفِيفَةً.

٢ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ الدِّيلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: يَقُولُ
وَلَدُ الزَّانَا: يَا رَبِّ مَا ذَنْبِي فَمَا كَانَ لِي فِي أَمْرِي صَنْعٌ؟
قَالَ: فَيَنَادِيهِ مُنَادٌ فَيَقُولُ: أَنْتَ شَرُّ الثَّلَاثَةِ أَذْنَبَ وَالذَّاكُ فَتَبْتَ عَلَيْهِمَا وَ
أَنْتَ رَجَسٌ وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا طَاهِرٌ.

بَاب ٣٦٤

عَلَّةُ تَحْرِيمِ النَّظَرِ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمُحْجُوبَاتِ

١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ
الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ أَنَّ الرِّضَا عليه السلام كَتَبَ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ
مَسَائِلِهِ: حَرَّمَ النَّظَرَ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمُحْجُوبَاتِ بِالْأَزْوَاجِ وَغَيْرِهِنَّ مِنْ
النِّسَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ تَهْيِيجِ الرِّجَالِ وَ مَا يَدْعُو التَّهْيِيجَ إِلَى الْفَسَادِ وَالْدُخُولِ
فِيمَا لَا يَحِلُّ وَلَا يَجْمَلُ، وَكَذَلِكَ مَا أَشْبَهَ الشُّعُورَ إِلَّا الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:
(وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ) ^(١)
أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ الْجَلْبَاتِ وَلَا بِأَسْ بِالنَّظَرِ إِلَى شُعُورِ مِثْلَهُنَّ.

خداوند متعال بهشت را پاک و پاکیزه آفرید لذا داخل آن نمی شود مگر کسی که ولادتش پاک و فرزند حلال باشد، سپس آن حضرت فرمودند:
خوشا به حال کسی که مادرش عقیقه و صالحه باشد.

حدیث (۲)

و با همین اسناد از محمد بن احمد از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش حدیث را مرفوعاً به حضرت صادق علیه السلام رسانده و نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ولدنا به درگاه الهی عرضه می دارد: پروردگارا، گناه من چیست، من راجع به خود کاری نکرده ام؟

منادی نداء می کند: تو بدترین افراد سه گانه هستی پدر و مادرت مرتکب گناه شدند، پس تو بر آنها مهربان شدی و به فعلشان راضی گشتی، تو پلید و ناپاک می باشی و در بهشت داخل نمی شود مگر کسی که پاک باشد.

باب سیصد و شصت و چهارم

سر حرمت نگاه کردن به موهای زنان مستور

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام در جواب سؤالات من مکتوبی مرقوم و بسوی من ارسال داشتند در آن آمده:

نگاه کردن به موهای زنان مستور و بانوان شوهردار و غیر ایشان حرام است زیرا این نگاه مرد را تهییج و تحریک نموده و تهییج شخص را به فساد و چیزی که حلال و پسندیده نیست می کشاند و همچنین است حکم غیر مو که نگاه مرد به آنها حلال نیست مگر در موردی که حق تعالی در قرآن آن را استثناء کرده و فرموده است: والقواعد من النساء اللّاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهنّ جناح و زنان سالخورده که از ولادت و عادت بازنشسته و امید ازدواج ندارند بر آنان باکی نیست که لباسهایشان غیر از چادر را بر زمین بگذارند و اشکالی ندارد که به موهای مثل این زنان نگاه شود.

باب ٣٦٥

العلة التي من أجلها أطلق النظر إلى رؤوس أهل

تهامة والأعراب و أهل السواد من أهل الذمة

١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عباد بن صهيب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا بأس بالنظر إلى رؤوس أهل تهامة والأعراب و أهل السواد من أهل الذمة؛ لأنهم إذا نهين لا ينتهين، وقال: المغلوبة لا بأس بالنظر إلى شعرها و جسدها ما لم يتعمد ذلك.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجارية التي لم تدرك متى ينبغي لها أن تغطي رأسها ممن ليس بينه و بينها محرم؟ و متى يجب عليها أن تقنع رأسها للصلاة؟ قال: لا تغطي رأسها حتى يحرم عليها الصلاة.

باب ٣٦٦

العلة التي من أجلها لا

يجوز قتل الأسير لمن أسره إذا عجز عن المشي

١ - أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد الأصبهاني عن سليمان بن داود المنقري عن عيسى بن يونس عن الأوزاعي عن الزهري عن علي بن الحسين عليه السلام قال: إن أخذت الأسير فعجز عن المشي ولم يكن معك محمل

باب سیصد و شصت و پنجم

سز جواز نظر به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوهنشینان از
اهل ذمه

حدیث (۱)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری، از
احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عباد بن صهیب نقل کرده که وی
گفت: از حضرت ابا عبدالله شنیدم که می فرمودند: اشکالی ندارد که به سرهای اهل
تهامه و اعراب و کوهنشینان از اهل ذمه نگاه نمود زیرا ایشان را اگر نهی کنند اطاعت
نمی کنند و نیز حضرت فرمودند:

اشکالی ندارد که به موها و جسد زنان مغلوبه و زیر دست (شاید مراد کلفت ها و
خدمتکاران باشند) نگاه نمود به شرطی که عمداً نباشد.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن
یحیی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که وی گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
پرسیدم: دختری چه نابالغ چه وقت باید سر خود را از نامحرم بپوشاند و در چه زمانی
لازم است سر خود را در نماز با مقنعه بپوشاند؟
حضرت فرمودند: سرش را لازم نیست بپوشاند تا وقتی که خواندن نماز بر او
حرام می گردد (۱)

باب سیصد و شصت و ششم

سز جایز نبودن کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز است برای
اسیرکننده

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:
سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری از
عیسی بن یونس از اوزاعی از زهری از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، حضرت
فرمودند:
اگر کسی را اسیر کردی و وی از راه رفتن ناتوان و عاجز گردید و محملی نداشته

۱- مقصود از حرام شدن نماز، دیدن خون حیض است که کنایه از بلوغ دختر می باشد.

فأرسله ولا تقتله فإنك لا تدري ما حكم الإمام فيه وقال: الأسير إذا أسلم فقد حقن دمه و صار فيئاً.

باب ٣٦٧

علة طول مدة السلطان وقصر مدته

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عن أبي اسحاق الارجاني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: إن الله تعالى جعل لمن جعل له سلطاناً مدة من ليالي وأيام وسنين وشهور فإن عدلوا في الناس أمر الله تعالى صاحب الفلك أن يبطئ بإدارته فطالت أيامهم ولياليهم وسنونهم وشهورهم وإن هم جاروا في الناس ولم يعدلوا أمر الله تعالى صاحب الفلك فأسرع إدارته وأسرح فناء لياليهم وأيامهم وسنينهم وشهورهم، وقد وفى تبارك وتعالى لهم بعد الليالي والشهور.

باب ٣٦٨

العلة التي من أجلها لا يجوز

للرجل أن يتخذ من النبط ولياً ولا نصيراً

١ - حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن الحسين بن ظريف عن هشام عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يا هشام النبط ليس من العرب ولا من العجم فلا تتخذ منهم ولياً ولا نصيراً فإن لهم أصولاً تدعو إلى غير الوفاء.

باب سیصد و شصت و هشتم ۸۰۱
 کہ اورا در آن ہنشانى رهايش کن و وى را نکش؛ زیرا نمى دانى کہ امام علیہ السلام دربارہ
 او چہ حکمى مى فرمايد.
 و نیز حضرت فرمودند: ہرگاہ اسير اسلام آورد خونش محفوظ مانده و در عداد
 فىء و غنائم محسوب مى گردد.

باب سیصد و شصت و ہفتم سز طولانى و کوتاه شدن سلطنت سلاطین حدیث (۱)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از سعد بن عبداللہ، از احمد بن محمد بن عیسی، از
 عثمان بن عیسی، از ابی اسحاق ارجانى، از حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده کہ آن
 جناب فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی برای کسی کہ بہ او سلطنت و فرمانروایی دادہ مدتی از
 شبہا و ایام و سالہا و ماہہا را منظور و مقدر فرمودہ، حال اگر در بین مردم بہ عدالت
 رفتار کند حق عزوجل بہ صاحب فلک امر مى فرمايد کہ در حرکتش کند سیر کند
 در نتیجہ ایام و شبہا و سنوات و ماہہا طولانى گشتہ و بدین ترتیب سلطنت وى
 طولانى مى شود و اگر در بین مردم ستم و ظلم کند باری تعالی بہ صاحب فلک امر
 مى فرمايد کہ در حرکتش تسريع نمودہ و شبہا و روزہا و سنوات و ماہہا را زود و بہ
 سرعت طى کند و بدین ترتیب سلطنت وى کوتاه مى گردد.

باب سیصد و شصت و ہشتم سز این کہ جایز نیست شخص از طائفہ نبط ولّى و یاور اتخاذ کند

حدیث (۱)

پدرم رحمۃ اللہ علیہ از محمد بن یحیی عطّار از حسین بن ظریف از ہشام از
 حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام نقل کرده کہ آن جناب فرمودند:
 ای ہشام طائفہ نبط نہ از عرب بودہ و نہ از عجم لذا از ایشان ولّى و یاورى اتخاذ
 مکن ایشان اصولی دارند کہ بہ غیر وفاء انسان را دعوت مى کند.

باب ٣٦٩

العلّة التي من أجلها صارت الوصيّة بالثلث

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان البراء بن مغرور الأنصاري بالمدينة و كان رسول الله ﷺ بمكة وإنه حضره الموت فأوصى بثلث ماله فجرت به السنّة.

٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة الربيعي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام أن رجلاً من الأنصار توفي وله صبيّة صغار وله ستّة من الرقيق فأعتقهم عند موته وليس له مال غيرهم فأتى النبي ﷺ فأخبره.

فقال: ما صنعتُم بصاحبكم؟

قالوا: دفناه.

قال: لو علمت ما دفنته مع أهل الإسلام ترك ولده يتكفّفون الناس.

٣ - وبهذا الإسناد قال: قال علي عليه السلام: الحيف في الوصيّة من الكبائر.

٤ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن أبي طالب عبد الله بن الصلت القمي عن يونس بن عبد الرحمن رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: (فمن خاف من موص جَنَفًا أو ائثماً فأصلح بينهم فلا أثم عليه)^(١)

باب سیصد و شصت و نهم

سر این که وصیت به ثلث مال تعلق می گیرد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی از معاویه بن عمار، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

برای من مفرور انصاری در مدینه بود و رسول خدا ﷺ در مکه، موت براء فرارسید وی وصیت نمود که ثلث مالش را برایش به مصرف رسانند از آن تاریخ سنت بر این جاری شد که وصیت را به ثلث تعلق دادند.

حدیث (۲)

پدرم رحمه الله علیه از عبد الله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة الریعی از حضرت جعفر بن محمد، علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که آن جناب فرمودند:

مردی از انصار فوت کرد و دختر بچه ای و شش مملوک داشت، در وقت مرگ ممالیک را آزاد نمود و غیر از آنها مال دیگری نداشت پس از مرگش باز ماندگانش محضر نبی اکرم ﷺ رفته و خبر او را به آن حضرت دادند، حضرت فرمودند: صاحب خود را چه کردید؟

عرض کردند: او را دفن کردیم.

حضرت فرمودند: اگر می دانستم او را در قبرستان مسلمانان دفن نمی کردم، وی فرزندی از خود بجا گذارده و او را محتاج و نیازمند به مردم نموده است.

حدیث (۳)

و با همین اسناد نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: ستم در وصیت از معاصی کبیره می باشد.

حدیث (۴)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابی طالب عبد الله بن صلت قمی از یونس بن عبد الرحمن مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب در ذیل فرموده حق تعالی: فمن خاف من موصی جنفاً او اثمأ فاصلح بینهم فلا اثم علیه (و هر کس چنین پندارد که از وصیت موصی به وارث او جفا و ستمی رفته و به اصلاح آن پردازد بر او گناهی نیست) فرمودند:

مقصود این است که شخص در هنگام وصیت ظلم و ستم کند به این نحو که بیشتر از ثلث مالش را مورد وصیت قرار دهد.

حدیث (۵)

و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل شده که آن جناب فرمودند: کسی که در وصیتش به عدالت رفتار کند مثل این است که مال مورد وصیت را در زمان حیاتش صدقه داده و کسی که به جور و ستم عمل کند خدا را روز قیامت ملاقات کند در حالی که حق تعالی از او اعراض دارد.

حدیث (۶)

و با همین اسناد امام علیه السلام فرمود: حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر خمس مال را وصیت کنم محبوب تر است نزد من تا این که ربع آن را وصیت نمایم. چنانچه اگر به ربع وصیت کنم بهتر است تا به ثلث وصیت نمایم و کسی که ثلث مالش را وصیت کند برای ورثه چیزی از خود بجا نگذاشته است.

باب سیصد و هفتادم

سر این که سهام ورثه بیش از فرائض ششگانه نمی شود

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه فرمود: محمد بن یحیی عطار از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جماعتی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: سهام ارث شش سهم است و زاید بر آن نیست. محضر مبارکش عرض شد: یا بن رسول الله چرا شش سهم قرار داده شده؟ حضرت فرمودند:

زیرا انسان از شش چیز آفریده شده چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ

انسان را از گل خالص آفریدیم، سپس او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه نمودیم، پس از آن علقه را مضغه گردانیدیم، بعد مضغه (گوشت پاره) را استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم.

قال محمد بن عليّ مصنف هذا الكتاب: لذلك عبّلة أخرى وهي أنّ أهل المواريث الذين يرثون أبداً ولا يستطيعون ستّة. الأب ولأم والابن والبنت والزوج والزوجة.

٢ - حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى قال: حدّثنا عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول: إنّ الذي أحصى رمل عالج يعلم أنّ السّهام لا تعول على ستّة لو يبصرون وجهها لم تجز ستّة.

٣ - حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدّثنا أيوب بن نوح عن محمد بن أبي عمير عن يوسف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان ابن عباس يقول: إنّ الذي يحصى رمل عالج ليعلم أنّ السّهام لا تعول من ستّة.

٤ - حدّثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار عليه السلام قال: حدّثنا عليّ بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان عن محمد بن يحيى عن عليّ بن عبيد الله عن يعقوب بن إبراهيم بن سعد عن أبيه قال: حدّثني أبي عن محمد بن اسحاق قال: حدّثني الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، قال: جلست إلى ابن عباس فعرض عليّ ذكر فرائض المواريث، فقال: ابن عباس سبحانه الله العظيم أترون الذي أحصى رمل عالج عدداً جعل في مال نصفاً ونصفاً وثلثاً فهذان النصفان قد ذهباً بالمال فأين موضع الثلث؟

فقال له زفر بن أوس البصري: يا ابن عباس فمّن أوّل من أعال الفرائض؟

مصنّف این کتاب محمد بن علی (ره) می گوید:

برای حکم مذکور علت دیگری هست و آن این است که مستحقّین ارث و اهل آن که همیشه ارث می برند شش نفر می باشند باین شرح: پدر، مادر، پسر، دختر، شوهر، همسر.

حدیث (۲)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر علیّه نقل کرده که آن جناب فرمود:

حضرت امیر المؤمنین علیّه می فرمودند: همانا کسی که به ریگهای بیابان و عدد آنها آگاه است می داند که سهام ارثی بیش از شش تا نیست و اگر آنها (اشاره است به مخالفین) جهت آنرا می دانستند از شش تا تجاوز نمی کردند.

حدیث (۳)

محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمة الله علیه می گوید:

محمد بن الحسن الصفار از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی عمیر، از یوسف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از حضرت ابی عبدالله علیّه نقل کرده که آن جناب فرمودند:

ابن عباس می گفت: محققاً کسی که به عدد سنگریزه ها آگاه می باشد می داند که سهام ارث از فرائض ششگانه افزون نمی شود.

حدیث (۴)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار علیّه از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل ابن شاذان از محمد بن یحیی، از علی بن عبیدالله، از یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از محمد بن اسحاق از زهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، وی می گوید:

نزد ابن عباس نشسته بودم پس ذکر فرائض ارثی به میان آمد، ابن عباس گفت: سبحان الله!! آیا معتقدید آن کسی که عدد سنگریزه ها را می داند در مال موروثه ای نصف بر و نصف بر و ثلث بر قرار می دهد؟!

این طور نیست زیرا آن دو نصف بر تمام مال را می برند و دیگر جایی برای ثلث بر وجود ندارد و مالی برایش باقی نمی ماند.

زفرین اوس بصری در مجلس بود، گفت: ای ابن عباس اولین کسی که در فرائض به عول قایل شد و آن را عملی ساخت چه کسی بود؟!

قال: عمر لما التفت عنده الفرائض و دافع بعضها بعضاً. قال: واللّه ما أدري ايكم قدّم الله و أيكم أخر، و ما أجدر شيئاً هو أوسع من أن أقسم عليكم هذا المال بالحصص، فأدخل على كلّ ذي مال ما دخل عليه من عول الفريضة.

و أيّم الله إن لو قدّم من قدّم الله، و أخر من أخر الله ما عالت فريضة. فقال له زفر بن أوس: أيهما قدّم، و أيهما أخر؟ فقال: كلّ فريضة لم يهبطها الله تعالى عن فريضة إلا إلى فريضة فهذا ما قدّم الله.

و أمّا ما أخر الله فكلّ فريضة زالت عن فرضها لم يكن لها إلا ما يبقى فتلك التي أخر الله.

فأمّا التي قدّم فالزوج له النصف، فإذا دخل عليه ما يزيله عنه رجع إلى الربع لا يزيله عنه شيء.

و الزوجة لها الربع، فإذا زالت عنه صارت إلى الثمن لا يزيلها عنه شيء، و الأمّ لها الثلث، فإذا زالت عنه صارت إلى السدس لا يزيلها عنه شيء، فهذه الفرائض التي قدّم الله تعالى، و أمّا التي أخر الله ففريضة البنات و الأخوات لها النصف، إن كانت واحدة، و إن كانتا اثنتين أو أكثر فالثلثان، فإذا ازالتهن الفرائض لم يكن لهنّ إلا ما بقي فتلك التي أخر الله فإذا اجتمع ما قدّم الله و ما أخر

ابن عباس گفت: عمر؛ چه آنکه وقتی فرائض را نزدش آوردند و سهم برخی را پرداخت گفت: به خدا سوگند نمی دانم کدام یک از فریضه برها را خدا مقدم و کدام را مؤخر نموده و هیچ راهی را بهتر از این نمی بینم که این مال را بین شما ورثه بالحصص تقسیم کنم یعنی به تمام شما نسبت به قسمت و حصه ای که می برید ضرر وارد نمایم، لذا مقدار نقص فرائض از ماترک را بین تمام ورثه توزیع کرد و به جملگی نقص وارد نمود^(۱)

قسم به خداوند یگانه اگر عمر آن کس را که خداوند متعال مقدم نموده بود مقدم می داشت و آن کس را که مؤخر کرده بود تأخیر می انداخت هرگز مبتلاء به عول در فرائض نمی شد.

زفرین اوس عرض کرد: مقدم کیست و مؤخر چه کسی می باشد؟
ابن عباس گفت: هر فریضه ای که خداوند متعال آن را تنزل و کاهش نداده مگر به فریضه دیگر پس صاحب و مستحق آن فریضه مقدم است.
و اما مؤخر: پس هر فریضه ای که وقتی زایل شد صاحبش تنها مستحق باقی مانده بوده بدون این که سهمی دیگر برایش معین شده باشد وی مؤخر است و اما آنان که مقدم هستند عبارتند از:

الف: زوج که برایش نصف ماترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش کند داخل شود به ربع رجوع می کند و از آن دیگر تغییر نمی نماید.

ب: زوجه که برایش ربع ماترک بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی ثمن می گردد که دیگر قابل تغییر و زوال نمی باشد.

ج: مادر که برایش ثلث بوده و وقتی بر آن چیزی که زایلش نماید داخل شود نصیب وی شش می گردد که دیگر چیزی آن را تغییر نداده و زایل نمی کند.

پس آنچه ذکر شد فرائضی بود که خداوند آنها را بر غیرشان مقدم نموده.
و اما آنچه مؤخر است عبارتند از: فریضه دختران و خواهران و فریضه آنها در

صورتی که واحد بوده نصف و در فرض تعدد دو ثلث می باشد و وقتی فریضه آنها از این مقدار زایل گردد برایشان صرفاً آنچه باقی مانده نصیب بوده بدون این که مقدار معین و مشخصی باشد، پس وقتی «ماقدم الله» با «ماأخر الله» اجتماع نمود لازم

بدء بما قدّم الله فأعطى حقه كاملاً، فإن بقي شيء كان لمن آخر، وإن لم يبق شيء فلا شيء له، فقال زفر بن أوس: فما منعك أن تشير بهذا الرأي على عمر، قال: هبته، فقال الزهري: والله لو لا أنه تقدّمه امام عدل كان أمره على الورع فأمضى أمراً فمضى ما اختلف على ابن عباس من أهل العلم اثنان.

٥- قال الفصل: وروى عبد الله بن الوليد العدني صاحب سفيان، قال: حدثني أبو القاسم الكوفي صاحب أبي يوسف قال: حدثنا ليث بن أبي سليم عن أبي عمر العبدي عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه كان يقول: الفرائض من ستة أسهم الثلثان أربعة أسهم والنصف ثلاثة أسهم والثلث سهمان والرّبع سهم ونصف والثلثان ثلاثة أرباع سهم ولا يرث مع الولد إلا الأبوان والزوج والمرأة، ولا ينقص من الربع ولا تزداد المرأة على الربع ولا تنقص من الثمن كُنّ أرباعاً أو دون ذلك فهنّ فيه سواء ولا تزداد الأخوة من الأمّ على الثلث ولا ينقصون من السدس وهم فيه سواء الذكر والأنثى

است فریضه «ماقدم الله» را ابتداء رد کرده و حق او را کاملاً و تماماً پرداخت، پس اگر چیزی باقی ماند همان را به «ماخر الله» می پردازند و اگر چیزی باقی نماند «ماخر الله» نصیبی ندارد.

زفر بن اوس عرضه داشت: چه چیز شما را بازداشت از این که رأی صواب و حکم صحیح را به عمر تذکر داده و او را با اشاره روشن کنی؟
ابن عباس گفت: هبه و بخششی که وی به ورثه نمود و بدین وسیله نقصشان را ترمیم کرد.

زهري می گوید: به خدا سوگند اگر امام عادلانی که امر حکومت و خلافتش بر زهد و ورع می بود را عمر بر خود مقدم می داشت تا امور را بر اساس حکم واقعی و تقوی اجراء کند و امور هم بر طبق فرمانش جاری گردند البته دو نفر از اهل علم را نمی توانستیم بیابیم که بر ابن عباس اعتراض داشته و با او به مخالفت پردازند.

حدیث (۵)

فضل می گوید:

عبدالله بن ولید عذنی دوست و مصاحب سفیان روایت نمود و گفت:
ابوالقاسم کوفی مصاحب و دوست ابویوسف از لیث بن ابی سلیم، از ابی عمر عبدی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب می فرمودند:
فرائض را از شش سهم حساب می کنند بنابراین ثلثان چهار سهم از شش سهم بوده و نصف سه سهم از آن منظور شده و ثلث دو سهم و ربع یک سهم و نیم و ثمن سه چهارم یک سهم از شش سهم می باشد.
با بودن فرزند هیچ کدام از وراثت ارث نبرده مگر پدر و مادر و شوهر و همسر.
مادر از ثلثی که نصیبش می باشد محجوب و ممنوع نمی گردد مگر آنکه فرزند یا برادران میّت از او بجا مانده باشند.

شوهر میّت نه بیش از نصف ارث برده و نه کمتر از ربع چنانچه همسر و زن میّت بیش از ربع و کمتر از ثمن نمی برد اعم از آنکه از میّت چهار زن مانده باشند یا کمتر؛ پس در جایی که از میّت چهار همسر بجا مانده جملگی ربع یا ثمن را بین خود بالسویّه تقسیم می کنند.

خواهران و برادران مادری میّت بیشتر از ثلث ارث نبرده چنانچه از سدس نیز کمتر نمی برند قابل توجه آنکه ثلث یا سدس را باید بین خود به طور مساوی تقسیم کنند و ذکور و اناث آنها با هم بالسویّه می برند و تنها کسی که ایشان را از ثلث منع

ولا يحجبهم عن الثلث إلا الولد والوالد، والدية تقسم على من أحرز الميراث.

قال المفضل: وهذا حديث صحيح على موافقه الكتاب وفيه دليل أنه لا يرث الأخوة والأخوات مع الولد شيئاً ولا يرث الجد مع الولد شيئاً وفيه دليل على أن الأم تحجب الأخوة عن الميراث.

فإن قال قائل: إنما قال: والد ولم يقل: والدين. ولا قال: والدته. قيل له: هذا جائز كما يقال: ولد يدخل فيه الذكر والانثى وقد تسمى الأم والداً إذا جمعتها مع الأب كما تسمى أباً إذا اجتمعت مع الأب، لقول الله تعالى: (ولأبويه لكل واحد منهما السدس)^(١) فأحد الأبوين هي الأم، وقد سماها الله عز وجل أباً حين جمعها مع الأب وكذلك قال: (الوصية للوالدين والأقربين)^(٢) واحد الوالدين هي الأم، وقد سماها الله ولداً كما سماها أباً، وهذا واضح بين، والحمد لله.

باب ٣٧١ من تحقيق كتاب البيهقي

العلة التي من أجلها صار

الميراث للذكر مثل حظ الأنثيين

١ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن إسماعيل عن

می‌کند و آن را به سدس کاهش می‌دهد. فرزند و پدر میت باشند.
در پایان حضرت فرمودند: دیه مقتول را بین کسانی باید توزیع کرد که ارث می‌برند.

فضل می‌گوید: این حدیث صحیح بوده و موافق کتاب الله است و در آن دلیل است بر این که برادران و خواهران با وجود فرزند هیچ ارثی نمی‌برند چنانچه جدّ نیز با فرزند وارث نمی‌باشد و نیز در آن دلیل است بر این که مادر برادران میت را از ارث بردن منع می‌کند.

سؤال و جواب

اگر سائل بگوید:

حضرت فرمودند: حاجب برادران و خواهران مادری از ثلث ولد و والد می‌باشد و نفروند والدین یا والده هست درحالی که حاجب مخصوص والد نبوده بلکه والده نیز مانع از ثلث می‌باشد.

در جواب گفته می‌شود: اطلاق «والد» جایز و صحیح بوده و این تعبیر شامل والده نیز می‌باشد چنانچه وقتی «ولد» می‌گویند از آن ذکور و اناث هر دو را اراده می‌کنند و اساساً گاهی به أم (مادر) والد گفته می‌شود مشروط به این که با «اب» در عبارت جمع گردد چنانچه وقتی «اب» به معنای پدر با «اب» اجتماع کند از آن «أم» اراده می‌شود بدلیل فرموده حق تبارک و تعالی: **وَلَا يُوْهِي لَكُمْ اَنْ تَقُولُوا سَمِعْنَا مِنْكُمْ اَنْ تَقُولُوا نَحْنُ رَاٰهُمْ** (پدر و مادر میت هر کدام یک ششم ماترک را می‌برند) پس احدالابوین یعنی مادر و حق عزوجل در وقتی که او را با «اب» جمع فرموده «اب» نام نهاده چنانچه فرموده: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ اِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ اَنْ تَرِکَ خَيْرَ الْوَصِيَّةِ لِلْوَالدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ** الخ (دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف. الخ)

و احدالوالدین مادر است و خداوند متعال او را «والد» نامیده همان طوری که از او به «اب» نیز یاد کرده است و این گفتار واضح و روشن بوده، و حمد و سپس برای حضرت حق تبارک و تعالی است.

باب سیصد و هفتاد و یکم

سرّ این که هر مذکری معادل دو مؤنث ارث می‌برد

حدیث (۱)

علی بن احمد رحمه الله علیه، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از

عليّ بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحّاف عن محمد بن سنان أنّ أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علة إعطاء النساء نصف ما يعطي الرجال من الميراث؛ لأنّ المرأة إذا تزوّج أخذت والرجل يعطي فلذلك وُفّر على الرجال، و علة أخرى في إعطاء الذكر مثلى ما تعطى الانثى؛ لأنّ الانثى في عيال الذكر إن احتاجت و عليه أن يعولها و عليه نفقتها وليس على المرأة أن تعول الرجل، ولا تؤخذ بنفقتها إن احتاج، فوُفّر على الرجل لذلك، و ذلك قول الله تعالى: (الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من أموالهم)^(١).

٢ - أخبرني عليّ بن حاتم قال: أخبرني القاسم بن محمد قال: حدثنا حمدان بن الحسين عن الحسين بن الوليد عن ابن بكير عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: لأيّ علة صار الميراث للذكر مثل حظّ الانثيين؟

قال: لما جعل لها من الصداق.

٣ - و عنه قال: حدثنا محمد بن أحمد الكوفي قال: حدثنا عبد الله بن أحمد النهيكي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم أن ابن أبي العوجاء قال للاحول: ما بال المرأة الضعيفة لها سهم واحد وللرجل القوي الموسر سهمان؟ قال: فذكرت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام فقال: إنّ المرأة ليس عليها عاقلة ولا نفقة ولا جهاد، وعدّ أشياء غير هذا، وهذا على الرجال فلذلك جعل له سهمان

علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحّاف از محمد بن سنان، وی گفت:
حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب مسائلی که از آن جناب سؤال کردم
مکتوبی برایم فرستادند که در آن نوشته شده بود:

سرّ این که به زنان نصف میراث مردان می رسد آن است که زن وقتی ازدواج نمود
مال را از مرد می ستاند (شاید مراد گرفتن مهریه یا نفقه باشد) ولی مرد پس از
ازدواج باید اعطاء کند از این رو حظّ و نصیب او را بیشتر از نصیب زن قرار داده اند.
علّت دیگر برای دو برابر ارث بردن مردان از زنان این است که زن اگر محتاج
باشد در سلک عیال و نان خورهای مرد داخل بوده و بر مرد لازم است او را اداره
کند و نفقه اش را بپردازد ولی بر زن واجب نیست مرد را اداره کرده و در صورت
احتیاج وی نفقه اش را بدهد لذا حظّ مردان را دو برابر نصیب زنان قرار داده اند و به
همین معنا اشاره دارد فرموده حق تعالی:

الرّجال قوَّامون علی النّساء بما فضّل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من
اموالهم

(مردان را بر زنان تسلّط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را
بر برخی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود باید به زن نفقه دهند)

حدیث (۲)

علی بن حاتم از قاسم بن محمد از حمدان بن الحسین از حسین بن ولید، از ابن
بکیر از عبدالله ابن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر
مبارکش عرضه داشتم برای چه میراث مذکور دو مقابل میراث زن قرار داده شده؟
حضرت فرمودند: زیرا در مقابل آن خداوند برای زنان مهریه قرار داده است.

حدیث (۳)

علی بن حاتم، از محمد بن احمد کوفی، از عبدالله بن احمد نهیکی، از ابن
ابی عمیر، از هشام بن سالم نقل کرده که ابن ابی العوجاء به احوال گفت:
چرا با این که زن ضعیف است نصیب ارثی او یک سهم بوده و مرد که قوی و
نیرومند و توانا است دو سهم برایش منظور کرده اند؟

احوال گفت: این معنا را محضر مبارک امام صادق علیه السلام من نیز عرضه داشتم
حضرت در جواب فرمودند:

بر زن عاقله و نفقه و جهاد نیست و به دنبال اینها اشیاء دیگری را نیز شمرّدند
بعد فرمودند: ولی این امور و امثال اینها بر مرد می باشد از این رو برای وی دو سهم و

ولها سهم.

٤ - حدثنا علي بن أحمد بن محمد رحمهم الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن علي بن سالم عن أبيه قال: سألت أبا عبد الله رحمهم الله فقلت له: كيف صار الميراث للذكر مثل حظ الأنثيين؟

فقال: لأنَّ الحَبَّاتِ الَّتِي أَكَلَهَا آدَمُ وَحَوَاءُ فِي الْجَنَّةِ كَانَتْ ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ، أَكَلَ آدَمُ مِنْهَا اثْنَتَيْ عَشْرَ حَبَّةً، وَأَكَلَتْ حَوَاءُ سِتًّا فَلِذَلِكَ صَارَ الْمِيرَاثُ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

٥ - حدثنا أبو الحسن محمد بن عمر بن علي بن عبد الله البصري قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن خالد بن جبلة الواعظ قال: حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدثنا أبي قال: حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليهم السلام أنه سأل رجل من أهل الشام عن مسائل فكان فيما سألته أن قال له: لم صار الميراث للذكر مثل حظ الأنثيين؟

قال: من قبل السنبلة كان عليها ثلاث حَبَّاتٍ فبادرت إليها حواء فأكلت منها حَبَّةً واطعمت آدم حَبَّتَيْنِ، فمن أجل ذلك ورث الذكر مثل حظ أنثيين.

مركز بحوث ودراسات إسلامية

باب ٣٧٢

الْعَلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَا تَرِثُ الْمَرْأَةُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا

مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا وَتَرَكَ مِمَّا سِوَى ذَلِكَ

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن أبان عن ميسر قال: سألت أبا عبد الله رحمهم الله عن النساء ما لهنَّ من الميراث؟

برای زن یک سهم منظور شده است.

حدیث (۴)

علی بن احمد بن محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید از علی بن سالم، از پدرش نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام سؤال کرده و محضرش عرض کردم: چگونه میراث هر مذکری دو برابر میراث مؤنث گردیده است؟ حضرت فرمودند:

به خاطر آنکه حبه‌هایی که آدم و حوا در بهشت از آنها تناول کردند هیچ‌ده حبه بود، آدم علیه السلام دوازده تا و حوا شش تا از آن را خورد لذا میراث مذکر دو برابر مؤنث گردید.

حدیث (۵)

ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن عبد الله بصری از ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن خالد بن جبلة الواعظ از ابوالقاسم عبد الله بن احمد بن عامر طایی از پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرش، از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلام، راوی می‌گوید:

مردی از اهل شام از آن حضرت سؤالاتی کرد در ضمن مسائلی که پرسید عرض کرد:

چرا میراث مذکر دو برابر مؤنث است؟

حضرت فرمود: خوشه گندم سه حبه داده بود حوا یک حبه را خورد و آدم دو حبه را تناول کرد از این رو مذکر دو برابر مؤنث ارث می‌برد.

باب سیصد و هفتاد و دوم

سز ارت نبردن زن از املاک موروثی شوهر و بهره بردن از غیر آن

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از میسر نقل کرده که وی گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم: میراث زن‌ها چیست؟

فقال: لهنّ قيمة الطوب والبناء والخشب والقصب، فأما الأرض والعقار فلا ميراث لهنّ فيهما.

قلت: الثياب لهنّ؟

قال: الثياب نصيبهنّ فيه.

قلت: كيف هذا ولهنّ الثمن والربع مستّى؟

قال: لأنّ المرأة ليس لها نسب ترث به وإنّما هي دخلت عليهم وإنّما صار هذا هكذا لثلاث تزوّج المرأة فيجيء زوجها أو ولدها من قوم آخرين فيزاحمون هؤلاء في عقارهم.

٢ - حدثنا عليّ بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن

محمد بن إسماعيل عن عليّ بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصخّاف عن محمد بن سنان أنّ الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علّة المرأة أنّها لا ترث من العقار شيئاً إلاّ قيمة الطوب والنقض؛ لأنّ العقار لا يمكن تغييره وقلبه والمرأة قد يجوز أن ينقطع ما بينها وبينه من العصمة و يجوز تغييرها وتبديلها وليس الولد والوالد كذلك؛ لأنّه لا يمكن التقصي منها والمرأة يمكن الاستبدال بها فما يجوز أن يجيء و يذهب كان ميراثها فيما يجوز تبديله وتغييره إذا شبهها وكان الثابت المقيم على حاله لمن كان مثله في الثبات والمقام.

حضرت فرمودند: قیمت آجر و ساختمان و چوب و لی‌ها را می‌دهند، اما زمین و املاک میراث آنها نیست.

عرض کردم: از جامه و لباس آیا ارث می‌برند؟
فرمود: در لباس نصیب دارند.

عرض کردم: سرّ این حکم (این‌که زنان از املاک و زمین عیناً و قیمهٔ ارث نمی‌برند و از ساختمان قیمهٔ ارث می‌برند) چیست با این‌که ثمن و بیع برای آنها تعیین شده؟

حضرت فرمودند: جهتش آن است که زن نسبتی با شوهر ندارد که به واسطه آن ارث ببرد بلکه وی بر وارثین میّت به عنوان یکی از وراث داخل گردیده حال اگر از زمین و املاک همچون وراث دیگر بخواهد ارث ببرد پس بعدها شوهر کند و از آن صاحب فرزند شود سپس شوهر و فرزندش که از شوهر دوم هست را در ملک و زمین شوهر اول اسکان دهد و بدین ترتیب بین این قوم و قوم شوهر اول تراحم و تعارض واقع می‌گردد از این رو به منظور پیش نیامدن چنین حادثه و واقعه‌ای در املاک و عقار برایش نصیبی قرار نداده‌اند.

حدیث (۲)

علی بن احمد رحمه الله از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام در جواب سؤالات من مکتوبی را ارسال فرمودند که در آن آمده بود:

سرّ این‌که زن از عقار و املاک غیر از قیمت آجر و ویرانه ساختمان چیز دیگری را ارث نمی‌برد آن است که عقار و املاک قابل تغییر و قلب نمی‌باشند ولی زن و همسر مرد به ملاحظه این‌که ممکن است بین او و شوهرش رشته زوجیت منقطع شود و همسر مرد دیگری شود در معرض تغییر و تبدیل است به خلاف ولد و والد (فرزند و پدر) که هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و روشن است چیزی که می‌آید و می‌رود و در معرض تغییر و تبدیل است تعلق به کسی دارد که او نیز شبیه آن مال بوده و در معرض تغییر و تبدیل می‌باشد لذا اجزاء ساختمان مانند آجر و چوب و نی و تیر و امثال اینها چون قابل تغییر و زوال هستند صلاحیت برای میراث زن بودن را دارند و اما مالی که ثابت و مقیم است و همچنان به حال خود باقی می‌ماند نظیر عقار و زمین از آن کسی است که در ثبات و بقاء مثل آن می‌باشد همچون ولد و والد.

باب ٣٧٣

العلّة التي من أجلها سُمّيت قم

١ - حدّثنا عليّ بن عبد الله الوراق عليه السلام قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى والفضل بن عامر الأشعري قالا: حدّثنا سليمان بن مقبل قال: حدّثنا محمد بن زياد الأزدي قال: حدّثنا عيسى بن عبد الله الأشعري عن الصادق جعفر بن محمد قال: حدّثني أبي عن جدّي عن أبيه عليهم السّلام قال: قال رسول الله ﷺ: لما أُسري بي إلى السّماء حمّلتني جبرئيل على كتفه الأيمن فنظرت إلى بقعة بأرض الجبل حمراء أحسن لوناً من الزعفران وأطيب ريحاً من المسك فإذا فيها شيخ على رأسه بُرّنس، فقلت لجبرئيل: ما هذه البقعة الحمراء التي هي أحسن لوناً من الزعفران وأطيب ريحاً من المسك؟

قال: بقعة شيعتك و شيعة وصيّك عليّ، فقلت: من الشيخ صاحب البرنس؟

قال: إبليس. قلت: فما يريد منهم؟

قال: يريد أن يصدّهم عن ولاية أمير المؤمنين عليه السلام و يدعوهم إلى الفسق والفجور.

فقلت: يا جبرئيل أهوي بنا إليهم، فأهوى بنا إليهم أسرع من البرق الخاطف والبصر اللامع، فقلت: قم يا ملعون فشارك أعداءهم في أموالهم وأولادهم ونسائهم، فإنّ شيعتي و شيعة عليّ ليس لك عليهم سلطان، فسُمّيت قم.

باب ٣٧٤

العلّة التي من أجلها صار بعض الأشجار يثمر

و بعضها لا يثمر و بعضها له شوك

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد الأصبهاني عن

باب سیصد و هفتاد و سوم

سز نامیده شدن «قم» به «قم»

حدیث (۱)

علی بن عبدالله و زاق علیه السلام از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و فضل بن عامر اشعری از سلیمان بن مقبل از محمد بن زیاد از دی، از عیسی بن عبدالله اشعری، از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام، آن جناب فرمودند: پدرم، از جدّم، از پدرش علیهم السلام نقل کردند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می کرد پس چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطرتر بود افتاد، در آن بقعه شیخی و پیرمردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطرتر است چیست؟ جبرئیل عرضه داشت: اینجا مکان شیعیان شما و پیروان وصی شما علی علیه السلام است.

به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیرمردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟ جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است.

به او گفتم: او از این شیعیان چه می خواهد؟

جبرئیل عرضه داشت: می خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام بازدارد و آنها را به فسق و فجور دعوت می کند. به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریعتر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دوستی نیست و سلطه ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت.

باب سیصد و هفتاد و چهارم

سز این که برخی از درختان میوه دار و بعضی بدون میوه و

پاره ای تیغ دارند

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از

سليمان بن داود المنقري عن سفيان بن عيينة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لم يخلق الله عز وجل شجرة إلا ولها ثمرة تؤكل، فلما قال الناس اتخذ الله ولداً أذهب نصف ثمرها، فما اتخذوا مع الله إلهاً شاك الشجر.

٢ - حدثنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن عيسى بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن أسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان قال: حدثنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثني عيسى بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علي بن أبي طالب عن آبائه عن عمر بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله سئل كيف صارت الأشجار مع أحمال وبعضها بغير أحمال؟

فقال: كلما سبَّح آدم تسبيحةً صارت له في الدنيا شجرةً مع حمل، وكلما سبَّحت حواء تسبيحةً صارت في الدنيا شجرةً بغير حمل.

باب ٣٧٥

علة صفرة لون المِشمش

وحلاوة بعض نواها دون بعض

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني قال: حدثنا محمد بن أسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطان قال: حدثني أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثني عيسى بن جعفر العلوي العمري عن آبائه عن عمر بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أن نبياً من أنبياء الله بعثه الله تعالى إلى قومه فبقى فيهم أربعين سنة فلم يؤمنوا به فكان لهم عيد في كنيسة

باب سیصد و هفتاد و پنجم ۸۲۳

سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حق عزوجل درختی را نیافرید مگر آنکه دارای میوه خوراکی بود، پس از آنکه مردم برای خدا فرزند اتخاذ کردند حق تعالی نیمی از درختان را بی میوه نمود و بعد از آنکه برای خدا، اله و شریکی قرار دادند، پاره‌ای از درختان را تیغ دار گردانید.

حدیث (۲)

ابوالحسن احمد بن محمد بن عیسی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌فرماید:

ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: چگونه برخی از درختان باردار و بعضی بدون بار می‌باشند؟

حضرت فرمودند: هرگاه جناب آدم علیه السلام تسبیح می‌گفتند در قبال هر تسبیحش یک درخت باردار (میوه‌دار) در دنیا پدید می‌آمد و هر زمانی که حوا تسبیح می‌گفت در ازاء آن یک درخت بدون بار پیدا می‌شد.

باب سیصد و هفتاد و پنجم

سر زرد بودن رنگ زردآلو و شیرین بودن هسته بعضی از آنها

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی از محمد بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

خداوند عزوجل پیامبری از پیامبران را به سوی قومش مبعوث نمود، وی مدت چهل سال در میان قوم خود به ارشاد آنها همت گماشت ولی احدی به او ایمان نیاورد در یکی از سالها که آن مردم در کلیسا و معبدی عیدی گرفته بودند آن پیامبر

فاتبعهم ذلك النبي، فقال لهم: آمنوا بالله قالوا له: إن كنت نبياً فادع لنا الله أن يجيئنا بطعام على لون ثيابنا وكانت ثيابهم صفراء.

فجاء بخشبة يابسة فدعا الله تعالى عليها فاخضرت واينعت و جاءت بالمشمش حملاً فأكلوا فكل من أكل ونوى أن يسلم على يد ذلك النبي خرج ما في جوف النوى من فيه حلواً و من نوى أنه لا يسلم خرج ما في جوف النوى من فيه مرّاً.

باب ٣٧٦

علّة دود الثمار و علّة خلق الشعير و علّة خلق الذرة

والجَزَر واللّفت على صورتها

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلوي الحسيني قال: حدثنا محمد بن أسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد قال: حدثني أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثنا عيسى بن جعفر العلوي العمري عن آبائه عن عمر بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله قال: مرّ أخي عيسى عليه السلام بمدينة وإذا في ثمارها الدود فشكوا إليه ما بهم، فقال: دواء هذا معكم وليس تعلمون، أنتم قوم إذا غرستم الأشجار صببتم التراب ثم صببتم الماء وليس هكذا يجب، بل ينبغي أن تصبوا الماء في أصول الشجر، ثم تصبوا التراب لكي لا يقع فيه الدود فاستأنفوا كما وصف فذهب ذلك عنهم.

٢ - وهذا الاسناد أن علي بن أبي طالب عليه السلام

نیز به متابعت ایشان در آن عید شرکت نمود به آنها گفت: به خدا ایمان آورید. گفتند: تو اگر پیامبر هستی برای ما دعا کن که خدا طعامی هم رنگ لباس ما حاضر کند، لباس آنها زرد رنگ بود.

آن پیامبر چوب خشکی را آورد پس خداوند متعال را خواند و از ذات جلالش خواست آن چوب را سبز کند، چوب سبز شد و میوه آورد و میوه اش زرد آلو بود، آنها جملگی از آن میوه خوردند، هر کس از آن میوه خورد و نیت داشت که مسلمان شود هسته در جوف زرد آلودی که خورده بود شیرین درآمد و آن کس که میوه را خورد و نیت داشت که به دست آن پیامبر مسلمان نشود هسته در جوف زرد آلودی که خورده بود تلخ از کار درآمد.

باب سیصد و هفتاد و ششم

سر پیدا شدن کرم در میوه ها و علت آفرینش جو و سبب خلقت

ذرت و هویج و شلغم به اشکال و صورتی که دارند

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی از محمد بن اسباط از احمد بن محمد بن زیاد، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبدالله، از عیسی بن جعفر علوی عمری، از پدرانش، از عمر بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: برادرم عیسی علیه السلام به شهری عبور کردند که در میوه درختانشان کرم بود، مردم آن دیار شکایت نزد حضرت کرده و از بودن کرم در میوه ها اظهار ناخرسندی نمودند.

حضرت فرمود: دواء این آفت نزد خود شما است و شما از آن بی اطلاع هستید شما وقتی درختان را می کارید ابتداء خاک ریخته و سپس آب می ریزید در حالی که این طور نیست بلکه سزاوار است اول آب پای ریشه درختان ریخته، سپس خاک بریزید تا در میوه ها کرم پیدا نشود.

مردم به دستور جناب عیسی از نو درختان را به شرحی که ایشان دستور داده بودند کاشتند و کرم ها از میوه ها زایل گشت.

حدیث (۲)

و با همین اسناد منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

سئل ممّا خلق الله الشعير؟ فقال: إنّ الله تبارك و تعالى أمر آدم ﷺ أن أزرع ممّا اخترت لنفسك، و جاءه جبرئيل بقبضة من الحنطة، فقبض آدم على قبضة و قبضت حواء على أخرى فقال: آدم لحواء لا تزرعي أنت فلم تقبل أمر آدم، فكلّما زرع آدم جاء حنطة، و كلما زرعت حواء جاء شعيراً.

٣ - و بهذا الإسناد عن عليّ بن أبي طالب ﷺ أن النبي ﷺ سئل: ممّ خلق الله تعالى الجزر؟ فقال: إنّ إبراهيم ﷺ كان له يوماً ضيف ولم يكن عنده ما يمون ضيفه، فقال في نفسه: أقوم إلى سقفي فاستخرج من جذوعه فأبيعهم من النجار فيعمل صنماً، فلم يفعل، و خرج معه أزار إلى موضع وصلى ركعتين فجاء ملك و أخذ من ذلك الرمل والحجارة فقبضه في أزار إبراهيم ﷺ و حمله إلى بيته كهيئة رجل، فقال لأهل إبراهيم: هذا أزار إبراهيم فخذيه، ففتحوا الأزار فإذا الرمل قد صار ذرة، و إذا الحجارة الطوال قد صارت جزراً، و إذا الحجارة المدورة قد صارت لفتاً.

باب ٣٧٧

علة ضفرة الوجوه و زرقة

العيون و تناثر الأسنان و انتفاخ الوجوه

١ - حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى العلويّ الحسينيّ ﷺ قال: حدثنا محمد بن أسباط قال: حدثنا أحمد بن محمد بن زياد القطّان قال: حدثنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن عبد الله قال: حدثني عيسى بن جعفر العلويّ العمريّ ﷺ عن آبائه عن عمر بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب ﷺ بمدينة النبي ﷺ قال:

پرسیدند: خداوند جو را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام امر فرمود که از آنچه برای خود اختیار کرده‌ای زراعت نما، جبرئیل علیه السلام مشتی از گندم برایش آورد، آدم یک قبضه و حوّا نیز قبضه‌ای از آن برداشتند، جناب آدم به حوّا فرمود: تو زراعت مکن حوّا نپذیرفت و امر او را اطاعت نکرد، پس آنچه را که آدم کاشت گندم بار داد و آنچه را حوّا غرس نمود ثمره‌اش جو گردید.

حدیث (۳)

و با همین اسناد از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مروی است که آن حضرت فرمودند: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: خداوند هویج را از چه آفرید؟ پیامبر فرمودند:

روزی برای ابراهیم علیه السلام میهمانی رسید و آن حضرت چیزی نداشت که با آن میهمانش را پذیرایی نماید در دلش گفت: متوجّه سقف اطاق شده و تیری از تیرهای سقف را بیرون بکشم و آن را به نجّار بفروشم تا از آن بت بسازد، ولی این کار را نکرد و صرفاً به حدیث نفس اکتفاء نمود، پس از خانه بیرون رفت و با خود ازار و پارچه‌ای برد، به مکانی رسید و در آن جا دو رکعت نماز گذارد، فرشته‌ای حاضر شد و از سنگریزه‌ها و سنگهای آن موضع مشتی برداشت و در ازار ابراهیم ریخت و سپس در هیئت شخصی آن ازار را حمل کرد و به خانه ابراهیم علیه السلام آورد، دقّ الباب کرد و وقتی اهل بیت آن حضرت آمدند، گفت: این ازار ابراهیم است و بگیرید، آنها وقتی ازار را گشودند سنگریزه‌ها به ذرّت و سنگهای دراز به هویج و سنگهای گرد و مدور به شلغم تبدیل شده بود.

باب سیصد و هفتاد و هفتم

سرّ زرد بودن رُخ‌ها و کبود بودن چشم‌ها و ریزش دندانها و

ورم نمودن صورتها

حدیث (۱)

احمد بن محمد بن عیسی علوی حسینی رحمته الله، از محمد بن اسباط، از احمد بن محمد بن زیاد قطان، از ابوالطیب احمد بن محمد بن عبد الله، از عیسی بن جعفر علوی عمری رحمته الله از پسرانش، از عمر بن علی، از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام در مدینه النبی صلی الله علیه و آله حضرت فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

مرّ أخى عيسى عليه السلام بمدينة و إذا وجوههم صفر و عيونهم زرق فصاحوا إليه
 وشكوا ما بهم من العلل فقال: دوائه معكم أنتم إذا أكلتم اللحم طبختموه غير
 مغسول وليس شيء يخرج من الدنيا إلا بجنابة فغسلوا بعد ذلك لحومهم
 فذهبت أمراضهم. و قال: مرّ أخى بمدينة و إذا أهلها أسنانهم منتثرة و
 وجوههم منتفخة فشكوا إليه، فقال: أنتم إذا نمتم تطبقون أفواهكم فتغلي
 الريح في الصدور تبلغ إلى الفم فلا يكون لها مخرج فتزد إلى أصول الأسنان
 فيفسد الوجه فإذا نمتم فافتحوا شفاكم وصيروه لكم خلقاً، ففعلوا فذهب
 ذلك عنهم.

باب ٣٧٨

العلقة التي من أجلها إذا قطع رأس النخلة لم تنبت

١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن
 الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي يحيى الواسطي عن بعض
 أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تعالى لما خلق آدم من طينة
 فضلت من تلك الطينة فضلة، فخلق منها النخلة، فمن أجل ذلك إذا قطعت
 رأسها لم تنبت وهي تحتاج إلى اللقاح.

برادر عیسی به شهری گذشت که مردمانش رخ‌هایی زرد و چشم‌هایی کبود داشتند، آنها تا جناب عیسی را دیدند با فریادی بلند از آفت و بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: دواء این بیماری با خودتان هست، هرگاه گوشت می‌خورید بدون این‌که آن را بشوید می‌پزید و این کار را نباید بکنید زیرا هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود مگر آنکه به جنابت مبتلا می‌گردد و خوردن گوشت حیوانی که مبتلا به جنابت است موروث این بیماری است آنها پس از آن گوشت را شسته و سپس می‌پختند و می‌خوردند، لذا مرض و بیماری از آنها برطرف شد.

و نیز حضرت فرمودند: برادر عیسی علیه السلام به شهری عبور کردند که مردمانش مبتلا به ریزش دندان و ورم صورت بودند، آنها به جناب عیسی از بیماری خود شکایت کردند.

حضرت فرمودند: علت بیماری شما این است که وقتی می‌خواهید دهان خود را می‌بندید، گاز و باد معده در سینه آمده و به طرف دهان بالا می‌آید و چون منفذ و راهی ندارد برمی‌گردد و به بیخ دندانها برخورد نموده و صورت را فاسد می‌کند لذا موقع خواب دهان را باز کنید، آنها چنین کردند و بدین ترتیب بیماری و مرضشان برطرف شد.

باب سیصد و هفتاد و هشتم

سر این‌که وقتی سر نخل خرما را قطع کنند دیگر نمی‌روید

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابی جعفر واسطی از برخی اصحاب، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

وقتی خداوند متعال آدم علیه السلام را از گل آفرید، از آن گل مقداری زیادی آمد پس نخل خرما را از آن خلق نمود و به خاطر همین است که وقتی سر نخل را قطع کنند دیگر نمی‌روید و محتاج به عمل تلقیح می‌باشد.

باب ٣٧٩

العلّة التي من أجلها ينبت

كل النخل في مستنقع الماء إلا العجوة

١ - أبني رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر عن أبيه عليه السلام أن رسول الله ﷺ قال: كل النخل ينبت في مستنقع الماء إلا العجوة، فإنها نزل بعلمها من الجنة.

باب ٣٨٠

العلّة التي من أجلها صارت

الشمس حارّة تحرق والقمر بخلافها

١ - حدّثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن عيسى بن محمد عن علي بن مهزيار عن علي بن حسان عن ابن أبي نوار عن محمد بن مسلم قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك لأي شيء صارت الشمس أشدّ حرارة من القمر؟ فقال: إنّ الله تبارك وتعالى خلق الشمس من نور النار وصفو الماء طبّقاً من هذا و طبّقاً من هذا حتّى إذا صار سبعة أطباق البسها لباساً من نار فمن ثمّ صار أشدّ حرارة من القمر، و خلق القمر من نور النار وصفو الماء طبّقاً من هذا و طبّقاً من هذا حتّى إذا صارت سبع أطباق البسها لباساً من ماء، فمن ثمّ صار القمر أبرد من الشمس.

باب سیصد و هفتاد و نهم

سز این که هر خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه^(۱)

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر نخل و خرمایی در حوض آب می‌روید مگر عجوه زیرا این درخت از بهشت فرود آمده و سیراب شدنش از بیخ و ریشه بوده بدون این که آن را نهر یا حوض آبی باشد یعنی بیخ و ریشه‌اش در بهشت می‌باشد.

باب سیصد و هشتادم

سز گرم و سوزان بودن خورشید و این که ماه برخلاف آن است

حدیث (۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مهزیار، از علی بن حسان، از ابن ابی‌نوار، از محمد بن مسلم، وی می‌گوید:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم برای چه خورشید گرم‌تر از ماه می‌باشد؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب آفرید با این کیفیت که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفا و درخشندگی آب را منظم نمود تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفاء آب فراهم گردید آنگاه لباسی از آتش بر این طبقات پوشاند و همین معنا سبب گرم‌تر و سوزان‌تر بودن کره آفتاب از ماه گردیده و در مقابل ماه را از نور آتش و صفا و درخشندگی آب با این کیفیت خلق کرد که یک طبقه از نور و یک طبقه از صفاء و درخشندگی آب را منظم کرد تا وقتی که هفت طبقه از نور آتش و صفاء آب فراهم گردید سپس لباسی از آب را بر این طبقات پوشاند از این رو ماه خنک‌تر و سردتر از آفتاب می‌باشد.

۱- مرحوم طریحی در مجمع‌البحرین گوید: عجوه به گفته برخی نوعی از بهترین انواع خرما است، رنگش به سیاهی مایل است و این خرما محصول درختی است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه کاشتند.

باب ٣٨١

العلّة التي من أجلها سُمّيت سُدرة المنتهى

١ - حدّثنا محمد بن موسى عن الحميري عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن حبيب السجستاني قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنّما سُمّيت سُدرة المنتهى؛ لأنّ أعمال أهل الأرض تصعد بها الملائكة الحفظة إلى محلّ السُدرة، قال: والحفظة الكرام البررة دون السُدرة يكتبون ما يرفعه إليهم الملائكة من أعمال العباد في الأرض فينتهي بها إلى محلّ السُدرة.

باب ٣٨٢

العلّة التي من أجلها سُمّيت ريح الشمال

١ - أبي رحمه الله عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد السّيّاري رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: لم سُمّيت ريح الشمال؟ قال: لأنّها تأتي من شمال العرش.

باب ٣٨٣

العلّة التي من أجلها لا يجوز

سب الرياح والجبال والساعات والأَيّام والليالي

١ - أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن يزيد النوفلي عن إسماعيل بن مسلم السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام

باب سیصد و هشتاد و یکم

سر نامیده شدن سدرۃالمنتهی به این نام

حدیث (۱)

محمد بن موسی، از حمیری، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه^(۱) از حبیب سجستانی^(۲) نقل کرده که وی می گوید: حضرت ابو جعفر علیّه السلام فرمودند:

سدرۃالمنتهی را به خاطر این سدرۃالمنتهی گفته اند که اعمال اهل زمین را فرشتگان نگهبان و حافظ به محل سدره می برند. سپس فرمود: فرشتگان حافظ و نگهبان، عبارتند از نیکانی که نزد سدره بوده و آنچه را که فرشتگان دیگر از اعمال بندگان روی زمین را نزد آنها می برند، ایشان نوشته و ضبط می کنند پس اعمال منتهای بالا بردنشان همان محل سدره است که از آن جا دیگر بالاتر برده نمی شوند لذا سدره را سدرۃالمنتهی گفته اند.

باب سیصد و هشتاد و دوم

سر نامیده شدن باد به «شمال»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری حدیث را مرفوعاً از حضرت ابی عبدالله علیّه السلام نقل کرده، وی می گوید: محضر مبارک امام علیّه السلام عرضه داشتم: چرا باد را شمال می گویند؟ حضرت فرمودند: زیرا باد از قسمت شمالی عرش می وزد.

باب سیصد و هشتاد و سوم

سر این که جایز نیست بادها و کوهها و ساعات و روزها و شبها

را دشنام داد

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن مسلم سکونی از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیّه السلام

۱- مرحوم علامه در خلاصه فرموده: وی ثقه است.

۲- مرحوم معقانی در رجال فرموده: وی حسن می باشد

قال: قال رسول الله ﷺ: لا تسبّوا الرياح فإنّها مأبورة، ولا تسبّوا الجبال ولا الساعات ولا الأيام ولا الليالي فتأثموا وترجع عليكم.

باب ٣٨٤

العلّة التي من أجلها سُمّي الطارق طارقاً

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن أحمد بن النضر عن محمد بن مروان عن حريز عن الضحاك بن مزاحم قال: سُئِلَ عليّ رضي الله عنه عن الطارق؟ قال: هو أحسن نجم في السماء، وليس تعرفه الناس. وإنما سُمّي الطارق: لأنّه يطرُق نوره سماءاً سماءاً إلى سبع سموات، ثمّ يطرُق راجعاً حتى يرجع إلى مكانه.

باب ٣٨٥

نوادير العلل

١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن رجل عن أبي عبد الله رضي الله عنه قال: إذا ولد وليّ الله صرخ إبليس صرخة يفرّج لها شياطينه، قال: فقالت له: يا سيّدنا مالك صرخت هذه الصرخة؟

قال: فقال: ولد وليّ الله.

قال: فقالوا: ما عليك من ذلك.

قال: إنّهُ إن عاش حتى يبلغ مبلغ الرجال هدى الله به قوماً كثيراً.

نقل کرده که آن حضرت فرمود:

رسول خدا ﷺ فرمودند: باده‌ها را دشنام ندهید زیرا آنها مأمور هستند و کوه‌ها و ساعات و ایام و شبها را نیز ناسزا نگویند که مرتکب گناه شده و این ناسزا به خودتان برمی‌گردد.

باب سیصد و هشتاد و چهارم

سرِ نامیده شدن طارق به «طارق»

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از احمد بن نصر^(۱)، از محمد بن مروان، از حریر از ضحاک بن مزاحم^(۲) نقل کرده که وی گفت: از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: طارق چیست؟ حضرت فرمودند: بهترین و نیکوترین ستاره در آسمان می‌باشد ولی مردم آنرا نمی‌شناسند.

و طارق را طارق نامیده‌اند زیرا نورش یک‌یک به آسمان‌ها خورده تا هفت آسمان سپس در مراجعت به یک‌یک آنها اصابت نموده تا به مکان خود بازگردد.

باب سیصد و هشتاد و پنجم

نوادر از اسرار

حدیث (۱)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه، از مردی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که ولی خدا به دنیا می‌آید ابلیس فریادی سخت می‌زند که یاران و اعوانش جملگی به فرغ و شیون درمی‌آیند، می‌گویند: ای سرور ما تو را چه شد که چنین فریادی زدی؟

می‌گوید: ولی خدا به دنیا آمد.

می‌گویند: از این جهت باکی بر تو نیست.

ابلیس می‌گوید: اگر زنده بماند تا به سنّ رجال برسد جماعت بسیاری را خدا

۱- احمد بن نصر، ابراهیم بن جعفر، مرحوم علامه در خلاصه فرموده، وی کوفی و ثقه می‌باشد.

۲- مرحوم ممقانی در رجال فرموده: ضحاک بن مزاحم خراسانی امامی است ولی مجهول الحال می‌باشد.

قال: فقالوا له: أولا تأذن لنا فنقتله؟

قال: لا، فيقولون له: ولمَ وأنت تكرهه؟

قال: لأنّ بقاءنا بأولياء الله فإذا لم يكن لله في الأرض ولي قامت القيامة فصرنا إلى النار فما بالنا نتعجل إلى النار.

٢ - حدثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رحمه الله قال: حدثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن يحيى بن عمران الهمداني و محمد بن إسماعيل بن بزيع عن يونس بن عبد الرحمن عن العيص بن القاسم قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: اتقوا الله وانظروا لأنفسكم فإن أحق من نظر لها أنتم لو كان لأحدكم نفسان فقدّم أحديهما و جرب بها استقبل التوبة بالأخرى كان ولكنها نفس واحدة إذا ذهبت فقد ذهبت والله التوبة إن أتاكم منّا آت يدعوكم إلى الرضا منّا فنحن ننشدكم إنّنا لا نرضى إنّه لا يطيعنا اليوم وهو وحده فكيف يطيعنا إذا ارتفعت الرايات والأعلام.

٣ - حدثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن جعفر بن محمد مالك قال: حدثني عباد بن يعقوب عن عمر بن بشر البرّاز قال: قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: ما يستطيع أهل القدر أن يقولوا والله لقد خلق الله آدم للعنّة وأسكنه الجنة ليعصيه فيردّه إلى ما خلقه له.

٤ - أبي رحمه الله قال: حدثنا القاسم بن محمد بن عليّ بن إبراهيم النهاوندي عن صالح بن راهويه عن أبي حسيون مولى الرضا عن الرضا عليه السلام قال: نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله فقال:

به واسطه او هدایت می‌کند گفتند: آیا اذن به ما می‌دهی او را بکشیم؟
ابلیس می‌گوید: خیر.

می‌گویند: تو که از او خوشتر نمی‌آید چرا اذن کشتنش را نمی‌دهی؟
ابلیس می‌گوید: زیرا بقاء ما به واسطه اولیاء خدا است و هرگاه روی زمین ولئی از اولیاء خدا نباشد قیامت پیا می‌شود و بدین ترتیب ما به جهنم می‌رویم پس چه عجله‌ای داریم که به جهنم رویم.

حدیث (۲)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن عمران الهمدانی و محمد اسماعیل بن بزیع، از یونس بن حمن، از عیص بن قاسم نقل کرده که وی گفت:

شنیدم از حضرت اباعبدالله علیه السلام که می‌فرمودند:
از خدا بترسید و مخالفتش را ننمایید و خود را بنگرید زیرا سزاوارترین کسی که باید به آن نظر شود خود شما هستید اگر یکی از شما دو نفس داشته باشد و یکی را مقدم کند و با آن تجربه تحصیل کند لازم است با دیگری به استقبال توبه رود ولی این طور نیست و هر کسی یک نفس بیشتر نداشته و وقتی این نفس زوال پیدا کرد به خدا سوگند دیگر وقت توبه گذشته است، اگر از ما یک نفر به نزد شما آمد و شما را به رضا و خشنودی خدا دعوت نمود سوگند می‌دهیم شما را که راضی نیستیم ما را اطاعت نکنید درحالی که تنها و یک نفر باشیم چه رسد زمانی که عَلم و پرچمها افراشته شود و با اعوان و انصار باشیم.

حدیث (۳)

احمد بن محمد، از پدرش، از جعفر بن محمد مالک، از عباد بن یعقوب، از عمر بن بشر بزاز نقل کرده که گفت: حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمودند:

اهل قَدَر و معتقدین به آن نمی‌توانند بگویند: خدا آدم را برای دنیا آفرید و او را در بهشت اسکان داد تا عصیانش نماید و سپس برگرداندش به آن جا که برایش خلق شده بود.

حدیث (۴)

پدرم رحمه الله علیه از قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی، از صالح بن راهویه از ابی‌حیون غلام حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که وی گفت: حضرت رضا علیه السلام فرمودند: جبرئیل بر نبی اکرم ﷺ نازل شد و عرضه داشت:

يا محمد إن ربك يقرؤك السلام ويقول: إن الأبكار من النساء بمنزلة الثمر على الشجر، فإذا أئنع الثمر فلا دواء له إلا اجتناؤه وإلا أفسدته الشمس و غيرته الريح.

وإن الأبكار إذا أدركن ما يدرك النساء فلا دواء لهن إلا البعول، وإلا لم يؤمن عليهن الفتنة، فصعد رسول الله ﷺ المنبر فخطب الناس ثم أعلمهم ما أمر الله تعالى به فقالوا: مئن يا رسول الله؟ فقال: من الأكفاء.

فقالوا: ومن الأكفاء؟

فقال: المؤمنون بعضهم أكفاء من بعض ثم لم ينزل حتى زوج ضباعة المقداد بن الأسود الكندي ثم قال: أيها الناس إني زوجت ابنة عمي المقداد ليتضع النكاح.

٥- أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن القسامة، فقال: هي حق ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً ولم يكن شيء وإئما القسامة حوط يحاط به الناس.

٦- أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن محمد بن علي عن محمد بن أحمد عن أبان بن عثمان عن إسماعيل الجعفي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن المغيرة يزعم أن الحائض تقضي الصلاة كما تقضي الصوم، فقال: ماله لا وفقه الله؟ إن امرأة عمران قالت:

ای محمد پروردگارت سلامت می‌رساند و می‌فرماید: زنان باکره به منزله میوه بر درخت هستند، پس هرگاه میوه رسید هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آن را بچینند و الا آفتاب فاسدش کرده و باد تغییرش می‌دهد.

و دختران باکره وقتی درک نمودند آنچه را که زنان درک کردند دیگر دارو و چاره‌ای برای آنها نیست مگر آنکه شوهر بکنند و در غیر این صورت از فتنه در امان نیستند.

پس پیامبر ﷺ به منبر شد و برای مردم خطبه خواند سپس فرمان الهی را به آنها اعلام فرمود.

مردم گفتند: یا رسول الله دختران را به چه کسی شوهر دهیم؟
پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: به هم‌کفو و هم‌ترازشان.
عرض کردند: هم‌تراز و کفو آنها کیست؟

حضرت فرمودند: برخی از مؤمنین کفو بعضی دیگر می‌باشند، سپس حضرتش از منبر پایین نیامدند تا این‌که ضباعة المقداد بن الاسود الکندی را به تزویج خود درآوردند، سپس فرمودند: ای مردم، من دختر عموی خود را تزویج کردم تا نکاح و این سنت وضع شده و پایه‌ریزی شود.

حدیث (۵)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمن بن ابی‌نجران، از عبدالله بن سنان، وی می‌گوید: از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام راجع به قسامه پرسیدم؟
حضرت فرمودند: قسامه حق است و اگر نبود برخی از مردم بعضی دیگر را بدون هیچ واهمه‌ای می‌کشتند و هیچ اتفاقی هم به دنبالش پیش نمی‌آمد و اساساً قسامه یک ریسمانی است که به مردم احاطه دارد و آنها را حفظ کرده است.

حدیث (۶)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی‌عبدالله برقی از محمد بن علی، از محمد بن احمد از ابان بن عثمان از اسماعیل جعفی، وی می‌گوید: محضر حضرت ابی‌جعفر علیه السلام عرض کردم مغیره می‌پندارد زن حائض باید نمازهایش را همچون روزه قضاء کند؟
حضرت فرمودند:

او را چه می‌شود، خدا توفیقش ندهد، همسر عمران گفت: پروردگارا نذر

إني نذرت لك ما في بطني محرراً والمحرّر للمسجد لا يخرج منه أبداً، فلما وضعت مريم، قالت: ربّ إني وضعتها انثى وليس الذكر كالثى، فلما وضعتها ادخلتها المسجد، فلما بلغت مبلغ النساء أخرجت من المسجد أني كانت تجد أياماً تقضيها وهي عليها أن تكون الدهر في المسجد.

٧- أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن عن عبد الحميد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من ذكر الله كتبت له عشر حسنات، ومن ذكر رسول الله عليه السلام كتبت له عشر حسنات؛ لأنّ الله تعالى قرن رسوله بنفسه.

٨- أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن علي بن أسباط عن رجل من أصحابنا من أهل خراسان رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال:

علم الله تعالى أنّ الذنب خير للمؤمن من العجب ولولا ذلك ما ابتلاه بذنوب أبداً.

٩- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ القبضة التي قبضها الله تعالى من الطين

کرده‌ام آنچه در شکم من هست را در راه خدمت تو آزاد گردانم یعنی خادم مسجدش نمایم و محرز و خادم برای مسجد را هیچگاه از آن اخراج نمی‌کنند، و وقتی همسر عمران مریم را زایید، به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، فرزندی را که وضع نمودم مؤثث بوده و پسر و دختر در کار خدمت حرم برابر نخواهند بود، باری همسر عمران به نذر خود وفاء کرد و مریم را داخل مسجد نمود و وقتی مریم به سن بلوغ رسید و در حدی قرار گرفت که زنان در آن حد می‌باشند از مسجد اخراج شد (یعنی وقتی مبتلا شد به ایام حیض از مسجد اخراج گردید) حال اگر بنا بود مریم ایام خارج بودن از مسجد را قضاء کند این تکلیف در حق او تکلیف مالایطاق بود زیرا از طرفی طبق نذری که همسر عمران نموده بود می‌باید همیشه در مسجد باشد حال ایام عذر را اگر در همان وقت می‌خواست قضاء کند که امکان‌پذیر نبود و در غیر آن وقت هم برایش امکان نداشت چون به مقتضای نذر حضورش در مسجد لازم بوده و معنا نداشت به عنوان قضاء مافات بخواهد آن را انجام دهد.

حدیث (۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالحمید، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

کسی که ذکر الله تعالی را بگوید ده حسنه برایش منظور می‌کنند و کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کند ده حسنه برایش حساب می‌نمایند زیرا خداوند تعالی رسولش را با خود مقرون قرار داده است.

حدیث (۸)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از علی بن اسباط از مردی از اصحاب که از خراسان است مرفوعاً از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

خداوند متعال می‌داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب و خودپسندی است و اگر این معنا نبود هرگز حق تعالی مؤمنی را به گناه مبتلاء نمی‌ساخت.

حدیث (۹)

پدرم رحمه الله علیه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از محمد حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند آن خاکی که خداوند متعال مشتی از آن را قبض فرمود

الذي خلق منه آدم أرسل إليها جبرئيل أن يقبضها، فقالت الأرض: أعود بالله أن تأخذ مني شيئاً فرجع إلى ربه فقال: يا ربّ تعوذت بك مني، فأرسل إليها إسرافيل، فقالت: مثل ذلك، فأرسل إليها ميكائيل، فقالت: مثل ذلك، فأرسل إليها ملك الموت فتعوذت بالله منه أن يأخذ منها شيئاً، فقال ملك الموت: وأنا أعود بالله أن أرجع إليه حتى أقبض منك قال: وإنما سمي آدم آدم؛ لأنه خلق من أديم الأرض.

١٥ - حدثنا محمد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن محمد بن سليمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحيم القصير قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: أمّا لو قام قائمنا لقد ردّت إليه الحميراء حتى يجلدها الحدّ و حتى ينتقم لأبنة محمد فاطمة عليها السلام منها.

قلت: جعلت فداك ولم يجلدها الحدّ؟

قال: لفريتها على أم إبراهيم، قلت: فكيف أخّره الله للقائم؟

فقال: لأنّ الله تبارك و تعالى بعث محمداً عليه السلام رحمة و بعث القائم عليه السلام

نقمة.

١١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار

عن محمد بن أحمد عن عليّ بن إبراهيم المنقري أو غيره رفعه

قال: قيل للصادق عليه السلام: إنّ من سعادة المرء خفة عارضيه،

باب سیصد و هشتاد و پنجم ۸۴۳
و جناب آدم علیه السلام را از آن آفرید، جبرئیل علیه السلام را نزد آن فرستاد تا قبضش کند، خاک گفت:

پناه به خدا می برم از این که چیزی از من را قبض کنی.
جبرئیل به سوی پروردگارش مراجعت کرد و عرضه داشت: بار خدایا خاک از من به تو پناه برد، خداوند متعال اسرافیل را نزد آن فرستاد، خاک همان گفتار را به اسرافیل ایراد نمود، حق تعالی میکائیل را فرستاد، باز خاک همان کلام را اظهار نمود باری تعالی این بار ملک الموت را فرستاد، خاک از او به خدا پناه برد.
ملک الموت گفت: من نیز به خدا پناه می برم از این که به او مراجعت کنم تا آنکه از تو قبض کنم، سپس امام علیه السلام فرمودند:
آدم را از این جهت آدم نامیده اند که از ادیم و روی زمین آفریده شده.

حدیث (۱۰)

محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش از محمد بن سلیمان، از داود بن نعمان، از عبد الرحیم قصیر نقل کرده که گفت: حضرت ابو جعفر علیه السلام به من فرمودند:
اگر قائم ما قیام کند حمیراء را به دستش می سپارند تا بر او حد جاری کند و انتقام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیه السلام را از او بگیرد.
عرض کردم: فدایت شوم، برای چه بر او حد جاری نماید؟
حضرت فرمودند: برای افتراء و بهتان که به مادر ابراهیم زد (۱).
عرض کردم: چطور حق تعالی حد را تأخیر انداخت و آن را به دست حضرت قائم جاری فرمود؟
حضرت فرمودند: زیرا خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالی که رحمت است مبعوث داشت و قائم علیه السلام را در حالی که نقمت و عذاب است برانگیخت.

حدیث (۱۱)

پدرم رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد، از علی بن ابراهیم منقری یا غیرش مرفوعاً نقل کرده که محضر امام صادق علیه السلام عرض شد: از سعادت مرد است که گونه ها و لحتین او سبک و متحرک باشد کنایه از این که کثیر الذکر باشد:

۱- بهتانی که حمیراء (عائشه) به مادر ابراهیم یعنی ماریه قبطیه همسر پیامبر زد این بود که گفته بود ابراهیم از پیامبر نیست بلکه از فلان مرد قبطی است.

فقال: وما في هذا من السعادة، إنما السعادة خفة ماضيه بالتسييح.

١٢ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن زرعة عن سماعة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا دخلت الغايط فقضيت الحاجة ولم تهرق الماء، ثم توضأت ونسيت أن تستنجي فذكرت بعد ما صليت فعليك الإعادة وإن كنت قد هرقت الماء ونسيت أن تغسل ذكرك حتى صليت فعليك إعادة الوضوء والصلوة وغسل ذكرك؛ لأن البول مثل البراز.

١٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن صالح بن سعيد عن يونس عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أقوام اشتركوا في جارية وأتمنوا بعضهم وجعلوا الجارية عنده فوطئها؟ قال: يجلد الحدّ ويُدْرء عنه من الحدّ بقدر ما له فيها و تقوم الجارية و يغرم ثمنها للشركاء، فإن كانت القيمة في اليوم الذي وطئ أقل مما اشترت فإنه يلزم أكثر الثمنين؛ لأنه قد أفسد على شركائه وإن كانت القيمة في اليوم الذي وطئ أكثر مما اشترت به ألزم الأكثر؛ لاستفسادها.

١٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال: حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن أسلم الجبلي عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن امرأة ذات بعل زنت فحبلت، فلمّا ولدت قتلت ولدها سرّاً، قال: تجلد مائة لقتلها ولدها

حضرت فرمودند: در این برای مرد سعادت نبوده بلکه سبک بودن و تحرّک داشتن دو ماضغ مرد (دو ماضغ عبارت است از دو رگ در دو طرف چانه) به تسبیح علامت سعادت او است.

حدیث (۱۲)

محمّد بن الحسن رحمه الله علیه از محمّد بن الحسن الصّقّار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از زرعه، از سماعه نقل کرده که گفت: حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: هرگاه به بیت التخلیه رفتی و قضاء حاجت نمودی و فراموش کردی مخرج غایط را با آب بشویی سپس وضوء گرفتی و بعد از نماز متذکّر شدی که استنجا نکرده‌ای بر تو واجب است نماز را اعاده کنی و اگر استنجا کرده ولی فراموش کردی که نرینه خود را بشویی و نماز خواندی و بعد از آن متذکّر شدی لازم است وضوء و نماز را اعاده کنی و نرینه خود را آب بکشی چه آنکه بول مانند غایط است و حکم آن را دارد.

حدیث (۱۳)

پدرم رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سعید، از یونس، از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشتیم: جمعی در کنیزی با هم شریک بودند و اعتماد به یکی از شرکاء نموده و کنیز را نزد او گذاردند، وی با کنیز نزدیکی می‌کند حکم او چیست؟

حضرت فرمودند: باید حدّ بخورد منتهی به مقداری که مالک کنیز هست از حدّش اسقاط می‌گردد بعد باید کنیز را قیمت کنند و قیمت او را به شرکاء بدهد، حال اگر قیمت کنیز در روزی که عمل نزدیکی واقع شده کمتر باشد از قیمتی که به آن قبلاً خریده شده بر جانی لازم است قیمت بیشتر را بدهد زیرا کنیز را بر شرکاء فاسد نموده و اگر قیمت آن روز بیشتر باشد از قیمت قبلی که کنیز را با آن ابتیاع نموده‌اند باز او را ملزم می‌کنند که قیمت بیشتر را بدهد به همان دلیلی که گفته شد.

حدیث (۱۴)

محمّد بن علی ماجیلویه از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن الحسین، از محمّد بن اسلم جبلی از عاصم بن حمید، از محمّد بن قیس، از حضرت ابی جعفر علیه السلام وی می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: زنی شوهر دار مرتکب زنا شده و حامله گردیده و وقتی وضع حمل می‌کند پنهانی بچه را می‌کشد حکمش چیست؟ حضرت می‌فرمایند: ابتداء صد تازیانه به او می‌زنند به خاطر قتلی که مرتکب شده

و ترجم لأنها محصنة.

١٥ - أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل مسلم قتل رجلاً مسلماً عمداً ولم يكن للمقتول أولياء من المسلمين إلا ولياً من أهل الذمة من قرابته؟

قال: على الإمام أن يعرض على قرابته من أهل الذمة الاسلام، فمن أسلم منهم رفع القاتل إليه فإن شاء الله قتل وإن شاء عفى وإن شاء أخذ الدية فجعلها في بيت مال المسلمين؛ لأنّ جناية المقتول كانت على الإمام، فكذلك تكون ديته للإمام.

١٦ - أبي رحمه الله عن عبد الله بن جعفر بأسناده يرفعه إلى علي بن يقطين قال: قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: ما بال ما روى فيكم من الملاحم ليس كما روى و ما روي في أعاديكم قد صحّ؟

فقال عليه السلام: إنّ الذي خرج في أعدائنا كان من الحقّ فكان كما قيل و أنتم علّتم بالأمانيّ فخرج إليكم كما خرج.

١٧ - أبي رحمه الله عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبان بن الصلت قال: جاء قوم بخراسان إلى الرضا عليه السلام فقالوا: إنّ قوماً من أهل بيتك يتعاطون أموراً قبيحة فلو نهيتهم عنها؟

فقال: لا أفعل.

ف قيل: ولمّ؟

فقال: لأنّي سمعت أبي يقول: النصيحة خشنة.

و پس از آن او را سنگسار می‌کنند زیرا مرتکب زنا محصنه گردیده.

حدیث (۱۵)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از حسن بن محبوب، از محمد حلبی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می‌گوید: از امام علیه السلام راجع به مرد مسلمانی که عمداً مرد مسلمان دیگری را کشته بود و مقتول از مسلمین ولی نداشته بلکه یکی از اقرباء او که از اهل ذمه است ولی او بوده حال حکم چیست؟

حضرت فرمودند: بر امام است که اسلام را بر اقرباء ذمی او عرضه کند، هر کدام از آنها که اسلام آوردند قاتل را به او بسپارد، وی اگر خواست قاتل را بکشد و در صورتی که بخواهد می‌تواند او را عفو نماید و اگر هم خواست حق دارد دیه از او بگیرد و آنرا در بیت‌المال مسلمین قرار دهد زیرا جنایت وارد بر مقتول بر ضرر امام صورت گرفته لاجرم دیه‌ای که بابت قتل مقتول گرفته می‌شود لازم است به نفع امام علیه السلام در بیت‌المال قرار داده شود

حدیث (۱۶)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر به اسنادش مرفوعاً تا علی بن یقطین، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام عرض کردم: چرا فتنه و شورش‌هایی که درباره شما نقل و روایت شده واقعیت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می‌باشد؟

امام علیه السلام فرمودند: آنچه درباره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حق بوده لاجرم مطابق با واقع می‌باشد و شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می‌باشید لذا وقایع خارجی مطابق تمنی و آرزوهایتان در خارج صورت می‌گیرد.

حدیث (۱۷)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابان بن صلت نقل کرده که وی گفت: جمعی در خراسان نزد حضرت رضا علیه السلام آمده و محضر مبارکش عرضه داشتند: گروهی از اهل بیت شما هستند که مرتکب کارهای زشت و قبیح می‌شوند، چرا ایشان را از آنها نهی نمی‌کنید؟

حضرت فرمودند: این کار را انجام نمی‌دهم.

محضرش عرض شد: برای چه؟

حضرت فرمودند: از پدرم شنیدم که می‌فرمودند: نصیحت دشوار و سخت است.

١٨ - حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن القاسم بن محمد عن علي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل بدأ بالمروة قبل الصفا، قال: يعيد ألا ترى أنه لو بدأ بشماله قبل يمينه في الوضوء أراه أن يعيد الوضوء.

١٩ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن عبد الله بن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام، قال: تقطع اوداء أهلك فيطفي نورك.

٢٠ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله عن علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن ميمون القداح عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: جئت إلى أبي عليه السلام بكتاب أعطانيه إنسان فاخرجته من كمي، فقال لي: يا بني لا تحمل في كحك شيئاً فإن الكم مضياع.

٢١ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار قال: حدثنا محمد بن أحمد عن محمد بن عبد الحميد عن يونس بن يعقوب عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أجيفوا أبوابكم وخمروا أنيتكم وأوكوا أسقيتكم، فإن الشيطان لا يكشف غطاء، ولا يحل وكاء، وأطفؤا سرجكم فإن الفويسقة تضرم البيت على أهله وأحبسوا مواشيكم وأهلكم من حيث تجب الشمس إلى أن تذهب فحمة العشاء.

حدیث (۱۸)

محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصقار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار از حسن بن سعید از قاسم بن محمد، از علی نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدم:

مردی در عمل سعی قبل از صفا به مروه ابتداء نموده حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: باید عملش را اعاده کند، مگر نمی بینی اگر در وضوء قبل از شستن دست راست به دست چپ آغاز کند باید وضویش را اعاده نماید.

حدیث (۱۹)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن مغیره، از سکونی از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

با دوستان پدرت دوستی را قطع مکن زیرا نورت خاموش می شود.

حدیث (۲۰)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از میمون قداح از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: نامه ای را که کسی به من داده بود نزد پدرم علیه السلام بردم، آن را از آستین بیرون آوردم پدرم به من فرمود: فرزندم در آستین خود چیزی را حمل مکن زیرا آستین آن را ضایع و فاسد می کند آن را.

حدیث (۲۱)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الحمید، از یونس بن یعقوب از کسی که یادش نموده، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: دریاها را ببندید و روی ظروف سرپوش گذارید و در مشک آب را با ریمان محکم نمایید زیرا شیطان پوشش را کنار نزده و درب کوزه را باز نمی کند.

و هنگام خواب چراغ را خاموش کنید زیرا موش برای سرقت از لانه اش خارج می شود و خانه را بر اهلش آتش می زند و از وقتی که خورشید غروب می کند تا زمانی که سیاهی و ظلمت شب برطرف می شود چهارپایان و اهل خود را در بیوت حبس و نگاهداری کنید.

٢٢ - حدثنا محمد بن عليّ ماجيلويه رحمه الله عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن الحسن بن محبوب عن عبد الرحمن بن الحجاج عن بكير بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام في رجل سرق فلم يقدر عليه، ثم سرق مرّة أخرى فجاءت البيّنة فشهدوا عليه بالسرقّة الأولى والسرقّة الأخيرة، قال: تقطع يده بالسرقّة الأولى ولا تقطع رجله بالسرقّة الأخيرة.

ف قيل له: كيف تقطع يده بالسرقّة الأولى ولا تقطع رجله بالسرقّة الأخيرة؟

فقال: لأنّ الشهود شهدوا عليه بالسرقّة الأولى والأخيرة جميعاً في مقام واحد ولو أنّ الشهود شهدوا عليه بالسرقّة الأولى، ثم أمسكوا حتى تقطع يده، ثم شهدوا عليه بعد بالسرقّة الأخيرة قطعت رجله اليسرى.

٢٣ - أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد قال: حدثني أبو جعفر أحمد بن أبي عبد الله عن رجل عن عليّ بن أسباط عن عمّه يعقوب رفع الحديث إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ في كلام كثير: لا تؤثّروا منديل اللحم في البيت فإنّه مريض الشيطان ولا تؤثّروا التراب خلف الباب فإنّه مأوى الشياطين، وإذا خلع أحدكم ثيابه فليُسمّ ثلاثاً تلبسها الجنّ فإنّه إن لم يسمّ عليها لبستها الجنّ حتّى يصبح، ولا تتبعوا الصيد فإنّكم على غرّة وإذا بلغ أحدكم باب حجرته فليُسمّ فإنّه يفرّ الشيطان، وإذا دخل أحدكم بيته فليسلم فإنّه ينزله البركة وتؤنسه الملائكة ولا يرتدّ ثلاثة على دابة فإنّ أحدهم ملعون وهو المقدّم ولا تسمّوا الطريق السكّة فإنّه لا سكّة إلّا سكك الجنّة ولا تسمّوا أولادكم الحكّم ولا أبّا الحكّم فإنّ الله هو الحكّم ولا تذكروا الأخرى إلّا بخير فإنّ الله هو الأخرى،

حدیث (۲۲)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی از حسن بن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج از بکیر بن اعین، از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت راجع به مردی که مالی را سرقت کرد و بر او دست نیافتند سپس برای بار دوم سرقت نمود، این بار بیینه و شهود قایم شده و بر علیه او شهادت به سرقت اول و دوم دادند فرمودند: دستش را به واسطه سرقت اولی قطع می کنند ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر نمی برند.

محضر مبارکش عرض شد: چرا به واسطه سرقت اولی دستش را قطع کرده ولی پایش را به واسطه سرقت اخیر قطع نمی کنند؟ فرمودند: زیرا شهود به سرقت اولی و دومی یکجا شهادت داده اند و اگر ابتداء به سرقت اولی شهادت می دادند سپس تأمل می کردند تا دست سارق را قطع کنند و پس از آن به سرقت دومی شهادت می دادند البته پای سارق را نیز قطع می کردند.

حدیث (۲۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد، از ابوجعفر احمد بن ابی عبد الله از مردی از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب حدیث را مرفوعاً از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن سخنانی بسیار فرمودند:

دستمال گوشت را در اطاق مگذارید زیرا جایگاه شیطان است و نیز خاک و زیاله را پشت درب منزل نگذارید بماند؛ زیرا مکان شیطان می باشد و هنگامی که یکی از شما لباسش را درمی آورد باید بسم الله بگوید تا جن آن را نپوشد چه آنکه اگر بسم الله گفته نشد جن آن را می پوشد تا صبح گردد و صید را دنبال و تعقیب نکنید زیرا راه را نیاز موده اید و بسا مفتون می شوید و هر وقت یکی از شما به درب حجره خود رسید بسم الله بگوید؛ زیرا بدین وسیله شیطان می گریزد و هرگاه یکی از شما داخل اطاقش شد سلام کند زیرا این عمل سبب نزول برکت و انس فرشتگان با اومی گردد و هیچ گاه سه نفر ردیف و پشت سر هم روی مرکب نشینند زیرا اولی ملعون بوده و آن کسی است که مقدم و جلو نشسته و راه را سبک ننماید؛ زیرا تنها راههای در بهشت را سبک می خوانند و فرزندان آن را حاکم و اباالحکم ننماید زیرا تنها خداوند است که حاکم می باشد و از «آخری» یاد نکنید مگر به خیر زیرا خدا آخری می باشد

ولا تسموا العنب الكرم فإن المؤمن هو الكرم واتقوا الخروج بعد نومة فإن لله دواباً يبثها يفعلون ما يؤمرون وإذا سمعتم نباح الكلب ونهيق الحمير فتعوذوا بالله من الشيطان الرجيم فإنهم يرون ولا ترون فافعلوا ما تؤمرون ونعم الله الممّزّل للمرأة الصالحة.

٢٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن محمد بن ماجيلويه عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن حماد بن عثمان عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كنت عند زياد بن عبد الله وجماعة من أهل بيتي، فقال:

يا بني علي وفاطمة ما فضلكم على الناس؟

فسكتوا، فقلت: إن من فضلنا على الناس أننا لا نحب أن نكون أحداً سوانا وليس أحد من الناس لا يحب أن يكون منا إلا أشرك، ثم قال: اروا هذا الحديث.

٢٥ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل مسلم قتل وله أب نصراني لمن تكون ديته؟

قال: تؤخذ ديته فتجعل في بيت مال المسلمين؛ لأنها جناية على بيت مال المسلمين.

و انگور را گزم نخوانید زیرا مؤمن کرم می باشد و بعد از یک خواب از مکان خود خارج نشوید زیرا خداوند متعال جنبنده و موجوداتی دارد که منتشر و پراکنده بوده و به آنچه مأمور هستند عمل می کنند و بسا از ناحیه آنها گزندى به شما برسد و هرگاه زوزه سگ و صدای الاغ را شنیدید از شر شیطان رجیم به خدا پناه ببرید؛ زیرا این حیوانات او را می بینند ولى شما نمى بینید لذا به آنچه مأمور هستید عمل کنید و سرگرم شدن زنان صالحه با دوک بافندگی و ریسندگی نیک و خوب می باشد.

حدیث (۲۴)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن محمد بن ماجیلویه، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش از حماد بن عثمان، از عبید بن زراره، از حضرت ابی عبد الله نقل کرده که آن جناب فرمودند:

نزد زیاد بن عبد الله و جمعی از اهل بیت خود بودم، زیاد گفت:

ای فرزندان علی و فاطمه فضیلت و برتری شما بر سایر مردم چیست؟

اهل بیت سکوت کردند، من گفتم:

یکی از برتری های ما بر مردم این است که ما دوست نداریم کسی غیر از خودمان باشیم یعنی مقام و موقعیت غیر خودمان را طالب و آرزومند نیستیم ولى احدی از مردم را سراغ نداریم که دوست نداشته باشد از ما بوده و مقام و منزلت ما را خواستار نباشد مگر آنکه با این خواسته مشرک گردد.

سپس حضرت فرمودند: این حدیث را روایت و نقل کنید.

حدیث (۲۵)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه^(۱)، از سلیمان بن خالد، وی می گوید:

از حضرت ابی عبد الله پرسیدم: مرد مسلمانی کشته شده و پدر نصرانی دارد، دیه مقتول از آن کیست؟

حضرت فرمودند:

دیه اش را اخذ می کنند و سپس در بیت المال مسلمین قرار می دهند؛ زیرا کشتن او جنایتی است بر بیت المال مسلمین.

۱- مالک بن عطیه احمسی، مرحوم میثقی در رجال او را ثقه معرفی کرده است.

٢٦ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد عن ابن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال: وجدنا في كتاب علي عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إذا ظهر الزنا من بعدى كثر موت الفجأة و إذا طفت المكيال أخذهم الله بالسنين والنقص، و إذا منعوا الزكاة منعت الأرض بركاتها من الزرع والثمار والمعادن كلها، و إذا جاروا في الأحكام تعاونوا على الظلم والعدوان، و إذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم و إذا قطعت الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار، و إذا لم يأمرؤا بالمعروف ولم ينهوا عن المنكر ولم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي سلط الله عليهم أشرارهم فتدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم.

٢٧ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن معلي بن محمد عن العباس بن العلا عن مجاهد عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال الذنوب التي تغير النعم البغي والذنوب التي تورث الندم القتل والتي تنزل النقم الظلم والتي تهتك الستور شرب الخمر والتي تحبس الرزق الزنا والتي تعجل الفناء قطيعة الرحم والتي ترد الدعاء و تُظلم الهواء عقوق الوالدين.

٢٨ - أخبرني علي بن حاتم رحمه الله قال: حدثنا إسماعيل بن علي بن قدامة أبو السري قال: حدثنا أحمد بن علي بن ناصح، قال: حدثنا جعفر بن محمد الأرمني قال: حدثنا الحسن بن عبد الوهاب قال: حدثنا علي بن حديد المدائني عن حدثه عن المفضل بن عمر، قال:

حدیث (۲۶)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه از علی بن الحسین سعد آبادی از احمد بن محمد بن خالد از ابن محبوب از مالک بن عطیه، از ابی حمزه، از حضرت ابی جعفر علی (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند:

در کتاب علی (علیه السلام) یافتیم که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: هنگامی که زنا بعد از من آشکار شود مرگ ناگهانی بسیار می گردد و وقتی ترازوها از وزن اجناس کم و ناقص گذاردند حق تعالی نیز سالها را کم و ناقص می نماید و هنگامی که مردم از دادن زکات خودداری کنند زمین از برکاتش یعنی زراعت ها و میوه ها و معادن ممانعت می نماید.

و وقتی در احکام جور و ستم کنند در ظلم و تعدی با هم کمک و یکدیگر را یاری می نمایند و زمانی که نقض عهد کنند خداوند دشمن ایشان را بر آنها مسلط می فرماید و وقتی قطع رحم نمودند اموالشان در دست اشرار قرار می گیرد و هنگامی که امر به معروف نکرده و از منکر و قبیح نهی ننمایند و نیکان از اهل بیت من را تبعیت نکنند حق تعالی اشرار و بدعاهایشان را بر آنها مسلط فرموده به طوری که هر چه خوبان خود را بخوانند آنها جوابشان را نمی دهند.

حدیث (۲۷)

جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله علیه از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد، از عباس بن علا از مجاهد، از پدرش، از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند: از جمله گناهایی که نعمت های الهی را تغییر می دهند بغی و نافرمانی است و از جمله معاصی که مورث ندامت و پشیمانی است کشتن نفس است و از گناهایی که نعمت و گرفتاری به دنبالش می باشد ظلم و ستم بوده و از عصیان هایی که پرده ها را پاره می کند شرب خمر است و گناهی که سبب حبس رزق و دست نیافتن بر آن است زنا بوده و آنچه فناء و مرگ را به انسان نزدیک می نماید قطع رحم می باشد و گناهی که موجب رد شدن دعا و مستجاب نشدنش بوده و هوا را تیره و تار می کند عاق والدین شدن می باشد.

حدیث (۲۸)

علی بن حاتم رحمه الله علیه از اسماعیل بن علی بن قدامه ابوالسری از احمد بن علی بن ناصح از جعفر بن محمد ارمنی از حسن بن عبد الوهاب از علی بن حدید مدائنی از کسی که برایش حدیث گفته از مفضل بن عمر نقل کرده که وی گفت: از

سألت جعفر بن محمد عليه السلام عن الطفل يضحك من غير عجب و يبكي من غير ألم، فقال: يا مفضل ما من طفل إلا و هو يرى الامام ويناجيه فبكاؤه لغيبة الامام عنه، وضحكه إذا أقبل عليه

حتى إذا اطلق لسانه أغلق ذلك الباب عنه و ضرب على قلبه بالنسيان.

٢٩ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن

محمد عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن محمد الواسطي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى إبراهيم عليه السلام أن الأرض قد شكت إلى الحياء من رؤية عورتك فاجعل بينك وبينها حجاباً فجعل شيئاً هو أكثر من الثياب و من دون السراويل فلبسه، فكان إلى ركبته.

٣٠ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله قال: حدثنا علي بن

إبراهيم عن عثمان بن عيسى عن أبي الجارود رفعه فيما يروى إلى علي صلوات الله عليه قال: إن إبراهيم صلى الله عليه مرّ بيانقيا فكان يزلزل بها فبات

بها فأصبح القوم ولم يزلزل بهم، فقالوا: ما هذا وليس حدث، قالوا: نزل هاهنا شيخ و معه غلام له قال: فأتوه، فقالوا له:

حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدم: این که طفل بدون تعجب خندیده و بدون درد و المی می‌گرید سبب چیست؟

حضرت فرمودند: ای مفضل هیچ طفلی نیست مگر آنکه امام خود را دیده و با او مناجات می‌نماید، پس گریه‌اش به خاطر غیبت امام از او است و خنده‌اش زمانی است که امام به او رو می‌کند.

و وقتی زبان طفل باز شد این باب بر رویش بسته شده و دیگر امام را ندیده و در دلش نسبت به آنچه قبلاً برایش اتفاق افتاده نسیان و فراموشی پیدا می‌شود.

حدیث (۲۹)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان از محمد واسطی، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

خداوند متعال به جناب ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که زمین به من شکایت کرد و از دیدن عورت تو شرم و حیاء می‌نماید، بنابراین بین خود و زمین حجاب و ساتری قرار بده، جناب ابراهیم زاید بر سایر ثیاب و البسه‌ای که می‌پوشید لباسی دیگر که کوچک‌تر از شلوار بود به پا نمود، این جامه تا سر زانوهای وی را می‌پوشاند^(۱)

حدیث (۳۰)

محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله علیه، از علی بن ابراهیم، از عثمان بن عیسی، از ابی الجارود مرفوعاً از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السلام عبورش به بانقیا^(۲) افتاد، در این مکان هر شب زلزله می‌آمد آن حضرت شب را در آن‌جا به صبح رساند، اهل آن وادی صبح کردند و اثری از زلزله ندیدند، گفتند دیشب چرا زلزله نیامد یا این که حادثه‌ای اتفاق نیافتاده؟

برخی جواب داده و گفتند: دیشب پیرمردی که با او نوجوان و غلامی بود در اینجا فرود آمد ممکن است به خاطر قدم او باشد.

امام علیه السلام فرمودند: اهالی آن شهر محضر جناب ابراهیم علیه السلام رسیده و به او عرضه داشتند.

۱- مترجم گوید: ترجمه این حدیث بر طبق نسخه‌ای از متن است که لفظ حدیث «اکثر من الثیاب» باشد اما به فرموده مرحوم مجلسی در بحار که ظاهراً «اکبر من الثیاب» است ترجمه چنین می‌شود: جناب ابراهیم جامه‌ای بزرگ‌تر از تنبان (شلوار کوچک) و کوچک‌تر از سربال می‌پوشید.

۲- به کسر نون طبق گفته یاقوت حموی در مراصدالاطلاع ناحیه‌ای از نواحی کوفه است که در کنار فرات می‌باشد.

يا هذا انه كان يززل بنا كل ليلة ولم يززل بنا هذه الليلة فبت عندنا، فبات فلم يززل بهم، فقالوا: اقم عندنا ونحن نجري عليك ما أحببت.

قال: لا، ولكن تبيعوني هذا الظهر، ولا يززل بكم.

فقالوا: فهو لك.

قال: لا آخذه إلا بالشراء.

فقالوا: فخذ بهما شئت فاشتره بسبع نعاج و أربعة أحمره فلذلك سمّي بانقيا؛ لأنّ النعاج بالنبطية نقياً.

قال: فقال له غلامه: يا خليل الرحمن ما تصنع بهذا الظهر ليس فيه زرع

ولا زرع.

فقال له: اسكت فإنّ الله تعالى يحشر من هذا الظهر سبعين ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب يشفع الرجل منهم لكذا وكذا.

٣١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن أبي أيوب قال: حدثنا أبو بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما رأى إبراهيم ملكوت السموات والأرض التفت فرأى رجلاً يزني فدعا عليه فمات، ثم رأى آخر فدعا عليه فمات، حتى رأى ثلاثة فدعا عليهم فماتوا، فأوحى الله تعالى اليه: يا إبراهيم دعوتك مجابة فلا تدع على عبادي فإنّي لو شئت لم اخلقهم إنّني خلقت خلقي على ثلاثة أصناف: عبداً يعبدني لا يشرك بي شيئاً فأثيبه

ای مرد هر شب در این مکان زلزله می آید ولی دیشب که تو اینجا بودی زلزله قطع شد حال امشب نیز نزد ما باش، ابراهیم علیه السلام آن شب را نیز در آنجا بماند و زلزله نیامد، بامداد آنها گفتند: نزد ما باش و آنچه خواهی برایت آماده می کنیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: خیر، ولی این دشت و سرزمین را به من بفروشید که مال من باشد دیگر زلزله را نخواهید دید.

آنها گفتند: این سرزمین مال تو باشد. ابراهیم علیه السلام فرمود: آن را نخواهم گرفت مگر با خریدن. گفتند: از ما بگیر به آنچه خواهی.

ابراهیم علیه السلام: آن سرزمین را به هفت میش ماده و چهار الاغ خرید از این رو آن سرزمین را بانقیا خواندند چه آنکه نعاج یعنی ماده میش را در لغت نبطیه، نقی گویند.

امام علیه السلام فرمودند: غلام ابراهیم به آن حضرت عرض کرد: ای خلیل الرحمن با این دشت لم یزرع که در آن نه کشاورزی شده و نه دامداری چه خواهی کرد؟ حضرت فرمود: ساکت باش خداوند متعال از این دشت هفتاد هزار نفر را محشور نموده که جملگی بدون حساب داخل بهشت می شوند مردی از میان ایشان شفاعت برای جماعت کذا و کذا می نماید.

حدیث (۳۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه از محمد بن الحسن الصقار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام به ملکوت و باطن آسمانها و زمین توجه کرد مردی را دید که زنا می کند، او را نفرین کرد و وی مرد، سپس دیگری را دید که به همان فعل شنیع مشغول است او را نیز نفرین کرد و وی مرد سپس سومی را در همین حال دید و او را نیز نفرین کرد و وی نیز مرد، خداوند متعال به او وحی فرمود:

ای ابراهیم دعاء تو مستجاب است ولی در عین حال بندگان من را نفرین مکن، اگر من می خواستم بندگانم را به نفرین مبتلا کرده و نابودشان بکنم آنها را خلق نمی کردم، بندگانم که آفریده ام به سه گروه تقسیم می شوند: الف: بندگانم که مرا پرستیده و شرک به من اصلاً نمی آورند، ایشان را ثواب و

و عبداً يعبد غيري فلن يفوتني و عبداً يعبد غيري فأخرج من صلبه من يعبدني، ثم التفت فرأى جيفة على ساحل البحر بعضها في الماء، و بعضها في البرّ تجيء سباع البحر فتأكل ما في الماء، ثم ترجع فيشتمل بعضها على بعض فيأكل بعضها بعضاً و تجيء سباع البرّ فتأكل منها فيشتمل بعضها على بعض فيأكل بعضها بعضاً فعند ذلك تعجب إبراهيم ممّا رأى و قال: يا ربّ أرني كيف تحيي الموتى هذه أمم يأكل بعضها بعضاً، قال: أولم تؤمن! قال: بلى ولكن ليطمئنّ قلبي فتحيي حتى أرى هذا كما رأيت الأشياء كلّها.

قال: خذ أربعة من الطير فقطّعهنّ واخلطهنّ كما اختلطت هذه الجيفة في هذه السباع التي أكل بعضها بعضاً، فاخلفهنّ ثم اجعل على كلّ جبل منهنّ جزء، ثم ادعهنّ يأتينك سعيّاً، فلمّا دعاهنّ اجبهنّ وكانت الجبال عشرة قال: وكانت الطيور الديك والحمامة والطاووس والغراب.



مركز تحقیقات کتب و ترویج علوم اسلامی

اجر می‌دهم.

ب: بندگانی که دیگری را می‌پرستند نه من را، ایشان هرگز از من نگذشته و تجاوز نمی‌کنند.

ج: بندگانی که دیگری را می‌پرستند، من از صلب ایشان کسانی را بیافرینم که من را پرستند.

حضرت ابراهیم سپس توجه به جانب دیگر کرد، جیفه و مرداری را دید که در کنار ساحل دریا افتاده قسمتی از آن در آب و قسمت دیگرش در خشکی می‌باشد، درندگان دریایی می‌آیند از قسمتی که در آب هست می‌خورند سپس برمی‌گردند بعد بعضی بر برخی حمله کرده و یکدیگر را پاره‌پاره کرده و از هم می‌خورند و از طرفی درندگان خشکی آمده از قسمتی که در خشکی است می‌خورند و بعد برگشته و بعضی بر برخی حمله نموده و یکدیگر را پاره‌پاره کرده و از هم می‌خورند، ابراهیم علیه السلام از مشاهده این صحنه تعجب کرد و به درگاه الهی عرضه داشت پروردگارا، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی، اینها گروهی هستند که بعضی برخی دیگر را می‌خورند و آنچه خورده شده اجزاء خورندگان می‌گردد، لذا می‌خواهم بدانم این اجزاء سباع که غذای خورندگان شده و اجزاء آنها گردیده چگونه زنده می‌شوند.

خداوند فرمود: آیا ایمان و اعتقاد نداری که من بر احیاء آنها قادر هستم؟ ابراهیم علیه السلام عرض کرد: چرا ولی برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنم آنها را زنده کن تا آن را ببینم همان طوری که تمام اشیاء را می‌بینم. حق تعالی فرمود:

چهار پرنده بگیر، پس آنها را پاره‌پاره کن و بعد پاره‌ها را با هم مخلوط کن همان طوری که این جیفه از اجزاء این سباع که برخی بعضی را خورده‌اند مخلوط گردیده است سپس بر سر هر کوهی یک جزیی از این مخلوط را قرار بده بعد یک، یک پرندگانی را که گرفته‌ای بخوان، آنها به نزدت می‌آیند.

ابراهیم چنین کرد و وقتی آنها را خواند، هر کدام جوابش را دادند. قابل توجه است که کوهها ده تا بودند و پرندگانی را که گرفت و با شرحی که داده شد مخلوط نمود عبارت بودند از: خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ.

٣٢- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن علي بن منصور عن كلثوم بن عبد المؤمن الحراني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أمر الله تعالى إبراهيم عليه السلام أن يحجّ و يحجّ بإسماعيل معه و يسكنه الحرم، قال: فحجّا على جمل أحمر ما معهما إلا جبرئيل، فلما بلغا الحرم، قال له جبرئيل عليه السلام: يا إبراهيم انزلا فاغتسلا قبل أن يدخل الحرم فنزلا واغتسلا و أراهما كيف يتهيأ للإحرام ففعلا ثم أمرهما فأهلا بالحجّ و أمرهما بالتلييات الأربع التي لبي بها المرسلون، ثم سار بهما حتى أتى بهما باب الصفا فنزلا عن البعير وقام جبرئيل بينهما فاستقبل البيت فكبر وكبر، و حمد الله و حمدا، و مجد الله و مجدا، و أثنى عليه و فعل مثل ما فعل و تقدّم جبرئيل و تقدّما يشنون على الله و يمجّدونه حتى انتهى بهما إلى موضع الحجر فاستلم جبرئيل و أمرهما أن يستلما و طاف بهما أسبوعاً، ثم قام بهما في موضع مقام إبراهيم فصلى ركعتين وصلىا، ثم أراهما المناسك و ما يعملانه.

فلما قضيا نسكهما أمر الله تعالى إبراهيم بالانصراف، و أقام إسماعيل وحده ما معه أحد غير أمّه فلما كان من قابل أذن الله تعالى لإبراهيم في الحجّ و بناء الكعبة، و كانت العرب تحجّ إليه و كان ردماً إلا أن قواعد معروفة، فلما صدر الناس جمع إسماعيل الحجارة و طرحها في جوف الكعبة، فلما أذن الله تعالى في البناء قدم إبراهيم، فقال: يا بني قد أمرنا الله تعالى ببناء الكعبة فكشفا عنها، فإذا هو حجر واحد أحمر، فأوحى الله تعالى

إليه ضع بنائها عليه و أنزل الله تعالى عليه أملاك يجمعون له الحجارة فصار إبراهيم و إسماعيل يضعان الحجارة، والملائكة تناولهما

حدیث (۳۲)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسن بن سعید، از علی بن منصور، از کلثوم بن عبدالمؤمن حرانی، از حضرت ابی عبدالله علیہ السلام نقل کرده که حضرت فرمودند: خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیہ السلام امر فرمود که حج کند و جناب اسمعیل را با خود به حج ببرد و وی را در حرم اسکان دهد، هر دو بر شتری سرخ نشسته و به حج رفتند و احدی با آنها نبود مگر جبرئیل علیہ السلام و وقتی به حرم رسیدند، جبرئیل گفت: ای ابراهیم از شتر فرود آید و قبل از این که داخل حرم شوید غسل کنید. ابراهیم و اسماعیل از شتر پایین آمده و غسل کردند بعد جبرئیل به ایشان نشان داد که چگونه برای احرام آماده شوند، ایشان این مراسم را انجام دادند سپس جبرئیل به آنها امر فرمود که محرم به احرام حج شده و تلبیات چهارگانه ای را که مرسلون گفته بودند بگویند، بعد آنها را به باب صفا برده و از شتر پیاده اشان کرد و بین آن دو ایستاد، بعد رو به بیت نمود و تکبیر گفت، آنها نیز تکبیر گفتند، بعد حمد الهی بجا آورد و آن دو نیز حمد نمودند، سپس خدا را تمجید کرد و آن دو نیز تمجید کردند آنگاه بر خدا ثناء گفت و آن دو نیز مثل او انجام دادند و به دنبال آن جبرئیل جلو رفت و آن دو نیز جلو رفتند و هر سه ثناء بر خدا می گفتند و او را تمجید می کردند تا رسیدند به جای حجر، جبرئیل استلام نمود و آن دو را امر کرد که استلام کنند بعد هفت شوط طوافشان داد بعد آنها را در مقام ابراهیم ایستاند و دو رکعت نماز خواند و آن دو نیز خوانده و سپس مناسک را به آنها نشان داد.

و وقتی نسک و اعمال را بجا آوردند حق تعالی به ابراهیم امر نمود که مراجعت کند و اسماعیل بماند، پس اسماعیل در آن جا ماند و احدی غیر از مادرش با او نبود، و پس از آنکه سال آینده فرا رسید خداوند تعالی به ابراهیم اذن داد حج بجا آورده و کعبه را بنا کند، عرب به قصد زیارت خانه خدا حج می رفتند ولی بیت دیوارهایش فرو ریخته بود تنها پایه هایش سرپا بود و دیده می شد و هنگامی که مردم از حرم خارج شدند اسماعیل سنگها را جمع نمود و آنها را در داخل کعبه ریخت و وقتی حق تبارک و تعالی اذن ساختمان بیت را صادر فرمود، ابراهیم به آن جا آمد و فرمود:

پسرم، خداوند متعال ما را مأمور به ساختن کعبه نموده، پس آن دو سنگ را کنار ریخته و در زیر آنها یک سنگ سرخ نمایان شد، حق تعالی امر نمود که بیت را روی این سنگ بنا کنید، ایشان سنگها را روی آن نهادند و فرشتگان هم ایشان را کمک و

حتى تمت اثني عشر ذراعاً وهيئاً له بابين باباً يدخل منه و باباً يخرج منه و
 وضعاً عليه عتبة و شرجاً من حديد على أبوابه و كانت الكعبة عريانة فصدر
 إبراهيم، و قد سوى البيت، و أقام اسماعيل، فلما ورد عليه الناس نظر إلى
 امرأة من حمير اعجبه جمالها فسأل الله تعالى أن يزوجه إياها و كان لها
 بعل فقضى الله تعالى على بعلها الموت فأقامت بمكة حزناً على بعلها
 فأسلى الله تعالى ذلك عنها زوجها اسماعيل و قدم إبراهيم ﷺ للحج، و
 كانت امرأة موافقة و خرج إسماعيل إلى الطائف يمتار لأهله طعاماً فنظرت
 إلى شيخ شعث فسألها عن حالهم فأخبرته بحسن حالهم و سألها عنه خاصة
 فأخبرته بحسن حاله و سألها ممن أنت، فقال امرأة من حمير: فسار إبراهيم
 ولم يلق اسماعيل ﷺ و قد كتب إبراهيم ﷺ كتاباً، فقال: ادفعي الكتاب إلى
 بعلك إذا أتى إن شاء الله، فقدم عليها إسماعيل فدفعت إليه الكتاب، فقرأه،
 فقال: أتدريين من ذلك الشيخ؟

فقالت: لقد رأيته جميلاً فيه مشابهة منك.

قال: ذلك أبي!

فقالت: يا سوأته منه.

قال: ولم نظر إلى شيء من محاسنك؟

فقالت: لا ولكن خفت أن أكون قد قصرت، و قالت له امرأته و كانت
 عاقلة فهلاً تعلق على هذين البابين سترين سترأ من هاهنا و سترأ من
 هاهنا.

قال: لها نعم فعملاً لهما سترين طولهما اثنا
 عشر ذراعاً فعلقها على البابين فأعجبها ذلك

یاری کردند تا دوازده ذراع ارتفاع دیوار بالا آمد، دو درب برای بیت تعبیه کرده که از یک درب داخل می‌شده و از درب دیگر خارج می‌گشتند و برای هر کدام از این دو درب آستانه و دستگیره از آهن قرار داد و کعبه برهنه و غریبان بود، پس ابراهیم بیرون آمد درحالی که بیت به اتمام رسیده بود ولی اسماعیل در آن جا ماند، و وقتی مردم بر جناب اسماعیل وارد شدند چشم آن حضرت به زنی زیبا افتاد که از جمالش بسیار متعجب و خوشوقت گردید از خدا خواست که او را به ازدواج وی درآورد درحالی که آن زن شوهردار بود و اسماعیل از آن خبر نداشت، حق تعالی مرگ شوهرش را رسانید آن زن در مگه با حالی حزین بماند، حق تعالی غم و اندوه زن را برطرف کرد و وی را به تزویج اسماعیل درآورد، بعد که ابراهیم برای حج به مکه آمد آن زن، زنی مؤفقه و با داشتن سنی کم واجد کمالات بود، و جناب اسماعیل برای تهیه و جلب طعام جهت اهل بیتش به طائف رفت، پس آن زن پیرمردی ژولیده را دید، پیرمرد از احوال ایشان جویا شد، آن زن گفت: حال ما نیک است.

بعد از حال خودش بخصوصه سؤال کرد، زن جواب داد که حالش نیک است

سپس پیرمرد گفت: تو کیستی؟

زن گفت: زنی هستم از قبیله حمیر.

باری ابراهیم اسماعیل را ندید و با وی ملاقات نکرد از این رو نامه‌ای نوشت و به زن سپرد و به او فرمود: وقتی شوهرت آمد این نامه را به او بده، اسماعیل به نزد همسرش بازگشت و او نامه را به وی تسلیم کرد، اسماعیل آن را قرائت کرد، سپس به همسرش فرمود: آیا دانستی آن پیرمرد چه کسی بود؟

زن عرضه داشت: او را بسیار نیک منظر دیدم، در او مشابیهتی به تو بود.

اسماعیل علیه السلام فرمود: او پدر من بود

زن عرض کرد: وای بر من، بد شد.

اسماعیل علیه السلام فرمود: به محاسن تو ننگریست؟

زن عرضه داشت: خیر ولی بیم دارم که در حقش تقصیر کرده باشم، سپس زن درحالی که بانویی عاقله بود به اسماعیل عرض کرد: بر این دو درب ساتری آویزان نمی‌کنی ساتری از اینجا و ساتری از اینجا؟

اسماعیل فرمود: چرا، پس هر دو دو ساتر برای آن دو درب تهیه کردند که طول آنها دوازده ذراع بود، بعد آنها را بر آن دو درب آویختند و هر دو از آنکه دو درب را با پرده پوشانده‌اند خوشحال بودند و بسیار خوششان آمد، سپس زن عرضه

فقلت: فهلاً أحوك للكعبة ثياباً ونسترها كلها فإن هذه الاحجار سمجة؟
فقال لها إسماعيل: بلى فأسرعت في ذلك وبعثت إلى قومها بصوف كثير
تستغزل بهنّ.

قال أبو عبد الله ﷺ: وإنما وقع استغزال النساء بعضهنّ من بعض لذلك.
قال: فأسرعت واستعانت في ذلك فكلّما فرغت من شقة علّقتها فجاء
الموسم، وقد بقي وجه من وجوه الكعبة، فقلت: لإسماعيل كيف نصنع بهذا
الوجه الذي لم تدركه الكسوة فكسوه خَصَفًا، فجاء الموسم فجاءته العرب
على حال ما كانت تأتیه فنظروا إلى أمر فأعجبهم، فقالوا: ينبغي لعامر هذا
البيت أن يهدي إليه، فمن ثم وقع الهدى فأتى كلّ فخذ من العرب بشيء
يحمّله من ورق و من أشياء غير ذلك حتّى اجتمع شيء كثير، فنزعوا ذلك
الخصف و أتمّوا كسوة البيت و علّقوا عليها بايين، وكانت الكعبة ليست
بمسقّفة فوضع إسماعيل عليها أعمدة مثل هذه الأعمدة التي ترون من
خشب فسقّفها إسماعيل بالجرائد و سواها بالطين، فجاءت العرب من
الحول، فدخلوا الكعبة ورأوا عمارتها فقالوا: ينبغي لعامر هذا البيت أن يزداد
فلما كان من قابل جاءه الهدى فلم يدر إسماعيل كيف يصنع به فأوحى الله
تعالى إليه أن انحر واطعمه الحاجّ، قال: وشكى إسماعيل قلّة
الماء إلى إبراهيم ﷺ فأوحى الله تعالى إلى إبراهيم

داشت: چرا جامه‌ای نبافم و با آن کعبه را نپوشانم چه آنکه این سنگها که با آنها دیوار کعبه ساخته شده خشن و زیر هستند.

اسماعیل علیه السلام به او فرمود: آری در انجام این کار سرعت و شتاب باید نمود، زن نزد قوم خود پشم زیادی فرستاد و از آنها خواست که پشمها را بربایند.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این فعل سبب شد که از آن تاریخ به بعد بین زنان رسم شد که بعضی از برخی تقاضا نمودند که برایشان پشم بربایند.
حضرت فرمودند:

آن بانو در انجام این کار شتاب نمود و از دیگران یاری خواست و هرگاه از عمل یک قسمت فارغ می‌شد و آن قطعه را آماده می‌کرد همان را بر بیت می‌آویخت، موسم انجام حج فرارسید مقداری از رُخ کعبه باقی مانده بود که زیر پوشش قرار گیرد، آن بانو به اسماعیل عرض کرد: با این مقدار از رخ کعبه که پوشیده نشده چه کنیم؟ پس آن را با لیف خرما پوشانند، عربها به همان حال سابق به زیارت بیت آمدند با صحنه عجیبی مواجه شدند!!!

گفتند: سزاوار و شایسته است که برای آبادکننده این بیت هدیه و تحفه آورده شود پس از آن تاریخ به بعد آوردن هدیه و پیشکش مرسوم شد، لذا هر طائفه‌ای از عرب هدیه‌ای از جنس برگ و غیر آن با خود به آن جا آورده تا اشیاء بسیاری جمع و انباشته شد پس لیف‌های خرما را از بیت گنده و آن مقدار باقی مانده را با اجناس آورده شده پوشانده و بدین ترتیب پوشش بیت کامل گردید و بر پرده‌ای که پوشش بیت بود دو باب آویختند.

کعبه تا آن وقت سقف نداشت لذا جناب اسماعیل علیه السلام ستونهایی مثل ستونهایی که اکنون می‌بینید از چوب برای آن تعبیه نمود و یا شاخه‌های چوبی برای بیت سقف درست نمود و سپس روی آن را با گل تسویه نمود، عربها آمدند و داخل کعبه شده و عمارت و ساختمان آن را دیدند، گفتند: عامر و آبادکننده این بیت باید به آن بیفزاید لذا سال آینده هدیه‌ها و تحفه‌ها آوردند این هدیه‌ها دواب و چهارپایان بود اسماعیل ندانست با آنها چه بکند، خداوند وحی فرمود که این حیوانات را قربانی کن و به حاجی‌ها اطعام نما.

امام علیه السلام فرمودند:

اسماعیل از کمی آب به ابراهیم شکایت نمود، خداوند به جناب ابراهیم وحی

أن احتقر بشراً يكون فيها شرب الحاج.

فنزل جبرئيل ﷺ فاحتقر قلوبهم، يعني زمزم حتى ظهر ماؤها.

ثم قال جبرئيل: أنزل يا إبراهيم، فنزل بعد جبرئيل فقال: اضرب يا إبراهيم في أربع زوايا البئر وقل: بسم الله، قال: فضرب إبراهيم ﷺ في الزاوية التي تلي البيت وقل: بسم الله فانفجرت عيناً، ثم ضرب في الأخرى، وقل: بسم الله فانفجرت عيناً، ثم ضرب في الثالثة، وقل: بسم الله فانفجرت عيناً ثم ضرب في الرابعة، وقل: بسم الله فانفجرت عيناً، فقال جبرئيل: أشرب يا إبراهيم وادع لولدك فيها بالبركة فخرج إبراهيم و جبرئيل جميعاً من البئر، فقال له: أفض عليك يا إبراهيم وطف حول البيت فهذه سقياً سقاها الله ولدك اسماعيل وسار إبراهيم وشيعة إسماعيل حتى خرج من الحرم، فذهب إبراهيم ورجع إسماعيل إلى الحرم فرزقه الله من الحميرية ولداً لم يكن له عقب، قال: وتزوج إسماعيل من بعدها أربع نسوة فولد له من كل واحدة أربعة غلمان وقضى الله على إبراهيم الموت فلم يره إسماعيل ولم يخبر بموته حتى كان أيام الموسم وتهيأ إسماعيل لأبيه إبراهيم، فنزل عليه جبرئيل فعزاه بإبراهيم ﷺ فقال: يا إسماعيل لا تقول في موت أبيك ما يسخط الرب، وقال: إنما كان عبداً دعاه الله فأجابه وأخبره أنه لاحق بأبيه، قال: وكان لإسماعيل ابن صغير يحبه وكان هوى إسماعيل فيه فأبى الله عليه ذلك فقال:

يا إسماعيل هو فلان، قال: فلما قضى الموت على إسماعيل دعا وصيته، فقال: يا بني إذا حضرك الموت فافعل كما فعلت فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصي.

فرمود که چاهی حفر کن تا حاجی‌ها از آب آن چاه بیاشامند.
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و چاه ایشان یعنی زمزم را حفر کرد تا آب آن ظاهر و نمودار شد.

سپس جبرئیل گفت: ای ابراهیم در چاه فرو شو، و بعد جبرئیل در چاه پایین رفت و گفت: ای ابراهیم در چهار زاویه چاه بزن و بگو: بسم الله.
ابراهیم در زاویه‌ای که پهلوی بیت بود زد و گفت: بسم الله، بلافاصله چشمه‌ای جوشید، سپس بار دیگر زد و گفت: بسم الله، بدون درنگ چشمه‌ای جوشید، پس از آن در زاویه دیگر زد و گفت: بسم الله، فوراً چشمه‌ای جوشید و بالاخره در مرتبه چهارم به زاویه چهارم زد و گفت: بسم الله، چشمه‌ای جوشید.
جبرئیل گفت: ای ابراهیم از آب چشمه بنوش و برای فرزندان از خدا برکت بخواه. باری جبرئیل و ابراهیم هر دو از چاه خارج شدند، آنگاه جبرئیل به ابراهیم علیه السلام گفت: از این آب بر خود بریز و دور بیت طواف کن این آبی است که خدا به فرزندان اسماعیل عنایت فرموده، باری ابراهیم حرکت کرد و جناب اسماعیل پدر را مشایعت نمود تا حضرتش از حرم خارج گردید، ابراهیم رفت و اسماعیل مراجعت به حرم نمود، خداوند متعال از آن بانوی حمیریه فرزندی به او کرامت کرد که عقب و اولاد نداشت و سپس اسماعیل بعد از آن بانو با چهار زن دیگر ازدواج کرد و از هر کدام خداوند به او پسر بچه‌ای عنایت کرد، بعد خداوند متعال مرگ ابراهیم را رساند و آن حضرت بدون این که اسماعیل را ببیند از دنیا رفت و اسماعیل نیز از مرگ پدر اطلاع نیافت تا ایام موسم حج رسید، اسماعیل خود را مهیا نمود با پدر ملاقات کند، جبرئیل بر او نازل شد و مرگ پدر را به او تسلیم گفت و اظهار داشت: ای اسماعیل در مرگ پدر لفظ و کلامی نگویی که موجب سخط و غضب خدا باشد.

امام علیه السلام فرمودند: اسماعیل عبد و بنده خدا بود، خدا را خواند و حق تعالی نیز جوابش را داد و به او خبر داد که به پدرش ملحق می‌شود.
امام علیه السلام فرمودند: برای اسماعیل فرزند صغیری بود که بسیار دوستش می‌داشت و عشق به او می‌ورزید حق تعالی او را از این معنا منع و زجر کرد و فرمود: ای اسماعیل وصی تو فلان فرزندان هست نه این، و زمانی که مرگ اسماعیل فرارسید وصی خود را خواند و به او گفت: ای فرزند زمانی که مرگ تو رسید همان کاری که من کردم تو نیز بکن یعنی وصی خود را بخواه و وصایای خود را به او بکن. فلذا از آن تاریخ به بعد هیچ امام و رهبری از دنیا نرفت مگر آنکه خداوند به او خبر

٣٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن غالب الأسدي عن أبيه عن سعيد بن المسيب قال: سألت علي بن الحسين عليه السلام عن قول الله تعالى: (لولا أن يكون الناس أمة واحدة) ^(١) قال: عني بذلك أمة محمد أن يكونوا على دين واحد كفاراً كلهم (لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة و معارج عليها يظهرون) ^(٢) ولو فعل ذلك بأمة محمد عليه السلام لحزن المؤمنون و غمّهم ذلك ولم يناكحوهم ولم يوارثوهم.

٣٤- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن النوفلي عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال النبي عليه السلام: إذا آوى أحدكم إلى فراشه فليمسحه بطرف إزاره فإنه لا يدري ما يحدث عليه، ثم ليقل اللهم إن أمسكت نفسي في منامي فاغفر لها



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

داد که برای خود وصی معین نماید.

حدیث (۳۳)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب اسدی، از پدرش از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم: خداوند متعال مقصودش از «الناس» در آیه شریفه چه کسانی می باشد؟

لولا ان يكون الناس امة واحدة (و اگر نه مکروه بود این که باشند آدمیان همه یک گروه مجتمع....)

امام علیه السلام فرمودند:

مقصود خداوند متعال از «الناس» امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد بنابراین معنای این فقره از آیه و فقره بعدی آن چنین می شود:

و اگر نه مکروه بود این که باشند امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه یک گروه مجتمع در اختیار کفر چون ببینند که کفار در نعمت و راحتند هر آینه می گردانیدیم برای کسی که نمی گردد به خدای بخشنده مر خانه هایشان را سقف های از نقره و نردبان های نقره ای که با بالا رفتن از آنها بر پشت بامها در آیند. بعد امام علیه السلام فرمودند:

و اگر خداوند متعال نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که همه به یک دین گرویده و جملگی به کفر روی آورده اند چنین کرده بود (یعنی سقف خانه ها و نردبانهایشان را از نقره می کرد) اهل ایمان محزون و مغموم می شدند و دیگر کسی با ایشان نکاح و وصلت نمی نمود بلکه همه متوجه اهل کفر می شدند.

حدیث (۳۴)

پدرم رحمة الله علیه فرمود:

سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از حضرت جعفر بن محمد، از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

هرگاه یکی از شما به بستر خواب رفت چون نمی داند چه بر سرش می آید آیا از دنیا می رود یا عمرش باقی است لذا کنار ازار و پارچه ای که روی خود کشیده را بگیرد و بگوید:


اللهم ان امسكت نفسي في منامي فاغفر لها (بار خدایا اگر جان و روح من را در خواب قبض نمودی پس بپامزش).

وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين.

٣٥ - أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: الرجل يبيع الثمرة المسماة من الأرض فتهلك ثمرة تلك الأرض كلها، فقال: قد اختصموا في ذلك إلى رسول الله ﷺ كانوا يذكرون ذلك كله فلما رأهم لا ينتهون عن الخصومة فيه نهاهم عن البيع حتى تبلغ الثمرة ولم يحرمه ولكنه فعل ذلك من أجل خصومتهم فيه.

٣٦ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عن الحسن بن سعيد عن علي بن النعمان عن يحيى الأزرق قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: أني طفت أربعة أسباع فاعيت فيها فأصلي ركعاتها وأنا جالس؟

فقال: لا.

فقلت: فكيف يصلي الرجل صلاة الليل إذا أعيأ أو وجد فترة وهو جالس وهذا لا يصلح؟  تحقيق: كاتبة نور علوم ردي
قال: يستقيم أن تطوف وأنت جالس؟

قلت: لا.

قال: فصلها وأنت قائم.

٣٧ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن

و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين (و اگر آزادش گذاردی پس حفظش کن به آن چیزی که بندگان صالح و نیکوکاران را حفظ می‌کنی).

حدیث (۳۵)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان نقل کرده که وی گفت: محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی میوه‌های معین از زمینی را پیش از رسیدن می‌فروشد، بعد تمام میوه‌های آن زمین تلف می‌شود و از بین می‌رود حکم این مسئله چیست و وظیفه بایع نسبت به مشتری چه می‌باشد؟
حضرت فرمودند:

در زمان رسول خدا ﷺ جماعتی در همین مسئله به مخاصمه پرداخته و نزد آن حضرت آمده و واقعه را بیان کردند و طرفین مخاصمه هیچ کدام کوتاه نیامدند، وقتی آن حضرت ملاحظه فرمودند که طرفین از خصومت دست بر نمی‌دارند آنها را از فروش میوه قبل از رسیدن نهی نموده ولی حرام نکردند و سر این نهی آن بود که چنین بیعی موجب خصومت شده بود.

حدیث (۳۶)

پدرم رحمه الله علیه فرمود:
سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از حسن بن سعید، از علی بن نعمان از یحیی ازرق نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: چهار شوط از هفت شوط طواف را انجام دادم بعد از آن درمانده شده و نتوانستم بقیه اشواط را ادامه دهم آیا می‌توانم دو رکعت طواف را نشسته بخوانم؟
حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: پس چگونه شخص وقتی از ایستادن عاجز می‌شود یا سستی در او پدید می‌آید می‌تواند نماز شب را نشسته بخواند؟
حضرت فرمودند: آیا صحیح است طواف را در حال نشسته به جای آوری؟
عرض کردم: خیر.

حضرت فرمودند: پس نماز طواف را ایستاده بخوان.

حدیث (۳۷)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن

هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن معاوية بن وهب، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بلغنا أن رجلاً من الأنصار مات وعليه دين فلم يُصلَّ عليه النبي صلى الله عليه وآله وقال: لا تصلّون على صاحبكم حتى يُقضى عنه الدين فقال: ذلك حق.

قال: ثم قال: إنما فعل رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك ليتعاطوا الحق، و يؤدّي بعضهم إلى بعض ولئلا يستخفوا بالدين. قد مات رسول الله صلى الله عليه وآله وعليه دين، و مات علي عليه السلام وعليه دين، و مات الحسن عليه السلام وعليه دين، و قتل الحسين عليه السلام وعليه دين.

٣٨ - حدثنا محمد بن عليّ ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن أبيه عن ابن عمير عن أبان بن عثمان عن حمّاد، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا يحلّ لأحد أن يجمع بين الاثنين من ولد فاطمة عليها السلام، إن ذلك يبلغها فيشقّ عليها.

قال: قلت: يبلغها؟

قال: اي والله.  مركز تحقيق كتاب توير علوم اسلامی

٣٩ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفّار عن إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرار عن يونس بن عبد الرحمن عن اسحاق بن عمّار عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: محرم نظر إلى ساق امرأة فأمنى، قال: إن كان موسراً فعليه بدنة و إن كان بين ذلك فعليه بقرة و إن كان فقيراً فعليه شاة،

هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از معاویه بن وهب نقل کرده که وی گفت: محضر حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام عرض کردم: خبر به ما دادند که مردی از انصار از دنیا رفت و بر عهده اش دین بود، رسول خدا ﷺ بر او نماز نخوانده و فرمودند:

نماز بر رفیق خود نخوانید تا زمانی که دیونش اداء شود آیا این خبر صحیح است؟

حضرت فرمودند:

این خبر صحیح و حق می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

این عمل را رسول خدا ﷺ انجام دادند تا حق اداء شود و برخی از افراد به بعضی دیگر بدهی خود را بپردازند و مردم به دین و قرض استخفاف نورزند و الا رسول خدا ﷺ و علی علیہ السلام و امام حسن سلام الله علیه از دنیا رفتند و در عهده اشان دین بود و حضرت سیدالشهداء علیہ السلام شهید شدند در حالیکه بدهکار بودند.

حدیث (۳۸)

محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن عمیر، از ابان بن عثمان از حماد نقل کرده که گفت: از حضرت اباعبداللہ علیہ السلام شنیدم که می فرمود:

جایز نیست برای مردی که بین دو زن از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها جمع کند یعنی حق ندارد دو زن سیده بگیرد زیرا این خبر به سمع مبارک بانوی عالمیان فاطمه زهرا سلام الله علیها می رسد و بر آن حضرت گران تمام می شود.

راوی می گوید: عرضه داشتم: آیا این خبر به آن حضرت می رسد؟
امام علیہ السلام فرمودند: آری به خدا سوگند.

حدیث (۳۹)

محمد بن الحسن رحمة الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار از یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمار، از ابی بصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت امام صادق علیہ السلام عرض کردم: مرد مُحرمی به ساق پای زنی نظر کرده و محتلم شده حکمش چیست؟

حضرت فرمودند: اگر آن مرد موسر و توانگر است یک شتر باید بدهد و اگر متوسط الحال است باید گاو بدهد و اگر فقیر و محتاج است در عهده اش یک

أما أني لم اجعل عليه من أجل الماء ولكن من أجل أنه نظر إلى ما لا يحلّ له.

٤٥ - أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن البرقي والحسين بن سعيد جميعاً عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن بريد بن معاوية عن محمد بن مسلم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أصلحك الله بلغنا شكواك فاشفقنا، فلو أعلمتنا أو علمنا من بعدك؟ فقال: إن علياً عليه السلام كان عالماً والعلم يتوارث ولا يهلك عالم إلا وبقي من بعده من يعلم مثل علمه أو ما شاء الله.

قلت: أفيسع الناس إذا مات العالم أن لا يعرفوا الذي بعده؟ فقال: أما أهل هذه البلدة فلا - يعني المدينة - وأما غيرها من البلدان فبقدر مسيرهم إن شاء الله تعالى يقول: (فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون)^(١) قال: قلت: رأيت من مات في طلب ذلك، فقال: بمنزلة من خرج من بيته مهاجراً إلى الله ورسوله ثم يدركه الموت، فقد وقع أجره على الله، قلت فإذا قدموا، بأي شيء يعرفون صاحبهم؟

باب سیصد و هشتاد و پنجم ۸۷۷
گوسفند می باشد.

سپس حضرت فرمودند:

من به عهده آن مرد به خاطر آبی که از او خارج شده این کفاره را قرار نداده‌ام بلکه جهتش این است که نظر به چیزی نموده که دیدنش برای وی جایز نیست.

حدیث (۴۰)

پدرم رحمه الله علیه، از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید جملگی از نضر بن سوید، از یحیی حلی از برید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کرده که وی گفت:

محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: خداوند حالتان را خوش دارد گله و شکایت شما به ما رسیده، لطف و مهربانی بمانموده بفرمایید: آیا اعلام می کنید ما می توانیم بدانیم امام بعد از شما کیست؟

حضرت فرمودند: حضرت علی علیه السلام عالم و امام بود و علم و امامت بالوراثه به فرزندان ایشان منتقل گشت و هیچ امامی از دنیا رحلت نمی کند مگر آنکه بعد از او امامی که در امامت و علم مثل او است از وی باقی می ماند.

عرض کردم: زمانی که امام از دنیا رفت مردم معذورند اگر ندانند امام بعد از او کیست؟

حضرت فرمودند: اما اهل این شهر یعنی مدینه، البته معذور نیستند چون تمکن از علم دارند و اما غیر این شهر از شهرهای دیگر، به قدر حرکتشان از مکان خود تا اینجا که برای تحصیل علم در سفر هستند البته معذور می باشند، خداوند متعال در قرآن می فرماید: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** (چرا از هر طایفه ای جمعی برای تحصیل علم کوچ نمی کنند تا تفقه در دین پیدا کرده و وقتی به سوی قومشان بازگشتند آنها را انداز کنند شاید آن قوم متنبه شوند)

محمد بن مسلم می گوید: عرضه داشتم: چه می فرمایید درباره کسی که در طلب علم و آگاهی از امام خود از دنیا برود؟

حضرت فرمودند: وی به منزله کسی است که از خانه اش مهاجرت الی الله و رسول او نموده و پیش از رسیدن به مقصود مرگ وی را دریابد چه آنکه اجر و ثواب او بر خدا است.

عرض کردم: طالبین وقتی به دنبال امام علیه السلام رفتند به چه علامتی آن وجود مبارک را

قال: يعطي السكينة والوقار والهيبة.

٤١- أبي رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن جعفر عن علي بن إسماعيل و
عبد الله بن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب عن
أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إذا هلك الإمام فبلغ قوماً ليسوا بحضرته قال:
يخرجون في الطلب فإنهم لا يزالون في عذر ما داموا في الطلب، قلت:
يخرجون كلهم أو يكفيهم أن يخرج بعضهم قال: إن الله تعالى يقول: (فلولا
نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا
رجعوا إليهم لعلمهم يحذرون)^(١) قال: هؤلاء المقيمون في السعة حتى
يرجع إليهم أصحابهم.

٤٢- و عنه عن عبد الله بن جعفر عن محمد بن عبد الله بن جعفر عن
محمد بن عبد الجبار عن ذكره عن يونس بن يعقوب عن عبد الأعلى، قال:
قال لأبي عبد الله عليه السلام: إن بلغنا وفاة الإمام كيف نصنع؟
قال: عليكم النفير.

قلت: النفير جميعاً.

قال: إن الله يقول: (فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا
في الدين ولينذروا) الآية.

قلت: نفرنا فمات بعضهم في الطريق؟

حضرت فرمودند:

خدا به امام سنگینی و آرامی و هیبت و صولت عطاء فرموده است.

حدیث (۴۱)

پدرم رحمه الله علیه می فرماید:

عبدالله بن جعفر، از علی بن اسماعیل و عبدالله بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب ابن شعیب، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، راوی می گوید محضر مبارکش عرضه داشتم:

وقتی امام از دنیا رفت و این خبر به گوش جماعتی که در آستانه اش نیستند رسید وظیفه ایشان چیست؟

امام علیه السلام فرمودند:

باید در طلب امام بعدی از مکان خود خارج شوند، ایشان پیوسته در عذر بوده و مادامی که در طلب می باشند معذور می باشند.

عرض کردم: آیا باید تمامشان از شهر و دیار خود خارج شوند یا اگر بعضی بیرون بیایند کافی است؟

حضرت فرمودند: خداوند متعال در قرآن می فرماید:

فلولا نفر من کل فرقة الخ

سپس حضرت فرمودند: آن دسته ای که در شهر اقامت کرده و مانده اند پیوسته در توسعه بوده تا رفقایشان که رفته اند برگردند.

حدیث (۴۲)

پدرم از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالجبار، از کسی که ذکرش کرده از یونس بن یعقوب، از عبدالاعلی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: اگر خبر بما برسد که امام علیه السلام از دنیا رفته اند چه کار باید بکنیم؟

حضرت فرمودند: بر شما واجب است کوچ کرده و در تحصیل علم به امام بعدی سعی نمایید.

عرض کردم: جملگی باید کوچ کنیم.

حضرت فرمودند: خداوند می فرماید: فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة الخ

عرض کردم: کوچ کردیم و در راه برخی از ما اگر فوت نمود حکمش چیست؟

قال: فقال: إِنَّ اللَّهَ تعالى يقول: (و من يخرج من بيته مهاجراً إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله)^(١).

٢٣ - حدثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن محمد بن اسماعيل عن علي بن العباس قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصخاف عن محمد بن سنان أن أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام كتب إليه بما في هذا الكتاب جواب كتابه إليه يسأله عنه: جائي كتابك تذكر أن بعض أهل القبلة يزعم أن الله تبارك و تعالى لم يحل شيئاً ولم يحرمه لعلّة أكثر من التعبد لعباده بذلك قد ضلّ من قال ذلك ضلالاً بعيداً و خسر خسراناً مبيناً؛ لأنّه لو كان ذلك لكان جازياً أن يستعبدهم بتحليل ما حرّم و تحريم ما أحلّ حتى يستعبدهم بترك الصلاة والصيام و أعمال البرّ كلّها والإنكار له و لرسله و كتبه والجحود بالزنى والسرقه و تحريم ذوات المحارم و ما أشبه ذلك من الأمور التي فيها فساد التدبير و فناء الخلق إذ العلة في التحليل والتحريم التعبد لا غيره، فكان كما أبطل الله تعالى به قول من قال ذلك إنّنا وجدنا كلّما أحلّ الله تبارك و تعالى ففیه صلاح العباد و بقاؤهم ولهم إليه الحاجة التي لا يستغنون عنها، و وجدنا المحرم من الأشياء لا حاجة بالعباد إليه و وجدناه مفسداً داعياً للفناء والهلاك.

ثم رأينا تبارك و تعالى قد أحلّ بعض ما حرّم في وقت الحاجة لما فيه من الصلاح في ذلك الوقت،

حضرت فرمودند: خداوند می فرماید: و من یخرج من بیتی مهاجراً الی الله الخ
حدیث (۴۳)

علی بن احمد رحمه الله علیه می فرماید:

محمد بن ابی عبدالله از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در جواب سؤالات من که کتباً محضرش ارسال داشته بودم نامه ای به من فرستادند که در آن علل و اسراری را (مرحوم صدوق می گوید: مقصود علل و اسراری است که من آنها را در این کتاب علل الشرایع آورده ام) مطرح نمودند، در نامه حضرت آمده:

نامه تو به دستم رسید، در آن نوشته بودی برخی از اهل قبله (مسلمانان) معتقدند که خداوند تبارک و تعالی چیزی را حلال و حرام نکرده زیرا علت حلال و حرام نکردن بیشتر و محکم تر از علت تعبّد به آنها است.

کسی که این اعتقادش باشد در گمراهی قرار گرفته و به خسران آشکاری مبتلا شده است زیرا اگر چنین باشد که ایشان معتقدند باید خداوند بندگان را به تحلیل محرمات و تحریم محلّلات متعبّد ساخته باشد حتی ترک نماز و روزه و رها کردن آنچه از اعمال نیک است و انکار ذات اقدسش و نفی انبیاء و رسل و کتب آسمانی و انکار حرمت زنا و سرقت و تحریم نکاح محارم و اشباه اینها را باید مباح دانسته و متعبّد به آنها نباشیم زیرا علت در تحلیل محلّلات و تحریم محرمات فقط تعبّد به آنها است نه چیز دیگر و وقتی آنها منتفی شدند تعبّد نیز منتفی است در حالی که عدم تعبّد به محرمات و محلّلات موجب فساد تدبیر عالم و فناء مخلوقات می باشد و با این استدلال مقاله این معتقدین باطل می گردد چنانچه حق تعالی با همین بیان سخن این قایلین را ابطال فرموده است.

سپس حضرت می فرمایند:

این طور یافته ایم آنچه را حق تعالی حلال کرده در آن برای بندگان صلاح بوده و بقایشان وابسته به آن است و جملگی به آن نیاز داشته و مستغنی از آن نیستند و آنچه را که حرام کرده بندگان به آن محتاج نبوده و موجب فساد و فناء و هلاکتشان می باشد.

سپس دیده ایم که حق تبارک و تعالی برخی از محرمات را در بعضی از اوقات که مورد احتیاج واقع شده اند و صلاح و مصلحت عباد در آن وقت استفاده از آنها

نظير ما أحلّ من الميتة والدم ولحم الخنزير إذا اضطرّ إليها المضطرّ لما في ذلك الوقت من الصلاح والعصمة ودفع الموت، فكيف أنّ الدليل على أنّه لم يحلّ إلا لما فيه من المصلحة للأبدان، وحرّم ما حرّم لما فيه من الفساد و كذلك وصف في كتابه وادت عنه رسله و حججه كما قال أبو عبد الله عليه السلام: لو يعلم العباد كيف كان بدء الخلق ما اختلف اثنان، وقوله عليه السلام: ليس بين الحلال والحرام إلا شيء يسير يحوله من شيء فيصير حلالاً و حراماً.

٤٤ - حدثنا أبو الحسن محمد بن عمر بن عليّ بن عبد الله البصري، قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدثنا عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قال: حدثنا أبي موسى بن جعفر قال: حدثنا أبي جعفر بن محمد قال: حدثنا أبي محمد بن عليّ، قال: حدثنا أبي عليّ بن الحسين قال: حدثنا أبي الحسين بن عليّ عليه السلام قال: كان عليّ بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فقال: يا أمير المؤمنين انّي أسألك عن أشياء، فقال: سل تفقّها ولا تسأل تعتّباً، فأحذق الناس بأبصارهم، فقال: أخبرني عن أوّل ما خلق الله تبارك و تعالى؟

فقال: خلق النور.

قال: فمّمّ خلق السموات؟

است حلال کرده نظیر میتة و خون و گوشت خوک زمانی که شخص مضطر بوده و اضطرار ایجاب می کند که از اینها استفاده نماید مثل این که حفظ نفس و دفع مرگ موقوف به تناول خون و گوشت خوک یا میتة باشد، پس با قطع نظر از وجود دلیل وجدان چنین حکم می کند چه رسد به این که دلیل قایم است بر این که حق تعالی حلال فرموده مگر چیزی را که در آن برای ابدان مصلحت بوده و حرام نکرده مگر آنچه را که در آن برای نفوس فساد می باشد و به همین بیان خداوند در کتابش محکّمات و محرّمات را توصیف فرموده و انبیاء و رسل گرامش حکم را بیان کرده و حجج عظامش برای مردم اظهار فرموده اند چنانچه حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرموده:

اگر مردم می دانستند که حق تعالی برای چه آنها را آفریده دو نفر با هم به نزاع بر نمی خواستند و نیز اگر پی برده بودند که ربّ جلیل برای چه حکمتی آنها را مکلف فرموده ابدأ در امثال این مسائلی که مربوط به تکلیف عباد می باشد با یکدیگر به اختلاف نمی پرداختند.

یا در جای دیگر حضرتش فرموده: بین حلال و حرام مائز و فارقی نیست مگر چیزی اندک و ناچیز که هر کدام را به دیگری تغییر داده و تبدیل می کند. در نتیجه حلال حرام یا حرام حلال می شود.

حدیث (۴۴)

ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن عبدالله بصری، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبلة واعظ از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طایی از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام نقل کرده که فرمود: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه تشریف داشتند مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین از چند چیز سؤال و پرسش دارم؟ حضرت فرمودند: پرس و لی قصدت از سؤال فهمیدن باشد نه رسوا کردن شخص و به مشقت انداخت او.

تمام مردم و حضار چشم دوختند که او چه می پرسد و حضرت چه جواب می فرمایند، باری آن مرد شامی پرسید: اولین چیزی را که حق تعالی آفرید چه بود؟ حضرت فرمودند: نور بود.

آن مرد پرسید: آسمانها را پس از چه آفرید؟

قال: من بخار الماء.

قال: فممّ خلق الأرض؟

قال: من زبد الماء.

قال: فممّ خلقت الجبال؟

قال: من الأمواج.

قال: فلم سمّيت مكّة أمّ القرى؟

قال: لأنّ الأرض دحيت من تحتها.

وسأله عن سماء الدنيا ممّا هي؟

قال: من موج مكفوف.

و سأله عن طول الشمس والقمر و عرضهما؟

قال: تسعمائة فرسخ في تسعمائة فرسخ.

وسأله كم طول الكوكب و عرضه؟

فقال: اثني عشر فرسخاً في اثني عشر فرسخاً.

وسأله عن ألوان السموات السبع وأسمائها؟

فقال له: اسم السماء الدنيا رفيع وهي من ماء و دخان، و اسم السماء

الثانية قيدوم وهي على لون النحاس، والسماء الثالثة اسمها المادون وهي

على لون الشبه، والسماء الرابعة اسمها ارفلون وهي على لون الفضة

والسماء الخامسة اسمها هيعون وهي على لون الذهب، والسماء السادسة

اسمها عروس وهي ياقوتة خضراء، والسماء السابعة اسمها عجماء وهي

درّة بيضاء.

و سأله عن الثور ما باله غاض طرفه ولا يرفع رأسه إلى السماء؟

قال: حياء من الله تعالى لما عبد قوم موسى العجل نكس رأسه.

و سأله عن المدّ والجزر ما هما؟

فقال: ملك موكل بالبحار يقال له: رومان فإذا وضع قدميه في البحر

فاض، وإذا أخرجهما غاض.

حضرت فرمودند: از بخار آب.

آن مرد پرسید: زمین را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: از کف آب.

آن مرد پرسید: کوهها را از چه آفرید؟

حضرت فرمودند: از امواج.

آن مرد پرسید: برای چه مکه را امّ القری نامیده‌اند؟

حضرت فرمودند: زیرا زمین از زیر آن کشیده و گسترده شده است.

آن مرد پرسید: آسمان دنیا از چه آفریده شده؟

حضرت فرمودند: از موج مکفوف^(۱).

آن مرد پرسید: طول و عرض خورشید و ماه چقدر است؟

حضرت فرمودند: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ.

آن مرد پرسید: طول و عرض ستاره چقدر است؟

حضرت فرمودند: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ.

آن مرد پرسید: رنگ آسمان‌های هفت‌گانه چیست و اسامی آنها چه می‌باشد؟

حضرت فرمودند: اسم آسمان دنیا رفیع بوده و آن از آب و دود می‌باشد.

و اسم آسمان دوم، قیدراء و رنگش، رنگ مس است و اسم آسمان سوم ماروم

بوده و به رنگ شبّه^(۲) می‌باشد و نام آسمان چهارم ارفلون بوده و به رنگ نقره

می‌باشد و اسم آسمان پنجم هیعون و به رنگ طلا می‌باشد و اسم آسمان ششم

عروس و به رنگ یاقوت سبز می‌باشد و اسم آسمان هفتم عجماء بوده و آن همچون

درّ سفید و درخشنده است.

آن مرد پرسید: چرا گاو چشمتش را بر هم می‌نهد و سر به آسمان بلند نمی‌کند؟

حضرت فرمودند: این به جهت شرم از خداوند عزّوجلّ است و زمانی که قوم

موسی علیّه السلام گوساله را پرستیدند این حیوان سرش را به زیر انداخت و بلند نکرد.

آن مرد از مدّ و جزر پرسید که این دو چه می‌باشند؟

حضرت فرمودند: فرشته‌ای موکل دریاها است که به آن رومان می‌گویند، این

فرشته هرگاه قدمهایش را در دریا می‌گذارد آب بالا می‌آید و مدّ تولید می‌گردد و

هنگامی که قدمهایش را از دریا بیرون می‌گذارد آب پایین رفته و جزیره وجود می‌آید.

۱- موج مکفوف: یعنی موجی که سرازیر و جاری بر زمین نمی‌شود.

۲- شبّه: گیاهی است خاردار که شکوفه سرخ دارد.

و سأله عن اسم أبي الجن؟

فقال: شومان وهو الذي خلق من مارج من نار.

و سأله: هل بعث الله نبياً إلى الجن؟

فقال: نعم بعث إليهم نبياً يقال له: يوسف فدعاهم إلى الله فقتلوه.

و سأله عن اسم إبليس ما كان في السماء؟

فقال: كان اسمه الحارث.

و سأله: لم سمي آدم آدم؟

قال: لأنه خلق من أديم الأرض.

و سأله: لم صار الميراث للذكر مثل حظ الأنثيين؟

فقال: من قبل السنبلة كان عليها ثلاث حبات فبادرت إليها حواء،

فأكلت منها حبة وأطعمت آدم حبتين، فمن أجل ذلك ورث الذكر مثل حظ الأنثيين.

و سأله: من خلق الله تعالى من الأنبياء مختوناً؟

فقال: خلق آدم مختوناً، و ولد شيث مختوناً و إدريس، و نوح، و

إبراهيم، و داود، و سليمان، و لوط، و إسماعيل، و عيسى، و موسى، و محمد صلى الله عليهم أجمعين.

و سأله: كم كان عمر آدم؟

فقال: تسعمائة سنة و ثلاثين سنة.

و سأله عن أول من قال الشعر؟

فقال: آدم.

قال: و ما كان شعره؟

قال: لما أنزل إلى الأرض من السماء، فرأى تربتها وسعتها و هواها، و قتل

قاييل هايل قال آدم عليه السلام:

فوجه الأرض مغبر قبيح

و قل بشاشة الوجه المليح

تغيرت البلاد و من عليها

تغير كل ذي لون و طعم

آن مرد پرسید: پدر جنّ چه نام دارد؟
 حضرت فرمودند: شومان که از شعله بدون دود آتش آفریده شده.
 آن مرد پرسید: آیا خداوند پیامبری را به سوی جنّ مبعوث فرموده؟
 حضرت فرمودند: بلی، پیامبری بنام یوسف را به سوی ایشان فرستاد، او ایشان را به خدا دعوت کرد و آنها وی را کشتند.
 آن مرد پرسید: اسم ابلیس در آسمان چیست؟
 حضرت فرمودند: نامش حارث است.
 آن مرد پرسید: چرا آدم را آدم نامیده‌اند؟
 حضرت فرمودند: زیرا از ادیم و روی زمین آفریده شده است.
 آن مرد پرسید: چرا میراث مردان دو برابر زنان است؟
 حضرت فرمودند: این حکم از ناحیه سنبله که بر آن سه حبه گندم بود آمد چه آنکه حوّا سبقت گرفت و یک حبه از آن را تناول کرد و دو حبه دیگر را به آدم خوراند لذا مرد دو برابر زن ارث می‌برد.
 آن مرد پرسید: از انبیاء کدامیک را خداوند ختنه شده آفرید؟
 حضرت فرمودند: آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسماعیل و موسی و عیسی و حضرت محمد ﷺ را مختون آفرید.
 آن مرد پرسید: عمر آدم چه مقدار بود؟
 حضرت فرمودند: نهصد و سی سال.
 آن مرد پرسید: اولین کسی که شعر گفت چه کسی بود؟
 حضرت فرمودند: آدم علیّه السلام.
 آن مرد پرسید: شعرش چه بود؟
 حضرت فرمودند: زمانی که آدم به زمین آورده شد خاک زمین و وسعت و فضاء آن را دید و نیز مشاهده کرد که قابیل هابیل را کشت این دو بیت را سرود:
 تَغْيَرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ
 تَغْيَرُ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ وَ قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحُ
 یعنی بلاد و بقاع و تمام کسانی که در آنها هستند دگرگون شدند، پس روی زمین تار و زشت گردید.
 هر صاحب رنگ و طعمی تغییر پیدا نمود و صورت نمکین و شاداب کم دیده می‌شود.

فأجابه إبليس:

تنح عن البلاد و ساكنيها ففي الفردوس ضاق بك الفسيح
و كنت بها و زوجك في قرار و قلبك من أذى الدنيا مريح
فلم تنفك من كيدي و مكري إلى أن فاتك الثمن الربيع
فلولا رحمة الجبار أضحى بكفك من جنان الخلد ريح
و سأله: كم حج آدم من حجة؟

فقال له: ثلاثون حجة ماشياً على قدميه، و أول حجة حجها كان معه
الصرد يدلّه على مواضع الماء و خرج معه من الجنة و قد نهى عن أكل الصرد
والخطاف.

و سأله: ما باله لا يمشى؟

قال: لأنه ناح على بيت المقدس و طاف حوله أربعين عاماً يبكي
عليه ولم يزل يبكي مع آدم ﷺ فمن هناك سكن البيوت و معه تسع
آيات من كتاب الله تعالى ممّا كان آدم يقرؤها في الجنة وهي معه
إلى يوم القيامة ثلاث آيات من أول الكهف، و ثلاث آيات من
سبحان، و إذا قرأت القرآن، و ثلاث آيات من يس و جعلنا من بين
أيديهم سدّاً و من خلفهم سدّاً.

ابلیس در جواب آن حضرت گفت:

تَنْحَ عَنْ الْبِلَادِ وَ سَاكِنِيهَا فَفِي الْفَرْدَوْسِ ضَاقَ بَكَ الْفَسِيحُ
و كُنْتُ بِهَا وَ زَوْجَكَ فِي قَرَارٍ وَ قَلْبِكَ مِنْ اَذَى الدُّنْيَا مَرِيحُ
یعنی از بلاد و بقاع زمین و ساکنین آنها دور شو، در بهشت آن مکان پهناور،
عرصه بر تو تنگ شد.
تو و همسرت در آن قرار و آرام داشتید و قلب و دلت از آزار دنیا خالی و شادمان
بود.

فَلَمْ تَنْفَكْ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي اَلَيْ اِنْ فَاتَكَ الثَّمَنُ الرَّبِيحُ
فَلَوْلَا رَحْمَةُ الْجَبَّارِ اضْحَى بِكَفِّكَ مِنْ جَنَانِ الْخُلْدِ رِيحُ
پس از افسون و حيله من بر حذر نمائیدی تا این که سرمایه قابل توجه و زیادی از
دستت رفت.

پس اگر رحمت پروردگار جبار نبود به دست تو بوی خوش از بهشت خارج
می گشت.

آن مرد پرسید: آدم عليه السلام چند حج بجا آورد؟
حضرت به او فرمود: سی حج پیاده و اولین باری که به حج رفت بومی او را به
جاهای آب هدایت می کرد و این بوم با او از بهشت خارج شد و جناب آدم از
خوردن بوم و خطاف (پرستو و چلچله) نهی شده بود.

آن مرد پرسید: چرا بوم (جغد) با آدم روی زمین راه نمی رفت؟
حضرت فرمودند: زیرا این حیوان بر بیت المقدس نوحه می کرد و اطراف آن
چهل سال طواف کرد و گریست و پیوسته با آدم عليه السلام هم ناله و هم گریه بود و به
همین خاطر این حیوان در بیوت و خانه ها سکنا گزید و با او نه آیه از آیات کتاب
الله عزوجل بود و این آیات همان آیاتی بود که آدم در بهشت می خواند و این آیات
تا روز قیامت با او است آیات مذکور عبارتند از:

سه آیه از اول سوره کهف و سه آیه از سوره سبحان الله الذی اسری و ابتداء آن از
«وَ اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ الرَّخَّ» می باشد و سه آیه از سوره یس و ابتداء آن از وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ
اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا می باشد.

و سأله عن أول من كفر و أنشأ الكفر.
فقال: إبليس لعنه الله.

و سأله عن اسم نوح ما كان؟
فقال: كان اسمه السکن و إنما سمّي نوحاً؛ لأنه ناح على قومه ألف سنة
إلا خمسين عاماً،

و سأله عن سفينة نوح ما كان عرضها و طولها، فقال: كان طولها ثمانمائة
ذراع عرضها خمسمائة ذراع و ارتفاعها في السماء ثمانون ذراعاً.
ثم جلس الرجل. و قام إليه آخر فقال: يا أمير المؤمنين: أخبرنا عن أول
شجرة غرس في الأرض؟

فقال: العوسجة و منها عصا موسى.
و سأله عن أول شجرة نبتت في الأرض؟
فقال: هي الدبا وهي القرع.
و سأله عن أول من حجّ من أهل السماء؟
فقال: جبرئيل.

و سأله عن أول بقعة بسطت من الأرض أيام الطوفان؟
فقال له: موضع الكعبة، و كانت زبرجدة خضراء.
و سأله عن أكرم واد على وجه الأرض، فقال: واد يقال له: سرانديب
سقط فيه آدم من السماء.

و سأله عن شرّ واد على وجه الأرض، فقال: واد في اليمن يقال له:
برّهوت، و هو من أودية جهنّم.

و سأله عن سجن سار بصاحبه، فقال: الحوت سار بيونس بن متى.
و سأله عن ستّة لم يركضوا في رحم، فقال: آدم، و حواء و كبش إبراهيم
و عصا موسى، و ناقة صالح، و الخفّاش الذي عمله عيسى بن مريم و طار
بإذن الله تعالى.

آن مرد پرسید: اولین کسی که کفر ورزید و آن را انشاء کرد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: ابلیس لعنت خدا بر او باد.

آن مرد پرسید: اسم نوح چه بود؟

حضرت فرمودند: اسم او سکن بود و به خاطر این که نهصد و پنجاه سال بر قومش نوحه و زاری کرد به این نام موسوم شد.

آن مرد پرسید: کشتی نوح طول و عرضش چقدر بود؟

حضرت فرمودند: طولش هشتصد ذراع و عرضش پانصد ذراع و ارتفاعش در آسمان هشتاد ذراع بود.

مرد نشست و دیگری ایستاد و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین بفرمایید اولین درختی که در زمین کاشته شد چه بود؟

حضرت فرمودند: عوسجه (درخت خاردار) که عصای حضرت موسی از آن بود.

آن مرد پرسید: اولین درختی که در زمین روید چه بود؟

حضرت فرمودند: دبا که کدو باشد.

آن مرد پرسید: اولین کسی که از اهل آسمان حج نمود چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: جبرئیل.

آن مرد پرسید: در ایام طوفان نوح اولین بقعه‌ای که از زمین گسترده شد چه بود؟

حضرت فرمودند: مکان کعبه که از زیر جلد سبز بود.

آن مرد پرسید: بهترین وادی روی زمین کجا است؟

حضرت فرمودند: وادی است که به آن سراندیب گویند، جناب آدم علیه السلام از آسمان در آن جا افتاد.

آن مرد پرسید: بدترین وادی روی زمین کجا است؟

حضرت فرمودند: وادی است در یمن که به آن برهوت می‌گویند و آن از وادی‌های جهنم است.

آن مرد پرسید: آن چه زندانی بود که صاحبش را سیر و حرکت داد؟

حضرت فرمودند: آن زندان ماهی بود که یونس بن متی را سیر داد.

آن مرد پرسید: شش چیز در رحم مادر قدم نگذارند، آنها کدامند؟

حضرت فرمودند: آدم و حوّا و قوچ ابراهیم و عصای موسی و ناقه صالح و شب‌کوری که عیسی بن مریم آن را ساخت و به اذن خدا پرواز کرد.

و سأله عن شيء مكذوب عليه ليس من الجن ولا من الانس؟
فقال: الذئب الذي كذب عليه أخوة يوسف.

و سأله عن شيء أوحى الله تعالى إليه ليس من الجن ولا من الانس؟
فقال: أوحى الله تعالى إلى النحل.

و سأله عن موضع طلعت عليه الشمس ساعة من النهار ولا تطلع عليه
أبداً؟

قال: ذلك البحر حين فلقه الله تعالى لموسى فأصابته أرضه الشمس و
أطبقت عليه الماء فلن تصيبه الشمس.

و سأله عن شيء شرب و هو حي و أكل و هو ميت؟
فقال: تلك عصا موسى.

و سأله عن نذير أنذر قومه ليس من الجن ولا من الانس؟
فقال: هي النملة.

و سأله عن أول من أمر بالختان؟
قال: إبراهيم.

و سأله عن أول من خفض من النساء؟

فقال: هي هاجر أم إسماعيل خفضتها سارة لتخرج من يمينها.

و سأله عن أول امرأة جرت ذيلها، فقال: هاجر لما هربت من سارة،
و سأله عن أول من جرّ ذيله من الرجال، فقال قارون، و سأله عن أول
من لبس النعلين، فقال: إبراهيم عليه السلام، و سأله عن أكرم الناس نسباً،
فقال: صديق الله يوسف بن يعقوب إسرائيل الله بن اسحاق

باب سیصد و هشتاد و پنجم:..... ۸۹۳

آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که بر او دروغ بسته شد درحالی که نه از جن بود و نه از انس؟

حضرت فرمودند: آن گرگی بود که برادران یوسف دروغ بر او بستند.

آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که حق تعالی به آن وحی فرمود بدون این که جن بوده یا انس باشد؟

حضرت فرمودند: آن زنبور عسل بود.

آن مرد پرسید: آن چه مکانی بود که آفتاب یک ساعت از روز به آن تابید و دیگر بر آن طالع نشد؟

حضرت فرمودند: آن دریا بود که حق تعالی برای موسی شکافتش و خورشید بر زمین آن تابید بعد آب روی آن را گرفت و دیگر آفتاب به آن نتابید.

آن مرد پرسید: آن چه چیز بود که آشامید درحالی که زنده بود و خورد درحالی که مرده بود؟

حضرت فرمودند: آن عصای حضرت موسی بود.

آن مرد پرسید: نذیر و ترساننده ای که قوم خود را ترساند ولی نه از جن بود و نه از انس چه بود؟

حضرت فرمودند: آن مورچه بود.

آن مرد پرسید: اولین کسی که مأمور به ختنان شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: جناب ابراهیم علیه السلام.

آن مرد پرسید: اولین زنی که مورد تواضع و فروتنی واقع شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: هاجر مادر اسماعیل بود که ساره برایش فروتنی نمود تا وی از راست او خارج شود.

آن مرد پرسید: اولین زنی که دامنش به زمین کشیده شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: هاجر بود و آن در زمانی اتفاق افتاد که از ساره گریخت.

آن مرد پرسید: اولین مردی که دامنش بر زمین کشیده شد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: قارون بود.

آن مرد پرسید: اولین کسی که نعلین به پا نمود چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: ابراهیم علیه السلام بود.

آن مرد پرسید: کریم ترین مردم از نظر نسب چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: او صدیق الله، یوسف بن یعقوب، اسرائیل الله بن اسحاق

ذبيح الله بن إبراهيم خليل الله.

و سأله عن ستة من الأنبياء لهم اسمان؟

فقال: يوشع بن نون و هو ذوالكفل، و يعقوب و هو إسرائيل، والخضر و هو أرميا، و يونس و هو ذوالنون، و عيسى و هو المسيح و محمد و هو أحمد صلوات الله عليه.

و سأله عن شيء تنفّس ليس له لحم ولا دم؟

فقال: ذاك الصبح إذا تنفّس.

و سأله عن خمسة من الأنبياء تكلموا بالعريّة؟

فقال: هود، و شعيب و صالح و إسماعيل و محمد ﷺ.

ثمّ جلس و قام رجل آخر فسأله و تعنته، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنا عن قول الله تعالى: (يوم يفرّ المرء من أخيه و أمّه و أبيه و صاحبه و بنيّه) ^(١) من هم؟

فقال: قابيل يفرّ من هابيل والذي يفرّ من أمّه موسى، والذي يفرّ من أبيه إبراهيم، والذي يفرّ من صاحبه لوط، والذي يفرّ من ابنه نوح يفرّ من ابنه كنعان.

و سأله عن أوّل من مات فجأة؟

فقال: داود عليه السلام مات على منبره يوم الأربعاء.

و سأله عن أربعة لا يشبعن من أربعة؟

فقال: أرض من مطر و انثى من ذكر و عين من نظر و عالم من علم.

و سأله عن أوّل من وضع سكك الدنانير والدراهم؟

فقال: نمرود بن كنعان بعد نوح.

و سأله عن أول من عمل قوم لوط، فقال: إبليس فإنه أمكن من نفسه.

و سأله عن معنى هدير الحمام الراحبية؟

ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بود.

آن مرد پرسید: آن شش پیامبری که دو اسم داشتند چه کسانی بودند؟
حضرت فرمودند: یوشع بن نون که ذوالکفل هم گفته می شد، یعقوب که اسرائیل
نیز نام داشت خضر که اسم دیگرش ارمیا بود، یونس که به ذوالنون نیز موسوم بود،
عیسی که مسیح نیز خوانده می شد و حضرت محمد که نام دیگر آن جناب احمد
صلوات الله علیه می باشد.

آن مرد پرسید: آن چيست که تنفس می کند و در عین حال نه گوشت دارد و نه
خون؟

حضرت فرمودند: آن صبح است زمانی که تنفس می کند.
آن مرد پرسید: پنج تن از انبیاء به عربی تکلم کردند، آنان کیانند؟
حضرت فرمودند: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و حضرت محمد ﷺ.
آن مرد نشست و مردی دیگر از جای برخاست و از روی تعنت و به عنوان مفحم
کردن پرسید:

یا امیرالمؤمنین بفرمایید در این آیه که خدا می فرماید:
یوم یقرّ المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه، ایشان چه کسانی هستند؟
حضرت فرمودند: قایل از هابیل فرار می کند و کسی که از مادرش می گریزد
موسی علیه السلام است و آنکه از پدرش فرار می کند حضرت ابراهیم علیه السلام است و آنکه از
همسر خود می گریزد لوط بوده و آنکه از فرزندش فرار می نماید نوح است که از پسر
خود یعنی کنعان می گریزد.

آن مرد پرسید: اولین کسی که به مرگ ناگهانی از دنیا رفت چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: داود علیه السلام بود که روز چهارشنبه روی منبر از دنیا رفت.
آن مرد پرسید: چهار چیز است که از چهار چیز سیر نمی شود، آن چیست؟
حضرت فرمودند: آنها عبارتند از: زمین که از باران سیر نمی شود، زن از مرد سیر
نمی شود، چشم از نگریستن سیر نمی شود و بالاخره عالم از علم سیر نمی گردد.
آن مرد پرسید: اولین کسی که سکه های دینار و درهم را ساخت چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: نمرود بن کنعان بعد از حضرت نوح علیه السلام.

آن مرد پرسید: اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: ابلیس بود که خود را در اختیار دیگری قرار داد.

آن مرد پرسید: کبوتر راعیه (کبوتر خواننده) چه می گوید؟

فقال: تدعو أهل المعازف والقينات والمزامير والعيدان.

وسأله عن كنية البراق؟

فقال: يكنى أباهلال.

وسأله: لم سمي تبع تبعاً؟

قال: كان غلاماً كاتباً فكان يكتب لملك كان قبله فكان إذا كتب كتب بسم الذي خلق صباحاً وريحاً.

فقال الملك: اكتب وابدأ باسم ملك الرعد.

فقال: لا أبدأ إلا باسم إلهي ثم اعطف على حاجتك فشكر الله تعالى له ذلك وأعطاه ملك ذلك الملك فتابعه الناس على ذلك فسمي تبعاً.

وسأله: ما بال الماعز مفرقة الذنب بادية الحياء والعورة؟

فقال: لأن الماعز عصت نوحاً لما أدخلها السفينة فدفعها فكسر ذنبها، والنعجة مستورة الحياء والعورة لأن النعجة بادرت بالدخول إلى السفينة فمسح نوح يده على حياتها وذنبها فاستوت الإلية.

وسأله عن كلام أهل الجنة؟

فقال: كلام أهل الجنة بالعربية.

وسأله عن كلام أهل النار؟

فقال: بالمجوسية.

ثم قال أمير المؤمنين عليه السلام: النوم على أربعة أصناف:

الأنبياء تنام على اقفيتهما مستلقية وأعينها لاتنام

حضرت فرمودند: چهارگروه را نفرین می‌کند:

الف: اهل معازف (اهل ساز و آلات لهو)

ب: اهل قینات (سرودخوانان)

ج: اهل مزامیر (آنانکه در سازها می‌دمند مثل فلوت زن و قره‌نی زن و شیپورزن)

د: اهل عیدان (عودزان و تارزان و اشباه اینها)

آن مرد پرسید: کنیه بُراق چیست؟

حضرت فرمودند: کنیه‌اش اباهلل است.

آن مرد پرسید: چرا تبع را تبع خوانده‌اند؟

حضرت فرمودند: وی غلام سلطانی بود که کاتب وی نیز محسوب می‌شد و

هرگاه مکتوبی را برای سلطان می‌نوشت ابتداء آن بِسْمِ اللَّهِ الذی خلق صَبْحاً و ریحاً می‌نگاشت.

سلطان به او گفت: ابتدا مکتوب بنویس باسم ملک الرعد (یعنی خودش)

غلام گفت: هرگز ابتداء نکنم مگر به اسم پروردگارم آنگاه به خواسته تو توجه

می‌نمایم.

حق تعالی از او تشکر کرد و سلطنت آن سلطان را به او داد و مردم هم از وی

تبعیت کردند از این رو به تبع موسوم گردید.

آن مرد پرسید: چرا بز دمش بالا و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمودند: برای این که این حیوان از جناب نوح سرپیچی کرد و آن وقتی

بود که نوح علیه السلام می‌خواست این حیوان را داخل کشتی کند لذا دمش شکست و بالا

ماند و عورتش ظاهر و نمایان گردید ولی گوسفند چون به کشتی داخل شد و هیچ

امتناعی از خود نشان نداد نوح علیه السلام دست بر عورت و دمش کشید در نتیجه دنبه‌اش

روی عورتش واقع شد و آن را مستور نمود.

آن مرد پرسید: سخن اهل بهشت به چه زبان می‌باشد؟

حضرت فرمودند: اهل بهشت به عربی تکلم می‌کنند.

آن مرد پرسید: اهل دوزخ به چه زبان سخن می‌گویند؟

حضرت فرمودند: با زبان مجوسی تکلم می‌نمایند.

سپس حضرت فرمودند:

خواب به چهار قسم واقع می‌شود:

الف: خواب انبیاء، ایشان بر قفا بصورت طاق واز می‌خوابند و چشمهایشان باز و

متوقعة لوعي ربها والمؤمن ينام على يمينه مستقبل القبلة والملوك وأبنائها تنام على شمالها ليستمرؤوا ما يأكلون وإيليس وإخوانه وكل مجنون وذي عاهة ينام على وجهه منبطحاً.

ثم قام إليه رجل آخر، فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن يوم الأربعاء وتطيرنا منه وثقله، وأي أربعاء هو؟

قال: آخر أربعاء في الشهر وهو المحاق وفيه قتل قابيل هابيل أخاه، و يوم الأربعاء القي إبراهيم من النار، و يوم الأربعاء وضعوه في المنجنيق، و يوم الأربعاء غرق الله تعالى فرعون، و يوم الأربعاء جعل الله عاليها سافلها، و يوم الأربعاء أرسل الله تعالى الريح على قوم عاد، و يوم الأربعاء أصبحت كالصريم و يوم الأربعاء سلط الله على نمرود البقرة، و يوم الأربعاء طلب فرعون موسى ليقتله، و يوم الأربعاء خرّ عليهم السقف من فوقهم، و يوم الأربعاء أمر فرعون بذبح الغلمان، و يوم الأربعاء خرب بيت المقدس، و يوم الأربعاء أحرق مسجد سليمان بن داود باصطخر من كورة فارس، و يوم الأربعاء قتل يحيى بن زكريا، و يوم الأربعاء أظّل قوم فرعون أول العذاب، و يوم الأربعاء خسف الله بقارون، و يوم الأربعاء ابتلى أيوب بذهاب ماله و ولده، و يوم الأربعاء ادخل يوسف السجن، و يوم الأربعاء قال الله تعالى: (إنا دمرناهم وقومهم أجمعين)^(١) و يوم الأربعاء أخذتهم الصيحة.

بیدار است و منتظر وحی پروردگارشان می باشند.

ب: خواب مؤمن، ایشان به سمت راست و رو به قبله می خوابند.

ج: خواب ملوک و سلاطین، ایشان به سمت چپ می خوابند تا بدین وسیله آنچه خوردند گواراشان شود.

د: خواب ابلیس و یاوران او و هر دیوانه و صاحب آفتی، ایشان جملگی بر صورت و رو بر زمین نهاده می خوابند.

سپس مردی دیگر ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، خبر دهید مرا از روز چهارشنبه و این که به آن چرا فال بد می زنیم و چرا این روز سخت و سنگینی بوده و بفرمایید این روز کدام چهارشنبه می باشد؟

حضرت فرمودند:

آخرین چهارشنبه در ماه که محاق می باشد یعنی قمر در شب محو و ناپدید است، در روز چهارشنبه قابیل برادرش هابیل را کشت، در روز چهارشنبه ابراهیم در آتش افتاد در روز چهارشنبه ابراهیم را در منجنیق گذاردند، در روز چهارشنبه خداوند متعال فرعون را غرق کرد، در روز چهارشنبه خداوند شهر قوم لوط را زیر و زبر کرد، در روز چهارشنبه خداوند متعال باد را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه نخل های آن بستان چون خاکستری سیاه گردید، در روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط نمود، در روز چهارشنبه فرعون موسی را طلبید تا او را به قتل رساند، در روز چهارشنبه خداوند متعال سقف بنای کفار را از پایه ویران نمود و بر سرشان فرو ریخت، در روز چهارشنبه فرعون فرمان داد نوجوانان را سر ببرند، در روز چهارشنبه بیت المقدس خراب و ویران شد، در روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اسطخر فارس از کوره آتش آن جا سوخت، در روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد در روز چهارشنبه اول عذاب قوم فرعون بود، در روز چهارشنبه خداوند متعال قارون را مبتلا به خسف و عذاب نمود، در روز چهارشنبه ایوب مبتلا به تلف مال و هلاک فرزند شد، روز چهارشنبه یوسف به زندان داخل شد، روز چهارشنبه خداوند متعال آنان که در قتل صالح حيله و مکر کردند را هلاک نمود چنانچه در قرآن می فرماید:

اَنَا دَمْرُنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (ما آنانکه در قتل صالح حيله و مکر بکار بستند را با بستگانشان هلاک کردیم).

در روز چهارشنبه صیحه آسمانی آن قوم ظالم را گرفت و آنان را خاک و خاشاک بیابان مرگ ساخت.

و يوم الأربعاء عقرت الناقة، و يوم الأربعاء مطر عليهم حجارة من سجيل، و يوم الأربعاء شج وجه النبي ﷺ و كسرت رباعيته، و يوم الأربعاء أخذت العماليق التابوت.

وسأله عن الأيام و ما يجوز فيها من العمل؟

فقال أمير المؤمنين ﷺ: يوم السبت يوم مكر و خديعة، و يوم الأحد يوم غرس و بناء و يوم الاثنين يوم سفر و طلب، و يوم الثلاثاء يوم حرب و دم، و يوم الأربعاء يوم شؤم فيه يتطيّر الناس، و يوم الخميس يوم الدخول على الأمراء و قضاء الحوائج، و يوم الجمعة يوم خطبة و نكاح.

٤٥ - أخبرني علي بن حاتم قال: حدثنا إبراهيم بن علي قال: حدثنا أحمد بن محمد الأنصاري قال: حدثنا الحسن بن علي العلوي قال: حدثنا أبو حكيم الزاهد بمصر، قال: حدثنا أحمد بن عبد الله بمكة، قال: بينما أمير المؤمنين ﷺ مار بفناء بيت الله الحرام إذ نظر إلى رجل يصلي فاستحسن صلاته، فقال: يا هذا الرجل تعرف تأويل صلاتك؟

قال الرجل: يا ابن عم خير خلق الله و هل للصلاة تأويل غير التعبد، قال علي ﷺ: أعلم يا هذا الرجل أن الله تبارك و تعالى ما بعث نبيه ﷺ بأمر من الأمور إلا وله متشابه و تأويل و تنزيل و كل ذلك على التعبد فمن لم يعرف تأويل صلاته، فصلاته كلها خداع ناقصة غير تامة.

٤٦ - حدثنا محمد بن موسى المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن سليمان بن سفيان عن صباح الحذاء عن يعقوب بن شعيب، قال: قال لي أبو عبد الله ﷺ:

باب سیصد و هشتاد و پنجم ۹۰۱

روز چهارشنبه ناه صالِح را پی کردند، روز چهارشنبه باران سنگ سجیل بارید، روز چهارشنبه استخوان صورت مبارک نبی اکرم ﷺ و دندان رباعیه آن سرور را شکستند، روز چهارشنبه عمالِیق و ظالمین در شام که از بقایای قوم عاد بودند هلاک شده و تابوت جهنم را گرفتند.

آن مرد از ایام و اعمالی که در آنها جایز است پرسش کرد؟

حضرت فرمودند: روز شنبه، روز مکر و خدعه و نیرنگ است و روز یکشنبه روز درختکاری و ساختن بناء است و روز دوشنبه روز سفر و طلب روزی است و روز سه شنبه روز جنگ و ریختن خون می باشد و روز چهارشنبه روز شوم و نامبارکی است که مردم آن را به فال بد می گیرند و روز پنجشنبه روز داخل شدن بر بزرگان و برآوردن نیازمندیهای دیگران است و روز جمعه روز خواستگاری و نکاح کردن می باشد.

حدیث (۴۵)

علی بن حاتم از ابراهیم بن علی، از احمد بن محمد انصاری، از حسن بن علی علوی از ابو حکیم زاهد در مصر از احمد بن عبدالله در مکه نقل کرده که وی گفت: امیر المؤمنین علیؑ به آستانه بیت الله الحرام عبور کردند در این هنگام مردی را دیدند که نمازش را نیکو می خواند، حضرت فرمودند: ای فلان تأویل نمازت را می دانی؟ آن مرد گفت: ای پسر عموی بهترین خلق خدا آیا برای نماز غیر از تعبّد تأویلی هست؟

علی علیؑ فرمود:

ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی نبی اکرم ﷺ را به امری از امور نفرستاده مگر آنکه آن امر متشابه و تأویل و تنزیل دارد و تمام تعبّدی است، پس کسی که تأویل نمازش را نداند، نمازش خدعه و نیرنگ بوده و علاوه بر آن ناقص و غیر تام می باشد.

حدیث (۴۶)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه می گوید:

علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله، از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، از سلیمان ابن سفیان، از صباح حذاء، از یعقوب بن شعیب نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله علیؑ به من فرمودند:

من أشدّ الناس عليكم؟

فقلت: كلّ الناس.

فاعادها عليّ، فقلت: كلّ الناس. فقال: أتدري لم ذاك؟

قلت: لا أدري.

قال: إنّ إبليس دعاهم فأجابوه وأمرهم فأطاعوه ودعاهم فلم تجيبوا وأمرهم فلم تطيعوا فأغرّ بكم الناس.

٤٧ - حدثنا محمد بن موسى المتوكّل رحمه الله قال: حدثنا عليّ بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن محمد بن عمر بن يزيد عن حماد بن عثمان عن عمر بن يزيد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام جاءت امرأة من أهل البادية إلى النبي ﷺ ومعها صبيان حاملّة واحدًا وآخر يمشي، فأعطاها النبي ﷺ قرصاً ففلقتة بينهما، فقال رسول الله ﷺ: الحاملات الرحيمات لولا كثرة لعبهنّ لدخلت مصليّاتهنّ الجنة.

٤٨ - وبهذا الإسناد عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن حرب عن شيخ من بني أسد يقال له عمرو عن ذريح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أصاب بعير لنا علة ونحن في ماء لبني سليم فقال الغلام: يا مولاي انحره؟ قال لا تريث فلما سرنا أربعة أميال قال: يا غلام أنزل فانحره ولأنّ تأكله السباع أحبّ إلى من أن تأكله الأعراب.

کدامیک از مردم بر شما سخت و گران هستند؟

عرض کردم: تمامشان.

حضرت دوباره سخنانشان را اعاده کردند.

من نیز عرضه داشتم تمامشان.

حضرت فرمودند: می دانی چرا آنها سخت و گران هستند بر شما؟

عرضه داشتم: نمی دانم.

حضرت فرمودند: ابلیس مردم را دعوت به باطل کرد آنها دعوتش را اجابت

کردند، امر به ایشان نمود، اطاعتش را کردند ولی شما را که خواند اجابتش نکرده و

وقتی فرمان داد اطاعتش را ننمودید در نتیجه مردم را بر شما تحریص نمود.

حدیث (۴۷)

محمد بن موسی المتوکل رحمه الله می گوید: علی بن الحسین سعد آبادی، از

احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از محمد بن عمر بن یزید

از حماد بن عثمان از عمر بن یزید، نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام

فرمودند:

زنی از اهل بادیه محضر مبارک رسول خدا ﷺ رسید و همراهش دو طفل بود

یکی را بغل کرده بود و دیگری با او راه می رفت حضرت یک قرص نان به او دادند

زن آن نان را بین دو طفل تقسیم کرد، پیامبر ﷺ فرمودند:

زنان بارکش که مهربان و شفیق هستند اگر زیاد به بازی و امور باطل خود را

سرگرم نمی کردند نماز گذارانیشان حتماً به بهشت داخل می شدند.

حدیث (۴۸)

و با همین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی منقولست:

از حزب، از شیخی از قبیله بنی اسد به نام عمرو از ذریع، از حضرت

ابی عبد الله علیه السلام راوی می گوید: شتری داشتیم که وقتی به سر چشمه ای که به قبیله

بنی سلیم تعلق داشت رسیدیم به آن حیوان آفت و بیماری رسید، غلام محضر

امام علیه السلام عرضه داشت:

ای سرور من این حیوان را نحر و قربانی بکنم؟

حضرت فرمودند: درنگ مکن و شتر را بران، وقتی چهارمیل دور شدیم حضرت

فرمودند: ای غلام اکنون پیاده شو و آن را قربانی کن زیرا این حیوان را اگر درندگان و

وحوش بخورند نزد من محبوب تر است از این که اعراب و بادیه نشینان تناول نمایند.

٢٩- و بهذا الإسناد عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن ابن أبي عمير عن عبد الله بن الفضل عن خاله محمد بن سليمان عن رجل عن محمد بن علي أنه قال لمحمد بن مسلم: يا محمد بن مسلم لا يغرّك الناس من نفسك، فإنّ الأمر يصل إليك دونهم ولا تقطع النهار عنك كذا وكذا فإن معك من يحصى عليك ولا تستصغرنّ حسنة تعملها فإنك تراها حيث تسرك ولا تستصغرنّ سيئة تعمل بها فإنك تراها حيث تسووك واحسن فأنى لم ار شيئاً قطّ اشدّ طلباً ولا اسرع دركاً من حسنة محدّثة لذنب قديم.

٥٠- و بهذا الإسناد عن عبد العظيم بن عبد الله عن الحسن بن الحسين عن شيبان عن جابر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رسول الله ﷺ إلى نفر وهم يجرّون دلاء زمزم، فقال: نعم العمل الذي أنتم عليه لولا أنّي أخشى أن تغلبوا عليه لجررت معكم، إنزعوا دلوأ فتناوله فشرّب منه.

٥١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن الغفاري عن أبي جعفر بن إبراهيم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ:

مركز تحقيق كاميون علوم اسلامی

حدیث (۴۹)

و با همین اسناد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن فضل، از دایی خود محمد بن سلیمان از مردی از حضرت محمد بن علی علیه السلام نقل کرده که آن حضرت به محمد بن مسلم فرمودند:

ای محمد در مقام قیاس خود با مردم مغرور و مفتون نفس خویش نشوی و نپنداری که از دیگران برتر هستی؛ زیرا حقیقت امر به تو رسیده ولی به آنها نرسیده است.

و نیز روز و شواغل آن تو را از انجام واجبات و ترک محرمات باز ندارد زیرا با تو کسی است که اعمال و کردارت را احصاء نموده و می شمارد و همچنین عمل نیک و پسندیده ای را که انجام می دهی کوچک نشمارد زیرا آن را در جایی خواهی دید که مسرور و شادمانت می کند و کردار زشتی که از تو سر می زند را حقیر و ناچیز ندان چه آنکه آن را در جایی خواهی دید که بد حال و اندوهناک خواهد نمود و کار نیک را انجام بده؛ زیرا هرگز ندیده ام چیزی مطلوب تر و سریع التأثيرتر از کار نیک و عمل پسندیده ای که در خارج واقع شده و گناه سابق را محو و پاک می نماید.

حدیث (۵۰)

و با همین اسناد:

از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از حسن بن الحسین، از شیبان، از جابر، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جماعتی رسیدند که دلوهای آب زمزم را حمل و نقل می کردند حضرت به آنها فرمودند:

کار خوبی می کنید اگر بیم نداشتیم که از انجام آن دست بردارید البته من نیز با شما این دلوها را حمل می کردم، دلو را بدهید پس از آنها گرفته و آب آن را آشامیدند.

حدیث (۵۱)

پدرم رحمة الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از غفاری ^(۱) از ابو جعفر بن ابراهیم، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- ظاهراً مراد از آن عبدالله بن ابراهیم بن ابی عمر و انصاری است که به فرموده معنایی ضعیف یا مجهول است.

إِيَّاكُمْ وَجَدَالٍ كُلٌّ مَفْتُونٌ فَإِنَّ كُلَّ مَفْتُونٍ مَلَقْنِ حُجَّتَهُ إِلَى انْقِضَاءِ مَدَّتِهِ
فَإِذَا انْقَضَتْ مَدَّتُهُ احْرَقَتْهُ فَتَنَّتُهُ بِالنَّارِ.

٥٢- حدثنا محمد بن المتوكل قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي
عن أحمد بن محمد بن خالد عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن محمد بن
أبي عمير عن عبد الله بن الفضل عن شيخ من أهل الكوفة عن جده من قبل
أمه واسمه سليمان بن عبد الله الهاشمي، قال: سمعت محمد بن علي يقول:
قال رسول الله ﷺ للناس وهم مجتمعون عنده: أَحَبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوكُمْ بِهِ
مِنْ نِعْمَةٍ، وَأَحْبَبُونِي لِلَّهِ تَعَالَى وَأَحْبَبُوا قَرَابَتِي لِي.

٥٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن الهيثم بن
أبي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن عبد الرحمن بن الحاج قال:
قلت لموسى بن جعفر عليه السلام: إِنِّي احْتَجَجْتُ إِلَى طَيْبِ نَصْرَانِي أَسْلَمَ عَلَيْهِ وَأَدْعُو
لَهُ؟

قال: نعم إِنَّهُ لَا يَنْفَعُهُ دَعَاؤُكَ.

٥٤- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن
أحمد عن محمد بن عيسى عن علي بن الحسين بن جعفر الضبي عن أبيه عن
بعض مشايخه قال: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَزَّتِي يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ
النَّفْسَ الَّتِي قَتَلْتَ أَقَرَّتْ لِي طَرَفَةَ عَيْنٍ أَنِّي لَهَا خَالِقٌ وَرَازِقٌ أَذَقْتُكَ طَعْمَ
الْعَذَابِ، وَإِنَّمَا عَفَوْتُ عَنْكَ أَمْرَهَا إِنَّهَا لَمْ تَقَرَّ لِي طَرَفَةَ عَيْنٍ إِنِّي لَهَا خَالِقٌ
وَرَازِقٌ.

٥٥- حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن عثمان عن الحسن بن بشار عن
أبي عبد الله عليه السلام قال: سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ؟

فَقَالَ: جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

باب سیصد و هشتاد و پنجم ۹۰۷

از جدال کردن با هر کسی که فریفته باطل و غیر حق شده دوری کنید زیرا شیطان حجت و برهان را به او تلقین می‌کند و این معنا هست تا هنگامی که زمانش به سر آید و وقتی دوران آن سپری شد فریفته شدنش او را با آتش می‌سوزاند.

حدیث (۵۲)

محمد بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی از محمد بن ابی عمیر، از عبداللّه بن فضل، از شیخی از اهل کوفه، از جدّ مادری خود که نامش سلیمان ابن عبداللّه هاشمی است، وی می‌گوید: از حضرت محمد بن علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردمی که نزدش اجتماع کرده بودند فرمود:

خدا را دوست بدارید به خاطر نعمتی که به شما داده و مرا نیز دوست بدارید به خاطر خدای متعال و نزدیکان مرا دوست بدارید به خاطر من.

حدیث (۵۳)

پدرم رحمة الله علیه، از سعد بن عبداللّه، از هشام بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از عبدالرحمن بن حجاج، وی می‌گوید: محضر مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: محتاج به طبیب نصرانی شدم و برای معالجه نزد او رفتم آیا به او سلام کرده و دعایش بنمایم؟ حضرت فرمودند: آری زیرا دعاء تو برای او نفعی ندارد.

حدیث (۵۴)

پدرم رحمة الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از علی بن الحسین بن جعفر ضیعی از پدرش، از برخی مشایخ و اساتیدش، وی گفت: خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: قسم به عزّت خود ای موسی اگر نفسی که کشته‌ای یک لحظه و آن اقرار کند که من خالق و رازق او هستم طعم عذاب را به تو می‌چشانم ولی چون چنین اقراری را نکرده البته از تو عفو کرده و طعم عذاب را به تو نمی‌چشانم.

حدیث (۵۵)

محمد بن الحسن رحمة الله علیه از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن بشار وی می‌گوید: از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام راجع به جنت و بهشت آدم علیه السلام سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: آن بهشت، بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که خورشید و ماه در

ولو كانت من جنّات الخلد ما خرج منها أبداً.

٥٦- حدثنا أحمد بن محمد رحمه الله عن أبيه عن محمد بن أحمد عن

سهل بن زياد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن عليّ عن يونس عن

الحسين بن عمر بن يزيد عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ بني يعقوب لما

سألوا أباهم يعقوب أن يأذن ليوسف في الخروج معهم،

قال لهم: إنّني أخاف أن يأكله الذئب، وأنتم عنه غافلون، قال: قال

أبو عبد الله عليه السلام: قرب يعقوب لهم العلة اعتلّوا بها في يوسف عليه السلام.

٥٧- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد عن


عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن داود بن فرقد، قال: قلت

لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في قتل الناصب؟

قال: حلال الدم لكّني أتقي عليك فإن قدرت أن تقلب عليه حائطاً أو

تغرقه في ماء لكيلا يشهد به عليك فافعل.

قلت: فما ترى في ماله؟

قال: توه ما قدرت عليه. 

٥٨- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن

الحسن الصفّار ولم يحفظ أسناده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما أسري

بي إلى السماء سقط قطرة من عرقي فنبت منه الورد فوق

في البحر فذهب السمك ليأخذها، وذهب الدعموص ليأخذها،

باب سیصد و هشتاد و پنجم:..... ۹۰۹
آن طلوع می کرده و ظاهر می شدند و اگر از بهشت های جاودان و آخرت می بود
هرگز آدم از آن اخراج نمی شد.

حدیث (۵۶)

احمد بن محمد رحمه الله علیه از پدرش، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از
محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:
وقتی پسران یعقوب از پدر خواستند که به آنها اذن دهد یوسف را با خود ببرند،
یعقوب به آنها فرمود:
حضرت یعقوب علیه السلام به آنها فرمود: من بیم دارم که گرگ یوسف را بخورد و شما
از او غافل باشید

امام صادق علیه السلام فرمودند:

یعقوب علیه السلام علنی را که برادران یوسف درباره یوسف بعداً به آن متمسک شدند
را برای آنها تقریب نمود و راه آوردن عذر را به آنها نشان داد.

حدیث (۵۷)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد از علی بن حکم، از
سیف بن عمیره، از داود بن فرقد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت
ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: چه می فرمایید درباره کشتن ناصبی؟
حضرت فرمودند: ریختن خونس حلال است ولی بر تو می ترسم، اگر توانستی
دیواری را روی او بریزی یا در آب غرقش کنی تا شاهی بر تو قایم نشود البته این
کار را بکن.

عرض کردم: راجع به مالش چه می فرمایید؟

حضرت فرمودند: در صورتی که قدرت داری مالش را تباه و تلف کن.

حدیث (۵۸)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن الحسن الصفار که اسناد
حدیث را ضبط و حفظ نکرده، وی می گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:
وقتی مرا به آسمان بردند یک قطره از عرق من چکید و از آن گلی روید و افتاد
در دریا، ماهی ها رفتند تا آنرا بگیرند و دُعموص^(۱) نیز برای گرفتن آن رفت،

۱- دُعموص کرم دراز و سیاهی است که در گردالهای آب زندگی می کند.

فقلت السمكة: هي لي، وقال الدعموص: هي لي، فبعث الله تعالى إليها ملكاً يحكم بينهما فجعل نصفها للسمكة وجعل نصفها للدعموص.

وقال أبي عبد الله: وترى أوراق الورد تحت جلناره وهي خمسة اثنتان منها على صفة السمك و اثنتان منها على صفة الدعموص و واحدة منها نصفه على صفة السمك و نصفه على صفة الدعموص.

٥٩- أبي رحمه الله قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن هشام بن سالم، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما ترى في رجل سباب لعلي؟

قال: هو والله حلال الدم لولا أن يعم به برياً.

قلت: أي شيء يعم به برياً؟

قال: يقتل مؤمن بكافر.

٦٠- حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن إبراهيم بن اسحاق عن عبد الله بن حماد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ليس الناصب من نصب لنا أهل البيت؛ لأنك لا تجد رجلاً يقول: أنا أبغض محمداً و آل محمد ولكن الناصب من نصب لكم و هو يعلم أنكم تتولوننا و إنكم من شيعتنا.

٦١- حدثنا الحسين بن أحمد رحمه الله عن أبيه عن محمد بن أحمد قال: حدثنا أبو عبد الله الرازي عن علي بن سليمان بن راشد بأسناده رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: يحشر المرجئة عمياناً أمامهم أعمى فيقول بعض من يراهم من غير أمّتنا ما تكون أمة محمد إلا عمياناً،

باب سیصد و هشتاد و پنجم ۹۱۱

ماهی گفت: این مال من است دعو مص هم گفت: این مال من است، خداوند
متعال فرشته‌ای را نزد آنها فرستاد تا بینشان حکم کند، فرشته نصف از آن را برای
ماهی و نیم دیگرش را برای دعو مص قرار داد.

پدرم علیه السلام می‌فرماید:

برگهای گل پنج تا است که به این هیئت دیده می‌شوند:
دو عدد به شکل ماهی و دو تا به صفت دعو مص و یکی دیگر نصفش به شکل
ماهی و نصف دیگرش به شکل دعو مص است.

حدیث (۵۹)

پدرم رحمه الله علیه از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از
هشام بن سالم نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه
می‌فرمایید درباره مردی که علی علیه السلام را سب و دشنام می‌دهد؟
حضرت فرمودند: به خدا سوگند ریختن خونس حلال است مشروط به این که
ریختن این خون ضررش به شخص بری و غیر مستحق نرسد.

عرض کردم: مقصودتان از رسیدن ضرر به غیر مستحق چیست؟
حضرت فرمودند: یعنی به واسطه این کافر (مقتول) مؤمنی کشته شود.

حدیث (۶۰)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از
ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حماد از عبد الله بن سنان، از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند: ناصبی کسی نیست که نصب
عداوت ما اهل بیت را نماید زیرا احدی را نمی‌یابی که بگوید: من محمد و آل
محمد را مبغوض دارم، بلکه ناصبی کسی است که نصب عداوت با شما نماید و
بداند که شما ما را دوست دارید و از شیعیان ما هستید.

حدیث (۶۱)

حسین بن احمد رحمه الله علیه، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابو عبد الله
رازی، از علی بن سلیمان راشد با اسنادش مرفوعاً از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که
آن جناب فرمودند:

گروه مرجئه قیامت کور محشور می‌شوند و پیشوایشان نیز کور است.
پس کسانی که از امت ما نبوده و ایشان را می‌بینند می‌گویند:
امت محمد تمامشان ناپینا هستند.

فأقول لهم: ليسوا من أمة محمد؛ لأنهم بدّلوا فبدّل ما بهم وغيّروا فغيّر ما بهم.

٦٢- و بهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن الفضل بن كثير المدائني عن سعيد بن أبي سعيد البخلخي قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: إنّ الله تعالى في وقت كلّ صلاة يصلّيها هذا الخلق لعنه، قال: قلت: جعلت فداك ولم ذاك؟

قال: لجحودهم حقّاً و تكذيبهم إيماناً.

٦٣- أبي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد قال: حدثني أبو جعفر أحمد بن أبي عبد الله عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عن عليّ عليه السلام أنّه رأى رجلاً به تأنيث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له: أخرج من مسجد رسول الله يا من لعنه رسول الله، ثم قال عليّ عليه السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال.

٦٤- وفي حديث آخر: أخرجوهم من بيوتكم فإنهم أقدر شيء.

٦٥- و بهذا الإسناد عن عليّ عليه السلام قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً في المسجد حتّى أتاه رجل به تأنيث فسلم عليه فردّ عليه، ثم أكب رسول الله صلى الله عليه وآله في الأرض يسترجع،

پس من به ایشان می‌گویم: اینها (مرجئه) از امت محمد ﷺ نیستند؛ زیرا دینشان را تبدیل کرده پس آنچه در آنها بود (بینایی) به غیر آن (نابینایی) تبدیل گشت و آئینشان را تغییر دادند در نتیجه نعمتی که داشتند تغییر نمود.

حدیث (۶۲)

و با همین اسناد، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از فضل بن کثیر مدائنی، از سعید بن ابی سعید بلخی، وی می‌گوید: از حضرت ابوالحسن علیہ السلام شنیدم که می‌فرمود:

خداوند متعال در هر یک از اوقات نماز که این خلق نماز می‌خوانند لعنتشان می‌کند.

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم برای چه؟
حضرت فرمودند: چون حق ما را انکار کرده و خودمان را تکذیب نموده‌اند.

حدیث (۶۳)

پدرم رحمه الله علیه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابو جعفر احمد بن ابی عبدالله، از ابی الجوزاء از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرانش از حضرت علی علیہ السلام نقل کرده که آن جناب در مسجد رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که در او حالت زنان بود، به او فرمودند:
از مسجد رسول خدا بیرون شو ای کسی که رسول خدا لعنتت کرده، سپس فرمودند:

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: خدا لعنت کند مردان شبیه به زنان و زنان شبیه به مردان را.

حدیث (۶۴)

و در حدیث دیگر آمده است که امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمودند:
شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمودند: ایشان را از خانه‌هایتان بیرون کنید زیرا خبیث‌ترین و ناپاک‌ترین موجودات می‌باشند.

حدیث (۶۵)

و با همین اسناد از حضرت علی علیہ السلام منقول است که آن جناب فرمودند:
با رسول خدا ﷺ در مسجد نشسته بودم در این هنگام مردی که حالت زنان را داشت وارد مسجد شد و به رسول خدا ﷺ سلام کرد، حضرت جواب سلام او را دادند، سپس در حالی که کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) می‌فرمودند بارو، خود را به زمین انداختند و سپس فرمودند:

ثم قال: مثل هؤلاء في أمتي إنه لم يكن مثل هؤلاء في أمة إلا عذبت قبل الساعة.

٦٦- أبي رحمه الله قال: حدثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد البرقي عن محمد بن يحيى عن حماد قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ نرى الخصي من أصحابنا عفيفاً له عبادة ولا نكاد نراه إلا فظاً غليظاً سريع الغضب؟

فقال: إنما ذلك لأنه لم يولد له ولا يزني.

٦٧- وبهذا الإسناد عن البرقي بأسناده رفع الحديث إلى أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن الخصي. فقال: لم تسأل عمن لم يلد مؤمناً ولا يلد مؤمناً.

٦٨- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن عبد الله بن جعفر عن مسعدة بن زياد عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: أتركوا الترك ما ترككم، فإن كلبهم شديد و سلبهم خسيس.

٦٩- وبهذا الإسناد عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: قال مروان بن الحكم: لما هزمنا علي عليه السلام بالبصرة ردّ على الناس أموالهم من أقام بيّنة أعطاه ومن لم يقم بيّنة حلفه،

باب سیصد و هشتاد و پنجم ۹۱۵
مَثَل اینها در بین اُمَّت من نیست مگر مثل کسانی که در اُمَّت‌هایی بودند که
به واسطه اینها عذاب شدند.

حدیث (۶۶)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از محمد بن
یحیی، از حماد نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام
عرض کردم: فدایت شوم برخی از شیعیان شما هستند که خواجه بوده و بسیار
عقیف و عابد می‌باشند ولی سخت درشت‌خوی و سریع‌الغضب هستند سرّ این
چیست؟

حضرت فرمودند:

سرّش و جهتش آن است که او را فرزند نمی‌شود و در عین حال اهل فحشاء و زنا
نیست.

حدیث (۶۷)

و با همین اسناد، از برقی با اسنادش مرفوعاً تا حضرت ابی عبدالله علیه السلام حدیث
را اینطور نقل کرده:

از امام علیه السلام راجع به خواجه سؤال شد؟

حضرت فرمودند:

سؤال مکن از کسی که نه مؤمن او را زاییده و نه او مؤمن می‌زاید.

حدیث (۶۸)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر از مسعدة بن زیاد از
حضرت جعفر بن محمد از پدران گرامش علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: گروه ترک را تا مادامی که به شما کاری ندارند رها
کنید و متعرضشان نشوید زیرا تندخوهایشان بسیار خشن و بداخلاقی و زنهایشان
خسیس و مقبوض‌الید (دست بسته) می‌باشند.

حدیث (۶۹)

و با همین اسناد از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارشان علیه السلام نقل کرده‌اند
که فرمود: مروان بن حکم گفت: وقتی علی علیه السلام در بصره ما را هزیمت داد و شکست
خوردیم اموالی که از ما به دست سپاهیان او افتاده بود را این‌طور به ما رد کردند، هر
کس که اقامه بینه نمود بر مالش، آن را به او برگرداند و کسی هم که بینه نداشت را
قسم داد و پس از قسم مال را به او رد کرد.

قال: فقال له قائل: يا أمير المؤمنين أقسم الفيء بيننا والسبي قال: فلما أكثروا عليه قال: أيكم يأخذ أم المؤمنين في سهمه فكفوا.

٧٠ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن معاوية بن حَكَم عن ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن يحيى بن أبي العلاء عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان علي عليه السلام لا يقاتل حتى تزول الشمس و يقول: تفتح أبواب السماء و تقبل التوبة و ينزل النصر و يقول هو أقرب إلى الليل واجدر أن يقل القتل و يرجع الطالب و يفلت المهزوم.

٧١ - حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن إبراهيم بن هاشم عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام، قال: ذكرت الحرورية عند علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: إن خرجوا مع جماعة أو على إمام عادل فقاتلوهم، وإن خرجوا على إمام جائر فلا تقاتلوهم فإن لهم في ذلك مقالا.

٧٢ - أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن أبي الحسن عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك أن رجلاً من مواليك بلغه أن رجلاً يعطي السيف والفرس في السبيل، فأتاه فأخذهما منه، ثم لقيه أصحابه

مروان گفت: شخصی به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اموال و اسراء را هم بین ما تقسیم کن و وقتی زیاد راجع به این موضوع اصرار کردند حضرت فرمودند: کدامیک از شما ام‌المؤمنین (عایشه) را به عنوان سهم خود قبول می‌کند؟ مردم از پذیرفتن آن خودداری کرده و دیگر سخن خود را تکرار نکردند.

حدیث (۷۰)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از معاویه بن حکم از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمودند:

حضرت علی علیه السلام جنگ نمی‌کردند تا وقتی که آفتاب به زوال گراید و می‌فرمودند: درهای آسمان هنگام زوال آفتاب گشوده شده و توبه آن وقت قبول می‌شود و نصرت و ظفر در آن هنگام نصیب می‌گردد. و نیز می‌فرمودند: زوال به شب که وقت فراغت از جنگ و دست کشیدن از آن است نزدیک تر بوده و سزاوار این است که کشتار کمتر شود و طالب جنگ به مقر خود برگردد و مغلوب فرار کند و جان به دربرد.

حدیث (۷۱)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از محمد بن الحسن الصفار، از ابراهیم بن هاشم از ابن مغیره از سکونی از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل کرده که فرموده:

محضر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یادی از گروه حروریّه شد و نامی از ایشان به میان آمد، حضرت فرمودند: *در تحقیق کامیوتر علوم اسلامی* اگر با گروه و سپاه خارج شدند یا بر امام عادل خروج نمودند البته با ایشان جهاد و مقاتله کنید ولی اگر بر امام جور و ظلم خروج نمودند با آنها قتال و کارزار نکنید زیرا ایشان در این میدان گفتار و سخنی دارند.

حدیث (۷۲)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن از حضرت ابی الحسن این حدیث را نقل کرده، وی می‌گوید محضر مبارکش عرض کردم: فدایت شوم: خبر به یکی از دوستان شما رسیده که شخصی شمشیر و اسب خود را به کسی که به جهاد می‌رود می‌دهد لذا به سراغ او می‌رود و این دو را از وی می‌گیرد بعداً یاران و دوستان عطاکننده شمشیر و اسب با این

فأخبروه أَنَّ السبيل مع هؤلاء لا يجوز و أمروه بردهما؟

قال: فليفعل.

قال: قد طلب الرجل فلم يجده و قيل له قد شَخَّصَ الرجل؟

قال: فليربط ولا يقاتل.

قال له: ففي قزوين والديلم و عسقلان، و ما أشبه هذه الثغور، فقال: نعم،

فقال له: يجاهد، فقال: لا إلا أن يخاف على ذراري المسلمين، أرايتك لو

أَنَّ الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ لهم أن يتابعوهم؟

قال: قال يربط ولا يقاتل فإن خاف على بيضة الإسلام والمسلمين

قاتل فيكون قتاله لنفسه ليس للسلطان.

قال: قلت: فإن جاء العدو إلى الموضع الذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟

قال: يقاتل عن بيضة الإسلام لا عن هؤلاء؛ لأنَّ في اندراس الإسلام

اندراس ذكر محمد ﷺ.

٧٣—أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله

قال: حدثنا محمد بن الحسين عن ابن محبوب عن

شخص ملاقات می‌کنند و می‌گویند جهاد با این گروهی که تو با آنها می‌خواهی
نبرد و کارزار کنی جایز نیست لذا شمشیر و اسب را برگردان حال وظیفه وی
چیست؟

حضرت فرمودند:

اسب و شمشیر را باید برگرداند.

سائل عرض می‌کند: وی به سراغ آن مردی که این دورا از او گرفته بود رفت ولی
وی را نیافت و وقتی خبر وی را از قومش گرفت گفتند: او از میان ما رفته و نیست.
حال چه کند؟

حضرت فرمودند: وی به مرابطه و دیده‌بانی خود را مشغول کند و جهاد را رها
کند.

سائل عرض کرد: در قزوین و دیلم و عسقلان و اشباه این بلاد و مرزها می‌تواند
دیده‌بانی کند؟

حضرت فرمودند: آری.

سائل عرض کرد: جهاد بکند؟

حضرت فرمودند: خیر، مگر در موردی که بر ذراری و ابناء مسلمین بیم و هراس
داشته باشد.

سائل عرض کرد: اگر روم داخل بر مسلمین شوند، مسلمین می‌توانند آنها را
تعقیب کرده و با آنها به مقاتله پردازند؟

حضرت فرمودند: مسلمانان فقط دیده‌بانی کرده و مقاتله نکنند ولی اگر بر
مسلمین خوف از ناحیه روم بود می‌توانند با ایشان نبرد و جهاد کنند چه آنکه این
قتال به منظور دفاع از نفس خودشان هست نه برای کمک و نگهداری سلطان جور.
سائل می‌گوید: محضرش عرضه داشتم: اگر دشمن به مرکزی که دیده‌بان در
آن جا است بیاید وظیفه وی چیست؟

حضرت فرمودند:

وی موظف است از مسلمین و اسلام حفاظت کند و با دشمن به مقاتله پردازد
نه این که دفاع از ظالمین و جائزین نماید.

و دلیل بر وجوب دفاع از اسلام و مسلمین آن است که ضعیف شدن اسلام در
واقع ضعیف پیدا کردن ذکر محمد ﷺ می‌باشد.

حدیث (۷۳)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از

إبراهيم الجازي عن أبي بصير قال: ذكرنا عند أبي جعفر عليه السلام من الأغنياء من الشيعة فكأنه كره ما سمع منا فيهم، قال: يا أبا محمد إذا كان المؤمن غنياً رحيماً وصولاً له معروف إلى أصحابه أعطاه الله أجر ما ينفق في البرّ أجره مرتين ضعفين؛ لأنّ الله تعالى يقول في كتابه: (و ما أموالكم ولا أولادكم بالتي تقرّبكم عندنا زلفى إلا من آمن وعمل صالحاً فأولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم في الغرفات آمنون) ^(١).

٧٤- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن منصور بن يونس قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنّ الله تعالى يقول: لولا أن يجد عبدي المؤمن في نفسه لعصبت الكافر بعصاة من ذهب.

٧٥- حدثنا أحمد بن محمد عن أبيه عن محمد بن أحمد عن موسى بن عمر عن ابن سنان عن أبي سعيد القمط عن حمران، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إذا كان الرجل على يمينك على رأي ثم تحول إلى يسارك فلا تقل إلا خيراً ولا تبرأ منه حتى تسمع منه ما سمعت وهو على يمينك فإن القلوب بين أصبعين من أصابع الله يقبّلها كيف يشاء ساعة كذا و ساعة كذا وإنّ العبد ربّما وفق للخير. (قال مؤلف هذا الكتاب رحمه الله)

ابراهیم جازی از ابوبصیر نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابی جعفر علیه السلام بودیم از اغنیاء و متمولین شیعه نزد آن حضرت نام بردیم، گویا حضرتش کراحت داشتند از ما راجع به ایشان چیزی بشنوند، فرمود: ای ابامحمد وقتی مؤمن غنی و رحیم بود و از مالش به دیگران رساند و به اصحاب خود احسان نماید خداوند متعال دو برابر اجر انفاقی که کرده به او می دهد.

زیرا خداوند متعال در کتاب عزیزش می فرماید:

و ما اموالکم ولا اولادکم بالتي تقرّبکم الخ (و هرگز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به درگاه ما مقرب گرداند نیست مگر آنکه با ایمان و عمل صالح کسی مقرب شود و آنان پاداش اعمال صالحشان مضاعف و افزون است و در غرفه های بهشت ابدی آسوده خاطر می باشند)

حدیث (۷۴)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس نقل کرده که گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: خداوند متعال می فرماید:

اگر بنده با ایمان من محزون و دل شکسته نمی شد البته دستاری از طلا به سر کافر می بستم (۱)

حدیث (۷۵)

احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن احمد از موسی بن عمر، از ابن سنان، از ابوسعید قماط، از حمزان نقل کرده که وی گفت: از حضرت علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه شخصی وقتی سمت راست تو است رأی و اعتقادی داشت و سپس به سمت چپ تو رفت درباره اش فقط به خیر سخن بگو و از وی تبری مجوی تا وقتی که بشنوی از او آنچه را که وقتی در سمت راست تو بود از او شنیدی چه آنکه قلوب و دلها بین دو طریق از طرق الله است هر طوری که او بخواهد در دلها تصرف می کند ساعتی چنان بوده و ساعتی دیگر چنین می باشد و بنده بسا به خیر توفیق می یابد.

مقاله مؤلف

مؤلف این کتاب رحمه الله علیه می گوید:

۱- شاید مقصود این باشد که متاع و اموال دنیا آنقدر بی ارزش است که حق تعالی راضی است از طلا که سرآمد همه اموال دنیوی است دستار و تاج به سر کافر که دشمن او است بگذارد منتهی چون این معنا موجب حزن و اندوه مؤمن که دوست حق تعالی است می گردد لاجرم خداوند این کار را نکرده است.

قوله: بين أصبعين من أصابع الله - يعني بين طريقتين من طرق الله يعني بالطريقتين طريق الخبر و طريق الشرو أن الله عز وجل لا يوصف بالأصابع ولا يشبهه بخلقه تعالى عن ذلك علواً كبيراً.

٧٦- وبهذا الاسناد عن محمد بن أحمد بأسناده رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أن مؤمناً تناول شجرة من الأرض، أو كفاً من تراب لبعث الله تعالى إليه من ينازعه فيه و ذلك أن الله تعالى لم يجعل للمؤمن في دولة الباطل نصيباً.

٧٧- وبهذا الإسناد عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن سنان عن عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أخذ الله ميثاق المؤمن على أن لا يقبل قوله ولا يصدق حديثه ولا ينتصف من عدوه ولا يشفى غيظه إلا بفضيحة نفسه؛ لأن كل مؤمن ملجم.

٧٨- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عن أحمد بن محمد عن حماد بن عثمان عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة أتى الشمس والقمر في صورة ثورين عبقرين فيقدمان بهما و بمن يعبدهما في النار و ذلك أنهما عبداً فرضياً.

٧٩- حدثنا محمد بن الحسن رحمه الله قال: حدثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تعالى: (إن الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً) (١)

مقصود از «اصبعین من اصابع الله» در کلام امام علی (علیه السلام) طریقین من طرق الله است و مراد از طریقین، طریق خیر و طریق شرمی باشد چه آنکه خداوند متعال را نباید به اصابع توصیف نمود و اساساً شباهتی به مخلوقاتش ندارد پس باید در لفظ اصابع تصرف کرد و آنرا تأویل برد.

حدیث (۷۶)

و با همین اسناد از محمد بن احمد به اسنادش مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند: اگر مؤمن درختی را از من بگیرد یا مستی از خاک بردارد خداوند متعال کسی را نزد او می فرستد که با او در این کاری که کرده منازعه نماید و این به خاطر آن است که مؤمن در دولت باطل نصیبی ندارد.

حدیث (۷۷)

و با همین اسناد از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید از محمد بن سنان، از کسی که ذکرش نموده از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمودند: خداوند متعال از مؤمن پیمان گرفته که قولش پذیرفته نشود و حدیثش تصدیق نگردد و حقش از دشمنش گرفته نشود و غیظش فرونشیند مگر به رسوا شدنش زیرا هر مؤمنی به دهانش لجام زده شده است.

حدیث (۷۸)

پدرم رحمه الله علیه از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از احمد بن محمد از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) نقل کرده که آن جناب فرمودند: هنگامی که قیامت بپا شد خورشید و ماه در صورت دو گاو درخشان آورده شده بعد آن دو و تمام کسانی که آن دو را در دنیا می پرستیدند در آتش انداخته می شوند و جهتش آن است که این دو کره در دنیا عبادت شدند و خشنود و راضی به آن گردیدند.

حدیث (۷۹)

محمد بن الحسن رحمه الله علیه، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از موسی بن بکر، از زراره، وی گفت: حضرت ابو جعفر (علیه السلام) در ذیل فرموده حق تعالی: اِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلٰی الْمُؤْمِنِیْنَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا.

قال: موجباً إنما يعني بذلك وجوبها على المؤمنين ولو كانت كما يقولون لهلك سليمان بن داود حين أخر الصلاة حتى توارت بالحنجاب؛ لأنه لو صلاها قبل أن تغيب كان وقتاً ليس صلاة أطول وقتاً من العصر.

٨٥- حدثني محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال: حدثنا علي بن الحسن السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسن بن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عن أبيه عليه السلام قال: قال علي بن الحسين عليه السلام: ليس لك أن تقعد مع من شئت لأن الله تبارك وتعالى يقول: (إذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره، وأما ينسينك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين) (١) وليس لك أن تتكلم بما شئت؛ لأن الله تعالى، قال: (ولا تقف ما ليس لك به علم) (٢) ولأن رسول الله ﷺ قال: رحم الله عبداً قال خيراً فغنم أو ستمت فسلم

مركز تحقیقات کامیوتر علوم اسلامی

فرمودند: «کتاباً موقوتاً» یعنی فریضه‌ای واجب و مقصود و وجوب آن بر مؤمنین است و اگر آن طور که مخالفین می‌گویند باشد باید سلیمان بن داود هلاک شده باشد چه آنکه وی نماز عصرش را تأخیر انداخت تا خورشید پشت حجاب کوهها پنهان و مخفی شد و اگر قبل از غایب شدنش نماز را خوانده بود در وقتش اداء کرده بود و هیچ نمازی از نظر وقت طولانی‌تر از نماز عصر نمی‌باشد^(۱)

حدیث (۸۰)

محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله علیه، از علی بن حسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: حق نداری با هر کس که بخواهی نشست و برخاست کنی زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا الخ (چون گروهی را دیدی که برای خرده گیری و طعن زدن در آیات ما گفتگو می‌کنند از آنان دوری گزین تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموش ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگر مجالست مکن).

و نیز حق نداری به آنچه می‌خواهی تکلم کنی زیرا حق تعالی در قرآن می‌فرماید: ولا تقف ما لیس لک به علم (و هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن و سخن مران) و به خاطر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا رحمت کند بنده‌ای را که کلام نیک گوید تا بهره برد یا سکوت کند تا سالم بماند.

۱- مرحوم مصنف در کتاب من لا یحضره الفقیه ج (۱) ص (۱۲۹) در توضیح این حدیث می‌فرماید: جهال از اهل خلاف اینطور پنداشته‌اند که حضرت سلیمان علیه السلام روزی اسبها را سان می‌دید و آنها را از نظر می‌گذرانید، حضرت مشغول و سرگرم آنها بود که خورشید غروب کرد و وقت نماز منقضی شد و وقتی متوجه شد بسیار متأثر و ناراحت گردید و از شدت غضب فرمان داد اسبها را برگردانند و سپس امر نمود ساق پاها و گردنهای آنها را زده و بدین ترتیب این حیوانات را کشتند و فرمود: این حیوانات مرا از ذکر پروردگارم بازداشتند. این گفتار صحیح نیست و واقع امر طبق گفته اهل خلاف نمی‌باشد چه آنکه شأن نبی و پیامبر خدا اجل است از مثل چنین کرداری زیرا اسبها گناهی نداشته تا مستوجب چنین فعل قبیحی باشند و اساساً آنها خود را بر وی عرضه نکرده و او را آنها مشغول نکرده بودند و از این که بگذریم اسبها مکلف نبودند تا مرتکب گناه باشند در نتیجه عقاب و مؤاخذه شوند و صحیح آن است که سلیمان علیه السلام عصری بود که بهایم و اسبها را از نظر می‌گذراند و به واسطه سرگرم شدن به آنها نمازش تأخیر افتاد تا خورشید غروب کرد وقتی متوجه شد به فرشتگان گفت: آفتاب را برگردانید تا من نماز را بخوانم، آنها آفتاب را بازگردانیدند، وی ایستاد ساق پا و گردن خود را مسح نمود (وضوء آنها در آن شریعت چنین بود) و سپس به اصحابش که نمازهایشان قضاء شده بود فرمان داد پا او نمازهایشان را خواندند و پس از فراغت از نماز خورشید غروب کرد و ستارگان در آسمان ظاهر شدند.

وليس لك أن تسمع ما شئت؛ لأن الله تعالى يقول: (إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسؤولاً).

٨١- أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد السيارى قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن مهران الكوفي قال: حدثني حنان بن سدير عن أبيه عن أبي إسحاق الليثي قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: يا بن رسول الله أخبرني عن المؤمن المستبصر إذا بلغ في المعرفة وكمل هل يزني؟

قال: اللهم لا.

قلت: فيلوط؟

قال: اللهم لا.

قلت: فيسرق؟

قال: لا.

قلت: فيشرب الخمر؟

قال: لا.

قلت: فيأتي بكبيرة من هذا الكبائر أو فاحشة من هذه الفواحش؟

قال: لا.

قلت: فيذنّب ذنباً؟

قال: نعم هو مؤمن مذنّب ملّم.

قلت: ما معنى ملّم؟

قال: الملمّم بالذنب لا يلزمه ولا يُصرّ عليه.

قال: فقلت سبحان الله ما أعجب هذا لا يزني ولا يلوط ولا يسرق ولا

يشرب الخمر ولا يأتي بكبيرة من الكبائر ولا فاحشة!

فقال: لا أعجب من أمر الله، إنّ الله تعالى يفعل ما يشاء ولا يسئل عما

يفعل وهم يسئلون فممّ عجبت يا إبراهيم؟ سل ولا تستنكف ولا تستحي

و همچنین حق نداری آنچه خواهی را بشنوی زیرا خداوند متعال می فرماید:
 اَنْ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفَوَائِدَ كُلَّ اوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا (در پیشگاه خدا چشم و گوش و دلها همه مسئول می باشند).

حدیث (۸۱)

پدرم رحمه الله علیه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری از محمد بن عبدالله بن مهران کوفی از حنّان بن سدید از پدرش، از ابواسحاق لیثی نقل کرده که وی گفت: محضر مبارک حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا بفرمایید آیا مؤمنی که مستبصر است وقتی صاحب معرفت شد و کمال یافت مرتکب زنا می شود؟

حضرت فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا لواط می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: دزدی می نماید؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: شرب خمر می کند؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: آیا کبیره ای از این کبائر یا فاحشه ای از فواحش را انجام می دهد؟

فرمودند: خیر.

عرض کردم: گناهی می کند؟

فرمودند: آری، او مؤمن گناهکاری است که مُلَمّ می باشد.

عرض کردم: معنای مُلَمّ چیست؟

فرمودند: المَلَمّ بالذنب یعنی کسی که گناهی می کند ولی ملازم با آن نبوده و

اصرار بر آن نمی ورزد.

راوی می گوید: عرض کردم: سبحان الله! خیلی جای تعجب است که مؤمن زنا و

لواط و سرقت نمی کند و شراب نیاشامیده و کبیره ای، از کبائر را مرتکب نشده و

فاحشه ای از فواحش را انجام نمی دهد!

حضرت فرمودند: از کار خدا نباید تعجب نمود، حق تعالی آنچه را که بخواهد

انجام می دهد و از فعلش سؤال نمی شود ولی بندگان مورد سؤال و بازخواست قرار

می گیرند، پس از چه تعجب کردی ای ابراهیم؟ سؤال کن و خودداری نکن و شرم و

فإنّ هذا العلم لا يتعلّمه مستكبر ولا مستحي.

قلت: يا بن رسول الله إنني أجد من شيعتكم من يشرب الخمر و يقطع الطريق و يخيف السبل و يزني و يلوط و يأكل الرياء و يرتكب الفواحش و يتهاون بالصلاة والصيام والزكاة و يقطع الرحم و يأتي الكبائر، فكيف هذا ولم ذاك؟

فقال: يا إبراهيم هل يختلج في صدرك شيء غير هذا، قلت: نعم يا بن رسول الله أخرى أعظم من ذلك! فقال: و ما هو يا ابا اسحاق؟

قال: فقلت: يا بن رسول الله و أجد من أعدائكم و مناصبيكم من يكثر من الصلاة و من الصيام و يخرج الزكاة و يتابع بين الحجّ والعمرة و يحرص على الجهاد و يأثر على البرّ و على صلة الأرحام و يقضي حقوق إخوانه و يواسيهم من ماله و يتجنّب شرب الخمر والزنا واللواط و سائر الفواحش فممّ ذاك؟ ولم ذاك؟ فسّره لي يا بن رسول الله و برهنه و بيّنه، فقد والله كثر فكري و أسهر ليلي وضاق ذرعِي.

قال: فتبسّم الباقر صلوات الله عليه، ثم قال: يا إبراهيم خذ إليك بياناً شافياً فيما سألت و علماً مكنوناً من خزائن علم الله وسرّه أخبرني يا إبراهيم كيف تجد اعتقادهما؟

قلت: يا بن رسول الله أجد محبّيتكم و شيعتكم على ما هم فيه ممّا وصفته من أفعالهم لو أعطى أحدهم ما بين المشرق والمغرب ذهباً و فضّة أن يزول عن ولايتكم و محبّتكم إلى موالاته غيركم و إلى محبّتهم ما زال ولو ضربت خياشيمه بالسيوف فيكم ولو قتل فيكم ما ارتدع ولا رجع عن محبّتكم و ولايتكم،

حیا ننما، این علم را متکبر و کسی که از سؤال حیا می کند فرامی گیرد.
عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، از شیعیان شما کسانی را سراغ دارم که شرب خمر نموده، راه را بر مردم می بندند و راهها را مخوف و خطرناک می کنند، مرتکب زنا و لواط شده، ربا می خورند مبادرت به فواحش می کنند، در خواندن نماز و گرفتن روزه و دادن زکات سستی از خود نشان می دهند، قطع رحم می نمایند و کبائر و معاصی کبیره را اتیان می کنند، پس توجیه آن چیست و چرا مؤمنی که شیعه شما است فاعل این قبايح می باشد؟

حضرت فرمودند: ای ابراهیم، آیا در سینهات غیر از این سؤال، سؤال دیگری خَلْجَان نمی کند؟

عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا، سؤال بزرگتر از این!
حضرت فرمودند: آن سؤال چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا آن سؤال این است که: از دشمنان و کسانی که نصب عداوت و بغض شما را می کنند کسانی را یافته ام که نماز زیاد خوانده و بسیار روزه گرفته، زکات اموالش را داده، حج و عمره نموده، بر جهاد راغب و حریص بوده، افعال نیک و کردار پسندیده داشته صله رحم نموده، حقوق برادران دینی را اداء کرده، در مالش با دیگران رعایت مواسات را کرده، از شرب خمر دوری نموده، مرتکب زنا و لواط و سایر فواحش نمی گردد، منشاء آن چیست و چطور می توان این را توجیه کرد؟

پس برایم این راز را گفته و برهان و بینه اش را بیان نمایید، به خدا سوگند فکرم را به خود مشغول کرده و خواب شب از من رفته است.

راوی می گوید: حضرت باقر علیّه السلام تبسم نموده و سپس فرمودند:

ای ابراهیم، بیانی که مشکلات را حل کند و سؤالت را جواب داده باشم برایت ایراد خواهم نمود و علمی نهان از خزائن علم خدا را اظهار خواهم کرد، بگو چگونه اعتقاد این دو گروه (شیعیان عاصی و دشمنان مؤدب به آداب) را یافته ای؟

عرض کردم: محبین و شیعیان شما که فاعل افعال یاد شده می باشند کسانی هستند که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند که دست از دوستی و ولایت شما برداشته و به سراغ غیر شما روند هرگز این کار را نمی کنند و اگر در راه دوستی شما با شمشیر بینی های ایشان را ببرند و نیز در این راه کشته شوند از این راه برنگشته و دست از آن برنمی دارند.

وأرى الناصب على ما هو عليه ممّا وصفته من أفعالهم لو أعطى أحدكم ما بين المشرق والمغرب ذهباً وفضّة أن يزول عن محبة الطواغيت و موالاتهم إلى موالاتكم ما فعل ولا زال ولو ضربت خياشيمه بالسيوف فيهم ولو قتل فيهم ما ارتدع ولا رجع. وإذا سمع أحدهم منقبة لكم وفضلاً اشمأز من ذلك و تغيّر لونه ورأى كراهية ذلك في وجهه بغضاً لكم و محبة لهم، قال فتبسّم الباقر عليه السلام، ثم قال: يا إبراهيم هاهنا (هلكت العاملة الناصبة تصلى ناراً حامية تسقى من عين أنية)^(١) ومن أجل ذلك قال تعالى (وقدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً)^(٢) ويحك يا إبراهيم، أتدري ما السبب والقصة في ذلك وما الذي قد خفي على الناس منه؟

قلت: يا بن رسول الله فبيّته لي واشرحه و برهنه.
قال: يا إبراهيم إنّ الله تبارك و تعالى لم يزل عالماً قديماً خلق الأشياء لا من شيء و من زعم أن الله تعالى خلق الأشياء من شيء فقد كفر لأنّه لو كان ذلك الشيء الذي خلق منه الأشياء قديماً معه في أزليّته و هوّيّته كان ذلك الشيء أزليّاً.

بل خلق الله تعالى الأشياء كلّها لا من شيء، فكان مما خلق الله تعالى أرضاً طيبة ثم فجّر منها ماء عذباً زلالاً فعرض عليها ولايتنا أهل البيت فقبلتها فأجرى ذلك الماء عليها سبعة أيّام طبّقها وعمّها، ثم أنضب ذلك الماء عنها، فأخذ من صفوة ذلك الطين طيناً فجعله طين الأئمة عليهم السلام، ثم أخذ ثقل ذلك الطين فخلق منه شيعة و ترك طينتكم يا إبراهيم على حاله كما ترك طينتنا لكنتم و نحن شيئاً واحداً.

قلت: يا بن رسول الله فما فعل بطينتنا؟
قال: أخبرك يا إبراهيم خلق الله تعالى بعد ذلك أرضاً سبخة خبيثة منتنة، ثم فجّر منها ماء أجاجاً آسناً مالحاً فعرض عليها ولايتنا أهل البيت

و ناصبی را با آنچه از اوصاف که برایشان نقل کردم اینطور دیده‌ام که اگر بین مشرق و مغرب را از طلا و نقره پر کنند و به آنها دهند تا از محبت طواغیت دست کشیده و ولایت و دوستی شما را پیدا کنند امکان ندارد و در راه محبت طواغیت و ستمگران اگر با شمشیر بینی آنها را ببرند و یا کشته شوند حاضر نیستند از آن دست بردارند و اگر منقبتی از مناقب و فضیلتی از فضایل شما را بشنوند بدحال شده و از آن مشمئز گردیده و رنگشان تغییر کرده و آثار کراهت در صورتشان دیده می‌شود و این به خاطر داشتن بغض شما و محبت ظالمان می‌باشد.

راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام تبسم کرده و فرمودند: ای ابراهیم اینجا است که ناصبی‌های عامل به اعمال یاد شده هلاک می‌شوند و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند و از چشمه‌های آب گرم جهنم آب می‌نوشند و به خاطر همین است که خدای عزوجل می‌فرماید:

ما توجه به اعمال فاسد بی‌خلوص و بی‌حقیقت آنها نموده و تمام را باطل و ناپود می‌گردانیم ای ابراهیم، آیا می‌دانی سبب و سر آنچه گفتی چیست؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا برایم بیان کنید و برهانش را شرح دهید. حضرت فرمودند: ای ابراهیم خداوند تبارک و تعالی عالم و قدیم بوده و اشیاء را از هیچ آفریده و کسانی که معتقدند خداوند اشیاء را از چیزی آفریده به او کفر ورزیده‌اند زیرا آن چیزی که اشیاء را از آن آفریده باید قدیم و با حق تعالی از ازل بوده باشد درحالی که این‌طور نیست.

بلکه حق تعالی اشیاء را از هیچ آفریده، یکی از مخلوقات حق زمین است که آن را طیب و پاک آفرید و سپس آن را شکافت و از درونش آب زلال و صاف و شیرین را بیرون آورد و بر آن ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، آب آن را پذیرفت سپس حق تعالی آن را هفت روز بر روی زمین جاری ساخت تا تمام آن را فراگرفت، بعد آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی زمین را برداشت و آن را گل ائمه علیهم السلام قرار داد و بعد گل و لای ته‌نشین شده آن گل را برداشت و از آن شیعیان ما را آفرید و اگر گل شما را ای ابراهیم به حال خود می‌گذاشت همان طوری که گل ما را به حال خود گذاشت البته شما و ما یک چیز می‌شدیم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا: با گل ما مگر خداوند چه کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند متعال بعد از آن زمین شور و ناپاک و متعفن را آفرید، آن را شکافت و آبی بدمزه و شور از آن بیرون آورد سپس ولایت ما را بر آن عرضه

فلم تقبلها فأجرى ذلك الماء عليها سبعة أيام حتى طبقتها وعمّها، ثم نضب ذلك الماء عنها، ثم أخذ من ذلك الطين فخلق منه الطغاة وأئمتهم، ثم مزجه بشغل طينتكم ولو ترك طينتهم على حالها ولم يمزج بطينتكم لم يشهدوا الشهادتين ولا صلّوا ولا صاموا ولا زكّوا ولا حجّوا ولا أدّوا الأمانة ولا أشبهوكم في الصور وليس شيء أكبر على المؤمن من أن يرى صورة عدوّه مثل صورته.

قلت: يا بن رسول الله فما صنع بالطينتين؟

قال: مزّج بينهما بالماء الأوّل والماء الثاني، ثم عركها عرك الأديم، ثم أخذ من ذلك قبضة، فقال: هذه إلى الجنّة ولا أبالي، وأخذ قبضة أخرى، و قال: هذه إلى النار ولا أبالي ثم خلط بينهما فوقع من سنخ المؤمن و طينة على سنخ الكافر و طينته و وقع من سنخ الكافر و طينته على سنخ المؤمن و طينته، فما رأيت من شيعتنا من زنا أو لواط أو ترك صلاة أو صوم أو حجّ أو جهاد أو خيانة أو كبيرة من هذه الكبائر فهو من طينة الناصب و عنصره الذي قد مزّج فيه؛ لأنّ من سنخ الناصب و عنصره و طينته اكتساب المآثم والفواحش والكبائر. و ما رأيت من الناصب من مواظبته على الصلاة والصيام والزكاة والحج والجهاد وأبواب البر فهو من طينة المؤمن و سنخه الذي قد مزّج فيه لأنّ من سنخ المؤمن و عنصره و طينته أكتساب الحسنات واستعمال الخير واجتناب المآثم فإذا عرضت هذه الأعمال كلّها على الله تعالى قال: أنا عدل لا أجور و منصف لا أظلم و حكم لا أحيف ولا أميل ولا أشطط ألحقوا الأعمال السيئة التي اجترحها المؤمن بسنخ الناصب و طينته، وألحقوا الأعمال الحسنة التي اكتسبها الناصب بسنخ المؤمن و طينته

داشت، و آن نپذیرفت، آن آب را بر زمین برای هفت روز جاری ساخت تا تمام آن را فراگرفت، سپس آب را برد و پس از آن مقداری از گل روی آن زمین را برداشت و از آن طاغیان و پیشوایانشان را آفرید، بعد با ته نشین گل شما آن را ممزوج کرد و اگر گل آنها را به حال خود می گذاشت و با گل شما ممزوج نمی کرد شهادتین اصلاً به زبان جاری نمی کردند، نماز نمی خواندند، روزه نمی گرفتند، زکات نمی دادند، حج بجا نمی آوردند، و امانت را به صاحبش رد نمی نمودند و در صورت اصلاً شباهتی به شما نداشتند و هیچ چیز گرانتر و سخت تر بر مؤمن از این نیست که دشمنش را بصورت خود ببیند.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا با این دو گِل چه شد؟
فرمود: این دو را با آب اوّل (آب شیرین و گوارا) و دوّم (آب شور بدمزه و متعفن) با هم ممزوج کردند بعد آن گل را مالید مثل مالیدن پوست پس از آن یک مشت از آن را برداشت و فرمود این به طرف بهشت باشد و باکی نیست، بعد مشتی دیگر برداشت و فرمود: این به طرف آتش و دوزخ باشد و باکی ندارم، پس از آن آن دو را مخلوط نمود پس از سنخ مؤمن واقع شد و طینت آن بر سنخ کافر بود و نیز از سنخ کافر واقع شد و طینت آن بر سنخ مؤمن بود، پس آنچه از شیعیان ما می بینی از قبیل:

زنا، لواط، ترک نماز، ترک روزه، ترک حج، ترک جهاد، خیانت یا کبیره ای از کبائر بدان که ناشی است از طینت و عنصر ناصب که با طینت مؤمن ممزوج گردیده و طینت ناصبی مقتضی اکتساب مآثم و فواحش و کبائر می باشد.

و آنچه از ناصبی مشاهده می کنی از قبیل: زنا، لواط، ترک نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و ابواب خیر ناشی از طینت مؤمن است که با طینت ناصبی ممزوج شده و طینت مؤمن مقتضی اکتساب حسنات و بکار گرفتن اسباب خیر و اجتناب از مآثم می باشد.

باری وقتی این اعمال بر حق تبارک و تعالی عرضه شد فرمود:

من عادل بوده، جور و ستم نمی کنم، منصف هستم ظلم را روا نمی دارم، حاکم بوده در حکم خود جور نکرده و از صواب میل به خطاء ننموده و از حق و واقع دور نمی شوم، اعمال زشت را که مؤمن مرتکب شده ملحق به سنخ ناصب و طینتش کنید و اعمال حسنه و پسندیده را که ناصبی کسب نموده به سنخ مؤمن و طینت وی ملحق سازید.

ردّوها كلّها إلى أصلها، فإنّي أنا الله لا إله إلا أنا عالم السرّ وأخفي، وأنا المطّلع على قلوب عبّادي لا أحيف ولا أظلم ولا ألزم أحداً إلا ما عرفته منه قبل أن أخلقه.

ثم قال الباقر عليه السلام: أقرأ يا إبراهيم هذه الآية.

قلت: يا بن رسول الله آية آية؟

قال: قوله تعالى: (قال معاذ الله أن يأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده إنا إذا لظالمون) ^(١) هو في الظاهر ما تفهمونه هو والله في الباطن هذا بعينه يا إبراهيم إنّ للقرآن ظاهراً وباطناً ومحكماً ومتشابهاً وناسخاً ومنسوخاً، ثم قال: أخبرني يا إبراهيم عن الشمس إذا طلعت وبدا شعاعها في البلدان أهو باين من القرص؟ قلت: في حال طلوعه باين.

قال: ليس إذا غابت الشمس اتّصل ذلك الشعاع بالقرص حتى يعود إليه؟

قلت: نعم، قال: كذلك يعود كل شيء إلى سنخه وجوهره وأصله، فإذا كان يوم القيامة نزع الله تعالى سنخ الناصب وطينته مع أثقاله وأوزاره من المؤمن فيلحقها كلّها بالناصر وينزع سنخ المؤمن وطينته مع أثقاله وأبواب برّه واجتهاده من الناصب فيلحقها كلّها بالمؤمن، افتري هاهنا ظلماً أو عدواناً؟

قلت: لا يا بن رسول الله.

قال: هذا والله القضاء الفاصل والحكم القاطع والعدل البين لا يسئل عمّا يفعل وهم يسئلون هذا يا إبراهيم الحقّ من ربّك فلا تكن من الممترين هذا من حكم الملكوت.

تمام این افعال را به اصل خود برگردانید، من خداوندی هستم که معبودی غیر از او نیست، آگاه به آشکار و نهان هستم، من بردل‌های بندگانم مطلع هستم، جور و ظلم نکرده، احدی را ملزم به فعلی نکرده مگر به آنچه قبل از آفرینشش از او سراغ دارم.

سپس حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

ای ابراهیم این آیه را بخوان.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کدام آیه را؟

فرمود: قال: معاذ الله ان يأخذ الا من وجدنا متاعاً عنده انا اذا لظالمون

یعنی: یوسف گفت: پناه به خدا که ما در شرع خویش جز آنکه متاع خود را نزد او

یافته‌ایم دیگری را بگیریم که اگر چنین کنیم بسیار مردم ستمکاری هستیم.

این فرموده حق تعالی در ظاهر همان معنایی را دارد که از آن می‌فهمید و به خدا

سوگند در باطن عیناً همان است، ای ابراهیم قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه،

ناسخ و منسوخ دارد سپس فرمود:

ای ابراهیم، به من بگو خورشید وقتی طالع می‌شود و شعاع نورش در شهرها و

بلاد ظاهر می‌گردد آیا این شعاع از قرص آفتاب جدا است یا متصل به آن می‌باشد؟

عرض کردم: در حال طلوع و بروجش جدا از آن می‌باشد.

حضرت فرمود: آیا وقتی غروب می‌کند و از انظار مخفی می‌گردد مگر نه این

است که شعاع متصل به قرص نمی‌باشد تا به آن عود و بازگشت کند؟

عرض کردم: آری.

فرمود: هر چیزی به سنخ و اصل خودش بازمی‌گردد، لذا وقتی قیامت پیا شود

خداوند عز و جل سنخ ناصب و طینت او را با وژر و بال‌هایش از من می‌کند و تمام را

به ناصب ملحق می‌سازد.

و سنخ مؤمن و طینت او را با ابواب خیر و اجتهادش از ناصب می‌کند و تمام را

به مؤمن ملحق می‌سازد حال تو در اینجا ظلم و ستم می‌بینی؟

عرض کردم: خیر ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند این حکمی است که فاصل بین حق و باطل و

قاطع و حتمی بوده و حکمی است عادلانه و آشکار، او از آنچه انجام می‌دهد سؤال

نشده ولی بندگان سؤال می‌شوند.

ای ابراهیم این حکم به حق و صواب از ناحیه پروردگارت بوده و تو از

شک‌کنندگان در آن مباش این حکم از سلطانی عظیم و بزرگ می‌باشد.

قلت: يا بن رسول الله و ما حكم الملكوت؟ قال: حكم الله و حكم أنبيائه، وقصة الخضر و موسى عليه السلام حين استصحبه، فقال: (إنك لن تستطيع معي صبراً، و كيف تصبر على ما لم تحط به خبراً) (١) أفهم يا إبراهيم واعقل أنكر موسى على الخضر واستفزع أفعاله، حتى قال له الخضر: يا موسى ما فعلته عن أمري إنما فعلته عن أمر الله تعالى، من هذا ويحك يا إبراهيم قرآن يتلى و أخبار تؤثر عن الله تعالى من ردّ منها حرفاً فقد كفر و أشرك و ردّ على الله تعالى.

قال الليثي: فكأنني لم اعقل الآيات و أنا أقرأها أربعين سنة إلا ذلك اليوم فقلت: يا بن رسول الله ما أعجب هذا تؤخذ حسنات أعدائكم فتردّ على شيعتكم، و تؤخذ سيئات محبيكم فتردّ على مبغضيكم؟!

قال: اي و الله الذي لا إله إلا هو فالحق الحبة و باري النسمة و فاطر الأرض و السماء ما أخبرتك إلا بالحقّ و ما أنبتك إلا الصدق و ما ظلمهم الله، و ما الله بظلام للعبيد، و أنّ ما أخبرتك لموجود في القرآن كلّ، قلت: هذا بعينه يوجد في القرآن؟

قال: نعم يوجد في أكثر من ثلاثين موضعاً في القرآن، أتحبّ أن أقرأ ذلك عليك؟

مركز تحقيق و نشر علوم اسلامی

قلت: بلى يا بن رسول الله.

فقال: قال الله تعالى: (و قال الذين كفروا للذين آمنوا اتّبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم و ما هم بحاملين من خطاياهم من شيء إنهم لكاذبون وليحملنّ أثقالهم و أثقالا مع أثقالهم) (٢) الآية.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، حکم ملک عظیم و سلطان بزرگ چیست؟
فرمود: حکم الله و حکم انبیائش و قصه خضر و موسی زمانی که موسی
خواست با آن حضرت همراه باشد لذا خضر به آن حضرت گفت:
انک لن تستطیع معی صبراً و کیف تصبر علی مالم تحط به خیراً (گفت تو هرگز
نمی توانی که با من صبر پیشه کنی و چگونه صبر توانی کرد بر چیزی که اصلاً از آن
آگاهی نیافته ای)

ای ابراهیم بفهم و تعقل کن، موسی بر خضر انکار کرد و افعال او را شنیع و منکر
دانست تا این که خضر به او گفت: ای موسی از پیش خود این افعال را انجام نداده
بلکه به دستور حق تعالی بوده است.

ای ابراهیم، چه کسی است این، قرآن می گوید و کتاب خدا از حق عزوجل اخبار
می کند، کسی که یک حرف از قرآن را رد کند کافر و مشرک است و بر خدای عزوجل
رد کرده است.

لشی می گوید: من آیات را در حالیکه چهل سال می خواندم معنای آنها را
نفهمیده بودم مگر آن روز، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چقدر عجیب و
شگفت انگیز است!! آیا اعمال حسنه و کردار نیک دشمنان را می گیرند و به شیعیان
شما می دهند و در مقابل اعمال زشت دوستان شما را اخذ کرده و بر مبغضین شما
رد می کنند؟

حضرت فرمودند: آری، خدایی که معبودی غیر از او نیست، شکافنده حبه و
آفریننده انسان و ایجادکننده زمین و آسمان است هرگز خبر نمی دهد مگر آنکه
خبرش راست و حق بوده و من نیز به تو خبر نمی دهم مگر آنکه راست باشد، خدا
ظلم به بندگان نمی کند، او ظلام نسبت به عباد نیست و آنچه به تو خبر دادم در
قرآن تمامش می باشد.

عرض کردم: این اخبار عیناً در قرآن می باشد؟
فرمود: بلی. در بیش از سی مورد از قرآن می باشد، آیا دوست داری بر تو آیاتش
را قرائت کنم؟

عرض کردم: بلی ای فرزند رسول خدا.
حضرت فرمود: خداوند متعال می فرماید:
وقال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایکم وما هم بحاملین...
(و کافران به اهل ایمان گفتند: شما طریقه ما را پیروی کنید «اگر به خطا رفتید» بار

أزيدك يا إبراهيم قلت: بلى يا بن رسول الله قال: (ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة و من أوزار الذين يضلّونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون)^(١) أتحب أن أزيدك؟

قلت: بلى يا بن رسول الله، قال: (فأولئك يبدّل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفوراً رحيماً)^(٢)

يبدّل الله سيئات شيعتنا حسنات، و يبدّل الله حسنات أعدائنا سيئات، و جلال الله إنّ هذا لمن عدله و إنصافه لا رادّ لقضائه ولا معقب لحكمه و هو السميع العليم، ألم أبين لك أمر المزاج والطينتين من القرآن؟ قلت: بلى يا بن رسول الله.

قال: اقرأ يا إبراهيم: (الذين يجتنبون كبائر الإثم والفواحش إلا اللمم إنّ ربك واسع المغفرة هو أعلم بكم إذ أنشأكم من الأرض)^(٣) يعني من الأرض الطيبة والأرض المستتنة (فلا تزكوا أنفسكم هو أعلم بمن اتقى)^(٤)

مركز تحقيق كتاب تواتر علوم اسلامی

٢- سورة الفرقان الآية (٧٠)

٤- سورة النجم الآية (٣٢)

١- سورة النحل الآية (٢٥)

٣- سورة النجم الآية (٣٢)

خطاهای شما را ما به دوش می‌گیریم در صورتی که آنها دروغ می‌گویند و هرگز بار گناهانشان را به دوش نگیرند.)
آیا زیادتربرایت بگویم؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند: لیحملوا اوزارهم كاملة يوم القيامة الخ
(تا آنکه آنان در نتیجه انکار روز قیامت بار سنگینی گناه خود را با بار گناه کسانی که از جهل گمراهشان کردند به دوش نهند، عاقلان آگاه باشید که آن بار و زر و گناه بسیار بد عاقبت است).

آیا دوست داری زیادتربرایت بگویم؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفوراً رحيماً.

(پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند که خداوند در حق بندگان بسیار مهربان است)

مقصود این است که خداوند اعمال زشت شیعیان ما را به حسنات و افعال پسندیده تبدیل فرموده و اعمال حسنه دشمنانمان را به سیئات و کردارهای زشت مبدل می‌نماید و قسم به جلال حق این از عدل و انصاف باری تعالی بوده و برای قضاء و حکم الهی ردی نبوده و او سمیع و علیم است.

سپس امام علی^{علیه السلام} فرمودند:

آیا از قرآن برایت راجع به امر مزاج و دو طینت مؤمن و مخالف شاهد نیاورم؟

عرض کردم: چرا ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

ای ابراهیم بخوان: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ الْخ

(آنان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند مگر آنکه لممی «یعنی گناه صغیره» از آنها سرزند که مغفرت پروردگار بسیار وسیع است و خدا به حال شما بندگان آگاه‌تر است زیرا او شما را از خاک زمین آفریده.)

یعنی از زمین طیب و پاک و از زمین متعفن و ناپاک.

فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى (و خودستایی نکنید او که آفریننده است

به حال هر که متقی است دانای‌تر می‌باشد).

علل الشرايع / ج ٢ ٩٢٠
 يقول: لا يفتخر أحدكم بكثرة صلاته و صيامه و زكاته و نسكه؛ لأنَّ الله تعالى أعلم بمن اتقى منكم فإنَّ ذلك من قبل اللهم - وهو المزاج - أزيدك يا إبراهيم؟

قلت: بلى يا بن رسول الله.

قال: (كما بدأكم تعودون فريقاً هدى و فريقاً حقَّ عليهم الضلالة إنَّهم اتخذوا الشياطين أولياء من دون الله)^(١)

كما بدأكم تعودون، فريقاً هدى و فريقاً حقَّ عليهم الضلالة الخ
 يعني أئمة الجور دون أئمة الحقَّ (و يحسبون أنَّهم مهتدون)^(٢) خذها
 إليك يا أبا اسحاق فوالله إنَّه لمن غرر أحاديثنا و باطن سرايرنا و مكنون
 خزائنتنا، وانصرف ولا تطلع على سرِّنا أحداً إلا مؤمناً مستبصراً فإنَّك إن
 أذعت سرِّنا بليت في نفسك و مالك و أهلِكَ و ولدك.



مركز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

٢- سورة الاعراف آية (٣٠)

١- سورة الاعراف آية (٢٩)

خدا می فرماید: هیچ یک از شما به کثرت نماز و روزه اش افتخار نکند و زیاد زکات دادن و حجّ بجا آوردنش را منظور ندارد زیرا خدای متعال به پرهیزکاران از شما داناتر است و این گونه خودستایی ها از لکم محسوب می شود که مربوط به مزاج است.

آیا زیادتر برایت بگوییم؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمودند:

یعنی چنانچه شما را در اوّل بیافرید دیگر بار بسویش باز آید.

ائمه و پیشوایان جور مقصود هستند نه پیشوایان حقّ و عادل

و یحبّون انهم مهتدون (و گمان می کردند که به راست هدایت یافته اند)

ای اباسحق این مطالب و معانی را دریاب به خدا سوگند اینها از احادیث

گرائیها و شریفه و باطن اسرار ما و از گنجهای نهانی خزائن ما می باشد، برگرد و

احدی را بر اسرار ما مطلع مکن مگر مؤمنی که مستبصر باشد تو اگر به اسرار ما

اذعان و اعتقاد پیدا کردی آن را در خود و مال و اهل و فرزندان بیازما.



مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی

پایان ترجمه کتاب شریف علل الشرایع
به دست ناتوان بنده ضعیف افقرالعباد سید محمد جواد ذهنی تهرانی
در عصر روز دوشنبه آخر ماه ذیحجه الحرام
سنه یک هزار و چهارصد و بیست و یک هجری قمری.
و از خداوند منان تقاضا دارم که این خدمت ناچیز را
از داعی به احسن وجه قبول فرماید بحق محمد
و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین
آمین رب العالمین.



مرکز تحقیقات کتاب ویر علوم اسلامی

